

آمین

ایلیسا؛ خدا با من است

پروست یکر کتاب تعالیر حق

تهیه و تدوین:

جمعی از گروه‌های حافظان، منصورون و حامیان ایلیا «میم»

با همکاری:

دوستانی از اعضاء تحریریه نشریات علم موفقیت، حرکت دهندگان،

تفکر متعالی، اخبار کودکانه، هنرهای زیستن، علوم باطنی و هنر زندگی متعالی

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

فهرست

۹ معلم بزرگ
۱۸ توضیح ویراستاران

شکل اول

«ایلیا؛ خدا با من است»

۲۳ توضیح
۲۴ با الهام از آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (قسمت اول)
۲۷ تولدم خاطر من نیست
۲۹ تولد نورانی
۳۶ جریان زندگی، معلم بزرگ
۳۹ نظر خدا مانند نظر انسان نیست
۵۵ وفاداری به خدا، پس قدرت خدا
۵۸ درسهای دعا و توکل
۶۱ در انتهای راهها
۶۳ انسان در پشت کلام خود پنهان است
۶۶ اسرار تبدیل و تحقق
۷۱ با الهام از آیه «بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را»

۷۴ نگاه به غرب
۷۶ ملاقات با مردان و زنان بزرگ
۸۰ درک روح طبیعت
۸۵ پیامی به جبهه طبیعت
۸۶ پانزده سالگی: احاطه بر علوم باطنی
۹۲ آغاز بهار
۱۰۲ با الهام از آیه روح
۱۰۵ روشن شدگی
۱۱۱ نجات روح
۱۱۲ شانزده سالگی: ابداع روش‌های XYZ و طراحی تکنولوژی باطنی
۱۱۷ درس‌هایی از طریقه صاد میم
۱۲۱ با الهام از آیه «وحده لا اله الا هو»
۱۲۴ بازگشت به عشق اول
۱۲۶ دعای مادر
۱۲۸ با الهام از آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» (قسمت دوم)
۱۳۱ حزب‌الله و آزادی
۱۳۵ تندرو و سپس میانه‌رو
۱۳۷ اسلام از دیدگاه استاد
۱۳۹ تو باید پسرش باشی
۱۴۱ با الهام از آیه «حزبُ الله هُمُ الغالبون»
۱۴۵ عبور از مکاتب باطنی
۱۵۰ با الهام از «لا اله الا الله» - لاله‌الاله؛ نظریه بنیادی زیستن

۱۵۴ بنیانگذار الاهیسم
۱۵۷ بیست و سه سالگی، حرکت نجات روحی
۱۶۱ خداوند نجات است و نجات‌دهنده تنها خداست
۱۶۴ داستان‌های الاهیسم
۱۶۵ نیات و انگیزه‌ها
۱۶۸ با الهام از آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (قسمت سوم)
۱۷۱ شکل‌گیری روند تفکر متعالی
۱۷۴ با الهام از آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (قسمت چهارم)
۱۷۷ ازدواج هماهنگ و درس‌های استاد
۱۸۲ کتاب تعالیم
۱۸۶ کتاب تعالیم در یک نگاه
۱۸۹ واکنش به منتقدان و دشمنان
۱۹۳ هنر مبارزه باطنی؛ مبارز اندیشی
۱۹۷ بازگشت به خدا
۲۰۱ کتاب و تهاجم‌ها
۲۰۵ سلاح فیلم و تحریف
۲۱۱ گفت و گوی انتقادی - آفتاب آمد دلیل آفتاب (قسمت اول)
۲۳۲ تحریف و مونتاژ گزارش‌های مردمی
۲۳۶ نشانه‌شناسی خداپرستان و تسلیم‌شدگان
۲۳۸ توطئه‌های دو زمانه
۲۴۲ گفت و گوی انتقادی - رودخانه یعنی مار بزرگ؟! و دریا یعنی صحرا!?! ...
۲۶۱ هکا؛ روش معجزه

۲۶۴ معجزه‌گری، جادوگری، فیاض یا هنرهای ماورائی
۲۷۱ عیسی‌ای ناصری کیست؟
۲۸۰ کار خداست نه من
۲۸۵ گفت و گوی انتقادی- تله‌هایی برای نور!؟
۲۹۶ (قسمتی از) تمثیل ابر نورانی
۳۰۰ میزان حقانیت
۳۰۵ فقط خودم هستم، تسلیم و خدمتگزار خداوند

فصل دوم

«السلام علی ال یاسین»

۳۰۹ «السلام علی ال یاسین»
۳۱۴ بیانیه‌ها و روشنگری‌ها
۳۱۶ [دفتر نمایندگی «ا. م. رام‌الله»]
۳۱۸ [دفتر نمایندگی «ا. م. رام‌الله»]
۳۲۱ فعالیت‌های یاسین (قسمت اول)
۳۲۴ جمعیت ال یاسین هرگز فرقه نبود
۳۳۳ محور بررسی رویاها؛ بسوی هنر رویابینی خلاق
۳۳۵ گاهشماری از زندگی ایلیا «میم»

«اتهامات و اعترافات»

- ۳۴۷ مراقب مکر خدا باش
- ۳۵۱ انسان به چیست؟
- ۳۵۵ دروغ‌های شاخ دار و شاخه‌های بی بار
- ۳۵۹ شیوه معرفتی ضد و روش ملامتیون
- ۳۷۲ اعترافات از دیدگاه مذهبی
- ۳۸۵ تقدس کتاب مقدس
- ۳۸۹ قرآن شناسی (قسمت اول)
- ۳۹۲ اعتماد به حق یا اعتماد به وهم؟!
- ۴۰۳ عدم قضاوت
- ۴۰۴ پیوند تمدنها و نزدیکی ادیان
- ۴۰۷ پیوند تمدنها
- ۴۱۰ عدالت قانونی و قانون عدالت
- ۴۱۴ گفت و گوی انتقادی - کوه را چاه دیدن
- ۴۲۶ تنوع‌گرایی اندیشه‌ای و کثرت‌گرایی ذهنی
- ۴۲۸ الاهیسم و ایسم‌های دیگر
- ۴۳۳ الاهیسم و یوگائیل
- ۴۳۹ کار ما احیاء قرآن است
- ۴۴۱ بینش‌های بنیادی و بنیادهای بینشی
- ۴۵۰ واقعیت بهشت و جهنم

- ۴۵۲ دکترین‌ها و نظریه پردازی خلاق
- ۴۵۴ تفسیر باطنی قرآن
- ۴۵۹ با الهام از آیه «و جعلنا من الماء کل شیء حی»
- ۴۶۳ گفت و گوی انتقادی- سنگ‌اندازی در تاریکی
- ۴۷۴ گفت و گوی انتقادی- مهار به جای نابودی
- ۴۷۹ زندگی انسان به نگاه خداست
- ۴۸۲ آموزه‌های ایلیا «میم»
- ۴۸۵ تعلیم یکی؛ با الهام از «لا اله الا هو»

ضمائم

- ۴۸۸ ضمیمه ۱ - انتخابی از کتاب ایلیا؛ تخریبها و تحلیلهها
- ۵۰۸ ضمیمه ۲ - قرآن زنده است و حرف می‌زند
- ۵۲۰ نامه سرگشاده جمعیت ال یاسین
- ۵۳۸ ضمیمه ۳ - ایلیا وفادارم
- ۵۵۵ پرتاب سنگریزه‌ها و ریزش کوه‌ها

خدا هر که را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد، و خدا
دارای فزون بخشی عظیم است. (بقره: ۱۰۵)

معلم بزرگ

به روایت ال یاسین

ایلیا «میم» رام‌الله در میان پیروان خود و در سطح جامعه با نام ایلیا «میم» شناخته می‌شود.^۱ القاب و نسبت‌های مختلفی از جانب طیف‌های مختلف به او داده شده. ظاهر او شباهتی به افراد مذهبی ندارد و خود مؤکداً گفته است که مذهبی و متشرع نیست. وی درباره دین و مذهب آموزش نمی‌دهد و به سوالات شرعی نیز پاسخ نمی‌گوید اما با این وجود اکثر تعلیمات او در راستای احیاء معنویت الهی و معرفت باطنی است. سواد مدرسه‌ای او اندک است. با این وجود بیش از چهار هزار صفحه متن مکتوب در زمینه روش‌های علوم باطنی و نظریه‌های بنیادی و کاربردی از او در دست می‌باشد، بیش از دویست اثر تحقیقاتی و مطالعاتی زیر نظر او برنامه ریزی شده است و متن سخنرانی‌های عمومی او به بیش از سی و نه کتاب می‌رسد. او دانش خود را مربوط به مشاهدات، تفکرات و دریافتهای فردی می‌داند.

علم به آموختن
نیست، بلکه در
حقیقت نوری است
که در دل هر کس
که خداوند تبارک و
تعالی خواهان
هدایتش باشد،
می‌افتد.
امام صادق (ع)

ایلیا بعد از گذر از دوران کودکی و نوجوانی و بعد از مدتی خاموشی و سکوت، پس از تجربه یک اتفاق و برخورد که چیز واضحی هم از آن نگفته است، از وضعیت معمول زندگی خود خارج شده و نشانه‌ها و توانایی‌های عجیبی از او بروز کرده است. سن او کمتر از سی سال^۲ است اما به نظر می‌رسد که دانش و تجربه چند هزار سال را با خود دارد. ایلیا شخصیتی بسیار اسرارآمیز و ناشناخته دارد. شخصیتی اصطلاحاً هزار وجهی، صد پهلو و دارای ابعاد متعدد و حتی بظاهر متضاد. تضادهایی با جهت گیری واحد و همسو با هم. می‌توان او را عصاره و برآیندی از اساتید بزرگ معنوی و معلمان بزرگ باطنی

دانست. ایلیا بطرز چشمگیری ساده و معمولی است و ساده زندگی می‌کند. به تناسب شرایط مخاطبان یا جهت گیری تعلیم، قالبهای گوناگون شخصیتی و اجتماعی را اتخاذ کرده است و با

^۱ اسم شناسنامه ای ایلیا «میم» پیمان فتاحی می‌باشد.

^۲ این متن در سال ۱۳۷۷ نوشته شده است. در سال ۱۳۷۷ سن ایشان ۲۵ سال بوده است.

روش‌های مختلفی با افراد در ارتباط بوده است. گاهی قالبهای اجتماعی و ظاهری که او موقتاً برای خود اتخاذ کرده به قدری متضاد بوده است که بعضی از شاگردان نزدیک را هم به تردید و بدبینی وادار کرده است. در واکنش به مقبولیت سنجی، او اصراری بر مورد قبول واقع شدن یا رد شدن از جانب دیگران ندارد و تجارب بسیاری وجود دارد که او خود را به صورتی منفی معرفی کرده است. به همین دلیل بعضی او را دارای گرایش به ملامتیون^۳ می‌دانند.

ایلیا «میم» از سن نوجوانی تعلیمات خود را شروع کرده و عده کمی را تحت آموزش‌های غیرآشکار و غیرعمومی که دوره نجومی (روح‌زایی یا هنرهای ماورائی) نام دارد، قرار داده است. سالها بعد برای اولین بار در سال ۱۳۷۵ آموزش‌های علنی و عمومی او در سن ۲۳ سالگی در تهران آغاز شد. اولین سخنرانی‌های عمومی او در ۲۳ سالگی، در کتاب تعلیم حق (جریان هدایت الهی) گرد آوری شده است. سایر سخنرانی‌ها یا تعلیمات استاد (مشمول بر بیش از سی جلد کتاب) هرگز اجازه انتشار نیافت. او برای تعلیمات خود پولی دریافت نمی‌کند و قیمت آموزش را خود افراد می‌داند. آموزش‌های ایلیا «میم»، الاهیسیم خوانده می‌شود. الاهیسیم دارای دو سطح تعلیمی است. سطح عمومی (خورشیدی) و سطح باطنی و غیرعمومی که شامل شاخه‌های علوم باطنی است.

يَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ
مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ
يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ...
فرشتگان را با روح،
به فرمان خود، بر هر
کس از بندگانش که
نازل می‌کنند...
(نحل: ۲)

بنیانگذار الاهیسیم ماه‌آواتار می‌باشد که ایشان نیز در نقاط مختلف دنیا به اسامی متعددی شناخته شده اند.

ماه‌آواتار در ایران با اسم استاد روح‌الله شناخته می‌شود. درباره استاد روح‌الله فیلم‌های مستند مختلفی ساخته و کتب متعددی نوشته شده است و گفته می‌شود که ایشان در رأس نظام جهانی

^۳ ملامتیون گروهی از اساتید بوده‌اند که یکی از ویژگی‌های آنان تلاش برای بدتر نشان دادن ظاهر خود از باطنشان بوده است و بر حذف ریاکاری تاکید داشته‌اند و این رفتار را یکی از ضرورت‌های تجربه توحید و لاله الهه می‌دانستند. ملامتیون ظاهر خود را بدتر از باطنشان نشان می‌دادند و گاهی برای تامین این منظور به رفتارهای به ظاهر بد و متضاد دست می‌زدند. به همین دلیل مورد ملامت و سرزنش مردم قرار می‌گرفتند. بعضی از ملامتیون خود را کافر، دیوانه و گمراه نشان می‌دادند یا به طرق دیگر به دفع مردم پیرامون خود می‌پرداختند. در اکثر فرهنگ‌های باطنی و اساتید متعلق به آن، روش ملامتیون به وضوح قابل بازیابی است. از نظر بیشتر ملامتیون یکی از بتهای زندگی انسان «نظر مردم» است که این در مقابل نظر خداوند قرار دارد بنابراین آنها از این طریق به شکستن این بت اقدام می‌کنند. (و)

معلمان باطنی قرار دارند. الاهیسیم باطنی نیز توسط بعضی از دیگر معلمان باطنی در سطح جهان آموزش داده می‌شود. الاهیسیم باطنی را می‌توان معادل علوم باطنی با جهت‌گیری خداگرا دانست و ارتباطی با هیچ یک از ادیان، مذاهب یا فرقه‌ها ندارد...

فن‌آوری‌های ذهنی و تکنولوژی متافیزیکی (فنون باطنی، ZYX) بخش حساس این تعلیمات است که به طور غیرعمومی آموزش داده می‌شود. یکی از محوری‌ترین آموزش‌های ایلیا، آموزش روش‌های سی و شش‌گانه تفکری است که با عنوان XYZ شناخته می‌شود. روش‌هایی مانند تفکر خلاق، تفکر مفهوم‌یاب، دوراندیش، قرینه‌ای، فراندیش، روش‌های تصمیم‌گیری، تصمیم‌سازی و تصمیم‌بینی.

آموزش‌های عمومی ایلیا «میم» درباره حضور الهی، تجربه عشق الهی، احیاء روح، انقلاب درونی، نور زنده، هدایت الهی و زندگی متعالی می‌باشد. همچنین آموزش روش‌های تفکر و تحقیقات برای طیف‌هایی از مخاطبان عمومی بارها برگزار شده است. در مقاطعی و برای تعداد کمتری از شاگردان، طی دوره‌های عمومی، علاوه بر تعلیمات معنوی و معرفتی، گاهی نیز مباحثی مانند علم موفقیت، ازدواج هماهنگ، تغذیه نورانی، کلام خلاق، روش‌ها و سبک‌های مبارزه باطنی، روش‌های سخنرانی و نویسندگی و تحقیق، نشانه‌شناسی در طبیعت، روش‌های درمان دینامیکی، تفسیر و تحلیل متن و روش‌های انسان‌شناسی مطرح شده اما عمده سخنرانی‌های عمومی به مبحث معنویت الهی و معرفت باطنی اختصاص داشته است.

ایلیا برای سواد ظاهری اهمیت زیادی قائل نشده است و برای مطالعه، جریان زندگی، زمین و آسمان، نشانه‌ها و تغییرات را بعنوان بهترین کتاب توصیه می‌کند. هماهنگ عمل کردن با روح و حرکت کائنات یکی از مهمترین توصیه‌های اوست که علت اصلی توفیق‌ها و پیروزی‌ها شمرده شده است. او بارها اشاره کرده است که «مسیح و مسح شدگان دیگر زنده‌اند و تعلیم می‌دهند» اما درباره این مطلب توضیح بیشتری نداده است.

امروزه تعداد شاگردان و پیروان استاد ایلیا «میم» به دهها هزار تن می‌رسد با این وجود او تعداد شاگردان واقعی خود را اندک می‌داند. او به افرادی که ندانسته در گمراهی گرفتار هستند، بی‌توجه نبوده است و افراد غیرمذهبی را طرد نکرده است. درواقع اکثریت پیروان او کسانی هستند که رابطه خوبی با دین و مذهب نداشته‌اند و غالباً از تحصیل‌کردگان و اهل علم هستند. بیشتر هواداران او را اشخاصی غیرمذهبی تشکیل می‌دهند که با وجود عدم رعایت دقیق احکام دینی، برای معنویت و حقایق درونی اهمیت قائل‌اند. رابطه او با چنین اقشاری از جامعه عمیق

بوده است. ولی ارتباط او با افراد متکبر، متعصب، بدبین و مدعی که اکثراً هم اهل بدبینی و انکار و بی‌حرمتی هستند، بسیار سرد است و اغلب بدون توجه از کنار آنان می‌گذرد. در بین پیروان و شاگردان ایلیا از همه اقشار مردم دیده می‌شود. کودکان خردسال، پیران هشتاد ساله و نود ساله، جوان، ثروتمند، فقیر و حتی معدود اشخاصی که احتمال تأثیرپذیری آنها خیلی کم است مانند افرادی که قبل از این به فساد و اعتیاد مشغول بوده‌اند یا تا دیروز خود را استاد یا افرادی فوق‌العاده می‌نامیدند و شاگردانی داشتند. او اکثر حلقه‌های خود را کسانی می‌داند که در گمنامی و ناشناختگی زندگی می‌کنند. از بعضی از شاگردان ایلیا نیز توانایی‌های فوق‌العاده‌ای گزارش شده است.

ایلیا با هر دسته از مردم با روش متناسبی ارتباط برقرار می‌کند و هماهنگ عمل کردن یکی از ویژگی‌های شاخص اوست. با شخص روشنفکر به یک روشنفکر تمام عیار مبدل می‌شود و با یک شخص عامی و ساده آن چنان ساده برخورد می‌کند که انگار خودش هم از همان جماعت است. در اینطور مواردی دو آتشه می‌شود یعنی از مخاطب خود خیلی شدیدتر می‌شود. او با اینکار، مخاطبان خود را به فرا رفتن از قالبی که در آن گرفتار شده‌اند فرا می‌خواند. از جمله تأکیداتی که ایلیا عملاً و به دفعات به همراهان خود داشته است مسئولیت‌پذیری و کار را تمام و کامل انجام دادن، انکار محدودیت‌های دروغین، پرهیز از دروغ، تمرین مبارزه، حذف امور غیرضروری، کنترل نفس، آمادگی برای از خودگذشتگی کامل، حفظ اسرار، وفاداری محض، و هماهنگ با روح عمل کردن است.

در دوره غیر عمومی تعلیم (Z X)، دوره نجومی یا روح زایی: فن آوری‌های متافیزیکی... مباحثی مانند هنر رویا بینی خلاق، ارتباط روحی، جابجایی روحی، صید انرژی (صاد میم)، تجربه‌های موازی و غیره از جمله خطوط تعلیمی محسوب می‌شود.

این آموزش‌ها تنها برای معدودی از معرفت جویان برقرار است و به نظر می‌رسد که ورود به این دوره آموزشی طی سلسله آزمون‌هایی دقیق و تحت شرایطی خاص صورت گرفته و احتمالاً به همین دلیل، تابحال عده کمی از اشخاص موفق شده‌اند به آن راه پیدا کنند. او خود ورود به این دوره‌ها را برای همه شاگردان لازم ندانسته است و آنرا تنها برای معدودی از افراد توصیه کرده است. کارورزان باطنی پیش از ورود به این نوع از آموزش‌ها عهدی را می‌بندند که در آن بر حفظ اسرار، عدم استفاده شخصی از آموخته‌ها و توانایی‌های کسب شده و اجرای وظیفه باطنی و رعایت بعضی از شرایط نامتعارف تأکید شده است.

آموزش‌های ایلیا «میم» ابعاد متعددی دارد بطوری که در زمینه‌های مختلف زندگی انسان قابل تعمیم است و از تفسیر آنها در شرایط مختلف می‌توان به راه‌حل‌های بدیع و فوق‌العاده‌ای دست یافت. آموزش‌های او دارای سه جنبه ذهنی، قلبی و روحی است و تمامیت انسان را خطاب قرار می‌دهد. یگانگی با یکی، روح یافتگی، بیداری باطنی، انقلاب در روح، نجات روح، نوریافتگی، تجربه حضور الهی و عشق الهی، برقراری ارتباط زنده با خداوند، بیانهای مختلفی است که او در اشاره کردن به هدف عنوان کرده است. جواب او به مسائل مختلف زندگی کامل و دقیق است. بعضی از افراد مطلع از مکتبهای باطنی، عمق و کیفیت آموزش‌ها و حرکات او را در مقایسه با جریانهای مختلف معنوی و باطنی به مقایسه جویبار با رودخانه بزرگ یا برکه و دریا تشبیه کرده اند. بیدار شدن از خواب و هوشیارانه زیستن یکی از جنبه‌های آموزش او می‌باشد که مورد تأکید قرار گرفته است.

او به بعضی از شاگردان جملات کوتاهی را واگذار می‌کند که به هسته‌های تعلیمی مشهورند و آنها براساس این جملات کوتاه به نوشتن داستان یا شرح و تفسیر تعلیم باطنی می‌پردازند. وقتی این جملات باز شده‌اند نشان داده‌اند که معنی‌ها و ابعاد زیادی را در خود به صورت نهفته داشته‌اند. استفاده از تمثیل و داستان و استعاره‌ها یکی از روشهای خاص آموزش اوست.

تمثیل‌ها و استعاره‌هایی که او در آموزش‌هایش بیان می‌کند دارای معانی عمیق و ابعاد گوناگونی است که می‌توانند اوضاع را به تصویر بکشند و راه‌حل‌ها را نشان دهند. او کلماتی کلیدی و خلاق را به بعضی از شاگردان خود برای حل مسائل و مشکلات داده است که بسیار کارساز بوده اند.

روش‌هایی که او برای اندیشیدن توصیه می‌کند گوناگون و استثنایی است و غالباً با آن چیزی که در روش‌های معمول هست تفاوت‌های زیادی دارد. نگاه کردن از بالا به مسائل و مشاهده موضوعات از زوایای سی و شش‌گانه یکی از روش‌های عملی اوست که تحت عنوان آموزه نگاه ۳۶۰ درجه شناخته می‌شود. این آموزه بطور عملی نشان می‌دهد که چگونه می‌توانیم از همه زوایای ممکن به مسائل نگاه کنیم.

ایلیا تغییرات و نشانه‌ها را به شکلی تفسیر می‌کند که انگار در حال خواندن متن یک کتاب است و به صداها طوری گوش می‌دهد که انگار معنی‌های پنهان در آنها را می‌شنود. در این زمینه دو کتاب نوشته شده که حاوی تجارب افراد از توانایی خارق‌العاده او در معنی کردن نشانه‌ها و تغییرات است. نگاهش به چیزها طوری است که به نظر می‌رسد متوجه درون چیزهاست. او به

شدت هوشمند است و هوشیاری خارق العاده اش به گونه‌ای است که انگار در یک لحظه در جاهای مختلف و در زمانهای مختلفی حضور دارد. هوشمندی عجیبی که در واکنش‌های او وجود دارد با گذشت زمان واضح‌تر می‌شود. گاهی رفتار او برای بینندگان نوعی دیوانگی ساختگی یا تجاهاً به حساب می‌آید که این موضوع نیز روشی است برای سنجش و آزمون. از طرفی او به نحو اعجاب برانگیزی خلاق است. انگار همه حرفها و حرکاتش از اعماق یک مرکز خلاقیت می‌جوشد. طراحی بیش از دویست پروژه تحقیقاتی، طرح سی و هفت داستان تعلیمی، ابداع دهها روش NX (روش‌های فعال سازی مغزی - ذهنی)، ابداع دهها فرمول تفکری بدیع و طرح انواع نظریات بنیادی، بروزاتی از این خلاقیت عظیم است.

دیدگاه‌های او در موضوعات معمول زندگی مانند ازدواج، خانواده، حکومت، شغل مناسب، تغذیه، دین و غیره تفاوت زیادی با دیدگاههای معمول دارد. وقتی نظرش را در باره موضوعات مختلف می‌گوید یا ایده اش را در مورد خاصی مطرح می‌کند غالباً نظرات و نقشه‌های دیگر کم رنگ می‌شوند. با این حال نظرات و مواضع اصلی اش را در باره خیلی از چیزها واضح نمی‌گوید و آنها را اغلب به صورت سر بسته می‌گوید.

او خود را بعنوان معلم زندگی و تعلیم دهنده حقیقت معرفی کرده است و به «زندگی حقیقی و پرداختن به حقیقت زندگی و دوری از زندگی موهوم و دروغین» کراراً توصیه کرده است. درباره بسیاری از حرفهایی که در باره اش گفته شده است سکوت می‌کند یا پاسخ صریحی نمی‌دهد و کشف حقایق را به سوال کننده واگذار می‌کند. معنی این واگذاری ممکن است این باشد که تا چیزی را دروناً نیافته‌اید و متوجه نشده‌اید، قبول نکنید.^۴ از نظر او انسانها به گروه‌های مردگان، خفتگان، اوهام‌زدگان... و بیداران تقسیم می‌شوند که بیداران خودشان هفت دسته‌اند و تنها این هفت گروه به نجات و بزرگی رسیده‌اند و به تجربه زندگی حقیقی نائل شده‌اند.

ایلیا «میم» از اینکه در میان دوستان خود به یک بت مبدل شود دائماً گریخته است و بعضی اوقات صرفاً به دلیل شکستن این بت ساخته شده در اذهان برخی از دوستان، به اعمال ظاهراً شکننده‌ای دست زده است. او دائماً پیروی و وفاداری یاران خود را آزموده و آنان را اصطلاحاً

^۴ این جمله، نقل به مضمون است.

غریبال کرده است و از این رهگذر بعضی وقتها بجای جذب افراد آنان را دفع کرده است. به نظر می‌رسد، در موقعیت‌هایی خود را به عمد در معرض محکوم شدن قرار داده است و همراهان خود را به قضاوت شتابزده تحریک کرده است بلکه شاید او را محکوم کنند...

اینکه انسان به حرف و ادعا و عنوان نیست و به شعور و اندیشه‌ها و نشانه هاست یکی از تأکیدات اوست. تفاوتی نمی‌کند که انسانی بگوید من آدم خوبی هستم یا بدی، چون همه مردم جهان ادعاهای زیبا و مقبولی دارند، پس اگر کسی بگوید راستگو هستم به همان اندازه مهم نیست که بگوید دروغگو هستم چون این هردو، ادعاست. چیزی که واقعیت فرد را نشان می‌دهد، محصولات اوست، نشانه‌های اوست. اعمال و اندیشه‌های اوست، جز این همه انسانها تمایل دارند که ادعا کنند و بگویند خوب و بسیار خوب هستند...

او گاهی در برابر تحریکات مختلف با سکوت و بی‌واکنشی مواجه شده است و همین موضوع موجب تردید یا ابهام بعضی از اطرافیان وی شده است. در بعضی از گزارشاتی که در اینبار وجود دارد وقایع چندی مورد اشاره قرار گرفته که حاکی از همین مطلب است. مثلاً در خاطره‌ای نقل شده که او در برابر درخواست و اصرار بعضی از افراد که از او خواسته بودند تا عمل خارق‌العاده‌ای انجام دهد و حتی در ادامه، به تمسخر و توهین دست زده بودند، با بی‌تفاوتی و خاموشی برخورد کرده بود که همین موجب تردید بعضی از شاگردان شده بود یا اینکه در جایی مورد تهمتهایی شدید قرار گرفته که به آن جوابی نداده است. در مواردی به سؤالاتی که گاه خیلی ساده هم بوده‌اند، جوابی نداده است و از طرف سؤال‌کننده به ندانستن متهم شده است. در موارد متعددی او جملاتی را در محکومیت خود گفته است. البته اینها جملاتی چند پهلو بوده‌اند که می‌توان معنای محکومیت را نیز از آن استخراج کرد. «گر انسان هست چه نیازی به دفاع از خود

...در حقیقت خداست
که هر کس را
بخواهد بی راه
می‌گذارد و هر کس
را که [به سوی او]
بازگردد، به سوی
خود راه می‌نماید.
(رعد: ۲۷)

دارد و اگر نیست چرا باید تلاش کند خود را اثبات نماید...».

ایلیا «میم» علاقه‌ای به آشکار شدن در بین جمع از خود نشان نداده است و شهرت و معروفیت را نوعی اسارت می‌داند و به آن پشت کرده است. با تقلید کورکورانه مخالف است و حتی تقلید (کورکورانه) از خود را برای یارانش مجاز ندانسته است. با مطلق‌گرایی شاگردانی که به بهانه

هماندی با او به آن دست می‌زنند مخالف است و ایده‌آل افراد را در هر زمان، آن چیزی می‌داند که به تناسب شایستگی و آمادگی به آنها می‌رسد.

در مقابل نظریات تصدیقی و تأیید کننده‌ای که پیرامون ایلیا «میم» رام‌الله وجود دارد اظهار نظرهایی منفی هم به چشم می‌خورد. اظهاراتی که از طرف منتقدان مختلف و غالباً با حالتی بدبینانه یا متعصبانه نسبت به او ابراز شده است. خلاصه بعضی از انتقادات مطرح شده این است که او فردی کافر، مرتد و بدعت گذار است یا ساحر و جادوگر است. بعضی هم معتقدند که او شخصی دیوانه است و عده‌ای ابله و دیوانه را به دور خود جمع کرده است. جالب اینکه بعضی از طرفداران انقلاب، او را عامل استکبار جهانی برای کوچ دادن جوانان به سمت غرب دانسته اند. عصبیتها و تناقض‌های شدیدی که در بعضی از این انتقادات به چشم می‌خورد می‌تواند بیانگر واقعیت‌های ناگفته‌ای باشد که در دل انتقادات وجود دارد.

**درخت میوه، میوه
می‌دهد ولو سنگ
به طرفش پرتاب
شود. مثل سوئی**

چکیده بعضی از نسبتها و انتقادات دیگر را می‌توان اینطور بیان کرد: روح مسیح، شیطان، ساحر و جادوگر، روح خدا، سای بابای سوم، بنیادگرای مدرن، پسر خدا، معلم جهانی، مروج خرافات و تحجرگرایی، پسرخوانده آمریکا، گاندی ثانی، مفسد فی الارض، کافر و ضد خدا، معجزه گر، مدعی قرآن، شیاد، پسر شیطان، لیدر فرهنگی غرب درخاورمیانه، مدعی الوهیت و حلاج جدید. او بر ضرورت تحولی جهانی به صورت بدیهی اشاره کرده است و آنرا حتمی و نزدیک می‌داند و تأکید کرده است که باید خود را آماده و مهیا کنیم.

طیفهایی از پیروان او بویژه نزدیکان و آشنایان قدیمی‌تر به تأکید شهادت می‌دهند که او دارای نیروهای خارق العاده و قدرت عظیم روحی و شعور استثنایی است. آنان برای مدعی خود به صدها تجربه و مشاهده حضوری خود و دیگران استناد می‌کنند. آنها شدیداً به این موضوع اعتقاد دارند که کلام او دارای قدرت تغییر دهنده و بسیار اثرگذار است و اینکه کلمات او بسیار کارسازند و چیزهایی که می‌گوید واقع می‌شود. بعضی از گزارشها و تجربیات مذکور، تاکنون در چندین کتاب و در نشریات مختلف، بیان شده است. چندین کتاب در باره اعمال خارق العاده و توانایی‌های او نوشته شده است و فیلم‌های مستندی از شاهدان بسیار این وقایع تهیه شده است. بخشی از این فیلم‌ها و کتابها در باره استاد روح‌الله و اعمال او می‌باشد...

او به تعدادی از پیروان خود عهدی را داده است که محتوای اصلی آن با این عبارت بیان می‌شود «الهی تسلیم و خدمتگزارم». این عهد با عبارتهای مشابهی نیز بیان شده است اما در همه شکل‌ها بر مفهوم تسلیم استوار است. اصل عبارت: «الهی ای که با منی تسلیم و خدمتگزارم و روز و شب تو را می‌خوانم».

**دین درختی که ریشه آن تسلیم و
خشنودی (از خداوند) است.**
حضرت علی (ع)

در حقیقت، ما فرستادگان خود و کسانی را که گروه‌یافته‌اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپای می‌ایستند قطعاً یاری می‌کنیم (غافر: ۵۱)

توضیح ویراستاران

۱. برای تهیه این متن از چندین منبع استفاده کردیم: متن پیاده شده از فیلم‌های استاد ایلیا «میم»، مقالات و حاشیه‌های برخی از شاگردان استاد و بعضی از مکتوبات پیشین ایشان (از جمله متونی از کتاب دوم تعالیم حق). حجم متن پیاده سازی شده این فیلم‌ها به چند هزار صفحه می‌رسید که به دلیل محدودیتهای چاپ و نشر و با توجه به اقتضائات موجود، نخست به انتشار این اولین قسمت از متون پیاده شده، اقدام کردیم. در آینده، انتشار سایر متون نیز میسر خواهد شد.
۲. از آنجا که امکان انتشار مجموعه تعالیم مکتوب یا سخنرانی‌های استاد ایلیا «میم» در سالهای گذشته میسر نمی‌شد (از آن مجموعه تنها جلد اول کتاب تعالیم حق به انتشار رسید) تصمیم بر این شد که در مجموعه حاضر از متون کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم و سوم) نیز استفاده شود.
۳. بعضی از متن‌ها، بنا بر لزوم، از زبان استاد ایلیا «میم» و به صورت نقل قول مستقیم بیان شده است. در چنین مواردی مستنداتی از مطلب مربوطه در ارتباط با خود استاد وجود داشته است.
۴. همه ما می‌دانیم که یکی از توافقات استاد با دایره مذاهب (بخش امنیتی برخورد با ادیان و جریانهای معنوی) پس از زندان، بیان مطالبی و انجام کارهایی در جهت خود محکوم سازی و خود تخریبی بوده است. این مطلب در ماههای تابستان ۱۳۸۶ طی احضارهایی مکرر، صریحاً به شاگردان ایلیا «میم» اعلام شد. طبق مدارک موجود، این توافقات از طرفی ضامن عدم برخورد خشونت آمیز دایره مذاهب (با) با پیروان استاد و خانواده و نزدیکان ایشان قرار گرفته است. توجیه گران دایره مذاهب در احضار بعضی از ما به دفتر مربوطه،

تاکید کردند که «ایلیا باید کتابی را در محکومیت خود و در نقد کتاب تعالیم حق و نقد و ردّ اعتقادات و فعالیت‌های گذشته اش بنویسد. حکم او و بعضی شاگردان او به دلیل کفر و الحاد و بدعت‌گذاری، اعدام است اما اگر او به قراردایی که با او گذاشته ایم عمل کند، همه چیز به خوبی حل خواهد شد. او حق ندارد تعلیم بدهد، حق ندارد بنویسد، حق ندارد تحقیق کند، حق ارتباط با هیچ کس مگر زن و بچه اش را ندارد، او نباید در دفاع از مسائلی که از طریق رسانه ها مطرح می شود کاری کند که مؤید فعالیت‌های قبلی او باشد. و شما اگر او را دوست دارید باید او را در این مسیر کمک کنید؛ رابطه خود را با او قطع کنید، از او دفاع نکنید، ره‌ایش کنید. در غیر این صورت سرنوشت بدی در انتظار همه شماست». این مطالب که به تعدادی از شاگردان و نزدیکان استاد گفته شد، همان زمان در رسانه های خارجی و در تلویزیون صدای امریکا منعکس شد. و امروز ما می دانیم چه خبر است. قرار همان است که همه رهبران دنیا و همه مراکز حقوق بشر در همان زمان از آن مطلع شدند. قرار بر خودتخریبی و خودمحکومی است. وعده ای که استاد از سالها قبل آن را در جلسات عمومی و خصوصی بیان کرد.

بنابراین واضح است آنچه توسط خود ایشان در این برهه از زمان مطرح شده، بدترین، تحقیرآمیزترین و تردیدزاترین مطالبی است که تاکنون، و با استناد به واقعیت درباره ایشان مطرح گردیده است. به دلیل تفاوت بسیار فاحش این مطالب با تجارب ده بیست ساله بعضی از شاگردان، و تفاوت عمیق آن با هزاران تجربه، رویا و نشانه رخ داده در بیست سال گذشته و نیز با استنادات و شواهد اکثر یاران استاد، ما مطالب بیان شده توسط استاد ایلیا «میم» را علیرغم آنکه مبتنی بر واقعیت می‌دانیم اما آن را بیان جزئی ترین واقعیت‌ها با بدترین و تحقیرآمیزترین شکل ممکن می‌دانیم و مطمئنیم که ایشان همانطور که در سالهای قبل بارها وعده دادند، قصدشان از بیان این مطالب، خودشکنی و خودمحکومی است. به همین دلیل با حفظ بیشترین احترام و بالاترین قدرشناسی ممکن، ما یاران استاد، کسانی که زندگی او را و او را بیش از دیگران می‌شناسیم و از جزئیات زندگی او باخبریم تلاش کردیم تا با بیان واقعیت مستند و متکی به شواهد فراوان و انکارناپذیر در مقابل این خودمحکومی و خودتخریبی بایستیم و آنچه را که حق است و مکرر واقع شده و بعنوان واقعیت تمام جریان داشته و جریان دارد را بیان کنیم. این کار از طریق تهیه کتبی به موازات این کتاب و انتشار برخی از فیلم‌های مستند (در زمان لازم) دنبال خواهد شد.

۵. مسلماً معلم ما ایلیا «میم» با بیان این مطالب تلاش کرده است بی آنکه به دروغ متوسل شود تصویری بسیار کوچک و حاشیه‌ای از خود و از زندگی خود ترسیم کند. این همان شیوهٔ ضد و ملامت‌یون است که استاد به همراه عده‌ای از شاگردان خود مدتی را به آن سبک زندگی کرده‌اند و بیشتر مطالب این کتاب بازگشتی است به همان شیوه. ما به وضوح می‌بینیم و برایمان مسلم و مثل روز روشن است که او تلاش کرده است خود را بسیار کوچکتر از آنچه هست نشان دهد. خواسته است تا شاید بگوید مگر نمی‌بینید که خورشید یک گوی کوچک فروزان است؟ مگر نمی‌بینید که چقدر کوچک به نظر می‌رسد؟ اما هر کسی که به خورشید نزدیکتر شود خورشید را بزرگ و بزرگتر می‌یابد. ما مطمئن هستیم که در این باره او باز هم تقیه را برگزیده است و به عمد از حاشیه‌ها و جزئیاتی سخن گفته است که نه تنها مانند آن و صدها برابر آن در زندگی ما وجود دارد بلکه هیچگونه نتیجه‌گیری منفی و عاقلانه‌ای نمی‌توان از آن داشت. او بجای حرف زدن از دریا، از اعماق دریا، حرف زدن از معادن بسیار نهفته در عمق دریا و موجودات زندهٔ آن، از حاشیه‌های دریا و ساحل سخن گفته است. از کوه بزرگ سخن گفته اما شرح خود را از سنگریزه‌هایی که در کوهپایه دیده می‌شود آغاز کرده و در همان نقطهٔ آغاز باقی مانده. شاید این کار دلایل دیگری هم داشته است. او در سالهای گذشته بارها به همهٔ ما یادآوری کرد که «اگر لازم شود خود را تخریب و محکوم خواهیم کرد. اگر مطمئن شوم که به بت تبدیل شده‌ام، اگر بدانم با این کار به ایمان و ارتباط الاهیون کمک می‌کنم، اگر ضروری شود تا دوستان را از نادوستان بشناسم» و برخی از این مطالب به صورت مکتوب از سالها قبل در دست ما بوده است یا به صورت مصاحبه یا در سخنرانی‌ها مطرح شده است. اما بعنوان کسانی که سالهاست شاهد وقایع و نشانه‌های بسیار بوده ایم، سالهاست که شاهد و ناظر حقانیت او هستیم، سالهاست که بزرگی روح و بزرگی شعور او را تجربه کرده ایم، سالهاست که او را با روح و قلبمان و با سلولهای وجودمان یافته ایم، در برابر این کوچک‌نمایی‌ها و خودتحقیری‌ها و خودمحکوم‌سازی‌ها سکوت نخواهیم کرد و با همهٔ حامیان حق می‌کوشیم جهانیان را از این حقانیت و بزرگی آگاه کنیم. یکی از کارهایی که ما در مقابل این خود تخریبی انجام دادیم، جمع‌آوری مستندات در اثبات این واقعیت است که متن این فیلم چیزی جز خود تخریبی نیست. انشاء الله در

شرایط مناسب، انتشار این متون روشنگر انجام خواهد شد. ذکر برخی از آموزه های تعلیمی و کلمات قصار استاد ایلیا «میم» در صفحات مختلف نیز از جمله حداقل کارهای ممکن بوده است. تلاش کردیم تناسبی میان متن مربوطه و کلمات انتخاب شده وجود داشته باشد اما از موفقیت این تلاش مطمئن نیستیم.

۶. ما تعریف ایلیا از خود، آنطور که در این فیلم (و متن) بیان شده است را، به این مثال شبیه می‌دانیم که آسمان را اینطور تعریف کرد: سطحی است که در ارتفاع بالاتر از ما قرار دارد و نقطه‌های نورانی و یک نقطه پرنور بر سطح آن است. این تعریف واقعیت دارد اما جزئی ترین و تحقیرآمیزترین بیان ممکن و بدترین تبلیغ (و بهترین تخریب) ممکن درباره آسمان است. آیا می‌شود انسان را اینطور تعریف کرد: موجودی است که دستان او دو انگشت کوچک دارد. این درست است اما کوه را کاه جلوه دادن است.

جمعی از اعضاء گروههای حافظان، منصورون و حامیان ایلیا «میم» با همکاری دوستانی از اعضاء تحریریه نشریات علم موفقیت، حرکت دهندگان، تفکر متعالی، اخبار کودکانه، هنرهای زیستن، علوم باطنی و هنر زندگی متعالی

فصل اول

«ایلیا؛ خدا با من است»

توضیح:

این متن دربارهٔ قسمتهایی از زندگی شخصی ایلیا «میم» می‌باشد و با هدف ارائه یک بیوگرافی کلی از زندگی ایشان تهیه شده است. برای تهیه متن، از فیلم‌های مصاحبه با استاد ایلیا «میم»، شنیده‌ها و تجارب شاهدان، و خاطرات و گزارش‌های همراهان قدیمی استفاده شده و تلاش بر این بوده مطالبی مورد استفاده قرار گیرد که علاوه بر برخورداری از حداکثر اعتبار، حتی المقدور، توسط شاهدان و اسناد متعدد، روایت و تأیید شده باشد. بخشی از متن هم طی دو سه جلسه‌ای که با ایشان بودیم مطرح شده است. مطالب منتسب به استاد تا حد زیادی نقل به مضمون و بازنویسی است اما سعی بر این بوده که تا حد امکان در محتوای کلام تغییری رخ ندهد. پس از پیاده سازی و بازنویسی، برای هر قسمت از متن تیتروایی انتخاب کردیم با این قصد که بتواند گویای مقطعی از زندگی استاد باشد. نخست قرار بود همه مطالب پیاده شده منتشر شود اما بعداً قسمتهای زیادی از متن این کتاب (جلد نخست) حذف شد تا در زمان و شرایط مناسب‌تر منتشر شود؛ بنابراین می‌توانیم این متن را گزیده‌ای از متن اصلی بدانیم. همچنین لازم به ذکر است که برای سهولت ارتباط و روان سازی متن، قسمتهایی از این فصل که مستقیماً به کلام ایشان نبوده، به صورت نقل قول مستقیم و از زبان استاد روایت شده است.

«بسم الله الرحمن الرحيم گنج بشارت‌های الهیست که اگر گشوده شود، انسان از همه بشارت‌های آسمانی برخوردار خواهد شد.»
ایلیا (میم)

با الهام از آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» (قسمت اول)

(قسمت اول)

اسلام دین محبت است. دین صلح و بخشش و پیوند است... این را جزء به جزء شریعت اسلام می‌گوید و بلکه فریاد می‌زند. «بسم الله الرحمن الرحيم» یکی از اجزاء بنیادی اسلام و قرآن است. اگر به همین یک جزء توجه کنید، همه اسلام را در آن خواهید یافت و تمام پیام قرآن را درک خواهید کرد. کتابی که تقریباً همه سوره‌هایش با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع می‌شود، خود به وضوح این پیام را می‌رساند و محتوا و جهت اصلی آن محبت و بخشندگی است. در یک مورد هم که با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع نشده، در جای دیگر آن را دو بار آورده است... چرا سوره‌های قرآن اینطور شروع می‌شود؟ چرا با کلام دیگری آغاز نمی‌شود؟ دلیل تکرار پی در پی این آیه عاشقانه چیست؟ همین نشان می‌دهد که خدایی که اسلام از آن می‌گوید، پیش از هر چیز و بیش از هر چیز دیگر، مهربان و بخشنده است و چنین خدایی، از مؤمنان به خود، انتظار مهربانی و بخشودن دارد. تأکید قرآن و اسلام بیش از هر چیز، آن است که ای مردم محبت را دریابید و مهربانی کنید و الا چرا همه پیام‌های خود را با عبارت به نام خداوند بخشنده و مهربان آغاز می‌کند. چرا جمله دیگری، آغازکننده نیست. قرآن با جمله به نام خداوند انتقام‌گیرنده، به نام خداوند متکبر و به نام خداوند عادل شروع نشده، پس خدایی که در دل آیات قرآن نهفته است، در اول و آخر مهربان و بخشنده است. اگر هم صفت دیگری دارد، این ویژگی او حالتی است از محبت بی‌پایانش.

خداوند عادل است، اما بخشش خود را بر عدالت خویش برتری می‌دهد. حساب‌گر است، اما داوری و حساب‌گری او تحت‌الشعاع بخشش لایزال اوست...

اما رحمن و رحیم به این معنا نیست که خداوند مجازات نمی‌کند. وقتی پدر و مادری فرزند خود را دوست دارند، این محبت را همیشه به یک شیوه به او نشان نمی‌دهند. گاهی به او مستقیم محبت می‌کنند، مستقیماً به او هدیه می‌دهند. اما گاهی لازم است این مهربانی، شکل دیگری به خود بگیرد. وقتی والدین می‌بینند که فرزندشان در معرض خطر قرار دارد، اگر این فرزند با نرمی و مهربانی متوجه شد، که تبعیت می‌کند و از خطر خلاصی می‌یابد، اما اگر گوش نکرد، به خاطر خودش، به خاطر محبتی که والدین به او دارند، با سیاست و اگر نشد، با قدرت با او رفتار می‌کنند. اما این قدرت خشونت نیست، این عین محبت است. این اجبار ظاهری، باطنی جز توجه و دلسوزی والدین ندارد. خشم و مجازات خدا هم شبیه همین است. عذابی که خداوند متوجه بنده خود می‌کند، تماماً محبت و رحمت است. مثل طبیب بسیار مهربانی که می‌خواهد غده‌ای کشنده را از بدن بیمار خود بیرون بیاورد. او به جراحی متوسل می‌شود، اما این جراحی، این عذاب کشیدن و رنج بردن، چیزی جز محبت نیست. پس خدای قهار، همان خدای رحمان است. قهر او همان مهر اوست. سیلی او، نوازش‌های عاشقانه اوست. تلاش عاشق است برای نجات معشوق. برای بیدار کردن او و بیرون آوردنش از خواب مرگ و غفلت. عدالت خدا هم عین مهر و رحمت اوست. پدر و مادری که فرزندان زیادی دارند، وقتی بخواهند همه فرزندان خود را محبت کنند، یکی از وجوه این محبت آن است که اجازه ندهند آن‌ها به یکدیگر آسیب برسانند، همدیگر را در خطر بیندازند و به حقوق همدیگر تجاوز کنند. اینجاست که محبت، به شکل عدالت خود را آشکار می‌کند. خداوند عاشق، خداوند عادل می‌شود. این عدل عاملی است برای تحقق عشق و محبت خداوند، به همه مخلوقات خود...

پس عدلی که اساس آن محبت نباشد، از سنخ عدل الهی نیست. خشم و قهری که باطن آن رحمت و محبت نباشد، نه خدایی است و نه برای خدا. خداخواهانه نیست، نفسانی و خودخواهانه است...

«لااله الا هو»، یگانگی خداوند، پیامی است که همه ادیان آسمانی بر آن تأکید داشته‌اند. لکن هر دینی پیام‌های اختصاصی خود را دارد. درست است که اولین فریاد قرآن، «لااله الا الله» است، اما این فریادی است که در ادیان و کتب نورانی دیگر هم، اگر تحریفات آن‌ها را در نظر نگیریم وضوح دارد. پیام منحصر به فرد و اختصاصی اسلام بعد از «لااله الا الله» که پیام مشترک ادیان است، «بسم الله الرحمن الرحيم» است و این به بشر می‌گوید اسلام دین رحمت است، نه خشونت. اسلام آیین محبت است، نه نفرت. خدایی که اسلام وصفش می‌کند عاشق است. عاشق مخلوق خود است و او عاشق‌ترین است، «ارحم الراحمين» است و هم‌جنس، هم‌جنس می‌طلبد. کسی که عاشق نیست، این خدا را نمی‌فهمد و بلکه از فهم و تجربه‌اش (که خود الله اکبر فهم‌ناپذیر است) بسیار دور است. کسی که عاشق نیست قرآن را نمی‌فهمد. منظور آیات را در نمی‌یابد. چون نخست می‌گوید: «بسم الله الرحمن الرحيم»، وقتی می‌گویی به نام خداوند بخشنده مهربان نمی‌توانی با نفرت و بدی عمل کنی. اگر تو خدای مهربان را پرستی، پس تو هم مهربانی. اگر الآن بگویی به نام خداوند بخشنده، اگر به راستی بگویی، پس تو هم اکنون بخشنده‌ای. چون انسان شبیه همانی می‌شود که آن را می‌پرستد و تسلیم اوست. اگر خدای تو رحمن و رحیم است و اگر تو واقعاً چنین خدایی را می‌پرستی، پس تو هم باید رحمان و رحیم باشی. مشت، نمونه خروار است و قطره می‌تواند از دریا خبر دهد. اگر تو مهربانی، پس معلوم است که خدایی هم که تو می‌پرستی مهربان است و اگر عدالت داری، پس خدایی که تسلیم او هستی عادل است و اگر صفت خداوند تو، در تو نیست، پس به واقع «او» خداوند تو نیست و تو خود را در اختیار جز «او» قرار داده‌ای و جز «او» را شنیده‌ای...

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسیم) - اثر ایلیا «میم»

انتشار اول در نشریه تفکر متعالی - شماره ۴

تولد من خاطر من نیست^۵

درباره تولد من حکایتی را بارها از مادرم شنیدم. داستانی که مادرم درباره تولد من می‌گفت به نظر عجیب می‌آمد اما بر خلاف اصرار او، نتوانستم آن را منطقاً باور کنم. این حکایت حتی برای برادرها و خواهرها و آنهایی که آن را شنیده بودند، قابل باور نبود و فکر می‌کردند او از شدت محبت و غیرتی که نسبت به من دارد این‌ها را می‌گوید اما خود او بر آن تأکید داشت.^۶ او آدم بسیار ساده‌ای بود که گاهی رویاهای فوق العاده‌ای می‌دید و چند مرتبه هم تجربه‌هایی عجیب داشت...^۷

^۵ منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

در سال ۱۳۷۵ در مقدمه کتاب تعلیم حق (جریان هدایت الهی) در متنی به نام و السماء الطارق، درباره تولد ایلیا «میم» این مطلب آمده بود «درباره تولدش حکایتی عجیبی نقل می‌شود...» مبنای آمدن این جمله، مصاحبه‌هایی بود که طی چند نوبت و در چند سال با مادر استاد انجام شده بود. با وجود کهولت سن، تست‌هایی از واقعیت سنجی، طی چند مرحله مصاحبه و تهیه فیلم گزارش مستند، از او به عمل آمد و علی‌رغم سن زیاد و دشواری‌ها و محدودیت‌های خاص دوران پیری، او شرح این موضوع را با دقت زیاد و با ذکر جزئیات بیان می‌کرد. فیلم‌ها و گزارش‌های متعددی در این باره از مادر استاد وجود دارد که در سه نوبت و طی چهار سال، تهیه شده است.

^۶ یادم است که چند بار مادرم از دست او ناراحت شد. دلیل ناراحتی اش هم اصراری بود که ایلیا برای رعایت رژیم غذایی به او داشت. در این طور مواقع برای طلب عفو و بخشش، ایلیا پاهای او را می‌بوسید و در برابرش به خاک می‌افتاد. گاهی که ایشان مریض می‌شد و البته غالباً هم مریض بود، ایلیا پاهایش را بر چشمانش می‌گذاشت، کف پاهای او را می‌بوسید و او شاید گمان می‌کرد این شیوه‌ای در درمان است. مادر ایلیا سواد نداشت اما رویایی شاخص و نادر بود. بعضی از اساتید را بدون اینکه در بیداری دیده باشد در خواب می‌دید و وقتی نشانه‌ها را می‌گفت متوجه می‌شدیم از چه کسانی حرف می‌زند. او چندان مذهبی نبود. مثل بسیاری از مردم بود که در شناسنامه مسلمان‌اند و پدر و مادر و جدشان هم مسلمان بوده. او با اینکه به معنای مصطلح مذهبی نبود اما خیلی دعا می‌کرد، تقریباً اکثر اوقات در حال دعا کردن بود و بیشتر دعاهايش هم برای ایلیا بود. به ایلیا می‌گفت تو برای من همه چیز هستی. پدر و مادرم، دکتر و پرستارم، روح و جانم... او را کوه بزرگ و خدای من صدا می‌زد... دو سه بار گفت کسی را در خواب دیده که خود را خدا معرفی کرده اما نمی‌توانست هیچ مشخصاتی بدهد و می‌گفت هیچ شکلی نداشت...

قرار شد ما گزارش تولد ایلیا و بعضی از رویاهای شاخص او را که طی هفت هشت سال، چند مرتبه بیان شد، ضبط و مستند کنیم... او رویاهایی خارق العاده می‌دید و بعداً ما موفق شدیم بعضی از این رویاها را در فیلم مستند ثبت و ضبط کنیم و با وقایع بعدی و اتفاقاتی که بعداً رخ می‌داد تطبیق دهیم. مادر استاد به سختی حاضر می‌شد که به سوالات ما جواب بدهد و ما تلاش زیادی کردیم تا به او بقولانیم ما دوست ایلیا هستیم و مثل شما دوستش داریم. او مطالبش را طی حدود سی سال (کمتر از سی سال) گذشته حتی به فرزندانش هم نگفته بود و دو تن از فرزندان ایشان بعدها از طریق

در چند سالی که او این واقعه را تعریف می کرد دوستان چندین مرتبه از او گزارش تهیه کردند. فیلم هایی که دوستان از خاطرات او درباره داستان تولد ضبط کردند، هنوز ندیده ام^۸ اما حکایت تولد و چیزهایی مانند آن را زیاد از او شنیدم... در این سالها نتوانستم حرفهای او را مثل بسیاری از گزارش هایی که مردم می گویند یا اخباری که تا امروز داده اند، مطلقاً رد یا تأیید کنم. ضمن اینکه او هیچ شاهد یا سندی هم نداشت و شاهد خود را خدا می دانست... نتوانستم آن حکایت را با منطق معمول باور کنم، به همین دلایل در این سالها اجازه انتشار این موضوع و هر گزارش مشابه آن داده نشد...

یک بار یکی از دوستان اصرار داشت که این را تأیید کنم یا نظرم را بگویم. اما اگر بله یا نه می گفتم چطور می توانستم از آن دفاع کنم. به او گفتم که شاید واقعیت باشد، شاید این رویا بارها برای او تکرار شده و مطمئن شده که آن را تجربه کرده و شاید در بیداری دچار تجربه شهودی شده باشد. آنقدر شاید به او گفتم که او اصرار خود را کنار گذاشت. واقعیت های باطنی و تجارب شهودی را نمی توان اثبات کرد و نه می توان رد کرد. می شود آنها را به ایمان دید و با ایمان یافت و در ایمان تجربه کرد یا با تردید محو کرد و در بدینی گم کرد و در شک از دست داد.

دیگری در جریان این موضوع قرار گرفتند. وقتی که ایشان تجربه ای را که قبل از تولد ایلیا داشت تعریف می کرد به وضوح حالت چهره اش تغییر می کرد. کاملاً هیجان زده می شد و آهنگ نفس کشیدنش تغییر می کرد. خیلی حرف زد در این باره برایش سخت بود و حرفهایش با شور و احساس بیان می شد. چند بار که سوالات تکراری ما و جلسات ما تکرار شد، حالت او هم معمولی و عادی شد.

^۸ این فیلم ها در کنار صدها فیلم مربوط به گزارشات مستند، هنوز توسط استاد مورد بررسی قرار نگرفته و درباره اکثر این گزارش های مستند اظهار نظر نشده است.

تولد نورانی

به روایت یکی از شاگردان قدیمی استاد

«مادر استاد فردی بی سواد یا شاید کم سواد بود... چیز بسیار شاخصی که از مادر استاد می‌دانم رویاهای بسیار عجیبی بود که او می‌دید. در سالها پیش از فوت ایشان ما سعی کردیم همه رویاهای فوق العاده او را ثبت و ضبط و مستندات آنها را هم پیدا کنیم که البته برای بعضی از آنها نتوانستیم مستندی رواییم. توانایی روشن بینی و پیش بینی او واقعاً فوق العاده بود. در طی این سالها شاید

درخت را از میوه
و پدر و مادر را از
اولادشان توان
شناخت. ضرب‌المثل
از یوگسلاوی

بیش از هجده جلسه از ایشان فیلم مستند تهیه کردیم. او طی این سالها، چند موضوع مهم را درباره استاد (ایلیا) مطرح و تکرار می‌کرد و ما هم عمده این موضوعات را در جلسات مختلف و در سالهای مختلف از او می‌پرسیدیم و ضبط می‌کردیم تا بعداً بتوانیم روایتهای مختلف را با هم مقایسه کنیم اما همه این روایتهای یکسان بود. حالت ایشان طوری بود که برای هر بیننده‌ای فوراً این ادراک حاصل می‌شد که غیرممکن است او بتواند دروغ بگوید یا داستان سازی کند. امروز هم اگر این فیلمها پخش شود فکر می‌کنم قضاوت هر بیننده ایرانی و غیرایرانی همین باشد. یکی از موضوعاتی که او می‌گفت حکایت تولد استاد [ایلیا «میم»] بود. برداشت من اینطور بود که ایشان با وجود کهولت سن تاکنون نه کتابی خوانده و نه فیلمی دیده است و اساساً داستان سازی را بلد نیست. خلاصه حکایتی که ایشان درباره تولد استاد [ایلیا «میم»] نقل می‌کرد این بود که ایشان چند ماه قبل از تولد ایلیا به منزل پدرش که در یک روستا و در دامنه کوه قرار داشته می‌رود و شب را آنجا می‌ماند. می‌گفت «نزدیک به سحر یکدفعه دیدم از دری که به سمت نهر آب پشت خانه مان و به سمت بالای کوه بود، یک نور خیلی زیاد دیده می‌شود که مدام بیشتر می‌شد و به داخل اتاق می‌آمد. وقتی وارد اتاق شد، اتاق پر از نور شده بود. دچار وحشت خیلی زیادی شدم. قلبم داشت از کار می‌افتاد. از شدت ترس و وحشت نمی‌توانستم حرکتی بکنم. فکر کردم خواب می‌بینم یا بختک است اما هر چه واری می‌کردم دیدم بیدار هستم.

کسانی را که بیدار بودند می‌دیدم... این موجود نورانی که زیاد هم شبیه آدم نبود به من نزدیک شد. شبیه فرشته‌ها هم نبود. اصلاً نمی‌شد نگاهش کنی چون نورش خیلی زیاد بود. او به من نزدیک شد...

و چیزهایی در بارهٔ بچه‌ای که می‌خواستم دنیا بیاورم به من گفت. حرف نمی‌زد ولی با همهٔ وجودم می‌شنیدم که چه می‌گوید. او گفت... بعد از چند لحظه از اتاق بیرون رفت. وقتی او بیرون از خانه بود همهٔ دامنۀ کوه روشن شده بود. مثل اینکه روز شده باشد...

فردای آن روز رفتم پیش یک نفر که می‌گفتند انسان مقدسی است. از مردم پول نمی‌گرفت ولی مسائل مردم را حل می‌کرد. می‌گفتند از یک کشور دیگری آمده و ایرانی نیست. ماجرا را برای او گفتم. او خشکش زده بود و گفت هر چیزی که دیده‌ام راست بوده و نباید آن را برای کسی و مخصوصاً برای خانواده یا فامیل تعریف کنم. گفت اسمش را بگذار خالق و دربارهٔ آیندهٔ او چیزهایی گفت.

گفت او در جهان کاری می‌کند که... گفت «من در این چند سال به همین دلیل اینجا آمده بودم تا این چیزها را به تو بگویم اما نمی‌دانستم که آن فرد تو هستی. امروز هم کارم در اینجا تمام است.» از آن روز به بعد دیگر آن فرد مقدس را ندیدم. بقیه هم ندیدند. رفته بود.

وقتی ایلیا به دنیا آمد وزنش زیاد بود. یک چیز تور مانند هم دور بدنش بود که با چیزهایی که قبلاً دیده بودم اصلاً شبیه نبود... یک زن بسیار مومن و اهل قرآن پیش ما زندگی می‌کرد به نام خانم پاکستانی. این زن بسیار اهل نماز و ذکر و تقوا بود. آن گفت این پسر یک روح خیلی بزرگ است... توری را برید و گفت باید آن را جلوی باد بگذاریم. یکی از پرستارها گفت ما تا بحال نوزادی مثل این ندیده‌ایم. این را باید ببرید روی پشت بام مسجد و جار بزنید...

ما به او گفتیم چرا در شناسنامه اسم او را خالق نگذاشتی؟ گفت من زیاد اختیار نداشتم. [خالق هم یک اسم روستایی محسوب می‌شد]

ظاهراً مادر استاد این حکایت را ابتدا برای استاد و یکی از دوستان نزدیک ایشان تعریف کرده بود که وقتی ما از طریق این شخص از حکایت مطلع شدیم مسئله مستند سازی و فیلم برداری مطرح و اجرا شد. او به راحتی حاضر نبود که این مسئله را برای کسی تعریف کند اما ما به او اطمینان دادیم که به این دلیل هیچ اتفاق بدی برای ایلیا نمی‌افتد و هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند. البته چند سال بعد متوجه شدیم که همین موضوع خطرات و بیش از آن توهمات را (نظیر ایلیا روح است و جسم ندارد و...) بوجود آورد. ما این فیلم‌ها و گزارشات و کلاً گزارشهای

مستند و اخبار مکتوم را به صورت محرمانه نگه داری می‌کردیم و ایلیا اجازه انتشار آنها یا دسترسی سایرین به آنها را نداده بود اما همان جمله کوتاهی که در مقدمه کتاب تعالیم حق آمده بود داستانهای را بوجود آورد که هیچ کدام، جز آنهایی که مستند شده بودند و شواهد و مستندات کافی داشتند (حداقل به نظر من) درست نبودند.

ما طی یک طرح مستند سازی، سعی کردیم همه کسانی که به نحوی می‌توانستند قسمتی از این حکایت را تأیید کنند و در نقطه‌ای از آن شاهد بوده باشند با زحمت و جستجوی فراوان پیدا کنیم. بیشتر آنهایی که می‌توانستند در قسمتی از ماجرا شهادت بدهند فوت شده بودند مثل پدرِ مادرِ ایلیا که نامش فتاح بود. دنبال آن مرد مقدس هم گشتیم اما فقط دو سه نفر از سالخوردهگان آنجا او را به یاد می‌آوردند و البته مثل یک پیامبر از او یاد می‌کردند. سراغ خانم پاکستانی رفتیم. او هم سالها قبل فوت کرده بود اما افراد فامیل او زنده بودند. بالاخره توانستیم چند نفر از بیمارستان، همسایه‌ها و دو نفر از اعضای خانواده رسمی استاد را که به نحوی در جریان این موضوع قرار داشتند پیدا و گزارش‌هایی از آنها ضبط کنیم. تقریباً همه اعضای خانواده و فامیل رسمی استاد از این موضوع بی اطلاع بودند غیر از دو نفر از آنها، که گزارش آنها را ثبت و ضبط کردیم.

در سالهای اخیر به دلیل گسترش شایعات دروغ و تهمت‌های کذب یکی دو مرتبه به این نقطه رسیدیم که باید این گزارش‌ها را منتشر کنیم اما استاد اجازه نمی‌داد. او حتی سعی می‌کرد و در همه این سالها به نوعی مایل بوده که قطعیتی در باره این داستانها و تجربه‌ها بوجود نیاید و گاهی عمداً با اظهار نظرهایی این گونه اخبار مسلم و مستند را زیر سوال می‌برد. من قصد لجاجتی از این نوع حرف زدن ندارم فقط نمی‌خواهم حقانیتی که با هزاران تجربه، نشانه، رویا، دریافت و شاهد تأیید و پشتیبانی می‌شود زیر سوال برود یا خدشه دار شود. بقیه‌الاهیون و ال یاسین هم که رویه‌ای مشابه بنده دارند قصد لجاجت یا ایجاد تردید در حرفهای استاد را ندارند بلکه قصد آنها دفاع از حق و پشتیبانی از حقیقت است. در همه سالهای گذشته در همه سخنرانی‌ها، نوشته‌ها و اظهار نظرها ایلیا سعی داشت واقعیاتی را که در باره بزرگی روحش وجود دارد، بسیار کمتر از آنچه هست جلوه دهد. او عموماً و همیشه خود را بعنوان تسلیم و خدمتگزار خداوند معرفی می‌کند و منظور از کلمه رام‌الله هم همین است یعنی کسی که رام خداست و مستخر اوست و وقف خدمت به خدا شده است. او هرگز و در هیچ جا تا حدی که ما خبر داریم، در باره تولد خود، اتفاقات خارق‌العاده‌ای که در زندگی دیگران رخ داده، کارهای بزرگی که کرده

است و نشانه‌ها و تجربه‌های خارق‌العاده‌ای که مردم درباره‌ او داشته‌اند، حرفی زنده بلکه در عوض با واکنشی ابهام‌آمیز، سعی در تخفیف انعکاس این اخبار داشته‌است یا حتی گاهی سکوت کرده‌است. فکر می‌کنم که ایلیا با این تواضع که از طریق عدم قطعیت و واکنش مبهم صورت می‌گیرد چند قصد را دنبال می‌کند.

او از بت شدن و بت سازی و بت اندیشی نفرت دارد و دائماً از این موضوع فرار کرده‌است. همان اوایل به ما می‌گفت اگر قرار باشد تبدیل به بت شوم اولین کسی که این بت را می‌شکند خودم هستم.^۱ او می‌گفت اگر لازم باشد برای محکوم کردن و شکستن خودم بدون آنکه دروغ بگویم، به هر کاری دست خواهم زد. قصد دیگر ایلیا تا حدی جزئی از شخصیت اوست. او از کودکی تا امروز گرایش زیادی به روش ملامتیون دارد و حتی چند سال پیش ما بطور قاعده مند بر همین اساس رفتار می‌کردیم که بعداً تا حدی تعدیل شد اما این گرایش در خود او بیشتر شد. او تلاش برای جلب نظر دیگران را نوعی شرک و برخلاف لاله الا الله می‌داند و توجه بیش از حد به قضاوت دیگران را منجر به رباکاری و نفاق می‌داند. همیشه سعی داشته که ظاهر خود را بسیار بسیار کوچکتر از باطن خود ارائه دهد. روش او هم بسیار ماهرانه بوده‌است. اودرست می‌گفت. بدون آنکه دروغ بگوید به خود محکومی دست زد. مثلاً هرگز و بطور صریح گزارش‌های مستند مردمی را در مورد خود تأیید نمی‌کرد. اکثراً در پاسخ به این سوال که آیا شما این کارهای خارق‌العاده را کرده‌اید، می‌گفت اینها کار من نیست و من چنین کاری نکرده‌ام. بعداً که ما موضوع را از او جویا می‌شدیم می‌گفت اینها کار خداست نه کار من. اینها را قدرت خداوند از طریق من انجام داده‌است. نور مربوط به چراغ نیست بلکه چراغ واسطه انتشار نور است. ولی او این توضیحات را به بیشتر سوال کنندگان نمی‌داد. فقط همان قسمت اول را می‌گفت که من معجزه‌های نکرده‌ام. کار خارق‌العاده‌ای نکرده‌ام و اصلاً این کارها را بلد نیستم. یا اگر با توجه به شرایطی مجبور می‌شد تا چیزی را تأیید کند می‌گفت این کارها را ممکن است هر کسی بتواند انجام دهد. هر کسی که راه آن را بداند، آن را هم می‌تواند انجام دهد. من کار خارق‌العاده‌ای نکرده‌ام و نمی‌توانم بکنم اما خداوند قادر به هر کاریست و آن را از هر طریقی که بخواهد به انجام می‌رساند. هیچ کس نمی‌تواند برای خداوند تعیین تکلیف کند که از این طریق اقدام نکن و از آن راه برو. او هر چه بخواهد به هر که بخواهد می‌دهد و اگر کسی این را بداند برکت را برفرز سر خود به بارش درمی‌آورد.

بعضی از دشمنان ایلیا می‌گفتند که گزارش‌های مستند مردمی توهماتی است که مردم به آن گرفتار شده‌اند. آخر چند توهم؟ یکی، دو تا، صد تا یا چند هزار تا؟ از طرف دیگر بسیاری از گزارش‌ها مربوط به کسانی بود که ایلیا را تابحال ندیده بودند. بسیاری از رویاهای خارق‌العاده از طرف کسانی بیان می‌شد که آشنایی قبلی با او نداشتند. همان حکایت تولد ایلیا و آنچه مادر ایشان در باره آینده او می‌گفت که از آنها شنیده است، ده پانزده سال بعد، چندین مرتبه از طرف چند نفر از بزرگان باطنی که ارتباطی هم با هم نداشتند تکرار شد. من شخصاً در بعضی از این ملاقاتها حضور داشتم. او حدوداً چهارده سالش بود، وقتی که به سراغ یکی از اساتید رتیم به او گفت فکرهای تو جهان را فتح می‌کند. تو کارهای بسیار بزرگی در جهان انجام خواهی داد و رویاهای بزرگی را به تحقق می‌رسانی که تا قرن‌ها در جهان پایدار می‌ماند... او از مکه و بیت المقدس می‌گفت...

ولی این حرفها را، ما که مسئول مستندسازی همه این اخبار بودیم، تنها از یک یا دو منبع دریافت نکردیم. مستندات هر یک از اخبار مکتوم چنان قدرتمند و چند لایه و چند وجهی است که حتی اگر خود ایلیا هم بخواهد چیزی را زیر سوال ببرد نتیجه آن چیزی جز قوت بخشیدن و استحکام دادن به اخبار مکتوم نیست.

انگیزه دیگری که ایلیا از این رفتار ابهام آمیز (به نظر من) دنبال می‌کرد، موضوع ایمان و اهلیت بود. او می‌گفت «ایمان، دیدن دیده نشده دیده شدنی است» بنابراین استدلال، شاهد و مستند را نه تنها زمینه ایمان نمی‌دانست بلکه آن را ضد ایمان تلقی می‌کرد و می‌گفت هر کس اهلیت باشد، خودبخود ایمان دارد و هر کس محرم است خودبخود می‌فهمد و آن را در درون خود می‌بیند. فکر و استدلال برای امور زمینی است. امور بالایی و امر روح را می‌بایست با ایمان و محبت و شهود دنبال کرد نه با این فکر تردید آمیز که در هر حال آمیخته است به شک و تردید و ترس.

^۹ «ایمان، دیدن دیده نشده دیده شدن است. به مدد آن، نادیده‌ها، دیدنی می‌شوند و کارهای ناممکن ممکن می‌گردند. ایمان راه تجربه غیب را هموار می‌کند و آینده را در حالا آشکار می‌سازد. حلقه‌های زنده است که می‌تواند انسان را به صاحب حلقه چنان پیوند بزند که شاخه‌ای را به درختی بزرگ. آنطور که آن شاخه کوچک جزئی از درخت بزرگ شود. با ایمان می‌توان از هم‌اکنون سرنوشت را ملاقات کرد و حتی خدا را دید.» از تعالیم ایلیا «میم»

به همین دلیل گاهی اگر کسی در بارهٔ او دچار تردید می‌شد او بجای آنکه تردید او را با انعکاس آنچه بوده برطرف کند، به تردید او دامن می‌زد. می‌گفت تردید به تردید بیشتر منجر می‌شود و ایمان به ایمان بیشتر می‌انجامد. ترس زایندهٔ ترس است و از محبت، محبت زاینده می‌شود.^۱ می‌گفت نباید واقعیت‌های باطنی را به کسی تحمیل کرد و نباید آن را در دسترس نامحرمان و ناهلان هم قرار داد.

دشمنان برای هر حرکت او تعبیری بدبینانه و مغرضانه طرح می‌کردند. دلیل تواضع استاد را این می‌دیدند که او می‌خواهد مردم را وادار کند تا او را بزرگ کنند. دلیل واکنش مبهم استاد به اخبار مکتوم و تأیید نکردن صریح یا حتی ایجاد تردید توسط استاد را آن می‌دانستند که او می‌خواهد از این طریق مردم را در ایمان و اعتقاد به خود حریص کند. می‌گفتند او با مردم مهربانی می‌کند و بخشش دارد به این علت که می‌خواهد آنها را تسخیر کند. اما تجربهٔ مردم از مهربانی و بخشش استاد خیلی وقتها بدون هر گونه ارتباط ظاهری اتفاق می‌افتاد. استاد در یک جلسه سخنرانی می‌کرد. موضوع هم که عمدتاً در بارهٔ خدا و تسلیم الهی بود. بعداً سیل نامه‌ها با موضوعات مختلف روان می‌شد ولی در اکثر این نامه‌ها یک نکته به شکلهای مختلف تکرار می‌شد. اکثر نویسندگان به نحوی به مهربانی و بخشش استاد و به اینکه ایشان را انسانی مهربان و بخشنده تجربه کرده‌اند اشاره داشتند. خوب، چطور می‌شود برای این همه دریافت‌های یکسان از افراد مختلف چنین توجیه جاهلانه‌ای قائل شد؟

آنها می‌گفتند استاد خود را انکار می‌کند به این قصد که مردم بیشتر او را قبول کنند. البته من هم نتیجهٔ انکارها و ایجاد تردیدهای استاد را در اکثر مردمی که با ایشان برخورد داشتند یک چیز دیدم یعنی ایمان و اعتقاد بیشتر آنها. اما مطمئنم که قصدهای ایلیا در این باره چه بود. او به هر کاری که دست می‌زد موفق بود و بلکه شاهکار می‌آفرید اما فکر می‌کنم در این مسئله موفق نبود زیرا خواست خداوند بر این نیست. او هر چه می‌خواست کوچکتر جلوه کند بزرگتر می‌شد. یادم است یک وقتی ایشان گفت به من نگوئید حضرت استاد، همان ایلیا کافی است. ما هم این را کم کم به بقیه می‌گفتیم اما واکنش عمومی دقیقاً عکس این بود. از آن زمان به ایلیا می‌گفتند آواتار، تجسم خدا، قطب الهی و هكذا.

ولی چطور ممکن است کسی خود را زیر سوال ببرد، در بارهٔ خود ایجاد تردید کند و سعی کند خود را انکار نماید اما واکنش‌ها پذیرش بیشتر او باشد. فکر می‌کنم خود این اتفاق بیانگر

خواست خداست. اگر خداوند بخواهد کسی را بزرگ کند هیچ کس و حتی خود فرد هم نمی تواند مانع از او شود.

بگو: بار خدایا، تویی که فرمانفرمایی، هر آن کس را که خواهی، فرمانروایی بخشی، و از هر که خواهی، فرمانروایی را باز ستانی، و هر که را خواهی، عزت بخشی، و هر که را خواهی، خوار گردانی، همه خوبیها به دست توست، و تو بر هر چیز توانایی.
(آل عمران: ۲۶)

جریان زندگی، معلم بزرگ^{۱۰}

خانواده‌ای که در آن متولد شدم خانواده‌ای پرجمعیت بود. درون آن از هر جماعتی بود، رنگارنگ؛ بهترین محیط برای انسان شناسی، چون هر کدام از اعضای آن برآیندی از یک قشر مردم به نظر می‌آمدند. برای تسلط در دانش انسان شناسی کافی بود مدتی آنها را مشاهده کنم. یک نفر بسیار مذهبی و افراطی در مذهب و یک نفر دیگر غیر مذهبی و یکی هنرمند و دیگری اهل استدلال. حجمی از تضادها و تفاوتها و استثنائات. جایی فوق العاده برای کسی که بخواهد بیاموزد. زیرا در آن انواعی از اعتقادات متضاد، بینش‌های متقابل و رفتارهای متنوع وجود داشت. محیطی پر از درد و رنج و گاهی پر از آرامش. شبیه به کوره‌های انسان سوزی که اگر زنده از آن بیرون می‌آمدی کوره انسان سوزی به کوره انسان سازی بدل می‌شد...^{۱۱} در آن خانواده، برادر بزرگتر، از فرماندهان سپاه بود. چند نفر از برادران هم کم و بیش در همین کارها بودند. سپاه، امنیت، حراست و بسیج.^{۱۲}

^{۱۰} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

^{۱۱} با مرور کوتاهی در زندگی بزرگان و مشاهیر تاریخ و معاصر جهان، می‌بینیم که دورانی از آزار و شکنجه در زندگی بسیاری از این بزرگان وجود داشته است. حکیم بزرگی می‌گوید فشار، جوهر مردان را آشکار و روح آنان را شکوفا می‌کند. مغرضان و بداندیشان همیشه مترصد استفاده از کوچکترین فرصت برای تخریب و سیاه‌نمایی چیزی هستند که با آن دشمنی دارند... یکی از انتقاداتی که در باره ساتیاسای بابا، معلم بزرگ معنوی جهان ابراز شده است، این است که وی در کودکی مورد شکنجه و آزار قرار گرفته است. غافل از آنکه بسیاری از بزرگان شرق و اساتید بزرگ هند و چین و بزرگان دیگر از سایر نقاط جهان، دارای چنین تجربه‌ای بوده‌اند.

^{۱۲} طبق آشنایی من با خانواده رسمی ایلیا، پنج نفر از برادران او در ارتباط با نهادهای حکومتی جمهوری اسلامی ایران فعالیت می‌کردند. «ک» فتاحی جانباغ و از فرماندهان ارشد سپاه و از مسئولان قبلی اطلاعات در غرب کشور بود. ایشان چند سال قبل از همراهم شهید بروجردی بودند. «ش» جانباغ و از مسئولین ارشد حراست یکی از وزارتخانه‌ها بود. «س» پیشتر عضو یکی از نهادهای اطلاعاتی بود که بعد از چند سال به شغل آزاد روی آورد. «ر» سالها در بسیج و سپاه عضویت داشت. «ه» در یکی از بنیادها عضو بود اما بعد از مدتی از این بنیاد خارج شد و من اطلاعی از شغل بعدی ایشان ندارم. همه این افراد ارتباط نزدیکی با دستگاه‌های امنیتی و حکومتی (...) داشتند. یکی از آنان در اتفاقی مربوط به سال ۱۳۷۶ در یکی از دستگاه‌های قضایی برعلیه ایلیا به شهادت دروغ متوسل شد و ایشان را به کفر و الحاد متهم کرد اما بعد از هشت ماه در یک گزارش ثبت شده و مستند، ایشان شهادت خود را پس گرفت و اعلام نمود تحت شرایط خاصی مجبور به این کار شده است. (به نقل از یکی از همراهم قدیمی)

بنابراین یکی از چیزهایی که با آن برخورد داشتم همین فضای انقلابی بود. یکی دو نفر از آنها از قبل از انقلاب شروع کرده بودند... آن زمان [شش سالگی به بعد] زیاد مسجد می رفتم و در مسجدهای مختلف مؤذن بودم.^{۱۳}

در داخل خانه دو جریان متضاد جاری بود. چند نفر اهل مذهب و انقلاب بودند و چند نفر غیرانقلابی و غیرمذهبی. اینها نماز می خواندند، روزه می گرفتند، قرآن گوش می کردند، معاشرا نشان سپاهیان و روحانیون بودند و در همان حال آنها موسیقی گوش می دادند، رادیو آمریکا گوش می کردند، نماز نمی خواندند و شعائر مذهبی را رعایت نمی کردند. من بیشتر در فضای اولی ها بودم...

یکی از برادرهایم اهل کتک کاری بود. گاهی آنقدر کتکم می زد که غش می کردم. گاهی می بایست در اوج گریه ها و کتکها به اشاره او می خندیدم. این یکی از بازیهای او بود. بازی گریه خنده. و اگر نمی خندیدم کتکها شدیدتر و خشن تر می شد...

کتکهای او تأثیرات بسیار خوبی داشت. یا باید به کینه بدل می شد یا باید تبدیل به ایده می شد. یکی از نتایج این کتک ها آن بود که هنرهای رزمی و روش های مبارزه فیزیکی را یاد گرفتم... باید راهی را برای غلبه بر این ظلم پیدا می کردم. یک راهش این بود که خدا را صدا می زدم و بطور طبیعی به تجربه دعا و توکل نزدیک می شدم و راه دیگرش آنکه به سرعت هنر مبارزه را که با روش های معمول و نمایش رزمی^{۱۴} متفاوت بود یاد گرفتم.

^{۱۳}- در همه سالهای بعد (بعد از پنج شش سالگی) ایلیا در مدرسه قاری قرآن بود.

^{۱۴}- ایلیا از اوایل نوجوانی در هنر مبارزه تبحر داشت و در این زمینه شاگردانی را آموزش داده بود. یکی از بازیهای عادی ما این بود که چه کسی می تواند در برابر یک ضربه او بایستد. او می گفت یک ضربه بخور، هزار ضربه بز. در همان نوجوانی ما کیسه های بوکس می آوردیم و در حیاط خانه آنها بچه ها می آمدند و تماشا می کردند که ایلیا چطور با یک ضربه، کیسه بوکس را کاملاً پاره می کرد. گاهی ما جمع می شدیم و به او حمله می کردیم. قرار بود اگر کسی یک ضربه به او بزند، ایلیا بازنده اعلام شود اما هیچ وقت در این بازیها برنده نبودیم. وقتی که با کسی دعوا می کردیم بجای پدر و مادرمان یا پلیس، به خانه ایلیا می رفتیم و او را به کمک می طلبیدیم. در سیزده سالگی یک بار من و چهار نفر از بچه های دیگر شاهد بودیم که او چطور تعدادی جوان قوی هیکل را که قصد تعرض به یکی از زنان محلمان را داشتند و می

کتکهای او مرا به تفکر در بارهٔ روش های مقابله با ظلم ترغیب می کرد. چگونه می توان به ظلم پایان داد؟ به آن ظلم نمی گفتم. یک حالت فشار و زور و اجبار بود. وقتی که

رنج دانایی
میاورد. مثل یونانی

کتک ها شدید می شدند طوری که نفس کشیدن هم بسیار سخت می شد، بهترین لحظات برای صدا زدن خدا بود. تجربه ای که از خواندن خداوند در لحظات اوج سختی و شدت رخ

می دهد به نقاط جهشی در رابطهٔ انسان با خدا منجر خواهد شد. در شکنجه ها می توانی معانی عمیق آیات را بوضوح احساس و لمس کنی. آنجا که خداوند می فرماید بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را.

او را بخشیدم. کمی بعد هم که بر او مسلط شدم احساس انتقام نداشتم و هیچ وقت از او

مادر و برادران
من کسانی
هستند که پیغام
خدا را می شنوند
و آن را اطاعت
می کنند.
حضرت عیسی (ع)

انتقام نگرفتم اما دوسه بار مادرم را اذیت کرد و بنابراین با قدرت با او برخورد کردم. یکبار هم مادرم را به شدت آزار داد و کفر کرد که در آن روز او را تا سرحد مرگ کتک زدم و دیگر بعد از آن هرگز جرأت نکرد مادرم را آزار دهد...

بعدها شنیدم او (و...) با کسانی که می گفتند دشمنان ما هستند همکاری می کند و شنیدم بارها توهین کرده، بدگویی و فحاشی کرده و دروغ هایی را در همکاری با یک نهاد ... گفته و فیلم هایی را ضبط کرده که می گوید من کافر و ملحد هستم...

خواستند... نقش بر زمین کرد و بیشتر آنها نمی توانستند به دلیل شدت ضربه ای که خورده بودند بلند شوند. ما این خاطرات را در یک کتاب جداگانه یا یک فصل مشروح از کتابی که قرار است در بارهٔ جنبه های متعارف زندگی او منتشر شود، خواهیم آورد.

نظر خدا مانند نظر انسان نیست

خداوند به هر که بخواهد می‌بخشد

(قسمت اول)

بازنویسی سخنرانی استاد در گفتگو با جمعی از اقلیتهای مذهبی در سال ۱۳۷۶

خداوند به قلب و روح انسان می‌نگرد

...خداست که هر
که را بخواهد
پاک می‌گرداند.
(نساء: ۴۹)

خداوند می‌خواهد به انسان بگوید که قضاوت تو بیهوده است من مثل تو نگاه نمی‌کنم، مثل تو نظر نمی‌دهم. نظر من شاهکار است، هزاران حکمت و تدبیر و نقشه آسمانی در یک نظر من است. هنر خداوند این است که از دل خرابه کاخ به وجود می‌آورد. از دل مرداب نیلوفر را می‌رویاند، از درون خاک، گیاهان و درختان را می‌رویاند. خداوند

می‌خواهد اعلام کند من دوستدار متکبران و مطلق‌اندیشان نیستم؛ من دوستدار مدعیان تقدس و تقدس مآبان نیستم؛ من خدای انسان‌های پرمدعایی که خود را از همه بهتر می‌پندارند و در آن جایگاه می‌ایستند نیستم؛ من دوستدار متواضعان هستم و تواضع در اعتراف است. من خدای شجاعان هستم و بزرگترین شجاعت در اعتراف است، من خدای بخشنده و مهربان گناهکاران هم هستم، من به فکر بیمارانم نه کسانی که در خیال باطل سلامتی محض مردار شده‌اند. اعلام می‌کند که آن سنگی را که برای ساخت خانه خدا، معماران دور انداختند من همان سنگ را انتخاب می‌کنم. خداوند می‌خواهد اعلام کند که ای بشر همه شما فاسد هستید همه شما دروغگو هستید، ای انسان همه شما گناهکارید و در انحراف هستید مگر اینکه من خدای شما باشم و شما را نجات بدهم.

می‌خواهد اعلام کند که همه شما مرده‌اید مگر کسی را که من زنده کرده باشم؛ همه افکار شما پوچ و باطل است مگر اینکه موافق نظر من باشد. خداوند همیشه این را اعلام کرده است که مبدا گناه، شما را از بخشش من ناامید کند بلکه اگر به گناه آلوده شدید، به سوی من چشم کنید و بازگردید. من می‌خواهم گریه شما را و بازگشت شما را ببینم پس در گناه می‌لغزید. دوست دارم همیشه توبه کنید و بازگردید پس همیشه در معرض گناه و خطا قرار دارید. رفتارهای خداوند نشان می‌دهد که او تأکید دارد که این را به بشر بفهماند که فقط و فقط یک چیز مهم است آن هم نگاه من است، فقط نظر و اراده من مهم است نه هیچ چیز دیگری، فقط قضاوت من حق است و عادلانه است نه قضاوت هیچ کس. خداوند می‌فرماید: «فکرهای من فکراهی شما نیست، و راههای من هم راههای شما نیست. به همان اندازه که آسمان بلندتر از زمین است، راههای من نیز از راههای شما و فکراهی من از فکراهی شما بلندتر و برتر است. کلام من مانند برف و باران است. همانگونه که برف و باران از آسمان می‌بارند و زمین را سیراب و بارور می‌سازند و به کشاورز بذر و به گرسنه نان می‌بخشند، کلام من نیز هنگامی که از دهانم بیرون می‌آید بی ثمر نمی‌ماند، بلکه مقصود مرا عملی می‌سازد و آنچه را اراده کرده ام انجام می‌دهد» و می‌خواهد به انسان بفهماند فقط تقدیر و تدبیر و نقشه من مهم است، من با قیل و قالها فریب نمی‌خورم، من با ریاکاری و تظاهر و ادعا فریب نمی‌خورم، من به قلب و روح انسان نگاه می‌کنم و هر کس را که بخوام فیض و برکت می‌دهم. هر کس را بخوام روح خود را به او می‌دهم، هر کس را که بخوام بر همه جهانیان برتری و بزرگی می‌دهم.

اگر بروم او خواهد آمد
زیرا خودم او را نزد شما
خواهم فرستاد. وقتی او
بباید دنیا را متوجه این
سه نکته خواهم کرد:
نخست آنکه مردم همه
گناهکار و محکومند چون
به من ایمان ندارند. دوم
آنکه پدر خوب و مهربان
من خدا، حاضر است
مردم را ببخشد، چون
من به نزد او می‌روم و
برای ایشان شفاعت می
کنم. سوم آنکه نجات
برای همه مهیا شده،
نجات از غضب و کفر
خدا چون فرمانروای این
دنیا یعنی شیطان دیگر
محکوم شده است.
حضرت عیسی (ع)

موسایی که از ضالین بود، کلیم الله شد

او کسی را به عنوان کلیم الله خود انتخاب می‌کند که بسیاری از سالهای زندگی‌اش را طبق آیه قرآن در فساد و انحراف زندگی کرده است. حضرت موسی، پیامبر بزرگ و اولو العزم خدا،

کسی که عظیم‌ترین و عجیب‌ترین معجزات خدا از او صادر شد، کسی که بنی‌اسرائیل را از اسارت فرعونیان نجات داد، سال‌ها در کاخ فرعون و در فضای آیین بسیار گمراه و فسادانگیز فرعونیان که حتی در آن محارم با همدیگر... و بدترین فسادهای اخلاقی در آن طبیعی شمرده می‌شد زندگی کرد. در قرآن می‌فرماید که موسی از ضالین [گمراهان] بود. آیا موسی پیش از پیامبری‌اش در انحراف و ضلالت بود؟ همان موسایی که پسر خوانده فرعون بود و تا اوایل جوانی در کاخ فرعون ساکن و به شدت در... و گمراهی‌انطور که در قرآن و کتاب مقدس آمده است، آلوده بود؟ اما چرا از آن همه کنعانیان که ظاهراً در گناه زندگی نمی‌کردند و لاقل گمراهی‌های آیینی‌شان بسیار کمتر از فرعونیان بود، خداوند کسی را انتخاب نکرد؟ چرا برای ملاقات و گفتگوی رودررو و برای نجات دهنده‌گی بنی‌اسرائیل یکی از کاهنان بسیار پرهیزکار و در واقع ریاکار و پرمدعای دربار فرعون را برنگزید؟ چرا بر موسی دست گذاشت؟ فرعون قبول نمی‌کرد که خدا موسی را انتخاب کرده باشد اما خود را یا لاقل کاهنان و مشاوران خود را که از نظرش پرهیزکارترین انسان‌های زمان بودند شایسته چنین چیزی می‌دید. به موسی گفت آیا این همان فردی است که پیش از این در فساد و گمراهی و ضلالت بود؟... اما در برابر این همه افکار و قضاوت‌های پوچ، خداوند به موسی فرمود: «تو را به نام می‌شناسم و مورد فیض و رحمت من قرار گرفته‌ای... من خداوند هستم و محبت و بخشش و رحمت خود را بر هر کس که بخواهم متوجه می‌کنم».

خداوند هزاران کار بزرگ را از طریق موسی که او را همانند بزرگان دیگر خدمتگزار خطاب می‌کرد، انجام داد و هزاران نشانه را ظاهر ساخت اما فرعونیان منکر همه آن نشانه‌ها و کارها بودند و موسی را همچون انبیاء بعد از او و قبل از او دروغگو، گمراه، دیوانه، شعبده‌باز و ساحر خطاب می‌کردند. این موسایی است که قوم‌های زیادی را که همگی منکر نشانه‌ها و حضور خداوند بودند نابود کرد، بزرگترین معجزات را به انجام رساند، اصول و قوانین الهی را در قالب تورات که آن را از خداوند دریافت کرده بود، به بشر عرضه کرد، نزدیکترین و شدیدترین پیوندها را با خداوند برقرار کرد، خداوند بارها در ابر نازل شد و با او سخن گفت، از روح او که روح خدا بود به هفتاد نفر از بزرگان بنی‌اسرائیل القا شد. او کسی بود که خداوند درباره‌اش فرمود: «من با یک نبی به وسیله رویا و خواب صحبت می‌کنم ولی با موسی که خدمتگزار من است به این طریق سخن نمی‌گویم چون او مرا با وفاداری (محض) خدمت می‌کند. من با وی رودررو و آشکارا صحبت می‌کنم نه با رمز، و او تجلی مرا می‌بیند. چطور جرأت کردید او را سرزنش و به

او توهین کنید؟» و کتاب مقدس ادامه می‌دهد: «پس خشم خداوند بر ایشان افروخته شد و خداوند آنها را ترک کرد». در جای دیگر خداوند به موسی (ع) فرمود: «این قوم بدکار و شرور تا به کی از من شکایت می‌کنند؟ تا به کی باید به توهین آنها گوش دهیم؟ به ایشان بگو که خداوند به حیات خود قسم می‌خورد که آنچه را که از آن می‌ترسیدید به سرتان بیاورد. حتی یک نفر از شما که بیست سال به بالا دارد و به من بی‌حرمتی و توهین کرده است وارد ارض مقدس نخواهد شد... فرزندانان به خاطر بی‌ایمانی شما چهل سال در این بیابان سرگردان خواهند بود. من که خداوند هستم این را گفته‌ام».

یک روز موسی (ع) دعا کرد و از خداوند خواست که به او نشان دهد که در حضور خداوند در آسمان چه کسی مانند اوست و با او خواهد زیست. می‌خواست بداند خداوند چه کسی را مانند موسی، پیامبر اولی‌العزم خداوند، سلطان معجزات، عزیز می‌دارد و او را مورد رحمت خود قرار می‌دهد. خداوند به او فردی را نشان داد که قصاب بود. وقتی موسی به زندگی این قصاب وارد شد و در آن دقت کرد دید او کار زیادی نمی‌کند که مستحق چنین مقام بزرگی در آسمان باشد. با او به خانه‌اش رفت و مهمانش شد. وقتی به منزل وارد شدند دید که او زنبیلی را که به سقف آویزان است پایین آورد. در آن زنبیل پیرزنی نحیف و لاغر و خمیده بود. قصاب لباس‌هایش را عوض کرد و لباسش را شست. آنگاه برایش غذا درست کرد. در دهانش غذا گذاشت، کارهایش را انجام داد و دوباره او را در زنبیل گذاشت تا در آن بخوابد و به سر کارش برگشت. سه روزی که موسی (ع) به صورت فردی ناشناس مهمان این قصاب بود چیز خاصی از او ندید؛ نه عبادات آن چنانی، نه روزه شبانه روزی، نه ذکر پیوسته و نه کرامات یا صفات زاهدانه. قصاب با همه وجودش به نام خدا به مادرش خدمت و محبت می‌کرد. موسی (ع) دید که هر بار قصاب می‌خواهد از مادرش جدا شود، او چیزی را زیر لب زمزمه می‌کند. در آخرین روز که نتوانست دلیل عزت و مقام این قصاب را در نزد خدا بداند از قصاب پرسید مادرت زیر لب چه می‌گوید. این نقطه برای موسی ابهام شده بود. قصاب خجالت کشید که بگوید چون حرف مادرش را آنقدر بیعد می‌دانست که به نظرش ناممکن بود. موسی اصرار کرد و قصاب گفت، تو موسی را می‌شناسی؟ برگزیده خدا که تورات را برای ما آورده و خداوند، فرعون و سپاهیان او را به وسیله او شکست داد. موسایی که با خداوند مستقیم سخن می‌گوید و به ملاقات او می‌رود. مادرم زیر لب می‌گوید «برو که خدا تو را مانند موسی بزرگ و عزیز کند». و موسی در حالی که در حیرت از کار خدا فرو رفته بود از قصابی که قرار بود در آسمان و ملکوت خدا، هم درجه و هم‌نشین او

باشد خداحافظی کرد. نظر خدا مانند نظر انسان نیست. خداوند گذشته و آینده انسان را هم، گذشته‌های بسیار دور و آینده‌های بسیار دور را هم در نظر می‌گیرد. با یک تیر هزاران نشان را نشانه می‌گیرد.

«درباره آنچه کاملاً بر شما آشکار نشده، آنچه از بالاست و ناشناخته‌ها دارد، در امور باطنی و آنچه به نظر و عمل خداوند بازمی‌گردد، قضاوت نکنید. اگر مجبور شدید، عجولانه و به علم اندک قضاوت نکنید و اگر در این دام گرفتار شدید، حداقل بدبینانه و محکوم‌کننده قضاوت نکنید.» ایلیا «میم»

خداوند، روح و نور و رحمت خود را به هر که بخواهد می‌بخشد

ای داوود، ما تو را
در زمین خلیفه
[و جانشین]
گردانیدیم...
(ص: ۲۶)

... داودی که یکی از نزدیک‌ترین انسان‌ها به خداست و خداوند تا به آن حد در قرآن و کتاب‌های مقدس او را بزرگ معرفی می‌کند، همین داود مرتکب صدها قتل و غارت شده بود. اما خواست خدا این بود که با داود چنین کند. خداوند دوست داشت که با وجود همه این مسائل، داود، منتخب و جانشین او در زمین باشد. خلیفه الله باشد. خداوند اراده کرده بود که علی‌رغم صدها نکته

منفی که ممکن بود در نظر مردم، درباره داود وجود داشته باشد، او پادشاه خدا در زمین باشد. سرگذشت و جزء به جزء زندگی داود و سلیمان و بقیه در قرآن و کتاب مقدس است. کتاب مقدس درباره حضرت سلیمان، پادشاه آسمان و زمین، پادشاه جن و انس و شیاطین و فرشتگان می‌گوید که او در مقطعی از زندگی‌اش به بدترین و شدیدترین انحراف‌ها کشیده شد. خدا او را کشانده بود تا نقشه‌هایش را عملی کند. آیا خدا او را از طریق زناش به فساد و دروغ و شرک و کفر کشاند؟ چرا؟ تا خدا نشان دهد «من هر کس را که بخواهم، هر کس را که بخواهم، هر کس را که بخواهم، از نور و رحمت و بزرگی برخوردار می‌کنم. من هر کسی را که بخواهم از روح خودم به او می‌دهم نه کسانی که شما با فکر بی‌نهایت محدود خود گمان می‌کنید». داود، پدر سلیمان یک بار با خداوند برخورد کرد و سلیمان پسرش دو بار. و خداوند آنقدر این خدمتگزار بزرگ خود را گرامی داشت که افتخار ساخت معبدش را به او داد و سلیمان خانه خدا را که اولین قبله مسلمین هم هست و دومین آن کعبه است، بنا کرد. خانه‌ای که خداوند درباره

او قول داد که دعای برآمده از آن را اجابت کند. در قرآن، خداوند، شگفت‌آور درباره سلیمان حرف می‌زند. همان سلیمانی که با محاسبه کسانی که از نقشه‌ها، نظرات، حکمت‌ها و روش‌های خدا بی‌خبرند، باید هزار بار محکوم می‌شد. عقب‌تر که برویم به منشا بنی‌اسرائیل می‌رسیم به حضرت یعقوب، به پدر بنی‌اسرائیل. داستان یعقوب و پدران او را در کتاب مقدس بخوانید. یعقوب با دو دختر لابان یعنی با راحیل و لیه ازدواج کرد. بعد از آن با کنیزان آنها ازدواج کرد، با بلهه و زلفه و از این چهار نفر صاحب فرزندی شد که هر کدام از آنها یکی از اقوام بنی‌اسرائیل را به وجود آوردند. حضرت یوسف یکی از این بچه‌ها بود. این یعقوب به جای برادرش عیسو برکت را از پدرش حضرت اسحاق ربود. این همان یعقوبی است که خداوند در عالم رویا چندین بار با او سخن گفت و بر او ظاهر شد. یعقوبی که خداوند به او فرمود: «هر جا که بروی من با تو خواهم بود و از تو حمایت نموده، دوباره تو را به این سرزمین باز خواهم آورد. تا آنچه به تو وعده داده‌ام به جا نیاورم تو را رها نخواهم کرد». یعقوبی که در فنی‌ئیل [به معنای چهره خدا] با آن مرد کشتی گرفت اما بعد از آن گفت: در اینجا من خدا را روبرو دیده‌ام و با این وجود هنوز زنده هستم...

ابراهیم، پدر ادیان اسلام، مسیحیت و یهود، پدر یگانه پرستان عالم و پدر انبیاء بعدی که سه زن داشت [ساره، هاجر و قطوره] وقتی در شهر جرار بود ساره را از ترس ایبمک پادشاه جرار، خواهر خود معرفی کرد و دروغ گفت؛ ابراهیم خلیل الله که مظهر توکل به خداست همان ابراهیمی که خداوند با او سخن گفت و بر او ظاهر شد. این ابراهیمی است که خدا به او فرمود: «ای ابرام تن ترس زیرا من همچون سپر از تو محافظت خواهم کرد و پاداشی بسیار عظیم به تو خواهم داد. و فرمود من با تو عهد می‌بندم که قوم‌های بسیار از تو به وجود می‌آورم. از این پس نام تو ابرام نخواهد بود بلکه ابراهیم (به معنای پدر قوم‌ها) زیرا من تو را پدر قوم‌های بسیار می‌سازم. نسل تو را زیاد می‌کنم و از آن ملت‌ها و پادشاهان به وجود می‌آورم. من عهد خود را تا ابد با تو و بعد از تو با فرزندان نسل اندر نسل برقرار می‌کنم. من خدای تو هستم و خدای فرزندان نیز خواهم بود... از میان فرزندان تو پادشاهان خواهند برخاست»...

پسر عموی ابراهیم لوط بود. لوط کیست؟ کسی که در قرآن که میزان حقانیت است خداوند می‌فرماید: لوط از صالحان بود و درباره او به همراه عده‌ای از انبیا دیگر (الیاس نبی، اسحاق، عیسی و...) می‌فرماید آنها را بر جهانیان (یعنی همه موجودات عالم) برتری و بزرگی بخشیدیم. و می‌دانیم که درباره اشتباه بزرگ لوط در کتاب مقدس چه چیزی مکتوب است... چرا خدا این کار را کرد؟

این پیام خداوند است. همیشه این را اعلام کرده است که هیچ کس جز خداوند، مطلق و نامحدود نیست، حتی کسانی که خداوند درباره آنها فرموده که ایشان را بر همه جهانیان برتری و بزرگی داده است...

«فقط قضاوت خداوند است که سرنوشت انسان را تعیین می‌کند و زندگی او را رقم می‌زند و تعیین اینکه چه کسی خدمتگزار است و چه کسی نیست با خداست.» ایلیا «میم»

عیسی؛ مسیح، روح خدا و کلمت الله؛ و به نگاه بداندیشان، شیطان و شیاد و شرور

عیسی از نظر مدعیان یهود فردی گمراه، فاسد، شرور، شورشی و حتی خود شیطان شمرده

در آسمان تنگ است. پس بکوشید تا داخل شوید، زیرا یقین بدانید که بسیاری تلاش خواهند کرد که داخل گردند، اما نخواهند توانست. زمانی خواهد رسید که صاحب خانه در را خواهد بست. آنگاه شما بیرون ایستاده در خواهید زد و التماس خواهید کرد که: سرور ما، سرور ما، در را به روی ما باز کن. اما او جواب خواهد داد که: من شما را نمی‌شناسم. شما خواهید گفت: ما با تو غذا خوردیم. تو در کوچه‌های شهر ما تعلیم دادی! چگونه ما را نمی‌شناسی؟ اما او باز خواهد گفت: من به هیچ وجه شما را نمی‌شناسم. ای بدکاران از اینجا دور شوید.
حضرت عیسی (ع)

می‌شد و چون همه امکانات تبلیغی در دست آنها بود تا دهه‌های متمادی بعد از او هم همین فضا حاکم بود. اما حقیقت پنهان نمی‌ماند و آشکار می‌شود. چون خدا با او بود پس او بود که سرانجام پیروز شد. از نظر مدعیان یهود و عوامل آنها اولین مسئله عیسی مسیح این بود که حاصل تولدی نامشروع است یعنی حرامزاده، پس از خانواده طرد شد. زیرا برادران او نیز وی را فردی ساحر و شیطان می‌دانستند. چرا؟ چون با آنها متفاوت بود. قادر به درک او نبودند.

می‌گویند آیا می‌شود همه آسمانها را در یک تخم مرغ جای داد؟ آیا موجودی آسمان‌وار را می‌شود در ظرف کوچک ادراک بدبینان قرار داد؟ عیسی بعد از طرد از خانواده، ظاهراً سرگردان بود. اما او در واقع تحت حمایت خدا بود. همه جا را می‌گشت تا

گمشده خود را، روح خدا را دوباره بازیابد و در او احیا شود. پس به سراغ هر کس که می‌توانست می‌رفت. ولی همشهریان وی و آشنایان او این را طور دیگری تعبیر می‌کردند. به همین دلیل

مسیح فرمود: «فرستاده خدا را در هر جا عزیز می‌دارند مگر در میان خانواده خود و در شهر خود». منظور از این شهر، کسانی بود که با پیش داوری نگاه می‌کنند و خود را آشنا می‌پندارند. گمان می‌کنند که او را سالهاست می‌شناسند. حرف‌های او مدعیان شریعت یهود را هر روز عصبانی‌تر می‌کرد. وقتی که مثلاً می‌گفت: «خوشا به حال آنان که برای برقراری صلح در میان مردم کوشش می‌کنند، زیرا ایشان فرزندان خدا نامیده خواهند شد. خوشا به حال آنان که به سبب نیک کردار بودن آزار می‌بینند، زیرا ایشان از برکات ملکوت آسمان بهره مند خواهند شد. هر گاه به خاطر من شما را ناسزا گفته، آزار رسانند و به شما تهمت زنند، شاد باشید. بلی، خوشی و شادی نمایید، زیرا در آسمان پاداشی بزرگ در انتظار شماست. بدانید که با پیامبران گذشته نیز چنین می‌کردند». او به مردم می‌گفت اگر مانند علما و بزرگان یهود باشید به ملکوت خدا وارد نمی‌شوید...

به همین دلیل به شدت مورد نفرت و بدگویی بزرگان یهود قرار داشت و سرانجام نقشه کشتن و به صلیب کشیدن او را طرح ریزی کردند. خداوند روح خدا را به عیسی داد و از طریق روح خود عیسی را مسح کرد و به مسیح مبدل ساخت. او روح خود را به کسی داد که با قضاوت بشری انتخابی مناسب محسوب نمی‌شد. طبق قضاوت بشر شاید اگر روح خدا به یکی از کاهنان یهود که ظاهراً از هر نظر مناسب نقش نجات دهنده بود، داده می‌شد خیلی معقول‌تر بود اما چنین انتخابی در واقع نادانی و حماقت بود، چون خود آن کاهنان یکی از طیف‌هایی بودند که باید پیام را می‌گرفتند...

رحمت خداوند، متوجه مدعیان نیست. مقدس مآبان چیزی از تقدس ندارند و از خداوند، حتی بویی از تقدس هم به ارث نبرده‌اند. در زمان فرعون ابتدا این کاهنان و مقدسین دربار فرعون بودند که موسی را با گمان‌های باطل خویش رد می‌کردند. در زمان عیسی مسیح، آخرین پیامبر بنی‌اسرائیل هم، این مقدسین و علما یهود بودند که عیسی مسیح را شیطان و فرزند شیطان و کافر می‌دانستند.^{۱۵} تا مدت‌ها کسی جرأت نداشت خود را مسیحی بداند، هم از ترس ظلم و ستم جباران و هم از بی‌آبرویی. آنها طی دهها سال چنان عیسی مسیح را بی‌آبرو و بی‌اعتبار کرده بودند که برای اکثر مردم، عیسای ناصری معادل شیطان و روح شیطان بود؛ کسی که می‌خواهد

^{۱۵} در روایات آمده است: زمانی که قائم (ع) قیام کند کسانی که گمان می‌شود از خاندان او هستند از صف آن حضرت خارج می‌شوند و کسانی که به خورشید و ماه پرست می‌مانند به صف او در می‌آیند.

دین را باطل کند، مردم را به فساد بکشاند، در دین بدعت گذاشته است، پدر را از پسر و خانواده‌ها را از هم جدا می‌کند، مردم را سحر و افسون می‌کند؛ عیسی‌ای ناصری، یکی از استدلال‌های محکم علما و مقدسین یهود این بود که از این همه منطقه چطور ممکن است خداوند فردی را از محله جلیل به عنوان مسیح انتخاب کند. محله جلیل یکی از محله‌های بدنام و فاسد بود و اهالی آن به شرارت مشهور بودند. می‌گفتند چرا خداوند باید مسیح و نجات دهنده را، فردی حرامزاده انتخاب کند، چون آن نادانان ملعون اصرار داشتند که عیسی حاصل یک ارتباط نامشروع میان مریم با فردی بیگانه بوده است و داستانی را که بعداً مریم درباره آن فرد که روح خدا بود بازگو کرد، توجیهاتی برای مقدس جلوه دادن فساد او قضاوت کردند. از نظر آنها هفت برادر عیسی در همین عالم انسانی وضعیتی بهتر از او داشتند، حداقل این‌که فرزندی نامشروع نبودند. اما خیلی نشانه‌ها نشان داد که عیسی همان مسیح و مسح شده خداوند است و حاصل روح خداست. کارهای بعدی او و تاییدات پیشین و پسین. آخرین تایید او در قرآن است. در مورد همین مسئله نامشروع بودن تولد او هم خداوند با یکی از آیات خود بر دهان این جاهلان مشت می‌زند و می‌فرماید: «روح خود را به صورت انسانی تمام (عیار) بر او (مریم) آشکار کردیم». مقدسین یهود می‌گفتند اگر خداوند بخواهد روح خود را به کسی بدهد چرا به ما ندهد؛ ما که پرهیزکاریم، ما که با تقوا و زاهد هستیم. اما مسیحا به آنها می‌گفت شما کور هستید و آنان را ماران، افعی‌زادگان و قبرهای آراسته خطاب می‌کرد. آنها می‌گفتند اگر قرار بود این منتخب خدا باشد لاقل باید مثل یحیای تعمید دهنده می‌بود اما عیسی فرمود: «درباره یحیی که لب به شراب نمی‌زد و اغلب روزه دار بود، می‌گویید دیوانه است؛ اما به من که (مثل شما غذا) می‌خورم و می‌نوشم ایراد می‌گیرید که پرخور و میگسار و همنشین بدکاران و گناهکاران است. اگر عاقل بودید، چنین نمی‌گفتید و می‌فهمیدید چرا او چنان کرد و من چنین».

نظر خداوند مانند
نظر بشر نیست و
کسی از قضاوت
خداوند با خبر
نیست. انسان حتی
نمی‌داند که خودش
کیست. ایلیا «میم»

مسیح درباره آنها فرموده بود: «شما در ملکوت خدا را بر روی مردم بسته‌اید نه خودتان به آن وارد می‌شوید و نه می‌گذارید دیگران بدان وارد شوند». پس نظر خداوند بسیار از نظر عامه مردم و حتی کاهنان دور بود. او عیسی را انتخاب کرد که در مظان بدترین اتهام‌ها قرار داشت: کسی که مریم مجدلیه مشهورترین فاحشه شهر (بعد از توبه) با او همقدم شده است اما حتی قبل از توبه اجازه داد که بدن او را لمس کند،

اشک چشمهایش را به روی دستها و پایش بریزد و حتی به این زن بدکاره و مشهور چنان بخششی از خداوند نشان دهد که او را عضوی از خانواده (روحی) خود کند و محرمانه‌ترین امانات را به او بسپارد. پس از نظر علماء و بزرگان یهود و مقدس مآبان فریسی و صدوقی او حتی از باراباس که یکی از شرورترین افراد زمان به حساب می‌آمد هم بدتر بود. چون همه این کارها را به نام خدا می‌کرد. مثلاً وقتی که خطاب به مریم مجدلیه گفت «گناهان تو بخشیده شد... و ایمانت باعث نجاتت شده است» آنها گفتند او کفر می‌گوید، یاوه می‌گوید، اما این زن به یکی از شاگردان بسیار نزدیک عیسی و به قول بعضی از راویان ریزین، یکی از زنان عیسی (ع) تبدیل شد... اکثر شاگردان او افرادی بودند که پیش از آن، گناهکار یا فاسد و شرور محسوب می‌شدند مثل متی که فردی ظالم و باج‌گیر بود و خانه فساد و لهو و لعب داشت. کسی که بعدها یکی از چهار انجیل او را نوشت. یک روز که برای باج‌گیری رفته بود عیسی او را دید و به او فرمود: «بیا و مرا پیروی کن». کاهنان و بزرگان یهود که می‌خواستند مسئله را با حرف حل کنند گفتند چرا شما با این قبیل افراد نشست و برخاست می‌کنید؟ و او در پاسخ فرمود: به دلیل این که افراد سالم احتیاج به پزشک ندارند، بلکه بیماران به طبیب نیاز دارند. بروید کمی درباره این آیه کتاب آسمانی فکر کنید که خداوند می‌فرماید: «من از شما هدیه و قربانی نمی‌خواهم، بلکه محبت و بخشش و ترحم می‌خواهم». رسالت من در این دنیا این است که گناهکاران را به سوی خدا بازگردانم. نه آنانی را که گمان می‌کنند عادل و مقدسند. از نظر مسیحا این افراد کور بودند چون گمان می‌کردند که می‌بینند. آنها هم با خود استدلال می‌کردند که این عیسی باید شیاد و دروغگو باشد چون ما را که می‌بینیم کور خطاب می‌کند. عیسی می‌گفت: «هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد از ریشه برکنده می‌شود پس با آنان کاری نداشته باشید. ایشان کورهایی هستند که عصاکش کورهای دیگر شده‌اند. پس هر دو در چاه خواهند افتاد». عیسی اعتقادات خشک و ساختگی آنها را در هم می‌شکست. پس آنها عیسی را بدعت گذار نامیدند.

«محبوب‌ترین انسانهای تاریخ بشر، غالباً در مقاطع کوتاهی از زمان، در نظر اکثر مردم، منفورترین‌ها بوده‌اند. به یاد دارید در زندگی نوح و ابراهیم و لوط و موسی و داوود (ع) که همگی از بزرگترین موجودات عالم بوده‌اند، همین بوده. یوسف در میان برادرانش و مسیح و محمد و اکثر انبیاء دیگر هم، در میان مردمان خود، همین مقاطع را تجربه کرده‌اند.» ایلیا «میم»

پیامبر گناهکاران؟!

چطور ممکن است خداوند با کسی باشد که شاگردانش از میان افراد گناهکار و گمراه و شرور انتخاب شده‌اند؟ چطور ممکن است روح خداوند در کسی باشد که به مجلس رقص و پایکوبی رفته است؟... آنها می‌دیدند که نشانه‌های عیسی همان چیزی است که در کتاب مقدس، درباره خدمتگزار منتخب خدا گفته شده ولی می‌گفتند که عیسی همه نشانه‌ها را درباره خودش جعل کرده و ساخته است و اینها نشانه‌های طبیعی و خدادادی نیست. اما وقتی می‌دیدند آن نشانه‌ها عین واقعیت است و واقعاً اثرگذار و ماندگار است، وقتی هیچ چاره دیگری در برابر قدرت خدا نداشتند، وقتی مستقیم‌تر با معجزه عیسی روبرو می‌شدند و احتمال می‌دادند که نکند این همان مسیح باشد می‌گفتند: عیسی خود شیطان است و شیطان رئیس شیاطین است و خودش در او حلول کرده است. به همین دلیل او دارای قدرت‌های شیطانی است و ارواح ناپاک و شیطانی را هم می‌تواند از درون مردم براند و مردم را ظاهراً شفا بدهد و آنها را با نیرنگ و دروغ به روشنایی کاذب برساند. اما آنها متوجه تناقض بزرگی که در استدلالشان وجود داشت نبودند. اگر واقعاً عیسی خود شیطان بود، باید فرمانروایی‌اش را گسترش می‌داد و ارواح شیطانی را به مردم وارد می‌کرد نه آنکه آنها را از مردم براند. چطور ممکن است انسانی شیطانی باشد اما محصول کارش خدایی و نزدیک شدن به خدا باشد. عیسی گفت: «اگر من به وسیله روح خدا ارواح ناپاک را بیرون می‌کنم پس بدانید که ملکوت خداوند در میان شما آغاز شده است. کسی نمی‌تواند حکومت را از چنگ شیطان بیرون بکشد، مگر اینکه نخست او را ببندد... هر کس به من کمک نمی‌کند به من ضرر می‌رساند...»

هر گناهی ممکن است بخشیده شود مگر تحریف و بی‌حرمتی به روح القدس که هیچگاه بخشیده نخواهد شد نه در این دنیا و نه در آن دنیا». عیسی فردی قانون شکن و نامطلوب شمرده می‌شد. کاهنان یهود بارها او را آزمایش کردند و به همین نتیجه رسیدند. مثلاً وقتی آن زن زناکار را آوردند تا او دستور سنگسار وی را صادر کند اما او حاضر نشد به سنگسار شدن آن زن زناکار حکم دهد و گفت «بسیار خوب. آنقدر بر او سنگ بیندازید تا بمیرد. ولی سنگ اول را کسی بزند که خود تا به حال گناهی نکرده است» و آخر که همه جمعیت پراکنده شدند به آن زن گفت «من نیز تو را محکوم نمی‌کنم. برو و دیگر گناه نکن». چطور ممکن است خداوند رحمت و برکات خود را متوجه چنین فرد ظاهراً بدعت‌گذار و قانون شکنی سازد. مسئله این است که قضاوت‌ها و نظرات خدا بی‌نهایت حکیمانه و هوشمندانه است. خداوند یک نقطه از آسمان را

نمی‌بیند تا درباره آسمان نظر بدهد. بلکه همه آسمان را، بی‌نهایت آسمان را می‌بیند، گذشته ازلی و آینده ابدی آسمان را می‌بیند. و همه نقشه‌های آسمانی را هم در نظر می‌گیرد آنگاه نظرش آشکار می‌شود. از نظر کاهنان یهود، عیسی فردی شیاد و کلاهبردار محسوب می‌شد. شیادی که از همه قدرتهای شیطانی برخوردار است و حتی می‌تواند با نیروی شیطانی‌اش معجزه کند؛ او زنان را فریفته و اموال آنان و بعضی از شاگردان دیگرش را هم ربوده است؛ افرادی مانند یونا، همسر خوزا (وزیر دربار هیروودیس پادشاه، همان که عیسی او را روباه خطاب کرد) که از دارایی شخصی خود عیسی و شاگردانش را خدمت می‌کرد. از نظر علما و بزرگان یهود اگر می‌خواستند به زور خود را قانع کنند که این شاید یک انتخاب الهی باشد عیسی بدترین و نامناسب‌ترین و اشتباه‌ترین انتخاب بود. اما از نظر خداوند عیسی بهترین، عالی‌ترین و استثنائی‌ترین انتخاب ممکن برای القا و دریافت روح خدا و اعلام نظرات خداوند بود. از نظر آنها عیسی فردی محسوب می‌شد که از بدترین محل، از بدترین خانواده، با بدترین تولد، با گذشته‌ای سیاه و مشکوک، برخاسته بود، بنابراین نمی‌توانستند درباره او مسیح بودن و پادشاه الهی بودن را بپذیرند اما وقتی با اشتیاق و استقبال مردم مواجه شدند او را پیامبر کافران و دوست گناهکاران و بی‌دینان نامیدند.^{۱۶}

اگر قرار می‌بود که جرائم ظاهری را با روش‌های باطنی قضاوت کرد بسیاری از محکومان تبرئه می‌شدند، بسیاری از گناهکاران، بی‌گناه و بسیاری از بی‌گناهکار شناخته می‌شدند.
ایلیا «میم»

انسان موجودی خطاکار است. انسان در گناه و ضعف و رنج آفریده شد. پس اگر خداوند به یاد گناهکاران نباشد به یاد چه کسی می‌خواهد باشد؟ اگر هم انسان‌ها پاک و مقدس باشند دیگر چه احتیاجی به خدا دارند. اگر همه ما سالم باشیم دیگر چه احتیاجی به طبیب داریم؟ همانطور که مسیح فرمود کسی که گمان می‌کند می‌بیند چه احتیاجی به بینش الهی دارد؟ ما نمی‌بینیم و باید به نایبایی خود معترف باشیم تا نگاه خداوند متوجه ما بشود. ما خوابیم و نباید ادعای بیداری کنیم تا خداوند بیاید و ما را بیدار کند. رنجوریم و خداوند باید ما را از رنج و ناراحتی نجات دهد. نظرات یک نایبنا درباره منظره‌ای که پیش روی اوست، چقدر اعتبار دارد و چقدر درست است. به همین اندازه نظرات بشر درباره منظره‌ای که از زندگی در پیش روی اوست، بی‌اعتبار است. اصل، نظر خداوند و خواست خداست. اگر

^{۱۶} وقتیکه خدا می‌دهد نمی‌پرسد: پسر کیستی؟ (مثل ترکی)

خداوند چیزی را بخواهد و همه جهانیان نخواهند یا بخواهند فرقی نمی‌کند، همان که نظر اوست انجام می‌شود...

«قضاوت انسان همیشه و بدون استثنا خالی از اشتباه نیست چون قضاوت کامل نیاز به احاطه کامل دارد اما انسان بر هیچ چیزی احاطه کامل ندارد.» ایلیا «میم»

خداوند مثل انسان قضاوت نمی‌کند، قضاوت انسان به ظاهر است و قضاوت خدا به باطن

خداوند از میان بزرگترین خانواده‌ها و ظاهراً مناسبترین افراد، در زمان شاتول پادشاه، داود را انتخاب کرد. وقتی سموئیل نبی سراغ یسی پدر داود رفت تا ببیند این منتخب خداوند برای پادشاهی کیست، ابتدا فکر کرد که شاید از میان هفت پسر یسی، این الیاب باشد که مورد نظر خداوند برای پادشاهی است. اما خداوند فرمود «به چهره او و بلندی قدش نگاه نکن زیرا او کسی نیست که من در نظر گرفته‌ام. من مثل انسان قضاوت نمی‌کنم. انسان به ظاهر قضاوت می‌کند اما من به باطن». به همین ترتیب یسی یک یک پسرانش را نزد سموئیل نبی آورد اما خداوند هر بار فرمود این هم آنکه من می‌خواهم نیست. این هفت برادر از جنگاوران و افسران سپاه پادشاه شاتول بودند. یسی گفت پسر دیگری هم دارم که از همه کوچکتر است اما او در صحرا مشغول چرانیدن گوسفندان است. وقتی او را آوردند سموئیل پسری شاداب و خوش‌قیانه را دید که چشمانی زیبا داشت. خداوند فرمود: «این همان کسی است که من برگزیده‌ام. او را تدهین کن».

روح خداوند بر او نازل شد و از آن روز به بعد بر او قرار داشت. سپس سموئیل به خانه خود در رام‌الله بازگشت. شغل داود چوپانی و نوازندگی بود. از میان میلیونها خانواده، خداوند بر خانواده یسی دست گذاشت و از هشت پسر او (مانند هشت پسر خانواده یوسف نجار، همسر مریم مادر عیسی) بعیدترین را انتخاب کرد، یعنی داود را. اما دلیل این انتخاب چه بود؟ وفاداری داود به خداوند، اتکاء او به نام خداوند. پس اولین نشانه قدرت خداوند ظاهر شد. او که نوجوانی بیش نبود، در برابر پهلوان بزرگ سپاه مقابل که به همه و به خداوند توهین می‌کرد و کسی جرأت مقابله با او را نداشت ایستاد و گفت: «تو با شمشیر و نیزه و زوبین به جنگ من می‌آیی، اما من به نام خداوند قادر متعال یعنی خدای اسرائیل که تو به او توهین کرده‌ای با تو می‌جنگم. امروز خداوند تو را به دست من خواهد داد و من سرت را خواهم برید، و لاشه سپاهیانت را خوراک پرندگان و

درندگان صحرا خواهیم کرد. به این وسیله تمام مردم جهان خواهند دانست که در اسرائیل خدایی هست و همه کسانی که در اینجا هستند خواهند دید که خداوند برای پیروز شدن نیازی به شمشیر و نیزه ندارد». آنگاه داود با یک سنگ کوچک که در فلاخن خود گذاشت پهلوان افسانه‌ای سپاهیان دشمن را از پای درآورد. و کتاب مقدس می‌نویسد که «داود در تمام کارهایش موفق می‌شد زیرا خداوند با او بود». بله، خداوند حامی و پشتیبان خدمتگزار خود است. و شائول که داود فرمانده سپاه او بود و بعد از مدتی خود به پادشاهی رسید، انتخابی بر اساس معیارهای بشری نبود. او به دنبال الاغ‌های گمشده پدرش می‌گشت و چون آنها را پیدا نکرد نزد سموئیل نبی رفت تا بلکه پولی بدهد و جای الاغ‌های گمشده را بداند. وقتی سموئیل، او را دید خداوند به سموئیل فرمود: «این همان مردی است که دربارش با تو صحبت کردم. او بر قوم من حکومت خواهد کرد». وقتی سموئیل شائول را از پادشاه شدنش باخبر کرد او در بهت و ناباوری گفت، ولی من از قبیله بنیامین هستم. قبیله ما کوچکترین قبیله بنی‌اسرائیل است، خانواده ما هم در بین خانواده‌های آن قبیله کوچکترین است. چرا این حرفها را به من می‌گویی؟ حتی وقتی در بین مردم قرعه انداختند تا نظر خداوند برای انتخاب پادشاه معلوم شود وقتی که قرعه به نام شائول درآمد، شائول را پیدا نکردند. او از شدت ناباوری و تحیر، خود را در میان بار و بنه سفر پنهان کرده بود. وقتی او را پیدا کردند سموئیل گفت، این است آن پادشاهی که خداوند برای شما برگزیده است. در میان قوم نظیر او پیدا نمی‌شود. پس روح خداوند بر شائول قرار گرفت...

«و پیامبرشان به آنان گفت: در حقیقت، خداوند، طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال، گشایشی داده نشده است؟ پیامبرشان گفت: در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده، و او را در دانش و [نیروی] بدنی بر شما برتری بخشیده است، و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد، و خدا گشایشگر داناست.»

(بقره: ۲۴۷)

من با تو خواهم بود

در واقع خداوند انسانها را حتی پیش از تولدشان انتخاب می‌کند. منتخبین خداوند از ازل، از هزاران سال قبل از آنکه به دنیا بیایند متولد شده‌اند. مثلاً خداوند به ارمیاء نبی می‌فرماید: «قبل از آنکه در رحم مادرت شکل‌گیری انتخابت کردم. قبل از آنکه به این جهان بیایی تو را انتخاب کردم و معلوم کردم تا در بین مردم جهان پیام‌آورم باشی». ارمیا در پاسخ به خداوند می‌گوید: الهی این کار از من بر نمی‌آید من جوانی کم سن و بی‌تجربه‌ام و خداوند می‌فرماید: «اینطور نگو چون به هر جایی که تو را بفرستم خواهی رفت و هر چه به تو بگویم خواهی گفت. از مردم نترس زیرا من با تو هستم و از تو محافظت می‌کنم».

پس نظری که خداوند امروز می‌دهد مربوط به امروز نیست بلکه این نظر و این خواست از ازل بوده و تا ابد هست. با قضاوت‌های سطحی بشر خیلی بهتر بود که خداوند یک امپراطور بزرگ برای اعلام پیام‌های خود برمی‌گزید و بنابراین هیچ کس هم قدرت مقاومت در برابر او را نداشت و پیام خداوند هم فوراً به همه می‌رسید و در همه جا عملی می‌شد اما چرا خداوند این کار را نکرد؟ چرا فرعون را که بر همه چیز تسلط و کنترل داشت انتخاب نکرد و موسی را که مجرمی فراری محسوب می‌شد انتخاب کرد؟ موسایی که به دلیل فرار از جنایت، فرار از قتل‌ی که مرتکب آن شده و باید در قبال آن کشته می‌شد، به سرزمین مدیانه فرار کرده بود. اگر فرعون انتخاب می‌شد به حساب ما شاید همه چیز در یک روز تمام می‌شد. تازه همه مصریان و بنی‌اسرائیل و ملت‌های دیگر هم نجات پیدا می‌کردند. اما این قضاوت‌ها از نظر خداوند سطحی و بیهوده است. حتی خود موسی هم نمی‌توانست به این راحتی قبول کند. گفت خدایا من کیستم که پیش فرعون بروم و بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون بیاورم؟ و خداوند فرمود: «من با تو خواهم بود». باز گفت خدایا من هیچ وقت سخنگوی خوبی نبوده‌ام نه قبلاً و نه حالا که با من حرف زده‌ای بلکه لکنت زبان دارم. خداوند فرمود: «من به تو قدرت بیان می‌دهم و هر چیزی را که باید بگویی به تو می‌آموزم».

این چندان مهم نیست که جنس نی از چه باشد، یا این که نی را از مرداب بیرون می‌آورند و با آن فلوت می‌سازند. مهم این است که نی در دست چه کسی باشد؟ اگر او یک استاد فلوت زن باشد با آن نی یا حتی یک نی شکسته می‌تواند زیباترین و خوبترین آهنگ‌ها را بنوازد اما اگر فلوت زن نباشد حتی اگر بهترین نی طلا و جواهرنشان دنیا را هم به او بدهی فرقی نمی‌کند. مهم این است که آیا خدا با انسان هست یا نه؟ اگر خداوند با کسی باشد، او هر که باشد و

هر چه باشد، نور و برکت و خوبی‌ها از او زاییده می‌شود. او انتشار دهنده نور است. اما اگر با کسی نباشد، حالا هر کس که می‌خواهد باشد، پادشاه یا زاهد صدساله فرقی نمی‌کند، نوری از او منتشر نخواهد شد. اگر جریان نور نباشد همه لامپ‌های جهان از گرانترین تا ارزانه‌ترین‌ها یکی هستند اما اگر یکی از این لامپ‌ها روشن شود، مهم نیست که برجسی که بر آن زده‌اند چیست، همین که نور می‌دهد، زندگی می‌دهد، روشنایی و بینایی می‌دهد همین کافیست. مهمترین چیز اینست که آیا خدا با کسی هست یا نه؟

از بین میلیون‌ها فرد یک مملکت، بعد از پادشاه کدام فرد است که از همه قوی‌تر است، از همه توانگرتر است، از همه اختیارات بیشتری دارد؟ معلوم است که کسی که پادشاه او را برگزیده تا چنین مقامی داشته باشد، کسی که پادشاه بیش از بقیه از او حمایت می‌کند. در این جهان هم کسی بزرگتر است که خداوند بیشتر با اوست. کسی بزرگتر و بالاتر است که خداوند خواسته باشد. کسی از رحمت و محبت خاص خداوند بهره‌مند است که خداوند او را انتخاب کرده. او هرکسی می‌تواند باشد و غالباً کسی است که در قضاوت‌های بشری نمی‌گنجد. البته کدام بشر؟ زیرا بشر امروز قضاوت‌ها و نظراتش با بشر قرن‌ها پیش متفاوت شده است. اگر چه متکبران و اندیشه‌های منجمد همچنان مانند قرن‌ها پیش می‌اندیشند اما اکثر مردم به نظرات خداوند نزدیک شده‌اند اگر چه به آن نرسیده‌اند. خداوند می‌فرماید «همانگونه که آب‌ها دریاها را پر می‌کنند، زمانی خواهد رسید که درک و شناخت بزرگی خداوند جهان را پر خواهد ساخت». و نیز درباره آخر زمان خداوند می‌فرماید: «پس از آن روح خود را بر همه مردم (با ایمان و خداخواه) خواهیم ریخت. پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد. پیران شما خواب‌ها و جوانان شما رویاها خواهند دید. در آن روزها من روح خود را بر غلامان و کنیزان شما نیز خواهم ریخت. علامت‌های عجیب از خون، آتش و ستون‌های دود، در آسمان و زمین ظاهر خواهم ساخت. اما هر که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت».

تدوین و بازنویسی: منصورون

وفاداری به خدا، پس قدرت خدا^{۱۷}

من مثل درختی بودم که ظاهراً باغبانی نداشتم اما بعداً فهمیدم که در همه زندگی ام از اولین لحظه تا حالا باغبانم خدا بوده. خدا بود که با من بود.

او مرا حفظ می کرد. هدایت می کرد و پرورش می داد...
و من نسبت به خدایم وفادار و غیرتمند بودم. یک بار حدوداً پنج شش سالم بود. از کوچهای عبور می کردم. در خانه ای که در آن عروسی بود، چند پسر جوان بودند که داشتند درباره دیواری که روبروی محل جشن بود حرف می زدند. با دید آن زمان، آن پسرها انسان هایی تنومند و بزرگ هیکل به چشم می آمدند اما حداکثر ۱۷-۱۸ سال داشتند. بحث آنها بر سر این بود که چطور می شود این دیوار (روبروی منزل) را که کمی قدیمی هم بود، فرو ریخت. می خواستند با هم این کار را بکنند اما یا موفق نشده بودند یا امیدی به موفقیت نداشتند. به آنها گفتم اگر به خدا ایمان داشته باشید با قدرت او می توانید اینکار را بکنید. آنها مسخره ام کردند و با مسخرگی گفتند تو می توانی اینکار را

بگذارید بچه های کوچک نزد من بیایند و هرگز مانع ایشان نشوید! زیرا فقط کسانی می توانند از برکات ملکوت خداوند بهره مند گردند که همچون این بچه های کوچک دلی بی آلتی و زود باور داشته باشند و هر که ایمانی چون ایمان این بچه ها نداشته باشد هرگز از برکت ملکوت خدا بهره ای نخواهد برد.
حضرت عیسی (ع)

بکنی. اگر تو این کار را بکنی ما... مرا دست انداخته بودند. به همدیگر چشمک می زدند... دیوار را با همه قدرتم فشار دادم. نیروی زیادی نداشتم. پنج شش سالم بود،

^{۱۷} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

حواصم نبود که پایم را به دیوار تکیه داده ام، همینطور که دیوار را فشار می‌دادم یکدفعه دیوار فرو ریخت و استخوان پای راستم از قسمت ساق، تقریباً قطع شد...^{۱۸}

^{۱۸} توصیفی که ایلیا از این واقعه می‌کند برای من که از آن اطلاع دارم تصویر آن واقعه را کاملاً ترسیم نمی‌کند. به همین دلیل ما اسم متن را گذاشتیم «وفاداری به خدا، پس قدرت خدا» تا این تصویر ناقص را کامل تر کنیم. آنچه من و دوستان دیگر از منابع مختلف، از این واقعه می‌دانیم همان مطالب بالاست. آن دیوار، دیواری بزرگ بود. با آنکه شکافی (بصورت شکم زدن دیوار) در آن درست شده بود، اما حتی چهار مرد قوی هیکل هم نمی‌توانستند آن را جابجا کنند. بعداً هم هیچ کس باورش نشد که ایلیا آن کار را کرده است. می‌گفتند آن سه نفر با همدستی چند نفر دیگر اینکار را کرده اند و پا به فرار گذاشته اند اما بعداً یکی از آن سه نفر ماجرا را تعریف کرد و گفت ایلیا خودش به تنهایی این کار را کرد. این قدرت عظیم جسمی گاهی ظاهر می‌شد و بارها هم اتفاق افتاد. در سالهای اخیر هم چند بار اتفاق افتاده و همه ما شاهد آن بوده ایم... بعد از این اتفاق او را به بیمارستان بردند. پای او تقریباً قطع و استخوان ساق او خرد شده بود چون یک تیرآهن بزرگ، با مقدار زیادی آجر روی پایش (پای کودکی پنج شش ساله) افتاده بود. دکترها گفتند که پای او باید به طور کامل قطع شود و متفقاً نظرشان این بود اما با دخالت فردی که همراه یکی از بیماران بود، پای او عمل و درمان شد. بعدها ایلیا گفت آن فرد را باز هم دیده. چند سال بعد به من گفت از کجا می‌دانی او همان روح‌الله نباشد؟

در همان زمان کودکی، ایلیا دو سه بار دیگر تصادف کرد اما به طرز معجزه آسایی نجات پیدا کرد. آن موقع ما حتی بیمارستان هم نرفتیم. الان هم اثر آن شکستگی و تصادفها روی بدن او مانده است. روی ساق پای راست او اثر همان شکستگی (فرو ریختن دیوار) هست. انگشت بزرگ پای راست، انتهای ابرو و نزدیک آرنج چپ او مربوط به همین اتفاقات است. او غیرت عجیبی نسبت به خدا و اسم خدا داشت و نسبت به ظلم و بی عدالتی حساس بود. در اولین روز مدرسه او را اخراج کردند چون مبصر کلاس را که پنج سال بزرگتر از او بود و یکی از همکلاسی‌ها را رانک زده بود، به زمین کوبید و در زنگ تفریح، بچه‌ها او را روی سر گرفته بودند و برایش شعار می‌دادند و همین زمینه اخراج او از مدرسه شد. ایلیا ایمان شدیدی داشت که خدا با اوست و ... این مطلب را با این صراحت نمی‌گفت اما به شکل‌های دیگری بیان می‌کرد. مثلاً می‌گفت خدا در من زنده است. خدا در من و با من است. خدا حامی و پشتیبان من است. روح من از خداست...

بعد از این واقعه، ایلیا در بیمارستان عمل جراحی شد و پس از مدت کوتاهی به خانه رفت. به توصیه پزشکان پای او می‌بایست تا ماهها در گچ بماند تا نتیجه نهایی عمل معلوم شود. یک روز با بقیه بچه‌های محل به خانه آنها رفتیم. ایلیا برای ما مثل یک قهرمان بود و با شنیدن این اتفاق، بزرگتر از سابق هم شده بود. به پای او یک وزنه وصل بود. مادرش در خانه حضور نداشت. از او خواستیم که قدرتش را باز هم نشان دهد. او خیلی قوی بود. وقتی بزرگترها (۱۷-۱۸ ساله‌ها) دعوا می‌کردند او را می‌بردند؛ یک بچه شش هفت ساله را جلو می‌فرستادند. اما او واقعاً هر حریفی را به زمین می‌کوبید و هیچ کس نمی‌توانست جلوی او بایستد...

آن روز به ایلیا گفتیم بلند شود و قدرتش را نشانمان بدهد. به طرز معجزه آسایی او بلند شد و با همان پای گچ گرفته دور حیاط خانه دوید و با کمک همدیگر با چاقو و اژه، گچ پایش را درآوردیم. چند سال بعد به یکی از دوستان گفته بود که همان فرد بود که باعث شد پایم خوب شود و دور حیاط بدم... او در همان زمان کودکی گاهی چیزهایی می‌گفت که ما اثری از آنها نمی‌دیدیم. مثلاً می‌گفت آن آتش‌ها (گوی آتشین) را می‌بینی که دارند از آسمان پایین می‌ریزند یا مثلاً می‌گفت در آن تاریکی موجودات سبزرنگ و زردرنگ می‌بیند یا می‌گفت من می‌توانم داخل آسمان را و چیزهای بسیار دور

«به آنچه برایت مقدس است و آنچه خدا را برای تو می‌آورد و حامل حضور خداست غیرتمند باش و با تمام توان و تدبیرت از آن محافظت کن. نسبت به خدایت غیرتمند باش تا خداوند نگاهش را متوجهات کند.»
ایلیا (میم)

را ببینم، ما هم چون خیلی چیزهای عجیب در باره او دیده بودیم اینها را هم باور می‌کردیم اما بعضی‌ها هم بودند که او را مسخره می‌کردند. باورش‌شان نمی‌شد. گاهی مدت‌ها به یک نقطه، خیره و بی‌حرکت می‌ماند...

در سهای دعا و توکل

(قسمت اول)

«کسی که امکان دعا و توکل را از دست داده مثل شیر بی دندان و عقاب بدون پر است. او یکی از خورشیدهایی اصلی زندگی خود را از دست داده.» ایلیا «میم»

خداوند می فرماید: اگر دل‌های (همه) بندگانم آرزویی همچون آرزوی دل خوش‌سخت‌ترین بنده مرا بکنند (و من آرزوی آنان را برآورم) این آرزوها همچون سوزنی باشد که بنده‌ای از بندگان من آن را در آب دریا فرو برد، زیرا که عطای من کلام است و وعده من نیز کلام و هرگاه من به چیزی بگویم «باش» می‌شود. رسول خدا (ص)

در نظر مردم دعا و توکل و بسیاری از امور باطنی دیگر، شبه واقعیتی است که غالباً واقعیت ندارد پس جدی گرفته نمی‌شود. کاری رؤیایی است که برای انسان‌های ضعیف و نیازمند خوب است. بیشتر برای قوت قلب است و ناامید نشدن نه برای به تحقق رساندن و به تحقق رسیدن. گاهی تمسخر آمیز است گاهی تحقیر آمیز. اگر هم به آن اندک احترامی تو خالی گذاشته می‌شود، برای راحتی وجدان و خالی نبودن تقدس است. حتی بعضی‌ها خجالت می‌کشند با صدای بلند دعا کنند چون ممکن است به چیزهای مختلف متهم شوند. بیشتر مردم برای شکست از آن استفاده می‌کنند تا توفیق. وقتی آن‌را به کار می‌گیرند که مطمئن هستند کار از کار گذشته و امکان ندارد درست شود، در اوج ناامیدی. از این رو دعای آنان غالباً به نتیجه «نه» ختم می‌شود...

در ارتباط با خداوند و واقعیات الهی مانند دعا و توکل و فیوضات، مردم یا منکراند که در صورت انکار محروم از آنند و نخواهند دید آنچه را که انکار می‌کنند، پس آنرا تجربه نمی‌کنند. یا باور

می‌کنند، باوری که تردید از اجزاء پنهان آن است. اینها گاهی می‌بینند و تجربه می‌کنند اما با شدتی کم و اندازه‌ای کم چون قدرتِ باورِ تردیدآمیز، اندک است و گاهی هم چیزی برای تجربه کردنشان وجود ندارد. عده‌اندکی هم ایمان دارند. اینها عموماً واقعیات باطنی و الهی را می‌بینند و تجربه می‌کنند و از آن برخوردارند. و عده‌ای بسیار کمتر که به آسانی می‌توان آنها را شمرده، به یقین کامل و یگانگی و لقاء رسیده‌اند. آنان خود حقیقتی باطنی‌اند و به چشمه‌ای از واقعیات باطنی بدل شده‌اند. نمی‌بینند بلکه دیدنی‌ها را به دیده می‌رسانند و تجربه نمی‌کنند که خود موضوع تجربه جویندگانند.

در باورکنندگان، دعا و توکل مثل لرزاندن کوه است که می‌تواند تغییراتی را در سطح کوه پدید آورد. آنها می‌توانند در زندگی خود و دیگران اثر بگذارند اما نه تأثیراتی عمیق، می‌توانند وضعیت‌ها را تا اندازه‌ای تشدید یا تضعیف کنند اما نه متحول، لکن ایمان‌آوردگان می‌توانند کوه‌ها را جابجا کنند و از میان راه بردارند. می‌توانند اوضاع زندگی خود و دیگران را به تناسب قدرت ایمانشان دگرگون سازند و در زیر و سطح زندگی، تغییراتی را بوجود آورند. قادرند وضعیت‌ها را به اوضاع دیگری تبدیل کنند و چیزها را به چیز دیگری بدل نمایند. آنها کیمیاگرانی باطنی‌اند. اگر قدرت دعای باورکنندگان مثل نیروی بخار است، اقتدار دعای ایمان‌آوردگان مانند نیروی برق است اما توان یقین‌داران و متصلان مثل قدرت عظیم هسته‌ای و نیروی ضد ماده و بلکه بیش از این است. آنان عیناً دارای قدرت خلاقه الهی‌اند. می‌توانند بوجود آورند و نابود کنند. وقتی با کوه‌های مسائل برخورد می‌کنند در لرزاندن و جابجا کردن کوه‌ها متوقف نمی‌شوند بلکه قادرند کوه‌ها را محو و نابود کنند یا جایی که کوه نیست آنرا بوجود آورند. اگر باورکنندگان از آشنایان شاه و ایمان‌داران از خانواده شاه محسوب می‌شوند، یقین‌داران و متصلان، به مقام شاهی رسیده‌اند و تاج بر سرند. متصلان یکی شده‌اند و یکی هستند و یگانه‌اند، پس از تمام قدرت و

شعور و حضور یکی برخوردارند. آنان قادرند روح دعا و توان دعا کردن را به شایستگان بدهند.

برگرفته از سخنرانی ایلیا «میم» در استادیوم شهید حیدر نیا (۳۰ اردیبهشت ۸۴)

«کتاب خدا چراغی است که بوسیله ی آن می‌توانید راه های تاریک زندگی را روشن کنید
و پشت حجاب تیرگی‌ها و سایه‌ها را تشخیص دهید.»

ایلیا «میم»

«نگذار کسی تو را برنامه‌ریزی کند و برایت برنامه تعیین کند مگر آنکه شعورش از تو بالاتر است.»
ایلیا (میم)

در انتهای راهها^{۱۹}

از همان کودکی و قبل از دبستان علاقه زیادی به کلام خدا داشتم و بسیاری از آیات قرآن و کلام مقدس و احادیث را حفظ بودم... وقتی وارد دبستان شدم و بعد از آن، غالباً امام جماعت و قاری قرآن مدرسه بودم. در دوران مدرسه در اغلب مسابقاتی که برگزار می‌شد شرکت می‌کردم^{۲۰}. مسابقات قرائت، تفسیر قرآن، سرود و آواز، مسابقات ورزشی و هنری و چیزهای دیگر.

^{۱۹} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا (میم)

^{۲۰} او در اکثر مسابقات قرائت و تفسیر قرآن نفر ممتاز بود. هنوز هم حکم‌ها و تشویق‌نامه‌های آن زمان موجود است. در بقیه مسابقات هم عموماً نفر اول بود اما در طول این مسابقات مختلف، سه بار نفر دوم شد. یک بار در کلاس سوم دبستان بود که علیرغم آنکه او همیشه در مسابقات قدرت بدنی اول می‌شد اما این بار بصورت گروهی، دوم یا سوم شدند. در یکی از مسابقات کشتی هم نفر دوم شد اما در همه مسابقات کشتی و رزمی دیگر او نفر اول شده بود. کلاس چهارم یا پنجم دبستان، در مسابقات آواز و سرودهای انقلابی اول شد. در دوره راهنمایی در مسابقه نگارش و نویسندگی اول شد. یک بار هم در مسابقات علمی رتبه ممتاز شد. این موارد را من دقیقاً به یاد دارم. به نظرم او به هر کاری دست می‌زد شاهکار و استثنایی بود. سوابق همه این کارها موجود است. ما او را «در انتهای راهها» می‌دانستیم. همان زمان کودکی وقتی که مسجد می‌رفتیم در مسجد با مذهبی‌ها بحث می‌کرد و آنها جوابی برای سوالاتش نداشتند. کلاس چهارم یا پنجم دبستان که بودیم یک بار سوالی از معلم پرسید، یک سؤال معمولی جغرافیا اما چون او همیشه در عالم خودش سیر می‌کرد حواسش نبود که موضوع درس ریاضیات است. پرسید فلات یعنی چه؟ متأسفانه معلم ما جواب این سوال را نمی‌دانست یا می‌دانست اما نگفت ولی خیلی عصبانی شد. گفت تو رفته ای سوالی پیدا کنی که مرا خجالت زده کنی. بجای جواب، کلی او را تحقیر کرد و گفت حالا یک سوالی از تو می‌پرسم که پیش پدر و مادر و جد و آبادت هم بروی نتوانند جواب بدهند. پرسید چرا توپ (توپ پینگ پونگ) را زمین می‌زندی، روی زمین نمی‌ماند و بالا می‌آید؟ گفت تا پایان سال هم فرصت داری. وقتی زنگ تفریح خورد ایلیا سراغ معلممان رفت و آهسته به او گفت آقا بخاطر خاصیت الاستیکی اش نیست؟ معلممان سر او را بوسید و گفت البته برای اینکه جواب این سؤال را بدهی باید کلی فرمول‌های شیمی و ریاضی را بدانی و در جواب من بگویی اما جوابت درست است و از تو قبول می‌کنم. از ایلیا پرسیدم از کجا این را می‌دانستی؟ گفت همینطوری به ذهنم آمد.

همیشه هم مذهبی نبودم...

نمرات درسی ام متوسط بود اما یک بار می‌خواستم اول بودن در درس را تجربه کنم بنابراین اول شدم که چون تجربه خاصی نبود دیگر به سراغش نرفتم. شاید دوم یا سوم راهنمایی بود...

در اکثر مواقع تیمهایی داشتم که با آنها کار می‌کردم. تیم‌های ورزشی مثل تیم فوتبال، تیم هنری و مانند اینها و البته هر وقت این تجربه آن چیزی نبود که می‌خواستم، کار را عوض می‌کردم و بنابراین قالب ارتباطی و هویتی ام هم تغییر می‌کرد...

به موازات درس خواندن در دوره دبستان و بعد از آن، تفکر و تحقیق در کلام خدا، را ادامه دادم. کلام خدا مبدل شده بود به اقیانوسی بزرگ که نه عمق آن معلوم بود نه ساحل آن. و این دریای بی عمق و بیکران، روز به روز خود را بیشتر و بیشتر نشان می‌داد...

خداوند، کلام تو را چقدر دوست دارم! تمام روز در آن تفکر می‌کنم. احکام تو مرا از مخالفانم حکیم‌تر ساخته است، حتی از معلمان خود نیز داناتر شده‌ام، زیرا همیشه در کلامت تفکر می‌کنم. مزامیر

انسان در پشت کلام خود پنهان است

به روایت ال یاسین

انسان را از شعور او می توان شناخت و شعور انسان را از اندیشه های او و اندیشه هایش را از کلامش. این یکی از دیدگاههای روانشناسان جدید است اما مدتها قبل، بسیاری از بزرگان و دانایان بشر، مکرراً به آن اشاره داشته اند و شاید بیش از هر تمدن و دین و فرهنگ دیگری، این مفهوم در اسلام و بویژه در شیعه و در سخنان پیامبر اسلام(ص)

و امیر مؤمنان علی (ع) مورد تأکید قرار گرفته است. کلام، آخرین و کاملترین معجزه الهی است که در قالب قرآن به بشر عرضه شده است و ما انسانها نیز خدا را از کلامش و از طریق کلامش، به واسطه قرآن، می توانیم بشناسیم. همچنین بزرگانمان را؛ رسول خدا (ص)، امیر مؤمنان علی (ع) و ائمه هدی را. مفهوم «انسان را از کلام او می توان شناخت» تقریباً در همه کتب مقدس و در همه فرهنگها و تمدن های بشری، حضوری واضح دارد بنابراین اصلی کلی و قانونی عمومی در انسانشناسی است. قاعده ای جهانی که مورد پذیرش همه تمدن ها و فرهنگ هاست.

برای اینکه این مطلب را از دیدگاه اسلامی - ایرانی مورد نظر قرار دهیم کافی است به یکی از بسیار جملاتی که مولای متقیان علی (ع) در این باره فرموده است بسنده کنیم:

شخص خوب
چون خوش قلب
است اعمالش
نیز خوب است.
شخص بد چون
بد باطن است
اعمالش نیز بد
است. آنچه در
دل شخص باشد
از سخنانش
آشکار می گردد.
حضرت عیسی (ع)

مرد در پشت کلام خود پنهان است. فضیلت انسان زیر زبانش نهفته است. و خردمندان ایرانی آن را اینطور بیان کرده اند: تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد. کلام، آنچه را انسان در بطن خود دارد آشکار می کند. شاید کسی بتواند برای ساعاتی و روزهایی، مخاطبانش را با تقلید کلام دیگری و تکرار آن، درباره چپستی و کیستی و داشتگی خود بفریبد اما استمرار کلام و همینطور کلامی که در شرایط مختلف، انسان بر زبان می راند، درجه فهم و شعور انسان و بینش او را آشکار می کند. درواقع کلام انعکاسی از اندیشه ها و بینش انسان و تجلی شعور اوست. کلام نماینده آن چیزی است که در ذهن و درون انسان می

گذرد. نمایانگر حالات و اندیشه ها. کلام پخته نشان از ذهن پخته دارد و کلام عجولانه نشان از ناپختگی و شتابزدگی ذهنی. برخی پا را فراتر از این می گذارند و نظرشان این است که نه تنها کلام، نمایانگر اندیشه انسان است بلکه اساساً انسان چیزی به جز اندیشه و آنچه در کلامش آشکار می کند نیست و بنابراین کلام را که نمایانگر اندیشه است، معیاری برای ارزش گذاری و عیارسنجی فرد در نظر می گیرند.

انسانها به کلامشان ماندگار می شوند و بزرگترین اثری که هر انسان می توان از خود باقی بگذارد، اندیشه های زنده اوست که در کلمات بیان می شوند...

در عصر نوین، که دسترسی به دانش ظاهری برای همه امکانپذیر شده، آنچه بزرگان را از دیگران متمایز می سازد، کلام آنهاست که عمق اندیشه و شعورشان و تفاوت نگاه آنان با سایرین را بیان می کند. کلام، وجه شاخص انسانها از یکدیگر است. میزانی که می توان حقانیت و راستی و عمق اندیشه های هر کسی را به آن سنجید. کلام، نمایانگر درونیات و ویژگی های انسانهاست، با کلام هر کس می توان او را شناخت، بلکه حتی، خدا را نیز می توان از کلام او شناخت. با دقت در کلمات، می توان به فهم و درک و هویت گوینده کلام نظر انداخت.

اما اهمیت کلام صرفاً این نیست. کلام اهمیتی دوسویه دارد یعنی علاوه بر آنکه آنچه که هر کسی هست از کلماتش آشکار می شود، آنچه می گوئی بر آنچه هستی، اثر می گذارد.

کلام جوشیده هر انسان گویای آن چیزی است که او هست و آینده هر کس را در آینده کلامش می توان یافت. کلام جوشیده هر کس تصویر زنده ای از اوست که حقیقت حال و آینده اش را در برابر دیدگان ما قرار می دهد. و امروز دانشمندان بویژه در رشته های روانشناسی مدرن قائل به آن هستند که زندگی انسان را اندیشه ها و کلام او می سازد. پس برای تغییر زندگی کافی است کلام و اندیشه ها را تغییر داد. لوئیز هی می گوید: **به آنچه که می گویند گوش فرا دهید، آن چیزی را که نمی خواهید برایتان به حقیقت بیبندد هرگز بر زبان نیاوردید.**

درخت را از میوه اش می شناسند و محصول درخت، میوه آن است. شعور انسان نیز بیانگر حقیقت انسان است. همانطور که بزرگان تاریخ بشر و پیشوایان دین گفته اند، انسان به شعور و اندیشه های اوست. دانایان همه ملل و همه فرهنگها بر این تاکید داشته اند که میزان سنجش و اندازه گیری انسان، شعور و اندیشه های اوست. تجلی شعور و اندیشه ها، کلام است و بر

همین قاعده، در صفحات مختلف کتاب و به مناسبت‌های مختلف، بعضی از سخنان و کلمات قصار استاد ایلیا «میم» را آورده ایم بلکه این حرکت دفاعی باشد از حقیقت کتمان شده و دوربینی است برای نگاه به درون گوینده این کلمات.

از دیدگاه فیزیک مدرن انسان چیزی جز کلام و اندیشه‌های او نیست، و تجلی شعور و آگاهی انسان در کلام اوست. از دیدگاه عصر جدید، همه چیز از کلام و اندیشه ظاهر می‌شود. بیماری و سلامتی؛ فقر و ثروت؛ توانایی و ناتوانی و همه وضعیتهای دوگانه زندگی. آنها می‌گویند اعمال و کارهای انسان نیز تابع کلام و اندیشه اوست و برای اثبات این نظریه بزرگ تا امروز هزاران کتاب توسط هزاران محقق نوشته شده است.

در کتاب مقدس گفته شده که **در ابتدا کلمه بود و کلمه با خدا بود.**
چه بسا در آخر نیز کلمه باشد و کلام ماندگار بماند.

اسرار تبدیل و تحقق^{۲۱}

علت عاشق ز علتها جداست عشق اسطرلاب اسرار خداست
عاشقی گر زین سر و گرزان سر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است
هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن
مولوی

بعد از دوره دبستان اتفاق بزرگی برایم افتاد. با دختری برخورد کردم که همه زندگی ام را تغییر داد. این تجربه بزرگ، همان عاشق شدن بود، وقتی او را دیدم خیلی چیزها تمام شد و خیلی چیزها هم شروع شد... اولین باری که او را دیدم خشکم زد... رفته بودم نان بخرم. در مغازه نانوائی دیدمش. او نانمش را خرید و رفت. خیره نگاهش می کردم. وقتی کمی دور شد، دنبالش رفتم و خانه شان را پیدا کردم. چقدر عجیب بود چون او همسایه ما بود و در تمام آن مدت، او را ندیده بودم. وقتی دیدمش قلبم طوری می تپید که احساس می کردم صدایش را می شنوم. مثل این بود که هزاران سال با یک نفر زندگی کنی و دوستش داشته باشی و دوباره پیدایش کنی. بدنم می لرزید. از خوشحالی می دویدم و آوازی می خواندم^{۲۲} ...

^{۲۱} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

^{۲۲} این مطلب از زبان یکی دیگر از همراهان قدیمی ایلیا نقل می شود: همان روزی که ایلیا خانم پریا را دید ما هم همان روز با هم دوست شدیم. هیچ وقت تصویر نحوه آشنایی مان از ذهنم محو نمی شود. ایلیا جلو آمد و از ما پرسید بچه کجایی؟ در همین حین، یک پرده که نمی دانم گنجهشک بود یا بلبل روی سر برادرم نشست و ایلیا به سرعت آن را گرفت. هیچ وقت این اتفاق برای من تکرار نشد و مشابه آن را ندیدم. به برادرم که کوچکتر از من بود گفتم که او آدم خیلی عجیبی است. بعداً برادرم به یکی از نزدیک ترین دوستان و یاران او تبدیل شد و یکی از تواناترین کارورزان باطنی شد. وقتی او خانم پریا را دید دوستانش را از خوشحالی بلند می کرد و روی سر می گرفت. وقتی ما این تصویر را هم دیدیم دیگر مطمئن شدیم او خیلی عجیب و قدرتمند است و تا روزها بعد با برادرم درباره او حرف می زدیم.

چند روزی گذشت. کاملاً به او خیره شده بودم و زیر نظرش داشتم. بچه ها به حرفم گوش می دادند... به آنها گفتم هر وقت او را هر جایی که دیدند مرا خبر کنند. تا آخر شب نزدیک خانه شان می نشستم تا بیرون بیاید. گاهی هم یکی دو نفر همراه داشتم... یک بار صدایم زد. از هیجان زدگی نمی دانستم چکار کنم. بجای آنکه جوابش را بدهم فرار کردم... با هم دوست شدیم. او حدوداً نه سالش بود. از هر فرصتی برای حرف زدن با هم استفاده می کردیم. او در حیاط بود و من روی پشت بام. من پشت پنجره بودم و او در کوچه... برای مدت کوتاهی همه چیز تعطیل شده بود جز داستان عشق...
... طوری شد که اگر دختری را می دیدم که شبیه اوست، می خواستم با او آشنا شوم. حالا هر شباهتی که باشد. شباهت قیافه ای، رفتاری، صدا یا هر طور دیگری.
در این زمان انگیزه بزرگی به دیگر انگیزه های زندگی کردن اضافه شده بود طوری که همه آنها را دیگر را انگار در خود می پوشاند و موقتاً می بلعید. رویای ازدواج با این دختر داشت به بزرگترین رویای آن زمان بدل می شد و رویاهای دیگر را به خود جذب می کرد. انگیزه هایی مانند کشف اسرار، یافتن معنای زندگی و مانند اینها در این معنای جدید محو می شد...

شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جملہ علتہای ما

این اتفاق مربوط به حدود ۱۲-۱۳ سالگی بود. حالا مسئله ای بزرگ و قدیمی بوجود آمد، درواقع احیاء و بازیابی شد، و آن این است که چگونه می توان خواسته ها را به تحقق در آورد؟ چگونه دعاها را به اجابت رساند؟ بنابراین تحقیقات و تفکرات جهتی جدید به خود گرفت و به سمت هدفی جدید متوجه شد. اسرار تحقق. چگونه می توان رویا را به واقعیت مبدل ساخت. چگونه فکر را متجلی کرد و آرزو را به عمل در آورد. این پرسش کلیدی همان چیزی است که علم موفقیت را به وجود می آورد. رازهای زمینی و آسمانی

توفیق چیست؟ با توجه به شرایطی که در آن بودم در مقابل یک غیر ممکن قرار داشتم و آن ازدواج با دختری بود که ازدواج با او غیر ممکن می‌نمود. پس باید به این سوال جواب داده می‌شد: چطور می‌شود ناممکن‌ها را ممکن ساخت و رویاها را به تجسم در آورد؟

آنچه مردم بنام دعا می‌شناسند و انجام می‌دهند اکثراً دعا نیست، بازی دعاست به همین دلیل اجابتی در آن نیست. زیرا بنا بر اصل تحقق دعا، هر دعایی مستجاب می‌شود. هر درخواستی از خداوند زنده، پاسخ می‌گیرد و هر سؤال از او جوابی از او با خود دارد.
ایلیا «میم»

بلافاصله با طیف عظیمی از آیات و احادیث و کلمات مقدس که از گذشته با خود داشتم، مواجه شدم که در همه آنها تاکید شده بود که هر چه انسان از خدا بخواهد، به تحقق می‌رسد. این وعده حتمی و قطعی خداوند، به شکل‌های مختلف تکرار شده بود که هر کس دعا کند، دعایش مستجاب می‌شود و کلمات بسیاری بودند که معنایشان یک چیز بود: «ادعونی استجب لکم».

این یک کشف و ادراک دوباره بود. اینکه، خداوند هر دعایی را مستجاب می کند اما همان روز، این کشف، شادی آورده خود را از دست داد چون می خواستم در همان زمان به دختری که دوستش داشتم برسم ولی نرسیدم. آن را در چیزهای دیگر امتحان کردم، اما در آن مدت، اتفاقی که تأییدکننده آن کشف باشد نمی افتاد. ظاهراً دعا می کردم اما ظاهراً هم اجابتی در کار نبود. یا باید این وعده و اصل بزرگ را که مکرراً در قرآن و احادیث و ادیان دیگر بود، جدی نمی گرفتم و از کنار آن می گذشتم و آن را یک شعار می دانستم یا باید مبنا را بر حقانیت آن می گذاشتم، که مبنا را بر حقانیت آن گذاشتم. آن سالها همه زندگی ام و همه حرکاتم مبدل شد به تلاشی برای حل این مسئله که چرا ظاهراً دعاها به اجابت نمی رسند. چرا خواستن (فی الحال) توانستن نیست. چرا رویاها به تجسم نمی رسند. جوابهای زیادی در کلام خدا و کلام مقدسین برای این سوال وجود داشت که دریافت و ادراک هر یک از آنها مدتها طول می کشید. این یکی از اولین و اصلی ترین سوالات بشر طی هزاران سال گذشته بود و بر اثر آن شاخه های متعددی در علوم باطنی به وجود آمده بود... سوالات دیگری که داشتم کم رنگ شدند.

در همین زمان [۱۲-۱۳ سالگی] برای پاسخ به این سوال بزرگ و حل این مسئله اساسی به هر دری که ممکن بود می زدم. به در قرآن و کلام خدا. به در علوم مختلف باطنی و دانش اسرار گرا، به طبیعت و مشاهده در آن، به تفکر و تعمق و هر در دیگری. هر کسی را که گمان می بردم درباره علوم باطنی و باطن کلام خدا بدانند، به سراغش می رفتم و با او ملاقات می کردم تا شاید این مسئله بزرگ که در دل خود هزاران مسئله دیگر را داشت، حل شود. اکثر کسانی که آنها

روزی رسولان به
عیسای خداوند
گفتند: ایمان ما را
زیاد کن.
عیسی فرمود:
اگر ایمانتان به
اندازه دانه ریز
خردل می بود،
می توانستید به
این درخت توت
دستور بدهید که
از جایش کنده
شده، در دریا
کاشته شود، و
درخت هم از
دستور شما
اطاعت می کرد!

را دیدم، دکانهایی در بازار این حیطه داشتند و غالباً طبل‌های توخالی، و مدعیان بی عمل بودند. به ندرت ممکن بود کسی درباره علوم باطنی، خاصه در این موضوع کلیدی چیز مهم و مؤثری بداند. هر چه بیشتر چنین افرادی را می‌دیدم یا با چنین دانشی برخورد می‌کردم اعتماد به نفسم بیشتر می‌شد چون متوجه می‌شدم که آنها چیزی نمی‌دانند و آنچه خودم در این باره می‌دانم بسیار بیشتر از دیگران است. کارهایی که در این زمینه‌ها قادر به آن بودم فاصله زیادی با توانایی عملی یا حتی تصورات آنها داشت و برایشان حتی قابل باور نبود...

منبع دانشم کلام خدا و اسماء الهی بود و در واقع فاصله زیاد میان ما [او و مدعیان] از همین تفاوت ناشی می‌شد و شاید ارتباط زیادی به فرد من نداشت...

با الهام از آیه «بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را»^{۲۳} خدا را بخوانید

«يَا مَنْ اِسْمُهُ دَوَا
وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ»

از طریق ذکر زنده نام خداوند می‌توان رابطه الهی را برقرار نمود. اگر نام خداوند همانند زندگان بیان شود، اگر زنده بیان شود حضور الهی را آشکار خواهد ساخت و نشانه‌های نور و قدرت خدا را عیان خواهد کرد. حتی اگر یک بار هم نام خدا را زنده بخوانید همین می‌شود که گفته شد. لکن اگر نام خداوند زنده توسط زندگان ذکر نشود نباید زیاد امیدوار بود که تأثیرات بزرگ آن فی الحال تجربه شود. اما حتی اگر مرده‌ای اسم خدا را بخواند به آهستگی زنده خواهد شد زیرا همین اسم خداست که در آن روز موعود مردگان را از قبر بیرون خواهد آورد و زنده خواهد کرد. اگر کسی که گناهکار است خدا را صدا بزند تطهیر می‌یابد و اگر بیماران و دردمندان، اسم او را به راستی بخوانند شفا می‌یابند. در هر حال وقتی خدا را می‌خوانید، جواب می‌گیرید و این جواب متناسب با شرایط شماست. هر چه شرایط شما نورانی‌تر باشد باران بیشتر و بزرگتری دریافت خواهید کرد. اگر زنده بخوانید، اگر نام خدای زنده را بخوانید و اگر رابط الهی شما زنده باشد به جای قطره نور باران نورانی بر شما می‌بارد. حتی اگر مردگان بتوانند از طریق واصل الهی به خداوند زنده متوسل شوند، جواب گرفتن آنها حتمی است و جواب آنها به اندازه ارتباط آنهاست. برای آنکه ارتباط الهی برقرار شود و دومین و سومین را در کار خود داشته باشید یعنی زنده خواندن و اسم خدای زنده و توسل به واصل زنده الهی؛ و برای اینکه امکان ارتباط خود را بالا

^{۲۳} وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ
و خدای شما فرمود که مرا با (خلوص دل) بخوانید تا دعای شما مستجاب کنم و آنان که از دعا و عبادت من اعراض و سرکشی کنند زود با ذلت و خواری در دوزخ شوند. (مومن: ۶۰)

بیرید و رابطه خود را زنده‌تر کنید، با روح و قلب خود بخوانید. به قوت ایمان و توکل الهی بخوانید. با تواضع تمام و با تضرع خالصانه بخوانید.

ای خدا، من تو را
می خوانم زیرا
یقین دارم که مرا
اجابت خواهی نمود
پس دعای مرا
بشنو. ای که با
دست پر قدرتت
کسانی را که به تو
پناه می آورند از
دست دشمنان می
رهانی، محبت بی
دریغت را به من
بنمایان. مزامیر

وقتی خدا را می‌خوانید در نام خدا غرق شوید. پس او را با توجه و تعمق بخوانید. بفهمید چیزی را که می‌گویید و بدانید چیزی را که می‌خواهید. همانند زندگان رفتار کنید و به سان وقتی زنده‌ای زنده‌ای را صدا می‌زند و از او چیزی می‌خواهد یا حتی خود او را از او می‌طلبید. طوری بخوانید که انگار کودکی در شرایط اضطرار پدر و مادر خود را صدا می‌زند و نیاز خود را به آنان اعلام می‌کند. پس تا به آخر امیدوار و مطمئن باشید. مطمئن از اینکه یقیناً خداوند که بی‌نهایت بخشنده و مهربان است به شما پاسخ خواهد داد لکن هر طور که خود می‌داند و از بهترین راه، نه الزاماً مطابق نظر شما. اگر با همدیگر خدا را بخوانید بر قوت خواندن شما افزوده می‌شود. قوت سه نفر بیشتر از قوت دو نفر است و قوت چهل نفر از قوت

چهار نفر بسیار بیشتر است اما مطمئناً قوت خواندن یکی که خود یکیست و یگانه است از قوت خواندن همه عالمیان شدیدتر و بزرگ‌تر است. زیرا آنکه یکیست بی‌نهایت را در خود دارد و اندازه قدرت و شعور و حضورش نامحدود است....

هر چقدر جمع شما هماهنگ‌تر باشد توان دعا و فراخوانی شما بیشتر است. پس برای آنکه جمع خود را هماهنگ‌تر و یکپارچه‌تر کنید لازم است دروغ و نفاق را از میان خود بیرون بریزید و راستی و محبت را به میان آورید. اگر دروغگویی منافق در بین شما باشد این مثل وزنه سنگینی است که به خواسته شما بسته شده و اجازه نمی‌دهد که صدای شما به آسمان برود و درخواست شما به آسمان برسد. پس دروغگویی منافق را مادامی که پابند و وابسته دروغ و نفاق خویش است

در بین جمع خود راه ندهید بعید نیست که او شما را هم آلوده کند و توان حیاتی و امکان ارتباط با آسمان را از شما سلب نماید.

ذکر خوانی خوب است اما بدون آمادگی لازم، بدون قلب مشتاق و روح نیازمند، سراغ آن نروید و وقتی که سراغش رفتید طمع کارانه و مانند دلالت آن را تجربه نکنید. وقتی خدا را می‌خوانید خوبترین‌ها را از او انتظار داشته باشید و خوبترین‌ها را از او بخواهید. به خاطر خواسته‌های ناچیز و تحقیر آمیز به سراغ ذکر خوانی نروید. خواسته‌های بزرگ و زنده و ماندگار را بخواهید. خدا را بخواهید. نور و روح و هدایت الهی را بطلبید. از خداوند متعال بخشش و محبت بخواهید. از خدا نخواهید که بر خلاف عدالت خود رفتار کند بلکه خواسته‌های عادلانه و به حق بخواهید. نور و شفا و برکت بخواهید. حتی اگر ذره‌ای هم به شما بدهد که می‌دهد، آن ذره بسیار است. بگذارید خواندن مکرر اسم خدا روح و جان شما را آماده کند. به روحتان قوت بخشد به زندگی‌تان کیفیت دهد و حالتان را بالا ببرد. از خداوند تطهیر بجویید و در آتش عشق الهی پی در پی غسل کنید. از او بخواهید روح شما را به آتش عشق خود آتش بزند و آرامش و نور خود را در شما بریزد.

از خداوند، حضورش را بطلبید و بخواهید تا حضورش را و نور و روحش را در درون‌تان و در زندگی‌تان آشکارتر نماید. بخواهید که خدا با شما باشد و مکرر بگویید خدا با من است. و اگر خواندن شما موزون باشد قوی‌تر و هماهنگ‌تر است...

برگرفته از سخنرانی های ایلیا «میم» در دانشگاه توانبخشی سالن فیاض بخش

(شبهای قدر سال ۱۳۸۲)

خداوند می‌فرماید روزی خواهد آمد حتی پیش از آنکه مرا
بخوانند به آنان جواب خواهم داد و پیش از اینکه دعایشان را
تمام کنند آن را اجابت خواهم کرد.

کتاب مقدس

نگاه به غرب^{۲۴}

مدتی با او [خانم پریا] دوست بودم و همین دوستی و مستی، موقتاً همه جریان تحقیق و مشاهده و تفکر را متوقف کرد اما به زودی مادرش متوجه ارتباط ما شد. دیگران هم که اغلب خبر داشتند. مدیر مدرسه شان نامه‌ای را که به او داده بودم، پیدا کرده بود. او از ترس، نامه را در مانتو مدرسه انداخته و نامه هم روی زمین افتاده بود. تقریباً ده سالش بود. مادرش در جریان قرار گرفت و مانع ارتباط ما شد...

وقتی که با همسرم آشنا شدم یعنی همان حدود دوازده سیزده سالگی این داستان مرا به موسیقی و آواز و چیزهایی که از مشغولیات عشاق است، متمایل کرد. تا قبل از آن به موسیقی گوش نمی‌کردم. چون قبل از آن بسیار مذهبی و امام جماعت بودم. موسیقی را حرام می‌دانستم؛ وقتی بعضی از بچه‌ها با خودشان زمزمه می‌کردند به آنها تذکر می‌دادم که این کار را نکنند. قبل از این داستان، فقط به قرائت قرآن، به کارهای مصطفی اسماعیل، عبدالباسط و دیگران گوش می‌دادم. روزه‌های طولانی می‌گرفتم. نمازهای طولانی می‌خواندم و به نامحرم نگاه نمی‌کردم. داشتم همه قرآن را حفظ می‌کردم و هزاران حدیث را حفظ بودم. اما با شروع این داستان، به انواع موسیقی‌های جدید گوش می‌کردم.

مورینگه، ژان میشل ژار، کیتارو، مایکل گریسن، کلایدرمن و بسیاری دیگر. با انواع سبکهای موسیقی و فرهنگ غربی که هر کدام از آنها حاوی تفکرات خاصی بود آشنا شدم. انواع سبکهای پاپ، راک، هوی متال، کلاسیک، نیو ایج،... رپ ها، پانک ها، بریک، چامپ و بقیه. همچنین با زاویه‌های مختلف فرهنگ غربی که داشت بر کل جهان، حتی بر بلوک شرق و روسیه که رئیس جمهور آن گورباچف بود، حاکم می‌شد. سبکهای مختلف لباس پوشیدن و عادات اجتماعی، سبکهای مختلف رقص که همگی

^{۲۴} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

تفکرات خاص خود را داشتند. طی حدود یک سال، این آگاهی و تجربه به اوج خود رسید...

«هوشیاری رکن اساسی دانایی است. چشم می‌تواند جهات مختلف را ببیند و با گردش سر در همه جهات نگاه کند. هوشیاری نیز همینطور است و انواع مختلفی دارد اما اکثر انسانها تنها چند وضعیت ابتدایی آنرا تجربه می‌کنند و این به چشمی می‌ماند که تنها قادر است روبروی خود یا جلوی قدمها را ببیند و چه بسا از این هم کمتر... هر نوعی از هوشیاری حاوی جریانی از دانایی است...» ایلیا «میم»

ملاقات با مردان و زنان بزرگ^{۲۵}

قطع ارتباط و جدا شدن از او [خانم پریا] باعث شد که آن تحقیقات و تفکرات و جستجوها شتاب بیشتری به خود بگیرد. در آن سالها (۱۲-۱۳ سالگی به بعد) توجه عمیقاً به معنا و تفسیر باطنی کلام خدا و کلام مقدسین جلب شده بود و هر روز چیزهای بیشتری در این باره حاصل می‌شد... چند بار و در جاهای مختلف با فردی برخورد کردم که قبلاً هم او را دیده بودم... سالها بعد او را شناختم. او اولین معلمی بود که می‌دیدم اما مستقیماً چیزی درباره‌ی تعلیم نمی‌گفت. فقط گاهی و دیر به دیر او را می‌دیدم... هر یافته باطنی را خیلی زود تجربه می‌کردم و سعی داشتم آن را به عمل در آورم. آن سالها در کرمانشاه بودیم...

در ادامه آن جستجوها و تفکرات به شهرهای کویر مرکزی رفتیم که این همزمان بود با بمبارانهای شدید کرمانشاه. در کویر مرکزی دوباره با افرادی که دارای ادعاهای گفته یا ناگفته باطنی بودند آشنا شدم. این افراد متعدد بودند اما تفاوتهایی با مدعیان قبلی داشتند. غالباً اصراری به آنچه بودند نداشتند جز یک نفر از آنها. نسبتاً قوی بودند و نشانه‌هایی از قدرت باطنی، چه خوب و یا بد داشتند. دو نفر از آنها بر بعضی از شیوه‌های کهن باطنی تسلطی نسبی داشتند و تلاششان این بود شناخته نشوند و به شیوه ملامتیون زندگی می‌کردند. یکی از اینها مرد و دو سه نفر دیگر، پیرزن بودند. از بین آنها سه نفرشان در کل پهنه کویر مرکزی ایران، از بقیه تواناتر، واقعی‌تر و اصیل‌تر بودند و در میان این سه نفر، دانش و روش یکی از آنها با قرآن، اسماء الهی و ابعاد کلام خدا هماهنگ‌تر و هم جهت‌تر بود...

^{۲۵} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

یکی از آن پیرزنها بی‌بی بود. می‌گفت سنش بیشتر از ۹۵ سال است. توانایی‌های او در بعضی از شاخه‌های باطنی قابل توجه بود و به یکی از بزرگانی که پیش از این دیده بودم، شباهت داشت...

در کف دست بی‌بی دو شکاف عمیق بود و او می‌گفت که این شکافها را حضرت ... در دست او ایجاد کرده است. می‌گفت در کودکی او را دزدیده‌اند و چند روزی به غاری که آدرس آن محل را می‌داد برده‌اند. هیچ خاطره‌ای از آن روزها نداشت و می‌گفت فقط در گوشم زمزمه‌هایی می‌شنیدم ...

آشنایی ام با افراد دیگر در کویر مرکزی، نسبتاً گذرا و موقت بود. در این حد که صرفاً می‌خواستم روشهای آنها را بدانم، از دانش آنها با خبر شوم و ببینم برای سوالاتم و سوال بزرگی که داشتم چه جوابی دارند. بعد از رسیدن به نتایج، از کنارشان می‌گذشتم اما در ارتباط با بی‌بی و استاد منصور توقف بیشتری داشتم... بی‌بی اصرار داشت که عضو خانواده اش بشوم ولی این اتفاق نیفتاد. افراد زیادی برایش کار می‌کردند به امید اینکه او خواسته‌هایشان را بر آورده سازد و واقعاً هم اینطور بود. از همه می‌شنیدم که از توانایی او می‌گویند...

رابطه ام با بی‌بی هم صمیمی‌تر شد. او به من اجازه می‌داد که تا درونی‌ترین نقطه زندگی اش که در واقع کتابش بود، پیش بروم. بر خلاف همه اجازه داشتم که کتاب او را بخوانم، بدون وقت و هر زمانی که می‌خواستم به ملاقاتش بروم، هر چقدر که می‌خواستم آنجا باشم و کلاً محدودیتی در آنجا نداشتم... او و افراد مشابه او در کویر مرکزی، خود را وارث دانش سَرّی و علمی اسراری می‌دانستند که البته این علوم با هم فرق داشتند...

او تسلط زیادی در بعضی شاخه‌های باطنی و بویژه علم ارواح (ارتباط و تسخیر روح) و علم اسماء داشت. تسلط او در علوم غریبه، در سبک قرآنی آن، فوق العاده بود... دربارۀ اینکه توانایی‌های عجیب و دانش مرموز خود را از کجا آورده چند بار برایم تعریف کرد... او اصرار داشت که پسرخوانده اش شوم و من این را قبول نکردم...

در آنجا همه کارهای او و دانش او در معرض مشاهده ام بود و همه چیز را زیر نظر داشتم. دیگران با حسرت زیاد نگاهم می کردند و مرا واسطه‌ای تا رسیدن به خواسته خود می دانستند اما اینجا جایی نبود که بخواهم زیاد بمانم. فکر متوجه همان رابطه عاشقانه‌ای بود که حالا قطع شده و قصد داشتم هر چه زودتر به آن برگردم... آن افراد دیگر را افرادی شیطانی می دانستم اما منصور را روحی بزرگ و بی بی را هم به نسبت، فردی خوب و تا حدی با ایمان می دانستم. ولی درباره او [بی بی] هم تردیدهای دیگری داشتم چون با همه آنچه درباره کلام خدا می دانستم همخوانی کافی نداشت. مثلاً بی بی گاهی فحش می داد یا عصبانی می شد و تهدید می کرد. شاید دو سه باری هم در آن مدت از او دروغ شنیدم یا لااقل فکر می کردم که دروغ می گوید. زیادی هم مغرور بود. البته با وجود اینها آنقدر توانا بود و نشانه داشت که او را فردی برخوردار از نیروهای غیبی بدانم...

یک روز برای خداحافظی سراغ او رفتم و از او خداحافظی کردم...

آنچه با خودم آوردم، متنی بود که در همه آن مدت مبنای اصول کار بی بی بود. متنی که محور آنها علم اسماء، کاربردهای باطنی آیات و علم ارواح در سبک عربی آن (و نه عبری که در گستره علوم باطنی رواج بیشتری داشت) بود...

داستان استاد منصور تفاوت‌های زیادی با بی بی و همقطارانش داشت. آموزه‌های او بسیار قوی تر، عمیق تر و کامل تر از دیگران بود و ارتباط ما بسیار بهتر. استاد منصور از بزرگترین معلمان علوم باطنی عصر حاضر بود...

استاد منصور که بعدها در بین بچه ها او را با اسم مستعار منصور هاشمی نژاد^{۲۶} می شناختند فردی خاص و کم یاب بود. ما با هم مثل برادر بودیم اما اختلاف سنی ما زیاد

^{۲۶} استاد منصور هاشمی نژاد با فردی که به نام مستعار منصور مولایی در بین ما شناخته شده بود، فرق داشت. استاد منصور هاشمی نژاد در سال ۱۳۶۷ به کرمانشاه رفت و دوره‌ی تعلیمی چند روزه‌ای را برای بعضی از کارورزان باطنی برگزار کرد. در آن زمان بعضی از ما استاد منصور را همان استاد اعظم ماه‌آواتار (ماها) می دانستیم اما بعداً مشخص شد که ایشان فرد دیگری هستند، او ایلیا را استاد صدا می کرد اما این تکیه کلام او نبود چون هیچ کس دیگری را جز ایلیا با این عنوان صدا نمی زد.

بود. بعدها فهمیدم که او یکی از حلقه های روح الله است و یکی از استادان باطنی است که فعالیت آشکاری ندارد. او بسیار توانا بود و احاطه ای که در بعضی از شاخه های علوم باطنی [که بعدها معلوم می شود علوم باطنی الاهیسم است] داشت فوق العاده بود. او خیلی به من محبت می کرد و احترام می گذاشت. گاهی مرا استاد صدا می زد. متوجه نمی شدم که این تکیه کلام اوست یا شوخی می کند یا منظور دیگری دارد... استاد منصور تفاوت های زیادی با بی بی داشت و از جنبه های متعددی قابل مقایسه نبودند. اینها به دو مکتب مختلف باطنی تعلق داشتند و استاد منصور موجودی بزرگ و کم یاب بود...

«با طبیعت می توان خدا را شناخت . در تماس با طبیعت بهتر می توان به حضور خدا رسید
و بواسطه آن، فهم اشارات الهی آسان تر است.» ایلیا «میم»

درک روح طبیعت^{۳۷}

بیشتر زندگی ام را در طبیعت یا در ارتباط با طبیعت گذرانده ام.
از بچگی در حیاط خانه، پرندگان و گیاهان زیادی داشتم. تقریباً
اکثر روزها هم به طبیعت می رفتم.

اندیشیدن
در
ملکوت آسمانها و
زمین، عبادت
مخلصان است.
امام علی (ع)

گاهی ساعتها در طبیعت تنها بودم و کسی متوجه غیبتم در خانه
نمی شد. همه جانداران، پرندگان و حتی حشرات و کرمها را
دوست داشتم. زمین را با دست می کندم و صورتم را در آن می گذاشتم و خاک را بو
می کردم و لذت می بردم. مستی خاک را که در آن کرمی بود برای مدتی در دست می
گرفتم و خیره می ماندم. این روش خاصی نبود؛ فقط از دیدن آن حیرت می کردم. انگار
هر لحظه برای اولین بار بود که آنرا می دیدم.

گاهی مسیر پرواز زنبورهای قرمز را که می دانستم در پرواز از بقیه قویترند پیدا می کردم،
کمین می زدم و با تکه ای مقوا آنها را می زدم. گیج می شدند و زمین می افتادند. آنها را
در شیشه جمع می کردم و بعد نوبتی به پایشان بند می زدم و پرواز می کردند. آنهايي را
که خوب پرواز می کردند ننگه می داشتم و بقیه را آزاد می کردم. می خواستم به خیال
خودم با چندصد زنبور یک درشکه درست کنم و با آن به آسمانها برگردم و در آسمانها
پرواز کنم. چند بار نیش خوردم اما بالاخره طرح را عملی کردم. حدوداً شش سالم بود. به
پای همه شان نخ بستم تا بلکه مرا پرواز دهند و به آسمان بازگردانند. اما هر کدام به یک
سمت پرواز کردند و نخ ها در هم گره خورد. آنها را رها کردم. می خواستم برای خودم

^{۳۷} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

بال درست کنم و با آن پرواز کنم، آن هم نشد. فکر کردم اگر تعدادی پرنده داشته باشم می توانم در آسمانها پرواز کنم یا اگر یک عقاب بزرگ می داشتم؛ این شد یکی از انگیزه هایم برای داشتن پرنده. در سالهای بعدی تعداد زیادی حیوان و پرنده داشتم و رابطه مان خیلی خوب بود. حرکات و صداهایشان را متوجه می شدم.^{۲۸}

آن سالها حتی در اتاقی هم که می خوابیدم گاهی از حیوانات نگه داری می کردم. سالها بعد هم وقتی که به تهران آمدم همین روال ادامه داشت. طبیعت برایم مثل کتابی بود که بارها آن را خوانده بودم. معنای اکثر نشانه ها را می دانستم و این چیزی طبیعی بود که برای هر کسی که سالها مشاهده کرده باشد اتفاق می افتد. زمانی که با شاگردانم به طبیعت می رفتم غالباً آنها متعجب می شدند وقتی که می دیدند معنایی که از نشانه ها و تغییرات بیان می شد، پیش بینی ها و ردیابی ها و رسیدن به جواب سوالات، کاملاً درست از آب درمی آمد و همین ممکن بود باعث این تلقی شود که اینها را از عالم غیب می دانم. نسبت دادن این دانش غیبی و اینکه اکثر دوستان گمان می کردند همه چیز را می دانم و بر عالم غیب احاطه کامل دارم فقط از این موضوع ناشی نمی شد. هر بار از روشهای تفکر باطن گرا یا فنون آگاهی زا یا از طرق ارتباط و رویا بینی موضوعی را می گفتم غالباً یک برجسب بر آن می خورد و آن غیب دانی محض و غیبگویی مطلق بود. و البته من که خودم را می شناختم، غیب دان، آنطور که آنها می گفتند نبودم بلکه فقط از راههای خاصی به چیزهای خاصی پی می بردم. روش های سی و شش گانه تفکری و مخصوصاً

^{۲۸} - می خواهم کلمه "متوجه می شدم" را توضیح بدهم. به گواه کسانی که با ایلیا بوده اند او تغییرات طبیعی، صدای حیوانات، پرواز پرندهگان، نشانه های گیاهی و هر گونه تغییر در طبیعت، در حیوانات، صدای آنها و ابرها را آنقدر واضح و روشن می فهمد که معنایی که از آن بیان می کند کاملاً منطبق با اتفاق یا تغییری است که او از آن حرف می زند. توانایی او در هنر نشانه شناسی و معنا کردن تغییرات انسانی و طبیعی به حدی است که انگار او در حال دیدن یک فیلم یا خواندن یک متن است. کتابی در زمینه تجربه ها و روش های مربوط به نشانه شناسی در الاهیسم وجود دارد که نوشته آقای امیررضا الماسیان (نویسنده کتاب شمنیزم و تولتک - دیدگاهها، فنون، تحلیل ها - و از سردبیران نشریه علوم باطنی) است. این کتاب به بخشی از تجارب نشانه شناسی مرتبط با استاد می پردازد.

نشانه شناسی؛ روش‌های نامتعارف دیدن و شنیدن، برقراری ارتباط آگاهی و شیوه‌های دیگر.

هزاران نشانه در طبیعت وجود دارد که هر کدام از آنها دری است برای دانستن چیزهای دیگر. از ساده‌ترین‌ها تا پیچیده‌ترین‌ها. مثلاً از دیدن یک حشره و رفتار آن در اوایل فصل بهار می‌توان متوجه شد که در مناطق اطراف، احتمالاً چه نوع پرندگانی وجود دارند یا در درون لانه‌های آنها تخم هست یا نیست. آیا تخم‌ها جوجه شده‌اند یا در آستانه جوجه شدن هستند؟ چه میوه‌هایی در آن منطقه هستند؟ آیا میوه‌ها رسیده‌اند یا نه؟ آیا تهدید خاصی در آن منطقه وجود دارد یا نه؟ با چند لحظه دیدن رفتار یک حشره یا یک پرنده در چنین شرایطی می‌توان به بسیاری از اطلاعات دیگر دست یافت...

مطمئناً اگر انسان از طبیعت حمایت کند طبیعت نیز حمایت خود را از انسان نشان خواهد داد. زیرا طبیعت زنده است و عکس العمل نشان می‌دهد.
ایلیا «میم»

از تغییر صدای قورباغه‌ها می‌توان متوجه شد که آیا طوفان، سیل یا باران شدیدی در راه است یا خیر. قبل از طوفان یا سیل، صدای قورباغه‌ها کاملاً هشدار آمیز و ترسان می‌شود. اما دوستانی که اینها را و مثلاً پیش بینی بارش‌ها یا وقایع طبیعی را می‌دیدند به این زاویه توجهی نداشتند و بنابراین شرح تجارب آنها رنگی مقدس به خود می‌گرفت^{۲۹}. این یک رویه بود که هر بار این اتفاق‌ها می‌افتاد از وحشت آنکه موضوع مهر مقدس نخورد، توضیحاتی هم در باره چگونگی وقوع آن داده می‌شد یا اگر فرصت آن نبود، در اولین فرصت این تصریح انجام می‌شد. این اتفاق‌ها در خارج از طبیعت هم می‌افتاد. فردی را می‌دیدم و بیماری او را می‌گفتم اما او فوراً این را به غیب ربط می‌داد ولی در واقع

^{۲۹} این حرف درباره بعضی از گزارش‌های مستند واقعیت دارد چون آن وقایع از طرقی روح‌گرایانه و از طریق روش‌های باطنی مانند نشانه‌شناسی و ارتباط روحی بوده‌اند اما صدها اتفاق رخ داده است که ارتباطی به روش‌های باطنی و روش‌های روح‌گرا ندارد که ممکن است توضیح مذکور درباره این نوع وقایع درست نباشد.

نشانه‌هایی که در جسم و رفتار انسان وجود دارد چیزهای زیادی را در باره او بیان می‌کند...

همه این اتفاقات مرا در نظر طیفی از الهیون و آشنایان که محرم و نزدیک بودند بیش از پیش تقدیس می‌کرد در حالی که یک قدیس نبودم. هر چه بیشتر تلاش می‌کردیم تا جلوی این رشد تقدس‌گرایی را بگیریم، نتیجه کمتری حاصل می‌شد... خیلی از چیزها را خودبخود می‌دانستم. تا با شرایط آن مواجه می‌شدم خودبخود می‌فهمیدم اما این ارتباطی به غیب‌گویی نداشت...

« بعضی از تمرینات روح‌زایی می‌توانند با گیاهان و حیوانات پیش‌بروند. اینها می‌توانند بعنوان یک حریف ارتباطی عمل کنند. کسی که می‌تواند با آن‌ها ارتباط برقرار کند بعید نیست که بتواند با حیوانات پنهانی انسان‌ها هم ارتباطی عمیق را برقرار کند و حتی توانایی او برای برقراری ارتباط با روح انسان و ارواح دیگر هم افزایش می‌یابد. اینها می‌توانند تمرینی مستقیم در جهت کاهش خودبینی و خودخواهی انسان باشند زیرا پرورش و نگهداری از آنها تا حدی نیاز به از خودگذشتگی و دیگر‌بینی دارد.»^{۳۰}

بعضی از اتفاقات فضاها را تعدیل و واقع‌بینانه‌تر می‌کرد. یک زمانی بعضی از تمرینات اولیه انرژی‌زایی را عمومی کردیم. چند صد نفر مثلاً روی هسته‌های خرما کار می‌کردند تا در زمان کوتاهی جوانه بزنند. بعد وقتی نتایج کار خود را می‌دیدند و متوجه می‌شدند که همه اینها جزئی از توان طبیعی انسان است، ذهنشان روشن‌تر و شفاف‌تر می‌شد. کارورسانی که در انرژی‌زایی نسبتاً مسلط شده بودند، توانایی خود را می‌دیدند و می‌دانستند که اگر مردم این توانایی‌ها را ببینند به آنان می‌گویند کرامات یا کلمات دیگر. خانمی بود که وقتی می‌خواست مرا صدا بزند، چندین پیشوند قبل از کلمه استاد می‌آورد. بعضی وقتها که برایم نامه می‌نوشت، فقط اشاره به اسمم نزدیک به یک سطر می‌شد. این

^{۳۰} از تعالیم ایلیا «میم» (اولین انتشار در کتاب تاثیر حیوانات بر سرنوشت ما - مقدمه جلد اول)

خانم یک شفادهنده مادرزادی بود و خودش نمی دانست. بعد از چند برخورد، او تصادفاً متوجه توانایی طبیعی خود در شفاگری شد. وقتی دست بر سر بیماران می گذاشت تأثیرات شفابخش دست او به سرعت ظاهر می شد...

بعد از این تجربه او در صدا زدن القاب طولانی را کنار گذاشت و می گفت استاد. آن فضای مقدس و دست نیافتنی و به شدت ماورایی و قدسی دیگر برایش وجود نداشت. چیزی را در خودش تجربه کرده بود که پیش از این، آن را در دیگری معجزه می خواند^{۳۱}. ارتباط ما با هم بسیار نزدیک تر شد و الان ایشان خواهرخوانده ام است...

«هر کس دارای یک شهود و رویای نهفته است که اختصاص به خود او دارد و تماس با آن جزء از طبیعت که با این فرد بیشترین هماهنگی را دارد، در بیدار شدن آن شعور نهفته تأثیر گذار است.»

ایلیا «میم» (اولین انتشار در کتاب تأثیر حیوانات بر سرنوشت ما- مقدمه جلد اول)

^{۳۱} اینجا هم استاد سعی در خودشکنی و خودتحقیری دارد. بزرگی استاد برای ما هرگز به دلیل کارهای بزرگ او نبود ولی هیچ وقت هم هیچ یک از کارورزان باطنی با وجود تسلط در شاخه های باطنی نتوانستند حتی یک صدم از آن اعمال بزرگ را انجام دهند. بزرگی او برای ما به دلیل روح بزرگ و شعور اقیانوس وار و حکمت ژرف او بود.

پیامی به جبهه طبیعت

- * ترک طبیعت، مرگ زندگیست و نابودی انسان در نابودی طبیعت است. جامعه سالم با طبیعت سالم ممکن می‌گردد زیرا طبیعت امکان زندگیست که اگر بیمار شود، همه زندگی انسان بیمار می‌شود و اگر این امکان افزایش یابد بر کیفیت زندگی انسان افزوده خواهد شد. حامیان طبیعت، حامیان حقیقت اند لکن همه انسان‌ها در برابر حفظ طبیعت مسئول اند زیرا همه ما در برابر حفظ زندگی و تداوم حیات خود و دیگران مسئولیم، پس نگذاریم طبیعت بمیرد. زشتی و بیماری و مرگ را از چهره‌اش بزدایم زیرا محیط زیست انعکاسی از درون ماست. با نجات آن، خود را نجات داده ایم. و آنهایی که به خداوند می‌اندیشند بیاد داشته باشند که دوستی با طبیعت دوستی با خداست عشق به طبیعت عشق به خداست زیرا طبیعت مظهر و تجسم الهیست. طبیعت‌گرایی، جلوه‌ایی از خداگرایی طبیعی بشر است زیرا طبیعت زنده‌ترین و آشکارترین تجسم و تجلیگاه خداست... (۱)
- * مطمئناً اگر انسان از طبیعت حمایت کند طبیعت نیز حمایت خود را از انسان نشان خواهد داد. زیرا طبیعت زنده است و عکس‌العمل نشان می‌دهد. (۲)

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «میهم»

پانزده سالگی: احاطه بر علوم باطنی^{۳۳}

حدود ۱۵ سالگی تسلط زیادی در اکثر مکتب‌های اسرارگرا و باطنی و سبک‌های علوم باطنی پیدا کرده بودم. در این چند سال، در علوم باطنی و روش‌های تفکر، تحقیق و تعمق داشتم. جریان مشاهده، تفکر و تعمق که از کودکی شروع شده بود و در دوره دبستان به موازات وقایع کودکی و مدرسه امتداد داشت، حالا شکلی و محتوایی جدید به خود گرفته بود. مدعیان بسیاری را دیده بودم و اکثر آنها را ناتوان و بی‌خبر از حیطه‌های علوم باطنی می‌دانستم. از بعضی از آنها که ایشان را انسانهایی فوق العاده و استثنایی می‌دانستم چیزهایی درباره خودم و آینده ام شنیده بودم که وقتی در کنار آموخته‌ها و یافته‌هایم (که در علوم باطنی و اسراری قرار می‌گرفت) می‌گذاشتم، احساس دانایی و قدرت را در من قوی‌تر می‌کرد^{۳۳}. تقریباً خود را از هر کسی که در حیطه‌های باطنی فعال بود، تواناتر و داناتر می‌دانستم. گمان

خدا هر که را
بخواهد با نور
خویش هدایت
می‌کند. (نور ۳۵)

علم باطنی،
رازی از رازهای
خدای عزوجل و
حکمتی از
حکمت‌های
خداست و آن را
در دل هر کس از
بندگان
خواهد می‌افکند.
پیامبر خدا (ص)

می‌کردم که بعید است کسی مانند من از معانی باطنی کلام خدا و کاربردهای آنها، معانی رازآمیز آنها، روشها، قفل‌ها، قلاب‌ها، امکان‌ها و توانایی‌ها و دانایی‌های نهفته در آنها مطلع باشد و هر روز این گمان را محک می‌زدم. اگر می‌شنیدم که در فلان شهر یا روستا

^{۳۳} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

^{۳۳} در چند مورد از این مراجعات، من همراه ایلیا بودم. حرفهایی که آنها درباره امکان روحی و اقتدارات و اختیارات طبیعی و خدادادی او می‌گفتند برای ما باورکردنی نبود. دیدگاه استاد هاشمی‌نژاد که خودش از بزرگترین اساتید دانش باطنی در جهان بود درباره ایلیا خیره‌کننده بود. او خودش که استادی بزرگ بود، در حضور ما ایلیا را استاد صدا می‌زد. اسم منصور هاشمی‌نژاد، مستعار بود و ما اسم اصلی او را نمی‌دانستیم. - به نقل از یکی از شاگردان نزدیک استاد.

یا فلان کوه فردی هست که چیزهایی می‌داند فوراً سراغ او می‌رفتم و از او سوال می‌کردم و سپس او را و خودم را محک می‌زدم. سراغ هر کسی که احتمال داشت چیزی از علوم باطنی بداند می‌رفتم حتی یک مدتی به سراغ گدایان و دیوانگان رفتم و آنها را محک زدم. مدت کوتاهی هم با آنها زندگی کردم و متوجه شدم بعضی از آنها موجودات جالبی هستند...

در همین زمان [حدود پانزده سالگی] دیگرانی که رابطه نزدیکتری با هم داشتیم مرا طور دیگری می‌شناختند. در خانه فکر می‌کردند که ساحر و جادوگر شده‌ام... دیگرانی بودند که فکر می‌کردند همه دعاهایم مستجاب می‌شود و دیدگاههای مشابه این، ولی گاهی هم متضاد با اینها. بنابراین گاهی خواسته‌های عجیبی از جانب دیگران به من عرضه می‌شد. هواشناسی اعلام می‌کرد که فردا هوا صاف است اما یکی دو نفر از دوستان از من می‌خواستند که فردا برف سنگینی بیاید که موجب تعطیلی مدارس شود. یک نفر دیگر خواستار به دست آوردن همه چیزهایی بود که آنها را از دست داده بود و برایشان مدام گریه می‌کرد. آن یکی می‌خواست با یک اشاره به دختری که عاشق اوست برسد، و منتظر این بود که بگویم همینطور می‌شود. از این نوع خواسته‌ها فراوان بود و گاهی اتفاقاتی می‌افتاد که اولین نتیجه بعدی آنها بالا رفتن حجم و شدت این درخواستها بود...

در آن زمان از نظر خودم آنقدر می‌توانستم که قادر بودم مردگان را هم زنده کنم اما این، واقعیت نداشت و تصور انبساط یافته‌ای از یک واقعیت کوچکتر بود که حالا بعدی بزرگتر به خود گرفته بود... در آن بین آنقدر به یافته‌هایم مطمئن بودم که فکر می‌کردم اگر به طور جدی بخواهم و توقف کنم می‌توانم هر کاری انجام دهم و البته این، تصویری درست نبود... گاهی از دیگران می‌شنیدم که چیزهایی که به آنها گفته بودم انجام شده یا راه حلهای نامتعارفی که به آنها می‌دادم موجب حل مسائل آنها شده و با وجود چنین فضایی، با وجود مجموعه تصوراتی که درباره خودم داشتم و تصورات و تائیداتی که

دیگران داشتند و با توجه به اینکه رابطه خود را با درس و مدرسه از دست داده بودم، مدرسه را ترک کردم...

بر خلاف امکانات و امیدهایی که از طریق آشنایی با حیطه‌های مختلف باطنی به وجود آمده بود، تحت فشارهای زیادی بودم. بزرگترین فشار آن تنهایی بود. تقریباً هیچ کس نبود که بتوانم با او حرف بزنم و بدانم او می‌تواند بشنود و بفهمد یا اینکه او حرفی بزند که برایم شنیدنی باشد. اطرافیان زیاد بودند و شاگردان و دوستان زیادی در زمینه‌های مختلف داشتم؛ در امور باطنی و کارورزان باطنی، در هنر، ورزش و مبارزه. اما کسی که با او ارتباطی واقعی داشته باشم وجود نداشت. دختری هم که عاشقش بودم بعد از برگشتنم از آنجا رفت و هیچ ردی از خود به جا نگذاشت...

فشارها مختلف و متنوع بود و به اینها ختم نمی‌شد. در برخورد با بسیاری از افراد که هیچ نوع شناختی نسبت به هم نداشتیم، عموماً متهم بودم به موجودی ساحر و جادوگر، یا دیوانه یا چیزهایی مشابه این. و اینها عموماً همراه بود با تمسخر و تحقیر. مادرم که تنها حمایت کننده و تنها کسی بود که گاهی به من محبتی می‌کرد و به شدت و دیوانه وار او را دوست داشتم، با سکتة مغزی به آستانه مرگ رفت و بعد یک سمت بدن او فلج شد... استفاده شخصی از یافته‌ها بسیار بعید و دور از دسترس شده بود و این به دلیل تذکرات و هشدارهایی بود که از بزرگانی که تا آن زمان دیده بودم، با خود داشتم. البته همه شاخه‌های علوم باطنی پر است از هشدارها و خطوط قرمز درباره عدم استفاده شخصی یا سوء استفاده‌های کلی از فنون و روشها...^{۳۴} دوستانی که رابطه نزدیکتری داشتند مرا خوشبخت‌ترین آدم دنیا می‌دانستند و من خود را بدبخت‌ترین‌ها. وقتی هم حساب می‌کردم اغلب به همین نتیجه می‌رسیدم. هیچ چیزی نداشتم و به شدت تنها بودم.

^{۳۴} آیا زورمندترین و قویترین شما را معرفی نکنم؟ عرض کردند: چرا، ای رسول خدا! فرمود: زورمندترین و قویترین شما کسی است که هرگاه خوش و خرسند باشد به گناه و نادرستی کشیده نشود و هرگاه ناراحت و ناخشنود شود از جاده حق گویی خارج نشود و هرگاه قدرت یابد آنچه را که حق او نیست نستاند.

چیزهایی هم که داشتم مثل زنبور بدون عسل برایم بودند چون به دلیل آن همه هشدار و تاکید جرات استفاده از آنها را نداشتم.

در علوم باطنی اصیل هر جا که فنی و روشی آمده هشدارها و تذکرات متعددی ذکر و تشریح شده تا از بکار بردن شخصی آنها پرهیز شود و طی قرن‌ها تدابیری اتخاذ شده که کسی نتواند از روشهای روحی استفاده شخصی نماید. البته کم نبوده‌اند کسانی که در طول تاریخ از این محدوده‌های قرمز عبور کرده‌اند که اتفاقاً ذکر شرح حال آنها یکی از تدابیر پیشگیرانه‌ای است که در این رابطه وجود دارد...

تنهای تنها، در بدترین شرایط زندگی و شدیدترین فشارهای روحی...
رابطه ام با همهٔ اعضاء خانواده عملاً قطع بود. آنها مقصر نبودند. خودم امکان چنین ارتباطی را نداشتم. وقتی در خانه بودم بیشتر وقتها را تنها در اتاق، یا در حال تفکر و نوشتن بودم یا در حال خوابیدن و خواب دیدن...^{۳۵} تعداد زیادی عقاب و عقاب شاهی، پرندگان مهاجر و حیوانات دیگر داشتم که در حیاط خانه و روی پشت بام نگه داری شان می‌کردم. اگر قرار بود در خانه بمانم و با کسی رابطه داشته باشم، عمدتاً با این‌ها ارتباط داشتم. در خانه، حیاط، قلمرو من محسوب می‌شد و پر بود از پرندگان و حیوانات وحشی که موضوعات ارتباطی و تحقیقی ام بودند. کم کم متوجه می‌شدم که آنها می‌توانند بعنوان رابط‌های روحی و میدانهایی برای جذب ارواح عمل کنند...

دنیایی که برای خودم ساخته بودم یا در آن افتاده بودم به قدری دور از دنیای معمولی بود که گاهی به سختی می‌توانستم با بقیه حرف بزنم یا حرف آنها را بفهمم. گاهی مدت‌ها به یک نقطه خیره می‌شدم... یکی از دوستانم این را علامتی از دیوانگی می‌دانست^{۳۶} اما این

^{۳۵} جامعه، متون، شهرت خانوادگی و ... طلبی هستند به دور گردن مرد آویخته. کبیر

^{۳۶} در همان زمان، ایلیا چند بیمار روانی و دیوانه را درمان کرد. تفکر آموزش می‌داد. با بعضی از رهبران فرقه‌ها مناظره می‌کرد و کاملاً بر آنها غلبه داشت. او برای بعضی از کسانی که از شاگردان او هم نبودند، مشاوری عالی بود و راه حل‌هایی که ارائه می‌داد، مشابه نداشتند.

برایم مسلم بود که اینها دیوانگی نیست. یکدفعه خوابم می برد یا حافظه ام را از دست می دادم. انگار به دنیای دیگری پرتاب می شدم... اکثر شبها را با بچه ها یا به تنهایی از خانه بیرون می رفتم و قدم می زدم مخصوصاً وقتی که برف و باران می آمد. گاهی تا صبح قدم می زدم. در طول قدم زدن فکر می کردم، سکوت می کردم و سعی می کردم که فقط صداها و فاصله بین صداها را بشنوم، بعدش انگار از این دنیا جدا می شدم. با خدا حرف می زدم...

«انسان دارای رویاهایی نهفته و خاموش است که در اعماق ذهن او مدفون شده یا به خواب رفته اند. اگر این رویاهای بنیادین بیدار شوند، انسان از طریق آنها راهی برای ارتباط با عالم غیب یافته و طریقی برای بازگشت به چشمه های زندگی.»
ایلیا «میم»

سالهای قبل و در دوران مدرسه، بعضی روزها به کنار رودخانه و گاهی به کوهی می رفتم که در نزدیک خانه مان بود... بعد از برگشت از مناطق کویری مدتهای بیشتری را آنجا می رفتم. گمان دیگران این بود که همه آن روزها و ماهها را مدرسه می روم اما از مدرسه فرار کرده بودم و تقریباً در اکثر اوقات آنجا بودم. هر روز ساعتها به مرور و مشاهده و تعمق می گذشت. در سکوت و تنهایی. گاهی هم گریه می کردم. مدتها با خدا حرف می زدم و گاهی با درخت ها، با رودخانه، با کوه و ابرها... البته این حرف زدن یکطرفه و از جانب من بود و پاسخی نمی شنیدم. گاهی روی چهار دست و پا خم می شدم و به تصور خودم خدا را بر پشتم سوار می کردم و به او سواری می دادم و در حاشیه رودخانه او را راه می بردم...

قوت رای و ثبات
عزم هر کس را
در هنگام سختی
توان آزمود زیرا
که حوادث زمانه
بوته وفا و محک
ثبات مردان
است. کلیله و دمنه

کوه، رودخانه، و طبیعت، اینها پناهگاه اصلی ام شده بودند و سالها بود که به آنجا پناه می‌بردم. درباره کوچکترین نشانه‌های طبیعت و تغییرات جهان پیرامون تفکر می‌کردم... گاهی هم چند نفر از دوستانم را با خودم به آنجا می‌بردم... پانزده شانزده سالگی یعنی اوج فشارها، اوج تنهایی، و البته اوج خود بزرگ بینی چون به نظر خودم بعد از آن همه مقایسه‌ها و محک‌ها مطمئن شده بودم که در علوم باطنی، داناترین و تواناترین‌ها هستم. متأسفانه هیچ کس را در حیطه‌های باطنی، حتی شبیه به خودم نمی‌دیدم و اگر هم می‌دیدم فوراً به سراغش می‌رفتم و محکش می‌زدم... وقتی که انسان دچار خودبزرگ بینی می‌شود، به طور طبیعی، وقایعی رخ می‌دهد که این حالت او را در هم می‌شکند. و حالا براساس واقعیت یا توهم، درست یا نادرست، من دچار آن شده بودم...

آن روز فشارهای شدید و متراکم به اوج خود رسیده بود. چیزی مثل لبه پرتگاه جهان و آخرین قدم زندگی که هر کس ممکن است تجربه کند. طبق روال روزها و ماهها و سالهای قبل، باز هم به نزدیک کوه و کنار رودخانه رفتیم. آخر زمستان و تقریباً اوایل بهار بود. دهه دوم اسفند ماه. آن روز تعداد بیشتری از پرندگان مهاجر را در طول مسیر رودخانه و زمینهای اطراف آن دیدم که ظاهراً قصد برگشت به سرزمینهای شمالی را داشتند. در این وقت دیدن درناها، غازهای وحشی و قوها که در حال بازگشت به سرزمین اصلی‌اند بیشتر از هر زمان دیگری امکان پذیر است.

هوا ابری بود. ابرهایی بسیار غلیظ که به آبی و تیره می‌زد. احساسم این بود که بعد از این ادامه زندگی غیرممکن است و از این احساس و دریافت اشباع بودم. در همان نزدیکی یک جای مرتفع بود که به آنجا رفتیم و نشستیم. از این ارتفاع می‌دیدم که ابرهای پرپشت و متراکم آنقدر پایین آمده‌اند که انگار با زمین برخورد می‌کردند. از آنجا دورترها را نگاه می‌کردم...

فکر می‌کردم این آخرین دعاها و گفتگوهایم با خدا باشد. مثل کسی که بخواهد بمیرد و به تجربه آن نزدیک شده باشد.

نگاهم متوجه گردباد کوچکی شد که از دور در حال شکل گرفتن بود. از آن فاصله دور،

اگر تولد تازه پیدا نکنی، هرگز نمی‌توانی ملکوت خدا را ببینی. این که می‌گویم عین حقیقت است. تا کسی از آب و روح تولد نیابد، نمی‌تواند وارد ملکوت خدا شود. زندگی جسمانی را انسان تولید می‌کند، ولی زندگی روحانی را روح خدا از بالا می‌بخشد. پس تعجب نکن که گفتیم باید تولد تازه پیدا کنی. درست همانگونه که صدای باد را می‌شنوی ولی نمی‌توانی بگویی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود، در مورد تولد تازه نیز انسان نمی‌تواند پی‌ببرد که روح خدا آن را چگونه عطا می‌کند.
حضرت عیسی (ع)

ظاهراً گردباد به سمتی می‌آمد که من در آنجا بودم. گهگاهی بادهای شدید می‌وزید و صدای باد و زوزه آن فضا را پر کرده بود. همینطور گردباد داشت بزرگتر می‌شد و به ستم می‌آمد و من هم تماماً خیره به آن نگاه می‌کردم...

وقتی از آن خواب بسیار عجیب و بسیار سنگین که شبیه مرگ بود و انگار قرن‌ها طول کشید، بیدار شدم، مثل اینکه یک برق بی‌نهایت را به من وصل کرده باشند. وقتی رعد و برق می‌زد مثل این بود که به من اصابت کرده و آتش گرفته‌ام اما در واقع اینطور نبود چون به من اصابت نکرد...

انگار مرده بودم و حالا زنده شدم. وقتی نگاه می‌کردم مثل این بود که همه چیز تغییر کرده است نه تغییراتی جزئی بلکه تغییراتی اساسی و بنیادی. اما در واقع این فقط چشمها و نگاهم بود که دگرگون شده بود. در آن زمان خودم و اطرافم را طور دیگری تجربه می‌کردم...^{۳۸}

«روح انسان به باروری و زاینده‌گی نمی‌رسد مگر پس از تجربه‌ی روح الهی»

«روح الهی از هر که بگذرد، در هر که بریزد، دگرگون می‌کند، بالا می‌برد، احیاء می‌کند، منقلب می‌سازد، پرنور می‌کند، شوریده و مجذوب می‌سازد، به جریان می‌اندازد، سرشار از حال می‌کند، قدرت می‌بخشد و شعور می‌بارد.»

«روح الهی از هر که بگذرد و در هر که بریزد، ایمان می‌دهد، درهای غیب را می‌گشاید و علائم عجیب و وقایع خارق‌العاده را باعث می‌شود. او حامی و

^{۳۸} جالب اینکه چنین تجربه‌ای را بعضی از بزرگان باطنی در بارهٔ خود گزارش کرده‌اند. بعنوان مثال راماکریشنا، که ماهاتما گاندی رهبر و ناجی بزرگ هند او را تجسم خدا بر زمین می‌دانست، این تجربه را از شهود خود نقل می‌کند: هنگام بازگشت به خانه، وقتی که به پرواز لک لک های سفید نگاه می‌کردم ناگهان در حالتی شهودی فرو رفتم. یکدفعه دیدم آسمان پر از ابرهای باران‌زا شده است. تضاد شدید رنگ لک لک های سفید و تیرگی ابرهای موسمی مرا در خلسهٔ عمیق تری قرار داد. از شدت این حس عمیق بیهوش شدم و بر زمین افتادم. مردم مرا از زمین برداشتند و به خانه بردند. تجارب مشابهی با شکل‌های مختلف از ساتیا سای بابا، راجنیش و بقیهٔ اساتید هم نقل شده است.

پشتیبان یاران شایسته خود می‌ماند. با آنان همسفر می‌شود و آنان را عبور می‌دهد و از خطرات و سختی‌ها و گرفتاری‌ها می‌رهاند.»

«با آمدن روح خدا دانایی کامل می‌شود و داناترین و تواناترین انسانها روح یافته‌گانند. آمدن او ملکوت خدا را می‌آورد و جاودانگی را میسر می‌کند... با آمدن اوست که دوباره متولد می‌شوی و حیات الهی می‌یابی و هرگز نخواهی مرد.»

«هرگاه روح خدا بر کسی دست بگذارد و از خود در او بریزد، نجات و بالا رفتن او، اتصال و رهاشده‌گی او، هدایت و روشن‌شده‌گی او و جاودانگی‌اش حتمی و قطعی‌ست. خوشا بحال چنین کسی که خوشبختی و رستگاری را یافته است.»

آنقدر خوشحال و مطمئن بودم که انگار چیزهایی را که قبلاً به آنها ایمان داشتم ولی نمی‌دیدم و حتی گاهی ضد آن را می‌دیدم، حالا دارم تجربه اش می‌کنم...

فکر می‌کردم فوراً باید بروم مسافرت اما نمی‌دانستم به کجا و چرا و با چه امکانی. نزدیک غروب بود. با شور و سرور و وجدی که اثر آن برای همیشه در من ماندگار شد به سمت شهر برگشتم. چند قدم که جلو رفتم یکی صدایم زد و سوالی پرسید...

ظاهراً برای ماهیگیری آنجا آمده بود. جوابش را دادم اما چند لحظه بعد یکدفعه خشکم زد. چند سالی بود که اینجا می‌آمدم راه آمدن به این مکان آنقدر پریچ و خم و آنقدر این نقطه دور افتاده و در استتار بود که در همه این سالها کسی را نه در آنجا دیده بودم نه

حتی نزدیک به آنجا. و این اولین باری بود که بعد از سالها، در این محل کسی را می‌دیدم. او خیلی طبیعی و آرام بود. انگار سالهاست که مرا می‌شناسد. اسمم را پرسید بعد هم مرا به اسم صدا زد. اما اسمی که صدایم زد با اسمی که گفتم فرق داشت... مستقیم نگاهش نمی‌کردم. خیلی آشنا و قدیمی به نظر می‌آمد.

معلم زندگی تو
کسی است که تو را
بیشتر از خودت
می‌شناسد.
ایلیا «میم»

بیشتر از کنار چشم نگاهش می کردم و یادم نمی آید خیره نگاهش کرده باشم. در حالی که به سمت جاده می رفتم من هم کنارش راه می رفتم...
مدتی بعد از هم جدا شدیم. حرف زدن با او مثل باز شدن هزاران در بود... حال و وضعم طوری شده بود که انگار با خدا مواجه شده ام. انگار با خدا برخورد کرده ام. آنچه می دیدم این بود که آسمان و زمین دارند با او حرکت می کنند و همه چیز با او هماهنگی دارد. نمی توانستم در باره او با دیگران حرف بزنم. حتی گاهی بدون آنکه دروغ بگویم طوری وانمود می کردم که انگار او فقط یک رویاست و فقط در عالم رویا او را دیده ام. او آنقدر بزرگ و با عظمت بود که یا نباید از او صحبت به میان می آمد یا اگر صحبتی می شد، ممکن نبود آنطور که شایسته است او را توصیف کرد.
در آن لحظات، او را روح خودم می دانستم و به نام روح الله می شناختم...
بعد از این ملاقات کمتر او را به این صورت دیدم و ارتباط ما عمدتاً درونی و روحی و در رویا بود...

درباره اینکه او کیست فکرهای زیادی کردم و برای هر فکری دلایلی داشتم. امام زمان (س)؟ مسیح (س)؟ خضر زنده (س)؟ الیاس نبی (س)؟ کسی که بعداً متوجه شدم از او با نام ماها آواتار یاد می شود؟...

اشتیاق و علاقه زیادی به امام عصر داشتم. در آخرین شب قدری که مسجد رفتم که به همان دوران نوجوانی بازمی گردد، آنقدر برای دیدن ایشان گریه کردم که غش کردم^{۳۹} اما موفق به دیدار ایشان نشدم. بنابراین اولین گمانی که به سراغم آمد این بود که ایشان

^{۳۹} - یکی از همراهان قدیمی ایلیا می گوید: «من و ایلیا و یکی دیگر از دوستانمان با هم به مسجد رفته بودیم. فردی که بر منبر بود و در باره فضیلت شب قدر می گفت ناگهان حرفهایش را قطع کرد و گفت من با آقا دوست هستم و از ایشان تقاضا کرده ام که امشب به اینجا بیاید و یکدفعه گفت آمد. چراغ ها را خاموش کردند و او فقط فریاد می زد. اما اتفاقی نیفتاد و کسی ایشان را ندید. ایلیا حدود یک ساعت و نیم تا دو ساعت در حالت سجده شدیداً گریه می کرد و دعا می کرد که ایشان را ببیند و با ایشان همراه شود اما هیچ اتفاقی نیفتاد. چراغ ها را روشن کردند و مردم به خانه برگشتند. این اتفاق تأثیری منفی بر ایلیا گذاشت و از آن به بعد هیچ ماه رمضان یا شب احیایی به مسجد نرفت.»

امام زمان (عج) است. از او پرسیدم که آیا همینطور است و ایشان صریحاً رد کرد و گفت نیستم و توصیه کرد دیگر در این باره نپرسم. من ایشان را مسیح می دانستم؛ چه بسا او دارای توان القاء روح بود که می تواند روح خود را در نقطه ای دیگر جاری کند و سرایت دهد. بعدها وقتی با اصرار نزدیکان برای ملاقات با ایشان مواجه می شدم، طوری به ایشان اشاره می کردم که گمان می کردند او فقط در عالم رؤیاست که واقعیت دارد و دارای واقعیت مادی نیست. او اسماء را می دانست و دارای اسم اعظم بود... به نظرم قادر بود روح خود را تکثیر نماید و به روح خود برکت دهد و آن را دچار ازدیاد کند. نظر علوم باطنی این است که در عالم فقط یکی قادر به اینکار است..

«هرگاه روح خدا بر کسی دست بگذارد و از خود در او بریزد، نجات و بالا رفتن او، اتصال و رهاشده‌گی او، هدایت و روشن‌شده‌گی او و جاودانگی‌اش حتمی و قطعی‌ست. خوشا بحال چنین کسی که خوشبختی و رستگاری را یافته است. بکوشید تا توجه و نگاه روح خدا را بخود جذب کنید و خود را برایش جذاب و دوست داشتنی نمایید تا بلکه بر شما خیره بماند، زیرا او بعضی را برای خود انتخاب می‌کند و خود در آنان ساکن شده و آنان را در خود حل می‌کند... و اگر روح الهی بر کسی چنان قرار گیرد که وجودش را برای همیشه پر کند، آسمان و زمین از او فرمان برند و او را پشتیبانی کنند. کلام او تحقق‌یافتنی و اراده‌اش انجام‌شدنی است. و چنین است که یاران روح خدا، شاهان آسمانهایند و بر حیظه‌های بسیار هستی فرمان می‌رانند.»

مطمئن بودم که خدا را دیده‌ام. او را موجودی نامحدود یافته بودم. سعی می‌کردم او را از همه پنهان کنم مخصوصاً اجازه نمی‌دادم که افراد بدبین و ناهل چیزی در باره ایشان بدانند یا حدس بزنند. غیرتی شدید و سهمگین نسبت به او داشتم و اگر توهینی به او می‌شد و این توهین دانسته بود، از توهین کننده نمی‌گذشتم حتی اگر سالها از آن گذشته بود...

یک بار از او پرسیدم که آیا او حضرت مهدی (س) است. او خیلی واضح جواب منفی داد. واقعاً نمی‌دانستم که او کیست و بهترین پاسخ این سوال را هم در این می‌دیدم که او

را در تصور و اسم معلومی محدود نکنم و اصراری بر تصورات قوی‌تر یا ردّ تصورات ضعیف‌تر نداشته باشم. بنابراین بعد از آن دوره دیگر سعی نکردم بدانم که او کیست بلکه تجربه ام را از او کامل کردم. آن شب اول، به دلیل آن خوشحالی فوق العاده، موضوع را با چند نفر در میان گذاشتم اما بعداً قضایا طوری پیش رفت که آنها گمان کردند که این تجربه فقط یک رویا بوده و من هم سعی نکردم این تصور را که او فقط یک رویا بوده، از بین ببرم. چون این تصور هم به نفع آنان بود هم به سود من هم به سود او. این تجربه‌ای بود که یا باید هرگز مطرح نمی‌شد یا اگر می‌شد، قابل دفاع می‌بود؛ اما دفاعی از آن نداشتم و نمی‌توانستم آن را آنطور که تجربه کرده بودم توضیح دهم بنابراین در سالهای بعد عمدتاً آن را مسکوت گذاشتم و فقط در چند مورد استثنایی که احساس می‌کردم مخاطبم آن را درک می‌کند و نیاز به توضیح زیاد ندارد، آن را اشاره وار بازگو کردم...

بعداً دو سه تن از دوستان که شرح کامل آن واقعه و تجربه را مخصوصاً آن خواب سنگین و مرگ آسا و حالات پس از آن را شنیدند گفتند روح خدا در من حلول کرده است.^{۴۰}

^{۴۰} " ایلیا توضیح نمی‌دهد که حرف این چند نفر که من هم یکی از آنان بودم به چه دلیل بود. ما این را از بعضی از بزرگانی که ایلیا با آنها برخورد داشت شنیدیم. نشانه‌هایی که بعد از آن زمان از ایلیا صادر شد و خودبخود رخ می‌داد مؤید

اما من چنین چیزی به آنها نگفتم. واقعاً یادم نمی‌آید که چیزی در من حلول کرده باشد. فقط دچار یک خواب بسیار سنگین و عمیق شدم و هیچ خاطره‌ای هم از تجربه آن ندارم. احساس می‌کردم سالها و هزاران سال خوابیده‌ام. یا مدت‌هاست که مرده‌ام و حالا از قبر بلند شده‌ام... تجربه‌ای مثل آتش گرفتگی و برق گرفتن شدید در آن بود اما ندیدم که روحی وارد بدنم شود. در هیچ جا هم هرگز نگفتم که روح خدا در من حلول کرده است. این یک تجربه ساده اما بسیار بزرگ و تعیین کننده بود اما نه آن وقت و نه حالا قادر به توضیحش نبودم بنابراین ترجیح می‌دادم که درباره آن حرفی نزنم... بعد از آن تجربه، نشانه‌های جدیدی ظاهر شد و روزه روز بیشتر و شدیدتر می‌شدند. نشانه‌هایی که حتی امروز هم وقتی رخ می‌دهند چاره‌ای جز حیرت ندارم. این حیرت که از آن موقع شدت گرفت امروز کم نشده بلکه بسیار زیادتر از گذشته است. در این سالها از اکثر الاهیون، ال‌یاسین و کسانی که مرا می‌شناسند شنیده‌ام که کارهایی برای آنها کرده‌ام... می‌دانم که آنها اتفاق افتاده‌اند چون آثار و نتایج آنها وجود دارد اما نمی‌دانم چطور این کارها را کرده‌ام. مطمئنم که هیچ کدام از این کارها ربطی به شخص من ندارد و واقعاً در برابر خداوند نادان مطلق و ناتوان مطلق هستم. همه این اتفاقات برکات و فیض و رحمت خدا بوده است و هیچ شخصی من جمله من نمی‌توانست این تجربه و اتفاق و نشانه را برای این همه تجربه کننده در این همه سال به وجود بیاورد. من هیچ کاره بودم و هیچ کاره هستم.^{۴۱} همه کاره خداست و خداوند از هر راهی و هرطور که بخواهد، کارهای خود را به انجام می‌رساند. کسانی که سعی دارند کار خدا را زیر سوال ببرند خود را در

این حقیقت بود. نشانه‌هایی که در متون باطنی و در کتاب مقدس وجود داشت هم مؤید این حقیقت بود. شرحی که ایلیا در این فیلم درباره این موضوع بیان می‌کند بسیار ناقص است و مطمئناً با شنیدن شرح کامل واقعه، قضاوت شنونده، تفاوتی با قضاوت ما نخواهد داشت. - نقل از قول یکی از همراهان قدیمی ایلیا

^{۴۱} « من معجزه‌گر نیستم، معجزه‌ای هم نکرده‌ام، معجزه از آن روح خداست و او در همه هستی جریان دارد... من نه می‌دانم و نه می‌توانم و نه هستم، این اوست، که می‌داند و می‌تواند و هست - برگرفته از بیانه‌های صادره از دفتر نمایندگی ایلیا میم (۱۳۷۸)

تمسخر و حماقت قرار می دهند و در نهایت محکوم می کنند. در این حرفها هیچ ادعایی نیست و نه ادعایی ناگفته که خداوند مرا انتخاب کرده است...

قبل از این برخورد احساس می کردم همه چیز را می دانم. بر همه علوم باطنی احاطه دارم. از همه اسرار زندگی مطلعم. همه راههای بالا را می دانم و روش های توفیق را مسلط هستم. دچار خودبزرگ بینی شده بودم. اما بعد از این ملاقات که روح مرا شعله ور کرد و به آتش کشاند، حسی از نادانی نامحدود را تجربه می کردم. خود را در حضور خداوند موجودی بی نهایت ناتوان و نادان می دانستم. امروز خیلی بیشتر از بیست سال پیش این حس را دارم اما وقتی که با مدعیان و متکبران مواجه می شوم از این حس نادانی و ناتوانی خالی می شوم و در عوض به وضوح حس می کنم که آنها به راستی هیچ نمی دانند و هیچ کاری از آنان بر نمی آید و بنابراین خود را، چون خدا را با خود می بینم، در برابر آنها، قدرتمند و توانا می یابم...

چیزی که می دانم این است که بر اساس علوم باطنی، به روشهایی آگاهم که از طریق آنها می شود کارهایی کرد اما مطمئنم که نه معجزه بلد هستم نه کرامت دارم... اساساً آدم مذهبی و متشرعی نیستم. اگر اتفاقی خارج از اینها افتاده این ربط به دیگران داشته است و ارتباط آنها با خدا. من کار خاصی نکرده ام...^{۴۲} یک نفر دعایی کرده و دعایش مستجاب شده، بعد چون شاگردم بوده دیگران آن را به من نسبت داده اند... خیلی از جوانان و افرادی که اصلاً از این زاویه به نظر نمی رسند، چیزهایی درباره استجاب دعایشان و توانایی های عجیبشان می گفتند که به همان اندازه که آنها تعجب می کردند، من هم حیرت می کردم. آنها فکر می کردند که اینها کار من است اما من مطمئن بودم و هستم که کار من نیست بلکه کار خدایم است و خداوند ماست...

^{۴۲} «... آنچه دیده و تجربه شده و شما به عنوان اعمال خارق العاده از آن نام می برید مربوط به «هیچ شخصی» نیست، بلکه درباره روح خداست و روح خدا در وجود همه ماست...» (برگرفته از متن نجوا - ۱۳۷۸)

بعداً متوجه شدم که غیر از من چند نفر دیگر هم با او در ارتباط هستند و او را دیده اند. او بعضی از آنها را به من معرفی کرد تا به آنها تعلیم بدهم... دو سه سال بعد بچه‌ها کتابهایی را نشانم دادند که در آنها آدرس‌ها و مشخصات فردی آمده بود که تطبیق زیادی با استاد روح‌الله داشت اما اسم آنها با ایشان فرق داشت. این گزارش‌ها مربوط به یکی از معلمین بزرگ معنوی بود که در هیمالیا ساکن بود...

«... آری! خداوند! زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست، که برای خدا با برهان روشن قیام کند، یا آشکار و شناخته شده، یا بیمناک و پنهان، تا حجت خدا باطل نشود، و نشانه هایش از میان نرود. تعدادشان چقدر و در کجا هستند؟^{۴۳}»

به خدا سوگند! که تعدادشان اندک، ولی نزد خدا بزرگ مقدارند، که خدا به وسیله آنان حجت ها و نشانه های خود را نگاه می دارد تا به کسانی که همانند شان هستند بسپارد، و در دل های آنان بکارد، آنان که دانش، نور حقیقت بینی را بر قلبشان تابانده و روح یقین را دریافته اند، که آنچه را خوش گذران ها دشوار می شمارند، آسان گرفتند، و با آنچه که ناآگاهان از آن هراس داشتند انس گرفتند. در دنیا با بدن هایی زندگی می کنند، که ارواحشان به جهان بالا پیوند خورده است، آنان جانشینان خدا در زمین، و دعوت کنندگان مردم به دین خداوند. آه! آه! چه سخت اشتیاق دیدارشان را دارم!...» حضرت علی (ع)
«الهی! دیدگان بینندگان از طریق رازهای دلها به تو رسیدند، و گوشهای گوش سپارندگان به تو، نچوهای سینه ها را دریافتند، و هیچ چیز مانع دیدگان آنها در رسیدن به آنچه می خواستند نشد، پرده های غفلت میان تو و آنها از هم درید، پس در نور تو سکنا گزیدند، و با روح تو دم زدند.»

«در زمین همیشه حجت هست؛ زیرا مردم را اصلاح نکند مگر حجت و زمین را به سامان نیاورد مگر حجت.» امام صادق (ع)

«زمین از همان گاه که پدید آمده، از حجتی دانا که هر حقی را مردم به دست فراموشی بسپارند زنده می کند، تهی نبوده است؛ آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: می خواهند با دهانهای خود نور خدا را خاموش کنند ولی خداوند نمی گذارد، تا نور خود را کامل کند، هر چند کافران را خوش نیاید.»^{۴۴} نقل از امام صادق (ع)

^{۴۳} در این باره از امام صادق (ع) نقل شده است: معجزه نشانه ای برای خداست که خداوند آن را به کسی جز پیامبران، رسولان و حجت هایش عطا نمی کند و هدف از آن این است که به وسیله آن راستگویی راستگو از دروغگویی دروغگو شناخته شود.

^{۴۴} توبه: ۳۲

با الهام از آیه روح

«روح خود را به هر یک از بندگانم که بخواهم می‌دهم تا لا اله الا الله را
اعلام دارند و بگویند از من بترسید»
(نحل: ۲)

* خداوند می‌فرماید به هر یک از بندگانم که بخواهم روح خود را می‌دهم. او نمی‌گوید روح ام را تنها به پرهیزکاران و با تقویان می‌دهم. نمی‌گوید روح ام را تنها به انسان‌های بزرگ می‌دهم. پس آیا روح خداوند اختصاص به انسانهای بسیار با تقوا ندارد؟ و طبق آخرین وعده خداوند، روح خدا ممکن است به هر کسی داده شود؟ اما روح خدا به هر کسی داده شود او از صالحان خواهد بود. (۱)

* او شرایطی را برای دریافت روح الهی تعیین نمی‌کند مگر آنکه یک شرط و آن این است که بنده خدا باشد پس دریافت روح الهی به یک اصل وابسته است: بندگی و این یعنی تسلیم بودن. خداوند روح خود را به کسی می‌دهد که خود را به خداوند تسلیم کرده است. کسی که بنده خداست حتی اگر بنده بی گناه خدا نباشد؛ کسی که بنده خداست نه بنده این و آن. نه بنده مردم و نه دنیا و اوام. او روح خود را به هر یک از بندگانش که بخواهد می‌دهد حتی اگر این بنده بنده‌ای بی گناه نباشد. حتی اگر بنده‌ای ضعیف و دردمند باشد. بنده تسلیم ارباب خویش است و بنده خدا تسلیم خداست. حتی اگر در تسلیم خود چندان موفق نباشد. بنده می‌خواهد و سعی می‌کند مطابق خواست خدا زندگی کند و موافق انتظاری که خدا از او دارد رفتار کند اما معلوم نیست که تا چه اندازه موفق است. اینها مهم نیست که آن بنده چگونه است و چه ویژگی‌هایی دارد. همین که تسلیم خداست کافی است حتی اگر در تسلیم خود توفیق نیافته باشد. مهم اینست که خداوند او را

انتخاب کرده باشد زیرا می‌فرماید هر که را که بخواهم. بنابراین حتی قضاوت‌های انسان هم دربارهٔ خودش در برابر نظری که خداوند متعال دربارهٔ او دارد، ناچیز و بی‌مقدار است. وقتی خدا بخواهد که روح خود را به بنده‌ای بدهد که هیچ‌کس دربارهٔ او چنین حدسی نمی‌زند حتی خود آن شخص، چه کسی می‌تواند جلوی خداوند را بگیرد و مانع از انجام ارادهٔ او شود. اگر خدا بخواهد که روح خود را به یک انسان غیر مسیحی^{۴۵} یا غیر مذهبی بدهد چه کسی می‌تواند مانع این کار شود؟ مسیحیان می‌گویند که روح القدس فقط به ایمانداران مسیحی تعلق دارد مگر روح القدس مطابق فرمول و اسم و رسم عمل می‌کند. آیا انبیاء دیگر، پیشوایان دین، بزرگان ادیان دیگر مانند بودا و بوداها، حکما و مقدسین بزرگ شرق، لائوتزو، کریشنا و بسیاری دیگر از روح القدس بی‌بهره بودند؟

* برخی از مذهبیان ادیان دیگر هم می‌گویند فقط ما ممکن است از آن روح برخوردار شویم پس این همه هنرمندان و نوابغ و حکمای بزرگ که هر یک از سویی و به اندازه‌ای از روح الهی بهره‌مند شده‌اند را چگونه می‌توانید توجیه کنید. (۲)

* ولی به یاد داشته باشید که ادعای هر کس را که مدعی برخوردار از روح الهیست نپذیرید. درست است که خداوند روح خود را به سادگی به انسان می‌دهد اما در عمل، این اتفاقی نادر است و از میان هزاران هزار، شاید تنها شامل حال یک نفر شود آن هم در اندازه‌ای محدود. هر کسی که گفت من از روح الهی برخوردارم ادعایش را قبول نکنید زیرا برخوردار از روح خدا نشانه‌های بسیاری دارد... در اینجا خداوند تجسم بخشی لا اله الا الله را بعنوان نشانهٔ آن ذکر می‌کند. این یعنی وجود چنین فردی تجسمی از یگانگی است. تعلیم او دربارهٔ یگانگی است. راه او یگانگی است و یکی و یگانگی و یکتایی در همهٔ وجوه زندگی او آشکار است. او دارای هفت نشانهٔ

^{۴۵} اکثر مسیحیان، بهره‌مندی از روح القدس را مخصوص مسیحیان می‌دانند و هر فرقه مسیحی، آن را مختص به خود می‌دانند. (و)

قدرت یگانگی است. هفت قدرت و نور و شعوری که عصاره نور و قدرت همه عالم است. او مبلغ کسی نیست مبلغ چیزی نیست مگر مبلغ خدا؛ مبلغ یگانگی و مبلغ یگانه خداوند زنده عالم. همه چیز او برای یکی و درباره یکی و در ارتباط با یکیست. حضورش تجسم یکیست و خودش یکپارچه است. همه زندگی او ترجمه و تفسیر لا اله الا الله است. همه حرکات او یک معنا داشته و دارد: انکار همه خدایان دروغین و اعلام حقانیت یک خدای حقیقی. پس اگر مدعی داشتن روح خدا بود ببینید آیا او تجسم بخش یگانگی است. آیا او یگانه است. آیا نشانه‌های هفتگانه یگانگی راه تابش‌های هفت طیف نور را داراست... آیا وجود او بیانگر عظمت و جلال خداست زیرا خداوند در ادامه می‌فرماید «تا بگوید پس از خدا بترسید» آیا آنکه مدعی است توانسته است با آشکار ساختن بزرگی خداوند، ترس از او راه ترس از دوری او راه ترس از گناه کردن را و ترس از محرومیت الهی را سرایت دهد... (۳)

«روح خدا را بیاب و از آن برخوردار شو. بدون روح خدا هیچ نوری روشنی نمی‌بخشد، هیچ علمی هدایت نمی‌کند و هیچ راهی به بالا رفتن نیست و در این زمان روح خداوند آماده است که خود را بر هر کس که توان و ظرفیت تجربه او را دارد، آشکار کند و بر هر که پذیرای اوست بیارد. خداوند متعال در زمانهای مختلف به انسان وعده داده است که روح خود را در او می‌ریزد و با روح خود در انسان حلول می‌کند.»

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسیم - جلد دوم) - اثر ایلیا «میم»

روشن شدگی^{۴۶}

فقط روح خدا به
انسان زندگی
جاوید می‌دهد.
کسانی که فقط
یکبار متولد شده
اند با آن تولد
جسمانی هرگز
این هدیه را
دریافت نخواهند
کرد.

حضرت عیسی (ع)

بعد از آن اتفاق بزرگ [مربوط به حدود شانزده سالگی] تجربه آن حالت و وضعیت، در روزها، ماهها و سالهای بعد بارها و بارها تکرار شد و هر بار شدت و کیفیت آن متفاوت بود. غالباً به صورت ناگهانی و بی آنکه بخواهم دچار حالتی می‌شدم که انگار روح از یکی پر می‌شد یا روح شعله ور می‌شد. در حالتی که شبیه تسخیر روح است انگار فرد به تصرف و تسخیر کامل در می‌آید و همه فکر و اراده جسم اش را از دست می‌دهد. این حالت شبیه یک مستی و جذبۀ بسیار شدید است. حس بسیار عمیقی از ارتباط و اتصال، مثل اینکه روح تو از چیزی شبیه به آتش پر یا یک جریان الکتریسیته بسیار قوی به

سر و روح آدم وصل می‌شود. البته کیفیت و شدت این حالت همیشه فرق دارد و هیچ وقت یکسان نیست. گاهی در جلسات سخنرانی و یا در جلسات دیگری که با ال یاسین و الاهیون بوده ام، دچار آن حالت نور و روشنائی شده ام. گاهی در تنهایی، یا وقتی چیزی می‌نویسم.

شخصه این دریافت گاهی شنیدن صداهایی بسیار واضح، خاص و ممتد بود مثل صدای آبخار، باد، موج دریا یا رعد و برق. در این وضعیت غالباً تجارب حالتی شهودی دارند. مثل اینکه همه چیز را از ابعاد و تا اعماق آن از گذشته‌ها تا آینده‌های آن می‌بینی. خیلی از اوقات، اتفاقاتی را که در این شرایط می‌افتد، بطور واضح به خاطر نمی‌آورم و وقتی آن تجربه‌ها، نشانه‌ها و اتفاقات را از شاهدان و تجربه کنندگان می‌شنوم حیرت زده می‌شوم و

^{۴۶} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

توضیح قاطعی برای آنها ندارم. هر بار که در این حالت قلم را به دست می‌گیرم و می‌نویسم، چیزهایی می‌نویسم که هرگز در باره آنها مطالعه نکرده‌ام یا از کسی نشنیده‌ام و سابقه‌ای در ذهنم ندارد. لحن و عمق آن متن‌ها بسیار عمیق‌تر و ابعاد آن بسیار گسترده‌تر از توان جسمی و مغزی من است. این متن‌ها امروز موجوداند و چند هزار صفحه است. در این حالت شاید درست باشد که بگوییم ذهنم به طرز نامحدودی خلاق و جوشان و خودبخود است.

تابحال در این وضعیت صدها تمثیل و رویا و داستان بیان کرده‌ام که هیچ وقت در باره آنها نشنیده‌ام. هزاران جمله نوشته‌ام که برای خودم بسیار عجیب و فوق‌العاده بودند. نظریات و تئوری‌هایی که در این حالت مطرح کرده‌ام، برای خودم بقدری حیرت‌آور بوده که گاهی آن کلمات را...

... فضل [و عنایت،
تنها] در دست
خداست: به هر کس
بخواهد آن را عطا
می‌کند، و خدا دارای
کرم بسیار است.
(حدید: ۲۹)

نمی‌دانم که آیا آن حرف‌ها، متون، تمثیل‌ها، داستان‌ها، راه‌حل‌ها، فنون و نظریات، واقعاً این قدر جذابیت دارند که با آنها این طور رفتار می‌کنم؟ این را کسانی باید بگویند که به متون مختلف احاطه دارند و می‌توانند مقایسه کنند. شاید هم این جذابیت زیاد به دلیل مطالعه نداشتن باشد. چون تابحال مطالعه چندانی نداشته‌ام و بنابراین وقتی چیزهایی را که در این حالت قلمم می‌نویسد، می‌بینم، دچار مستی و حیرت می‌شوم. اما چیزی که در خودم می‌دانم و به آن مطمئن هستم این است که این حرف‌ها ارتباطی به شخص من و به جسم ندارد ولی وقتی از بیرون بعنوان یک بیگانه و بی اطلاع، به موضوع نگاه می‌کنم، به بیننده حق می‌دهم اگر این وضعیت را نشانه‌ای از خود بزرگ بینی تعبیر کند، با آنکه هیچ احساسی از آن ندارم...

آنانکه خود را
به حلقه الهی
متصل می‌کنند،
خود به حلقه
الهی
مبدل
می‌شوند.

در این حالت گاهی انسان احساس می‌کند که از چیزی شبیه ابر پر می‌شود. شاید به همین دلیل بوده که موضوع و مفهوم ابر نورانی در بسیاری از نوشته‌هایم آمده یا در دست‌نوشته‌های شخصی و گفتگوهای خصوصی‌تر مکرراً تکرار شده... وقتی این حالت پرشدگی را دارم، بسیاری از اتفاق‌های عجیب رخ می‌دهد که در این حدود بیست سال از حدود دو هزار اتفاق و نشانه هم بیشتر شده و اکثر آنها را هم از شاهدان و از مردم شنیده‌ام.

حرف‌هایی که در این حالت گفته‌ام همان چیزهایی است که بعداً در قالب کلام خلاق، مردم روایت کرده‌اند. آن اتفاقات را هیچ وقت مربوط به شخص خودم و جسم‌ام ندانسته‌ام همه آنها فیض و برکت و رحمت خدا بوده و هیچ امتیاز و برتری و افتخاری برای شخص من محسوب نمی‌شود. چون به شخص من ارتباطی ندارد بلکه من هم مثل بقیه از آنها برخوردار شده‌ام...

این تجربه مثل روشن‌شدگی و نورزدگی است. مثل اینکه همه چیز را حقیقتاً می‌بینم و می‌شنوم و می‌فهمم. تا بحال در این حالت، در سخنرانی‌های عمومی و جلسات خصوصی به هزاران سوال جواب داده‌ام که واقعاً قبلاً در باره آنها چیزی نمی‌دانستم. حتی چند بار اتفاق افتاد که در این حالت مطلب بسیار خطرناکی را مطرح کردم. در چند سخنرانی پرجمعیت چند بار گفتم که هر کس هر سوالی و در هر باره‌ای دارد پرسد تا جواب بدهم. وقتی به خودم آمدم، از بیان این ادعا دچار وحشت شدم و باورم نمی‌شد که این را گفته باشم چون به نظرم این ادعا مثل خودکشی بود ولی بدون اینکه بتوانم جلوی آن را بگیرم، همین را در چند جلسه سخنرانی دیگر تکرار کردم و منتظر ماندم تا مردم سوال کنند و بلافاصله سوالات و مسائل سرازیر شد. بعضی از این سوالات از طرف افراد متخصص و دارای تحصیلات عالی بود. قانع کردن آنها به سادگی قانع کردن دیگران نیست. یک محقق و متفکر را نمی‌توان به آسانی عامه مردم اقناع کرد. نمی‌توان به او

پاسخ‌های مبهم و کلی داد. و در جلسات ما و در میان سوال کنندگان هزاران متخصص و محقق وجود داشت.

در وضعیت معمولی همیشه اعتراف داشتم به اینکه چیزی از علوم دیگر نمی‌دانم و فقط در خودم قائل به این بودم که در علوم باطنی و حیطه‌های مختلف آن، احاطه و اشراف دارم اما با این وجود در این وضعیتها با وجودی که حتماً می‌دانستم که چنین ادعایی آنهم در حضور هزاران فرد اهل مطالعه که در بین آنها صدها دکتر، مهندس، استاد دانشگاه، نویسنده، و محقق بود، شبیه به دیوانگی است اما نمی‌توانستم جلوی بیان آن را بگیرم. در چند مورد بیمارانی را در این حالت لمس کردم و قاطعانه به آنها گفتم که شفا یافته اند. چیزی که در حالت معمولی جرأت به زبان آوردن آن را نداشتم چون اگر اتفاق نمی‌افتاد، ضربه بسیار کوبنده و جبران ناپذیری بود. البته این شفا ارتباطی به استفاده از روش‌های باطنی مثل جراحی روحی، تخلیه روحی و یا روش‌های معمول در طب نامتعارف و مکمل، نداشت. گاهی در این وضعیت چیزهایی می‌گفتم و در آن زمان هر کس که در دسترس ام بود را شاهد می‌گرفتم و می‌گفتم آن حرفها را بنویسند و نگه دارند و بعداً چند روز یا چند ماه یا چند سال بعد این حرفها اتفاق می‌افتادند و البته بعضی از دوستان و الاهیون این مسائل را در چند مورد و مدتی قبل از وقوع در نشریات خود یا در سایت‌ها منتشر کردند. مثل پیش بینی جنگ ۳۳ روزه اسرائیل و حزب الله، تغییراتی در خاورمیانه، مسائلی درباره آینده پرونده هسته‌ای ایران و شاید چیزهای دیگری که به بنده اطلاع داده نشد.

در جلسات خصوصی و دویار هم در سخنرانی‌های عمومی، پیش می‌آمد که اگر در این حالت کسی را لمس می‌کردم یا دستم را به سمتش می‌گرفتم یا خیره نگاهش می‌کردم، به زمین می‌افتاد یا دچار غش می‌شد یا بدنش به رعشه می‌افتاد یا به شدت گریه می‌کرد. در سالن سخنرانی فیاض بخش در شبهای احیاء سال ۱۳۸۲ باز هم این اتفاق افتاد و دهها نفر دچار همین حالت شدند ولی وقوع آن در جلسات غیرعمومی، اتفاقی نسبتاً شایع بود.

بعداً شنیدم که در بین مردم شایع شده که در آن جلسه روح خدا در افراد حلول کرده که افراد دچار آن حالتها شده‌اند که به همین دلیل و دلیل دیگر، یک جلسه اضطرابی با حضور تعدادی از حاضران آن شب تشکیل شد. در آن جلسه توضیح داده شد که این اتفاقات و علائم ارتباطی با حلول روح ندارد... وقوع زلزلهٔ بم هم در همان جلسه و در همان جمع بیان شد که چند ساعت بعد اتفاق افتاد.

... این حالت روشن شدگی و روح یافتگی را الزاماً مقدس نمی‌دانم. خودم را هم فرد مقدسی نمی‌دانم و قبل از این هم ندانسته‌ام. زمانی فکر می‌کردم که این یک حالت بسیار مقدس است و به مقدسین اختصاص دارد اما این سوال برایم مطرح بود که پس چرا برایم رخ می‌دهد چون من هم بارها مرتکب گناه شده بودم اما بعداً متوجه شدم که این وضعیت ارتباطی با مقدس بودن ندارد و برای هر کسی ممکن است رخ دهد و البته نشانه‌های نیرویی، شعوری و حضوری خاص خود را دارد.

هنوز هم مطمئن نیستم که این به معنای حلول است و به یاد هم ندارم چیزی در روح ام حلول کرده باشد اما به هر حال این شرح ناقص تجربه‌ای است که داشته‌ام و گاهاً دارم. هیچ وقت نخواستم آن را برای کسی شرح دهم حتی خودم هم آن را مرور نمی‌کردم اما امروز که می‌بینم این موضوع کم کم می‌خواهد به یک توهم مبدل یا تحریف شود، آن را شرح می‌دهم و در بیست سال گذشته این اولین بار است که تا این حد واضح در بارهٔ آن حرف می‌زنم.

حرف نزدنم دربارهٔ این موضوع و موارد مشابه دلایل متعددی داشت. یکی اش این بود که از شبیه سازی‌های تصنعی و تظاهر و سوء استفاده افراد فرصت طلب بیم داشتم و مطمئن هم نبودم که اگر بگویم، در جریان دهان به دهان تحریف نشود یا مورد تمسخر و اهانت قرار نگیرد. این تجربه و تجربه‌هایی مانند آن آنقدر برایم مسلم و بدیهی‌اند که هرگز تمایلی به اثبات یا طرح آن نداشته‌ام. همانطور که می‌بینم دست دارم و چشم دارم، همانطور که نگاه کردن را تجربه می‌کنم، تا این حد این تجارب برایم معمول و روزمره و

طبیعی اند. گذشته از این، گاهی در این سالها اتفاق می افتاد که مشابه این حالات و تجربیات را همراه با نشانه‌ها و علامت آن، در بعضی از الاهیون و ال یاسین شاهد بودم. گاهی با کیفیتی بسیار ضعیف و گاهی بسیار قوی و شدید. این تجربه درونی نشانه‌های زیادی در بیرون از فرد دارد. آگاهی او و بنابراین محصولات آگاهی او تغییر می کند. شعور انسان به صورت جهش یافته‌ای دگرگون می شود. توانایی‌های ناشناخته و باطنی که هیچ سابقه‌ای هم در انسان ندارند، فعال می شوند... حتی تا حد قابل توجهی صدا و نگاه انسان هم عوض می شود. چند بار اتفاق افتاد که وقتی در این حالت بعضی‌ها را لمس می کردم یا قاطعانه و در این باره چیزی می گفتم حال آنها عوض می شد. دوستان به این حالت القاء روح، مسح شدگی، تسخیر روح و چیزهای مشابه می گفتند اما من نتوانستم اسم مشخصی روی آن بگذارم چون کاملاً مطمئن نبودم. نشانه‌های زیادی رخ می داد اما کافی نبودند، چند بار که در جلسات عمومی این اتفاقات افتاد، دوربین‌ها هم صحنه را فیلم برداری کردند اما بعداً خود این فیلم‌ها مسئله ساز شدند....

و من از پدرم در خواست خواهم کرد تا پشتیبان و تسلی بخش دیگری به شما عطا نماید که همیشه با شما بماند. این پشتیبان و تسلی بخش همان روح پاک خداست که شما را با تمام حقایق آشنا خواهد کرد. مردم دنیا به او دسترسی ندارند، چون نه در جستجوی او هستند و نه او را می شناسند. ولی شما در جستجوی او هستید و او را می شناسید، چون همیشه با شماست و در وجودتان خواهد بود.

حضرت عیسی (ع)

نجات روح

وقتی روح تو در جهنم باشد و گرفتار رنج و فشار و تنهایی، چه فایده که حتی اگر جسم تو در بهشت باشد. آنگاهی که در حال مرگی و بیماری و ناتوانی تو را در خود گرفته است همه گنج‌ها و ثروت‌های این دنیا به چه کارت می‌آیند؟ با وجود همه نعمت‌ها و راحتی‌ها اگر قرار باشد تا ابد در زندان تنهایی خود محبوس شوی آیا این راحتی غیر از رنج کشیدن است؟

پس برای ادامه زندگی مهم‌ترین اتفاقی که باید برایت رخ دهد، نجات روح تو است. این مهم‌تر از خواب و غذا و نفس کشیدن است. زیرا حتی اگر جسم بمیرد و به خیال خود خلاص شود، روح سرگردان به رنج خود ادامه خواهد داد.

پس قبل از هر کاری نجات روح تو مهم‌تر است زیرا حیات حقیقی تو به آن وابسته است. رهاننده روحت را پیدا کن و نجات‌دهنده‌ات را بشناس زیرا نجات تو با او ممکن است. طبیب الهی را جستجو کن که درمان تو با طبابت او میسر می‌شود. حال که نجات‌دهنده در این نزدیکیست و روح تو در زیر آوار سهمگین او هام گرفتار آمده با تمام روحت فریاد بزنی و او را متوجه خود کن لکن به یاد داشته باش که نجات حقیقی در خداوند است و تنها نجات‌دهنده خداوند است. و اگر او خوانده شود پاسخ خواهد داد...

آرامش روحت را در حضور الهی تجربه کن بگذار دردها و رنج‌ها و ناراحتی‌هایش در حضور الهی شفا یابد و تنهایی‌ات با وجود او پایان پذیرد.

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم) - اثر ایلیا «میم»

انتشار اول در نشریه علوم باطنی، شماره ۴ و ۵

شانزده سالگی: ابداع روش‌های XYZ و طراحی تکنولوژی باطنی^{۴۷}

معادنی از انرژی و زندگی در توست پیش از آنکه از تو سلب مالکیت شود آنها را بیاب و استخراج کن.
ایلیا «میم»

حالا حدوداً شانزده سالم بود. با اشاره حضرت استاد جستجوی سریعی را درباره متافیزیک جدید و فراروانشناسی داشتم اما چیز قابل توجهی در کتابهایی که در آن زمان وجود داشت نبود، چون کتاب چندانی هم در این باره ترجمه نشده بود. صدها کتاب را نگاه کردم اما چیزی ندیدم. شاید حتی دو سه جمله هم نمی‌شد از یکی دو کتابی که مستقیماً در این باره موجود بود بیرون کشید. دانش جدیدی که درباره علوم باطنی وجود داشت در مقایسه با دانش کهن آن واقعاً ناچیز و غبار آسا بود...

[خدا] به هر کس که
بخواهد حکمت
می‌بخشد، و به هر
کس حکمت داده
شود، به یقین، خیری
فراوان داده شده
است، و جز
خردمندان، کسی پند
نمی‌گیرد.
(بقره: ۲۶۹)

شروع کردم به جمع بندی و برآیند گیری از مجموعه تحقیقات، مشاهدات و یافته‌هایی که در سالهای گذشته، از کودکی تا ۱۵-۱۶ سالگی داشتم. نتیجه آن شد ابداع و خلق روشها، فنون و دانشی که آن را... نامیدم و بعدها به آن روح زایی، هنرهای ماورایی و تکنولوژی باطنی هم گفته شد و XYZ هم می‌گفتند.^{۴۸} در این سیستم که آن را یک فراسیستم و فوق شبکه می‌دانستم، اندکی از مکتبهای مختلف باطنی و سیستم‌های مختلف تفکر باطن گرا وجود داشت اما

^{۴۷} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

^{۴۸} بطور کلی به مجموعه روشهای باطنی و فرمولهای روحی NX گفته می‌شود.

مشابه هیچ کدام از آنها نبود. شاید کمتر از ده درصد آن از مکتبها و روشهای دیگر می‌آمد اما بخش اعظم آن ناشی از ابداعات و خلاقیتها و یافته‌هایی بود که داشتم...^{۴۹}

فنون و روشها را مثل گذشته، به بعضی از کسانی که نسبتاً به ایشان اعتماد داشتم می‌دادم و آنها بدون آنکه روشها را بدانند و از همه حلقه‌های شیوه اطلاع کافی داشته باشند، به صورت محدود تمرین می‌کردند. نتایج تمرینات بسیار چشمگیر و گاهی باور نکردنی بود. آنقدر که از شدت احتیاط و البته بعد از ابهامات و تردیدهایی که درباره افراد داشتم، روند ادامه آن را متوقف کردم. این افراد را با دقت و حساسیت زیاد انتخاب می‌کردم. گاهی ماهها برای پیدا کردن یک نفر وقت صرف می‌شد. همه جا را می‌گشتم تا افراد توانا و آماده (از نظر باطنی) را پیدا و در واقع صید روحی کنم تا روشها را به آنها تعلیم دهم. دنبال آدم‌های قوی و مستعد می‌گشتم. یک خروار و شاید به فکر خودم هزار خروار چیزهای مختلف برای آموزش دادن یا تمرین کردن داشتم و خودم به تنهایی نمی‌توانستم همه آنها را تمرین کنم. یک مدتی کارم شده بود جستجو در خیابان‌ها، بیمارستانها و مراکز عمومی تا بلکه آدم‌های قوی را که از نظر روحی و باطنی قدرتمند و آماده محسوب می‌شدند پیدا و اصطلاحاً صید روحی کنم. بعد از مدتی اینکار را به چند نفر از بچه‌ها سپردم. در قبال معرفی یک انسان قوی و فوق العاده حاضر بودم برای طرف مقابلم خیلی کارها بکنم. یک دفترچه از فهرست اسامی افراد احتمالی درست شده بود که اکثر آنها از این جنبه انتخاب درستی نبودند. نشانه افراد قوی خیلی چیزها می‌توانست باشد. از یک نگاه قوی یا چشم قدرتمند گرفته تا حرکات دست و نوع راه رفتن، کالبد انرژیایی، اندیشه‌های فرد، نوع حرف زدن یا جواب دادن به سوالات، یا حتی صفات اخلاقی فوق العاده مثل شجاعت و قوی بودن.

^{۴۹} روح زایی شامل سه شاخه کلی است. انرژی زایی، آگاهی زایی و احیاءگری. روشهای سی و شش گانه تفکر در شاخه آگاهی زایی قرار دارند. الفبای باطنی (الفبای ماورایی)، تئوریهای باطنی، میدان‌ها، ضد میدان‌ها و فرامیدان‌ها، تعبیری پنج مرحله‌ای از آموزش الاهیزم باطنی و روح زایی است.

مثلاً یادم است یک شب داشتم از کوچهای رد می‌شدم که روی پشت بام یکی از خانه‌ها دختری را دیدم. این خانه مربوط به فردی بود که بچه‌ها او را به عنوان مظهری از بداخلاقی، قلدری و استبداد می‌شناختند. این هم دختر همان فرد بود. او هم مرا شناخت. در باره پدرش از او سوال کردم و همین سوال و جواب، رابطه‌ای را بین ما برقرار کرد. او چیزهایی از بچه‌ها درباره ام شنیده بود... به همه آن حرف‌ها خندیدم. از او پرسیدم که چطور جرأت می‌کند با وجود پدرش، که او هم روی پشت بام بود، با من حرف بزند. ظاهراً شب را آمده بودند بالا، روی پشت بام بخوابند. گفت نهایتش اگر بفهمد مرا از پشت بام پرت می‌کند پایین. بعد هم خودش آمد پایین و از پشت پنجره با من حرف زد. من هم دستش را گرفتم و بالا کشیدم و رفتم پشت پنجره شان تا یواش حرف بزیم و صدا به بقیه نرسد... او را فقط به این دلیل انتخاب کردم. چون به نظرم رسید خیلی شجاع و ترس است. کاری به اشتباه و درست بودن حرکتش ندارم و وجه اخلاقی آن را نمی‌گویم، چون آن زمان هم به این زاویه توجهی نداشتم.

... آنقدر در نگه داری از این فنون، فرمول‌ها و روش‌ها احتیاط می‌کردم که بعضی گمان می‌کردند دچار توهم شده ام یا با سازمانهای اطلاعاتی ارتباط دارم. همین حساسیت به ناشناختگی بیشتر و زندگی ناشناخته‌تر منجر شد...^{۵۰}

بعد از مدتی، تمرینات و تحقیقات عملی، متوقف شد. نتایج، نهایی شده نبود و هنوز به دیوار غیر قابل عبور نرسیده بودیم اما به قدری محصولات، سنگین و پرمغز و غنی بودند که کوچکترین بی احتیاطی می‌توانست لطمات جبران ناپذیری به وجود آورد...

در آن زمان تعداد زیادی دوستان دختر و پسر داشتم. هر یک از این افراد به نوعی شاخص و احتمالاً فوق العاده محسوب می‌شد چون حاصل یک جستجوی نسبتاً قابل توجه و یک

^{۵۰} مخفی داشتن اسرار علامت عقل است. سقراط

انتخاب نسبتاً دقیق بود. اینها عموماً بچه‌هایی توانا و افرادی قوی در زمینه‌های مختلف محسوب می‌شدند...

مثلاً اگر ما متوجه می‌شدیم که فردی رویاهای فوق العاده می‌بیند و رویاهایش روشن و خبردهنده اند، دعوت او حتمی بود. همچنین اگر فردی یک واسطه روحی آماده و قوی محسوب می‌شد یا دارای توانایی انرژی زایی یا توانایی شاخص دیگری بود، حتی المقدور می‌بایست دعوت می‌شد.

به دنبال مرد
بزرگ، مردان
بزرگ می‌آیند.

یکی از کارهای اصلی ما جستجو و یافتن افراد خیلی خاص و اصطلاحاً استثنایی و فوق العاده بود. استثنایی در موضوعات باطنی نه ظاهری. مثلاً به دنبال قویترین رویابینان، واسطه‌های روحی (مدیوم‌ها)، شفاگران و روشن بینان بودیم. همچنین،

تواناترین افراد باطنی را هم دنبال می‌کردیم. هر کسی که به او استاد یا قطب یا کلمات مشابه آن را می‌گفتند مورد بررسی و ارزیابی ما قرار می‌گرفت و اگر به این نتیجه می‌رسیدیم که موضوع خیلی جدی است در این مرحله یا خودم سراغ او می‌رفتم و او را به تعلیم دعوت می‌کردم یا یکی از دوستان را می‌فرستادم. حتی افرادی که هیچ عنوان خاصی هم نداشتند اما نشانه‌های پیرامونی آنها یا آنچه در باره آنها به درستی یا به صورت شایعه گفته می‌شد، خاص بود، در برنامه جستجو و بررسی قرار می‌گرفتند. سالها بعد که اینترنت آمد و همچنین وقتی که جلسات عمومی شروع شد، این جستجو آسان‌تر شد. وقتی هم که بعضی از بچه‌ها خارج از کشور رفتند باز یک امکان جدید برای این مسئله فراهم شد. در جلسات عمومی، یکی از دهها گروهی که از نظر سنخی، به جلسات می‌آمدند افرادی بودند که در زمینه‌های باطنی یا دارای مطالعه و تحقیق بودند و یا تجاربی داشتند. در این میان و از بین هر چند صد نفر یا چند هزار نفر گاهی افرادی پیدا می‌شدند که مدعی بودند. ما همه مدعیان را بررسی می‌کردیم تا ببینیم که آیا واقعاً حقانیتی دارند یا خیر. برای بررسی هم ما هفت زاویه ورود داشتیم. شعور و دانایی فرد و توانایی او در

پاسخگویی به سوالات در حیطه‌ای که مورد ادعای اوست. قدرت و نیروی خاصی که حاکی از آن شعور خاص و دال بر آن ادعا باشد. این همیشه به معنای داشتن نیروی خارق العاده نبود.

روایه‌هایی که دیگران در باره او دیده بودند و بنابراین باید با افرادی که در موضع آن ادعا او را می‌شناختند مستقیم یا غیرمستقیم حرف می‌زدیم. نشانه‌های خاص که برای هر نوع ویژگی باطنی معلوم وجود دارد. و...

در این سالها ما حتی چند مدعی فوق العاده پیدا کردیم. کسانی که ادعا داشتند که خدا یا پیامبر خدا یا امام یا مسیح هستند. ما با دقت و حوصله زیاد، تک تک این ادعاها را بررسی و ارزیابی می‌کردیم. بیشتر این افراد دچار توهم و سوء تعبیر شده بودند. دو سه نفرشان هم دکان بود. بیشتر اینها بعد از صحبت، اکثراً به راه می‌آمدند. خارج از این موضوع، مدعیان بی ادعا و خفیف تری نیز وجود داشتند که در ادعای خود صادق بودند. ما سعی می‌کردیم اینها را با خود همراه کنیم و اغلب هم همراه می‌شدند.

هر چیزی نشانه
های خود را دارد و
هیچ چیزی بدون
نشانه های لازم و
کافی قابل قبول
نیست.
ایلیا (میم)

درس هایی از طریقه صاد میم

* عموماً مردم صید و قربانی شده اند. این هم در باره انسانهای حقیر و ناچیز صادق است و هم

«به دنبال من
آیید تا شما را
صیاد مردم
گردانم.»
حضرت عیسی (ع)

در باره بزرگان. تفاوت در این است که صید چه کسی؛ قربانی برای چه کسی و چه چیزی؛ انسانها غالباً قربانی و صید چیزهای پست و بی ارزش می شوند اما معدودی از انسانها قربانی چیزهای بزرگ شده اند و بنابراین بزرگ شده اند زیرا ارزش صید متناسب با صیاد است و آنچه برای آن قربانی شوی می تواند ارزش تو را تعیین کند (۱)

* بعید است که موجودی یافت شود که صید کسی یا چیزی نشده باشد یا خود قربانی نباشد.
(۲)

* انسان باید همه امکانات خود را به فرصتی برای خدمت به خداوند تبدیل کند و آن را صرف خدمت به خداوند و انجام قصدهای آسمان نماید. (۳)

* هر کاری و هر راهی که به خداوند ختم شود، خوب و هماهنگ است. (۴)

* در صاد میم صید می رود تا از چنگال صیادان مرگ رها شود، گذشته از دست رفته خود را جبران کند و امکانات حیاتی هدر رفته را دوباره بازیابد. پس او بجای صید بودن، صیاد شدن را انتخاب می کند. به جای آنکه در اغلب مواقع صید شود غالباً صید خواهد کرد. از این پس او نه تنها خود را نجات می دهد بلکه به فکر نجات و زندگی صید شده های خود نیز هست. نه تنها به صید نورها و روح های دیگر می پردازد بلکه پیوسته مترصد صید کردن

روح خویش است. او در خدمت آسمان و پادشاه صیادان آسمان است و از طریق صید کردن و صید نشدن، خدمت خود را عملی می‌سازد. او همه این کارها را می‌کند تا بلکه آماده شود که خداوند، پادشاه جهان، توجه‌اش را به او کامل کند و نگاه‌اش را خیره سازد تا اینکه پادشاه او را بعنوان صید همیشگی و ابدی خود بپذیرد و در این صورت او تا ابد با پادشاه آسمانها، با خداوند جهان خواهد زیست. در این حال است که برای این همزیستی، خداوند جهان، روح خود را که روح آسمانهاست به او می‌دهد، در او می‌ریزد و با روح خود او را برای همیشه در بر می‌گیرد. (۵)

* مسیح از بزرگ‌ترین استادان صیادی بود و در میان حواریون مسیح، بطروس و پولس صیادترین‌ها بودند. وقتی که مسیح فرمود به دنبال من بیایید تا شما را صیاد مردم سازم، اشاره اش به همین بود. (۶)

* بسیاری از انواع ارواح و بویژه انسان‌ها شبیه به حیوانات و جانوران‌اند. خزندگان، حشرات، پرندگان، چهارپایان و دیگران. روح بعضی‌ها شبیه فرشته‌ها و ملائک و نورهاست. و انسانهای نایابی که روحشان ملک خداست و روح خداست. (۷)

* اقتدار روح آدم‌ها را با قوه باتری‌ها هم می‌شود مقایسه کرد. باتری‌های نیم ولتی و یک و نیم ولتی، نه ولتی، و نیز ولتاژهای دو رقی، سه رقی و دهها رقی. آخرین این باتری‌ها، باتری هسته‌ای است. اگر بتوان قائل به آبرباتری هم شد باید آن را از نوعی دانست که اتصالاتش به بی‌نهایت است. (۸)

* با صید ارواح کوچک و ذرات نور و سایه، صیادان نور، خود را برای صید ارواح بزرگ و نورهای عظیم آماده میکنند و اگر به صید ارواح بزرگ نائل آمدند آماده‌اند تا بزرگترین و حقیقی‌ترین، خداوند، آنها را صید نماید. (۹)

* چقدر خوشبخت است انسانی که مانند سگ وفادار خداست. سگ وفاداری که روز و شب در خدمت خدا و برای خداست. می‌دانید چرا بیشتر انسانها سگ را دوست دارند و بیش از هر حیوان دیگری سگ را به زندگی خود وارد کرده‌اند و در باره آن داستانها ساخته‌اند و گفته‌اند؛ اگر تواضع تو آقدر نیست که سگ وفادار و بی‌انتظار خدا باشی، و اگر تو صیاد روحی، پس مثل باز شکاری باش که بر دست خدا نشسته است و آماده که خداوند او را بسوی هدفی گسیل کند تا آن را برای کارهای خدا صید کند. (۱۰)

* در اوایل تمدن بشری که تمدنی باطنی بود، انسان با به یادآوری سقوط خود از آسمان تصمیم گرفت که دوباره به آسمان برگردد و در این جهت به کشف راهها و روشهای صعود به آسمان پرداخت. نتیجه این کشفیات و شهودات پدید آمدن دسته‌های مختلف فنون باطنی شد که در قدم بعدی، این فنون باطنی شکل بیرونی به خود گرفتند و ظاهر گرا شدند. کشاورزی و باغبانی، صیادی و شکار، نماز و اسماء مقدس، موسیقی و رقصها و آیین قربانی از همین سنخ بودند. فنونی برای روح زایی و زایش روح و صعود به آسمان. اما بعداً این فنون بعنوان روش‌هایی برای زندگی زمینی، توسط پیروان آن روشن بینان تغییر شکل داده شد. (۱۱)

* تا فرصت هست باید همه اقتدار از دست رفته را بازیابید و همه شکست‌ها را به توفیقاها بدل کنید. مخصوصاً شکستهایی که با خود، اقتدار روح شما را برده است. برای فتح بزرگ، احتیاج به فتحهای متعدد کوچک‌تر دارید. (۱۲)

* تو باید به پادشاه نشان دهی که نامزد وفادار او و بلکه وفادارترین هستی. بنابراین باید عدم خودباختگی خود را با قدرت تمام و بدون کمترین تزلزل نشان دهی. باید این را آشکار کنی، که فقط و فقط او را می‌خواهی و و در هر شرایطی او تنها حقیقت زندگی تو است. در این

صورت، پادشاه وفاداری تو را خواهد پذیرفت و با تو تا ابد وفادار خواهد ماند و تو را خواهد داشت. (۱۳)

* عیسی مسیح یکی از بزرگترین صیادان بود که هنر صید ارواح انسان‌ها را به حواریون و بویژه چهارتن از حواریون خود و در رأس آنها، پطروس ماهیگیر، آموخت. سلیمان نبی (ع) نیز تبحر چشمگیری در صید و مهار ارواح و جنیان و حتی شیاطین داشت. اکثر انبیاء بزرگ توان بالایی در صید ارواح داشتند. گاهی آنها به جای صیدهای متعدد، تنها به یک صید بزرگ دست می‌زدند. صید بزرگ الیاس نبی، الیسع بود... (۱۴)

برگرفته از دوره‌های الاهیسم باطنی (دوره نجومی)

...و برخی از جن
به فرمان
پروردگارشان
پیش او (سلیمان)
کار می‌کردند، و
هر کس از آنها از
دستور ما سر
برمی‌تافت، از
عذاب سوزان به
او می‌چشاندیم.
(سباء: ۱۲)

با الهام از آیه «وحدہ لا الہ الا هو»

با یکی یگانه باشید

(قسمت دوم)

اگر تو چند آرزوی بزرگ داشتی، هیچ آرزوی بزرگی نداری و هیچ یک از آرزوهایت بزرگ نیست چون فقط یک بزرگ است. کسی که چند آرزوی بزرگ دارد، موجودی پاره پاره و متفرق است و هر تکه آن یک چیز می‌خواهد. فقط کسی که به یکی بودن نزدیک شده قادر است یکی را و یک آرزوی بزرگ را بخواهد. کسی که چند چیز می‌خواهد هنوز اسیر چندگانگی است. ایلیا (میم)

حالا رازستن و در سکوت شنیدن و به یکی عشق ورزیدن تعلیم یکیست. در طریق یگانه، راه رونده از راه جدا نیست و مقصد همان مبدأ است. انکار، پذیرش است. معشوق با عاشق یکیست و این هر دو جز عشق نیستند. حرف و اندیشه و عمل را یکپارچه ساختن، ساختن و تجسم بخشیدن به آنست. در طریق یکی، عمل کامل است و چون عمل از عمل‌کننده جدا نیست عمل‌کننده کامل می‌شود. او یکپارچه است و خود یگانه. تغییر شکل می‌دهد لکن ماهیت او دگرگون نمی‌شود. نه من می‌گویم و تو نمی‌گویم، او می‌گوید و او را می‌دارد. از خود گذشته است اما برای از خود گذشتگی سعی ننموده زیرا به خود گرفتار نبوده است. او با همه هستی یکیست و همه هستی را می‌فهمد. با دیگران چنان است که گویی خود در آنان است. آنان را از درون خودشان تجربه می‌کند. به راستی و درستی عمل می‌کند اما نه به شیوه ابلهان بلکه راستی و درستی را بنا بر حقیقت واحد به معنا می‌رساند. همه بزرگان راستین از طریق یگانگی رفتند و همه جوشندگان

به آن جوشیدند و پویندگان حق جملگی به آن پویدند.^{۵۱} یکی خودش است و هر که خودش است او یکیست. در یکی شکست راه ندارد زیرا شکست نتیجه برخورد دو چیز است. یکی خلأ است خالی از هر چیز و پرکننده هر چیز. همه قدرتها در یک است و رازها از یک می‌جوشد و در سرّ یکی فرو می‌رود. اولین و آخرین یک است در میانه هم یک است. همه اعداد از یک زاییده شده‌اند و از یک بوجود آمده‌اند و از یک معنا می‌یابند. روح واحد است، نور واحد است و از این است که جاودانه است.

در تعالیم، پراکنده نشوید که از پرواز که در نتیجه یکپارچگی است، محروم می‌شوید و پرکننده می‌شوید زیرا آنکه سعی می‌کند همه چیز را به دست آورد خود را از دست می‌دهد و آنکه خود را از دست داده، دستی ندارد تا همه چیز را به آن بگیرد. اگر همه چیز برای تو باشد و تو دیگر نباشی این بجز بیهودگی نیست...

در طریق یکی تضاد کنار می‌رود و تناقض تقض می‌شود. جنگها تسلیم صلح می‌شوند و چندها بر چند بودن خود بسان خیالی باطل می‌خندند. راهها راه می‌شوند و اسرار سرّ می‌گردد. در آنجا همه رقص‌های روح به هم پیوسته و به رقص بزرگ روح که پایانی بر آن نیست، بدل می‌گردند. آنجا همه اسماء روح جهان در بزرگترین نام او گرد هم می‌آیند و همه هستی را در تسخیر خود می‌گیرند. کلامی که در آن راه گفته شود در لحظه گفتن تحقق یافته است زیرا فاصله‌ای در میان نیست و دعایی که خوانده شود فی الحال اجابت می‌یابد زیرا درخواست‌کننده از پاسخ‌دهنده جدا نیست. آزادی همانجاست زیرا اسارت در جاییست که تو و دیگری هستید و ریمان بین شماست و محدوده‌ها نیز در کرانه‌های میدان است لکن در فرامیدان محدوده چه معنا دارد. در یگانگی گوش‌ها می‌بینند، چشم‌ها می‌شنوند و سرها راه می‌روند. تو با همه وجودت از دواج می‌کنی و همه

^{۵۱} حتی درباره بزرگان شرق دور هم این مطلب را از او می‌شنویم؛ یوگای راستین و یوگی‌های بزرگ هم براساس تعلیم یکی راستی یافتند. یوگای ناب همان شیوه یگانگی بود و سپس تحریف‌کنندگان، تحریف کردند و اصل آن را گم کردند. جالب است که کلمه یوگا معنای یگانگی را می‌دهد و یوگی به کسی گفته می‌شود که به یگانگی رسیده باشد.

..... آمین

ایلیا؛ خدا با من است

وجودت در همسر تو که تمام هستی است گم و آنگاه پیدا می‌شود. همه جهان در ذره‌ای از تو آشکار می‌شود و ذره‌ای از تو همه جهان را در نگاه خود می‌دارد. یگانگی با یکی؛ این همه تعلیم بود و همه تعلیم است.

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسیم - جلد دوم) - اثر ایلیا «مبم»

بازگشت به عشق اول^{۵۲}

روزی که صبر در
باغ زندگی‌ات
روئید بچیدن
میوه‌ی پیروزی
امیدوار باش.
ضرب‌المثل آلمانی

از مدتی قبل به دنبال دختری که دوستش داشتم می‌گشتم و ردّ او را در جاهای مختلف می‌گرفتم. هر خبری که درباره او می‌آمد چه راست و چه دروغ، آنها را دنبال می‌کردم. بالاخره فهمیدم که او در تهران است. تلفن دوستش را پیدا کردم و از این طریق به او پیغام دادم...

او دهها نامه برایم فرستاد. نامه‌هایی که با اشک خیس شده بود. اغلب اوقاتی که با او حرف می‌زدم گریه می‌کرد و در همه آن مدت فقط یک چیز می‌خواست: برای همیشه با هم باشیم. بگذار من بیایم یا تو زودتر بیا... هنوز نمی‌توانستم به تهران بروم. همه کارها باید هماهنگ می‌شد. بعد از آن برخورد بزرگ، نقش هماهنگی‌ها، نشانه‌ها و توافقات برای انجام کارها در زندگی ام بسیار پررنگ شده بود...

بالاخره بعد از حدود یکسال که از این ارتباط مجدد می‌گذشت به تهران رفتم (این به نظرم مربوط به حدود بیست سالگی بود). در آن چند سال بیشتر الایون مرا به عنوان نماینده حضرت استاد روح‌الله می‌شناختند و حلقه و واصل و رابط اصلی آنها با ایشان بودم. بر همین اساس هم در آگهی‌های آموزشی که دوستان طراحی کرده بودند اسم مرا هم به عنوان یکی از نمایندگان و شاگردان ایشان آورده بودند. سه نفر دیگر سه تن از اساتید معروف جهانی بودند... همان آگهی‌هایی که در محدوده‌ای از تهران منتشر شد. من هم گاهی از جانب ایشان حرف می‌زدم و گاهی از جانب خودم...

^{۵۲} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

مدتی را با دوست دخترم بودم...

... یک گروه جدید از روح زایی و انرژی زایی را تحت تمرین داشتم و آنها شدیداً و شبانه روزی تمرین می کردند... سراغ بعضی از بزرگان دینی می رفتم و از آنها سوالاتی را درباره دین و مذهب می پرسیدم تا شاید جوابی بیابم...
از بعضی از آنها که مقاماتی پر نفوذ در حکومت بودند خواستم که امکان راه اندازی دانشگاه علوم باطنی و متافیزیک نوین را فراهم نمایند اما بعد از مدتی این مسئله به دلیل دخالت برخی دیگر متوقف شد...

با توجه به شعارهای نظام که شعارهای قرآنی و درباره گسترش توحید و عدالت بود در آن مقاطع سعی می کردم با آنها تعامل و همکاری داشته باشم اما در این تلاشها غالباً با ناپاوری ها، تردیدهای بدبینانه، پیش داوری ها و تاخیرها و غالباً تمسخرها مواجه می شدم...
برای چندمین بار سراغ بعضی از مدعیان باطنی و معنوی رفتم و از آنها خواستم یا با من همراه شوند یا به سوالاتم پاسخ دهند و از این طریق مرا با خود همراه کنند اما غالباً نتیجه منفی بود و نزدیک به نود و نه درصد آنها چیزی از حیطه های باطنی نمی دانستند و تجربه ای از آن نداشتند...

دعای مادر^{۵۳}

با وجود تعداد زیاد فرزندان، مادرم مخصوصاً بعد از سکتۀ مغزی و فلج شدن بدنش، محبت شدیدی نسبت به من داشت اما غالباً امکان تبدیل آن به توجه نبود. در اکثر سالهای بعد از فلج شدنش، حامی و پشتیبان و همراه اصلی او بودم. بردنش به بیمارستان، پرستاری ها، گاهی آشپزی، دفاع از او در برابر هر مسئلۀ آزاردهنده و کارهای دیگر. همین علت مضاعفی شد برای قطع ارتباط هرچه بیشتر با سایرین. به خاطر او با اکثر برادرها و خواهرها برخورد می کردم. برای ملاقات با او شرایط خاصی را معلوم کرده بودم و همین برای آنها کمی آزار دهنده بود. ممنوع بودن سیگار، ممنوع بودن ایجاد تنش و آشفتگی، کسی نباید خبر بدی به او می داد یا با او بحث می کرد، کسی نباید با او تند حرف می زد...

تا کوچکترین مسئله ای پیش می آمد او به من متوسل می شد یا اگر نبودم دیگران را تهدید می کرد که الان می گویم فلانی بیاید تا فلان کند. مرا کوه بزرگ صدا می زد و اگر کسی به من توهین می کرد با پاسخ شدید او روبرو می شد. به من صخره هم می گفت و...

در اکثر اوقات برایم دعا می کرد مخصوصاً وقتی که مریض تر می شد، تب داشت، یا زمانی که دست و پایش شکست و از او بیشتر مراقبت می کردم. در دعا کردن برایم افراط داشت. وقتی به خانۀ دیگران می رفت و یکی دو روزی مهمان آنها بود، بعد از هر غذا به جای آنکه برای صاحبخانه دعا کند، برای من دعا می کرد که برو خدا برکت دهد. خدا قدرت و رحمت بدهد. خدا بزرگت کند و از این دعاها. به خاطر او افراد زیادی را از خودم راندم و با مسائل متعددی روبرو می شدم...

یک روز کنارش نشسته بودم. گفت لباس هایم را بپوش و حاضرم کن. باید بروم. چند بار تکرار کرد باید بروم. پرسیدم کجا و باز گفت باید بروم. آماده اش کردم. با پریا تماس

^{۵۳} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

گرفتم و او هم ماشین گرفت و آمد. بغلش کردم و بردمش داخل ماشین. نفس‌های آخر را می‌کشید. همانطور که روی دستهایم بود، کلماتی گفت و صدایی زد و تمام کرد. پدرم هم چند سال قبل از این روی دستم تمام کرد...

از خدا خواستم اگر موافق است که او را زنده نگه دارد، زنده نگه دارد اما ظاهراً اینطور نبود. فوت کرد. او را به داخل ماشین بردم. سرش را روی پایم گذاشتم و به سمت سردخانه رفتیم. سعی کردم در حضور بقیه گریه نکنم و خودداری کنم...

اما در نهایت توانستم مدتی را قبل از سردخانه با او تنها باشم. آنجا خیلی گریه کردم. بعد متوجه شدم دکترها و پرستارها بالای سرم هستند و داخل چشمهایم نور چراغ قوه می‌اندازند... او را به خدا سپردم و از بیمارستان بیرون آمدم. کارهای بعضی از دوستان مانده بود و سوالات مهمی داشتند. سوار تاکسی شدم و به منزل یکی از دوستان رفتم و کارها را دنبال کردم.

به دلیل حجم کارها نتوانستم به مراسم تدفین و عزاداری او بروم. همان شب اول هم نتوانستم. اما همه فعال شده بودند حتی کسانی که سالها بود او را فراموش کرده بودند یا رفتارهای... طبق معمول موجی از شایعه به راه افتاد. می‌گفتند از کسی که به مراسم عزاداری مادرش نیامده چه انتظاری می‌توان داشت؟... من هم پیغام دادم که زنده اش با من بود و با من است، مرده اش با شما باشد.

با الهام از آیه «بسم الله الرحمن الرحيم»

(قسمت دوم)

«بسم الله الرحمن الرحيم» به نام «الله» ای است که عاشق است و معشوق است و خود، حقیقت عشق است. عاشق، می‌فهمد که عاشق چه می‌گوید و اگر انسان عاشق نباشد، معنای کلام خداوند پر محبت را درک نمی‌کند...

قرآن را با وضو باید گشود. ظاهر این وضو کار همگان است، اما باطن آن، کار نوادر زمان است. برای ورود به قرآن، باید با «بسم الله الرحمن الرحيم» وضو کرد و الا ورود به قرآن ممکن نیست. وضوی ظاهری با آب است و وضوی باطنی با عشق است. باید روح را با عشق شست تا بتوان به درون قرآن راه یافت و عمق قرآن را یافت. باید به صفت رحمن و رحیم موصوف شد تا به ادراک وصفی که قرآن از خدا و حقیقت و زندگی دارد، نائل شد. شستن دست و صورت کافی نیست، شستن روح، ضروریست و برای طهارت روح، آن را باید با عشق شست، با محبت. و محبت حقیقی نیست مگر آنکه ناشی از پرستیدن خدای محبت باشد...

روحي که آلوده است، روحي که انباشته از کینه و نفرت و بدخواهی است، امکان راه یافتن به قرآن و عمق اسلام را ندارد. چون قدم آغازین را که «بسم الله الرحمن الرحيم» است، واقعاً برنداشته.

پس مسلماني حقيقي را بايد با تخليه و طهارت روح آغاز کنید. بايد از نفرت‌ها خالی شوید و از نور مهرباني برخوردار گردید. آنگاه اسلام و قرآن در معرض فهم شماست و مسلماني حقيقي، تجربه‌شدنی است. وقتی نور بیاید، تاریکی بیرون می‌رود...

در مثال، در آن کوه غاری هست که همه گنج‌های عالم در آن گنجانده شده. درون غار پر است از مسیرها و دالان‌ها و دهلیزها. در هر قطعه این غاری که انتهایش نامعلوم است، قسمتی از این گنج بی‌پایان قرار داده شده. برای ورود به غار، باید سنگی که جلوی آن است کنار برود. «بسم الله الرحمن الرحيم»، اگر به درستی و به راستی بکار برده شود، اگر خالصانه بیان شود، باعث ورود به این غار پر نور و پر گنج می‌شود. اما اگر صرفاً قیل و قال باشد، سنگی که ورودی غار است تکان نمی‌خورد و غار باز نمی‌شود. اکثریت مسلمانان و اغلب مردم، تا در غار رفته‌اند و اما هرگز به درون این غار نورانی، که در آن هزاران خورشید هست، وارد نشده‌اند. آنان قرآن را از پشت دیوارهای صخره‌آسا دیده‌اند، پس آنچه از آن دارند، تصوراتی از آن است، نه قدرت نهفته در آن، نه نور عظیمی که در آن جریان دارد، نه شعور فراگیر و کاملی که در آن موج می‌زند...

هر کسی که از قرآن گفت، الزاماً از قرآن نیاموخته. هر کسی که قرآن را می‌خواند، قرآن را نمی‌خورد. قرآن را باید به روح خوراند. آیات آن را باید خورد و هضم کرد و جذب کرد. روح را باید با آن تغذیه کرد. روحی که اسماء الله در آن نهفته است. اگر قرآن به روح خورنده شود، دانه‌های اسماء؛ که اسرار زمین و آسمان‌هاست، در روح انسان می‌روید. برای اینکه چیزی را بخوری، باید ابتدا آن را از راه دهانت به درون بدنت برسانی. گشودن دهان روح برای فهم قرآن، مانند باز شدن در آن غار است که با «بسم الله الرحمن الرحيم» میسر می‌گردد. کلید اولین قفل قرآن، «بسم الله الرحمن الرحيم» است. حرف زدن درباره کلید، به معنای داشتن کلید و امکان گشودن قفل نیست. باید این کلید را داشته باشی تا قفل‌گشایی عملی شود. باید کلید را به کار ببری تا قفل باز شود. داشتن کافی نیست، بکار بستن لازم است. محبتی که شامل حال دیگران نشود، بخششی که آشکارا عمل نکند، نه محبت است نه بخشش. پس گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم»، وقتی راه‌گشاست که در زندگی تو آشکار شود. خیر و خوبی تو به همگان برسد. بخشش تو شامل حال نیازمندان به آن شود. این همان بکار بستن کلید

..... آمین

ایلیا؛ خدا با من است

است. مهربانی تو وقتی واقعی است که تو عملاً به خدا محبت داشته باشی، عمل تو این را نشان دهد و واقعاً به مخلوق خدا محبت کنی...

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم) - اثر ایلیا «میم»
انتشار اول در نشریه تفکر متعالی شماره ۵

حزب الله و آزادی^{۵۴}

آن زمان گروههای مختلفی از حزب الله در تهران و شهرهای مختلف فعالیت می کردند و من با بعضی از این جریانات آشنا شدم. برخوردم با یکی از این گروهها ابتدا به عنوان متهم بود. موهایم روغن زده و آستینم کوتاه بود و همین مورد می توانست علت یک برخورد باشد. موهایم را مدل دار زدم، لباسم را مسئله دارتر کردم تا زمینه اتهامی از این دست قویتر شود. از طریق همین قالب متهم با آنها آشنا شدم. با هم حرف زدیم، اندیشه ها و ایده هایی را در همان حیطه برایشان بیان کردم. به نظرشان بسیار جذاب آمد. کم کم ارتباطم با گروههای دیگری برقرار شد... در بین آنها هم افراد مستعد و آماده ای از نظر روحی وجود داشت اما من قصد دیگری را دنبال می کردم... طی چند ماهی که با یک گروه افراطی به نام... در ارتباط بودم در جایگاهی قرار گرفتم که می توانستم برای متهمان آنها تعیین تکلیف کنم. موهای مدل دار، لباسهای متفاوت، صدای بلند موسیقی و مواردی از این دست می توانست علت برخوردها باشد... در اینجا دچار تجربه ای بسیار جذاب شدم: نجات دادن و آزاد کردن. اگرچه این نجات دادن و آزاد سازی یک حرکت بسیار محدود فیزیکی و سمبولیک بود اما تاثیری ماندگار داشت.

من شبان خوب و
مهربان گوسفندانم
را می شناسم و
آنها نیز مرا
می شناسند. درست
همانطور که پدرم
مرا می شناسد و
من او را
می شناسم. منجان
خود را در راه
گوسفندان می دهم.
من در آغل های
دیگر نیز
گوسفندانی دارم،
آنها را نیز باید
بیاورم. آنگاه به
صدای من توجه
کرده همه با هم
یک گله خواهند
شد با یک شبان.
حضرت عیسی (ع)

^{۵۴} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

در این همکاری، شیرین ترین زمانها همان زمان نجات دادن متهمان بود. گاهی آنها را برای انتقال به بازداشتگاه تحویل می گرفتیم اما بعد از چند دقیقه ای آنها را به جای انتقال دادن به آنجا، آزاد می کردم. همین باعث شد که ارتباط خوبی بین ما (من و آن دوستان که عموماً معروف بودند به بچه سوسولها و غرب زده ها) برقرار شود. در سالهای بعد هم رابطه ام با عده ای از این بچه ها پایدار ماند و عمیق تر شد...

این تجربه نجات با اینکه شیرین و شرف آور بود اما پیامهایی را هم می توانست در خود داشته باشد. اگر نجات دادن یک انسان از یک گرفتاری کوچک، از یک زندان چند روزه یا حتی یک شبه این قدر خواستی و جذاب است پس نجات روح یک انسان، نجات باطنی انسان ها، نجات حقیقی و همیشگی انسان، نجات او از ناآگاهی، از تاریکی و از خواب مرگبار چقدر بزرگتر، ماندنی تر و حقیقی تر است؟...^{۵۵}

حتی اگر بر اساس قانون، متهم را مجرم دانستی، مادامی که در قلبات محکوم نشده، او را محکوم نکن زیرا چه بسیار احکام قانونی که ظالمانه اند و چه بسیار محکوم شدگانی که در نظر خداوند حاکم اند. ایلیا «میم»

تا آنجا که می توانید مجازاتها را از مسلمان باز دارید، زیرا اگر پیشوایی در بخشش خطا کند بهتر از آن است که در مجازات خطا کند.
رسول اکرم (ص)

^{۵۵} تا آنجا که می توانید مجازاتها را از مسلمان باز دارید، زیرا اگر پیشوایی در بخشش خطا کند بهتر از آن است که در مجازات خطا کند. رسول اکرم (ص)

«برای آنکه خداوند بخشنده و مهربان را بشناسی تو باید محبت کنی و بخشش نمایی.
برای شناخت خداوند عادل، باید به عدالت رفتار کرد برای شناخت هر وجهی از خداوند،
باید همانگونه بود و همانگونه زیست.»

تصمیم گرفتم که خودم چند گروه با منش دگرگون یافته به وجود بیاورم. گروهی که
بتواند اسم حزب خدا را که در ذهن بعضی از مردم قرین شده بود با برخورد و خشونت
(...)، معنایی جدید بدهد. می‌خواستم از اسم خدا دفاع کنم و حزب او را با قویترین و
نورانی‌ترین اندیشه‌ها به مردم معرفی کنم. قصد نداشتم گروه‌های عملیاتی و اجرایی ایجاد
کنم. می‌خواستم عده‌ای باشند که بتوانند ایده‌های جدید و راهگشا را در این حیطه مطرح
کنند. می‌خواستم ایده‌های نرم‌افزاری و پرهیز از خشونت را از این طریق منتشر کنم ...

«زندگی هر انسانی بر اساس یک نظریه بنیادی استوار است که خود می‌تواند نظریات دیگری
هم در دل خود داشته باشد. بسم الله الرحمن الرحيم عالی‌ترین نظریه بنیادی زیستن است.»

«بسم الله الرحمن الرحيم رمز ورود به نرم‌افزارهای خلاق و زندگی ساز کلام خداست. اگر
کلمه عبور به درستی بکار نرود، امکان ورود و عبور و برخوردار میسر نیست.»

«برای تغییر دادن انسان و زندگی انسان، نرم‌افزاری کاملتر و بزرگتر از بسم ... وجود
ندارد. این به نوعی آبرنرم افزار است.»

«بسم الله الرحمن الرحيم بزرگترین مولد اندیشه‌های زندگی بخش و کلمات خلاقه در انسان
است.»

«بر اساس دیدگاه کوانتومی و اثر مشاهده گر^{۵۶} هیچ کلامی مانند بسم الله الرحمن الرحیم نمی تواند تغییرات همه جانبه و سریعی را در زندگی ذهنی و عینی انسان ایجاد کند. این موضوع قویاً قابل اثبات است.»

«چه خدمتی برای خداوند از این بزرگتر است که تو خدایت را به خوبترین شکل ممکن، به جذاب ترین حالت ممکن به جهان معرفی کنی و او را آنطور که هست، دوست داشتنی ترین و خوبترین، معرفی کنی. پس اگر همه لحظات زندگی را در راه تحقق و بیان بسم الله الرحمن الرحیم صرف کنی، همه لحظات زندگی را به بهترین کار ممکن صرف کرده ای و بزرگترین پیروزی ممکن را کسب کرده ای.»

دکترین جدیدی را حاوی ایده‌هایی با محوریت و بر اساس شرحی از «بسم الله الرحمن الرحیم» که بر تساهل، تسامح، معناگرایی و عملکرد نرم افزاری استوار بود نوشتم. این دکترین، در یک کتاب کوچک، منتشر شد اما آن گروه‌ها را خیلی زود منحل کردم چون برنامه اجرا شده بود یعنی رساندن این پیام که باید نرم افزاری و با اتکاء به محبت و بخشش عمل کرد. باید تفکر کرد... از طرفی مقاومتها خیلی زیاد بود. جریانات تندرو اعتنایی نمی کردند و اساساً اجازه حرف زدن هم به ما نمی دادند بلکه تا می خواستیم از نرمی، مهربانی، آسان گرفتن و تفکر و تحقیق حرف بزنیم با دیده تردید به ما نگاه می کردند و دنبال ارتباط ما با آمریکا و استکبار و صهیونیست‌ها بودند. می گفتند این حرفها بوی آمریکا می دهد در حالی که این حرفها فقط بر اساس بخشش و مهربانی خداوند بر مبنای «بسم الله الرحمن الرحیم» بودند و دعوت مردم به خدا و تفکر الهی با تکیه بر عشق و محبت بود... به همین دلایل ارتباط ما در همان اوایل کار قطع شد و دیگر این ایده را ادامه ندادم...

^{۵۶} این دیدگاه یکی از نظریه‌های بنیادی، در روانشناسی مدرن و ذهن‌شناسی جدید محسوب می‌شود.

تندرو و سپس میانه رو^{۵۷}

«قبول بسم الله الرحمن الرحيم، قبول قاعده آسان گرفتن و سخت نگرفتن است. سخت گیری با بسم الله الرحمن الرحيم در تضاد است همانطور که آسان گرفتن با آن هم خوانی دارد.»

«بسم الله الرحمن الرحيم می گوید. نرم باش و به نرمی رفتار کن. ابرها از نرم ترین چیزها هستند و ابرها از پربرکت ترین موجودات این عالم اند و همه چیزهای زنده از آب پدید آمدند، زندگی به آب وابسته است اما آب، از ابر حاصل می شود و به ابر زندگی می یابد...»

«هر کسی که نرم است از او زندگی و برکت به بار می آید. حیات زمین و زندگی زندگان، به نام خدا، از ابر آغاز شد، زیرا به آب است. و نرم تر از ابر، نور است... انسانی که نرم است مثل ابر پربرکت است. او مجربایی است برای رساندن روزی دیگران پس روزی خود او روان و جاریست...»

او لاقول در دو مقطع از زندگی گذشته خود بسیار مذهبی بود. او به طرز افراطی غرق در اندیشه های مذهبی شده بود. کمترین و کوچکترین جزئیات دین را رعایت می کرد... قرآن را تفسیر می کرد، گروه های نرم افزاری و تحقیقی حزب الله داشت، اندیشه های حزب الله را تئوریزه می کرد، با این قصد که بتواند تغییراتی بینشی و اجرایی را در عملکرد حزب الله بوجود آورد و به سمت دوستی و ارتباط عمیق تر با مردم پیش ببرد. با بعضی از جریانهای حزب الله و از طریق چندین واسطه ارتباطات راهبردی داشت...

اما نمی دانم که چرا او دچار چرخش های بینشی و تغییرات دیدگاهی شد. او سوالاتی در باره دین و مذهب داشت که تقریباً همیشه این سوالات بی پاسخ می ماندند. آیا دلیلش این بود؟ یا ظلم ها و بی عدالتی های شدیدی که بعضی از گروهها در حق او و شاگردانش روا می داشتند؟ شاید

^{۵۷} مصاحبه با یکی از شاگردان قدیمی (پیاده شده از فیلم)

همین‌ها بود که باعث می‌شد او در دیدگاه‌هایش نرم‌تر و نرم‌تر شود و اعتقاد بیشتری به تساهل و تسامح و آسان‌گیری پیدا کند. شاید هم این دو دلیل احتمالی که ذکر کردم بی ربط باشد چون از یک طرف دیگر شاهد بودم که او عادت داشت وقتی که وارد حوزه‌ای می‌شد تا آخر آن پیش برود و این را در موضوعات مختلفی می‌دیدم. وقتی هم او در مذهب فرو رفت غرق در اندیشه‌های مذهبی و شاید متعصبانه شد.

نکته دیگری که برایم جالب است این بوده که ایلیا همیشه وحشت داشت از اینکه در بین مردم بعنوان فردی مذهبی یا یک الگوی مذهبی شناخته شود و ممکن است به همین دلیل در سخنرانی‌ها، در بیانیه‌ها و در هر فرصتی این را مطرح می‌کرد که من فردی مذهبی نیستم. من پیشوای مذهبی نیستم و... اما کاری که ایلیا با مردم می‌کرد عملاً زنده کردن روح خداپرستی بود. او روح دین را در افراد زنده می‌کرد. به هویت زنگ خورده ما جانی دوباره داد و مغزها و ذهن‌های ما را فعال کرد...

به مسائل شرعی پاسخ نمی‌داد و با آنکه تفسیر قرآن را به طرزى مجذوب کننده و حیرت آور انجام می‌داد اما جز در بعضی از جلسات خصوصی و غیرعمومی وارد این مبحث نمی‌شد. تفسیر او از قرآن بحدی عمیق، فوق العاده و قدرتمند و زنده بود که بعید بود اگر در آن جلسات خصوصی یک فرد غیر مسلمان حضور داشته باشد، در پایان جلسه یا نخواهد مسلمان شود یا به اسلام شدیداً علاقمند و در باره آن کنجکاو نشده باشد. البته اسم این توضیحات، تفسیر قرآن نبود اما ما می‌دانستیم که این حرفها فقط شرح و توضیح کلام خداوند است.

اسلام از دیدگاه استاد

به روایت یکی از شاگردان قدیمی استاد

دربارهٔ مذهب برداشت من این است که ایلیا بخش اعظم تأکید خود را به باطن دین و معناگرایی در دین گذاشته بود. در مقطعی که شدیداً حزب الهی بود آنقدر به حدود شرعی اعتقاد داشت که چند بار می‌خواست... اما بعدها از او می‌شنیدم که اجرای دقیق و کامل حدود را شاید مربوط به زمان پیامبر اسلام (ص) و امام معصوم می‌دانست. اما اسلامی که در سالهای اخیر از آن حرف می‌زد یک اسلام میانه رو بود. اسلام زنده، فعال و پاسخگو. اسلامی که نرم و انعطاف پذیر است. اهل تساهل و تسامح است. سخت نمی‌گیرد و آسان می‌گیرد. ایلیا به اسلامی معتقد است که ادیان و فرهنگهای دیگر را هم قبول

براستی که
خداوند تعالی
دوستدار
سهل‌گیر،
نرم‌خوی،
خوش‌رفتار
سازگار است.
حضرت علی (ع)

دارد و برای آنها حق حیات قائل است. او به اسلام صلح طلب اعتقاد دارد. اسلامی که مسائل را با تدبیر و تفکر و تحقیق حل می‌کند نه با زور و خشونت و فرمان. اسلامی که بقیه را کافر نمی‌داند. اسلامی که ستون اش بخشندگی و مهربانی است. متحجر و منجمد نیست. همان اصول ۱۴۰۰ سال قبل را دارد اما براساس روز تعریف و تفسیر می‌شود. دائماً به روز می‌شود، با شرایط مختلف متناسب می‌شود و حالتی غیرخشک و غیرمرده دارد. بلکه حساس است. واکنش نشان می‌دهد. اسلامی که معلم ما از آن می‌گفت اسلام متعادل و معقول بود. هماهنگ با زمان است. غیر اجباری و غیر زورگوست. متکی به دانش و خرد است نه خشونت. اسلامی که ایلیا از آن حرف می‌زد نه افراطی است نه تفریطی. خودبین و خودخواه نیست بلکه همه را و همهٔ شرایط را و همهٔ امکانات را می‌بیند. او در این سالها با وجود آنکه هرگز ادعایی مذهبی نداشت یا حتی مدعی نبود که اسلام را می‌شناسد اما از اسلامی می‌گفت که همهٔ حرفها را می‌شنود و به بهترین آن عمل می‌کند. اسلامی که برپایهٔ بسم الله الرحمن الرحیم، بر اساس محبت و بخشش است و به این آسانی‌ها کسی را محکوم نمی‌کند. اسلامی که اهل توطئه کردن نیست و اندیشه‌های دیگر را با توطئه و حقه و نقشه از کار نمی‌اندازد... و همهٔ ما که می‌دانستیم اهل افراط و تبحر نمی‌توانستند چنین اندیشه‌هایی را تحمل کنند و بلکه مرگ خود را در این

اندیشه‌ها می‌دیدند، هر روز منتظر توطئه‌ای جدید از جانب آنها بودیم. آنها هر روز نقشه‌ای شوم را بر علیه ایلیا طراحی و اجرا می‌کردند. سال ۷۹ یک بار نوارهای صوتی و فیلم‌های مربوط به درس‌های ایلیا را مونتاز کردند و برای تهدید نسخه‌ای را فرستادند با این پیام که اگر این روال را متوقف نکنید آن را در سطح وسیع تکثیر می‌کنیم. برای او داستان سازی می‌کردند و به او تهمت می‌زدند. شایعه درست می‌کردند. او را بدعت گذار و ملحد می‌خواندند و سعی می‌کردند زمینه‌های برخورد را با او فراهم کنند. ما منتظر بودیم تا او به هر طریق ممکن بی‌آبرو و بی اعتبار شود چون این شیوه، در جامعه ما به یک الگو تبدیل شده بود و اتفاقاً تهاجم‌ها و برخوردهایی که محتوای اصلی آنها این بود، بارها و بارها تکرار شد اما بعد از هر تهاجم، استقبال مردم بیشتر و بیشتر می‌شد.

«بگو در خودت کیستی تا بگویم در چشم جهان چیستی.» ایلیا «میم»

تو باید پسرش باشی

به روایت ال یاسین

یکی از خاطرات تعمق برانگیزی که من در رابطه با ایلیا دارم واکنش‌هایی بود که گاهی از بعضی‌ها نسبت به موضوع پدر او می‌دیدم. همان دوازده - سیزده سالگی که ایلیا در جستجوی افراد توانا در مسائل باطنی و روحی بود و گاهی می‌شد با بعضی از آنها ملاقات کند، یکی از مسائلی که دو سه مرتبه اتفاق افتاد تمایل آن افراد به این بود که ایلیا پسرخوانده آنها باشد. اشتیاق یکی از این بزرگان باطنی که ساکن منطقه کویری هم بود به شکلی درآمده بود که او همه زندگی خود را و حتی محدوده ممنوع زندگی خود را که شامل یک سری دستنوشته و کتاب می‌شد، بطور کامل در اختیار ایلیا قرار داده بود. وقتی بزرگتر شدیم این واکنش طور دیگری شد. جاهای مختلفی که با ایلیا می‌رفتم اکثراً با چند سوال یا جمله تکراری برخورد می‌کردیم. این حالت یا به صورت سوال بیان می‌شد یا به صورت یک جمله یا اشاره. یکی از آن عبارات تکراری این بود که «تو کی هستی؟... چقدر آدم (سری) عجیبی هستی. معلومه که پدرت از اون آدمهای بزرگه...» یا به این شکل که «آیا تو پسر فلانی هستی؟» و این فرد مورد اشاره اغلب کسی بود که در موضوع مورد نظر بالاترین قله محسوب می‌شد. مثلاً عده‌ای فکر می‌کردند که ایلیا پسرخوانده پادشاه عربستان است؛ وقتی که او گروه‌های راهبردی حزب الله را موقتاً راه اندازی کرده بود در محدوده‌ای از شمال تهران بعضی از مذهبی‌ها و حزب اللهی‌ها می‌گفتند او پسر آقا یا خواهر زاده آقا است. آنها ایلیا را بعنوان یک فرد بسیار بسیار با شعور، فهمیده، توانمند و تعیین کننده می‌دانستند. اما متوجه نمی‌شدیم که چرا او در هر موضوعی قرار می‌گیرد فوراً و ناخودآگاه او را به بالاترین فردی که در آن محدوده وجود دارد منتسب می‌کنند. وقتی بعضی از جوانها (بی که آن موقع ما به آنها می‌گفتیم بچه سوسول) در آن زمان شنیده بودند که ایلیا پسر آقا است، این موضوع کلی بر آنها تأثیر مثبت داشت چون ایلیا نه فقط برای حزب اللهی‌ها، بلکه حتی برای افراد غرب زده هم جذابیت بسیار زیادی داشت. او هیچ وقت خودش نمی‌گفت که پسر کی هستم اما این اتفاق تکراری و ناخودآگاه بود و همیشه رخ می‌داد.

یک گروه بودند که مبنای کارشان معنویت شرقی و هندوئیسم بود. آنها می‌گفتند که ایلیا پسر سای بابا ست. عده‌ای بودند که فکر می‌کردند ایلیا پسر مسیح است و حتی یک تئوری قابل توجه هم برای این مسئله مطرح می‌کردند. دو سه بار پلیس با او برخورد کرد اما ناخودآگاه آنها فکر می‌کردند که پدر ایلیا یک فرد ارشد حکومتی است. در خیلی از این مواقع من خودم حضور داشتم. ایلیا هیچ حرفی نمی‌زد دال بر اینکه مستقیم یا غیرمستقیم مخاطب خود را به این فکر بکشاند. حالت آنها کاملاً طبیعی و خودبخود بود. در بیشتر این اتفاقات آنها خودبخود با چند مسئله روبرو می‌شدند. او کیست؟ پدرش کیست؟... و بعد خودشان به شکلی به این سوال جواب می‌دادند. نمی‌دانم دلیل این اتفاق تکراری چه بود. شاید آنها روحاً و دروناً چیزهایی را می‌دیدند یا احساس می‌کردند... از بچه‌های دیگر هم مشابه این را شنیده بودم. مثلاً یکی از دوستان تعریف می‌کرد که با ایلیا به همراه عده‌ای از بچه‌های دیگر به شمال رفته بودند. گفت به یک کلبه کوهستانی رفته بودیم. وقتی صاحب آنجا ایلیا را دید کلی از ایلیا تشکر کرد و برای او دعا کرد. تشکر بابت اینکه «پدر» ایلیا کارش را درست کرده بود و مانع از اخراج شدنش شده بود. می‌گفت ایلیا حرفی نمی‌زد و فقط می‌خندید و می‌گفت از خدا تشکر کن. من کاری نکرده‌ام. تا جایی که من می‌شناختم پدر ایلیا یک فرد معمولی و بازنشسته ارتش بود و لااقل من، نکته خیلی خاص یا برجسته‌ای را در او ندیده بودم. ایشان در سال ۱۳۷۵ فوت کرد...

«هستم انسان تعیین کننده بودن او و بلکه تعیین کننده همه زندگی اوست.»

ایلیا «میم»

با الهام از آیه «حزبُ الله هُمُ الغالبون»

(قسمت اول)

«بسم الله الرحمن الرحيم پیام صلح است به جهان، به همه تمدن ها و فرهنگ ها. به همه ملتها و همه گذشتگان و امروزیان و آیندگان.»

«بسم الله گفتن یک چیز است و به آن قائل بودن و عمل کردن چیز دیگر. شعار بسم الله یک چیز است و شعور بسم الله همه چیز. فرق این مثل اسم آسمان و خود آسمان است.»

«سخت بودن با بسم الله الرحمن الرحيم گفتن تناقض دارد و روش خداوند نیست. خداوند با بندگان خود حتی با گناهکاران و دشمنان خدا، تا حد اکثر ممکن با نرمی و مدارا رفتار می کند. زود عذاب نمی دهد. فرصت می دهد. می گیری نمی کند و خطای بندگان خود را می پوشاند. ستار العیوب است. به آنها امکان جبران و تجدید نظر می دهد. توبه پذیر است و این یعنی نرم و انعطاف پذیر است. گاهی حتی دشمن خود را به نزدیک ترین دوست خود بدل می کند و این نرمی است ... نور و ابر و آب از خداوند آموخته اند نرمی را. خوشا بحال کسی که نرمی را یافته زیرا توفیق و برکت و گشایش را یافته است و برکت را از او به ارث برده اند.»

«اگر مسلمانی پس مهربان و بخشنده باش و اگر نیستی بدان که حقیقتاً مسلمانی را تجربه نکرده ای و این اسم است و بیش نیست.»

«خدایی که اسلام راستین از آن می گوید، خدایی است که در بسم الله الرحمن الرحيم آمده. خداوند بسیار مهربان و بسیار بخشنده ای که همه را دوست دارد و به همه می بخشد. این نه آن خدایی است که اسلام تحریف شده معرفی می کند یعنی خدایی کینه توز و نفرت خواه و جلاد بلکه خدایی است که اسلام ناب محمدی بازگو می کند.»

این متن و موارد مشابهی از این دست، مربوط به مقطعی است که ایلیا می گوید: تلاش کردم تا تغییراتی را در دیدگاههای حزب الله که برای اکثر مردم، معرف اسلام و پرچمدار آن بود بوجود آورم. گروههای راهبردی و نرم افزاری حزب الله را راه اندازی کردم. سعی داشتم محبت و بخشش، آسان گیری و دانش گرایی را در این وادی منتشر و به مبنا تبدیل کنم... اما بعد از مدتی این گروهها را منحل و فعالیت مرکز راهبردی مربوطه را متوقف کردم.

حزب‌الله حزب خداست. حزبی که روح آن، مرکز آن و اساس آن خداوند است. حزب‌الله حزب صالحان است؛ حزب اصحاب خدا، یاران و خدمتگزاران خداوند... همه خدمتگزاران خداوند و عاشقان الهی، همه کسانی که خدا را می‌خواهند و او را می‌خوانند، تمامی افرادی که به فکر تحقق اراده و نظر خداوند هستند، آن‌که نام او را می‌برند، به یاد اویند و در ارتباط با او هستند، عضوی از خانواده جهانی حزب‌الله‌اند...

خدمت‌گزاران و محبان الهی همه کسانی که تسلیم خداوندند... همه آنها عضوی از جبهه جهانی حزب‌الله‌اند.

حزب خدا و اعضاء حزب خدا دارای علائمی‌اند. نشانه‌های حزب‌الله راستین، همانا نشانه‌های خداست... حزب‌الله بشارت‌دهنده زندگیست. بشارت‌دهنده نجات و آزادی حقیقی. حزب‌الله پیوند می‌زند و جدا نمی‌سازد. تعادل را برمی‌گزیند و افراط را رد می‌کند. او پا بر خودبینی و تعصب باطل می‌گذارد و چون خردمندان هر سخنی را می‌شنود و بهترین را می‌پذیرد و می‌رود. حزب‌اللهی حقیقی آن نیست که صبح و شب مشغول خرج کردن خداوند است و کارش ریختن آبرو و بی‌اعتبار ساختن نام خداست. حزب‌اللهی واقعی، آن کسی نیست که خالی از دانایی و معرفت است. او شعاری نمی‌دهد که از شعور آن تهیست. فریادی نمی‌زند که از عمل‌اش خالی است. او خشک و شکننده نیست. نرم و انعطاف‌پذیر است. به آنچه می‌گوید عمل می‌کند. باطن‌اش زیباتر از ظاهرش است. او عضو حزب‌الله‌ای است که بخشنده و مهربان است. پس به نام خداوند بخشنده و مهربان، می‌بخشد و محبت می‌کند و در میان مردم بخشنده‌ترین‌ها و مهربان‌ترین‌هاست.^{۵۸} او عادل است و به نام عدالت رفتار می‌کند... بر نفس خود فرمانروایی می‌کند. اندیشه و کلام او عادلانه است زیرا خدای او، رهبر او، مولای او و آنکه به او تسلیم است، به عدالت رفتار می‌کند. محمد (ص)، حزب‌الله بود. مسیح و موسی و ابراهیم و نوح و آدم حزب‌الله بودند...

کار حزب‌الله سلام دادن است، شفا بخشیدن به روح انسان‌هاست. آرام ساختن قلب‌هاست. پیوند امت متفرق خداست. صلح دادن است و پرورش صالحان. کار حزب‌الله آشکاری حضور خداوند است آن چنان که همگان را مجذوب و شیفته خداوند سازد و نه آنکه مردم را از خدا و اسم خدا

^{۵۸} هر دینی را اخلاقی است و رفتار ایمان نرم‌خویی است. حضرت علی (ع)

و سایه خدا فراری دهد.^{۵۹} وقتی نسیم‌اش می‌وزد مردم باید بوی خدا به مشامشان برسد و عشق به خدا را احساس کنند. او نباید باعث خشم خداوندش شود زیرا یاران خداوند سبب خشنودی و رضایت مولای خویش‌اند. او معنای کار خود را می‌داند. هسته توخالی نیست بلکه هسته‌ایست که باغ الهی در آن پنهان است. اگر قدمی در ظاهر برمی‌دارد قبل از آن دو قدم در باطن برداشته. وقتی به یاد می‌آید سلام و محبت و رحمت به یاد می‌آید. او نمی‌جنگد مگر آنکه مجبور به آن شود و اگر جنگید، جنگیدن‌اش برای صلح است. اگر به ناچاری واقعی، به خشونتی ظاهری گرایید، خشونت ظاهری‌اش توأم با محبتی باطنی است. این خشونت پرمحبت، داروست و آنگاهی است که برای علاج بیماری، راهی بجز جراحی دردناک وجود ندارد.

حزب‌اللهی راستین برای تحقق تسلیم الهی، برای بازگشت انسان به خداوند و برای بزرگی نام خدا در جهان تلاش می‌کنند... هر که تسلیم خداست عضوی از حزب خداست. هر که تحت سروری خداست عضوی از حزب خداست...

حزب‌الله، خدا را در سجاده نمازش پنهان نکرده بلکه هر جا که قدم می‌گذارد و هر جا که نفس می‌کشد مانند سجاده نماز اوست. لحظه به لحظه زندگی او نمازگزاری و حرکت کردن برای خداست. او به حزب کسی تعلق دارد که «الله لا اله الا هو الحی القيوم» خوانده شده پس زنده است زیرا ربّ او زنده است. زنده مانند زندگان رفتار می‌کند نه به سان مردگان...

او خدا را و راه خدا را به هزار زبان بیان می‌کند و نه به یک زبان که ممکن است کسی و حتی خودش هم آن را نفهمد. هماهنگ با زمان و شرایط است و با هر کسی به زبان خودش و به شیوه خودش رفتار می‌کند، همان طور که خداوند او به این طریق عمل کرده است. صد کلمه می‌گوید لکن در معنا همان انگور را گفته است. هزار نسخه می‌نویسد اما در پشت همه آنها نوشته شده «لا اله الا الله».

حزب‌الله وسیله‌ای در دست خداست... کسی قادر نیست او را بازیچه خود قرار دهد و به بازی بگیرد. او قدرتمند است و قدرتش از اتکاء به پروردگارش است که حامی و پشتیبان اوست اما اقتدار او وابسته به قیل و قال‌ها نیست. او نیروی خود را از ارعاب و تهدید نمی‌گیرد بلکه از امید دادن و ایمنی بخشیدن گرفته است...

^{۵۹} به نرمی توان رخنه در سنگ کرد. - ضرب المثل فارسی

اعضاء یک حزب به رهبر خود، بیش از مردم دیگر شبیه‌اند و از نشانه‌های حزب‌اللهی، شباهت او به خداوند است که انسان مثل‌الله است... خداوند نور است و اصحاب خدا اهل نوراند. اهل خدا، بیدارند و از خوابها و چرت‌های فراموشی و غفلت‌زدگی به پا خاسته‌اند. هوشیار و فهمیده‌اند زیرا فهم و هوشیاری به نور حاصل می‌شود. می‌بینند و می‌شنوند و درک می‌کنند زیرا برخوردار از نور الهی‌اند پس آن‌ها را نمی‌بینی که مانند کوران و کران رفتار کنند. می‌بینند آنگاه قدم برمی‌دارند، می‌شنوند و سپس پاسخ می‌دهند و اگر درک نکنند به قضاوت نمی‌نشینند. جز باطل را محکوم نمی‌کنند و جز برای تحقق و غلبه حق نمی‌کوشند.

... حزب‌الله، خدایین است و خودبین نیست. خود را نمی‌پرستد و به بهانه پرستش خداوند به تأمین نفسانیات و تمایلات خود نمی‌پردازد. او خداپرست است نه خودپرست. خودخواهی‌اش همانا خداخواهی است و خودباختگی‌اش فقط در برابر خداوند است و بس. حزب‌الله در هر کار و همه حال با خداست پس خدا با اوست و آنکه خدا با اوست عضوی از حزب خداست.

«خداوند به چه کسی نزدیک تر است؟ به چه کسی بیشتر توجه می‌کند و رحمت و محبت خاص او متوجه چه کسی است؟ کسی که برضد خدا تبلیغ می‌کند و با زندگی و کلمات و رفتارهای خود چهره ای زشت، خشن و وحشت‌انگیز را از او آشکار می‌سازد؟ یا او که بهترین تبلیغ را از او دارد و زیباترین و جذابترین حالت را از او به جهان نشان می‌دهد. مبلغانِ خداوندِ خشن و وحشتناک، دشمنان خدا هستند نه دوستان او.»

منبع: کتاب «شیعه علی، مانند علی است»

عبور از مکاتب باطنی

«اگر به هنر کیمیاگری از بعد الهی نگاه کنیم، رمز اصلی این هنر آموختن بسم الله الرحمن الرحیم است.»
ایلیا «میم»

به روایت یکی از شاگردان قدیمی

تجربه ایلیا و درکی که او از مکتبهای مختلف باطنی داشت بسیار عمیق و عملی بود. او تا اعماق اندیشه جریانهای معنوی را درک می کرد و سپس از آنها عبور می کرد. مثلاً در باره مکتبهای چینی تا جایی که می دانم او هیچ مطالعه ای نداشت اما احاطه عملی فوق العاده ای بر آموزه های این مکاتب داشت. فنون بنیادی آن را که بعدها ورزش های رزمی بر اساس آن بوجود آمدند بخوبی می دانست و به ما هم آموزش داده بود...

بعنوان مثال دیگر می توانم به مکاتب باطنی شمال و اوراسیا اشاره کنم؛ مکتبهای باطنی که در سبیری، در آمریکا و در میان سرخپوستان وجود داشت. یکی از مبانی اصلی این مکتبها و چه بسا مهمترین رکن آنها ارتباط با طبیعت و حیوانات بود. بسیاری از آموزه های این نوع مکاتب به نحوی با طبیعت و حیوانات ارتباط

پس بشارت ده به
آن بندگان من که:
به سخن گوش فرا
می دهند و بهترین
آن را پیروی می کنند
اینانند که خدایشان
راه نموده و اینانند
همان خردمندان.

(زمر: ۱۷ و ۱۸)

داشت. برای یک محقق معمولی روش تحقیق در این مکتبها خواندن کتابهایی در باره شمنیزم و دیگر مکتبهای مشابه است. اما ایلیا اصلاً چیزی مطالعه نمی کرد بلکه عملاً آموزه های آنها را تجربه می کرد و به سرعت از این تجربه ها عبور می کرد. در همین مورد شمنیزم و برای تجربه و عبور از این آموزه ها او حوزه های جدیدی را در زندگی اش داشت که نمی دانم آیا عمداً و آگاهانه این حوزه ها را بوجود آورده بود یا اینکه علاقه شخصی او با این جهت گیری آگاهانه تلفیق شده بود. او تعداد زیادی پرنده داشت. عقاب شاهی و شاه عقاب، بازهای شکاری و شاهین و انواع پرندگان دیگر. از همان یازده دوازده سالگی، در خانه تعدادی حیوان وحشی مثل گرگ داشت. پرندگان مهاجر، مار، گربه وحشی و انواع حیوانات و پرندگان دیگر بعداً به اینها

اضافه شدند. او عمیقاً این حیوانات و حرکات آنها را مشاهده می‌کرد و در باره آنها چیزهایی می‌نوشت. بخوبی معنای صداها و حرکات آنها را می‌دانست و گاهی برای ما می‌گفت. معنایی که او از صداها و حرکات آنها می‌گفت، کاملاً منطبق بود بر چیزی که اتفاق می‌افتاد. گاهی که به جنگل می‌رفتیم او طوری نشانه‌ها و تغییرات را برای ما ترجمه می‌کرد که انگار ما یک حل المسائل معنای نشانه‌ها و تغییرات را با خود داشتیم. هر چیزی که می‌گفت، شاهد و سند درست بودن آنها چند لحظه یا چند ساعت بعد اتفاق می‌افتاد. او رابطه بسیار عمیق و زنده‌ای با طبیعت داشت و مثل یک دوست بسیار صمیمی و هماهنگ بود. بنابراین آگاهی او بر مکاتب باطنی یک آگاهی عملی و تجربی بود. به همین دلیل وقتی که با افرادی که در این زمینه مطالعات زیادی داشتند مواجه می‌شد، آنها بلافاصله در پاسخگویی به سؤالات، بویژه در شاخه‌های مرتبط با این مکاتب مانند نشانه شناسی، رویا بینی و ارتباط با طبیعت، منفعل می‌شدند و چیزی برای گفتن نداشتند. رابطه ایلیا با طبیعت فقط منحصر به درک آموزه‌های مکاتب باطنی طبیعت‌گرا نبود. او اندیشه‌ها و یافته‌های زیادی را مکتوب کرد که در این مکتبها وجود نداشت. اندیشه‌های موهوم و افراطی آنها مانند جوهری از توت‌م گرایبی را با شیوه‌ای مسلط و غیرقابل مقاومت مردود می‌شمرد و طبیعت را یکی از راههای میان بر برای درک حضور الهی و خودشناسی و خدا شناسی می‌دانست. از طرف دیگر بسیاری از تمرینات انرژی زایی را هم با طبیعت پیوند داده بود و کارورزان باطنی برای تمرینات انرژی زایی یا ارتباط روحی یا تمرینات مشابه از حیوانات و پرندگان استفاده می‌کردند.

«در یک اتاق در بسته و میان چهار دیوار سنگی نشسته اید و همه پیرامون شما از دیوارها گرفته تا همه وسایلی که در اتاق است، همه مرده و مصنوعی اند. اگر غیب و آسمان بخواهد با انسان ارتباطی داشته باشد محیط داخل اتاق را انتخاب می‌کند یا محیط طبیعت را. در طبیعت چیزها زنده اند، روزنه اند و مجراهای ارتباطی اند. روح طبیعت می‌تواند از طریق این اجزای بدن خود آنچه را می‌خواهد بیان کند اما در درون خانه‌ای مرده، واقع شدن چنین چیزی بعید است. خداوند با منتخبان خود غالباً در طبیعت و کوه و بیابان ارتباط می‌گرفت نه در خانه‌هایشان. مثلاً به فلان نبی می‌فرمود «به بیابان برو زیرا می‌خواهم با تو سخن بگویم» یا آنها غالباً برای دعا و نیایش به کوه و غار و طبیعت می‌رفتند. و این چه نکته

ایست که بسیاری از آنان چوپان بودند و بنابراین به طرز آهسته و تدریجی با همه مظاهر طبیعی آشنایی داشتند.^{۶۰}

بچه‌هایی که زمان بیشتری با ایلیا همراه بودند در بسیاری از این تجربه‌ها حضور داشتند. ما قصد تمرین مکاتب باطنی دیگر را نداشتیم اما قصد داشتیم همه حرفها را بشنویم و بهترین تعلیم را بیشتر و کاملتر عمل کنیم. و بهترین تعلیم، تسلیم الهی (الاهیسم) بود. اکثر ما تمرینات زیادی را در رابطه با حیوانات و پرندگان و گیاهان داشتیم اما نه به قصد توقف بلکه به قصد عبور از آگاهی‌ها و امکانات نهفته در این حوزه‌ها.^{۶۱} گاهی در تجربه‌های راه پیمایی شرکت می‌کردیم. این شامل انواعی از فنون پیاده روی بود که با قصدهای مختلف باطنی انجام می‌شد. فنونی مانند شیرگیر، شیرگریز، شیرشکار، مسیریاب، همزادرو و بادرو.^{۶۲} اینها روشهایی برای راه رفتن بود و اثر آنها در جسم و ذهن کاملاً ماندگار می‌شد. راه پیمایی‌ها را در جاهای مختلف انجام می‌دادیم. در جنگل، در کوه و تپه‌ها، در شیب‌های برفی و بارانی. یا گاهی ما شرایط مختلف را تجربه می‌کردیم. زیرخاک، زیرآب، عبور از باتلاق یا جهش‌ها و پرش‌ها. با این دیدگاه که بعضی از جهانهای موازی حالتی مانند زیر آب دارند و بعضی شبیه زیرخاک یا شناور مانند در هوا. بنابراین تا در این جهان هستیم باید تجربه‌ای عبوری را از این شرایط داشته باشیم پس با تمق و مشاهده به این تجربه‌ها می‌پرداختیم. بعد از توقف نسبی دوره‌های ناآشکار و شروع دوره‌های آشکار که با آغاز سخنرانی‌های ایلیا در سال ۱۳۷۵ همراه بود، توجه زیادی که در حیطه باطن گرایبی وجود داشت، به حیطه آشکار و عمومی منتقل شد. ولی بعضی از روالهای گذشته همچنان پابرجا ماند. امروز هم که دارم اینها را می‌نویسم مثل بیست سال پیش هنوز ایلیا با طبیعت و پرندگان ارتباط عمیق و کاملی دارد.

^{۶۰} جالب است که در دیوان منطق الطیر عطار، جریان معرفت از طریق پرندگان و با نماد آن‌ها مطرح شده است.

^{۶۱} «زیستن در جهان‌های دیگر، بدون دانش و آگاهی، بسیار سخت و ناگوار خواهد بود. تا فرصت هست می‌توانید آگاه شوید. بعد از این فرصت، انسان به آنچه آنرا شروع کرده ادامه خواهد داد همانطور که در این فرصت، کاری را می‌کند که پیش از این شروع کرده.» ایلیا «میم»

^{۶۲} بعضی از این روشها و فنون در اولین شماره نشریه هنر زندگی متعالی که مدت کوتاهی بعد از چاپ، توقیف شد، وجود دارد.

«ترک طبیعت، مرگ زندگیست و نابودی انسان در نابودی طبیعت است. جامعه سالم با طبیعت سالم ممکن می گردد زیرا طبیعت امکان زندگیست که اگر بیمار شود، همه زندگی انسان بیمار می شود و اگر این امکان افزایش یابد بر کیفیت زندگی انسان افزوده خواهد شد. حامیان طبیعت، حامیان حقیقت اند لکن همه انسان ها در برابر حفظ طبیعت مسئول اند زیرا همه ما در برابر حفظ زندگی و تداوم حیات خود و دیگران مسئولیم، پس نگذاریم طبیعت بمیرد. زشتی و بیماری و مرگ را از چهره اش بزدائیم زیرا محیط زیست انعکاسی از درون ماست. با نجات آن، خود را نجات داده ایم. و آنهایی که به خداوند می اندیشند بیاد داشته باشند که دوستی با طبیعت دوستی با خداست عشق به طبیعت عشق به خداست زیرا طبیعت مظهر و تجسم الهیست. طبیعت گرایی، جلوه ای از خداگرایی طبیعی بشر است زیرا طبیعت زنده ترین و آشکارترین تجسم و تجلیگاه خداست...»

ایلیا «میم»

در حیاط جایی که او زندگی می کند تعداد زیادی قوی وحشی، پرندگان مهاجر، پرندگان آواز خوان، گرج و حیوانات دیگر وجود دارد. این علاقه به بسیاری از شاگردان او هم سرایت کرد و بعضی از آنها هم در خانه های خود حیواناتی دارند که ارتباط عمیقی بین آنها وجود دارد. این جنبه، دیگر ارتباطی به مکتبهای باطنی ندارد بلکه یک رابطه شخصی و طبیعی و تلاشی در راستای طبیعت گرایی و تجربه روح طبیعت است. تفاوتی که از این جنبه، امروز با پانزده بیست سال پیش وجود دارد این است که بعد از تبیین جنبه های الاهیسم و محور بودن اصل لاله الا هو در آن، بعد از تأکید و تبیین نقش تسلیم الهی، عشق الهی و ایمان به خداوند، همه تعلیمات باطنی حالتی جزئی و حاشیه ای پیدا کردند و اهمیت به این خلاصه شد که آیا می توانند تأثیری در رابطه ما با خداوند داشته باشند یا خیر؟ اگر برای کسی غیر از این باشد، همه آن آموزشهای بسیار جذاب و متنوع و شگفت انگیز هم از دیدگاه ایلیا حجابهایی نورانی و حتی شاید ظلمانی محسوب می شوند. اما آنطور که ایلیا می گوید هر چیزی که بتواند انسان را به خدا نزدیک کند، مقدس است. هر راهی که به خدا ختم شود مقدس است و هر کاری که رابطه ما را با خداوند خوبتر کند، کاری لازم است.

..... آمین

ایلیا؛ خدا با من است

«متفکر مشاهده گر در برخورد با چیزها سؤال می کند یعنی چه؟ و مفهوم را می یابد. و اینگونه جریان شناخت باطنی در زندگی اش پدیدار می گردد. برای یافتن معنا تلاش می کند آنگاه حتی اگر معنا را پیدا نکند معنا او را می یابد.» ایلیا «میم»

با الهام از «لا اله الا الله»

لا اله الا الله؛ نظریه بنیادی زیستن

(قسمت اول)

همه چیزهای انکارشدنی را انکار کن تا به آنچه انکارنشده است نائل شوی. زیرا تا همه سایه‌ها را منکر نشوی، آفتاب را تجربه نخواهی کرد. تا همه خدایان دروغین را رد نکنی، خداوند حقیقی را قبول نخواهی کرد. لا اله. هیچ خدایی نیست الا الله. نمی‌توانی بگویی خداپرستم مگر آنکه همه بتهای زندگی‌ات را شکسته باشی. بت پول، مقام، شهرت، شهوت و حتی بت خانواده، همسر، فرزندی، برادر و خواهر. بت دنیا.

برای دیدن خدا باید چشم تو همه چیز جز خدا را انکار کند و بر آنها چشم ببوشد. نه اینکه هستند و باید تلقین کرد که نیستند، بلکه نیستند و باید دید که نیستند. سایه‌ها هستند اما اگر آفتاب نباشد، سایه‌ها هم در کار نیستند پس آنچه هست آفتاب است نه سایه‌ها.

قدرت عظیمی در انکار نهفته است و بعضی از روشهای باطنی بر اساس آن عمل می‌کنند. اگر بگویی نیست، دیگر نیست. اگر ببینی نیست دیگر نیست که آن را ببینی. با قدرت لا اله می‌توان تغییرات زیادی در زندگی انسان و درون انسان ایجاد کرد. با قدرت لا اله، با نیروی نه، با روش انکار می‌توانید آنچه را که مطلوب نیست از میان ببرید و آنچه را که نمی‌خواهید محو کنید. اگر برخلاف لا اله عمل کردی، خدایان دروغین در زندگی تو مثل علف هرز رشد می‌کنند. هر کسی و هر چیزی در زندگی‌ات به خدایی مبدل شده. خدایی به نام پول، خدایی به نام همسرت، به نام فرزندت. از آن یکی می‌ترسی آن هم در جای خود برای تو خداست. زیرا انسان فقط باید از قهر و قدرت خداوند حقیقی بترسد.^{۶۳}

^{۶۳} «هر کسی خدای خود را دارد لکن خداوند واحد نامحدود است و در هیچ فکر و قالبی نمی‌گنجد.» ایلیا «میم»

فلان آرزویت برایت به خدا مبدل شده. چرا؟ چون همه توجهات را گرفته. ذهنت را پر کرده. قلبت را لبریز ساخته اما چنین چیزی تنها شایسته خداوند زنده است و بس. اینها به آن دلیل است که لاله به زندگی تو وارد نشده. این علفهای هرز زهر آگین، این خدایان دروغی را انکار کن. هر چیزی که انکار شدنی است انکار کن. لااقل این شرط عقل است. چرا تو با چیزی و در ارتباط با چیزی زندگی کنی که مردود است، قابل رد است و می توان انکارش کرد. چرا زندگی ات را صرف لولوها و لی لی های خیالی کنی. این حجابها را کنار بزن. اگر هم کنار رفتی نیستند پس با آنها بساز و زندگی کن. بدان تجربه تو از خدا، رخ نمی دهد مگر بعد از این لاله. قدرت لاله قدرت انکار است. اگر قبول نکنی، اگر چیزی را باور نکنی، از بین می رود. پس آن را به کار گیر. با قدرت لاله می توان فقر را نابود کرد. می شود بیماری را فراری داد. می توانی بدی ها را بزدایی. بدی ها را نپذیر. نگذار اندیشه های بد بر تو حاکم شود. باورشان نکن، آنگاه نیستند. به خود راهشان نده. نه با زور و مقاومت. بلکه با قدرت نگاهت. باطن آنها را ببین. می بینی هیچ هستند و آنگاه دیگر نیستند. ترس و بر علیه ترسانندگان بلند شو. می بینی که به سان سایه های گذرا می گذرند و محو می شوند. همه آنها وجوه عملی لاله است.

لاله، روش عبور کردن را به تو یاد می دهد. از هر چیزی که عبور کردنی است، عبور کن. تا به آنچه عبور از آن غیر ممکن است برخورد کنی. به خداوند حی و حاضر. به نور زنده و زاینده. در هیچ چیز توقف نکن زیرا توقف در هر چیزی به قهر شدن در آن منجر می شود. حتی در هیچ اندیشه ای توقف نکن زیرا به چاهی گرفتار کننده بدل می شود و تا به ابد آه می کشی. از همه چیز بگذر. از همه چیز. آنقدر بگذر تا به آنچه گذر کردنی نیست برسی. این لاله است پس وقتی که به خداوند حقیقی رسیدی، وقتی که به الاله رسیدی آنگاه بایست. «بمان و بدان که من خدای تو هستم». تا ابد آنجا بمان. در آنجا بمیر زیرا فنا فی الله، بقا بالله است. حتی اگر می توانی از خدا هم عبور کنی عبور کن اما اگر او خدای زنده و حقیقی باشد، نمی توانی عبور کنی. اگر گذر کردی پس او خدا نیست بلکه توهم خداست. چگونه می توان از بی نهایت عبور کرد؛ بی نهایت

راه چه بیشتر تجربه کنی، برای تو بیشتر می‌شود. اگر کسی معنای لاله را بدانند، از همه شرارت‌ها رهایی می‌یابد. اگر لاله را به کار بستی، از همه دام‌ها و خطرات زندگی جسته‌ای. اگر لاله را یافتی آنگاه به آستانه بی‌نهایت، به آستانه خدای حقیقی رسیده‌ای. لاله گذر از بیابان‌ها و خارزارها و شوره زارها و رسیدن به دریای نور است. همه چیز را کنار بگذار و بگذار فقط خداوند احد در میان باشد. این به معنای انزوا نیست. این به آن معناست که می‌گویی سرباز نیست، افسر نیست، فرمانده نیست. سرهنگ و سرلشگر نیست بلکه فقط پادشاه است. همه کاره پادشاه است. اینها از خودشان قدرت مستقلی ندارند. همه چیز به دست پادشاه است و به نظر اوست. نمی‌گویی هیچ چیز وجود ندارد. لاله این را نمی‌گوید. اتفاقاً می‌گوید همه چیز وجود دارد اما وجود آنها ثانویه است. وجود آنها مستقل نیست بلکه وابستگی محض به خداوند دارد. می‌گویی هر چه هست از اوست، برای اوست و با نظر اوست. این انزوا نیست بلکه تو در ارتباط با همه جهان و تمام کائنات زندگی می‌کنی زیرا همه آنها جزئی از همان نوراند که خداست. همان الله نور السموات والارض. تجسم و حرکاتی از آن نوراند. همه چیز را کنار بگذار نه به این معناست که دور بینداز بلکه به این مفهوم است که در مقابل آنها نایست. جلوی آنها دچار خودباختگی نشو. بگذار این زندگی در کنار تو باشد اما روی تو نباشد و تو در برابرش تعظیم نکنی. در برابر همسر و فرزندت، در برابر خانواده ات، در برابر پول و لذت، در برابر همه این دنیا. بر پشت دنیا سوار شو. آن را بکار ببر اما نگذار بر پشت ات بنشیند زیرا انسان مقامی بزرگتر از این دارد... اربابان دروغین را خلع کن و بگذار ربّ العالمین، پروردگار جهانیان ربّ تو باشد. این لاله الاالله است. سرور تو خدا باشد نه غیر خدا. این لاله الاالله است. این یک انتخاب از میان انتخابهای ممکن نیست بلکه تنها انتخاب ممکن است. زیرا احدی بجز خدا سرور و پادشاه و صاحب انسان نیست. اگر دنیا روی تو نایستد پشت سر تو می‌ایستد. آنگاه تو می‌روی و او به دنبالت می‌آید. بیچاره کسی که برده سگش شود پس بگذار دنیا سگ تو باشد و به

دنبال تو بیاید و تو هم سگ خدا باش و به دنبال او برو. فرمود همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خودم.

لااله می گوید برای هیچ احدی سجده نکن. در مقابل هیچ کس خم نشو. در برابر هیچ چیز دچار خودباختگی نشو. و الاالله می گوید مگر فقط برای خدا. فقط برای خدا سجده کن. فقط خدا را پرست. فقط در برابر خدا می توانی دچار خودباختگی بشوی. اگر در برابر او خود را باختی، خدا را می بری. اگر خودت را از دست دادی، خدا را به دست می آوری. آیا کاری از این بزرگتر وجود دارد؟

« اگر دعای مردم عموماً اجابت نمی شود از اینست که اساساً دعا نیست یعنی خواسته ای نیست که متوجه خداوند حی و حاضر باشد. خدای اکثر مردم مرده است. مخلوق ذهن آنان است. خودشان مثل یک بت آنرا ساخته و تعریف کرده اند و می پرستند. از یک بت سنگی یا تصویر بت چه انتظاری می توان داشت. »

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «مبهم»

بنیانگذار الاهیسم

به روایت یکی از شاگردان

تعلیمات الاهیسم در ایران و خاورمیانه برای اولین بار توسط ایلیا بیان می‌شد اما بنیانگذار این تعلیمات تا آنجا که ما می‌دانیم ایلیا نیست بلکه ایلیا یکی از راویان اصلی الاهیسم بود و آموزه‌های بنیادی الاهیسم را در قالبها و به شیوه‌هایی هماهنگ با شرایط این عصر تفسیر و تبیین کرده بود. پیش از ایلیا، معلم الاهیسم استاد معظم یحیی روح‌الله بود و ایشان مستقیماً به بعضی دیگر از شاگردان خود، الاهیسم را آموزش داده بودند. بعضی از این افراد عموماً با استاد در ارتباط بودند و تفسیر و روایت ایشان را بعنوان تفسیر کامل و روایت عالی قبول داشتند. عده دیگری نیز آموزه‌های الاهیسم را از حضرت استاد روح‌الله، در نقاط مختلف دنیا دریافت کرده بودند که بعضی از آنها دارای معروفیتی جهانی هستند. در آنجا ایشان را به نام روح‌الله نمی‌شناختند بلکه استاد معظم یحیی روح‌الله در نقاط مختلف دنیا دارای اسامی متعددی بودند مانند دیوید هیوم و دهها اسم دیگر. گاهی نیز به ایشان ماها یا باباجی یا ماها‌آواتار می‌گفتند. کتابهای زیادی طی دهه‌های گذشته و قرن اخیر در باره استاد معظم یحیی روح‌الله توسط اساتید معنوی نوشته شده است با این تفاوت که اسامی مورد اشاره در این کتابها که همگی مشخصات و ویژگی‌های یک فرد واحد را بیان می‌کنند، یکسان نیست. فیلم‌هایی نیز به روایت از بعضی از بزرگان در باره ایشان وجود دارد... حتی این معلوم نبود که «ماها» اولین معلم و بنیانگذار این تعلیمات کامل و جامع باطنی باشد. الاهیسم معلمان بزرگی در طول تاریخ داشته است و خود عبارت الاهیسم در قالب کلمات مختلفی عرضه شده است. اما در هیچیک از متون مادر الاهیسم بطور مشخص و دقیق از اولین بنیانگذار الاهیسم سخنی به میان نیامده است بلکه آدرس‌ها به گونه‌ای است که حتی مثلاً وقتی که در باره بزرگان این مکتب باطنی یا حتی «ماها» صحبت می‌شود به دلیل ویژگی‌هایی مانند گمنام بودن و حفظ اسرار، گاهی این افراد و معلمان بزرگ در حاله‌ای از ابهام حضور می‌یابند و حتی یک ذهن بدبین ممکن است تصور کند که بعضی از آنها فاقد وجود تاریخی هستند مانند همان نظریه تاریخی که عیسی مسیح را نه یک شخص واقعی بلکه صرفاً یک رویا و اسطوره می‌داند. نظریه‌ای که در قرن اخیر در میان اکثر روشنفکران مسیحی شایع است.

ظاهراً الاهیسم جریانی بود به موازات جریانات دیگری مانند یوگا، فالون گنگ، شمنیزم، ساینتولوژی، تی ام، تانترا، اکنکار و صدها جریان معنوی دیگری که بسیاری از آنها امروز هم وجود دارند و گفته می‌شود که تعداد همه آنها بیش از شش هزار جریان معنوی است اما به دلایل زیادی الاهیسم با این جریانات قابل مقایسه نیست از جمله اینکه الاهیسم دارای هسته‌های بنیادی کاملاً متفاوتی و من جمله اصل توحید (لااله الا الله) و سایر اصول آسمانی است. بر حقانیت همه ادیان هدایت کننده و خداگرا صحنه می‌گذارد و در عین حال خود را یک دین یا مذهب یا فرقه نمی‌داند بلکه در گرایش خداگرایی خلاصه می‌شود. الاهیسم یک مکتب باطنی است و ارتباطی با دین و مذهب ندارد بلکه دینداران را به پیروی کامل و هوشمندانه از دین خود توصیه می‌کند...

ما مخالف جریانهای وارداتی (اکنکار، یوگا، شمنیزم و غیره) نبودیم بلکه روش ما پیوند و جهت دهی توحیدی بود. پدیده‌ای مانند یوگا یا موارد مشابه به پدیده‌ای جهانی مبدل شده بود. اینها واقعیتی غیرقابل انکار و اجتناب ناپذیر بودند. انکار کردن پدیده‌های واقعی مخصوصاً جهانی عملاً امری امکان ناپذیر است. بنابراین ما به جای انکار این جریانات از چند طریق عمل می‌کردیم:

یک. آشکارسازی جذابیت و عظمت تعالیم الهی و کلام خدا.

دو. الهی سازی جریانات. یعنی سعی می‌کردیم این جریانات را با توجه به کلام خدا هر چه بیشتر اصلاح کنیم و جهت آنها را در مسیر خداگرایی تغییر دهیم.

هنرهای ماورایی، روش‌های NX، فنون باطنی و طرق روح زایی چیزی نبود جز تفسیر معنوی و کاربردهای باطنی کلام خدا بویژه مفهوم تسلیم الهی. هسته اصلی تعلیمات اکنکار که دارای گسترش جهانی است پرواز روح است. ما در هنرهای ماورایی هم هنر پرواز روح داریم اما آنچه در الاهیسم و هنرهای ماورایی گفته می‌شود مو به مو و ذره به ذره بر اساس کلام خدا و کتاب خداست. از طرفی کارایی و توانمندی روش‌های بکار رفته در الاهیسم، با آنچه بعنوان مشابه در مکتبهای دیگر است واقعاً و به شد غیرقابل مقایسه است. این دو حیطه مثل تفاوت شخم زدن یک زمین با گاواهن در مقایسه با شخم زدن آن با تراکتور است. مثل تفاوت هواپیمای فوق مدرن با هواپیمای ابتدایی در جنگ جهانی دوم است. بعنوان نمونه تفاوت بین آموزه‌های نشانه شناسی در الاهیسم با آنچه در شمنیزم دیده می‌شود فرق بین مشعلی بزرگ و فروزان است با نور یک شمع. به این دلیل در باره نشانه شناسی، شمنیزم را مثال می‌زنم چون شمنیزم

اوج و قلهٔ تعلیمات نشانه‌شناسی باطنی است. یا آنچه بعنوان رویابینی در الاهیسم مطرح است با مثلاً مکتب رویابینی تبتی که سبکی شاخص محسوب می‌شود، قابل مقایسه نیست که البته هر کدام از این موضوعات در جای خود و به صورت تخصصی و طی کتابهایی مورد بحث قرار گرفته است. مثلاً با مطالعهٔ کتاب مکتبهای رویابینی که توسط محققى برجسته در زمینهٔ علوم باطنی تألیف شده است به سادگی به تفاوت فوق العاده‌ای که بین مکتبهای رویابینی و رویابینی الاهیسمی وجود دارد پی می‌بریم.

الاهیسم تنها بر کلیات و اصول اساسی کلام خدا تأکید دارد. بر خداگرایی، تسلیم الهی، توجه به خداوند و عشق الهی.

تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و مکتب‌های ناهمانگ مردند. زیرا ناهمانگ بودند. و آن‌ها که ماندند و زنه ماندند، همانگ بودند و با تغییر شرایط همانگ شدند.
ایلیا «میم»

دوره‌های تعلیمی الاهیسم

در آن سالهای دورتر در کنار تعلیمات اصلی و اساسی ایلیا که همان تسلیم الهی و تفکر متعالی بود، ما بعنوان تمرین و تجربه‌های عبوری، برخی از روش‌های باطنی و فنون مربوط به آنها را هم تجربه می‌کردیم. عنوان این دوره از آموزش‌ها «دورهٔ نجومی» بود که به صورت ناآشکار و تقریباً محرمانه آموزش داده می‌شد. دورهٔ نجومی اسمی بود که بعدها روی آن گذاشتیم. وقتی که به دوره‌های تعلیمات عمومی استاد دورهٔ خورشیدی گفته شد، اسم این دوره هم نجومی شد. تنوع روش‌ها و فنونی که در دورهٔ نجومی آموزش داده می‌شد بسیار بالا و جذابیت و کششی که علیرغم سختی‌های فراوان، در آنها وجود داشت بسیار زیاد بود. روش‌هایی که در دورهٔ نجومی آموزش داده می‌شد به هفت شاخهٔ کلی تقسیم شده بود و هر طیف از کارورزان باطنی یکی از این شاخه‌ها را تمرین و تجربه می‌کردند. ایلیا عموماً به سرشاخه‌ها و مریبان اصلی آموزش می‌داد و جز بنابر ضرورت، ارتباطی (از این زاویه) با بقیه نداشت. حتی بعضی از کارورزان باطنی ایلیا را بعنوان معلم اصلی نمی‌شناختند و همین زمینه‌ای را فراهم می‌کرد تا در مواقع خاصی ایلیا خودش به آزمون آنها دست بزند. پایین بودن سن ایلیا و ناشناس بودن او برای بعضی از کارورزان، شرایط را برای این کار مناسب‌تر می‌کرد...

بیست و سه سالگی، حرکت نجات روحی^{۶۴}

«ابر وقتی خود را می‌گشاید باران می‌آید و زندگی می‌آورد. بیاموز و خود را بگشا و
ببار تا زندگی به تو روی آورد و روح آورد.» ایلیا «میم»

یک روز با یکی از دوستان (که مرا به عنوان جانشین استاد روح‌الله می‌شناخت) از خیابان انقلاب به سمت ولیعصر می‌رفتیم. متوجه شدیم که آنجا (ولی عصر) کلاس‌هایی در زمینه‌های مرتبط با علوم باطنی، روانشناسی مدرن و متافیزیک در جریان است. این جالب بود چون گمانم با توجه به آن همه جستجو این بود که در این دنیا چنین چیزهایی را افراد بسیار معدودی می‌دانند و فکر می‌کردم دیگر نباید کسی در ایران باشد که در این باره بداند. کسانی را که واقعاً در سطح جهان در این باره چیزهایی می‌دانستند می‌شناختم و در حالتی انکار آمیز، با همدیگر به نوعی در ارتباط بودیم. از طرفی بعد از آن همه تجربه، تحقیق، ملاقات با مدعیان، تفکر در مکتب‌های مختلف و مشاهدات بسیار می‌دانستم که اگر کسی واقعاً در این باره چیزهایی زنده و بارور و عملی بداند باید حتماً به نوعی با معلم ما ارتباط داشته باشد بنابراین رفتم اصل داستان را بدانم...

وقتی با مسئول آن کلاس صحبت کردیم متوجه شدیم که او هم شبیه بقیه است و در این موضوع تقریباً چیزی نمی‌داند. اولش بیشتر دوستم صحبت کرد و من به مکالمه آنها توجه می‌کردم. این روشی بود که گاهی به کار می‌بردم. در چنین مواقعی نفر چندم بودم. گاهی به عنوان راننده یا خدمتکار یا فردی گمراه و در آستانه خطر ظاهر می‌شدم و یکی از شاگردان و دوستان به عنوان نفر بالاتر ظاهر می‌شد. بعد آن دو یا چند نفر وارد صحبت یا

^{۶۴} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

تبادل آگاهی می شدند و من هم مثلاً به عنوان منشی، بحث و تفکر آنها را به صورت غیرمستقیم هدایت می کردم...

بعد از صحبت با مسئول آنجا، در آن مکان و همان ساعت، برای چند نفری که به عنوان مدرس آنجا بودند حرف زدم. خودم هم نمی دانستم چه می گویم. مطالب جاری شده بود. اولین باری بود که آشکارا سخنرانی می کردم. قبلاً فکر می کردم سخنرانی مثل خودکشی باطنی است چون انسان را از ناشناختگی و حفظ اسرار بیرون می آورد...

«آموختن بدون آموزاندن ممکن نیست. دریافت کردن بدون بخشیدن میسر نیست
پس اگر می خواهی برخوردار شوی برخوردار کن»
ایلیا (میم)

حرفها و تصاویر و فکرها مثل باران بر ذهنم می بارید. همه این سخنرانی ها خودبخود بود و مطالب در همان لحظات و جلسات می جوشید و می بارید. اکثر حاضران را می دیدم که دارند گریه می کنند و بعضی هم می خندیدند. و البته بعضی هم عصبانی و خشمگین بودند...

تمثیل ها و رویاهایی که در ذهن به کلمات تبدیل می شدند؛ تمثیل پادشاه خفته، کودک مادر، باغبان الهی، پرندگان مهاجر، جوشش چشمه، رودخانه و دیگر و دیگر. خود بخود به سوالات جواب می دادم. کنترل چندانی بر آنچه می گذشت نداشتم و این اولین تجربه از این دست بود. انگار جوابها را می دیدم. فکر نمی کردم. برای حرف زدن، منبعی جز آنچه که ناخودآگاه به ذهنم می آمد چیز دیگری نداشتم. نمی دانستم بعد از این کلمه، کلمات بعدی چیست. نه فکر می کردم که مطالب را بسازم و نه از آنچه می گفتم خاطره ای داشتم. هیچ کدام از آن تمثیلهای، رویاها، پاسخ ها، سخنرانی ها و مطالب را از جایی نیاوردم و در جایی نخواندم. همه چیز خود بخود بود.^{۶۵} بعد از سخنرانی ها گاهی

^{۶۵} فقط ذغالی که روزگاری اخگر بوده است می تواند به سهولت از نو فروزان شود. مثل مکزیکی

سعی می‌کردم به یاد بیاورم چه گفته‌ام و چند بار هم متن آنها را نوشتم تا بتوانم آنها را ارزیابی کنم اما این ارزیابی هم انجام نشد چون نمی‌توانستم فرمول و روش واحدی را در آنها ببینم که روال آنها را به کنترل در آورم... بعد از آن اولین جلسه، جلسات بعدی به سرعت تشکیل شد. فزاینده‌های آن روز، تعداد مردم که عموماً از جوانان، دانشجویان و دانشگاهیان بودند بیشتر و بیشتر می‌شد...

یکی دو جلسه بعد سالن آنجا پر شد و دیگر آنجا ظرفیت بیشتر نداشت. مسئولان آنجا از من خواستند که از مردم شهریه بگیرم

اما قبول نکردم. به همین دلیل آنها هم از ما خواستند ادامه کار را در جای دیگری دنبال کنیم.

در اینجا بچه‌ها دست به کار شدند. هر کس قسمتی از کار را انجام می‌داد. یک نفر برای سخنرانی‌ها سالن می‌گرفت. یک نفر موسسه انتشاراتی تاسیس کرد. عده‌ای نوارهای سخنرانی را روی کاغذ پیاده و برای تبدیل به کتاب آماده کردند. بعضی‌ها برای انجام شدن کارها کمکهای مالی می‌کردند و هر کدام از همراهان

اصلی، کاری برای ادامه این روند انجام می‌دادند. طبق همین روال، دهها تشکل مردمی و موسسات مختلف، نشرها و نشریات و انجمن‌ها در یازده دوازده سال گذشته به وجود آمد...

... و اگر برای تو
خیری بخواهد،
بخشش او را
ردکننده‌ای نیست.
آن را به هر کس از
بندگانیش که
بخواهد می‌رساند،
و او آمرزنده
مهربان است.
(یونس: ۱۰۷)

دنیای تو جایی
است که تو در آن
خود را پیدا
می‌کنی. مثل مصری

در اولین سال سخنرانی‌ها و تعالیم عمومی، گاهی هر روز و گاهی در هر روز چند جلسه سخنرانی برگزار می‌شد. سخنرانی‌ها به فرهنگسراها و مکانهای بزرگتر کشیده شد...

بعد از انتشار گزیده‌ای از سخنرانی‌های سال اول و دوره‌های عمومی [در سن ۲۳ سالگی در سال ۱۳۷۵] در قالب کتاب تعالیم [کتاب جریان هدایت الهی - تعالیم حق - جلد اول] حرکتی به وجود آمد که همین حرکت که با انتشار کتاب، بیشتر و بزرگتر می‌شد سبب به وجود آمدن تغییراتی در ادامه کار شد...

خداوند نجات است و نجات دهنده تنها خداست

با الهام از «لا اله الا الله»

(جلسه دوم)

لااله الاالله می‌گوید نجات خداست. نجات دهنده فقط خداست نه جز خدا. نجات از همهٔ بدیها، نجات از همهٔ سختی‌ها، نجات از همهٔ مرگ‌ها و بیماری‌ها، نجات از بدبختی‌ها و نادانی‌ها فقط و فقط خداست نه غیر خدا، نجات دهنده هم خداست. هیچ کس جز خداوند نمی‌تواند زندگی انسان را نجات دهد زیرا زندگی انسان همان خداست.

هر کس نام
خداوند را بخواند
نجات یابد.
کتاب مقدس

هیچ چیز نمی‌تواند انسان را نجات دهد. نه عمل خوب، نه فکر خوب، نه حال خوب و هیچ قانونی خاص. عمل خوب، فکر خوب، گفتار خوب اینها می‌توانند انسان را خوبتر کنند، وضع و حال او را بهتر کنند، او را رشد دهند یا شایستهٔ زندگی خوبتری نمایند اما هیچ کدام نجات دهنده نیستند. نجات دهنده فقط خداوندیست که خود او نجات است. نجات انسان در لااله الاالله است. در انکار

همهٔ خدایان دروغین، همهٔ بتهایی که به خدایی گرفته است. در انکار همه چیز و همه کس جز خداوند زنده و نامحدودی که انکار ناپذیر است. اگر چیزی هست و کسی هست او در خداست و به خداست که چیز است. ثانویه است. اولیه نیست. وجودش وابسته به خداست. اگر نور نباشد روشنایی نیست، سایه نیست، گرما نیست. هیچ کس قادر نیست انسان را نجات دهد جز خدا. هیچ پیامبری هم قادر نیست انسان را برهاند. پیامبران نجات نمی‌دهند بلکه این خداوند است که ممکن است از طریق او نجات دهد. هدایت کنندهٔ اصلی خداست که از طریق

در درون تو
یکیست که اگر
یافتی اش نجات
می‌یابی و نجات
می‌دهی. ناجی کسی
است که آن یکی را
یافته است.
ایلیا «میم»

آنها هدایت می‌کند. برکت دهنده اصلی خداوند است. اگر کسی گمان کند که هم خدا نجات می‌دهد و هم دیگری، این همان شرک است. چند خدایی است. و اگر انسان به چنین گمانی گرفتار شد آیا ممکن است خداوند به نجات او بیاید؟

پس اگر به دنبال نجات خود هستی، خدا را دریاب که نجات و نجات دهنده را یافته‌ای. اگر می‌خواهی زندگی حقیقی تو را بپذیرد، تو همه زندگی‌های دروغین را انکار کن. همه زندگان مرده را فراموش کن و فقط زندگی حقیقی را بپذیر.

همه انکار شدنی‌ها را انکار کن تا آنچه انکار شدنی نیست خودبخود آشکار شود. او حالا هم آشکار است اما وقتی انکار شدنی‌ها انکار شدند، حجابها کنار رفته اند. آنگاه خورشید همیشه تابان حقیقت برای تو آشکار می‌شود. همه دور ریختنی‌ها را دور بریز تا خود را نزدیک ببینی. یکی خداست. یگانه خداست و تنها خداوند است که یکیست. همه شفا در الاهست. همه درمان در

الاهست و همه دردها از نشناختن و ندانستن اوست. پس درمان‌های دروغین را ترک کن. هیچ سیستمی نمی‌تواند انسان و جامعه را درمان کند الا خدا. هیچ شفایی به رنج‌های انسان پایان نمی‌دهد الا خدا و این یعنی لا اله الا الله. هیچ وردی، هیچ فرشته‌ای، هیچ روشی، هیچ طریقی، هیچ کاری نمی‌تواند زندگی انسان را نجات دهد جز خود خداوند. و انسان برای دریافت این نجات باید با زندگی اش بگوید لا اله الا الله یعنی تسلیم خدا شود. به همه وجودش پذیرای خدا شود. در را به روی همه ببندد چون همه‌ای وجود ندارد و در را به روی یگانه حقیقت زنده و حاضر بگشاید. پس نجات را در خدا بجوید و با خدا تجربه کنید و در خدا بیابید. مهم نیست که خداوند چگونه شما را

جان من تنها نزد
خدا آرام می‌یابد،
زیرا نجات من از
جانب اوست. او
نجات دهنده و
تنها صخره
پناهگاه من
است؛ او قلعه
محافظ من
است، پس هرگز
شکست نخواهم
خورد. (مزامیر)

نجات می‌دهد. این را بعهده او بگذارید چون کار او و در مسئولیت اوست. او هر طور که بخواهد شما را نجات می‌دهد اما وظیفه ما این است که دست نجات خود را به سوی او دراز کنیم و فقط و

..... آمین
ایلیا؛ خدا با من است

فقط از او بخواهیم و این رخ نمی‌دهد مگر آنکه با زندگی خود اعتراف کنیم به اینکه هیچ خدایی نیست الا خداوند زنده و حقیقی. هیچ الاهی نیست الا الله. لا اله الا الله.

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «میم»

داستان‌های الاهیسم

به روایت ال یاسین

مثلهای کهن
فرزندان حقیقت‌اند.
ضرب المثل ولز

این داستان‌ها شامل مجموعه‌ای است که بر اساس رؤیاهای بنیادی و نمادهای اسطوره‌ای شکل گرفته و هر کدام از داستان‌ها علاوه بر مفاهیم پایه و مشترک، نظیر تسلیم و خدمت به خداوند، عشق الهی، توجه به خداوند و از خود گذشتگی برای خدا، دارای طیف و دسته‌ای از تعلیمات اختصاصی می‌باشد. خواندن

عمیق هر یک از داستان‌ها به فهم تعلیمات خاص و عمومی مستتر در داستان منجر شده و راه ارتباط درونی انسان را هموارتر می‌کند. در واقع می‌توان گفت که هر یک از داستان‌های الاهیسم حاوی بخش معینی از تعلیمات الاهیسم باطنی است که البته بصورت فشرده و غالباً از طریق تصاویر رؤیا بیان گردیده است.

بعنوان مثال داستان‌های رؤیای راستین، رؤیای راهست این و باغبان الهی^{۶۶} هر کدام به ترتیب دارای دسته‌ی تعلیمات مسافر حق، فدایی حق و مبارز حق است. در داستان رؤیای راستین، موضوع مهاجر بودن روح انسان و هجرت‌گاه بودن زمین، بصورت نمادین، از طریق داستان قوهای مهاجر مورد بحث قرار می‌گیرد... در باغبان الهی یکی از روش‌های مبارزه موفق با نفس و مکرهای شیطانی به تصویر کشیده می‌شود...

هر یک از داستان‌های الاهیسم علاوه بر تعلیمات خاص خود، بیانگر ابعادی از تعلیمات عمومی است و زوایایی از آموزش‌های عمومی را آشکار می‌سازد.

^{۶۶} شرح و تفسیر این داستانها، توسط خانم‌ها شیباب حسامی (پریا) و نازی حسامی (شیوا) و آقای امیررضا الماسیان صورت گرفته است. از دیگر آثار منتشره و در دست چاپ خانم شیباب حسامی (پریا) می‌توان به کتاب دوازده انجیل و همچنین کتب نوح آموز، اخبار و یافته‌ها، مقالات باطن گرا، آیین قضاوت، تفاسیر بسم الله الرحمن الرحیم، کلمات بزرگان، پیش‌بینی‌های سیاسی و رخدادها، و هونیم اشاره کرد که تحت راهبرد و یا توسط ایشان و عمدتاً با همکاری خانمها نازی حسامی (شیوا) و دکتر پریس کی نژاد و در مواردی، برخی اعضای گروه تحقیقاتی ال یاسین، تهیه شده است.

نیات و انگیزه‌ها^{۶۷}

چیزی که همیشه و بیش از همه کارهای دیگر مرا به خود مشغول کرده بود موضوع تسلیم الهی و خدمتگزاری به خدا بود. از کودکی و در همه کلام خدا متوجه شدم که اصلی ترین و تنها کاری که باید انسان انجام دهد تسلیم است و اولین تجسم

... به راستی
اسلام همان
تسلیم است.
حضرت علی (ع)

تسلیم، خدمتگزاری است. تسلیم بودن تنها راهی بود که برای پیوستن به خداوند و اتصال به بی نهایت در دسترس بود. غیر از این راه دیگری در اندیشه هایم و در آنچه از قرآن و احادیث و کلام مقدسین می دانستم وجود نداشت. برایم تسلیم به معنای همه خوبی ها، همه رستگاری، همه خوشبختی و همه خدا بود... از کودکی مهمترین و بزرگترین کار ممکن را همین تسلیم بودن می دانستم. می دانستم که خدا، قصدها و کارهایی دارد و می خواستم که انجام دهنده این کارها باشم و البته بزرگترین کارهای خدا را انجام دهم. خودم را تسلیم و خدمتگزار خدا می دانستم...

ملکوت خدا را
هدف زندگی خود
قرار دهید و خدا
خودش همه
نیازهای شما را
برآورده خواهد
ساخت.
حضرت عیسی (ع)

در کنار این قصد عظیم و نیت بزرگ در سالهای نوجوانی، انگیزه‌های دیگری هم به تناسب شرایط خودنمایی می کردند و بعد از مدتی هم ممکن بود از بین بروند. انگیزه‌هایی مثل کشف

اسرار، پاسخ دادن به ظلم‌هایی که در مورد خودم یا اطرافیانم می دیدم، بالارفتن و برتری جستن و چیزهای مشابه، اما این قصدها در مقایسه با قصد تسلیم و خدمتگزاری که خورشیدوار بود به شعله‌های شمع می مانست که گاهی بودند و گاهی نبودند. سعی ام این

^{۶۷} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

بود که هر طور که شده دیگران را هم به تسلیم الهی و خدمت به خداوند دعوت کنم و عملاً به آن وادار کنم.

اما کدام خدمت بهترین خدمت بود؟ فکر می‌کردم اگر خداوند یک انسان بود چه چیزی برایش مهم‌ترین‌ها بود و سعی می‌کردم از طریق تفکر و تعمق، بیشتر در این باره بدانم...

زیاد درباره چیزهای مختلف حرف نزنید اما درباره یک حقیقت، زیاد و به زبانهای متعدد حرف بزنید. ایلیا «میم»

سعی کردم خدا و خداگرایی را به بهترین شکل ممکن با هماهنگ‌ترین بیان‌ها متناسب با مخاطبانم، هماهنگ با شرایط زمان و مکان، معرفی کنم و به نام خدا در این کار موفق بودم. سعی کردم مردم را، کسانی را که کمتر مورد توجه تبلیغات مذهبی و معنوی بودند، متوجه خدا کنم، به تسلیم و خدمتگزاری دعوت کنم، به خداوند و روند خداگرایی پیوند بزنم و از این

طریق آنان را از نگاه خودم، از مرگ و نابودی نجات دهم... به خواست خداوند در اغلب موارد در این کار موفق شدم. دهها هزار محصول این درخت بسیار پر بار، و هزاران نشانه و

خداوند بزرگ می‌فرماید: هر کس انسانی را زنده کند، همانند آن است که تمامی مردم را زنده کرده است. امام حسین (ع)

مستند مرا علاوه بر اقناع قلبی، عقلاً نیز اقناع می‌کردند که خداوند این را هم به انجام رسانده است. بعد از شروع دوره‌های آشکار، فعال‌ترین و ملموس‌ترین قصدم نجات روحی بود. نجات از مرگ. و این کار را در هر جایی، چه در جلسات عمومی، چه در نوشته‌ها، در جلسات خصوصی، در خیابان، در پارک و در هر جای دیگری، متناسب با شرایط مخاطب انجام می‌دادم...

احیاء ایمان به خدا، انتشار عشق به خدا، جذاب و کارسازنمایی حضور الهی و ضرورت و اجتناب ناپذیری تسلیم و خدمتگزاری از جمله خطوط این مدرسانی و نجات روحی بود. نیاتم خودبخود و بدون کنترل، جاری و مستتر در همان حرفها، نوشته‌ها و کارهایی است که در همه این پانزده سال و مخصوصاً در یازده سال اخیر بوده است. همان محتوا و

جهت‌هایی که در اولین کتاب تعالیم هست، همان بر ذهن و نگاهم حاکم بود. به همین دلیل عملکرد ما، رفتارهای ما، فعالیت‌های ما و محصولات کار ما، مؤید و تصدیق‌کننده همین نیت بود. همگی تأییدی بودند بر قصد بزرگ تسلیم و خدمتگزاری که همین هم تبدیل شد به شعار و عهد عمومی ال یاسین و الاهیون. «الهی ای که با منی تسلیم و خدمتگذارم و روز و شب تو را می‌خوانم».

با الهام از آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

(قسمت سوم)

این یکی از اساسی‌ترین درس‌های خداوند است که کارها را با نام خداوند آغاز کنید. اگر کاری به واقع به اسم خدا شروع شود، فارغ از نتیجه آن، این حرکتی است به سوی رستگاری و تعالی انسان...

و این مسلم است و بر اساس کلام خداست که آنچه به نام خداوند خواسته شود، به تحقق می‌رسد. خواسته‌ای که به نام خداست همان دعاست. درخواستی است که به آفریدگار عرضه می‌شود، حتی اگر مستقیماً و آشکارا از خداوند طلب نشود.

خداوند زنده می‌فرماید: «بخوانید مرا تا پاسختان دهم».

این همان معناست که اگر چیزی را به نام خداوند بخواهید، مستجاب می‌شود. این از وعده‌های مکرر و مؤکد پروردگار است و آن را تقریباً به همه انبیاء خود متذکر شده است.

اما واقعیت عینی و تجربه مردم جهان این است که آنها به ندرت توانسته‌اند چنین وعده‌ای را شاهد باشند. در این زمان هم، اگر همه مردم این دنیا چیزها را از خدا و به نام خدا بخواهند، انتظار واقعی این است که احتمالاً دعای تعداد بسیار اندکی از آنان مستجاب شود.

مسئله چیست؟ مشکل کجاست؟ آیا تناقضی در کار است؟ اشکال در کار انسان است یا در کار آنکه از هر نقص و ناتوانی و ناراستی مبرا است؟...

مسئله این است که انسان عموماً نام خدا را به کار نبرده است و الّا کار او همیشه شاهکار می‌بود. او واقعاً به اسم خدا نخواسته است، زیرا در این صورت دعایش همیشه مستجاب بود. انسان غالباً بر اثر توجه به ظاهر، از باطن غافل شده و مغز و هسته را فدای پوسته آن نموده است. در طول تاریخ، هر گاه او بیش از اندازه به قال مشغول شده، از حال محروم شده. بیان اسم خدا هم همین‌طور بوده. به همین دلیل مردم این دنیا عموماً نتوانسته‌اند قفل‌های انسان و جهان را به آن

بگشایند. اما همان اندکی که از طریق اسم خدا قفل‌گشایی کرده‌اند و کارهای بزرگ را به انجام رسانده‌اند و عظمت و قدرت خدا را آشکار کرده‌اند، سندهای محکمی از به تحقق رسیدن وعده پروردگارانند...

باطن «ادعونی استجب لکم» چیست؟ معنای «کارها را به نام خداوند شروع کنید» چیست؟ به نام خدا، یعنی فقط به اسم خدا نه جز خدا. خداوند شریک ندارد و شریک هم نمی‌پذیرد، بنابراین وقتی که خوانده می‌شود، اگر اسم او آلوده به شرک باشد، او به دعای دعاکننده توجه نمی‌کند. به نام خدا یعنی فقط از خدا، فقط برای خدا و فقط به اتکاء خدا بخواه. پس اگر قدرت موهوم دیگری در نظر تو بود، اگر جز خدا اتکاء دیگری داشتی، به نام خدا نخواسته‌ای، پس کار تو شاهکار نیست و دعای تو مستجاب نمی‌شود. وقتی می‌گویی به نام خدا، باید منکر هر نیرو و حرکتی جز آنچه از خداست باشی. یعنی حال تو «لا حول و لا قوه الا بالله» باشد. وقتی گفتی «بسم الله»، این در صورتی کارسازی می‌کند که درون آن پر از توحید و یگانگی باشد، در آن «لا اله الا الله» نهفته باشد. اگر تو قائل به این بودی که در عرض خواست خداوند، خواست انسان هم به انجام می‌رسد، دعای تو از استجابت به دور است. این شرک آمیز است و با «به نام خدا»، تناقض دارد. وقتی در کنار پروردگار متعال، چیزی قرار دادی یا با وجود اراده و قدرت او، قائل به خواست و نیروی دیگری هم بودی، دعای تو اینطور ترجمه می‌شود: به نام خدا و به نام این و به نام آن.

وقتی از پادشاهی بزرگ اینطور خواستی که ای پادشاه، من از شما و از سرباز شما و از خدمتکار شما می‌خواهم برآیم چنین کنید، تو اساساً از پادشاه نخواسته‌ای، چون اگر پادشاه رامی‌شناختی اینچنین توهین آمیز او را خطاب نمی‌کردی. در چنین شرایطی می‌توان انتظار داشت که پادشاه به جای آنکه خوشحال شود، ناراحت شده باشد. چگونه می‌توان پادشاه را هم‌سطح و برابر سرباز و خدمتگزار او گرفت و اینطور خطاب کرد. به احتمال قوی پادشاه داناه در برابر چنین درخواستی تو را به همان سرباز و خدمتکار واگذار خواهد کرد و می‌گوید: «برو از همان‌ها

بخواه، زیرا من یکتا و یگانه‌ام و شریکی ندارم. در برابر قدرت من هیچ قدرت و مقاومتی وجود ندارد. اگر چیزی بخوام، به انجام می‌رسد و احدی قادر نیست خواسته مرا تغییر دهد یا در برابر آنچه می‌خواهم چیز دیگری بخواهد».

«بسم الله»؛ به نام خدا، یعنی نه به نام هیچ کس جز خداوند زنده و حاضر. یعنی به نام یکی. به اسم «الله» ای که احد است، «قل هو الله احد». به نام یکی، نه به نام دو و سه و چند. به نام خدا، یعنی به نام «الله» نه به نام فرزند و همسر و دوستان؛ نه به نام مقامات و قدرتمندان، نه به نام این و آن، فقط به اسم خدا. چنین «بسم الله» ای قادر است جهان را دگرگون کند، تحول بیافریند و کیمیاگری کند. اگر، هم قدرت خدا در نظر تو باشد و هم نیروی زر و هم زور زورمندان، تو دیگر نباید بگویی به نام خدا؛ چه بسا اینطور به پروردگارت توهین کرده باشی.

به نام خدا یعنی به نام یگانه حق، پس یعنی نه به نام پول و دروغ، نه به اسم انسان و نه به اسم جهان، تنها به اسم آفریدگار جهان. «بسم الله»، یعنی به نام خداوندی که همه چیز تسلیم و مسخر اوست و وقتی تو این را گفתי نباید از کسی جز خدا بترسی، نباید جز به او امید داشته باشی و انتظارت متوجه جز او باشد. اگر اینچنین گفתי به نام خدا، کلام تو دعا خواهد شد و دعای توفی الحال مستجاب می‌شود. اگر صادقانه گفתי «بسم الله»، کلام تو از قدرت الهی پر خواهد شد و چه چیزی است که بتواند در برابر چنین کلامی مقاومت کند. کدام خواسته است که با چنین قدرتی به تحقق نرسد و کدام انسان است که از این راه تعالی نیابد و رستگار نشود. اسمی که اینطور بیان شود رمز ارتباط با خداست و اگر رابطه انسان با پروردگارش برقرار شود، وقوع هر اتفاقی امکان‌پذیر است. اسم خدا مانند دست خداست، «یدالله» است. اگر کسی دستش به خدا برسد، اگر دست کسی در دست خدا باشد، او برخوردار از قدرت خلاق و آفریننده خدا خواهد شد. چنین دستی به اذن خداوند قادر به هر کاری است، زیرا برخوردار از قدرت نامحدود الهی است.

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم) - اثر ایلیا «میم»

(انتشار اول در کتاب «تفاسیر بسم‌الله الرحمن الرحیم و معانی آن از دیدگاه‌های مختلف»)

شکل گیری روند تفکر متعالی^{۶۸}

ساعتی اندیشیدن
بهبتر از شصت سال
عبادت کردن است.
رسول خدا (ص)

در همان حدود ۱۶ سالگی یکی از جریانهایی که در درونم فعال بوده است، کشف پاسخ سوالاتی بود که آنها را سوالات بزرگ می گفتم. بخشی از تفکرات و مشاهداتی که داشتم به دنبال پاسخی برای این سوالات بود. اگر بخواهم واقعاً ساعتی را که به این سوالات فکر کرده ام و عمیقاً و از

راههای مختلف به دنبال کشف پاسخ آنها بوده ام محاسبه کنم با یک نگاه دیگر می توانم بگویم که همه زندگی ام و چند ده هزار ساعتی را که در این جسم بوده ام، فقط در جستجوی کشف و تجربه پاسخ به این سوالات بوده است.^{۶۹} در کودکی اینها فقط یک سوال بود اما بعداً سوالات دیگری هم به آن اضافه شد. یکبار که همه آنها را در کنار هم گذاشتم دیدم حدود چهل سوال شده. اولین سوال که مربوط

هر آنکس که خود را
شناخت به تحقیق
پروردگار خویش را
شناخت.
رسول خدا (ص)

به اولین زمانهای زندگی ام می شود، سوال «من کیستم؟» بود. بیشتر تفکراتم را می نوشتم و بعضی را فقط تجربه می کردم یا می دیدم. گاهی روزها و شبهای متوالی که فقط با چند ساعتی خواب قطع می شد فقط و فقط به این سوالات و مخصوصاً همین سوال من کیستم صرف می شد و سپس،

مدتی صرف تجربه کردن آن یافته ها می شد. علاوه بر سوال من کیستم که در آن حتی با سلولهای بدنم هم تفکر و تعمق می کردم، توجه به سوالات بزرگ دیگر هم در مقطعی از زمان، شدت می گرفت. خدا کیست؟ زندگی چیست؟ چرا به این جهان آمده ام؟ نظرات

^{۶۸} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

^{۶۹} بفهم چه می گذرد و در چه وضعی هستی تا بدانی چکار باید کنی. ایلیا «میم»

خدا کدام است و چگونه می‌توان آنها را دانست؟ در هر لحظه بهترین کار و بهترین فکر کدام است؟ ما از کجا آمده ایم و به کجا می‌رویم؟ انسان کیست؟ قوانین و الگوهای بنیادی این جهان چیست؟ راهها و روشهای تفکر کدام است؟ و... یکی از مبانی آموزش‌های XYZ همین‌ها بود. سیستمی را برای چگونگی استفاده و تجربه این سوالات طراحی و آن را با کلیات روح زایی ادغام کردم...

در پاسخ به یکی از این سوالها: «راهها و روشهای تفکر کدام است؟» سی و شش روش تفکری را طراحی و ابداع کردم. نمی‌دانستم در کتابهای تفکری چه چیزی در این باره هست. البته چند بار هم که در کتابفروشی‌ها نگاه کردم چیزی پیدا نکردم اما چند سال بعد دیدم مطالبی که تا حدی شباهت داشت، از طریق ترجمه کتب جدید، وارد ایران شده‌اند. سالها بعد از آن، تعدادی از دوستان ال یاسین را مأمور کردم تا در زمینه روشهای تفکر تحقیق کنند. قصدم ایجاد یک جریان تفکر گرا و در عین حال خداگرا بود...

مدتی بعد انجمن متفکران و محققان بر همین اساس بوجود آمد. قسمتی از روشها و فرمولهای تفکری را به جمعی از الاهیون که در زمینه دانش مدرن تفکر و مدیریت، مطالعات و تحقیقاتی داشتند نشان دادم. اینها چیزهایی بود که از حدود چهارده پانزده سال قبل آنها را داشتم. نظر بعضی از آنها این بود که این روشها بسیار کارا و خلاق‌اند. حجم این دانش تفکری زیاد بود. در مجموع شاید به اندازه سه چهار دفتر دویست برگ بزرگ می‌شد که صفحات آن پشت و رو نوشته شده بود. اینها مشروح تعلیمات تفکری نبودند بلکه خطوط اصلی و فرعی کار بودند. از دل آنها نزدیک به هفتصد فرمول و مدل‌های فرعی و موضوعی تفکر را استخراج کردم و ادامه کار را به فردی مورد اعتماد سپردم.

محور آگاهی زایی در واقع شامل همین مطالب می‌شد. قرار داشتیم که همه آن را به تدریج منتشر کنیم و جریان انتشار این مطالب (دانش تفکر) از نشریه هنر زندگی متعالی شروع شد اما این نشریه خیلی زود توقیف شد. بعضی از قدم‌های کلیدی تفکر مثل

روش‌های تصمیم‌گیری هفت دهم و سه دهم، روش‌های برنامه‌ریزی پرچه و بعضی از تئوری‌های اولیه تفکر مثل سوال‌سازی و ضرورت آن و از زاویه‌های مختلف دیدن را به بعضی از مدرسان انجمن متفکران و محققان آموزش دادم و به بعضی از این دوستان توصیه کردم که تفکر را به آن دسته از الاهیون و ال‌یاسین که مشتاق و پیگیر هستند آموزش دهند. مدل آموزش را هم گفتم و شرایط مهیا شد.

غیر از این، تدابیر دیگری هم داشتم تا تفکر و فرهنگ سوال کردن لااقل در آنهایی که مشتاق هستند و سپس در سطح جامعه و کل دنیا، جا بیفتد. توصیه کردم که جلسات مناظره آزاد بگذارند در باره هر موضوعی که خودشان می‌خواهند یا در باره مسائل روز. مطالعات تفکر گرا سرعت بیشتری (در طیفی از افراد) به خود گرفت. بعضی از اعضاء انجمن تبدیل به مدرسان تفکر و مدیریت شدند و برای مدیران دولتی و خصوصی جلساتی را در زاویه‌های مختلف تفکری برگزار می‌کردند. یکی از ماموریت‌های انجمن متفکران و محققان، احیاء و گسترش فرهنگ تفکر در سطح جامعه بود....

«بسم ... پرچم خداست. کسی که در زندگی تحت پرچم خدا حرکت کند، از حمایت و پشتیبانی خداوند برخوردار است ..»
ایلیا «میم»

با الهام از آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

(قسمت چهارم)

به نام خدا، به نام مرگ نیست، به نام زندگی ست. به اسم زنده و زنده کننده است. «هوالمی و هو لایموت». اگر انسان دست به ویرانی زد، کار او نمی تواند به اسم پروردگار باشد. پس اگر کسی به واقع گفت به نام خدا، او باید به زندگی دامن زند و حیات را گسترش دهد. اگر نتیجه تلاش او نابودی باشد، شروع تلاشش به اسم خدا نبوده ...
از طریق اسم خداوند، می توانید به او متوسل شوید و به توسل برسید.

و این بهترین طریقه پیوند با خدا و ارتباط با اوست. اسم پروردگار، شایسته ترین و بهترین واسطه انسان تا خالق خویش است.

وقتی می گوئیم «به نام خدا»، می بایست با این حرکت بزرگ هماهنگ شویم. اسم بردن از خدا و شروع کردن به نام او، شرایط جدیدی را ایجاد می کند که اگر این شرایط محقق نگردد، گوینده نام پروردگار، چه بسا فقط لبهای خود را جنبانده باشد. ادعا کردن، تمام واقعیت نیست. ادعای واقعی می تواند قسمتی از واقعیت باشد، اما هر اظهاری نیاز به افعال و اوضاع و احوال خاص خود دارد. اگر کسی گفت به اسم خدا، اما دو دستی به کار خودش چسبید، ترسید، حرص زد و هراسناک شد، او به اسم خدا شروع نکرده بلکه کلمه ای مثل کلمات دیگر را زمزمه کرده است ...

وقتی انسان می گوید «به نام خدا»، این بدان معناست که گفته است من تسلیم و خدمتگزار پروردگار عالم هستم. یعنی این جهان پادشاه بزرگی دارد و من کارگزار و بنده آن فرمانروای یگانه ام. بنابراین، با وجود این نام، دیگر او نمی تواند برای خود یا سر خود عمل کند، بلکه همه اعمال و حرکات او برای خداوند و در جهت تحقق اراده آن فرمانروای بزرگ است. پس وقتی

گفت به اسم خدا، دیگر نباید از کسی یا چیزی بترسد. نباید برای کسی جز ربّش تلاش کند. نباید از نتایجی که در پی عملش حاصل می‌شود زیادی تحت تأثیر قرار گیرد، چون او کارگزار الهی است، کارش هم کار خداست. پس نتیجه هم هر چه که باشد، چه به ظاهر موفقیت و چه شکست، هر دو توفیق الهی است.

بنابراین در چنین شرایطی، نباید از آن فرد و از آن شیوه آسمانی که بکار بردن اسم خداست، انتظار خاصی داشت. باغبان از گفتن کلمه دانه نمی‌تواند انتظار آن را داشته باشد که به درختی پر محصول برسد، بلکه او باید زمین را آماده کند و شخم بزند؛ دانه را در دست داشته باشد و در زمین بکارد؛ از دانه مراقبت کند و شرایط را برای به ثمر رسیدنش مهیا کند. آنگاه او می‌تواند بگوید دانه را کاشته، پس منتظر درخت و میوه‌ها و محصولات آن است.

اسم خدا هم مثل همین دانه‌ایست که باغبان باید آن را بکارد. با گفتن کلمه عمل، دهان از غسل پر نمی‌شود و به صرف اسم عمل، انسان از غسل نمی‌خورد.

اسم خداوند کارساز است، قصدساز است، فکرها را به تحقق می‌رساند و خواسته انسان را عملی می‌سازد. اما این برای کسی نیست که صرفاً لفظ آن را بیان می‌کند بلکه این اثرات تعیین‌کننده، برای کسی است که آن را به راستی و درستی بکار می‌برد. آن را مانند دانه‌ای که باید در زمین آماده کاشته شود و از آن مراقبت شود، بکار می‌برد.

کسی که می‌گوید «به نام خدا» او چگونه می‌تواند دروغ بگوید، بدی کند و به پلیدی‌ها آلوده شود. چنین شخصی نه تنها حرمت و بزرگی پروردگار را رعایت نکرده است بلکه نام او را به بدی و پلیدی آلوده ساخته است. به ربّش که ربّ‌العالمین است، توهین و بی‌حرمتی کرده است. نمی‌شود گفت به اسم نور، تاریکی برقرار شود.

و نمی‌توان به نام خداوند سبحان بدی کرد، به اسم پروردگار عادل، ظلم کرد، به اسم او که یگانه حقیقت عالم است، دروغ گفت و با دروغ عمل کرد...

وقتی می‌گویی به نام خدا، با ترس و وحشت عمل نکن. با نام قادر متعال قوی باش. تو او را طلبیده‌ای، پس اگر او به سویت آمده، از قوتش، قدرت گیر و قوی باش.

اسم خدا از هر قدرتی بزرگ‌تر و از هر نیرویی قوی‌تر است، بلکه با وجود آن هیچ قدرت دیگری وجود ندارد. نام پروردگار جهان غیر قابل مقایسه با توان هسته‌ای و فوق هسته‌ای است، ولی همین نام بزرگ، برای کسی که وفادارانه و به راستی آن را بکار نمی‌برد، چه بسا از یک مورچه هم ناتوان‌تر باشد و نتواند کاری را که از یک مورچه برمی‌آید، به انجام برساند. اما وقتی که اسم خدا وفادارانه بیان شود، همه عالم و همه قدرت‌ها و همه خواسته‌ها، در برابر آن، از یک مورچه هم کوچک‌تر و ناتوان‌ترند.

اعتماد داشته باشید، اما نه اعتماد به نفس، که این نوع اعتماد غالباً چیزی ساختگی و توخالی است. به جای اعتماد به نفس خود، به اسم خدا اعتماد داشته باشید. به «اصل خود» که خداست، مطمئن باشید، نه «نفسی» که متلون و متغیر و به شدت ضعیف است...

وقتی می‌گویید به نام خدا، نشانه آن این است که خدا با شما باشد. اگر نیست و حضورش در کارتان آشکار نیست، پس هنوز به واقع نگفته‌اید به اسم خدا. اگر خدا با انسان باشد، این بودن، نشان‌ها و نشانه‌ها دارد. نشانه حضور خدا چیست؟ نور است، شفا و برکت است، قدرت و توفیق است، بخشش و محبت است، حمایتی عظیم و پشتیبانی شدید است...

اگر پروردگار متعال را به نامش بخوانیم، او می‌آید و در کنار ما قرار می‌گیرد، «هو معکم اینما کنتم» و می‌فرماید: «بگو من نزدیکم و به دعای دعاکنندگان پاسخ می‌دهم». اسم خدا را دریابید، زیرا آن حلقه ارتباط و اتصال به خداست. هر گاه انسان به این حلقه سری مجهز شود، ارتباط او با خداوند برقرار شده و اتصالش حتمی می‌شود...

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم) - اثر ایلیا «میم»
(انتشار اول در کتاب «تفاسیر بسم الله الرحمن الرحیم و معانی آن از دیدگاه‌های مختلف»)

ازدواج هماهنگ و درس‌های استاد

به روایت ال یاسین

یکی از تعالیم و آموزه‌های ویژه و منحصر به فرد استاد ایلیا «میم»، تعالیم مربوط به ازدواج است.

گرچه ازدواج، مقوله‌ای است که تقریباً در همه دنیا، و در هر قوم و فرهنگی، بدان توجه شده و تعداد صاحب‌نظران و پژوهشگرانی که به آن پرداخته‌اند کم نیست و تنوع و تعدد نظریات و راهکارهایی که برای انتخاب همسر و زندگی مشترک ارائه داده‌اند نیز زیاد است، اما تقریباً همه این نظرات فاقد سه ویژگی مهم و اساسی هستند. این سه ویژگی مهم عبارتند از: مکان شمول بودن، زمان شمول بودن و مطابقت با آموزه‌های الهی.

به همین دلیل، دامنه تأثیر خروجی‌ها و نتایج نظرات ارائه شده، عمدتاً وابسته به فرهنگ، مکان و زمان‌های مشخص بوده و نمی‌تواند برای همه افراد در هر زمان و در هر مکان، قابل استفاده باشد، لذا ضمانت اجرایی آنها هم از یک سرزمین به سرزمین دیگر یا از یک مقطع زمانی، به زمانی دیگر، مخدوش یا زائل می‌شود.

از این مهمتر آنکه، حتی در یک زمان و مکان ثابت نیز این نظریات، برای همه افراد کاربرد نداشته و فرمول‌های لایتغیری که ارائه می‌دهند با توجه به تفاوت‌های فردی، قادر نیست همه طیف‌های انسانی را پوشش دهد، در نتیجه تبعیت از آنها، برای همه افراد، میسر و کارساز نبوده حتی ممکن است هلاک کننده یا آسیب‌زا باشد.

من، چه به عنوان یک روانشناس، که سالها سابقه کار با زوج‌های جوان را داشته و چه به عنوان پژوهشگری بی‌طرف که همراه با تیم پژوهشی، تحقیقات پر دامنه‌ای بر انواع نظریه‌های مرتبط با ازدواج داشته است، بیشتر نظریه‌های موجود غربی یا شرقی، علمی یا غیرعلمی، کهن یا جدید... را مطالعه و بررسی کردم اما به نظریه‌ای دست نیافتیم که برای همه افراد، در تمام زمان‌ها و مکان‌ها برقرار بوده و کاربرد داشته باشد.

بعضی از نظریات طرفدار ازدواج بودند، برخی طرفدار مجرد و رهبانیت. بعضی ازدواج موقت و ازدواج متعدد را به شدت مردود دانسته و برخی حتی طرفدار چند همسری زنان بودند! مؤلفه‌های انتخاب همسر نیز بسیار متفاوت و در عین حال نامتناسب با برخی طیف‌ها عنوان

می‌شوند. عده‌ای به مؤلفه‌های ظاهری و وابسته به غریزه بسنده کرده، برخی دیگر طرفدار زندگی مشترک قبل از (یا بدون) ازدواجند. برخی نیز با وسواس زیاد تعداد زیادی فرمول برای سن، خانواده، فرهنگ، شغل، تحصیلات و... طرفین را کنار هم می‌چینند و گروهی دیگر هوادار روابط جنسی آزادند و در این بازار آشفته که گاه بسیار سطحی و گاه بسیار سختگیرانه به ازدواج می‌پردازد، تکلیف تفاوت‌های فردی هرگز روشن نمی‌شود در حالیکه در شرایط واقعی، گاه با افرادی روبه‌رو هستیم که ویژگی‌های شخصیتی و نوع و کیفیت برقراری رابطه آنها با جنس مخالف به گونه‌ای است که اصلاً با «ازدواج» همخوانی ندارند و نیز با زنان و مردان زیادی روبه‌رو هستیم که گرچه با نفس ازدواج همخوانی دارند، اما به دلیل انتخاب‌های ناپخته و اشتباه، درگیر مسائل بی‌شمار ناشی از زندگی مشترک با همسرانی شده‌اند که به هیچ وجه جفت مناسبی برای آنها نیستند.

غالباً انسان‌ها
نمی‌دانند چه
می‌گویند، چه
می‌کنند و در
کجا هستند.
ایلیا «میم»

بسیاری از کسانی که نقش همسر را ایفا می‌کنند، حتی معنای ازدواج و همسری را نمی‌دانند و هرگز تجربه و دانش لازم، برای ادامه زندگی مشترک را کسب نکرده و متأسفانه هدف مشخصی را در زندگی و در زندگی مشترک، دنبال نمی‌کنند. در واقع اکثر اینها، چه ازدواج برایشان مناسب باشد و چه نامناسب، شناخت صحیحی نسبت به خود و نیازهای حقیقی خود ندارند و با دلایل سطحی وارد ازدواج می‌شوند. متأسفانه کتب روانشناختی و جامعه‌شناختی نیز، کلیدی برای «ازدواج، بله یا نه؟» به دست نمی‌دهند و در نهایت، تنها بعضی از افرادی که دچار اختلال یا برخی بیماریهای روانی‌اند را به دلیل پیشگیری از آسیب‌های بعدی، از ازدواج منع می‌کنند.

غیر از این‌ها، بیشتر نظرات موجود، همان‌طور که اشاره شد، یا ازدواج را درست می‌پذیرند و آن را باعث سلامت فرد و جامعه می‌دانند و یا درست رد می‌کنند و تجرد، رهبانیت یا روابط جنسی آزاد و بدون عهد ازدواج را پیشنهاد می‌دهند و در نتیجه نمی‌توانند برای همه افراد پاسخگو و راضی کننده باشند. در حالیکه تفاوت عمده نظریه استاد ایلیا «میم»، با سایر نظریه‌ها، در عین پوشش دهندگی و پاسخگویی به همه آحاد انسانی است، و به زمان و مکان خاصی تعلق ندارد.

نظریه استاد درباره ازدواج، بر مبنای دکترین هماهنگی تبیین شده است.^{۷۰} نظریه فراگیری که از طریق آن می‌توان به مسائل مختلف انسان پاسخ داد و اتفاقات گوناگون زندگی را تفسیر کرد، چنین نظریه‌های فراگیری را می‌توان نوعی جهان بینی (ثانویه) دانست که بر پایه آنها، تبیین بایدها، نبایدها و چگونگی‌ها، در زندگی انسان میسر می‌شود. براساس تئوری هماهنگی، برای همه مسائل بشر (تأکید می‌کنم، همه مسائل بشر) می‌توانیم «پاسخی هماهنگ» معلوم کنیم. مطابق این نظریه، هماهنگی، یکی از اصلی‌ترین قوانین طبیعت و کائنات است و از مهم‌ترین عوامل موفقیت در هر کاری، محسوب می‌شود. مطابق دکترین هماهنگی، ازدواج نیز امری است غیر قطعی و غیر مطلق، نسبی و تابع شرایط، که می‌تواند ضروری یا غیرضروری و سازنده یا تخریب کننده باشد، و این بستگی دارد به مؤلفه‌های مختلفی که شرایط را می‌سازد. یعنی بستگی دارد به فرد، زمان، مکان، قصدها، روش‌ها و غیره. و موفقیت در ازدواج هم، به هماهنگی آن بستگی دارد و تابع شخصیت، هدف‌ها، شرایط، زمان و روش و... طرفین است، به همین دلیل برای برخی ضروری و سازنده است و برای بعضی غیرضروری یا مخرب، و حتی برای یک نفر ممکن است امروز غیرضروری باشد اما یک سال دیگر کاملاً ضروری بشود. همچنین ممکن است انواع خاصی از ازدواج برای کسی مناسب باشد که برای دیگری مناسب نیست. مثلاً برای یک نفر ازدواج موقت مناسب است و برای دیگری ازدواج دائم و همین طور الی آخر. همان‌طور که ملاحظه می‌شود این نظریه علاوه بر فراگیر و بنیادی بودن، این قابلیت را هم دارد که انسان را فرموله نکند، برای همه یک حکم ثابت و یکسان صادر ننماید، انسان‌ها را روبات‌های مشابه با برنامه‌ریزی غیرقابل تغییر نبیند، به جای ظاهرگرایی به روح و باطن انسان بپردازد و نیازهای اصیل و حقیقی روح انسان را مدنظر قرار دهد. ازدواج را هم یک پیوند بی‌روح و مرده نداند و آن را محدود به جاری شدن صیغه عقد، برقراری روابط جنسی و حتی روابط عاطفی نکند و بسیار وسیع‌تر و عمیق‌تر، و در سطح ممزوج شدن روح دو نفر بدان نگاه کند. ممزوج شدنی که می‌تواند به سکوی پرتابی برای ارتقا و رشد طرفین، یا خدای ناکرده به تخریب روح آن دو منجر شود.

^{۷۰} برگرفته از تفسیر خانم پریا (شباب حسامی) پیرامون نظریه هماهنگی استاد ایلیا «میم»

به همین دلیل به جرأت می‌توان گفت این نظریه، در بین تمام نظریات موجود، تنها نظریه-ای است که در تبیین ازدواج؛ نه تنها به تفاوت‌های فردی، که به تفاوت‌های روحی انسان‌ها بها می‌دهد. باطن و حقیقت رابطه و پیوند در ازدواج را می‌شناسد و تأثیر ازدواج را بر سرنوشت، روح و کمال آدمی، بر همگان آشکار می‌کند.

استاد در همه موضوعات پیرامون ازدواج، آموزه‌هایی دارند از جمله: ازدواج، آری یا نه؟، ازدواج موفق و ناموفق، همسر هماهنگ و چگونگی همسریابی، مسائل قبل (و در آستانه) ازدواج، هنگام ازدواج، بعد از ازدواج، روابط قبل از ازدواج، زمان و شرایط ازدواج، شناسایی وضعیت‌های اشتباه در روابط قبل از ازدواج...، جدایی و مسائل آن، بچه‌دار شدن و مسائل آن، مسائل و راه حل‌های زندگی مشترک، ازدواج‌های غیر معمول (مانند چند همسری، ازدواج موقت ... و راه حل‌های موازی ازدواج و بالاخره، فراروی از ازدواج.^{۷۱}

- * مهمتر از اینکه ازدواج کنی یا نه پاسخ این سؤال است که بدانی چه کسی با چه کسی ازدواج می‌کند و محصول این مزوج چیست؟
- * در انتخاب همسرت خودنمایی‌اش را ببین نه خودنمایی‌اش را که اکثر فریب خودنمایی‌ها را می‌خورند.
- * ازدواج می‌تواند همه چیز را در زندگی تو تغییر دهد حتی خدایی را که تو برای خود داری. وقتی به خانه ات آمد گوش‌هایت همیشه آن را می‌شنوند اما او به تو گوش نمی‌دهد مگر وقتی که هنوز آنرا ندیده‌ای.
- * همسری، همدستی نیست پس با کسی که صرفاً می‌تواند همدست تو باشد و همکار خوبی برایت باشد ازدواج نکن. همسر تو می‌تواند هم دست تو باشد اما هم دست تو به صرف هم دستی‌اش نمی‌تواند همسر تو باشد. همسر تو حتماً همراه و همسفر تو در زندگی است اما همسفر تو در زندگی حتماً همسر تو نیست...

^{۷۱} شرح و تفسیر تعالیم استاد در موضوع ازدواج، در کتابی تحت عنوان «یک یکی» (فرمولهای ازدواج - پیرامون ازدواج‌های خطرناک و خطرات ازدواج) به قلم خانم رکسانا خوشبایی (محقق، نویسنده، کارشناس ارشد مشاوره و عضو شورای سردبیری نشریه علم موفقیت) آمده است. همچنین کتاب بعدی ایشان تحت عنوان «مهرآمیزی» به بازگشایی تعالیم استاد در موضوع ارتباط جنسی پرداخته است.

* رابطه جنسی بین دو نفر به رابطه میان دو سرنوشت منجر می شود. زیرا آن به معنای پیوند سرنوشت است و این پیوند به شراکت طرفین در تقدیرات منجر می شود. هر یک در نورها و تاریکی های دیگری، در تأثیرات پیشین و پسین خوب و بد، در امکانات و ضد امکانات دیگری سهم می شود. این شراکت تقدیری مانند زنجیر خوردن و بسته شدن دو نفر به همدیگر است. آن ها و آنچه بر هر یک واقع می شود، تا پایان جریان زندگی در این جهان و جهان های دیگری به دیگری تأثیر گذار است. حال این اثرات ممکن است سازنده باشد یا مخرب اما غالباً مخرب و مختل کننده است. مگر آنکه ارتباط جنسی هماهنگ رخ داده باشد.

* وقتی رابطه (جنسی) میان دو نفر که با یکدیگر هماهنگی ندارند اتفاق می افتد این مثل آست که دو درخت غیر پیوندی را به یکدیگر پیوند بزیند. نه تنها پیوند این دو، اتفاق نمی افتد بلکه ممکن است دو درخت خشک شوند و زندگی خود را به تدریج از دست دهند. و یا شاید، این پیوند خود را در تغییرات ناهنجار و سرطانی متجلی سازد. درخت را به بیماری کشنده ظاهری یا درونی مبتلا کند و میوه و وجود آنرا فاسد و تخریب کند.

* بعضی از مواد را اگر با یکدیگر ترکیب کنید برآیند تأثیرات آن ها بر یکدیگر خرابی است این آن را فاسد می کند و شاید آن هم این را. بعضی غذاها را اگر با هم بخورید، تأثیر خوب آن ها بسیار بیشتر است بعضی دیگر، اگر با هم خورده شوند اثری مسموم کننده و حتی کشنده دارند. رابطه، رابطه جنسی و ازدواج هم همینطور است.

* ازدواج، یکی از فرصتهای فراروی از خود و کنار گذاشتن خودخواهی است، اما بیشتر تجربه کنندگان، آن را به عنوان فرصتی برای خودخواهی های بیشتر می بینند و در آن خودبینانه تر از قبل عمل می کنند.

* با کسی ازدواج نکن که تو را صرف خود یا دیگر خیرها کند و از خدا باز دارد حتی اگر همسر مناسبی برای تو باشد. اما اگر او توانست تو را به خدا مشغول کند و از خود باز دارد ازدواج با او برکت است.

* ازدواج با یک نفر، ازدواج با سرنوشت او و شریک شدن در همه مسائل و نتایج اوست.

کتاب تعالیم^{۷۲}

اولین سالی که آشکارا برای مردم حرف زدم حدوداً بیست و سه سالم بود. بخشی از نوارهای سخنرانی‌های سال اول را دوستانی از لاهیون روی کاغذ پیاده کردند و این تبدیل شد به اولین جلد کتاب جریان هدایت الهی. کار نهایی کتاب را یکی از دوستان انجام داد که اسم مستعارش پیما الهی^{۷۳} بود...

ارتباط ما خیلی نزدیک و صمیمانه بود. ایشان از تعدادی از دوستانی که در جلسات شرکت می‌کردند خواست که دربارهٔ بنده به عنوان معرفی مطلب بدهند. او این مطالب را جمع کرده بود و از آن یک کتاب حاصل کرد که اسم آن را والسما و الطارق، قسم به آسمان و آنچه در شب آید، گذاشت... خلاصهٔ کوتاهی از این کتاب در ابتدای کتاب تعالیم^{۷۴} آورده شد...

در آن زمان سخنرانی‌ها گاهی روزی سه چهار مرتبه انجام می‌شد و عملاً همهٔ زمان فعال روز را اشغال می‌کرد... او کتاب را چاپ کرد. البته من آخرین تغییرات یا اضافات کتاب را ندیدم. خیلی کارهای دیگری هم در آن زمان انجام می‌شد که بعضی از آنها مهم‌تر از چاپ کتاب تعالیم بودند، که در جریان جزئیات آنها هم قرار نمی‌گرفتم و این روال تا سالها بعد و تا امروز هم ادامه دارد و به مرور بیشتر و بیشتر شده است. در سالهای اخیر به دلیل حجم عظیم کارها و مسائل، بسیار کمتر از گذشته

این فضل
خداست، آن را
به هر که بخواهد
عطا می‌کند و خدا
دارای فضل
بسیار است.
(جمعه: ۲)

^{۷۲} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

^{۷۳} فرشاد مرادی

^{۷۴} کلمه تعالیم اشاره به کتاب تعالیم حق یا همان جریان هدایت الهی (جلد اول) دارد.

در جریان امور اجرایی یا جزئیات فعالیت‌ها قرار داشتیم... بعد از چاپ، یک نسخه از کتاب تعالیم را دیدم. به نظرم مقدمه آن برای مردم، تکان دهنده و شوک آور بود. با توضیحات اولیه کتاب و کلاً چند نقطه از کتاب موافق نبودم. با او تماس گرفتم و درباره توضیحات اضافه شده به کتاب پرسیدم. او معتقد بود که کاملاً درست عمل کرده. یعنی چون مسئولیت کار با او بود پس او هم آنطور که درست می‌دانسته عمل کرده است. وقتی گفتم که با بعضی از قسمتهای مقدمه موافق نیستم گفت در همان مقدمه نظر و تکذیب شما را هم از توهمات و شایعات آورده ام در جای جای کتاب هم موضع شما معلوم است... این روشن بود که او با حسن نیت کامل و از روی محبت و مسئولیت پذیری عمل کرده است. شاید هم در این مورد تقصیری متوجه او نباشد و به من بازگردد. شاید اگر بیشتر دقت و احتیاط می‌کردم، مسئله‌ای پیش نمی‌آمد...

کتاب تعالیم به دست عده‌ای از الاهیون رسیده بود. به مدیر نشر تعالیم حق پیغام دادم که این کتاب وارد بازار نشود و در دسترسی دیگران به آن هم انقباضی عمل شود. و این کتاب سالها وارد بازار نشد بعداً هم که وارد شد، دلایل دیگری داشت...

بعد از انتشار کتاب تعالیم، حرکت بزرگ و موج دامنه دار و رو به گسترشی بین خوانندگان کتاب به وجود آمد. قبل از انتشار کتاب تعالیم، مرا آقای فتاح، استاد، آقا یا چیزهای مشابه صدا می‌زدند اما بعد از انتشار کتاب تعالیم، می‌گفتند آواتار، استاد اعظم، حضرت و... پیغام دادم دسترسی به کتاب تعالیم متوقف شود که همینطور شد. اما همین توقف و خلا، حرص افراد را بیشتر کرد. نسخه‌های دیگری از کتاب را دیدم که به صورت کپی یا با تایپ و تنظیم مجدد درست شده بود. این کارها حتی در خارج از ایران هم انجام می‌شد. بعضی از افرادی که ساکن کشورهای خارجی بودند، با خواندن کتاب تعالیم چنان مشتاق و آماده می‌شدند که به ایران می‌آمدند و اصرار داشتند اینجا بمانند و گاهی اگر تأکید نمی‌شد بر نمی‌گشتند. برای جلوگیری از این حالت خلا، دوباره دسترسی افراد به کتاب امکان پذیر و این بار کتاب وارد بازار شد...

گاهی می‌شنیدیم که کتاب تعالیم در فلان جا تکثیر شده. به همین دلیل بعضی دوستان ال یاسین تصمیم گرفته بودند که تجدید چاپ شود. هم از مسیر نشر تعالیم حق و هم از مسیر دیگر. کتاب تعالیم تا حدی جای جلسات سخنرانی را گرفته بود. افرادی که تاکنون در جلسه حضوری شرکت نداشتند بعد از خواندن کتاب، از نظر وضعیت مانند کسانی بودند که در جلسات حضوری، حاضر و چند جلسه را گذرانده بودند... مدتی بعد از انتشار کتاب تعالیم اولین بیانیه را دادیم. در آن بیانیه بعضی از مواضع تصریح و بنابراین به ابهامات احتمالی پاسخ داده شده بود. بسیاری از مطالب بیانیه را دوستان ال یاسین از خود کتاب تعالیم استخراج کرده بودند از جمله در ردّ توهم گرایی و توهم سازی، اینکه من خودم هستم نه کسی دیگر، اینکه رام‌الله اسم بنده نیست و معنای آن تسلیم و خدمتگزار خداوند است... و موارد دیگر. این بیانیه احتمالاً مربوط به سال ۱۳۷۸ بود، مدتی بعد از چاپ کتاب تعالیم. بیانیه تلاشی بود برای زدودن ابهامات و به قصد تنویر و روشنگری و برای جلوگیری از افکار افراطی که بعضی بر آن پافشاری می‌کردند. کارهای دیگری هم در جهت این روشنگری و تنویر انجام شد. خطوطی که در بیانیه‌ها بود در سخنرانی‌ها و در جلسات پرسش و پاسخ یا جلسات کوچکتز بارها و بارها به صراحت گفته شد. بیانیه‌های دیگری هم منتشر شد. و گاهی همان بیانیه‌های قبلی تجدید می‌شدند. از بعضی از ال یاسین خواستم که در این مسیر حرکت کنند. و قدم‌های دیگر... مسئله برای خیلی‌ها روشن شده بود اما بعضی‌ها از زیاده روی یا محبت و بعضی از سر کینه و نفرت، وارد افراط شده بودند... در حالی که واقعیت بارها و بارها بیان و تأکید شده بود. کار دیگری که برای تضعیف بعضی فضاها داشتیم کاهش جلسات بود. از روزی چند جلسه، جلسات به چند سال یک جلسه کاهش یافت. این هم نتوانست اثر تعیین کننده‌ای بگذارد بلکه اشتیاق و حرص داوطلبان بیشتر شد. طوری که سالن‌های معمول در تهران امکان برگزاری جلسات را نداشتند و قرار شد جلسات بزرگ که آن هم صرفاً برای داوطلبانی که از مدت‌ها پیش اعلام داوطلبی

..... آمین
ایلیا؛ خدا با من است

کرده بودند، اختصاص داشت، در ورزشگاههای بزرگ و دست آخر در ورزشگاه آزادی تهران برگزار شود که این جلسه به دلایلی مورد توافق مراجع قانونی مرتبط با موضوع نبود و بنابراین برگزار نشد...

کتاب تعالیم در یک نگاه

به روایت ال یاسین

کتاب تعالیم حق که عمدتاً شامل بازنویسی بخشی از سخنرانی‌های ایلیا «میم» در سن ۲۳ سالگی می‌باشد، قسمتی از تعالیم عمومی و آشکار ایشان محسوب می‌شود.

مهم‌ترین و کلیدی‌ترین مفاهیمی که در کتاب تعالیم حق بیان شده است عبارت است از تسلیم الهی و خدمت به خداوند به عنوان عامل اصلی رستگاری و خوشبختی انسان؛ آمدن روح خدا به زندگی انسان بعنوان عامل اصلی هدایت و تعلیم و رهایی؛ زنده پرستی و ترک مرده‌پرستی، عشق الهی و عاشقانه زیستن در حضور خداوند بعنوان طبیعی‌ترین و متعالی‌ترین شیوه زندگی انسان؛ مکرهای شیطانی، فریب‌های نفسانی و موانع هدایت الهی بعنوان عوامل محرومیت انسان از نور و روح و حضور خداوند و مانع تحقق زندگی حقیقی انسان؛ توهم زدایی و ذکر نام خداوند بعنوان ریسمان و کلید ارتباط الهی.

با اینحال جوهر اصلی تعالیم حق (و تعالیم عمومی ایلیا «میم») رامی‌توان در مفهوم «تسلیم الهی» بیان کرد. در فرمایشات ایلیا «میم» این مطلب به شکل‌های مختلفی بیان شده است.

شاگردان اصرار می‌کردند که عیسی چیزی بخورد ولی عیسی به ایشان گفت: من خوراکی دارم که شما از آن خبر ندارید. خوراک من این است که خواست خدا را بجا آورم و کاری را که به عهده من گذاشته است انجام دهم. آیا فکر می‌کنید وقت برداشت محصول چهار ماه دیگر، در آخر تابستان است؟ نگاهی به اطراف ببندید تا ببینید که مزرعه‌های وسیعی از جهان‌های مردم برای درو آماده است. درودگران مزد خوبی می‌گیرند تا این محصول را در انبارهای آسمانی ذخیره کنند. چه برکت عظیمی نصیب کارنده و درو کننده آن می‌شود. این مثل اینجا هم صدق می‌کند که دیگران کاشتند و ما درو کردیم. من شما را می‌فرستم تا محصولی را درو کنید که زحمت کاشتنتان را دیگران کشیده‌اند. زحمت را دیگران کشیده‌اند و محصول را شما جمع می‌کنید.

از تعلیمات مسیح علیه السلام

«تسلیم باشید تا رستگار شوید... تسلیم خداوند باشید تا از روح خداوند برخوردار شوید...»

(در جای دیگر) تسلیم خدای زنده باشید تا زنده شوید و زندگی حقیقی را بیابید...

الهی ای که با منی تسلیم و خدمتگزارم و در روز و شب تو را می خوانم...»

تمثیل‌هایی که در کتاب تعلیم حق بیان شده است ترسیم‌کننده واقعیات وضعیت انسان، تداوم وضعیت مرگبار کنونی و راه حل‌های اصلی انسان برای خروج از وضعیت ویرانگر موجود می‌باشد. همچنین در این تمثیل‌ها تصویری زنده و گویا از ارتباط

انسان با خدا و رابطه خدا با انسان ارائه شده است. این تمثیل‌ها به شیوه‌ای ساده و مؤثر توانسته‌اند مفاهیم مذکور را به شنونده منتقل کرده و لاقلاً چشم‌شونده را بر وضعیت موجود و مطلوب خود باز کنند.

کتاب تعلیم حق را می‌توان بستر و زمینه اصلی درک و ورود به دیگر تعلیم ایلیا «میم» دانست. بنابراین می‌توان آن را به عنوان مبنا و پایه تعلیمات ایلیا به حساب آورد. خواندن تدریجی کتاب تعلیم حق یکی از تأکیدات استاد برای فهم تعلیمات باطنی بوده است. گزارش‌های متعددی از خوانندگان مختلف این کتاب نقل شده است که همه آنها حاکی از تأثیر گذاری مطالب کتاب در تغییر فهم و آگاهی و نیز دگرگونی در بینش‌ها و اندیشه‌ها و تغییر در حوزه ارتباط الهی افراد می‌باشد. اغلب خوانندگان این کتاب عنوان داشته‌اند که با هر بار خواندن کتاب به

بزرگترین کاری که در این زندگی می‌توانید به انجام برسانید، به انجام رساندن عهدی است که با خدا دارید و آن تحقق تسلیم و وفاداری به خداست. ایلیا «میم»

آیا تابحال شنیده‌اید که کسی چراغی را روشن کند و بعد روی آن را بپوشاند تا نورش به دیگران نتابد؟ چراغ را باید جایی گذاشت که همه بتوانند از نورش استفاده کنند. به همین صورت خدا نیز یک روز اسرار نهان و مخفی دل انسان را پیش چشمان همه عیان و آشکار خواهد ساخت. پس سعی کنید که به پیغام خدا خوب گوش فرا دهید چون هر که دارد به او بیشتر داده خواهد شد و هر که ندارد آنچه گمان می‌کند دارد نیز از او گرفته خواهد شد. از تعلیمات مسیح (ع)

درک مفاهیم تازه‌ای دست یافته‌اند و حضوری زنده و جاری را در آن تجربه کرده‌اند.^{۷۵}

«تسلیم باشید و خود را برای برخورداری از روح خدا و تجربه حضور خدا آماده سازید. خدای زنده را بپرستید تا زنده شوید و خدای زنده را بیابید و زندگی یابید.»
«تنها، خدای یگانه و زنده و حاضر را بپرستید و براساس حضور یگانه او زندگی کنید. به عهد الهی وفادار بمانید و در روز و شب خدا را بخوانید و عهد خود را با خداوند تجدید نمایید. با تمام وجود خود اعتراف کنید الهی تسلیم‌ام و تسلیم الهی را تحقق بخشید.»

«تسلیم خلاصه عهد یاران خداست و خود، عصاره تعالیم حق است ... تسلیم، عهد بالاروندگان و اصحاب حق است و هدایت‌یافتگی و روشن‌شدگی، و برخورداری از روح الهی جز به آن میسر نمی‌گردد.»

«تسلیم راز یگانگی و اتصال با هستی لایتناهی الهیست و شناخت خداوند از طریق آن حاصل می‌شود. تسلیم شدگان به اتصال و اتحاد الهی نایل می‌شوند و آنان در حضور الهی نوب می‌شوند، فنا می‌گردند و تا ابد بقا می‌یابند.»

^{۷۵} فرستاده خدا (ص): آیا شما را از بخشنده ترین بخشنده خبر ندهم؟ خداوند بخشنده ترین بخشنده است. و من بخشنده ترین فرزند آدم هستم و بعد از من بخشنده ترین شما، مردی است که دانش را آموزش دهد و از این راه دانش او پخش شود. او در روز قیامت به تنهایی همچون یک امت برانگیخته می‌گردد و نیز مردی که در راه خداوند عزوجل جانبازی کند تا کشته شود.

واکنش به منتقدان و دشمنان

به روایت ال یاسین

آنگاهی که قضاوت
دیگران برایت مهم‌تر از
حق و عدالت می‌شود، تو
گرفتار خودباختگی
شده‌ای.
ایلیا «میم»

در موقعیت‌هایی که بحثی پیش آمده است ایلیا غالباً اصراری بر اثبات و مورد قبول واقع شدن خود توسط دیگران نداشته است.^{۷۶} بعضی از مواقعی که از او دلیل و مدرکی طلب شده است با بی‌توجهی از کنار مطلب گذشته است و گاهی حجم عظیمی از دلایل و مستندات را ارائه داده است بنابراین نمی‌توان واکنش مشخصی را در این زمینه از او سراغ گرفت.

در مواردی هم او خودش را بزرگترین دلیل خودش ذکر کرده است و کارها و آموزش‌هایش را پر از دلایل و شواهد روشن دانسته است. «هر کسی قبل از آنکه خود را معرفی کند معرفی شده». اشخاصی که از او عمل خارق‌العاده‌ای را خواسته‌اند تا بواسطه آن عمل خارق‌العاده از او پیروی کنند با جوابهای بازدارنده و دفع‌کننده‌ای روبرو شده‌اند.

او بعضی وقتها به منتقدان خود مستقیماً یا غیرمستقیم کمک کرده است تا کارشان را انجام دهند. حتی گاهی برای این منظور به نظر می‌رسد که او از روش ملامتیون استفاده کرده است. شاید استفاده از روش ملامتیون هم راه دیگری برای عیارسنجی و محک دوستان به حساب بیاید یا روشی برای دور کردن بیگانگان و بدبینان تا بر حسب باور خود به نتیجه برسند. برخوردی که او با افراد مختلف دارد کاملاً نسبی است و رابطه‌اش با اشخاص، احتمالاً، آنطور که خودش اشاره کرده است، متناسب با نگاه و اندیشه‌ای است که آنان درباره وی دارند و موضعی است که آنرا اتخاذ می‌کنند.

^{۷۶} کسیکه بخود اطمینان دارد به تعریف کسی احتیاج ندارد- گوستاو لوبون

«هر طور که آن را ببینی همانطور تجربه اش می‌کنی... حقیقت برای تو همان است که در نگاهت گفته‌ام. اگر خوب آن را ببینی خوب می‌یابی اش و اگر بد ببینی چاره‌ای جز مواجه شدن با نتیجه نگاهت نداری. حقیقت بر تو همانطور آشکار می‌شود که آنرا پذیرفته‌ای و این قانون حقیقت است زیرا بر حسب نگاه تو بر تو آشکار می‌شود. حدود تو در نگاه تو است و آنچه ببینی واقع‌شدنیست...»

او با افراد متواضع، متواضعانه برخورد می‌کند اما در برخورد با اشخاص متکبر با خودبینی و تکبری فوق العاده روبرو می‌شود همچنین با اشخاص منافق و مکار بطرز پیچیده و گیج‌کننده‌ای رفتار می‌کند و آنها را در آشفتگی قرار می‌دهد.

بی‌اعتنایی او به مقبولیت عمومی بارها مسائلی را پدید آورده است. او طی سال‌های گذشته تلاشی مبنی بر اثبات و مورد قبول واقع شدن خود نکرده است و حتی در موارد متعددی در خلاف این مسیر، قدم برداشته است.

باید اذعان داشت که این رفتار موجب خشم و اعتراض بعضی از افراد شده است و آنان نارزایتی خود را به

شکل‌های مختلف از جمله طرح نظریاتی خشمگینانه و آشفته که بطور واضح خشم و عصبیت ارائه‌کنندگان آن را نشان می‌دهد، بروز داده‌اند. دلایل احتمالی این گونه نظریات غرض‌ورزانه همیشه یکسان نبوده است دلایلی مانند عدم اعتقاد به ناشناخته و بنابراین ردّ هر گونه مطلبی که به آن مربوط می‌شود، تهدید شدن منافع، حسد و اغراض شخصی، وابستگی فرقه‌ای، تمایل به نفاق و تفرقه، زیر سؤال رفتن باورها یا مورد بی‌توجهی واقع شدن یا بی‌جواب گذاشتن بعضی از سؤال‌ها ممکن است در شکل‌گیری این قضاوت‌های

لا اله، ما را به انکار ارزش خارق‌العاده‌ای که برای نظرات دیگران قائل هستیم دعوت می‌کند. دیگران هم مانند خود تو هستند و به همین راحتی ممکن است اشتباه کنند. چرا از قضاوت دیگران می‌ترسی؟ زندگی تو را افکار مردم نمی‌سازد. لا اله. این خدای دروغین را، ترس از قضاوت مردم را انکار کن. تو چیزی نیستی که دیگران می‌گویند. تو همان هستی که خداوند می‌گوید. تو محصول نظر مردم نیستی، محصول نظر پروردگارت هستی. پس آن دروغ را ردّ کن و این حقیقت را بپذیر.
ایلیا (میم)

عجولانه نقش داشته باشند. البته او عموماً به سؤالاتی که صرفاً برای دانستن حقیقت یا بدون غرض ورزی و منافع شخصی مطرح شده پاسخ داده است.

**اگر ماری بر شما
حمله کند می‌توانید
بگریزید ولی از
تهمت مردم
نمی‌توان گریخت.**
از کتاب آیین قضاوت و
روش‌های اظهار نظر

گاهی او دیگران را به محکومیت خود تحریک می‌کند و احتمالاً به عمد زمینه‌هایی را برای تردید و بدبینی بعضی از اشخاص فراهم می‌کند. او به قضاوت و افکاری که دیگران درباره‌اش داشته‌اند بی‌توجه بوده است و طوری رفتار کرده است که به نظر بیننده نوعی استقبال از محکومیت به نظر می‌رسد. مثلاً در مواردی که به کفرگویی و ساحری متهم شده است با سکوت خود به تقویت چنین گمانه‌هایی در ذهن افراد بدبین و ناآگاه دست زده است. یا در پاره‌ای موارد بجای اینکه دلیلی در تأیید

خود بیاورد بدون رعایت احتیاط ظاهری، چیزهایی گفته است که از آن بر علیه خودش استفاده شده است. شاید این جملات بتواند چنین دیدگاه و واکنشی را هر چه بیشتر توضیح دهد.

«وقتی که نیازمند تأیید دیگرانی بدان که خداوند تو را تأیید نکرده است وقتی افکاری که دیگران درباره تو دارند برایت مهم است بدان که مهمترین معنای زندگی‌ات را هنوز نیافته‌ای. دیگران چه کاری با تو می‌توانند بکنند؟ نهایتش آن است که تو را بکشند. پس اگر تو عاشق خدایت هستی و مشتاق دیدار او، این بزرگترین کاری است که آنان می‌توانند برایت انجام دهند.»

منافقان و منکران حق همه چیز را بدبینانه نگاه می‌کنند و محکوم می‌کنند. آنها بر ضد هر حقی موضوع می‌گیرند و به هر حریمی تجاوز می‌کنند زیرا خود آنان پیش از این محکوم شده‌اند و حریم خود را از دست داده‌اند... از عیب‌جویی و توهین و تمسخر آنها واهمه نداشته باش زیرا همه منافقان و منکران حق از لعنت هلاک‌کننده خداوند تغذیه می‌کنند و به مدد آن به حیات غم‌انگیز خود در قبرستان ادامه می‌دهند...»

ایلیا «میم» کمتر مواضع خود را بطور صریح درباره موضوعی بیان می‌کند و عمدتاً در لفافه و لفافه‌گویی نظر اصلی خود را بیان می‌نماید. عمل به بسیاری از دیدگاه‌های او به بر هم زدن وضعیت‌های ساختگی منجر می‌شود زیرا این مواضع حالتی دگرگون‌کننده و تحولی دارند. او در مواضع‌گیری‌های خود بسیاری از محدودیت‌های کاذب را زیر سؤال می‌برد.

مصلحت‌های سیاستمداران را زیر پا می‌گذارد و رفتارهای کورکورانه را بی‌اهمیت می‌شمارد. در مواردی موضع‌گیری‌های او بویژه نسبت به سیاست بازان خطرناک و بحث‌برانگیز می‌شود. اما بطور کلی می‌توان گفت که هوشمندی عمیق، هماهنگی و همسویی، در نظر داشتن شرایط زمانی و مکانی و شرایط مخاطب، معنی‌گرایی، تازگی و گشاینده‌گی و فراروی از وضعیت موجود از بارزترین مشخصات نظرات و مواضع او می‌باشد. در روابط اجتماعی، ما عموماً آن دیدگاه‌هایی را بعنوان دیدگاه متعادل و درست قبول داریم که اکثریت افراد جامعه در آن اتفاق نظر دارند و فرهنگ عمومی آن را می‌پذیرد اما او میزان درستی و نادرستی چنین نظریاتی را عنصر هماهنگی (تناسب زمانی و مکانی) دانسته و راست یا دروغ بودن نظرات را هم به کشف و دریافت افراد برمی‌گرداند.

هنر مبارزه باطنی؛ مبارز اندیشی

به روایت ال یاسین

شاید بتوانم دیدگاه اولیه استاد را درباره مبارزه اینطور بگویم که یکی از راههای پیمودن مسیر زندگی مبارزه است اما مبارزه بر خلاف آنچه غالباً گفته می شود، امری اجتناب ناپذیر است. برای رسیدن به هر هدفی ما باید مبارزه کنیم. مبارزه با موانع و مشکلات، مبارزه با سختی ها و ناتوانی ها، مبارزه با آنچه نمی دانیم و آنچه نمی خواهیم، تا بلکه به تحقق آن برسیم. اما از دیدگاه ایلیا راههای دیگری هم به موازات مبارزه وجود دارد که این راهها، زندگی را، صرفاً به مفهوم مبارزه، قابل قبول نمی داند...

به هر حال مبارزه همواره یکی از وجوه تعلیمی استاد ایلیا «میم» بوده است. از زمانی که ایشان را می شناسم این بُعد، به وضوح قابل توجهی در قسمتهای مختلف تعلیمات ایشان دارد. از مبارزه به معنای بسیار ابتدایی و اولیه آن، یعنی مبارزه فیزیکی و تن به تن تا اشکال رشد یافته و جهش یافته آن مانند تقابل اندیشه ها و روش های مبارزاندیشی. همین واژه مبارزاندیشی، یکی از سبکهای تفکری است که استاد در میان سبکهای تفکر متعالی آن را پایه گذاری کردند.

وقتی من با ایلیا آشنا شدم بارها می شنیدم که او در کودکی چندین مرتبه با بچه های بزرگتر از خودش درگیر شده است و روشهای خاصی از برخورد را به کار گرفته است که موجب حیرت اطرافیان شده.

موضوع مبارزه، از همان اوایل زندگی، اگرچه در مفهوم اولیه و ابتدایی آن، در زندگی ایلیا نقش واضحی داشت. سالها بعد، سبک مبارزاندیشی، تجسم این بعد از زندگی استاد شد. مبارزه در متن زندگی و از طریق خود زندگی؛ مانند مبارز زندگی کردن؛ با استفاده از روشهای مختلف مبارزه به خواسته های مختلف رسیدن؛ مبارزه نورانی و هنر مبارزه باطنی.

مطالبی که در ادامه می آید، نمایانگر ابعادی از سبک مبارزاندهی و هنر مبارزه باطنی است.^{۷۷}

- * بیهوده مقاومت نکن یا به میدان دشمن وارد شو و آن را تصرف کن یا بگذار دشمن به میدانی که تو نشان می دهی وارد شود و مغلوب گردد.
- * دشمن را مهار کن و به کنترل درآور زیرا مهار و جهت دهی دشمن بر حمله و دفاع غلبه دارد.
- * اگر کسی به مقدسات تو توهین کرد توهین او را با توهین جواب نده. غیرت مقدسات را هوشمندانه و مدبرانه نمایان کن. نگذار مقدسات به تقاطع ضعفات مبدل شود. اگر مقدسات الهی تویی حرمت شدند، تفکر کن و خردمندانه تصمیم بگیر آنگاه ریشه ای ترین، کوبنده ترین و مؤثرترین واکنش ممکن را نشان بده ابتدا سعی کن که بی طرفانه و بدون تعصب، واقعیتها و نشانهها را آشکار نمایی. توهین کننده را آگاه کن و با روشنگری او را هدایت کن اما اگر او به عمد و دانسته توهین کرد، اگر قصد او برای ضربه زدن جدی بود، عادلانه و متناسب، مجازاتش کن و نتیجه کارش را به او برسان.
- * قوی ترین مبارز و مبارزه، هماهنگ ترین است. بهترین ضربه، الزاماً قوی ترین ضربه نیست بلکه متناسب ترین ضربه است. ضربه ایی مؤثر، به هنگام و به اندازه.
- * مقاومت نکن نیروی وارده را بپذیر و دشمن را با پذیرش، مغلوب کن.
- * اگر به سمت راست صورت ات سیلی زدند، همیشه سمت چپ را جلو بیاور بلکه با همان ضربه اول بر زمین بیافت و با افتادگی ات زمین زیر پای حریف را خالی کن.

^{۷۷} آموزه های هنر مبارزه باطنی توسط سه تن از شاگردان استاد مورد تفسیر و تبیین قرار گرفته است و ان شاءالله در آینده به چاپ خواهد رسید.

- * جلوی ضربه‌ها را نگیر. ضربه‌ها را جهت بده. دشمن ات را نکش، او را به دنبال خودت بکش...
- * برای فتح میدان اصرار نکن که در مرکز میدان قرارگیری و به سمت مرکز حرکت کنی، گاهی حرکت از کناره‌ها و رفتن از حاشیه‌ها کلید فتح میدان است.
- * در روش مبارزه با استراتژی آینه ای یا انعکاسی، مبارز همان کاری را با مهاجم می‌کند او ظاهر و باطن رفتارهای مهاجم را فهم می‌کند و همان فهم را بر علیه او بکار می‌بندد. اگر دشمن او را محکوم کرد او هم دشمن را محکوم می‌کند اما چون فقط یک آینه نیست بلکه آینه ای زنده و هوشمند است پس از بهترین و مؤثرترین روش‌ها استفاده می‌کند. اگر دشمن او را مسخره کرد او هم دشمن را مسخره می‌کند. اگر خواست بی اعتبارش کند او هم از همه راه‌های ممکن برای بی اعتبار کردن دشمن‌اش استفاده می‌کند. اگر دشمن تلاش کند که آبروی او را بریزد او به واکنش عادلانه‌ی آبرو ساختن دشمن می‌پردازد. وقتی به مقدسات او توهین شد، بزرگان‌اش مورد تهاجم قرار گرفتند، وقتی با او مخفیانه برخورد شد، وقتی دوستان و حامیان‌اش مورد تهدید قرار گرفتند، وقتی دشمن با دشمن او هم پیمان شد، وقتی دشمن قواعد را زیر پا گذاشت، وقتی به خشونت متوسل شد، وقتی دیوانگی کرد، او هم تصویر حرکت دشمن را برایش به نمایش می‌گذارد. منتهی بعد از حداکثر برنامه ریزی و تدبیر. او با اوج هوشمندی و دور اندیشی اما بدون ترس عمل می‌کند. کاری می‌کند که دشمن هر چه کند با خودش کرده باشد. از آنجا که آینه‌ها همیشه صاف و شفاف نیستند و می‌توانند محدب، مقعر، رنگی، موج دار، زاویه دار، منشوری و چند بعدی باشند بنابراین به همان سان، فرم‌های مبارزه انعکاسی نیز متعدد بوده و گاهی بین دو فرم انعکاسی و روش‌ها و نتایج آن تفاوت‌های زیادی وجود دارد.

* در (مبارزه به روش) روش دینامیکی، بر روش خاصی تاکید نداشته باشید بلکه به تناسب شرایط و عوامل میدان مبارزه روش مبارزه خود را انتخاب و اعمال می‌کنید. بنابراین بر اساس این روش ممکن است در طول یک مبارزه لازم باشد از روشهای مختلف و متعددی استفاده کنید. در این روش، شما بر اساس یک طرح و نقشه قبلی واکنش نشان نمی‌دهید بلکه طرح شما زاینده شرایط میدان است. با تغییر شرایط، به تفکر و تحلیل می‌پردازید و روش مناسب را انتخاب می‌کنید.

* مبارزه جنگ نیست، صلحی هوشمندانه است و مبارز بزرگ، مبارز صلح جوی عاشق است؛ مبارزی است که بزرگترین سلاح مبارزه اش محبت اوست، او به اتکای یکی مبارزه می‌کند، چه بسا از مبارزه کردن اولیه ترین اصول و فرمول های مبارزاتی را نداند اما چون به اتکای یکی در میدان حاضر شده است چون برای یکی، به عشق یکی و برای اثبات وفاداری و غیرت و دوستی اش به یکی راهی میدان شده است ... پیروزی را قبل از ورود به میدان از آن خود کرده است. مبارز حقیقی پیش از ورود به میدان مبارزه قربانی نمی‌دهد او خودش را خیلی پیشتر از اینها قربانی ساخته است؛ غرور و منیتش را سر بریده است و روحش را تسلیم یکی کرده است او حتی فکر کردن به خودش را نیز از یاد برده است از خودگذشتگی ندارد چون خیلی پیش تر از اینها از خودش گذشته است او بی خود است و با یکی؛ پس یکی همیشه با اوست ... و توفیق حقیقی از آن اوست...

بازگشت به خدا

(قسمت اول)

۱. خداوند چطور موجودی است؟

خداوند یگانه آنقدر بزرگ است که اگر چشم تو به اندازه همه آسمانها باشد تنها ذره‌ای از آن را می‌توانی ببینی. خداوند یکیست و جز او نیست. اما خدای تو شبیه خود توست.^{۷۸} چون هر کسی شبیه خدایی است که می‌پرستد. می‌فرماید من برای تو همانم که درباره ام می‌اندیشی. اگر تو خوبی معلوم است خدایی که می‌پرستی خوب است، اگر مهربان و بخشنده‌ای پس معلوم است خدای تو هم مهربان و بخشنده است. خدای تو برای تو همانطور است که او را می‌بینی. همانطور آشکار می‌شود که انتظارش را داری. و اگر می‌خواهی ببینی که چطور آن را دیده‌ای، ببین چطور به تجربه ات آمده و چطور بر تو آشکار شده است.

۲. خدا در چه حالتی است؟

آیا چشم می‌تواند بدون سطحی انعکاس دهنده، خود را تماشا کند؟ آیا یک دست به تنهایی می‌تواند خود را بشوید؟ ما هم نمی‌توانیم واقعاً حرفی در این باره بزنیم... او مثل چشمی است که بی‌آنکه نگاه کند می‌بیند و بی‌آنکه گوش کند می‌شنود. کسی که می‌بیند اما دیده نمی‌شود. آشکار می‌شود اما شناخته نمی‌شود. فاصله بین صدا و کلمات و بین نگاه و نگاه کننده، مفهوم عجیبی است.^{۷۹}

۳. به نظر شما چطور باید مردم را به خدا دعوت کرد؟

^{۷۸} در برخی از روایات اسلامی و غیراسلامی، به این موضوع اشاره شده است که هر کسی خدای خود، به معنای تصور خاص خود از خداوند، را دارد. در احادیث قدسی نیز این موضوع تکرار شده است مثلاً در جایی که خداوند می‌فرماید: من با گمان بنده خویش همراهم.

^{۷۹} لَاتَذْرِكُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ يَذْرِكُ الْاَبْصَارَ وَهُوَ الْاَلْفِيفُ الْخَبِيرُ. چشمها او را در نمی‌یابند و اوست که دیدگان را درمی‌یابد، و او لطیف آگاه است. (انعام: ۱۰۳)

اگر تو خودت جذاب باشی، پیام تو هم جذاب خواهد بود. و اگر اندیشه‌های آسمانی و الهی واقعاً در تو زنده باشند و به جریان بیفتند تو از جذابیت الهی برخوردار می‌شوی. در این صورت دعوت تو اثر گذار است و پیام تو در روح مخاطب ات نفوذ می‌کند. اگر تو بدانی چه می‌گویی، دیگری هم خودبخود به فهم آنچه تو می‌دانی نزدیک خواهد شد اما اگر شعارهای تو خالی بدهی، دیگری خیلی زود می‌بیند که تو خودت هم آنرا نداری. وقتی چیزی را داری می‌توانی آن را به دیگری هم بدهی یا لاقط دیگری را در معرض آن قرار دهی و اگر نداشته باشی تلاش تو بی فایده است. پس برای اینکه دعوت تو اثرگذار باشد، ابتدا خودت خدا را داشته باش و از او برخوردار شو. تا آتش نگیری نمی‌توانی بسوزانی. پس آن آتش را تجربه کن تا امکان ذوب کردن یخ‌ها و انجماد اذهان دیگر را هم داشته باشی. برای اینکه کسی را به خدا بازگردانی، کافی است که بتوانی ذره‌ای پلک‌پایش را از هم باز کنی. اگر یک شعاع نورانی از این روزنه وارد شود، چشم به دنبال نور بیشتر خواهد بود.

۴. استاد، اینها که کار ما نیست. یک نفر مثل من اگر می‌توانستم این کارها را بکنم

که خیلی خوب بود. آیا کارهای آسانتری نمی‌شود کرد؟

آسانترین آن همان بود که گفتم. اما راه‌های دعوت به خدا خیلی بیشتر از اینهاست. اول اینکه کارهای تکراری نکن. سعی نکن مثل چند هزار سال یا چند قرن پیش استدلال‌های فلسفی و تکراری کنی که اثبات کنی خدا هست یا نیست. در دنیای جدید از حرف‌های کهنه استفاده نکن اما شیوه‌های کهن را بکار بند. سعی نکن کسی را وادار کنی که خدا را بخواند چون همه انسانها عاشق خدا هستند و لحظه به لحظه در جستجوی او، سعی کن به طریقی به او بفهمانی که معنای آنچه می‌خواهد چیست. اگر لذت می‌خواهد سرچشمه آن کدام است. اگر عاشق کسی شده و او را می‌خواهد، این فرصت خوبی است که رابطه بین خودش و خدایش را درک کند...

ما وقتی خدا را در زندگی گم می‌کنیم که فکر می‌کنیم چند راه داریم اما واقعیت این است که ما یک راه بیشتر نداریم. راه زندگی یکیست و آن خداست.

بعد به وضعیت و شرایط مخاطب ات توجه کن. اگر شیفته و غرق در آرزوهاست، پیوند او به خدا از این طریق میسر است که او متوجه شود که خداوند محل تحقق همه آرزوها و شاه کلید همه درهای بسته است. زبان علمی یا فلسفی یا عرفانی برای چنین فردی نامفهوم

است. باید با او به زبان آرزوها حرف زد. او باید خدا را از زاویه قدرت و اقتدار دعاها بشناسد. دعا زاویه خوبی برای دوختن او به خداست.

اگر وجه غالب زندگی او دوراندیشی است پس او را با جهانهای دیگر، با قیامت و با پادشاه جهانهای دیگر، با مالک قیامت آشنا کن. اما عموماً دعوت غیرمستقیم و نامحسوس بر دعوت مستقیم ارجحیت دارد....

وقتی دیدی طرف مقابل تو اهل لجajt و مبارزه است، از قدرت لجajt او استفاده کن. تو ظاهراً در موضع ضد قرار بگیر تا او تو را به سمت خدا ببرد. اگر اهل ارتباط و موجودی ارتباطی است او را از سیر ارتباطی پیش ببر. مناجات و راز و نیاز. توکل و ثنا و ستایش. اما یکی از بهترین شیوه‌ها و شاید بهترین آن، طریق عشق الهی و زبان و روش عشق است. با استفاده از بسم الله الرحمن الرحیم، با استفاده از محبت و بخشش می‌توان همه انسانها را به خدا پیوند زد و به خدا بازگرداند.

«هر چه دیگران را به روح خدا نزدیک تر کنید روح خود را به روح خداوند نزدیک تر کرده اید هر چه شناخت آنان را از روح الهی کامل تر کنید شناخت خودتان کامل تر خواهد شد. مردم را با شناساندن روح خدا بیدار کنید و خواهید دید که چگونه بر بیداری شما افزوده می‌شود و بیداری الهی شما را در بر می‌گیرد. آنان را نره نره از حضور الهی برخوردار کنید و می‌بینید که خداوند حضور خود را به شما می‌دهد. به زمین ایمان بدهید تا از آسمان ایمان بگیرید. به تشنگان آب بدهید تا آسمان بر شما بیارد. حتی اگر خودتان در خوابید اما با وجود خواب خود، برای بیداری دیگران تلاش کنید آنگاه شاهد خواهید بود که بیدار کننده الهی در حال بیدار کردن شماست. برای آنکه خدا را به سوی خود بیاورید دیگران را به سوی خدا ببرید اگر می‌خواهید خدا را پایین بیاورید پس دیگران را در خداوند بالا

بیرید... و همه این ها به آن معناست که انسان را در روح خداوند به خداوند تسلیم کنید و به خدمتگزاری الهی فراخوانید.»

۵. اگر گوش ندهند؟

گاهی انسان با گوش کردن کارهایی می‌تواند بکند که با حرف زدن نمی‌تواند.

۶. مفهوم قرب الهی را چطور باید توضیح داد؟

آنطور که شنونده می‌فهمد و تجربه می‌کند. اگر او تجربه‌ای از تقوا ندارد از تقوا حرف نزن. اگر معنی دزدی و جنایت و فساد را می‌داند پس قرب الهی یعنی دزدی نکردن و فاسد نشدن. قرب الهی را با عمل به بخشش و مهربانی نشان بده چون این زبان را همه می‌فهمند. بهشت را که همان نزدیکی به خداست از همین راه باید توضیح داد. بهشت یعنی نور و نورانیت، یعنی شفا و سلامتی، آزادی حقیقی، نجات، زیبایی و جذابیت، شادی و سرور. بهشت یعنی تحقق آرزوهای حقیقی. یعنی قدرت و دانایی و بودن. اگر نزدیکی به خدا و بهشت را اینطور بفهمانی و با زبانی که مردم آن را حس می‌کنند و در درون تجربه می‌کنند آنوقت می‌بینی که آنها مشتاق و جوینده می‌شوند.

گفت و شنودی با ایلیا «میم» رام‌الله (پیاده شده از فیلم)

کتاب و تهاجم‌ها^{۸۰}

بدا به حال آنکه حق
را محکوم می‌کند
زیرا از همان دم
محکوم حق خواهد
بود.
ایلیا «میم»

شایعات منفی و تخریبی دشمنان خود خوانده، که بر فرد من متمرکز بود توانست بعضی از افراط‌گری‌های جنون آمیز را کاهش دهد... بعد از سال ۱۳۸۲ هم حملات تخریبی از جانب بعضی افراد و مراکز در باره بنده قوت بیشتری پیدا کرد که همین‌ها هم باعث تشدید موضع بعضی از ال یاسین و به میان آمدن آنها برای دفاع شد...

کتاب تعالیم در حالت متراکم دوازده جلد و در حالت معمولی بین سی تا چهل جلد است. تعالیم یک اولین سخنرانی‌ها بود اما به دلیل موج‌ها و اندیشه‌های خارج از کنترلی که بعد از چاپ اولین کتاب به وجود آمد، کتابهای بعدی تا امروز منتشر نشده... گاهی می‌شنیدم که طیف‌هایی از الاهیون کتاب را تا حد یک... تقدیس می‌کنند و در کنار این می‌شنیدم که می‌گفتند فلانی رفته و کتاب را برده تا برای شما حکم الحاد و قتل بگیرد. که البته آن مرجع رسیدگی کننده، یا افراد مشابه دیگر به این درخواست‌ها پاسخشان منفی بود...

بعضی می‌گفتند این کتاب پر از کفر و بدعت و شرک است، عده‌ای از دوستان در ال یاسین و خارج از آن، با استناد به قرآن و کتب مقدس، نظرشان این بود که آن کاملاً با قرآن و احادیث هم خوانی دارد و سراسر آن درباره خدایپرستی محض است... انتشار کتاب تعالیم به دلیل دو سه نکته‌ای که در مقدمه آن آمده بود، تبدیل شد به یکی از ریشه‌های اختلاف و فاصله بعدی با آقای پیما الهی. لاقلاً نباید برای عموم با این لحن صحبت می‌شد. کار ایشان فقط به این کتاب ختم نمی‌شد بلکه متون دیگری

^{۸۰} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

هم توسط ایشان تهیه شده بود که جلوی انتشار آن گرفته شد. نیت او به وضوح خوب بود اما نتیجه کار همیشه اینطور نبود. در نظر گرفتن ظرفیت‌ها و اختلاف ظرفیت‌ها و انتخاب نگاه میانه، مسئله مهمی است...

او مدتی بعد، به دلایل متعددی از کار نشر تعالیم خارج و رابطه‌ی ما به مرور ضعیف تر و تقریباً قطع شد. البته او کار بزرگی انجام داده بود و این کار بزرگ، برای همیشه به یاد ماندنی است اما حقوق افراد چیزی نیست که بتوان از آن چشم پوشی کرد...

در این دو سه سال اخیر، شایعات و تهدیداتی که به نوعی به کتاب تعالیم مربوط است بیشتر و بیشتر به گوش می‌رسد. اما این شایعات و تهدیدات سوالاتی را با خود زنده می‌کند... اگر واقعاً کتاب تعالیم که اولین و ساده ترین اندیشه‌های یک پسر ۲۳ ساله بود، اینقدر پر مسئله بود، اگر پر از بدعت و شرک و کفر بود، اگر سرشار از امواج لیبرالیزم معنوی و پلورالیزم دینی بود، پس چرا وزارت ارشاد اسلامی به آن مجوز چاپ داد؟ چرا در طول یازده سال گذشته، این همه نهادهای فرهنگی و مذهبی در باره آن تذکری بر مبنای امر به معروف و نهی از منکر ندادند - البته غیر از تهدیدها و فشارهایی که گاهی ظاهر می‌شد. چرا این همه شخصیت‌های مذهبی و فرهنگی و دیده بانان اجتماعی با وجودی که بسیاری از آنها کتاب را در دست و در خانه داشتند، نقد نکردند، بلکه اکثر آنان کتاب را موافق و هم خوان با تعالیم ادیان آسمانی یافتند...

... اگر اندیشه‌ها و تعلیماتی که در این سالها بیان شد و اکثر دیده بانان و مسئولان فرهنگی در جریان آن بودند، اشتباه بود و اشکال داشت، چرا بنابر کلام خدا، به توصیه خدا و بنابر روش الهی، در اقتدا به انبیاء و اولیاء و به ویژه رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (س) کسی نیامد که با روش خدایی و قرآنی و اسلامی یا به روش عقلانی و متمدنانه برخورد کند. اندیشه را با اندیشه‌ای نورانی تر جواب دهد، فکر را با فکری غنی تر پاسخ گوید، در برابر کلام، کلامی خوبتر و هوشمندانه تر بیاورد. فرعون که ادعای خدایی داشت و خود را خدای جهان معرفی می‌کرد، خداوند عالم به موسی (ع)

فرمود که ابتدا با او به نرمی سخن بگویند و به نرمی تذکر دهد. این، روش خداوندی است که ما می‌شناسیم. نرمی و محبت. حکمت و عقلانیت. من که هرگز نخود باله ادعای خدایی یا ادعای مقدس یا شبه مقدس دیگری نکردم بلکه بارها در سخنرانی‌ها، نوشته‌ها و جلسات خصوصی گفتم که بزرگترین آرزویم اینست که تسلیم خدا باشم و بارها گفتم که قدیس و مذهبی و این و آن نیستم. برای اعلام این حرفها تلاشهای زیادی هم صورت گرفت. دهها بیانیه منتشر شد، صدها مرتبه در سخنرانی‌ها و جلسات مختلف، تصریح شد. پس چرا در سالهای گذشته، به بدترین و خشن‌ترین و زورگویانه‌ترین شکل ممکن با ما برخورد می‌شد. همه برخوردها توأم با تحریف و دروغ و شایعه‌سازی. مبنای برخوردها قضاوت محکوم‌کننده و پیشاپیش بود. اگر روش خدا با دشمن‌ترین دشمنان خدا مانند فرعون آنست که به موسی (ع) می‌فرماید با او به زبان نرم سخن بگو، پس باید با دوست‌ترین دوستان خدا چگونه برخورد کرد؟ برخورد آنها همیشه یکسان بود فرقی نداشت که تو کی هستی اگر می‌خواستند با کسی برخورد کنند او هر که بود، یک روش برخورد داشتند: فحاشی و جوسازی و تهمت. دروغ و تحریف و تقیح. شمشیر و زور و نیزه. همیشه هم برای خود توجیهاتی فرصت طلبانه داشتند مثلاً می‌گفتند اشداء علی الکفار رحماء بینهم. اما کدام کفار؟ همه زندگی، همه تعلیمات، همه حرفها، همه تحقیقات و همه کارهای ما خدا بود. کار ما بازگرداندن مردم به خدا بود و هر روز پیوسته شاهد این اتفاق بودیم. کار ما تبلیغ خدا بود و هر روز می‌دیدیم که چگونه نام خداوند جای خود را در زندگی مستمعان باز می‌کند. روش آنها این بود که با هر کس احساس دشمنی می‌کردند به او یک برچسب می‌زدند و سپس بر اساس همان برچسب و با خلاص کردن واهی وجدان و خاموشی خیالی تضادها و تناقض‌ها بر او می‌تاختند. آنها حتی وقتی که نسبت به دوستان قدیمی خود هم دچار احساس ناخوشایندی می‌شدند همین کار را می‌کردند

مثلاً می‌گفتند کافر و منافق. هوس‌ها و هیجانات آنها پیوسته از ابزار و کلماتی ظاهراً مقدس، برای بیان خود استفاده می‌کرد...
در بیست و سه سالگی با مردم آشکارا حرف زدم. در باره خدا و فقط خدا. در باره تسلیم الهی و خدمت به خدا. درباره ایمان و عشق به خداوند... یازده سال همه آنها که باید در جریان می‌بودند، بودند...

سلاح فیلم و تحریف

به روایت یکی از شاگردان

و به یقین آنان
نیرنگ خود را به
کار بردند و
[جزای] مکرشان
با خداست هر
چند از مکرشان
کوهها از جای
کنده می‌شد.

(ابراهیم ۴۶)

یکی از کارهای عمده ایلیا در طول چندین سال، پرستاری از مادرش بود. عمده این پرستاری را خود او انجام می‌داد اما از وقتی ازدواج کرد، این کار را با کمک همسرش انجام می‌داد. آن سالها که اوج بیماری مادرش بود تقریباً مصادف شد با آغاز دوره‌های عمومی در تهران. حجم کارها اجازه نمی‌داد که ایلیا دایم در کنار مادرش باشد. گاهی بیماری مادرش شدت می‌گرفت و چند روزی را تعطیل می‌کرد که از او پرستاری کند. خود ایلیا هم یکی دو ماهی بود که بیمار بود و حدود بیست کیلو وزن کم کرده بود تا جایی که حتی گاهی راه رفتنش با مشکل مواجه می‌شد. اما با این وجود می‌خواست مراقب مادرش باشد چون رابطه عاطفی عمیقی با مادرش داشت. از طرفی مادرش بیمار قلبی بود. چند سال قبل هم سکته مغزی کرده بود و هنوز یک سمت بدنش تقریباً فلج بود. در همان اوج بیماری مادرش، یک روز اتفاق ناگواری افتاد که البته از نگاه ایلیا ناگوار نبود... با هم به منزل مادرش رفتیم. روز دومی بود که آنجا بودیم که زنگ در را زدند و گفتند یک ارسالی پستی دارید. من می‌خواستم بروم اما ایلیا گفت خودم می‌روم. همسر استاد برای خرید بیرون رفته بود و می‌خواست به خانه خودشان هم سری بزند تا یک سری وسایل از آنجا بیاورد. خانه خودشان [منزل ایلیا و همسر ایشان] چند کوچه بالاتر بود. ایلیا رفت پایین و در را هم نبست. من هم در آشپزخانه بودم. چند دقیقه بعد دیدم صدایی غیرعادی از دم در می‌آید. دیدم چند نفر در حالی که چیزی مثل یک کلاه روی سر ایلیا کشیده‌اند او را به داخل آوردند. این افراد مسلح بودند. نمی‌دانستم چه کنم. نگران مادر ایلیا بودم. کوچکترین شوکی می‌توانست قلب او را از کار بیندازد. پنجره را چک کردم اما راه مناسبی برای خروج پیدا نکردم. آنها وقتی به داخل در رسیدند، کلاه را از سر ایلیا بیرون آوردند و او را در حال نشانند. بعداً فهمیدم که ایلیا از آنها خواسته رعایت حال مادرش را کنند و طوری جلوه دهند که انگار

آشنا هستند. مادر ایلیا وقتی دید او با چند نفر که چندان هم عادی نیستند، وارد شد، بلند مرا صدا زد که بیا ببین کی آمده. دیگر راهی نبود. آنها متوجه حضورم شدند. رفتم بیرون و آنها من و ایلیا را به اتاق بردند.

مادر ایلیا نگران بود. گفتم چیزی نیست اینها از آشنایان هستند. کمی با هم کار داریم. وقتی داخل اتاق رفتیم، یکی از آنها ضربه محکمی به قفسه سینه ام زد و روی بدنم شوک الکتریکی زد که به حالت نیمه بیهوش روی زمین افتادم. آنها در اتاق را بستند. چند بار هم به ایلیا شوک زدند. دستگاه شوک شان خیلی قوی و فلج کننده بود. یکی از آنها دور گردن ایلیا طناب مخصوصی انداخت و آن را می کشید به شکلی که فکر کردم می خواهند خفه اش کنند. دست و پای هر دو نفر ما را زنجیر زدند. چند بار محکم به سینه و گلویم زدند و دچار حالت خفگی شدم. ایلیا گفت آرام باشم و حرکتی نکنم.

آنها به من گفتند اگر صدایم در بیاید هر سه نفرمان را تکه تکه می کنند. ایلیا را هم دائماً تهدید می کردند که مادرش را می کشند. آدمهایی حرفه‌ای بودند و از حرفهایشان معلوم بود که با تجهیزات کامل، مدت‌ها خانه را زیر نظر داشته اند.

ایلیا از آنها حکم خواست تا نشان بدهند. یکی از آنها شوکرش را روی بدن ایلیا گذاشت و گفت مجوز ما این است. چند بار این کار را تکرار کرد آنقدر که ایلیا تقریباً بی هوش شد.

بعد گفتند ما کار زیادی نداریم. یک سری سوال از تو داریم جوابمان را بده می‌رویم. سه پایه دوربین گذاشتند و دوربین نصب کردند. دوباره قسم خوردند که مادرت را با همین شوکر زجرکش می‌کنیم و بعد جلوی خودت تکه تکه اش می‌کنیم و بعد زنت را می‌آوریم جلوی خودت و با او این کار را می‌کنیم. مرا هم تهدید می‌کردند که اگر حرکتی کنم یا سر و صدا راه بیندازم، ایلیا را تکه تکه می‌کنند. خبر داشتند که همسر ایلیا از خانه بیرون رفته و برمی‌گردد.

دوربینشان را نصب کردند و یک پوشه به ایلیا دادند که داخلش چند ورق بود. گفتند این یک سری سوال و جواب است. بخوان و هر چه پرسیدیم، همینها را بگو. هر بار که طبیعی حرف زنی یا سعی کنی فیلم برداری را خراب کنی مادرت را کتک می‌زنیم. الان هم که زنت می‌رسد هر دو تا را شکنجه می‌کنیم. چند دقیقه فرصت دادند تا او متن را بخواند. چند روزی بود که ایلیا اصلاح نکرده بود. ته ریش و سبیل داشت. یک ماشین ریش تراش به او دادند تا ریشش را بزند اما گفتند سبیلش را بگذارد. در همین فاصله به جستجوی دقیق خانه

پرداختند و خیلی از چیزهایی که به هر نحوی مربوط به ایلیا یا همسرش می‌شد را جمع کردند و بعد با خود بردند. حتی نامه‌های خصوصی و عکس‌های همسر و مادر ایلیا را هم جمع کردند. هر دستخط یا فیلم یا کاستی هم که از ایلیا بود جمع کردند. مادر ایلیا کم کم داشت متوجه وضعیت غیرعادی خانه می‌شد. پرسید چه خبر است؟ به آنها التماس کردم که بگذارند بروم پیش او و کمی آرامش کنم. ضربه‌های محکمی به گلویم زدند و گفتند فقط حالی اش کن که سر و صدا نکنند. موقتاً رفتم پیش مادر ایلیا و یکی از آنها هم با من آمد و چند جمله‌ای هم با مادر ایلیا حرف زد که مثلاً رفع خطر و شبهه کند. بعد با حالتی ززمه وار با کسی که به نظر می‌آمد مسئولشان باشد اما در واقع نبود، عربی حرف می‌زد ولی معلوم بود که تقلید می‌کند چون لهجه اش کاملاً فارسی بود و می‌خواستند رد گم کنند. آن مسئول ظاهری هم یکی دو بار به حکومت فحاشی کرد.

نگران بودم که آنها دارند با ایلیا چه می‌کنند. چند دقیقه‌ای گذشت که یکی از آنها از اتاق بیرون آمد و مرا به اتاق بردند. بعد از یک سری توهین و تهدید به من گفتند چیزهایی جلوی دوربین بگویم. من هم قبول نکردم. ایلیا گفت که به حرفشان گوش کن. انگار ایلیا از کار آنها ناراضی نبود یا مثلاً انتظار این اتفاق را داشت. هیچ مقاومتی نمی‌کرد. آنها هم تعجب کرده بودند. من چندین بار مبارزه‌های ایلیا را دیده بودم. چند سال قبل یکبار حدوداً سیزده چهارده نفر که همه هم چاقو و قمه داشتند به دلیل دخالتی که ایلیا در کار آنها کرد به او هجوم بردند. او به ما گفت درگیر نشوید اما همه آنها را خلع سلاح و نقش بر زمین کرد. همه بچه‌ها از قدرت بدنی خارق‌العاده او خبر داشتند و من با چیزهایی که از او دیده بودم مطمئن بودم که اگر بخواهد اینها را خلع سلاح می‌کند و در هم می‌کوبد. اما اصلاً واکنشی نداشت. فقط از آنها درخواست کرد که مادرش را اذیت نکنند و نگذارند مطلع شود. یکی از آنها اسلحه‌اش را روی سرم گذاشت و تهدیدم کرد. قسم خورد که ماشه را می‌کشد.

آنها فیلمشان را گرفتند. دو بار دوربین‌ها و میکروفن و صفحه پشت را عوض کردند. بعد از پایان فیلم‌برداری متن‌هایی تایپی دادند که از روی آنها بنویسد. مطالب در ورق‌های مختلفی بود. در دفترچه، دفتر، ورق‌هایی که احتمالاً سربرگ داشت. ولی آنها قسمت بالا را تا زده بودند.

هر چه می‌خواستند از خانه برداشتند و در آخر هم تعداد زیادی برگه‌های مختلف (به اندازه‌های مختلف) جلوی ایلیا گذاشتند و گفتند انگشت بزن و امضا کن. ایلیا هم در حالی که من متعجب بودم، هر چه گفتند انجام داد و آنها خانه را ترک کردند.

ایلیا فوراً به سراغ مادرش رفت. من خودم هم خیلی مضطرب و پریشان بودم. به ایلیا پیشنهاد دادم آنها را دنبال کنیم و به جایی برای تعقیبشان زنگ بزنیم. اما ایلیا گفت نیازی نیست. انگار اتفاقی که افتاده بود مورد انتظار یا حتی از جهتی باعث خوشحالی‌اش بود. نظر او این بود که راه‌های مختلفی برای واکنش در آن شرایط وجود داشت اما با نگاهی پیرامون موضوع و دیدن دورترها، در نهایت بهترین انتخاب همین بوده است.

از زمانی که دوره‌های عمومی تعلیم شروع شده بود ما تهدیدهای زیادی دریافت کرده بودیم و بخصوص ایلیا منتظر چنین اتفاقاتی اما نه عیناً به این شکل، بود و تدابیر و راه‌هایی را برای برخورد بنیادی با مسئلهٔ تحریف و اجبار در نظر گرفته بود...

به نظر من این اتفاق خیلی بدی بود اما ایلیا می‌گفت از کاری که کرده راضی است. می‌گفت می‌داند که این اتفاق به گرفتاری‌های بزرگ بعدی برای آنها و در نهایت به نابودی این اندیشه و پیش [تحریف] منجر خواهد شد. یکی از برنامه‌هایی که از گذشته در ذهن داشت برخورد ریشه‌ای با موضوع تحریف بود و نظرش این بود که این می‌تواند آغاز قدرتمندی برای شروع آن داستان باشد.^{۸۱}

کسی که به
سوی یک هدف
آهین تیراندازی
می‌کند، فشنگ
به صورت
خودش خواهد
خورد.

ضرب المثل آلمانی

چند دقیقه بعد از رفتن آنها همسر ایلیا رسید. رنگش پریده بود. گفت دزد به خانه زده. وقتی به خانه رفتیم دیدیم همه چیز را بهم ریخته‌اند. وسایل خانه و پول و طلا را که عموماً متعلق به همسر ایلیا بود برده بودند اما وقتی به سراغ فیلم‌ها، نوشته‌ها و آلبوم عکس و بقیه رفتیم دیدیم که هدف اصلی همانها بوده و همه را برده‌اند. به احتمال زیاد هر دو اتفاق همزمان یا نزدیک به هم افتاده بود. دوستان به مراکز مختلف شکایت کردند.

^{۸۱} آیا از مکر خدا خود را ایمن دانستند [با آنکه] جز مردم زیانکار [کسی] خود را از مکر خدا ایمن نمی‌داند (اعراف ۹۹)

مأموران تجسس آمدند و موضوع را بررسی کردند. آنها می‌گفتند که معلوم است اینها کار چه کسانی است اما توضیحی در این باره نمی‌دادند و گفتند بیهوده دنبال آنها نباشید. از همسایه‌ها هم کسانی بودند که آن افراد را دیده بودند. اینها هم به اداره آگاهی رفتند و در آنجا تعدادی عکس به آنها نشان داده شد اما تصویر کسانی که آنها دیده بودند در آن عکس‌ها موجود نبود. می‌گفتند شهادت ظاهری به دزدها و قاتل‌ها نداشته اند. همان روزها بود که یک شب به داخل پارکینگ خانه ایلیا آمده بودند و پاکتهای نامه عده ای از دوستان

ال یاسین را که ارسال شده بود و ایلیا می‌بایست آنها را می‌خواند به همراه کیفی که در ماشین بود، سرقت کردند. برای اینها هم پلیس‌ها آمدند و تشکیل پرونده دادند اما نتیجه‌ای نداشت. مدتی بعد تهدیدی را دریافت کردیم از اینکه مجموعه‌ای موتناژ شده برعلیه ایلیا درست شده و گوینده می‌گفت این فیلم‌ها و نوارها هزار بار از آن شوک‌هایی که خوردید هم قوی‌تر است.

آنها گاه به گاه با ایلیا تماس می‌گرفتند و می‌گفتند مثلاً جلسات را قطع کن اما ما قطع نمی‌کردیم یا پولهایی در حد چند میلیارد تومان می‌خواستند که باز هم توجهی نمی‌کردیم. ما منتظر بودیم که آنها موتناژها و تحریف‌های خود را بیرون بدهند تا تدابیری که اتخاذ شده بود، فعال شوند اما آنها در سطح عمومی اینکار را نکردند. فقط یک بار نمونه‌ای را برای خود ایلیا فرستادند. فکر کنم این نمونه را سال ۱۳۷۹ فرستادند...

**نیرومندترین
دروغ‌ها ولو آمیخته
به نبوغ باشد در
مقابل کوچکترین
حقایق بیفایده
است و دیر یا زود
بی‌رنگ و بو
خواهد شد و
خاصیت اولیه خود
را از دست خواهد
داد.**

(موریس متزلینگ)

«برای دروغ‌هایی که دشمن درباره تو می‌گوید و می‌سازد اهمیتی قائل نشو اما پاسخ مناسب و به هنگام را فراموش نکن و مترصد باش تا در فرصت مناسب دروغ‌ها و دروغ‌گویی او را فاش کنی و او را از کار بیندازی.»

ایلیا «میم»

بعد از همین مسئله بود که در بیانیه‌هایی که در همان سالها و سالهای بعد تکرار شد یکی از بندها اطلاع رسانی و آگاه سازی در باره وجود این مجموعه تحریفی و مونتاژهای حرفه‌ای بود.^{۸۲} شاید یکی از دلایلی که آنها اقدام نکردند، آگاه سازی عمومی بود. مدتی قبل از آن اتفاقات، همراه با ایلیا شخصی را ملاقات کردیم که می‌گفتند قدرت زیادی در نهادها و ادارات مختلف دارد. موضوع صحبت ایلیا با او این بود که اگر کسی بیاید و اشتباهات ما را بگوید ما می‌پذیریم و اصلاح می‌کنیم. او اعتقاد داشت که کتاب تعالیم انحرافی و جریان ساز است. پاسخ ایلیا این بود اگر انحرافات آن را نشان بدهید یا اصلاح می‌کنیم یا کتاب را از بین می‌بریم. گفت مسائل شما ریشه‌ای است و با این چیزها درست نمی‌شود و لحن تهدید به خود گرفت. بعداً هم در جای دیگری ملاقات مشابهی رخ داد.... چند سال بعد از موضوع قتل‌های زنجیره ای، تصویری را در یکی از روزنامه‌ها دیدم که می‌گفتند تصویر سعید امامی است. این تصویر شباهت زیادی با آن شخص داشت.

^{۸۲} «عده قلیل و معلوم الحالی با مقاصدی پلید و شوم، اقدام به جعل و مونتاژ برخی از نوارهای صوتی و تصویری، و عکسهای استاد نموده‌اند و از این طریق در جهت تأیید خود در نزد شاگردان استاد استفاده کرده و مسیر کینه‌ورزی و سودجویی خویش را دنبال می‌کنند. از خداوند می‌خواهیم که همه ما را به مسیر خودش هدایت فرماید و ترس از خود را، که ایمنی‌بخش است، به ما بیاموزد.» (از بیانیه شماره دو، منتشر شده توسط دفتر روابط عمومی استاد ایلیا «میم»، اردیبهشت ماه ۱۳۷۸)

آفتاب آمد دلیل آفتاب

گفت و گوی انتقادی (قسمت اول)

بدگمانی در میان افکار انسان مانند خفاش در میان پرندگان است
که همیشه در سپیده دمان یا بهنگام غروب که نور و ظلمت به هم
آمیخته است بال فشانی می کند. (فرانسیس بایگون)

گفتگوی زیر در تاریخ ۱۳۸۲/۵/۹ با دو تن از اعضاء منتسب به گروه حزب ا... صورت گرفته است. مصاحبه کنندگان درخواست خود را مبنی بر انجام یک گفتگوی دوستانه و در عین حال انتقادی از مدتی پیش مطرح کرده بودند. لازم به ذکر است که در پیاده سازی نوارها، بعد از دو بار بازخوانی املائی، تغییرات جزئی ویرایشی صورت گرفته است.

۱. ببخشید که در اول صحبتیم این سوال را می پرسیم. آیا شما مسلمان و شیعه هستید؟

آیا مسیحیان می توانند بدون مقاومت و جبهه گیری به حرفهای یک مسلمان گوش دهند. آیا اهل تسنن می توانند به راحتی و بدون تعصب به حرفهای یک شیعه توجه کنند یا یهودیان بدون پیش داوری، معنای کلام یک مسیحی را دنبال کنند. وقتی که تو به عنوان یک شیعه یا مذاهب و ادیان دیگر معروف شدی به همان نسبت محدود شده ای اما اگر قصد تو ارتباط داشتن با همه مردم از همه فرهنگها و مذاهب باشد این برای تو اساسی است که دین و مذهب خود را آشکار نکنی در این صورت بخشی از مقاومت ها، پیش داوری ها و موضع گیری های متعصبانه عملاً وجود نخواهد داشت. اگر هم دوستانم از مذاهب دیگر ببینند که من با آنها هم دین نیستیم، رابطه دوستانه و اعتماد میان ما دچار مشکل خواهد شد.

اما مسلماً قرآن کاملترین کتاب خدا و محمد مصطفی (ص) آخرین پیامبر خدا، اسلام عالی ترین دین خدا و علی (ع) ولی خداست. جواب واضح است.^{۸۳}

۲. ریشه اصلی آموزش های شما به کجا مربوط می شود؟ در دین اسلام ما بحثی درباره «علوم باطنی و اعیاء روح و فنون متافیزیکی» نداریم.

آنچه گفته ایم جزء به جزء آن بر اساس کتاب خدا، بر مبنای قرآن و آیات مقدس است. همه ابعاد علوم باطنی بر اساس نام های خداوند است. لکن اسماء الله و آیات قرآن دارای رمزها و قفل های متعددی و پیرامون آنها حجاب های بسیاری کشیده شده... البته این علوم باطنی بر اساس قرآن طراحی نشده است اما وقتی که می آیی آن را ریشه یابی کنی بسیاری از ابعاد آن را در قرآن پیدا می کنی. اگر روزی عالمان اسلامی این کار را بکنند، دنیای جدیدی را درباره قرآن به انسانها عرضه می کنند. اما این آیات حجابهای زیادی دارد و من هم نگفته ام که حجابها را می دانم...

برخی از دانش ها همانند سیمایی پوشیده اند و جز عالمان به خدا کسی آنها را نمی داند و هرگاه از این دانش ها سخن گویند کسی جز غافلان از خدا انکارش نمی کند.
پیامبر خدا (ص)

کلیدهای چهل گانه، همه در کلمات الله و کلام الله است و هر آنچه که ما گفته ایم، گشودن و معنا کردن و آشکار ساختن همان است. اجزائی از این درس ها در مکتب های شرق و غرب هم یافت می شود لکن کامل ترین آن مستتر در قرآن است.

۳. اما مطالب شما تشابه زیادی با متصوفه اسلامی دارد. مثلاً تشابه بعضی از حرفهای شما با ابن عربی و شمس و حلاج کاملاً مشخص است. علت تشابه در چه چیزی است؟

من آدم مذهبی و متشرعی نیستم. فکر هم نمی کنم اهل عرفان و تصوف و اینها باشم. علوم باطنی را و تقریباً همه کتابها و سبکها و روشهای آن را می شناسم و دوست دارم که قرآن و کلام خدا را از دیدگاه علوم باطنی، ترجمه و معرفی کنم... مردمی که با آنها حرف

^{۸۳} « همه رودها به سوی اقیانوس روانند، تو هم روان شو و بگذار دیگران هم روان باشند. » - راما کریشنا

می‌زنم از دسته‌های مختلفی هستند. هر سخ از مردم با زبانی آشنا تر است و زبان خاص خود را دارد و به شیوه مخصوص خود می‌فهمد. بنابراین لازم است با هر گروه از آنان به شیوه‌ای متناسب ارتباط داشته باشیم، اما اگر شباهتی میان این حرف‌ها و حرف‌های آنها هست، عمدی نیست.

من مطالعه چندانی ندارم و تا بحال درباره فلسفه و عرفان و چیزهای دیگر نخوانده‌ام. زمان و امکان مطالعه هم ندارم ولی مثالی می‌زنم. اگر چند نفر در زمان‌های مختلف از جهت‌های مختلف از یک کوه صعود کنند، گزارش صعود آنها خود بخود به همدیگر شبیه است. بیان مفاهیم قرآن به زبان عربی یا ترجمه لفظ به لفظ آن کار بسیار ساده‌ای است که از همه مردمی که در این دنیا هستند و نیستند ساخته است، اما اگر انسان بتواند حقیقت یگانه را به هزار بیان آشکار نماید و راه حق را از هزار طریق تعلیم دهد او همانند خداوند حی عمل کرده است زیرا خداوند متعال، در آفرینش همین کار را کرده است.

۴. از یک طرف هم از مجموعه مطالب شما نوعی پلورالیزم دینی استنباط می‌شود. همانطور که گفتی این یک تصور و استنباط است که در کنار تصورات بسیار دیگری که به ذهن دیگران آمده قرار می‌گیرد. بعضی‌ها هم این طور تصور می‌کنند که ما درباره اسلام افراطی یا اسلام مسیحی و اسلام شرقی و حتی شریعت منهای طریقت تعلیم داده‌ایم یا گمان‌های متعدد دیگری که گاهی در تضاد با هم قرار دارند. اینها لابد برای گمان‌های خود دلالی هم دارند اما ما که گوینده و بیان‌کننده این کلمات هستیم می‌گوییم همه این گمان‌ها، خیالات و تصورات شخصی است و هر چه ما گفته‌ایم و خواهیم گفت فقط و فقط درباره لاله‌الله است. درباره روح و جان ادیان است. درباره عشق به خدا و توجه به خداست. درباره ایمان به خدا و ارتباط با اوست. حالا پلورالیزم است یا اسلام افراطی و تقریبی و شرقی و غربی یا اصلاً حرف‌هایی مذهبی است یا نیست، با خداست چون من تسلیم و خدمت‌گزار خداوند هستیم.

۵. آیا شما گرایش به فرقه خاصی دارید؟ به نظر شما کدام فرقه‌ها به نسبت بقیه صحیح‌تر و قابل قبول هستند؟

مطابق کلام خداوند، فرقه‌گرایی و متفرق شدن در دین خدا باطل است پس از کسی که فرقه‌گرایی را باطل و مردود اعلام می‌کند و آنرا به انجام می‌رساند همانطور که رسانده است، چگونه می‌توان انتظار داشت که به فرقه‌گرایی آلوده شود؟ حقیقت نیازی به فرقه‌سازی ندارد... من با گوناگونی و تنوع‌گرایی مشروط به حفظ مرکزیت و در نظر داشتن حقیقت واحد موافقم اما با تنوع‌گرایی و کثرت‌گرایی آشفته و سرگردان موافق نیستم...

«مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»

از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند، هر حزبی بدانچه پیش آنهاست دلخوش شدند. (روم: ۳۲)

۶. نظرتان راجع به جدایی دین از سیاست چیست؟

این بسته به آن است که درباره کدام دین و در کدام نقطه و کدام فرهنگ سؤال را بپرسید. بعضی از ادیان، جدای از سیاست هستند و این موضوع در تعلیمات بنیادی آنها صراحت دارد. یا اینکه پرهیز از سیاست به دلیل ویژگی‌های دینی‌شان اجتناب‌ناپذیر است مانند بعضی از ادیان شرقی یا مسیحیت. اما تصمیم‌گیری درباره اینکه در یک کشور، دین جدای از سیاست باشد یا نباشد، مانند امور دیگر وابسته به رأی اکثریت مردم آن کشور است.

۷. تفسیر قرآن صرفاً در مسئولیت آیات عظام و

روحانیون عالیقدر است. آیا بهتر نیست شما از انجام

این کار خودداری کنید؟

... من کی و کجا گفته‌ام که مفسر قرآنم و کی خواسته‌ام وارد مسائل دینی و شرعی بشوم، چطور ممکن است وارد مسائل شرعی شوم وقتی که تحصیلات مذهبی ندارم و بر جزئیات شرع اشراف ندارم؟ ولی شما نباید گمان خود را

معادل نظر خدا بگیرید و فکر کنید خداوند مثل شما قضاوت می‌کند و مانند شما می‌بیند. این یکی از گمراهی‌ها و یکی از اتهامات سنگینی است که بشر به خدا نسبت داده است. از این که بگذریم چرا فکر می‌کنی کار خدا و نظرات خدا اینقدر محدود، شکننده و سخت است.

«... وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.
(بقره: ۲۱۳)

اگر واقعاً اینطور باشد که شما می‌گویید یعنی اگر این را با دلایل محکمی بیان کنید حرف شما را قبول دارم و خودداری می‌کنم. همین الان هم اگر حرف حقی بزنید و حقانیت آن را نشان دهید، مشتاقانه قبول می‌کنم حتی اگر آن محکوم کردن خودم باشد. مسئله این است که شما سنگی می‌اندازید و توضیح نمی‌دهید که چرا سنگ می‌زنید. فقط می‌گویید تو متهم هستی.

۸. از چه راهی امرار معاش می‌کنید؟

هم روی زمین کار می‌کنم و هم در آب. کشاورزی، صیادی، کارهای پرورشی و دامپروری. گاهی هم معدن‌یابی و این جور کارها.

۹. چرا شما با یک اسم معرفی نشده اید، مثل بقیه مردم. علت استفاده از اسم‌های مختلف چیست؟ حدس می‌زنم که شما بالای سی اسم دارید.

هرگز خودت را
اسیر نام نکن.
(کبیر)

اسم‌ها و قالب‌ها، محدوده هاست. اگر بتوانی از اسم‌ها و قالب‌های مختلفی در ارتباط با مردم گوناگونی که با آنها مواجه هستی استفاده کنی، آزادی و امکان عمل تو بیشتر است. برای برقراری ارتباط سریعتر با اقشار مختلف مردم قالب‌های مناسب تسهیل کننده است. خداوند متعال که معلم نهایی همه ماست نیز همین کار را کرده است و ما باید از او بیاموزیم. انبیاء و بزرگان ما، همگی اسامی متعددی داشته‌اند و آنها هستند که مقتدای مردم خداجو می‌باشند... اکثر بزرگان باطنی، معلمان معنوی و اساتید نیز دارای اسامی متعدد بوده‌اند... و داشتن اسم‌ها و قالب‌ها حتی اگر بیش از سی یا سه هزار هم باشد جرم نیست. این حتی می‌تواند با وجود معروف شدن اندیشه تو از مشهور شدن فرد تو جلوگیری کند.

۱۰. ما شنیده بودیم که ثروت شما یک عدد دورقمی میلیارد دلاری است و شما در بعضی از کشورهای عربی چاههای نفت و معادن الماس و طلا دارید و از صاحبان اصلی بعضی از شبکه‌های ماهواره‌ای و رسانه‌های معروف هستید. حتی بعضی از

شیخ نشینها و دوستان آنها طی یک برنامه منظم! برای شما هدیه! می فرستند.
منظور شما از معدن یابی و این جور کارها، همین کارها است؟
به این چیزها و مانند اینها نیازی ندارم. مخارجم با همان کارها (...) تأمین می شود. انسان ساکن آنجایی است که سرمایه زندگی اش در آنجاست. سرمایه من در خودم است و اگر در آن کشورهاست پس چرا اینجا هستم.

۱۱. ظاهراً در کودکی و در زمان مدرسه، مؤذن و امام جماعت مدرسه و از قاریان و حافظان قرآن بوده اید. چرا همین جریان مطمئن را ادامه ندادید و کار خود را در حوزه علمیة دنبال نکردید؟
در کنار اینها جنبه های دیگری هم بوده. چند بار هم از مدرسه اخراج شدم. چند بار هم توسط معلمان مدرسه محکوم شدم...

۱۲. دلیل اخراج از مدرسه و محکومیت چه بود؟

هر بار به دلیلی. اولین اخراج مربوط به اولین روز مدرسه بود. وقتی وارد کلاس شدم مبصر از کلاس پنجمی ها بود، یکی از بچه ها را کتک زد. به او گفتم که نباید اینکار را بکند اما او کار خودش را کرد و من هم مجبور شدم او را بر زمین بکوبم و گلویش را بگیرم. در اولین زنگ تفریح بچه های کلاس اول و دوم و سوم که دل خوشی از کلاس پنجمی ها نداشتند مرا بالای سر گرفتند و شعار دادند. همین، دلیل اولین اخراج از مدرسه شد. دلیل آخرین محکومیت که چند سال بعد اتفاق افتاد این بود که به معلم دینی گفتم انسان پیش از آفرینش خود با خدای خود یکی بود.

آن سنگی که
معماران دور
انداختند، همان
سر زاویه گردید.
این از جانب
خداوند شد و در
نظر ما عجیب
است. کتاب مقدس

هنوز هم در ذات خود با خداوند یکیست. همین باعث شد که در اواخر دوران مدرسه مرا دانشمند دیوانه صدا بزنند و مورد آزار و توهین و تمسخر قرار دهند. موارد دیگری هم بین این دو موضوع اتفاق افتاد اما اصل موضوع این بود که نگاه ما مانند همدیگر نبود پس خدای ما، روح ما و زندگی ما هم یکسان نبود و گاهی در تضاد و تناقض با هم بود. یک زمانی هم با اشاره یکی با درس و مدرسه وداع گفتم...

۱۳. منظور شما از «همان اندک را هم سوزاندم» که درباره تحصیلات رسمی گفته اید چیست؟

آن مطالب را فراموش کردم. فکر کنم برای اکثر انسانها هم همین اتفاق می‌افتد. اکثر آن را فراموش می‌کنند. یک بار هم قسمتی از مدارک تحصیلی را که از مدرسه گرفته بودم، آتش زدم...

...

۱۴. اسم رام‌الله از کجا گرفته شده و ریشه فرهنگی آن چیست؟

رام‌الله یعنی کسی که خداوند او را رام و تسلیم خود ساخته و خدمتگزار خود قرار داده است. کسی که روح و جانش در تصرف خداست و خداوند او را که موجودی وحشی بوده، رام خود کرده است. خیلی دوست دارم رام‌الله، به همین معنایی که گفتم باشم اما این حرف خیلی بزرگ است که انسان تماماً و کاملاً رام و تسلیم خداست. خیلی دوست دارم که مطلقاً خدمتگزار خدا و تحت تصرف خدا باشم اما این هدفی بسیار بزرگ است. البته مدت کمی بعد از آنکه به نام رام‌الله معرفی شدم در بیانیه‌ها اعلام کردیم که رام‌الله اسم بنده نیست...

۱۵. آیا دلیلی دارد که در طول صحبتها مستقیماً نگاه نمی‌کنید؟

گاهی با نگاه مستقیم، انسان‌ها می‌توانند اعماق وجود همدیگر را ببینند و روح همدیگر را مشاهده کنند. چشم، دروازه روح انسان است پس از طریق نگاه مستقیم، انسان ممکن است بتواند از حیطه‌های روحی دیگران مطلع شود که این دزدی و تجسس است و برخلاف فرمان صریح خداست که «ولا تجسسوا». اما این به آن معنا نیست که من ذهن کسی را می‌خوانم. و درباره خودم، وقتی‌هایی هم بوده که مستقیم نگاه کرده‌ام اما در امتداد آن نگاه یا مدتی بعد، چیزهایی پیش آمده که گاهی مطلوب نبوده‌اند.

۱۶. چهار سال پیش وقتی... برخورد کردند ما شنیدیم که عده‌ای از پیروان شما تهدیدنامه‌ای را برای... ارسال کرده‌اند که در آن گفته بودند در صورت برخورد با شما خود را به دیوانگی و جنون خواهند زد و کارهای انتحاری خواهند

خداوند تبارک و تعالی غیور است و هر غیرتمندی را دوست می‌دارد.
امام صادق (ع)

کرد و خود را در خیابان‌ها به دار می‌آویزند... آیا این عمل علامت قانون‌گریزی شما و میل به فراقانونی عمل کردن نیست؟ اگر شما هم مثل بقیه یک شهروند معمولی هستی پس چرا نباید قانون با شما برخورد یکسانی داشته باشد. شما این ارباب را چطور تفسیر می‌کنید؟

هیچ کس حق ندارد قانون‌شکنی کند و قانون‌گریزی تلاشی بر ضد بشر است. همه در برابر قانون مسئولند و آنهایی که خود از قانون می‌گویند مسئولیت سنگین‌تری دارند. وقتی می‌خواهی درباره‌ی گفته‌ای قضاوت کنی، اول ببین آیا واقعاً کسی آنرا گفته؟ اگر واقعاً گفته آیا دقیقاً همانی را گفته که تو شنیده‌ای، اگر دقیقاً همان است، آن را به چه دلیلی، در چه شرایطی، به چه کسی و در چه جهتی گفته؟ گوینده چه کسی بوده و انگیزه‌هایش چه بوده؟ بارها با ما برخورد شده است که غالباً غیرقانونی بوده است اما کدام بار این اتفاق‌ها افتاده است؟ شاید دوستان چنین نامه‌هایی نوشته‌اند اما تا جایی که مربوط به بنده است، هیچ وقت نگذاشته‌ام که کاری بر خلاف قانون اتفاق بیفتد. ما تضعیف اسلام را به عنوان یک خط قرمز داریم ضمن اینکه هر وقت قانون بخواند با بنده برخورد کند، در دسترس آنها هستیم و در برابر قانون حرفی ندارم.

۱۷. یک وقتی شایع بود که می‌خواهند شما را اعدام کنند. فکر می‌کنید اگر این طور می‌شد، چه اتفاقی برای حرکت شما می‌افتاد؟

اگر در این دنیا به زندگی خود دل ببندید آنرا بر باد خواهید داد ولی اگر از جان و زندگی خود بگذرید به جلا و زندگی جاوید خواهید رسید. عیسی مسیح (ع)

اولاً این کار خداست نه حرکت من... این اندیشه‌ها همیشه بوده‌اند و امروز هم زنده‌اند و به زندگی خود ادامه می‌دهند. برای زنده ماندن و تداوم حیات اندیشه‌های الهی اگر لازم باشد خودم و هر چیز دیگری را قربانی می‌کنم.^{۸۴} اگر لازم شود خود را هم محکوم کنم، خود را به بهترین شکل محکوم خواهم کرد. اگر

^{۸۴} ای دوستان من از آنانی نترسید که قادرند فقط جسمتان را بکشند چون نمی‌توانند به روحتان آسیبی برسانند. اما به شما خواهم گفت از که بترسید. از خدایی بترسید که هم قدرت دارد بکشد و هم به جهنم بیندازد و بلی از او باید ترسید. از تعالیم حضرت عیسی مسیح (ع)

لازم شود که برای کار خدا، خود را هم انکار کنم که این سخت ترین قربانی هاست، آن را با اوج اشتیاقم انجام خواهد داد. [به تاریخ مصاحبه توجه شود: ۱۳۸۲/۵/۹] چیزهایی مثل فدا کردن اعتبار و حیثیت و آبرو هم که چاشنی این مائده الهی است. اما اعدام کردن من فکر جنون آمیزی است. حتی شایع شدن این حرف هم... اگر یک قارچ را از زمین جدا کنی، توسط همان قارچ می شود مزرعه بسیار بزرگی از قارچ پدید آورد حتی مزرعه ای در مقیاس جهانی. با این تفاوت که اکثر قارچ ها سمی اند حتی اگر ریشه آنها همان نباشد. بعضی از مرگ ها چنان اند که هر لحظه هزاران تولد را در خود دارند. مثلاً اگر یک درخت بارور و پر حاصل را قطع کنی، همه دانه ها و میوه های آن خود بخود به درختانی بزرگ تبدیل می شوند و احتمالاً در مدت کوتاهی این درختان فراگیر شده و در همه جا ظاهر می شوند. اگر روی یک چشمه، خاک و یا حتی آهن بریزی چشمه مدفون نمی شود بلکه از نقاط بسیار دیگر از زمین می جوشد و جویبارها و رودها را به وجود خواهد آورد و به دریا خواهد رسید. به چشم دیگر، انسانی که اساساً روح است چگونه ممکن است بمیرد. جسم را می توان از کار انداخت اما روح و نور و اندیشه نورانی کشته نمی شود بلکه پیوسته می روید و متولد می شود. شهادت بزرگترین پیروزی است زیرا بزرگترین تولد است. اندیشه را نمی توان تیر باران کرد. هر گلوله ای که به آن شلیک شود، هر بار که ترور شود، دهها هزار بار بیشتر و بارورتر می شود. همه تاریخ بشر و الگوهای شکل گیری اندیشه های اجتماعی، گواه بر این موضوع اند. حتی در دوران جاهلیت هم، حتی در تمدن های چند هزار سال پیش هم، جواب اندیشه و کلام، اعدام نبوده است. ترور فیزیکی و ترور شخصیتی عیسی ناصری که دهها سال هم این ترور شخصیتی طول کشید، یکی از اصلی ترین علل بوجود آمدن دین مسیحیت بود. و این یکی از دلایل بوجود آمدن اکثر مکتب های بزرگ است... من سالهاست می گویم هر حرف حقی را قبول دارم حتی اگر بر ضد خودم باشد. هر حرف عقلائی و منطقی را می پذیرم حتی اگر بر ضد حرفه ایی باشد که تا بحال زده ام. مسئله ای که به این آسانی حل می شود، اگر اساساً مسئله ای وجود داشته باشد، چه احتیاجی به راه های بگرنج و پیچیده دارد. تا امروز کتابهای زیادی نوشته ام که فقط یکی از آنها منتشر شده است. این کتابها پر از اندیشه ها و رویاها و ایده هاست. چگونه می شود این هزاران هزار اندیشه را نابود کرد. البته یک نظر که در همه این سالها بوده این است که اگر مرا تخریب کنند، اگر ترور شخصیت کنند و اگر به هر شکل و از هر راه بی اعتبار و بی آبرو و بی حیثیت کنند، لابد اندیشه ها هم فرو می ریزند در حالی

که در تاریخ هزاران بار این اتفاق افتاده است اما همیشه نتایج آن به شدت عکس آنچه انتظار می‌رفت بوده. راه ساده و عملی این است که حرف بهتری زده شود، اندیشه‌های کاملتری ارائه شود و رویاها و ایده‌های قوی‌تر و غنی‌تری مطرح گردد. در آن صورت من سکوت می‌کنم و خودم از پیروان و شاگردان آن بیان‌کننده می‌شوم. اعدام من فقط به نفع تفرقه‌اندیشان است چون مولد نفاق بیشتر و تفرقه‌های گسترده‌تر خواهد بود. اما اگر نظر خداوند این باشد که اعدام شوم با تمام اشتیاق و عاشقانه خواستار و محتاج آن هستم.

۱۸. جمعیت فدائیان شما با چه انگیزه‌ای بوجود آمده؟

مردن برای انسان کفر است، من خودم فدایی خدای خودم هستم و حاضر نیستم کسی به خاطر من بمیرد. شهادت مرگ در راه خداست نه در راه غیر خدا... همه ما، من و دوستانم، فدائیان خدا هستیم و کسی که فدایی خداست برای هیچ کس جز خدا نمی‌میرد و زندگی نمی‌کند. اگر انسان به خاطر دوستی و محبت بمیرد (نه به خاطر شخص دوستش) شاید این همان شهادت باشد اما فدا شدن برای یک شخص، کاری مشرکانه و انحرافی آشکار است. هیچ کس جز خدا شایستگی آن را ندارد که انسان فدایش شود. فدا شدن به خاطر عشق و از روی عشق هم همان فدای خدا شدن است اما این نباید به خاطر شخص باشد. من چنین جمعیتی را به وجود نیاورده‌ام و امروز آن را از شما می‌شنوم.

اکنون جانم همچون دریایی
آشفته است. آیا باید دعا کنم
که: ای پدر، از آنچه می‌خواهد
واقع شود مرا نجات ده؟ ولی
من برای همین امر به جهان
آمده‌ام! پس می‌گویم ای پدر
اسم خود را جلال و
سرافرازی ده.
حضرت عیسی (ع)

۱۹. به نظر شما کدامیک از تئوری‌های جدید که برای ترسیم شرایط جهانی ارائه شده‌اند درست هستند. برخورد تمدن‌های هانتینگتون، نظریه پایان دنیای فوکویاما یا گفت و گوی تمدن‌های آقای خاتمی؟ در چند سخنرانی از نظریه گفتگوی تمدن‌ها حمایت کردید.

این نظرات هوشمندانه‌اند و کسانی که آنها را طرح کرده‌اند نسبت به اکثر مردم زمان خود از هوشمندی بالاتری بهره مند بوده‌اند. اینها و نظرات مشابه آنها دارای واقعیتی هستند که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. تا حدودی تفسیر کننده‌اند اما همه جوانب را در بر نمی‌گیرند.

گفتگوی تمدنها، نظریه نهایی نیست اما نوعی تکامل و جهان پذیری در آن است... شاید نظریه پیوند تمدنها هم که اشاره به ازدواج، انحلال و مرگ تمدن‌ها و نیز تولد تمدن‌های جدید و وقوع ترکیبات جدید تمدنی دارد بتواند به بعضی از سوالات، جواب دهد...^{۸۵}

۲۰. آیا شما یکی از... هستید یا با حضرت ولی عصر(عج) ارتباط مستقیم دارید؟

من از دوستان بسیار دوستدارنده ایشان هستم. در این سالها با تعداد زیادی [مدعی] امام زمان و [مدعی] پیامبر و خدا برخورد کرده ام که امروز بعضی از آنها از دوستانم هستند و فکر اشتباه خود را اصلاح کرده اند. یکی از مکانیزم‌هایی که در کارها داریم شناسایی افراد مدعی در زمینه‌های باطنی و ارزیابی حقانیت آنهاست. شاید تا حالا با ده بیست مدعی امام زمان (...) برخورد کرده ام. بعضی‌ها که دکان بودنشان وضوح دارد اما بعضی‌ها فقط دچار یک فکر اشتباه شده‌اند مثل همه مردم که دچار افکار اشتباه می‌شوند...

تا این زمان هم هر کسی که گفته است من ولی عصر (عج) و صاحب زمان هستم یا دروغ گفته یا اشتباه می‌کند. این درباره کسانی که مدعی ارتباط با ایشان هستند هم صادق است. ولی‌الله الاعظم در دسترس مردم نیست لکن دست او به همه مردم می‌رسد و هرگاه ضرورت یابد خود را در دسترس مردم قرار می‌دهد. البته من خودم هم ارتباطی با ایشان ندارم و ایشان را ندیده‌ام...

۲۱. ظاهر بیرونی شما انطباق و مشابهتی با مذهبیهون ندارد. طبق گفته خودتان تحصیلات قابل قبولی ندارید، بویژه تحصیلات دینی، تعاملی با حوزه و دانشگاه هم نداشته‌اید و در محضر علماء بزرگ نبوده‌اید.^{۸۶}

^{۸۵} نظریه پیوند تمدن (ازدواج تمدن‌ها) یکی از دگرترین‌های مطرح شده توسط ایلیا «میم» می‌باشد. این نظریه اولین بار در یک سخنرانی عمومی مطرح شد.

^{۸۶} پسرک تا کنون بسیاری چیزها آموخته بود اما نه از مدرسه، نه از اندک اطرافیان‌ش و نه حتی از پدر و مادرش. او "می‌دید"، "می‌شنید" و مهم‌تر از همه اینکه این دیده‌ها و شنیده‌ها را درک می‌کرد و "می‌فهمید". ساعت‌ها نشستند در کنار رودخانه، گوش سپردن به آوای کوهستان، خیره شدن به آسمان و ابرها، برای او از هر تفریحی لذت بخش‌تر بود. اکنون پدر و مادرش می‌خواستند او را به مدرسه بفرستند... نخستین چیزی که فرا گرفت، کشیدن خطی صاف بود. این خط صاف "یک" بود. نخستین تعلیم، "یک" بود، همانطور که آخرین نیز. گویی این یک را قبلاً نیز دیده بودند. پس او نوشتن این "یک" آشنا را آغاز کرد و آن را ادامه داد. دیگران به یادگیری سایر آموزش‌ها پرداختند و (به

به همین دلیل است که قبول کردن حرف‌هایی که در ارتباط با مذهب و معنویت می‌گویید، برای امثال بنده آسان نیست. به چه دلایلی موجه است که حرف‌ها و نظرات شما را در ارتباط با اسلام و قرآن، لاقلاً افرادی مثل من، جدی بگیرند؟

اگر خداوند بخواهد کاری کند، هر طور که بخواهد و از هر طریقی که بخواهد آنرا به انجام می‌رساند. چه چیزی می‌تواند خدا و کار خدا را محدود کند. خداوند مجبور نیست که مطابق قراردادها و عادات مرسوم عمل کند. هیچ کس نمی‌تواند برای او تعیین تکلیف کند یا دست او را ببندد. هیچ کس مجاز نیست او را مؤاخذه کند. البته همین بهتر است که نظرات مرا درباره اسلام و مسائل دینی نپذیری چون در این زمینه نظر خاصی هم ندارم. یعنی سواد اسلامی و مذهبی ندارم و نه فقط صاحب نظر نیستم بلکه دارای نظر هم نیستم. این چیزی است که درباره خودم می‌دانم. اما بهتر است تو درهایی را در زندگی ات باز کنی. نه برای من، چون قصد ندارم هیچ وقت به زندگی تو یا افکار تو وارد شوم. این را برای امکان‌های دیگر زندگی ات می‌گویم... گمان نکن که نظر خداوند شبیه به نظر انسان است یا اینکه او بر حسب روش‌های تفکر و تشخیص انسان، قضاوت می‌کند...^{۸۷}

ظاهر) پیشرفت کردند اما او همچنان (به ظاهر) فقط به آموختن یک می‌پرداخت و آن را ادامه می‌داد. آموزگارش پرسید: چیزهای دیگری هم برای آموختن هست. نمی‌خواهی آنها را بیاموزی؟ نوشتن یک را به پایان نرسانده‌ای؟ او پاسخی نداد و کماکان به نوشتن ادامه داد. یک هفته، یک ماه و ... گذشت. امید پدر و مادرش برای اینکه او چیزی بیاموزد، از بین رفته بود چون او فقط "یک" را می‌دید، "یک" را می‌شنید و "یک" را نقش می‌زد. از مدرسه بیرونش راندند چرا که گمان کردند او نمی‌خواهد یا نمی‌تواند چیزی بیاموزد. اما پسرک در خانه هم همان تمرین را دنبال می‌کرد و در برابر همه پرسش‌ها، یک پاسخ داشت: هنوز "یک" را نفهمیده‌ام. و دیر زمانی گذشت... روزی او به مدرسه پیشینش بازگشت و آموزگارش را دید. به او گفت: "یک" را فهمیدم. آموزگارش با تمسخر گفت بنویس. او گچ را از آموزگار گرفت و روی دیوار، "یک" را نقش زد. و دیوار، دو نیمه شد... (منبع ثانویه: نشریه هنرهای زیستن)

^{۸۷} از کسی ایراد نگیرید تا از شما نیز ایراد نگیرند. زیرا هر طور که با دیگران رفتار کنید، همانگونه با شما رفتار خواهند کرد. چرا پر کاه را در چشم برادرت می‌بینی، اما تیر چوب را در چشم خود نمی‌بینی؟ چگونه جرأت می‌کنی بگویی: اجازه بده پر کاه را از چشمت در آورم، در حالی که خودت چوبی در چشم داری؟ ای متظاهر، نخست چوب را از چشم خود درآور تا بهتر بتوانی پر کاه را در چشم برادرت ببینی.

حضرت عیسی (ع)

سه چیز در قضاوت
واجب است، علم،
وجدان و حوصله. لامانوسوف

۲۲. اما برای هر مقصودی راه معینی وجود دارد.

اگر با مدرسه و دانشگاه رفتن، انسان خدا را می‌یافت و حقیقت را تجربه می‌کرد پس تو و افرادی مانند تو، کسانی که از این راهی که تو می‌گویی رفته‌اند، باید

نور یافته و متصل به خدا باشند. اگر اینطور بود، که مسائل بشر، خیلی پیش از اینها حل می‌شد و الان زمین پر از مردان حق و صالحان خدا آسا بود ولی اینطور نیست پس مبنای نظر تو، اشتباه است و مفروض تو مردود است. این مثل آن است که بگویی برای آنکه عشق را تجربه کنی و عاشق شوی باید فلان کتاب‌ها را بخوانی، لباس قرمز رنگ بپوشی، چند نفر هم شهادت دهند تا بلکه تو به تجربه عشق نائل شوی. برای هر چیز مسیری طبیعی وجود دارد اما مگر تو این مسیرها را می‌دانی یا آنچه می‌دانی همه آن چیز است که در علم الهی وجود دارد.

۲۳. آیا شما حاضر به مناظره با آقای... هستید؟

حقیقت هست و زنده و فعال است و نشانه‌های خود را دارد و خود، گویای خود است. مناظره درباره حقیقت به چه کاری می‌آید؟ آیا می‌شود درباره بود و نبود خورشید مناظره کرد؟ من می‌گویم خورشید هست، نور هست، روشنایی هست، این چه احتیاجی به بحث کردن دارد؟ بحث کردن دربارهٔ واضحات و بدیهیات و

تواضع کن،
خدای بلندت کند
و رفیعت گرداند.
رسول خدا (ص)

مناظره درباره بود و نبود خورشید، مناظره نیست... این از مناظره درباره خدا و حقانیت‌های مرتبط با او.^{۸۹} اما درباره مسائل مذهبی و اسلامی، ایشان که تو می‌گویی نمی‌تواند با من مناظره کند چون اطلاع ایشان درباره مسائل شرعی بسیار بیشتر از من است. ایشان یکی از مراجع بزرگ حل مسائل اسلامی و شیعه هستند و بنابراین باید در این زمینه به من درس

^{۸۹} در بحار الأنوار آمده : مردی به امام حسین علیه السلام گفت: بنشین تا با یکدیگر درباره دین مناظره کنیم. حضرت فرمود : ای مرد ، من به دین خود آگاهم و راه راست برایم معلوم و روشن است . اگر تو نسبت به دینت آگاهی نداری برو و آن را تحصیل کن ، مرا چه به بحث و مجادله ؟ همانا شیطان آدمی را وسوسه می کند و در گوش او می خواند و می گوید : درباره دین با مردم مناظره کن تا فکر نکنند که تو آدم ناتوان و نادانی هستی .

بدهند و مسائل مرا جواب دهند. من که در این زمینه‌ها ادعایی ندارم که بخواهم مناظره کنم. بله درباره برخی از نظریات بنیادی، درباره برخی از مسائل علوم باطنی چیزهایی هست که اگر زمانی نیازی به مناظره باشد با افراد مربوطه، این کار انجام می‌شود اما در زمینه مذهب و اسلام و شیعه، من حتی در حد یک طلبه هم نیستم.

.....

۲۴. بهتر بگویم از کجا بدانیم که چیزهایی که درباره شما می‌گویند یا از شما نقل قول می‌کنند درست است؟

میزان قرآن است. اگر آنها هماهنگ با قرآن بود و با کلام خدا هم‌خوانی داشت، قابل اعتماد است و غیر از این نباید به آن اعتماد کنید. و اگر چهار تن از دوستان و همراهان شناخته شده‌ام موضوع را تأیید کردند می‌توانید آن را مربوط به من بدانید.

۲۵. در اسلام ارتباط با ارواح و حلول روح حرام است در حالی که این یکی از مواد درسی شما است. به ما گفتند که شما ارتباط گسترده‌ای با ارواح دارید و کارگزاران روحی دارید! گفتند که شما با ارواح انبیاء و اولیاء و ائمه (س) رابطه نزدیک و روحی دارید! اما تا جایی که ما خوانده‌ایم و اطلاع داریم در اسلام بحث ارتباط روحی هرگز مطرح نبوده است و از آن به عنوان یکی از بدترین گناهان نام برده شده. اینها که گفتی، شاید در اسلام حرام نباشد و البته نه از ارکان تعلیم ماست و نه تعلیم ماست. از نظر ما ارتباط با ارواح برای عموم مردم کاری باطل است مگر برای کسی که بر ارواح اقتدار داشته و قدرت فرمانروایی دارد. آنکه در ارتباط با ارواح به امکان زنده نام خدا مجهز است و خداوند از این طریق به او اقتدار و تصرف در عالم ارواح را بخشیده است و او را حفظ کرده است. چنین کسانی، خود از اولیاء بزرگ الهی‌اند و اما اجازه داشتن آنها همیشه به معنای استفاده آنها نیست.

«همه دانش و من جمله علوم باطنی در آیات قرآن و اسماء خداوند نهفته است لکن آیات قرآن و اسماء الله دارای قفلها و حجابهایی هستند و بر نامحرمان پوشیده‌اند.» ایلیا (میم)

۲۶. چرا شما به اکثر شاگردانتان تاکید کرده اید که نباید ارتباط خود را با شما علنی کنند و نباید بگذارند که به عنوان شاگردان شما شناخته شوند؟
روزی نیست که تهمتی به من نزنند و مرا به چیزی واهی متهم نکنند و داستان دروغی درباره ام نیافتند و این کارها آنها را به رنج و سختی می‌اندازد... این را به خاطر خودشان گفته ام.

۲۷. چرا به طور شفاف خود را معرفی نمی‌کنید تا حرف‌های شما بدون ابهامات جانبی شنیده شود؟

وقتی اشاره به خودم می‌کنم می‌گویند خودتنبایی و خودپرستی، وقتی اشاره نمی‌کنم می‌گویند سُرّی و در پرده. وقتی که حال و یافته‌هایم را می‌گویم می‌گویند این کفرآمیز است و زمانی که نمی‌گویم می‌گویند چرا ابهام‌زایی می‌کنید و ما را به تردید می‌اندازید. ولی این برای تو چه اهمیتی دارد که من کی هستم چون تو با من بیگانه‌ای. آیا برای تو مهم است که معلم ریاضی کیست یا اینکه درس‌های ریاضی‌اش درست و عالی است؟ چیزهایی که گفته‌ام از ریاضیات هم درست‌تر و دقیق‌ترند اما اگر خودم مطرح شوم این مانع آموختن آنچه گفته‌ام می‌شود پس ترجیح داده‌ام که خود را معرفی نکنم.^{۹۰} انسان دانا از معروفیت بیزار است و آن را محبوس و مدفون شدن تلقی می‌کند.

۲۸. اگر شما به دنبال مریدسازی نیستید چرا دهها سخنران و مدرس آموزش داده‌اید تا افکار شما را در همه کشورها منتشر کنند. چه

حق با حق سر
ستیز ندارد، بلکه
با آن موافق است
و بر درستی‌اش،
گواهی می‌دهد.

ابن رشد

دلیلی دارد که درباره شما گزارش‌های مستند می‌نویسند و فیلم‌های مستند می‌سازند و شاگردان شما سعی می‌کنند به امکانات وسیع رسانه‌ای و اینترنتی و شبکه‌های ماهواره‌ای دست پیدا کنند؟ راستی بودجه هنگفت این کارها از کجا آمده؟

تا این لحظه به کسی نگفته‌ام که برود افکار مرا منتشر کند...

^{۹۰} آنچه نمی‌دانی مگویی، حتی تمام آنچه را هم که می‌دانی مگویی، زیرا خداوند بر کلیه اعضای بدن تو فریضی واجب کرده است، که روز قیامت به وسیله آنها بر ضد تو حجت می‌آورد. علی (ع)

آموزش تعدادی از سخنرانان و مدرسین هم نتیجه طبیعی درسها و جلسات بوده است... اما تأسیس چند شبکه ماهواره‌ای آنقدر کار بزرگی نیست که احتیاج به حکم مأموریت داشته باشد. هر وقت ضرورت این کار وجود داشته باشد، اجرای آن به سادگی امکانپذیر است و نیازی به تشریفات خاص ندارد. در سه روز هم می‌شود تعداد زیادی شبکه راه انداخت اما اگر تصمیمی به اجرای آن بود، تا به حال انجام می‌شد. این روزها هر کسی با کمی تلاش می‌تواند یک شبکه ماهواره ای، و با تلاش بیشتر، چند شبکه راه اندازی کند.

...

۲۹. در سطح تهران و شهرستان‌ها آگهی‌های آموزشی! فراوانی پخش شده است که مرتبط با شماست. یک نمونه‌اش الان دست من است: «هنر کنترل ذهن و روش‌های برنامه‌ریزی مغز، فنون انتقال انرژی و شفابخشی، هنر رویابینی و هنر تفکر متعالی که مشتمل بر ۳۶ روش تفکری است». آیا همه اینها را خود شما تدریس می‌کنید؟ محل استناد قرآنی و اسلامی این‌ها دقیقاً کجاست؟ در اسلام ما یک تفکر دینی بیشتر نداریم و اگر این تفکر را کنار گذاشتیم مابقی انحراف و گمراهی است. در هیچ کجای قرآن مطلبی درباره تفکر خلاق و سی و شش سبک تفکری و این مسائل وجود ندارد. اینها زاییده معنویت آمریکایی است که خودش اصولاً از معنویت خالی است.

... به دانسته‌هایت بیش از حد اعتماد نکن و به ندانسته‌هایت بیش از حد بی‌اعتماد نباش. ندیده، قضاوت نکن. ناشنیده رأی نده. خودبینی تو آنقدر قدرتمند است که قرآن و اسلام تو را هم اسیر خود کرده. خودبینی تو با رنگی از مقدسات، خود را محکم‌تر کرده و با سوءاستفاده از اسم خدا حیات خود را تضمین کرده است. افکار تو عین واقعیت نیست و چه بسا درست‌ترین افکار ظاهری تو، غیرواقع باشند.

قبل از هر کاری بهتر است حفره‌ای را در دیوار خودبینی‌ات ایجاد کنی، تا بتوانی از طریق آن به جهان واقعی نظر بیندازی. این برای تو می‌تواند شروع یک زندگی دوباره و حقیقی باشد.

تهمت و افترا مانند
زغال است، اگر
شما را نسوزاند
لااقل سیاهتان
می‌کند. (مثل روسی)

۳۰. شما مدعی هستید که از عالم غیب اطلاع دارید و همه چیز را می‌دانید و به هر کاری قدرت دارید. شما ادعا کرده‌اید که می‌توانید هر معجزه‌ای را بکنید و در

زمین و آسمان قدرت تصرف دارید. نعوذ بالله بگوئید در جای خدا نشستہ اید چون قدرت مطلق مخصوص پروردگار است. این ادعای شما کفرآمیز است. تاکنون کجا از من شنیده‌ای یا دیده‌ای که چنین ادعایی کرده باشم؟ سالهاست که این حرف‌های موهوم را در سخنرانی‌ها، در جلسات کوچکتر، در جلسات خصوصی، در بیانیه‌ها و به طرق دیگر تکذیب کرده‌ام. بیش از این چکار می‌توانم بکنم؟ خودم را تخریب کنم؟ این کار را هم بارها کرده‌ام. خودم را در موضع تهمت و اتهام قرار دهم؟ این کار را هم کرده‌ام. اگر تو راه حلی داری بگو. اگر حق باشد، انجام می‌دهم و سپاسگزار می‌شوم. من از بت شکنی لذت می‌برم و به این کار شدیداً علاقمندم. اگر قرار است خودم بت شوم دوست دارم خودم زودتر از همه آن را خرد کنم. در یک سخنرانی بزرگ می‌خواستم لباسم را در بیاورم، گفتند اگر اینکار را بکنی نتیجه عکس می‌دهد، دیدم درست می‌گویند... چنین ادعایی برای بشر، اساساً باطل است و من هم هرگز چنین چیزی یا مشابه آنرا نگفتم. تو هوس و هیجانت را مبنای قضاوت گذاشته‌ای.^{۹۲}

۳۱. احتمالاً خودتان زیاد شنیده‌اید که درباره شما چه حرف‌هایی می‌زنند. بالاخص شاگردان و نزدیکان شما. بیشتر چیزهایی که به شما نسبت می‌دهند شرک‌آمیز است. القابی مثل مسیح، روح خدا، خلیفه‌الله، پیامبر گناهکاران و غیر مذهبیان، ناجی بی‌دین‌ها،... کلمات مسئله داری است...

از عدالت نیست
داوری از روی
گمان.
حضرت علی (ع)

چاره کار در این نیست که شما در یک جلسه لخت بشوید یا خود را به دیوانگی بزیند. شما کارهای دیگری هم می‌توانید بکنید. می‌توانید کتاب بنویسید یا بیابید در تلویزیون حرف بزیند. شما حتماً می‌توانستید جلوی این همه حرفهایی را که درباره تان هست بگیرید. چرا می‌گویند شما می‌توانید زلزله بسازید. حتماً این دلیل دارد. چرا درباره من نمی‌گویند. و اینکه شما معجزه می‌کنید و شفا دهنده و مستجاب‌الدعوه هستید، کلمه‌های پر مسئله‌ای است که به هیچ عنوان با اعتقادات جامعه امروز ما و شرع و عقلانیت تناسب ندارد. چرا شما خودتان جلوی این حرف‌ها را نمی‌گیرید؟

^{۹۲}: تندی را کنار بگذار و در دلیل بیندیش و از باوه گویی خود را نگه دار، تا از لغزش در امان مانی. امام علی (ع)

از کجا می‌دانی جلوی آن را نگرفته‌ام؟ شرح این انکارها و ممانعت‌ها بیش از یک کتاب است. ولی تو چرا فقط نقل قول‌های یک طرف را می‌گویی. بعضی‌ها هم مرا آمریکایی و غربی و صحیونیست می‌دانند. بعضی‌ها فحش می‌دهند، حتی به خدا و قرآنی هم که به آن اعتقاد دارم فحش می‌دهند. می‌گویند شیاد، دروغگو، دیوانه، کلاهبردار، کافر و ملحد. بخشی از تلاش‌های این چندساله جلوگیری از آن حرف‌های تقدس‌آمیز و بزرگ است اما من تا بحال جلوی حرف‌های منفی را نگرفته‌ام. بارها هم به آن دامن زده‌ام. تا همین اواخر مکانیزمی وجود داشت که با توافق خودم بر ضد خودم تبلیغ می‌کرد، توهین می‌کرد، تهمت می‌زد ولی یکی دو سال پیش وقتی که متوجه شدیم شما و دوستان و همفکران شما در این موضوع فعال شده‌اید و عزم خود را جزم کرده‌اید تا مرا در سطح جامعه تخریب و به قول آن دوست نابود و بی اعتبار کنید، آن مکانیزم همان موقع و برای همیشه از بین رفت. شما هم که از امکانات رسانه‌ای و دسترسی به آقایان چیزی کم ندارید. شمشیر و خنجر و نیزه و کمان هم که دارید. ما هم که دستمان خالی است و حتی یک سپر کاغذی هم برای دفاع از خود نداریم. دیگر چکار باید بکنم. من اینها را به وجود نیاورده‌ام و تصدیق نکرده‌ام اما سال‌هاست که جلوی آن را گرفته‌ام. اگر هم زمانی لازم شود چه بسا خود را در محکومیتی ظاهری قرار دهم، خود را محکوم کنم و بر علیه افکار افراطی خوب و بد پیرامون خود، به جانب خودم دست به شمشیر شوم.

....

۳۲. چه فرقی می‌کند اگر هم شما نگفته‌اید، همهٔ مریدان و شاگردانتان سال‌هاست چنین حرف‌هایی می‌زنند.

اگر هم عده‌ای از آنها این‌ها را گفته باشند، این چه قضاوتی است که تو گفتهٔ دیگران را به من نسبت می‌دهی. آنها خودشان مسئول نظراتشان هستند. آنچه من باید در این باره می‌گفتم، گفته‌ام و آن اینکه ادعای وحدانیت یا ادعای علم و توانایی مطلق، برای بشر، ادعایی باطل است و هیچ انسانی به غیب احاطه ندارد و از همهٔ قدرت خداوند برخوردار نیست و اینکه در این زمان هر کسی که مدعی نبوت یا امامت بوده است به خطا رفته است. و من تنها تسلیم و خدمتگزار خداوند هستم نه بیش از این.

۳۳. تناقض‌هایی وجود دارد. به عنوان مثال شما می‌گویید که با فرقه‌گرایی مخالف هستید اما بعضی از رهبران

کسی که بر ضد
شما نباشد از
شماست.
عیسی مسیح (ع)

فرقه‌های مختلف با شما روابط نزدیک دارند و از شما خط می‌گیرند. شما از سیاستمداران، به طور کلی انتقاد می‌کنید اما با بعضی از رهبران بزرگ سیاسی ارتباط خصوصی دارید و به آنها مشورت می‌دهید. حتی در جلسات علنی شما تعداد زیادی از اعضای خانواده‌های مقامات حکومتی حضور دارند.

اعضاء خانواده سیاستمداران و هر قشر دیگری می‌توانند مثل همه مردم زندگی کنند و کسی نمی‌تواند این امکان و آزادی را از آنان سلب کند. و بعد اینکه ما از رد فرقه‌گرایی و سیاست‌بازی و بازی‌های سیاسی گفتیم نه اینکه هر کسی مبتلا به فرقه و سیاستی شده بود خودش مردود است. انسان‌ها، کارهایی نیستند که انجام می‌دهند. انسان، انسان است و عمل او عمل او. سل بیماری ناخوشایندی است اما هر کسی که سل داشت، موجود ناخوشایندی نیست و نمی‌توان او را رد کرد. تناقض در فکر تو است نه در واقعیتی که تو درباره‌اش فکر کرده‌ای.

۳۴. فکر نمی‌کنم اینطوری باشد. اگر مایل هستید من می‌توانم نمونه‌های زیادی از این تناقض را برایتان فهرست کنم. شما مسئله مخالفت با مریدسازی را مطرح می‌کنید اما عملاً دهها هزار مرید و فدایی بدور خود جمع کرده‌اید. اطرافیان شما از هفتاد و دو ملت هستند. حزب‌اللهی، دانشگاهی، غرب‌زده، لامذهب و مذهبی و این خودش حکایت از رفتار متناقض شما دارد. شما بر خلاف حرف‌های دو آتش‌های که درباره دین می‌گویید کمترین ویژگی‌های ظاهری افراد مذهبی، حتی ریش هم ندارید. با وجود تأکید به ساده برخورد کردن برای دیدن شما باید از هفت‌خوان رستم گذشت. دیدن رییس سازمان ملل هم از دیدن شما آسانتر است. این همه پیچیدگی و رمزی کاری برای چه چیزی است؟ از یک طرف می‌گویید آدم معمولی هستید و از یک طرف دیگر می‌گویید اگر مجبور شویم خاورمیانه را یک ساعته با زلزله شخم می‌زنیم، فلان کشور را زیر آب می‌بریم، مردگان را زنده می‌کنیم و لابد آسمان را هم به زمین می‌آورید. کدام آدم معمولی چنین حرفی می‌زند؟ این‌ها همه تناقض است.

زشتگویی شیوه
(حربه)
فرومایگان است.
حضرت علی (ع)

شما که قرآن را میزان قرار می‌دهید و در همان حال مباحث درسی درباره ارواح و اسرار می‌گذارید اسم اصلی این کارها چیست؟ اگر پیش‌بینی آینده و زلزله ساختن و شفا و جادوگری با قرآن و اسلام همخوانی داشت پیامبر اسلام (ص) و اهل بیت (ع) بیشتر از هر کسی به آن عمل می‌کردند. اگر حرف‌های شما از قلب قرآن بیرون آمده چرا این همه بزرگان و مجتهدین و آیات عظام و مراجع تقلید حرف مشابه شما نزده‌اند؟ آیا همه آنها در خواب غفلت بوده‌اند و فقط شما یک نفر بیدار هستید؟ اگر شما اینقدر قدرت دارید و به قول خودتان خدا همه‌چیز

در ظلمت همه چیز سیاه است.
(مثلی از اسلواکی)

با شماست پس چرا جلوی ظلم‌های اسرائیل و آمریکا را نمی‌گیرید؟ اصلاً آیا شما معنی عدالت را می‌دانید؟ مرجع تقلیدتان کیست؟

چشم تو آلوده به نفاق است و فکر تو متفرق است. یکی نیستی پس نمی‌توانی یکی را ببینی. تو به دنبال آن هستی تا تصورات دوگانده‌ات را در بیرون از خودت پیدا کنی به همین دلیل تفاوت‌ها را تناقض می‌بینی. روش سؤال پرسیدن و خبر دادن تو مثل دادگاه‌های تفتیش عقاید است. دو جمله را می‌گویی اما پنج جمله قبل و بعد از آن را نمی‌گویی. نقل قول

و اما به این مردم چه بگویم؟ مانند کودکانی هستند که در کوجه‌ها به هنگام بازی، با بی‌حوصلگی به همبازی‌های خود می‌گویند: "نه به ساز ما می‌رقصید، و نه به نوحه‌ی ما گریه می‌کنید". زیرا درباره یحیی که لب به شراب نمی‌زد و اغلب روزه‌دار بود، می‌گویند: "دیوانه است." اما به من که (مثل شما غذا) می‌خورم و می‌نوشم ابراد می‌گیرید که پرخور و میگسار و همششین بدکاران و گناهکاران است. اگر عاقل بودید چنین نمی‌گفتید و می‌فهمیدید چرا او چنان می‌کرد و من چنین. عیسی مسیح (ع)

می‌کنی اما سمت و سوی آن را عوض می‌کنی. کلیت و اصل موضوع را نمی‌گویی اما جزئیات را با تغییرات اندکی به عنوان اصل موضوع مطرح می‌کنی. واقعیت‌ها را با ابهامات و حدسیات و خیالات آمیخته می‌کنی و آن را به عنوان یک واقعیت مسلم و جدی طرح می‌کنی. سؤال می‌پرسی اما جواب را نمی‌خواهی، تأیید بدبینی و کج‌بینی‌ات را می‌خواهی. قبل از اینکه به قضاوت بنشینم رأی می‌دهی. روش قضاوت تو مثل سنگ در تاریکی

انداختن است و وقتی سنگ‌های تمام می‌شود شروع به توهین و فحاشی می‌کنی.^{۹۳} برای ماهی گرفتن از تور پاره استفاده می‌کنی، بنابراین واقعیت‌ها در تور اندیشه هایت نمی‌افتد. آینه‌ای که برای دیدن حقیقت از آن استفاده می‌کنی آنقدر کدر و ناهموار و ناهنجار است، که کوه را چاه نشان می‌دهد و چاه را کوه، رودخانه را به صورت مار افعی بزرگ به رویت می‌رساند و مار را مانند ریسمانی به تو نشان می‌دهد که می‌توانی از چاه بیرون بیایی. این مار ریسمان نما نفرت تو است. تو پراز کینه و نفرتی، و فقط به دنبال این هستی که قالبی برای بروز آن پیدا کنی. امروز من بودم اما فردا چیز دیگری را پیدا می‌کنی و پس فردا چیز دیگر. نفرت زدگی، تاریکی است و راه به خداوند بخشنده و مهربان که شروع قرآن و سوره‌های قرآن است، و ابتدای کلام خداست ندارد. حتی اگر خدا هم خود را به چنین جماعتی نشان دهد آنها خدا را محکوم می‌کنند و انکار می‌کنند و برای از میان بردن‌اش نقشه می‌کشند چه برسد به بنده و خدمتگزار خدا.

اینها همه تناقض‌ها و دوگانگی‌های درونی خود تو است که آن را در آینه وجود دیگری می‌بینی. چشم تو از نور محروم است و در تاریکی می‌بیند. در تاریکی، چه بسا درخت انجیر مانند دیو به نظر آید و درخت زیتون شبحی در کمین شمرده شود. وقتی چشم انسان از نور تهی شود و انسان در تاریکی روح خود به جهان نگاه کند او واقعیتها را همانند سایه‌ها، زندگان را بسان مردگان و مردگان را چنان می‌بیند که انگار زنده شده‌اند.

صبر کنید تا خدا میان ما داوری کند [که] او بهترین داوران است. (اعراف: ۸۷)

گفت و شنودی با ایلیا «میم» رام‌الله (پیاده شده از فیلم)

^{۹۳} هنگامیکه خشم حرف می‌زند عقل چهره خود را می‌پوشاند. (ضرب المثل چینی)

دروغگو، دروغ نمی‌گوید، مگر بر اثر حقارتی که در وجود اوست.
پیامبر خدا (ص)

تحریف و مونتاژ گزارش‌های مردمی

زبان‌ی که با راستی یار نیست به گیتی کس او را خریدار نیست
زبان را مگردان بگردد دروغ چو خواهی که بخت از تو گیرد فروغ
فردوسی

به روایت ال یاسین

در سال ۱۳۸۶ یکی از نهادهای مرموز امنیتی برای تخریب ایلیا «میم» و بی‌اعتبارسازی او در سطح جامعه به روش قدیمی و تجربه شدهٔ تحریف و مونتاژ متوسل شد. این نهاد مرموز امنیتی که دارای شبکه‌ای عظیم از امکانات و اهرم‌های رسانه‌ای و دارای نفوذ در مراکز مختلف بود، بعد از دسترسی به برخی از اسناد مرتبط به ایلیا «میم» که به قول یکی از مأموران آن از طریق «ربایش» به دست آمده بود، با واقعیتی بزرگ و تکان دهنده روبرو شد: صدها نفر از مردم، دربارهٔ معلم بزرگ ایلیا «میم» گزارش‌هایی می‌دادند که همهٔ این گزارش‌ها به نوعی حکایت از قدرت خدادادی و عظمت روحی این معلم بزرگ داشت. برخی از این افراد تاکنون ایلیا را ندیده بودند و حتی چیزی در بارهٔ او نشنیده بودند. این گزارش‌ها که به گزارش‌های مستند مردمی شهرت یافت شامل چند دسته می‌شد: یک - تجربه‌های غیرحضورى مردم در ارتباط با استاد. دو- تجربه‌های حضوری آنها از نیروی الهی و شعور نورانی استاد. سه- کسانی که رؤیاهای عجیب و استثنایی دربارهٔ استاد دیده بودند. چهار- کسانی که پیش از این استاد را ندیده بودند و رؤیاهایی خارق‌العاده و تکان دهنده دربارهٔ او دیده بودند که بعد از ملاقات، استاد را شناخته بودند.

وقتی که این نهاد امنیتی که اختصاراً «ایا» نامیده می‌شود با این اسناد تکان دهنده برخورد کرد تنها راه حل را در تحریف و مونتاژ این فیلم‌ها دید. به همین دلیل، گزارش‌های مستند

مردمی مورد تحریف قرار گرفت. بخش امنیتی ادیان از طرق مختلفی به جعل و تحریف این گزارش های مستند دست زد که برخی از آنها عبارت بودند از:

۱- به ابتدای بعضی از این گزارش ها، مصاحبه هایی اضافه شد که با برخی از روحانیون انجام شده بود با این محتوا که رؤیایها حجت نیستند و اصالت ندارند.

۲- همین افراد می گفتند که برخی از این خوابهای خارق العاده و رؤیایهای بسیار عجیبی که مردم در باره معلم بزرگ ایلیا «میم» دیده اند نتیجه تسخیر و تصرف روحی است که از جانب این فرد در افراد اعمال شده است. اما آنها فراموش کردند که هزاران نفر چنین رؤیایهایی را دیده بودند و بعضی از آنها هیچ آشنایی قبلی با استاد نداشتند. برخی از آنها از کشورهای دیگر این گزارش ها را ارسال کرده بودند و حتی بعضی از گزارش دهندگان زمان رؤیای خود را به سالها قبل و حتی زمان کودکی و نوجوانی خود مربوط می دانستند. (این افراد ده تا بیست سال بعد با استاد آشنا شدند)

در ابتدای برخی از گزارش های مستند مردمی مربوط به رؤیا، با دو روانشناس صحبت می شود و آنها می گویند که این رؤیایها و تجربه های حضوری (تجربه اعمال خارق العاده و نشانه های قدرت الهی) چیزی جز توهم و نشانه گرایش شخص به بیماری های روانی نیست؛ و البته بسیاری از گزارش دهندگان و شاهدان کسانی هستند که در بالاترین مراتب علمی، فرهنگی و تحصیلات دانشگاهی قرار دارند و بعضی از آنها اساتید دانشگاه می باشند.

۳- قبل از بعضی از گزارش های مستند تجربیات (حضوری و غیرحضوری)، یک کارشناس امنیتی که تصویر او معلوم نیست توضیح می دهد که همه این اعمال چشم بندی، تردستی و شعبده است. سپس برش هایی از متن داخلی خود فیلم ها پخش می شود که ابتدا و انتهای آنها حذف شده است و ناجوانمردانه ترین و حقه بازانه ترین استفاده ممکن صورت گرفته است. بعنوان مثال گزارش دهنده در طول حرفهای خود می گوید «ما قصد داشتیم استاد را بزرگ کنیم». بعد از این جمله، گوینده مربوطه نتیجه می گیرد همه این کارها برای بزرگ سازی این فرد (ایلیا «میم») و بت سازی بوده است. اما وقتی که به اصل فیلم رجوع می کنیم جمله کامل به این شکل است: «همه ما استاد را دوست داشتیم و با توجه به تجربیات خارق العاده ای که از او داشتیم و کارهای بزرگی که از او دیده بودیم می خواستیم اینها را برای دیگران بازگو کنیم ولی چون

استاد با این کار موافق نبودند ما اخبار مکتوم را برای همه بیان نمی کردیم. با این وجود دشمنان استاد می گفتند که ما قصد داشتیم استاد را بزرگ کنیم». مشخص است که با حذف جملات قبل از جمله مورد نظر تحریف گران، کل معنا وارونه می شود. در جای دیگری از این فیلم های تحریف شده، بعد از پخش چند گزارش مستند از تجربیات خارق العاده و مشاهدات حضوری مردم، قطعه ای از فیلم معلم بزرگ ایلیا «میم» پخش می شود که با همین روش ابتدایی، جعل و تحریف شده است. بعد از این، تعدادی از گزارش های مستند که در باره استاد ایلیا «میم» می باشد، قطعه کوتاهی فیلم با این مضمون پخش می شود: «اینها همه یا دروغ است یا توهم و گزارش دهندگان یا در اشتباه بوده اند یا دانسته و به قصدی دروغ گفته اند. من هیچ وقت اینها را تأیید نکردم و همه را هم غیرواقعی می دانم و این را هم چند بار تذکر دادم». این حرف که می تواند برای بیننده کاملاً فریبنده باشد و او را بطور کامل از حقیقت موضوع منحرف و دچار توهم کند، بریده ای است از یک فیلم مصاحبه و قسمتی از جواب استاد به این سوال است که «می گویند شما از راه دور در آمریکا یک نفر را بعد از مرگ مغزی زنده کرده اید و گفته اید که می توانید در هر نقطه از دنیا زلزله بوجود بیاورید.» سپس استاد ایلیا «میم» در پاسخ به این موضوع می گویند: «اینها همه یا دروغ است یا توهم و گزارش دهندگان یا در اشتباه بوده اند یا دانسته دروغ گفته اند. من هیچ وقت اینها را تأیید نکردم و همه را هم غیرواقعی می دانم و این را هم چند بار تذکر دادم».

فرومایگان سعی می کنند با دروغ از موانع عبور کنند و همین به پلیدی آنها منجر می شود و موجب سقوط آنها می گردد. هنر آنست که تو بدون دروغ و براساس راستی به حل مسائلات پردازی. ایلیا «میم»

در قسمتی دیگر از فیلم، فردی که خود را مطلع نشان می دهد، در باره این گزارش های مستند اظهار نظر می کند که: «برخی افراد با استفاده از قدرتهای شیطانی و با استمداد از روح شیطان قادرند کارهای عجیب و غریب انجام دهند و با کمک شیطان و اجنه بسیاری را شفا دهند یا آینده را پیش گویی کنند یا در چیزهای مختلف تصرف و نفوذ کنند و حتی ارواح انسانی را به تسخیر خود در بیاورند. حتی ما نباید بعید بدانیم که یک انسان تجسم خود شیطان باشد». با توجه به محتوای

کل فیلم، کاملاً مشخص است که منظور این شخص، استاد می باشد. اما مونتاژ کاران و جعل کنندگان این فیلم فراموش می کنند که دچار تناقض گویی های فاحش شده اند، اگر اتفاقی چشم بندی است (یعنی همان اتهامی که به گواهی آیات متعدد و مکرر قرآن متوجه همه بزرگان، همه انبیاء و اولیاء الهی بوده است) چطور این اتفاقات اصلاً وجود نداشته است (با استناد به قطعه جدا شده از فیلم استاد) یا چطور این اتفاقات با توجه به شیطان واقعی و تبدیل به سحر و جادو می شود. اما نکته بسیار مهم این است که بعد از خروج استاد ایلیا «میم» از زندان، کارهایی خارق العاده و حیرت انگیز از بعضی از شاگردان استاد هم دیده شد. بعد از تخریب های پی در پی و ترور شخصیتی استاد، رؤیاهای عجیب و تکان دهنده، بسیار بیشتر از گذشته دیده شد و گزارش های شاهدان و تجربه کنندگان دچار رشد و سیر صعودی شد...

راستی، دروغ و دروغگو را تباه می سازد.
(اردی بهشت یشت)

همه این تحریف ها، به طور طبیعی و با نشانه هایی که تا آن زمان رخ داده بود و پس از آن نیز تکرار شد و ادامه یافت، بر ملا شده بود.

چون دور فلک یکسر بر منهج عدلست خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل
(حافظ)

نشانه‌شناسی خداپرستان و تسلیم‌شدگان

«دین هم مانند انسان است. فقط جسم نیست. روح و جان هم دارد. اما دین و دینداری در این عصر و برای اکثر انسانها مانند لاشه‌ای بی‌جان و تهی از روح است. لاشه‌ای که هر روز بر گندیدگی و فرسودگی‌اش افزوده می‌شود. دین امروزی به پوست و ظاهر محدود شده و در اکثر دینداران، باطناً مرده است و

قلب بدون ایمان، مرده است. همانطور که روح، بدون عشق می‌میرد. ایلیا (میم)

دارنده خود را مردار ساخته. روح و جان دین، عشق و ایمان الهیست. حضور الهی و تجربه ارتباط زنده و پاسخ‌دهنده با خداست. زنده‌پرستی و تسلیم یکی بودن است. خدای زنده پاسخ می‌دهد. زنده اگر خوانده شود پاسخ می‌دهد و خدای زنده اگر پاسخ ندهد از آنست که پرستیده نشده... خداپرستان و تسلیم‌شدگان نشانه‌ها دارند و خداپرستی به اسم و ادعا و میراث نیست. دعایشان پاسخ داده می‌شود، به هنگام توکل کارگزاری می‌شوند، از حیات الهی زنده شده‌اند و مرده نیستند و در قلبهایشان آرامش و اطمینان موج می‌زند. در برابر خداوند تسلیم‌اند و به اندازه تسلیم خود، خداوند سرنوشت و زندگی را تسلیم آنان گردانیده است. تسلیم‌شدگان، خدمتگزار خداوند هستند... از دوری خداوند می‌ترسند و این تنها ترس آنهاست. نرم و انعطاف‌پذیرند زیرا لطیف‌ترین راه، بی‌کراخ را می‌پرستند. نگاه آنان یکی را می‌بیند و یکسان می‌بیند و تنها بسوی خداوند نظر دارند... حقوق دیگران را رعایت می‌کنند و به عدالت رفتار می‌نمایند. به راستی و درستی عمل می‌کنند و از دروغ دوری گرفته‌اند. در حضور خداوند مانند کودکان‌اند و چون خداوند، بخشنده و مهربان. تکبر در آنان نیست، متواضع‌اند و برتری‌جویی نمی‌کنند. اهل توکل‌اند و امور خود را به خداوند می‌سپارند. قدرشناسی و رضایت و سپاسگزاری، و صبر و قناعت و انتظار توکل او را واقعیت بخشیده‌اند. توجه‌شان به

سوی خداست و یاد خدا و نام خدا زندگی‌شان را پر کرده است. خداوند آفتان را حمایت می‌کند و به وقت لزوم پشتیبانی خود را از آنها اعلام می‌نماید.
اینها از نشانه‌های تسلیم‌شدگان خداپرست است. کسانی که می‌روند تا با خالق خود...»

برگرفته از: کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «میم»

توطئه‌های دو زمانه

به روایت ال یاسین

گناهای
بارش آسمان
را باز می‌دارند
عبارتند از:
قضای ظالمانه
قاضیان، شهادت
دادن دروغ و
شهادت ندادن.
امام سجّاد (ع)

همان سال اولی که آموزش‌های عمومی استاد در تهران شروع شد یعنی حدوداً سال ۱۳۷۵، مدت کوتاهی بعد از آغاز دوره‌ها، چند نفری که انگشت شمار هم بودند در جلسات حاضر می‌شدند که برای ما خیلی مشکوک به نظر می‌رسیدند. نوع سؤالاتی که آنها از استاد می‌پرسیدند، شک‌برانگیز بود. انگار می‌خواستند ایشان را وادار کنند که حساسیت‌های دینی و اجتماعی را نادیده بگیرند و مثلاً بعضی از مسلمات دینی را انکار کنند. سؤالات نسبتاً ماهرانه و در شرایط حساسیت‌برانگیز و به صورتی تنش‌زا پرسیده می‌شد و زمینه‌ای از فشار را برای پاسخ‌دهنده به همراه داشت. درخواستهایی که گاه و بیگاه این چند نفر مطرح می‌کردند،

مشکوک بود. مثلاً درخواست می‌کردند با حکومت برخورد کنیم. اما این درخواست ارتباطی با تعلیمات استاد نداشت. تعلیمات در باره عشق الهی، ایمان به خدا، حضور خدا، تسلیم الهی، نور خدا و نجات و هدایت بود اما مثلاً بعد از پایان جلسه، یک‌دفعه یکی از آنها می‌گفت که ما برای رودررویی با حکومت آمادگی کامل داریم و ما این را به نمایندگی از دوستانمان می‌گوییم. اما آنها جمع خاصی نبودند. کمتر از بیست نفر بودند که حضور خود را در جلسات مختلف تقسیم کرده بودند.

یکی از آنها یک بار جدولی رمزی را بعنوان وسیله‌ای برای تماس مخفیانه افراد با همدیگر پیشنهاد داد. طراحی این وسیله پیچیده کار یک متخصص در امور امنیتی می‌توانست باشد. یکی از اینها یک بار در باره این سوال کرد که آیا مسیح (ع) پشت سر امام زمان (ع) نماز می‌خواند؟ آنها در فضایی تحریک‌آمیز و در حضور چند نفر مسیحی و برای محکومیت آنها. ما مدتی این افراد را بطور نامحسوس زیر نظر داشتیم و متوجه شدیم که برنامه منظم و ویژگی‌های رفتاری مشخصی دارند. آنها یک برنامه تخریب غیرآشکار را داشتند. ما بعد از مطالعه دقیق و کامل و چند ماهه این افراد و با توجه به شواهدی که جمع کردیم مطمئن

شدیم که آنها برنامه‌های زیرکانه و مودیان‌های را برای تخریب عملی و اجرایی استاد و جمعیت، دنبال می‌کنند. موضوع را همراه با شواهد آن به ایلیا اطلاع دادیم. ایشان گفتند فرصت خوبی است، بگذارید کارشان را بکنند و شما هم کارتان را بکنید.^{۹۴} ما کار خود را در این می‌دانستیم که بر برنامه‌های آنها اشراف داشته باشیم و شواهد را جمع‌آوری کنیم. حتی فیلم‌های این افراد را از بقیه جدا کردیم. نامه‌هایشان را از آرشیو نامه‌ها خارج کردیم...

اینها در نامه‌های خود، استاد را با عبارات مشابهی خطاب قرار می‌دادند که در بین ال‌یاسین معمول نبود. خطاب‌های آنها به شخص استاد، کلمات حساسیت‌برانگیز دینی و اسلامی بود. مثلاً می‌نوشتند حضرت ولی‌الله الاعظم، بقیه‌الله، آیت الله العظمی، مجاهد بزرگ، قطب الاقطاب، فرزند رسول الله (ص)، ولی امر... در حالی که استاد علناً گفته بود که او به معنای مصطلح مذهبی نیست، پیشوای مذهبی نیست، به مسائل شرعی و مذهبی وارد نمی‌شود، قطب هیچ فرقه‌ای نیست و هکذا، و این نوع تأکیدات را ایشان بارها از طریق بیانیه‌ها و در جلسات مختلف و بویژه از طریق جلسات عمومی اعلام می‌کردند.

گزارش‌های مستند مردمی هر روز ارسال می‌شد که در آنها اخباری مبنی بر مشاهدات افراد از پدیده‌های فوق‌العاده و عجیب بود. همچنین گزارش‌هایی در باره رؤیاهایی که مردم از اقشار مختلف، در ارتباط با استاد دیده بودند. ما گزارش‌های ارسالی این افراد را هم جدا کردیم و وقتی با مرجع مربوطه که مراحل متعدد، پیچیده و نسبتاً دشواری را برای تأیید یا عدم تأیید این گزارشات طی می‌کرد، هماهنگ کردیم، دیدیم که گزارش‌های ارسالی این افراد،

**بهترین دلیل بر
فراوانی عقل، حسن
تدبیر است.**
حضرت علی (ع)

کاملاً ساختگی و غیرواقعی است. مثلاً آنها نوشته بودند که ما هفته قبل با استاد در یکی از کوههای شمال بودیم و از ایشان کارهای خارق‌العاده‌ای دیدیم و شرح آن کارها را نوشته بودند. اما ما خبر داشتیم که اینها هرگز هیچ ارتباط نزدیکی با ایشان نداشتند و استاد با آنها همراه نمی‌شدند. خواب‌هایی که نوشته بودند درباره استاد دیده‌اند از نظر واحد بررسی رؤیاهای غیرواقعی و ساختگی بود چون با مؤلفه‌های آنها که گمان می‌کنم چهل و هشت مؤلفه

^{۹۴} دانا از دشمنانش بیشتر استفاده می‌کند تا نادان از دوستانش. - مثل اسپانیولی

ارزیابی بود، نمی‌خواند. احتمال دادیم که نقشه آنها در این زاویه آن باشد که اینها می‌خواهند بروند و بر علیه استاد شهادت دهند یا به تخریب ایشان بپردازند و مثلاً با این نامه‌نگاری‌ها بگویند که خود ما هم گزارش نوشته‌ایم و اینها دروغ یا تحت شرایط خاصی بوده است. به همین دلیل از آن زمان، ضد این توطئه را تدبیر کردیم و آماده نگه داشتیم تا در زمان لازم استفاده شود. گزارش‌های این چند نفر شاید (به نقل از مسئول امور مستندسازی) حدود یک دویست و شصت گزارشی‌های ارسالی بود.

برای ما محرز شده بود که از هر ۲۶۰ گزارش مربوط به اخبار مکتوم و رؤیایا، حداقل یک مورد آن غیرواقعی است. اما دوستان ما در بخش مستندسازی و ثبت وقایع و رؤیایا ارقام دیگری داشتند. آنها اعتقاد داشتند در هر سی گزارش اخبار مکتوم، یک گزارش اشتباه یا ساختگی وجود دارد. آنها راه حل نسبتاً سخت و بسیار مفصلی را برای تأیید یا عدم تأیید یک گزارش طی می‌کردند و گاهی برای تأیید یک گزارش، یکی دو سال وقت لازم می‌شد.

در همان زمان یکی از دوستان به ما هشدار داد که مراقب «توهم توطئه» باشید و به دلیل جایگاهی که ما برای ایشان قائل بودیم این تذکر را جدی گرفتیم و دوباره و با خوش‌بینی بیشتری همه چیز را مرور کردیم اما دوباره به همان نتیجه قطعی رسیدیم: اینها دائماً و بصورت برنامه‌ریزی شده و منسجم قصد داشتند ضرباتی سنگین و تخریب کننده را به استاد، تعلیمات ایشان و کل جمعیت وارد کنند. از راههای مختلفی وارد می‌شدند. در ماجرای کوی دانشگاه می‌خواستند ال یاسین را وارد معرکه کنند اما موفق نشدند. اولین باری که با استاد برخورد شد یکی از آنها پیشنهاد خودکشی برای رفع تهدید از استاد را مطرح کرد که خیلی زود مردود شد.

«اگر شنیدید که منافقی در حال دفاع از حق است باور نکنید زیرا هیچ حقی موافق منافقان نیست و هیچ منافقی به واقع حامی حق نیست. اگر منافق را در راستی و درستی دیدید بدانید که حقه‌ای در کار است و بزودی بازی وارونه خواهد شد.»
ایلیا «میم»

ما متوجه شدیم که دو نفر از این افراد، مراکزی را به نام استاد راه‌اندازی کرده‌اند و در آن آموزش‌های بدعت‌آمیز و ناهماهنگی را که اختلافات زیادی با تعلیمات استاد داشت ارائه می‌دهند. آنها به چند نفر از خانم‌ها پیشنهاد ارتباط جنسی داده بودند و دو نفر از آنها که زن

بودند، یکی‌شان همین مسئله را با سه نفر از آقایان مطرح کرده بود. بهترین کاری که ما می‌توانستیم بکنیم مستندسازی و جمع‌آوری شواهد و مدارک کارهایی بود که آنها در حال انجامش بودند. آمادگی ما و قدرت مقابله ما با جریانهای موزیانه تفرقه و توطئه کاملاً از گذشته بیشتر شده بود.

مهمترین روشی که اینها می‌خواستند برای تخریب و ضربه زدن بکار ببرند تحریف و جعل واقعیت بود. بیشتر کارهایی که می‌کردند، به شکلی بر پایه تحریف بود و به تحریف و جعل ختم می‌شد.

بعد از چند سال متوجه شدیم که بیشتر این افراد با یکی از دستگاههای ... در ارتباط مستقیم هستند و برنامه‌های آنها، طراحی شخصی‌شان نبوده بلکه برنامه‌هایی با سابقه طولانی بوده است. آنها آمدند تا ضربات سنگین خود را وارد و کل این جنبش خلاق را مضمحل کنند. می‌خواستند در قالب شاگردان و نزدیکان استاد ظاهر شوند و با تکیه بر جعل و تحریف، همه چیز را زیر سؤال ببرند. می‌خواستند جمعیت را به آشوبگر تبدیل و از این طریق آن را نابود کنند اما موفق نشدند. خواستند همه چیز را در زمانی که دستگاه... به آنها اشاره می‌دهد با شهادت دروغ و تحریف‌ها بی‌اعتبار کنند و ما هم که بر این توطئه دوزمانه و چندزمانه آگاه بودیم تلاش کردیم تا با جمع‌آوری مستندات و شواهدی که بتواند به یک روشنگری جهانی در باره تحریف و دروغ و جعل بینجامد، خود را آماده نگه داریم. در سالهای اخیر ما متوجه شدیم که این افراد در بعضی از جریانات بزرگ معنوی حضور مشکوکی دارند و لازم دیدیم که دوستان خود را باخبر کنیم.

رودخانه یعنی مار بزرگ؟! و دریا یعنی صحرا!!!

گفت و گوی انتقادی

(قسمت سوم - ۱)

کسانیکه راستی را از زندگانی برمی‌دارند مانند آنست که
آفتاب را از کیهان برداشته‌اند.
(سیسرون)

گفتگوی زیر در فروردین ماه سال ۱۳۸۶ طی دو جلسه با ایلیا «میم» توسط دو تن از اعضاء منتسب به گروه حزب ... صورت گرفته است. لازم به توضیح است که مطالب پیاده شده از روی فیلم، مورد بازخوانی ویرایشی قرار گرفته است. قسمت دوم این گفتگو در سال ۱۳۸۴ قبل از انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفت که با عنوان «برترین رئیس جمهور» در نشریه حرکت دهندگان شماره سه به چاپ رسید و موجب تعطیلی آن نشریه که اولین نشریه تخصصی در زمینه دانش تفکر محسوب می‌شد، گردید. قسمت اول مصاحبه در تاریخ ۱۳۸۲/۵/۹ صورت گرفت که هر دو مصاحبه مذکور نیز براساس فیلم جلسه، پیاده سازی و بازنویسی شدند.

لازم به ذکر است که سوالات گویندگان، انعکاس دهنده نظرات طیف مورد اشاره نیست و پاسخ‌های استاد ایلیا «میم»، در مواردی که به فرد مقابل مربوط می‌شود، قابل تعمیم به طیف مذکور نمی‌باشد. در چنین مواردی پاسخ‌ها، متوجه گفتگوکنندگان است.

۱. هنوز از جلسات قبلی، بعضی از ابهامات ما برطرف نشده است. وقتی از شما جدا می‌شویم می‌بینیم هنوز بعضی از سوالات با وجودی که مطرح شده‌اند و علی‌الظاهر هم جواب گرفته‌اند، اما پاسخ روشنی ندارند. بنابراین مجبوریم در این جلسه هم بعضی از سوالات قبلی را تکرار کنیم. نمی‌گوییم خود را معرفی کنید چون فکر می‌کنم همه این دیدارها و مصاحبه‌ها در همین مورد باشد. لطفاً اسم خود را بگویید.

خودم، خودم را با عنوان ایلیا می‌شناسم. بیشتر مردم هم مرا به همین اسم می‌شناسند. شناسنامه ام را به اسم پیمان فتحی گرفتند. بعضی از آشنایان قبلی هم که آشنایی و ارتباطی با ایلیا نداشتند مرا به اسم پیمان صدا می‌زنند. عده ای هم به اسم رام‌الله مرا می‌شناسند که از سالها قبل گفته ام رام‌الله اسم من نیست بلکه به معنای تسلیم و خدمتگذار و رام شده خداست و این می‌تواند اسم هر خدمتگزاری هم باشد...^{۹۶}

۲. سوال کننده دوم: برداشت ما این است که شما با مقاصد دقیق و مشخصی این اسم را انتخاب کرده‌اید. مثلاً رام‌الله حاوی ایده‌التقاط بین اسلام و هندوئیسم است. رام اسم خداوند به زبان هندی است و خدای هندوئیسم رام نامیده می‌شود. چند قرن پیش یک نفر به اسم کبیر این کار را کرده بود که مردم به او می‌گفتند خداست و به او آواتار می‌گفتند. آیا اسم شما حاوی پیامی نیست؟

^{۹۶} استفاده از نام اصلی بجای نام مجازی (اسمی که در شناسنامه، افراد دیگر برای انسان معین می‌کنند) امری است که تقریباً در بین همه‌آساتید این عصر و اکثر آساتید و بزرگان تاریخ مرسوم بوده است. بعنوان مثال تقریباً همه‌آساتید معنوی و معلمان کنونی عصر حاضر که ما آنها را به نام می‌شناسیم، این نام، اسم غیرقدیمی آنها محسوب می‌شود. نارایانا راجو اسم ساتیا سای بابا است اما همه‌مردم و من جمله شخص سای بابا، خود را به این نام می‌شناسند. شخصی که همه‌اهل معنویت او را بعنوان ماهامونی باباجی می‌شناسند (و او نیز خود را) اسم قبلی اش ناگراج است. اسم قبلی آواتار مهربابا (آواتار ایرانی تبار) مهربابا نبوده بلکه شهریار است. بابا جان نیز که او هم از جمله معلمین بزرگ زن در مشرق زمین محسوب می‌شد و یکی از معلمین آواتار مهربابا به شمار می‌رفت، پیش از آن گلرخ نام داشت. ویوکاناندا شاگرد ارشد راماکریشنا که بعدها بعنوان بزرگترین معلم معنوی در آمریکا و غرب شناخته شد و توانست زلزله ای معنوی را در آمریکا و غرب بوجود آورد، پیش از آن، نامش ناندرابود. مشروح نام گورجیف نابغه معنوی روس که یکی از معلمین معروف این عصر است، گبورگس ایوانوویچ می‌باشد. دالایی لاما رهبر معنوی و مذهبی تبتیان که سالهاست به شکل‌های مختلف و از طریق انواع توطئه‌ها در پروژه‌تخریب و تقبیح دولت کمونیستی چین قرار دارد، در گذشته دور، تنزین ژیاتسو بوده است. از این نمونه‌ها می‌توان صدها مثال آورد. از طرف دیگر این یک سنت الهی است که ابتدا از خود خداوند شروع شده و سپس همه‌پیروان الهی نیز برحسب بزرگی خود به آن عمل کرده‌اند. بعنوان مثال اکثر انبیاء، پیامبر اسلام(ص) و همه‌ائمه‌اطهار(س) و بسیاری از بزرگان این نکته را خواسته یا ناخواسته رعایت کرده‌اند. اکثر بزرگان ما به نام‌های دیگری معروف بوده‌اند و خود، نام‌های متعددی داشته‌اند. در زمان فعلی در همه‌دنیا و حتی در کشور ما بسیاری وجود دارند که دارای همین ویژگی هستند اما شایع‌ترین و مرسوم‌ترین محیطی که این مسئله را در آن می‌توان دید، حیطه‌های باطنی و نزد بزرگان باطنی است.

حاوی پیامی هست و پیامش همان است که گفتیم. رام و خدمتگزار خدا اما حاوی اینهایی که شما می‌گویید نیست. کسانی هم بودند که می‌گفتند این حاوی یک پیام در باره شهر رام‌الله است. حالا می‌شد همین را هم به سود فلسطینیان یا به سود اسرائیلیان تعبیر کرد. اگر فرض را بگیریم که هر کس بر نفس خویش آگاه است، باید گفت همه این حرفها، برداشتها و شایعات است و اصل واقعیت در این باره یا در موارد مشابه همان است که گفته ام یا دارم می‌گویم. عموماً واقعیت خیلی ساده‌تر و راحت‌تر از این شایعات است.

۳. سوال کننده دوم: ... بزرگان ما نامها و لقبهای متعددی داشتند. آیا خود این کار به نوعی استفاده از رفتارهای آن بزرگان نیست؟

نه. تقلید نیست. اگر هم کسی از بزرگان دینش تبعیت و به آنها اقتدا کند و کارهایی شبیه به آنها انجام دهد، عین فرمان‌های دین را انجام داده است اما در این مورد چنین چیزی نبوده است. آنها بزرگان دین بوده‌اند ولی من در حوزه دین آنقدر ناچیز هستم که اصلاً نباید به هیچ حسابی ببایم. بجای منظر دین از دیدگاههای دیگر هم می‌توانید به این موضوع نگاه کنید...

۴. یکی دو دلیل آن را می‌توانید توضیح دهید تا این منظری که می‌گویید مشخص تر باشد؟

یک نفر دکتر است، وقتی که به مطب او می‌روی بعنوان بیمار او باید بطور معلومی رفتار کنی. نباید با او بحث کنی، نباید از مسائل مختلف حرف بزنی، باید اعتماد کنی، به سوالاتش جواب کامل بدهی، مسائل را دقیقاً بگویی و به کارهایی که می‌گوید گوش کنی. اینجا قالب شخصیتی او خانم یا آقای دکتر است. همین فرد در دانشگاه تدریس می‌کند و تو دانشجوی او هستی. در اینجا تو می‌توانی و لازم است با او بحث کنی، روزها و سالها اما حتی نباید برای چند دقیقه هم با طبیعت بحث و جدل می‌کردی. در دانشگاه به او می‌گویی استاد، او به خانه می‌آید و پدر تو است. حالا می‌توانی با او رابطه‌ای بسیار شخصی و خصوصی داشته باشی. با او شوخی کنی، محرمانه ترین مسائل درون خانواده را مطرح کنی، او را پدر و او تو را پسر خطاب کند. همین پدر می‌تواند قالبهای شخصیتی دیگری هم داشته باشد... من با طیفهای مختلفی از مردم ارتباط بسیار نزدیک و عمیقی داشته ام و در هر ارتباطی قالبی

متناسب با آن طیف داشته ام. در ارتباط با یک قشر متفکر بودم و روش‌های تفکر را تدریس می‌کردم. آنها فکر می‌کردند من لائیک یا بی‌خدا هستم. در یک جایی معلم علوم اسراری و روش‌های باطنی بودم. در اینجا ورود به حوزه روش‌های ظاهری تفکر، یک خط قرمز شمرده می‌شد چون ظاهراً با هم توافق نداشتند. در یک جا بهترین نقطه ارتباطی این بود که فردی گمراه و از همه جا بی‌خبر باشم یا از تجاها استفاده کنم. یک زمانهایی در قالبهای روز جوانان مستقر می‌شدم... بدون اینها امکان برقراری ارتباط عمیق و انتقال تعلیم وجود نداشت. باید تو ظاهراً از آنان باشی تا تو را قبول کنند و به خود راه دهند. باید جهان آنها را تجربه کنی و زندگی شان را حضوراً بفهمی تا بتوانی درباره آن نظری بدهی. از دور و از پشت دیوارها و از طریق واسطه ها، اثر زیادی ندارد. در مکتبهای مختلف علوم باطنی و در میان معلمان بزرگ تاریخ تمدن‌های باطنی، این، روشی معمول و مرسوم بوده است... بعید است کسی بتواند از این روش سوء استفاده کند چون اگر او می‌تواند آنقدر انعطاف پذیر باشد و آنقدر آگاهی خود را در جهات مختلف گسترش دهد که به طور طبیعی این کار را بکند، چه نیازی به کارهای دیگر دارد. البته ممکن است کسی بتواند ظاهراً با چنین کاری سوء استفاده کند اما باید محصولات و نتایج این ارتباط را دید و براساس آن قضاوت کرد. استفاده از تیغ می‌تواند برای سر بریدن یا عمل جراحی و نتیجتاً نجات از مرگ باشد.

«خوب زیستن، هماهنگ زیستن است.»

۵. فرضاً کسی در زمینه‌های مختلف آنقدر آگاهی و دانش داشته باشد که بتواند عین همین کار را بکند. آنقدر هم انعطاف پذیری و استعداد و توانایی داشته باشد که بطور طبیعی، موقتاً در چنین شخصیتی قرار بگیرد. آیا با این وجود می‌شود خطر سوء استفاده را نادیده گرفت؟

با این فرض که می‌گوییم، خیر. از هر چیزی ممکن است سوء استفاده شود. از خدا هم ممکن است سوء استفاده شود. اما باید نتایج و محصول آن کار را دید. وقتی رابطه عمیق و درونی برقرار شد ممکن است هر چیزی از طرف مقابل خواسته شود... و اگر منظور خودم هستم، این را هم باید از هزاران محصول و نتایجی که در این روابط بوده، ببینی. این روابط دهها هزار میوه ماندگار داشته که با وجود آنکه مختلف‌اند اما ماهیتاً یکسان‌اند. همه این میوه‌ها ریشه در خدا دارند و جنس آنها از معرفت و آگاهی است.

۶. این تضاد شخصیتی و چندگانگی شخصیت به نظر خود شما چه توجیهی دارد؟

اگر تو بنا بر ضرورت شرایط ده لباس مختلف پوشیدی به این معنی نیست که ده نفر هستی. وقتی موج یک رادیو را عوض می‌کنی، فرکانس‌های مختلف را دریافت و پخش می‌کند اما یک رادیو بیشتر نیست. وقتی کانال‌های تلویزیون هم عوض می‌شود، فقط یک تلویزیون در کار است. حالا ممکن است یک کانال آن پاییز را پخش کند و یک کانال‌ش بهار را. در آن مثال طبیب، معلم و پدر هم یک نفر در کار بود. خود شما هم در اینجا، در قسمتهای مختلف زندگی، شخصیت‌های دیگری داری. شخصیت تو در خانواده با شخصیت در محل کار و محل تدریس مختلف است. همه انسانها دارای این ویژگی هستند.

۷. آیا تنها قصد شما از تغییر قالبهای شخصیتی، کمک کردن به دیگران بود؟

نه. فقط کمک به آنها نبود اما مهمترین انگیزه، کمک به آنها بود. گفتم که این یک روش معمول باطنی است. یکی از قصدهای آن، تجربه و شناخت زندگی‌های مختلف و بنابراین گسترش آگاهی و بسط تفکر است. گاهی هم از این طریق افراد توانا و مستعد را برای آموزشهای خاص روح زایی و علوم باطنی صید می‌کردم چون بسیاری از این آموزشها و روشها طوری است که هنرجو می‌بایست مستعد و از نظر روحی آماده باشد. بعضی از این تمرینات، بسیار سخت و طاقت فرسا هستند. اما از ده دوازده سال پیش که سخنرانی‌ها شروع شد این راهکار هم محدود و تقریباً متوقف شد.

مانند خردمندان
بیندیش ولی به
زبان مردم سخن
بگو. جان مکسول

۸. در علوم باطنی آیا این رفتار کد مشخصی دارد؟

منظورت از کد چیست؟ اگر اسم است، بله در فنون باطنی اسم دارد. ما در علوم باطنی به آن صاد میم می‌گوییم. اکثر مکتبهای باطنی معتقدند که این را برای اولین بار آنها گفته اند... بعضی از مسیحیان باطن‌گرا هم معتقدند

«عیسی مسیح یکی از بزرگ‌ترین صیادان بود که هنر صید ارواح انسان‌ها را به حواریون و یوزره چهار تن از حواریون خود و در رأس آن‌ها، پتروس ماهیگیر، آموخت. سلیمان نبی نیز تبحر چشمگیری در صید و مهار ارواح و جنیان و حتی شیاطین داشت. اکثر انبیاء بزرگ توان بالایی در صید ارواح داشتند. گاهی آن‌ها به جای صید‌های متعدد، تنها به یک صید بزرگ دست می‌زدند. صید بزرگ الیاس نبی، الیسم بود...» ایلیا (میم)

که اولین معلم آن حضرت عیسی بوده است و یکی از استنادات آنها هم جمله معروفی از ایشان است که می‌فرماید: به دنبال من بیایید و من به شما نشان می‌دهم که چگونه (روح‌های) مردم را صید کنید. صاد یک طریقه باطنی است و موضوعاتی مانند صید نورها، نیروها و نارها، صید ارواح و سیاله‌ها و مقولات مشابه، در آن مورد عمل قرار می‌گیرد. اولین قدم بزرگ صاد، صید روح فردی است یعنی انسان بتواند روح خود را صید کند و آن را مهار نماید. اولین قدم برای صید روح فردی هم این است که انسان اسم (روح) خود را بداند. این یکی از اصول اصلی علم اسماء است.

۹. می‌توانید درباره دانستن اسم روح بیشتر توضیح دهید؟

هر انسانی یک اسم مجازی دارد و یک اسم واقعی و یکی که حقیقی است. هویت‌های انسان و مفاهیم مشابه آن هم به همین شکل است. اسم مجازی همانی است که در شناسنامه تو است. ممکن است نام شخص ضعیفی را، پدر و مادرش قدرت گذاشته باشند یا اسم فردی مردم آزار و ظالم، رحمت الله باشد. این اسم‌ها مجازی‌اند که البته احتمال دارد منطبق بر واقعیت یا عکس واقعیت‌ها یا بی‌ارتباط با واقعیت فرد باشد. اسم و هویت دیگر، منطبق بر وضعیت موجود انسان است. وضعیت حال اوست. تصویر ارتعاشات و کالبد انرژیایی و روحی اوست. باطن اوست که شاید امروز یک چیز باشد اما فردا تغییر کند ولی غالباً و در اکثر افراد، همیشه تقریباً یکسان است. به این می‌گویند اسم باطن یا زبان حال که در مقابل زبان قال و اسم ظاهر و مجازی است. اما اسم حقیقی انسان، اسم الروح اوست. این اسم همیشگی است و نشان دهنده جوهر و مایه اصلی انسان است. در بسیاری از مکاتب باطنی روش‌های خاصی برای کشف و استخراج این اسامی وجود دارد. در علوم باطنی، این اصل وجود دارد که برای آنکه با چیزی ارتباط برقرار کنی باید اسم آن را بدانی، برای اینکه چیزی را فراخوانی کنی و به جانب خودت بخوانی، باید اسم آن را بدانی، برای اینکه قصد و اراده خود را به کسی یا چیزی بفهمانی باید اسم آن را بدانی. حتی اگر اسم خدا را هم بدانی (نام سری و اسم اعظم خدا را) دعای تو مستجاب می‌شود. این دکنترین می‌گوید در آسمان و زمین اسم هر چیزی را بدانی ارتباط تو با آن برقرار شده و می‌توانی قصد و خواسته خود را به او منتقل کنی... این اصل یکی از ستون‌های اصلی علم اسماء محسوب می‌شود... کشف و استخراج اسم می‌بایست از خود انسان و از اسماء باطنی و اسم الروح او شروع شود تا انسان بتواند

قابلیتهای باطنی و نیز روح خود را مهار کند. گاهی این کشف سالهای طولانی وقت صرف خواهد کرد.

صحبت را از موضوعات باطنی، برگردانید به موضوع مصاحبه.

۱۰. پس رام‌الله اسم کیست؟

بعضی‌ها به اسم رام‌الله شناخته شده‌اند، چه در ایران و چه خارج از ایران. حتی اسم استاد روح‌الله هم رام‌الله است پیش از آنکه اسم من یا دیگران رام‌الله باشد. من هم برای طیفی از مردم به اسم ایلیا «میم» با لقب رام‌الله شناخته شده‌ام. از همان ده دوازده سال پیش هم گفته‌ام و در بیانیه‌ها آمده که رام‌الله اسم من نیست و رام‌الله یعنی خدمتگزار و تسلیم خدا. کسی که خداوند او را رام و مطیع خود کرده است. هر کسی که خود را رام خدا می‌داند می‌تواند خود را رام‌الله بنامد و قبل از این هم بعضی‌ها این کار را کرده‌اند.

۱۱. سوال کننده دوم: چه دینی دارید؟

«مسلمانی حقیقی به اسم و ادعا نیست. مسلمان حقیقی، حقیقتاً تسلیم و مطیع و در تصرف خداوند است. ایمان و توکل به خدا و خدمتگزاری دائمی برای خدا از نشانه‌های مسلمان حقیقی است.»
ایلیا «میم»

در شناسنامه نوشته شده که مسلمان و شیعه هستم اما نمی‌دانم نظر خداوند چیست... آیا همین موضوع درهویت باطنی روح انسان هم ثبت شده است. ولی اگر خداوند پذیرفته باشد، بله من مسلمان شیعه هستم... مسلمان تسلیم خداست و کسی که تسلیم خداست نشانه‌ها دارد. انسانی که تسلیم خداست شبیه به خداوند بی‌همتاست. زنده است و توان زندگی بخشیدن و احیا کردن دارد. او برخوردار از اراده و قدرت خداوند است. کسی که تسلیم خداست بهره‌مند از روح خداست... اما اگر بخواهیم پاسخی مصطلح به این سوال بدهیم بله من مسلمان و شیعه هستم. پدر و مادرم هم مسلمان بوده‌اند.

فهم، کمال عبادت و کلید بصیرت است و به تحصیل درجات منجر می‌شود.
امام رضا (ع)

۱۲. سوال کننده دوم: سواد شما چقدر است؟

بیشتر لحظات زندگی‌ام در تفکرات و مشاهدات بوده. تقریباً

همه سالهای زندگی ام را در مشاهده و تحقیق و تفکر گذراندم اما سواد مدرسه‌ای ام خیلی کم است. زیاد مدرسه نرفتم. دانشگاه هم نرفتم. حدود سال ۱۳۷۳ می‌خواستیم اولین دانشگاه علوم باطنی و متافیزیک را در منطقه راه اندازی کنیم که مورد توفیق نبود و انجام نشد.

۱۳. سوال کننده دوم: به چه دلیل به تحصیل ادامه ندادید؟ آیا توانایی ادامه تحصیل را نداشتید؟

از کودکی در باره قرآن، متون باطنی، دانش غیر متعارف و اسراروی تحقیق و تفکر داشتم. بیشتر از هر چیز به مشاهده و تعمق مشغول بودم و از همین راه هم عموماً یاد می‌گرفتم. بیشتر ساعات زندگی ام را در طبیعت یا اگر در خانه‌ای بودم، در ارتباط با طبیعت می‌گذراندم... تحصیل اصلی ام اینها بود و همین را ادامه دادم. متون را هم بر اساس همین روش می‌نوشتیم و بسیار به ندرت از منبع خاصی جز مشاهدات و تفکراتم استفاده کرده‌ام...

تفکر جوهر نبوغ
است. ژان پل سارتر

قطع تحصیلات مدرسه‌ای هم به این دلیل بود که اهمیت آن را درک نمی‌کردم. آن را غیر لازم، غیر مؤثر و غیر کارا می‌دیدم. به کار زندگی و هدفی که داشتیم نمی‌خورد. اگر می‌شد، از سالها قبل متوقف اش می‌کردم و یک ناراحتی ام این بود که چرا همان چند سال را هم خوانده بودم... قطع آن دلیل دیگری نداشت. تقریباً در همه رشته‌های مختلف و در دسترس، به صورت امتحانی وارد می‌شدم و زود به نقطه آخر آن می‌رسیدم و غالباً در هر رشته‌ای رتبه ممتاز و اول را می‌گرفتم. چند بار ورزش‌های مختلف را امتحان کردم و در آنها اول بودن را تجربه کردم اما این تجربه‌ها خیلی سطحی و گذرا بود. البته شاید برای کسی که برای این کار به این دنیا آمده باشد تجربه‌ای ارزشمند باشد. قاری قرآن بودن، آواز خواندن... و درس خواندن. هر بار که می‌خواستیم، در اینها اول بودن را تجربه می‌کردم. اما در تحقیق و مشاهده و تفکر، در رویاها در... و در ارتباط با جهان هیچ وقت به آخرش نرسیدم. به همین دلیل همین را ادامه دادم.

۱۴. آیا شما معلم داشته‌اید؟ چگونه آموزش دیده‌اید؟

دانش به دریافت
و اندیشه است.
حضرت علی (ع)

اولین و بزرگترین معلم خداوند بوده و از قرآن و کتب مقدس چیزهای زیادی آموخته ام. اما معلم اصلی ام به آن معنا که همه می دانیم استاد روح الله بوده است البته ملاقات با ایشان به ندرت رخ داده است. معلمان دیگر هم بوده اند مردان و زنانی که جهان را طور دیگری می دیدند و تجربه می کردند، ولی آموخته های دیگرم عمدتاً از تفکرات و مشاهدات و دریافتهایم بوده. و از رؤیاهایم... و از طبیعت هم بسیار آموخته ام.

۱۵ ...

۱۶. آیا متن سخنرانی هایتان را از جایی اقتباس می کنید.

اکثر این سخنرانی ها در همان لحظات صحبت، خودبخود به ذهنم می آید و بیان می شود و مطالعه یا برنامه ریزی قبلی ندارد. آنها عموماً از درونم می آیند اما از جای دیگر نه. تا امروز ندیده ام آنها در جای دیگری موجود باشند. شاید هم باشند و من ندیده ام. دوستان ال یاسین هم که در این چند سال این را دنبال کردند، ندیدند... بعضی ها هم که در همه این سالها مثل سایه دنبال ما بودند که بتوانند مسائلی پیدا کنند و از آن یا حتی تصور آن داستان بسازند و به مردم بگویند، اینها هم چیزی پیدا نکرده بودند. در دنیای امروز، هر اقتباسی را با وجود اینترنت می توان در چند دقیقه متوجه شد.

آدم شرور به هیچ
کس گمان نیک
نمی برد؛ زیرا همگان
را به خوی و خصلت
خود می بیند.
امام علی (ع)

۱۷. در روز چقدر مطالعه می کنید؟

شاید در هفته یکی دو ساعت و شاید کمتر از این. آن هم عمدتاً از اخبار و اوضاع مطلع می شوم. همسرم کتابهای زیادی دارد یا گاهی که منزل دوستان می روم کتابهای زیادی هست اما غالباً شرایط مطالعه آنها را نداشته ام.

۱۸. سوال کننده دوم: ما در تحقیقات خود متوجه شدیم که بیشتر از سی جلد کتاب وجود دارد که نویسنده آن شما هستید. بیش از ۸۰ جلد کتاب دیگر هست که

با برنامه و راهبرد شما نوشته شده است ۹۷. با وجود فقدان تحصیلات رسمی چطور این کار را کرده اید؟ آیا می توانیم فرض کنیم که اینها اصلاً کار شما نیست؟

من هنوز هم زنده ام، شاهدانم هم زنده اند و هر کاری که قبلاً کرده ام حالا و بعداً هم می توانم. اگر بگویم که این کارها یا بسیاری از کارهای دیگر، کار من نیست شما با این هزاران شاهد چکار می کنید؟ با امکانی که الان هم آن را دارم چکار می کنید؟ توانایی موجود را چطور توجیه می کنید؟ آنها مربوط به

دیروز است. امروز و فردا هم می توانم همان کارها را و بلکه بسیار بیشتر و بزرگتر از آن را انجام دهم. الان هم همچنان می توانم ۳۰ جلد یا ۳۰۰ جلد کتاب براساس تفکرات، مشاهدات و دریافتهایم بنویسم که نه مشابه آنها نوشته شده است و نه متکی به تحقیقات و مطالعات متعارف است... اگر این کتابها کار بقیه باشد، پس این بقیه کجا هستند؟ مگر در جهان امروز می شود چیزی را واقعاً مخفی کرد. این سوالات با زمانی تناسب دارد که هنوز رسانه ها، اینترنت و ماهواره ها وجود نداشتند. کتابهایی هم هست که دوستان ال یاسین تهیه کرده اند که بنده هم در حد مشاوره و راهبرد یا برنامه ریزی در آن حضور داشته ام که به اسم خود آنها چاپ شده است. اما در نظر بگیرید که از این همه کتابهایی که گفتید مربوط به بنده است فقط یک جلد آن و آن هم مربوط به یازده سال پیش چاپ شده است که جلوی انتشار آن هم گرفته شد.

کسی از همه حال و روزش بدتر است که به سبب بدگمانیش، به هیچ کس اعتماد ندارد و به سبب بدرفتاریش، هیچ کس به او اعتماد نمی کند. امام علی (ع)

۱۹. سوال کننده دوم: یک تصور این است که مرکزی به نام حامیم که متشکل از سیصد و چهار متخصص! و اعجوبه! در زمینه های مختلف است به سؤالات تخصصی شاگردان شما جواب می دهد. یک تصور هم این است که

همانا در سرپیسته گوییها، ظرافتهایی است که مرد خردمند را از دروغ گفتن بی نیاز می کند. پیامبر خدا (ص)

^{۹۷} تعداد پروژه های برنامه ریزی و راهبرد شده توسط ایلیا «میم» بیش از دویست مورد می باشد و اشاره سوال کننده به نسخه های اولیه کتبی است که وی به آن دسترسی داشته است. ضمناً نویسنده این کتب بر خلاف نظر سوال کننده، استاد ایلیا «میم» نبوده بلکه آثار استاد مستقل از پروژه های تحقیقاتی و مطالعاتی مذکور می باشد.

چنین مرکزی اصلاً وجود ندارد و شما به تنهایی این کار را می‌کنید. کدام برداشت درست است؟

این تصور اشتباه نیست فقط تمام واقعیت نیست چون همه واقعیت بزرگتر و باورس سخت‌تر است. همه اش راست و درست بوده چون در همین مشاوره‌ها و راهنمایی‌ها هزاران فعالیت مثبت انجام شده که بعضی از آنها بدیع و بی سابقه اند... اما همه اینها فیض و رحمت خدا است.

۲۰. علوم باطنی را چگونه و در کجا یاد گرفته اید؟ بعضی‌ها می‌گویند شما علم لدنی دارید.

تعلیم بزرگی را از استاد روح‌الله آموخته‌ام و اما بیشتر آنچه می‌دانم حاصل تفکرات، مشاهدات و دریافتهایم است. بزرگان باطنی زیادی را هم دیده‌ام و از آنها هم چیزهایی دارم. معدود مردان و زنانی که تبحر زیادی در شاخه‌های مختلف علوم باطنی داشتند... در کتابها هم کمی وجود داشته. داستان علم لدنی هم خدا می‌داند. اما این از مسلمات زندگی‌ام است که اکثر چیزهایی که می‌دانم را خودبخود می‌دانم. می‌گویند علم لدنی به انسانهای مقدس تعلق دارد اما تا جایی که می‌دانم من انسان مقدسی نیستم.

۲۱. آیا خواب‌هایی که مردم می‌گویند درباره شما دیده‌اند درست است؟ فکر می‌کنم این خوابها را همیشه برای خود شما هم می‌نویسند و می‌فرستند.

پیمبری به پایان
رسید و پس از من
پیمبری نیاید مگر
مژده‌رسانها و آن
خواب‌های نیکوست
که مرد بیند یا برای
او بینند.
پیامبر خدا (ص)

این رویاها در قسمت بررسی رویاها مورد بازبینی و در صورت لزوم، بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد اما من بیشتر این نامه‌ها را هنوز نخوانده‌ام و بسیاری از نویسندگان آنها را هم ندیده‌ام... گذشته از اینها، چطور می‌توانم درباره خواب مردم اظهار نظر کنم. از خود آنها بپرسید. خود آنها در این سالها اصرار دارند که دیده‌اند و درست است و تا جایی که علوم باطنی اجازه می‌دهد، کسی قادر نیست برای انسان چنین رویاهایی را به وجود آورد. اینها را یا از مردم بپرسید یا از خداوند چون باعث رویاهای آنها من یا کس دیگری نیست باعث آن خداوند است چون آن رویاها شباهت زیادی به هم دارند

بدون اینکه بسیاری از بینندگان آنها با هم در ارتباط باشند. بعضی از این رویاها را هم، آنها قبل از اینکه با هم آشنا شویم دیده اند.^{۹۸}

۲۲. مادر شما حکایتی را درباره تولدتان نقل کرده است که به صورت فیلم منتشر شده است آیا این موضوع واقعیت دارد؟

در این باره چیزی یادم نیست... یادم نمی‌آید چطور متولد شدم اما یادم هست که مادرم در این باره چه می‌گفت. نمی‌دانم این حرف چقدر واقعیت دارد... اما از نظر منطقی نباید فکر کنم که این موضوع درست است چون ظاهراً منطقی نیست...

۲۳. فیلمهای زیادی از مردم تهیه شده که در آن درباره اعمال خارق العاده شما می‌گویند. آیا این کرامات و اعمال خارق العاده مربوط به شماست؟

من هرگز معجزه‌ای نکرده‌ام و بسیاری از آن فیلم‌ها با مشخصاتی که می‌گویید، درباره من نیست... بخشی از آنها درباره استاد روح‌الله است. و البته این را باید همان کسانی

اگر خدا را چنان که باید می‌شناختید، بر روی دریاها راه می‌رفتید و با دعایتان کوه‌ها از جا کنده می‌شدند.
پیامبر خدا (ص)

^{۹۸} هم‌چون بسیاری از موضوعات باطنی دیگر، اختلاف نظرهای زیادی در دیدگاه‌های ارائه شده پیرامون رؤیا وجود دارد. مردم موضع‌گیری‌های مختلفی نسبت به رؤیا دارند. بعضی‌ها آن را جدی می‌گیرند اما اکثر مردم توجه چندانی به آن ندارند. در مورد اثر رؤیا در زندگی انسان می‌توان به تأثیرات مختلفی اشاره کرد و مصداق‌های متعددی را برشمرد اما برای شروع، شاید ذکر همین نکته کافی باشد که اغلب بزرگان بشری در رشته‌های ظاهری و باطنی کسانی بوده‌اند که مسیر رؤیای برتر خود را دنبال کرده‌اند. آنها سرانجام به جایی رسیدند و کاری را کردند که قبلاً رؤیایش را دیده بودند. اما با این حال نظرات مختلفی درباره رؤیا ارائه شده است که بعضی از آنها تفاوت زیادی با یکدیگر دارند. فروید، یونگ، آدلر، کوربر، هارت و هر گروه از روان‌شناسان و روان‌کاوان هر کدام موضوع را از یک زاویه تعریف می‌کنند. شرقی‌ها، سحران، روح‌گرایان و ماتریالیست‌ها هم موضوع را طور دیگری می‌بینند. تحقیقات آزمایشگاهی هم درباره توانایی‌های درونی انسان من جمله رؤیا مبهوت مانده است و هر روز حرف جدیدی می‌زند و اعتراف می‌کند واقعیت‌های باطنی (و شاید بیش از همه، رؤیا) بیش از آن چیزی است که ما تصور می‌کردیم. از طرفی اهمیتی که ادیان برای رؤیا و رؤیابینی قائل شده‌اند بسیار چشم‌گیر است تا حدی که اکثر پیامبران رؤیابین بوده‌اند و کلمه «نبی» [در این تعریف انبیاء، رسولان و امامان تقویک می‌شوند] به معنای کسی است که رؤیاهای الهی می‌بیند و انبیاء کسانی بوده‌اند که از طریق امکان رؤیا، با غیب الهی در ارتباط بوده‌اند... منبع: رویا و رویارویی دیدگاهها - نشریه علوم باطنی - شماره ۱

بگویند درباره کیست که آن را تجربه کرده اند. من هنوز این فیلمها را حتی ندیده ام. اما کارهای زیادی انجام داده ام و اتفاقات زیادی افتاده که با بنده ارتباط داشته است اما اسم اینها معجزه نیست و من آنها را معجزه نمی گویم. در شرح این کارها و محتوای این وقایع هم صدها نفر حاضر و شاهد بوده اند و می توانند آن را بیان کنند. گزارش های مستندی هم که فیلم های آن از مردم تهیه شده، بخشی از آن مربوط به بنده است و بخش های دیگر مربوط به استاد روح الله یا دیگران.

۲۴. حتی تعدادی از این فیلمها به صورت گزارش منتشر شده است و به اسم شما است. من خودم بعضی از این گزارشها را در نشریه های وابسته به شما خوانده ام که بگذارید بگویم [سوال کننده متنی را که از نشریات جمع آوری شده ورق می زند]: ۱- پیش بینی اتفاقاتی مثل زلزله بم، ۱۱ سپتامبر، تهاجم اسرائیل به حزب ... لبنان (جنگ ۳۳ روزه)، سونامی اندونزی... ۲- پرکردن یک برکه از ماهی ۳- باران سازی ۴- شفادهی بیماران لاعلاج ۵- پر کردن ظرفها از روغن زیتون با یک قطره روغن و برکت دادن ۶- به بار نشانیدن درخت در یک لحظه ۷- رویاندن یک پهنه وسیع قارچ در یک لحظه...

حقیقت سنگین
است لذا عده ای
معدود حاضرند آن
را حمل کنند.
مثل عبری

فیلم این گزارشها قرار نبوده منتشر شود و منتشر هم نشده است. این سوال هم بارها پرسیده شده و من هم جواب آن را از سالها قبل تا به حال بارها تکرار کرده ام. اکثر کسانی که مرا می شناسند جواب این گونه سوالات را بارها شنیده اند... من نه معجزه بلد هستم، نه معجزه گر هستم. البته بعضی از این موارد مربوط به من بوده که در آن گزارشهای مکتوب در نشریات هم اسم بنده

نیامده اما این ربطی به معجزه و کرامت ندارد و اگر کرامتی بوده و مستند است و شاهدانی دارد، مربوط به استاد روح الله یا دیگران است... روشهای بسیاری در علوم باطنی و حتی در علم جدید برای پیش بینی و تحلیل وقایع آینده وجود دارد مثل آینده پژوهی در علم جدید و

انواع روشهای نشانه شناسی و رویا بینی، در علوم باطنی.^{۹۹} هر کاری که قبلاً کرده ام باید حالا و بعداً هم بتوانم. پس همچنان می‌توانم آنها را انجام دهم. اگر از طرق نشانه شناسی یا تفسیر رویاها آن چیزها را درباره آینده گفتم و شد، امروز و فردا هم همان کار را، اگر خدا بخواهد می‌توانم انجام دهم... اما نمی‌دانم در باره بقیه کارهایی که واقعاً برای خودم هم اعجاب برانگیز است و از طرفی با وجود این همه شاهد و تجربه کننده نمی‌توان آنها را رد کرد چه بگویم...

این فکر که من معجزه کرده ام اشتباه است. چون قادر به معجزه نیستم...

^{۹۹} موضوع آینده نگری و دیدن آینده پدیده ایست که در زندگی برخی از بزرگان بارها دیده شده است بعنوان نمونه مطلبی را درباره مهاتما گاندی نقل می‌کنیم.

یکی از استادان دانشکده اسلامیا در پیشاور که طی سفر گاندی به استان مرزی به دیدار او رفته بود، از وی پرسید که آیا دارای قدرتی مثل نگاه پیشگویانه هست یا خیر. گاندی جی در پاسخ چنین گفت: من نمی‌دانم منظور شما از نگاه و مقصودتان از پیشگویانه چیست. ولی بگذارید یکی از تجارب زندگی ام را برایتان بازگو کنم. هنگامی که من روزه بیست و یک روزه خود را در زندان اعلام کردم، پیش از آن هیچ محاسبه و استدلالی درباره اش نکرده بودم. شب قبل از آن وقتی برای استراحت به رختخواب می‌رفتم، به هیچ وجه نمی‌دانستم صبح روز بعد آغاز چنین روزه ای را اعلام خواهم کرد. ولی در نیمه شب، صدایی از خواب بیدارم کرد و گفت: «روزه بگیر». پرسیدم: «چه مدت؟» گفت: «بیست و یک روز». بگویم که در آن هنگام ذهن من تمایل به اتخاذ چنین تصمیمی نداشت، ولی فرمان به روشنی و وضوح تمام به من ابلاغ شد. بگذارید کار دیگری را نیز که انجام داده ام برایتان بازگو کنم. انگیزه هر کار تکان دهنده که من در زندگی خود انجام داده ام، نه محاسبات عقلانی که گزینه - یا خدا - بوده است. مثلاً راهپیمایی نمک به سوی بندر دندی در سال ۱۹۳۰. در ابتدا کوچک ترین تصویری از نحوه شکستن قانون نمک و چگونگی به منصفه ظهور رسیدن آن در ذهن نداشتم. پانذیت موتی لعل و دوستان دیگر، نگران و بی تاب بودند و نمی‌دانستند من چه خواهم کرد. من هم نمی‌توانستم چیزی به آنها بگویم چرا که خود نیز نمی‌دانستم. ولی تصور انجام راهپیمایی، ناگهان مانند برق در ذهنم جرقه زد و همانگونه که می‌دانید برای به حرکت درآوردن مردم در اقصی نقاط کشور کافی بود. بگذارید به این نکته آخر هم اشاره کنم. من تا واپسین روز نمی‌دانستم که ششم آوریل سال ۱۹۱۹ را به عنوان روز نیایش و روزه اعلام خواهم کرد. من خوابی در این باره دیدم، البته مانند سال ۱۹۳۰، پیشگویی یا شنیدن آوا در کار نبود. احساس کردم این کاری است که باید انجام دهم. هنگام صبح موضوع را با C.R. در میان گذاشتم و آن را خطاب به ملت اعلام کردم و شما خود می‌دانید که فوراً چه استقبال فوق العاده ای از آن شد. (هاريجان، ۱۴ مه ۱۹۳۸) منبع: کتاب نیایش مهاتما گاندی

هر ایمان آورنده به اندازه ظرفیت روح و گنجایش قلبش ایمان دارد. ایمان انسان به غیب، متناسب با توان شهودی او و قدرت روشن بینی اوست بنابراین ظرفیت ایمان دیگران را در نظر بگیر و چیزی را بیش از عمل آنها بر آنها تحمیل نکن.
ایلیا «میم»

تا جایی که به من مربوط می شود می گویم معجزه ای نکرده ام. خیلی کارها کرده ام که خیلی ها نمی توانند اما معجزه نه. هیچ وقت یادم نمی آید که از عالم غیب مرغ بریان آورده باشم، زلزله به وجود آورده باشم... اما بعضی از بیماران لا علاج را که پزشکان و نیز همه درمانگران نامتعارف در همه دنیا آنها را جواب کرده اند، درمان کرده ام... هر گزارشی هم که تا بحال چاپ شده است یا بدون اطلاع بوده یا اگر مطلع بوده ام شرط را این گذاشتم که اسمی از بنده نباشد و تا بحال هم اسمی از بنده نبوده... گاهی و به ندرت بیماران خاصی را درمان کرده ام اما این ربطی به معجزه ندارد هر کسی ممکن است بتواند این کار را بکند. یادم نمی آید استخر خالی را از ماهی پر کرده باشم و نمی دانم چرا آن افراد گفتند پر شده است. این را دیگر من نمی توانم بگویم... البته احتمال اینکه

حقه ای هم در این کارها باشد یا چیزی مثل شعبده بوده باشند را هم دروغ می دانم چون نحوه وقوع، تعداد شاهدان و دیگر مؤلفه های این وقایع طوریست که اگر همه شعبده بازان دنیا هم جمع شوند نمی توانند اندکی از این کارها را در شرایط مشابهی که اتفاق افتاده، تکرار کنند. اگر همه شعبده بازان دنیا هم جمع شوند نمی توانند از وقایع آینده چیزی بگویند...

«... می گویند من معجزه می کنم اما چه کسی جز خداوند قادر به معجزه است.. تنها روح خداست که قادر به معجزه می باشد زیرا اوست که در و رای قوانین است...»

۲۵. سوال کننده دوم: من زیاد شنیده ام که کسانی که با شما در افتاده اند و رافتا ده اند. سال ۸۲ هم در قسمتی از آن فیلم مستند همین چیزها گفته می شد و پانزده بیست مورد را شرح می دادند. این آدم ها یا مرده اند یا دچار جنون و بیماری شده اند. آیا این کار ایجاد فضای ارباب و تهدید نیست تا شما به این وسیله نگذارید کسی با شما مخالفت کند؟

من هم شنیده ام که هر که با اهل علی در افتاد و رافتا دی ولی خودم را آنطور که باید شیعه علی نمی دانم چون شیعه علی مانند علی است و اگر نه شیعه نیست. آن اتفاقات را هم تأیید

نکردم البته رد هم نکردم چون همه اتفاق افتاده بودند ولی چه بسا همه آنها تصادفی باشد. فضایی هم بر این اساس به وجود نیامده فقط شما و چند نفر دیگر آن گزارش‌ها را دیده‌اید آن هم به دلیل اصراری بود که برای دسترسی به اطلاعات و مستندات بیشتر داشتید. بنابراین چنین فضایی هرگز ترسیم نشده ولی تا جایی که به خودم مربوط است می‌گویم این واقعیت ندارد که اگر کسی مخالفم باشد، بیمار می‌شود، جنون می‌گیرد یا می‌میرد. من یک خدمتگزار خدا هستم، همین و نه بیش از این. اما مطمئنم که هر کس بر ضد خدای من که لا اله الا هو الحی القيوم است، بلند شود، می‌افتد و زمین گیر می‌شود.

۲۶. سوال کننده دوم: ولی بعضی از این اتفاق‌ها خارج از بحث تصادف است. این فکر مطرح می‌شود که آیا خود شما با یکی از همان مکانیزم‌ها مثل تاثیرگذاری از راه دور یا نیروهای اجرایی، این کارها را کرده باشید. چون قبل از همه بعضی از اعضای خانواده شما به این مسائل مبتلا شده‌اند. آقای فرشاد مرادی که از نشر تعالیم حق اخراج شد، تصادف می‌کند و می‌میرد و ظاهر امر هم شما از چند روز قبل بقیه را مطلع می‌کنید. بعضی از اعضای خانواده و فامیل شما دچار جنون شده‌اند. خانم‌های... کارشان به بیمارستان و زنجیر شدن کشیده. آقای د می‌گوید مرا تسخیر روح کرده‌اند و هر وقت مرا می‌گیرد، دیوانه می‌شوم. آقای «ن» که دندان شما را شکست، در منزل، خودش را دار زده. اینها طوری که شما می‌گویید تصادفی نیست. اینها قابل بررسی است. چرا اکثر این افراد دچار بیماری‌های روانی می‌شوند؟ نظر شخصی من این است که شما حتماً در این زمینه برنامه‌ای دارید.

شما می‌توانی هر نظری در هر باره‌ای داشته باشی و می‌توانی پیرامون آن نظر هم جوسازی و تبلیغ پر سر و صدا کنی مثل الان. بنده از شما نمی‌خواهم که نظرت را حتماً تغییر دهی اما گفتم و واقعیت همین است که شنیدی. تک تک این پانزده بیست مورد را هم اگر دقیقاً بررسی کنی و حلقه‌های وقوع را ببینی، باز هم متوجه می‌شوی که هیچ برنامه‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد. پرونده آقای پیمان الهی چندین بار در دادگاه بررسی شد، نه یک بار، و چند بار تحقیق روی آن صورت گرفت. نتیجه نهایی ترمز نابه هنگام راننده در جاده لیز اعلام شد که باعث شد ماشین آنها با یک مینی بوس برخورد کند و همه پنج نفر سرنشین فوت کنند. آن چهار نفر دیگر با چه کسی مخالف بودند؟ درباره تولید بیماری‌های روانی از راه دور یا

کنترل بر ارواح و تسخیر روح، اگر واقعاً چنین امکان و اجازه‌ای باشد و به همین راحتی و رایگانی باشد که شما می‌گویید پس چرا در جهت فتح جهان استفاده‌ای نشده و برای تنبیه ظالمان و جنایتکاران بزرگ؟ واقعیت این است که هیچ برنامه‌ای در این باره وجود نداشته و همه این اتفاقات خودبخود بوده یا شاید تصادفاً یا شاید هر مبنای دیگری الا برنامه خودآگاه. از طرفی بعضی‌ها را می‌شناسم که در این چند سال به ما توهین‌ها و فحاشی‌های فراوانی داشته‌اند و دروغ‌ترین و جاعلانه‌ترین نسبتها را متوجه ما کرده‌اند اما نه خودشان را دار زده‌اند، نه دچار بیماری‌های روانی شده‌اند و نه تصادف کرده‌اند. ظاهراً هم که هیچ مسئله‌ای برایشان پیش نیامده. اینها را چطور براساس آن تئوری تان توجیه می‌کنید؟

۲۷. در همان فیلم‌ها مردمی که با آنها مصاحبه می‌شد اتفاقاتی را نقل می‌کردند که به خاطر حرف شما بوجود آمده است. معنی همه آن حرفها این بود که شما چیزی که می‌گویید اتفاق می‌افتد. در آخر آن، تهیه‌کننده‌ها اتفاقات و مستندها را می‌شمارند و نتیجه می‌گیرند شما حداقل ۲۳۵ موضوع را گفته‌اید که عیناً همانطور شده است. ذکر هر تجربه‌ای در آنجا روی همین پایه بود. آیا شما واقعاً قدرت کن فیکون دارید؟

«کلام مانند آتش است. آتش خلاق و دگرگون‌کننده که هرگاه می‌سوزد، بوجود می‌آورد و آنگاه که می‌سوزاند، ویران می‌سازد و خراب می‌کند. و انسان مانند آن اژدهای آتشین نفس است که نفس او صدای اوست و صدایش آتشیبست که از دهان او بیرون می‌آید. او به این آتش قادر است زندگی خود و دیگران را بسازد یا بسوزاند و خاکستر سازد.»

«کلام هماهنگ می‌تواند بر کهکشانها نیز اثر بگذارد. زلزله‌های بزرگ و بارش‌های بسیار در ید قدرت کلام است. آنگاه که به قدرت کلمه مرده زنده شد. از میان برداشتن کوهها و بر پا داشتن آنها نیز ممکن گردید.»

«معجزات بزرگ به مدد کلمات بزرگ واقع شدند و کلمات بزرگ همچنان قادر به معجزات بزرگ‌اند. از زمانی که قادر به گفتن شدی قدرت کلمات را در

زندگیات بکار گرفته‌های اما به واقع این حرفهای تو بوده که تو را به کار گرفته است. پیوسته از اقتدار کلامات بر تو شده است و می‌شود. کنترل تغییرات زندگی با مهار کلام و مهارت در بکارگیری آن است.»

کن فیکون تنها از آن خداست و بس. و درباره آن گزارش‌های مستند، بخش زیادی از آن تجربه‌ها و اتفاقات درباره بنده نیست، آنطور که شنیده‌ام آن شاهدان هم اسمی از بنده نمی‌آورند و همین موضوع تا حدی برای شما به اشتباه آمیخته است. ولی درباره خودم اینطور است که تا مطمئن نباشم و به نحوی مشاهده نکنم چیزی را درباره آینده نمی‌گویم و تا کاملاً روشن و معلوم نباشد نظرم را درباره چیزی، قطعی نمی‌گویم. بنابراین نظرانی که به عنوان حتم و قطع و یقین بیان می‌کنم، طبیعی است که اتفاق بیفتند. موارد زیادی هم در این سالها پیش آمده که مردم می‌گفتند اتفاق افتاده ولی من درباره چگونگی وقوع آنها چیزی نمی‌دانم و خودبخود بوده است. اما نباید فراموش کرد که کلام همه انسانها از قوه خلاقه برخوردار است تا جایی که یکی از دکتربین‌های اساسی عصر نوین و حتی عصر کهن بر این اساس است که هر آنچه انسان بگوید، تحقق می‌یابد مشروط بر آنکه آن را نقض و خنثی نکند. دانشمندان غربی درباره این مفهوم و اثبات علمی و عملی آن صدها کتاب نوشته‌اند که بخش زیادی از آنها در ایران هم هست. من هم همینطور فکر می‌کنم که همه انسانها برخوردار از امکان اندیشه خلاق و کلام سازنده‌اند و شاید مسئله در آن باشد که اکثراً روش‌های مهار و بکارگیری این قدرت عظیم را نمی‌دانند. در این سالها خیلی‌ها در مراجعه به بنده می‌گفتند و اصرار داشته‌اند که چیزهایی را گفته‌اند و اتفاق افتاده است یا دعاهایی کرده‌اند و مستجاب شده است، من هم تقریباً همه آنها را باور کردم و درست می‌دانم. دیدگاههای فیزیکی کوانتوم، نسبیت، ابررسمانها و هولوگرافیک و یا دیدگاههای روانشناسی مدرن و حتی فلسفه‌های کهن باطنی همگی مؤید این نظریه بنیادی‌اند و آن را به روشنی توضیح می‌دهند.

۲۸. ممکن است در زندگی یک انسان دو سه اتفاق خاص بیفتد اما این مساوی با حرف شما نیست.

کسی که بد
می‌شنود بد
می‌فهمد.
مثلی از ولز

بنده دارم عرض می‌کنم آنجا یک دریا هست و مردم دارند در آن شنا می‌کنند شما می‌گوی پس درّه اش کجاست؟ می‌گویم آنجا کوه نیست

که دره داشته باشد، می‌گویی حرف مرد یکیست درّه اش را نشانم بده. در این چند دیدار
بعضی از سوال و جوابهای ما اینطور شده است.

«انسان همان چیزست که می‌بیند لکن او می‌تواند در دیدن خود تصرف کند و همانطور ببیند
که می‌خواهد. و می‌تواند با نگاه خود جستجو کند و بیابد پس همان چیزی را می‌یابد که در
جستجوی آنست. همه جهان می‌تواند در چشمان او جای گیرد و همین چشم می‌تواند جهان را
از انسان بگیرد و او را از زندگی محروم کند. انسان به نگاه است و زندگی از نگاه است و
سرنوشت را نگاه تو در سر می‌نویسد.»

«چشم سکان روح است و نگاه، چرخش این سکان. تغییر نگاه تغییر آگاهی و تغییر آگاهی
تغییر وقایع را در پی دارد.»

«حدود تو در نگاه تو است و آنچه ببینی واقع‌شدنیست...»

«اگر خدا با کسی باشد و قاضی او را متهم کند، این قاضی خدا را
محکوم کرده و آنکه خدا را محکوم کند به محکومیتی ابدی گرفتار
می‌شود.»

هکا؛ روش معجزه

به روایت ال یاسین (قسمت اول)

«کلمات انسان سرنوشت او را بوجود می‌آوردند. اندیشه‌ها زندگی سازند. آنچه به خود می‌گویی همان را از زندگی خواهی شنید. از کلام تو بر تو حکم می‌شود. تو همانی که می‌اندیشی...»

پیامی که در چنین عباراتی نهفته است بیان‌کننده یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین اصول باطنی است. طی یک قرن اخیر، صدها کتاب توسط دانشمندان و محققان علوم مختلف در باره این اصل بزرگ نوشته شده است و در عصر حاضر مهم‌ترین روش ایجاد تغییرات در زندگی فردی و اجتماعی بهره‌گیری از اصل کلام سازنده است. برپایه این اصل دهها هزار صفحه متن محققانه نوشته شده و آزمایشهای بسیاری صورت گرفته است. این اصل می‌گوید زندگی انسان از اندیشه‌های (کلمات) او ساخته شده است بنابراین با تغییر اندیشه‌ها می‌توان، هر نقطه از زندگی را تغییر داد. آشکاری و اکتشاف دوباره

نابودی انسان در
زبانش نهفته؛ از
خودت محافظت
نما که دچار چنین
زیانی نشوی.
(کتاب مقدس)

این اصل بزرگ در اواخر قرن نوزدهم و در غرب، سبب بوجود آمدن تکنیک‌هایی برای حصول موفقیت در زندگی شد و دهها تکنیک مختلف بر همین اساس بوجود آمد.

محتوای عموم تکنیک‌های موفقیت یک چیز است و آن قوانین معنوی و باطنی تحقق خواسته‌ها و وقوع موفقیت هاست اما شکل این تکنیک‌ها با یکدیگر متفاوت است.

یکی از محورهای اصلی تکنیک‌های موفقیت چگونگی استفاده از قدرت فکر و کلام برای ایجاد تغییر در زندگی است. ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین تکنیک استفاده از اصل قدرت اندیشه و کلام، بهره‌گیری از تلقین به نفس است. در این روش، ما اندیشه‌های خود را از طریق تلقین اندیشه‌های جدید تغییر می‌دهیم و به برنامه ریزی ناخودآگاه می‌پردازیم. تلقین به نفس روشی قدرتمند محسوب نمی‌شود و بیشتر متکی به پشتکار، تمرکز و باورپذیری فرد

است. بعد از گسترش تکنیک تلقین به نفس در غرب و بویژه فرانسه و آلمان، روش دیگری به نام هیپنوتیزم بعنوان ابزار تغییر اندیشه‌ها در برنامه کار متخصصین مربوطه قرار گرفت...
کوئه، دکتر داروسازی که به دلیل توانمندی گسترده اصل فکر خلاق به شدت تحت تأثیر قرار گرفته بود، متد دیگری را پی ریزی کرد که به نام خود او مشهور شد (متد کوئه).
روش‌های جدید روزبروز توسط محققان علوم مختلف عرضه می‌شد. همه این روش‌ها می‌خواستند به گونه‌ای قدرت فکر و کلام را در راستای اهداف زندگی انسانی، مورد بهره برداری قرار دهند. آخرین مدل تکنیکی که برای استفاده از قدرت فکر و کلمات، در سطح جهانی عرضه شده است، ان ال پی می‌باشد.

اما استفاده از توان فکر و کلام موضوعی است که به هزاران سال قبل بازمی‌گردد و باید گفت که در عصر جدید بازسازی و شبیه سازی دوباره‌ای از روش‌های کهن صورت گرفته است. با این حال توانایی و کارآمدی روش‌های کهن کلامی و اندیشه‌ای در مقایسه با روش‌های جدید، بوضوح متفاوت است. روش‌های کهن که عمدتاً با انکاء به علوم اسراری، کتب مقدس و دانش شهودی طراحی شده اند، از قدرت و اثر گذاری بسیار بیشتری برخوردارند.

در این میان کالیمای یکی از کهن ترین و قوی ترین روش‌های بکارگیری توانایی فکر و کلام در الاهیسم باطنی می‌باشد. هزاران سال قبل از میلاد مسیح، کالیمای توسط کاهنان بزرگ و کارورزان خیره باطنی بکار گرفته می‌شد و ایشان با استفاده از روش کالیمای به کارهای حیرت انگیز و خارق العاده‌ای دست می‌زدند. کالیمای از کلمات و اندیشه‌ها و تصاویر استفاده می‌کند. رویاهای جهانی و رویای فردی را بکار می‌برد. تأثیر خاص زمانها و مکانها را در نظر می‌گیرد. در فهم و ادراک فرد ریشه می‌دواند و شهودات فردی را به میدان می‌کشاند...

کالیمای به دلیل ویژگی خاص خود شباهت عمده‌ای با روش‌هایی مانند تلقین به نفس، تلقین هوشیارانه، هیپنوتیزم یا عبارات تأکیدی و ان ال پی ندارد. حوزه اثر گذاری کالیمای که از اعماق کلام خدا و متون مقدس استخراج شده است بسیار گسترده‌تر از حوزه اثر گذاری تلقین به نفس یا روش‌های مشابه است. حیطه‌هایی که کالیمای دارای قدرت تغییر در آنهاست بسیار وسیع‌تر از حیطه‌های کارایی روش‌های جدید است. کالیمای را می‌توان مانند یک مشعل بزرگ دانست و روش‌های جدید را به شعله‌های شمع تشبیه کرد...

هوشمندی بکار رفته در کالیمای همان شعور الاهیست زیرا کالیمای از کلام خدا برآمده و دارای همان قدرت و شعور نهفته است. کالیمای مانند مروارید و جواهرات است که باید آن را با صرف تلاش بسیار بدست آورد، حفظ کرد و برای زندگی خوبتر و تحقق اهداف و قصدها بکار برد.

«حرفها وقایع اند. بفهم چه می‌گویی و وقایع زندگی ات را به کنترل در آور.»

«کلام هماهنگ زندگی به بار می‌آورد و کلام ناهماهنگ درخت زندگی ات را بی‌بار می‌کند و بر بار سنگین رنج‌ات می‌افزاید.»

«انسانها از نواحی مختلف روح خود و با تکیه بر قسمت‌های مختلف مغز و ذهن خود حرف می‌زنند و همین محل صدورهای مختلف، ویژگی‌های کلام آنها را تغییر می‌دهد و آنها را شدید و ضعیف می‌سازد.»

«کلمات خود را می‌سازند. هسته یک درخت در درون خود دارای آن چیز است که لازم است آنها تبدیل به درختی کامل کند و این مثال کلام انسان است. کلام می‌تواند همان چیزی را به تجسم درآورد که در خود دارد، قصدهای گوینده خود را.»

«انسان وارث خداوند است. همان خدایی که روش او کن فیکون است... ارث خود را، میراث فرمانروایی را، از خدای زنده ای که هرگز نمی‌میرد به تسلیم دریافت کن و وعده او را بپذیر که فرمود تو را مانند خود کنم که به هر چه بگویی باش بشود»

معجزه‌گری، جادوگری، فیاض یا هنرهای ماورائی

به روایت ال یاسین

مردم به آنچه
برایشان غیر قابل
ادراک است با نظر
عجاب می‌نگرند.

پیش داوری قطعی تو را به سمت
پس داوری منطبق بر آن به پیش
می‌برد. اگر پیشاپیش بگویی
چیزی هست، روند افکار تو و
کارکرد اندیشه تو خودبخود به
گونه‌ای خواهد شد که اثبات کند
چیزی هست و اگر هم بگویی
چیزی نیست یا به بیانی چیز
دیگری هست، تو خودبخود به
همان سمت پیش خواهی رفت.
کسانی که می‌گویند غیبی در کار
نیست و بر این اندیشه خود تاکید
دارند، آنها متوجه چیزهایی
خواهند شد که نظرشان را تایید
می‌کند و احتمالاً به دلایل و
شواهدی برای تایید این فکر
موهوم، دست خواهند یافت و
آنهايي که می‌گویند غیب هست، تا
بیخ دندان به دلایل و شواهدی
مجهزند که این حقیقت را اثبات و
تایید می‌کند. ایلیا (میم)»

یکی از اتهاماتی که در محافل مختلف بر علیه ایلیا
مطرح می‌شد یا حتی در بعضی از سخنرانی‌ها
بصورت سؤال طرح می‌شد، اتهام ساحری و
جادوگری بود. از اولین سالی که ایلیا رسماً آموزش
های خود را برای عموم مردم شروع کرد این اتهام
به شکل‌های مختلف مطرح می‌شد و ما می
دانستیم که از چند سال قبل هم همواره این اتهام
مطرح بوده است. حتی بعضی از افرادی که ارتباط
خانوادگی با او داشتند او را متهم به سحر و
جادوگری می‌کردند و از همان دوران نوجوانی
بعضی‌ها ایشان را ساحر و جادوگر می‌دانستند.
منتهی ساحری که سحر و جادوی خود را به هیچ
قیمتی نمی‌فروشد، حاضر نیست با آن برای کسی
کاری انجام دهد و فقط آن را به عده‌ای «دیوانه و
سرسپرده» آموزش می‌دهد. نمی‌توان گفت که این
اتهام مثل اتهاماتی از قبیل تکثرگرایی، تبلیغ مسیح
و کتاب مقدس و کفر و الحاد، اتهامی سازمان یافته
و برنامه ریزی شده بود، چون سابقه آن به سالها
پیش از آموزش‌های عمومی باز می‌گشت و دلایلی
هم وجود داشت که زمینه را برای این اتهام فراهم
می‌کرد.

ایلیا از سالهای نوجوانی با بعضی از بزرگان باطنی و اقطاب ارتباط داشت. به ملاقات آنها رفته بود و مدتی را با هر یک از آنان سپری کرده بود. در میان این افراد دو سه نفر (در کوبر مرکزی ایران) بودند که به روش های حروفی، عددی، ارواح و کلاً علم سیمیا و تسخیر اشتغال داشتند. ایلیا علاوه بر بهره گیری از دانایی و خرد بزرگان دیگر، یافته های بسیاری از این افراد داشت. از طرفی از همان نوجوانی همواره وقایع عجیب و خارق العاده ای از او دیده می شد. کارهایی که برای بینندگان توضیح آن از چند حال خارج نبود. یا معجزه است یا جادو. بعضی ها هم که با بدبینی و انکار نگاه می کردند به این نشانه های عجیب که همگی آنها حاکی از پشتیبانی الهی و حمایت خداوند بود می گفتند توهم زدگی یا چشم بندی. اما تکرار این اتفاقات خارق العاده به حدی بود که توهم بودن آنها توصیفی تمسخرانگیز و کاملاً نامعقول به نظر می رسید. دلیل دیگری که بعضی ها به این اعمال خارق العاده، سحر و جادو می گفتند، زمینه فرهنگی نامساعد بود. به فرض در همان سالهای نوجوانی، در حالی که بسیاری از ما که کارهایی خارق العاده و بزرگ را از او دیده بودیم و به این امر ایمان مطلق و یقین کامل داشتیم، به این کارها می گفتیم معجزه و منظورمان از معجزه، عملی خارج از عرف و توانایی های بالفعل در سطح انسانهای عادی بود. اما در همان زمان این واژه برای بقیه، حتی بقیه ای که خودشان تجربه کرده بودند و باور داشتند قابل قبول نبود چرا که معجزه برای آنها به معنای یک ویژگی اختصاص یافته به انبیاء بود بنابراین بعضی از آنها به آن می گفتند کرامت و بعضی ها می گفتند سحر و جادو است. آنها هم مثل ما راه دیگری نداشتند. همان چیزی را می گفتند که ذهنیت و فرهنگ مربوطه به آن اجازه بیان می داد. اگر این اتفاق ها در هندوستان رخ داده بود به آنها می گفتند صیدهی (سیدهی) یا لیلاز (بازیهای الهی)، اگر در چین رخ داده بود می گفتند نیروهای آسمان. تاتریست ها به آن نیروهای کندالینی می گفتند. شمن ها به آن اقتدار روح می گفتند و احتمالاً در فلان کشور متعصب و مسلمان به آن معجزه می گفتند و خون دارنده آن را پاک می دانستند چون می گفتند که این معجزه است و اختصاص به پیامبران داشته. شانس که ایلیا داشت این بود که در فرهنگ عرفانی و شیعه، جایی بعنوان کرامت برای این موضوع باز شده بود. ایلیا اعتقادی نداشت که اینها معجزه یا کرامت یا جادوگری است. از آنها در چند طیف حرف می زد. طیف اول که کارهایی بزرگ بود و او خودش هم می گفت من هم مثل شما شاهد هستم و واقعاً حیرت زده می شد. می گفت اینها مربوط به من نیست. هیچ کدام از

... در دل اینهاست که
[خدا] ایمان را نوشته و
آنها را با روحی از جانب
خود تایید کرده است..
(مجادله: ۲۲)

این کارها را انجام نداده‌ام و نمی‌توانم انجام دهم، هیچ اختیاری در وقوع آنها نداشته‌ام. نمی‌دانم که چطور اتفاق می‌افتند. او می‌گفت اینها کار من نیست، کار هیچ کس نیست و اگر کسی بگوید اینها را من انجام داده‌ام یا اشتباه می‌کند یا به دروغ آلوده شده. اینها فیض و بخشش خداست. برکات و بارش‌های الهی است. اینها قدرت خداست و کار خداست نه کار من یا دیگری. می‌گفت اینها دعاهای روح است که مستجاب می‌شود و به دست روح خدا رخ می‌دهد..

وقایع فیاض و قانون من یشاء

من به این طیف از اتفاقات و نشانه‌ها می‌گفتم فیاض چون ایلیا با کلماتی مثل کرامت و معجزه و اینها موافق نبود.

ما شاهد بودیم و این شهادتها را بصورت دسته‌جمعی می‌نوشتیم و ثبت می‌کردیم و اگر میسر می‌شد از شاهدان و تجربه‌کنندگان فیلم ضبط می‌کردیم که در آن تجربه‌ها، یافته‌ها و مشاهدات خود را توضیح می‌دادند. ما شاهد بودیم که در همان سالها او هر چیزی که بصورت قطع و مسلم می‌گفت اتفاق می‌افتاد و اینها یکی و دو تا و صد تا نبود که بگوییم تصادفی بود بلکه چون توجه ما به آن جلب شده بود آنها را به دقت دنبال و ثبت و مستند می‌کردیم. او خودش هم ایمان محکمی داشت و حد و مرزی برای دعا کردن و کلماتی که در اتکاء به خداوند بیان می‌شود و به ثمر می‌رسد، قائل نبود. او برای آنکه ما را تسکین دهد و از بزرگ شدن خود در ذهن ما جلوگیری کند یک دورهٔ بینشی را به ما پیشنهاد کرد. ما آیات و احادیث زیادی را مطالعه و بررسی می‌کردیم که در همهٔ آنها بیان شده بود که هر کسی با ایمان از خداوند چیزی بخواهد، رخ می‌دهد. هر کسی واقعاً دعا کند دعایش مستجاب می‌شود.

کلیدهای روح خلاقه و
کنترل توانایی عظیم
روح اینست: ایمان و
یقین. تسلط بر نفس.
سکوت درونی که
مقدمه آن توقف افکار
است. همسویی نیروها.
هماهنگی کیهانی.
تمرکز. با این کلیدها
می‌توانید هر تغییری
را بوجود آورید و هر
قصیدی را عملی سازید.
ایلیا «میم»

هر کلمه ای که با ایمان و یقین گفته شود تحقق پیدا می کند. هر کسی ممکن است از فیض و رحمت و روح خدا برخوردار باشد. هر کسی که به خدا توکل کند، قادر به انجام هر کاری است... اسم این دورهٔ بینشی «من یشاء» بود که چکیدهٔ آن می شد اینکه خداوند هر چیزی که بخواهد به هر کسی که بخواهد می بخشد. روح خود را، رحمت و فیض خود را، قدرت و نور خود را، برکات و امدادهای خود را و هر مقام و حالتی که بخواهد.^{۱۰۰}

این دورهٔ کوتاه به ما این کمک را می کرد که بدانیم همهٔ این اتفاقات ممکن است برای هر انسانی و حتی خود ما رخ دهد و بعد وقتی که ایلیا می گفت اینها معجزه نیست، راحت تر باور می کردیم. ایمان ایلیا آنقدر بزرگ بود که ما گمان نمی کردیم کاری وجود داشته باشد و او نتواند انجام دهد. همان زمان می گفتند که او مرده را زنده کرده، یک بار هم پرنده ای مرده را زنده کرد، چند مرتبه بیماران لاعلاج را فقط با یک کلمه شفا داده ...

او اصرار داشت که اتفاقات «فیاض» را انجام نداده و تأکید می کرد که نقشی در آنها ندارد و قادر به تکرار آنها نیست. او نقش خود را در این اتفاقات در حالی انکار می کرد که بسیاری شاهد وقوع آنها بودند و شاید همین انکار او سبب می شد که ایمان و باور دیگران بیشتر شود.

ZX و روش های روح گرا و تکنوژی باطنی

طیف دیگری از اتفاقات خارق العاده و اعمال عجیب اتفاق می افتاد که ما به آن می گفتیم فنون باطنی که به روش های NX و ZX شناخته شده بودند. این اعمال تفاوت های زیادی با اعمال فیاض داشت و تفاوتش مثل آب کشیدن از چاه با سطل در مقایسه با چشمه و رودخانه جاری بود. مثل تفاوت آبگیر و دریا بود. مثل تفاوت تجربهٔ کوهپیمایی با دیدن کوهپیمایی در تلویزیون بود ولی همین NX ها و ZX ها هم با توجه به دانش جهانی و متعارفی که در این زمینه وجود داشت، بی نظیر و خارق العاده بودند. اینها یک نوع تکنوژی باطنی و ذهنی بودند که البته شباهتی هم با مهندسی ذهن که بعداً در آمریکا بر سر زبانها

^{۱۰۰} إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ تفضل به دست خداست، آن را به هر کس که بخواهد می دهد، و خداوند، گشایشگر داناست. (آل عمران: ۷۳)

افتاد نداشتند. ایلیا این روش های روح گرا را در دوره ای به نام دوره نجومی که به آن دوره اسرار یا روح زایی هم گفته می شد به افرادی که به آنها خیلی اعتماد داشت و آنها را شایسته و آماده می دید، تسلیم می داد. خود او احاطه استثنایی و کاملی در این فنون باطنی (NX و ZX؛ تکنولوژی باطنی) داشت اما بعضی از شاگردان او نیز بزودی در شاخه هایی از این فنون مهارت پیدا کردند. ZX شامل هفت شاخه کلی و بزرگ و چند شاخه فرعی است. هر کارورزی در یکی از شاخه های فرعی تمرین و تجربه می کرد اما ممکن بود بتواند در دو یا سه شاخه فرعی هم وارد شود. در NX ها و ZX ها فنون زیادی وجود داشت که بسیاری از آنها را خود ایلیا طراحی کرده و توسعه داده بود و بعضی ها هم فنون معروف و کهنی بودند که در مکتبهای باطنی به آنها اشاراتی شده بود. فنون انتقال روح، ارتباط روحی، انتقال انرژی، دریافت و تبدیل انرژی، روش های کهن درمانگری باطنی، فنون صید نور، روش های نگاه به آینده، روش های تفسیر نشانه های طبیعی و تغییرات پیرامون و دهها فن و مانند آنها.

خود این دوره، آموزش های آن، باخبر شدن اجتناب ناپذیر خانواده بعضی از کارورزان از آن (به دلیل مشاهده تمرینات و تحقیقات بچه ها) سبب شد که شایعه ساحر و جادوگر بودن ایلیا بیشتر و بیشتر مطرح شود. برداشت افراد ناآشنا، از این تمرینات و تحقیقات، عمدتاً جادوگری و ساحری بود. بزودی این کارورزان توانستند کارهای عجیب انجام دهند و گاهی ناخواسته دیگران یا خانواده های آنها در جریان این کارها قرار می گرفتند؛ کارهایی که سابقاً فقط در باره خود ایلیا گزارش شده بود. و همین اتفاق، شایعه سحر و جادوگری را نیرومندتر کرد. ایلیا مدتها از شیوه ضاد که شباهت هایی با روش های زندگی ملامتیون داشت استفاده می کرد و در مقطعی یک چهره غیرمذهبی از خود نشان داده بود، این هم دلیلی شد که به کارهای خارق العاده ای که از او گزارش می شد بگویند سحر و جادو یا قدرت شیطانی. وقتی هم که ایلیا آموزش های عمومی خود را شروع کرد همین اتفاق منتهی در سطح وسیع تری افتاد. شاهدان، تجربه کنندگان، کسانی که او را می شناختند و با تعالیم او آشنایی داشتند به همه این اتفاقات خارق العاده و کارهای بزرگ که برای افراد مختلف رخ می داد می گفتند معجزه و کسانی هم که با بدبینی و بداندیشی یا شکاکیت به آن نگاه می کردند می گفتند قدرت شیطانی است، او شیطان است و از شیطان استفاده می کند، جن و ارواح را در اختیار می گیرد. کسانی هم که تقریباً از هیچ چیز خبر نداشتند و از فاصله های دور درباره این اتفاقات

با حتی آموزش های او قضاوت می کردند می گفتند اینها چشم بندی و شعبده و توهم است. در حالیکه این درست مثل آن بود که مثلاً من بگویم شهرها دروغ اند؛ خانه ها، خیابانها، کوهها و آسمان دروغ است و فقط اینطور به نظر می رسد. این تجربه ها مربوط به صدها و هزاران نفر بود و روز به روز بر شمار تجربه کنندگان و شاهدان افزوده می شد. حتی خود ایلیا هم نمی توانست جلوی این موج را بگیرد و بارها اظهار حیرت می کرد و واقعاً حیرت زده می شد. از سال ۱۳۸۴ که برخوردهایی که با استاد و جمعیت می شد اوج گرفت، ایلیا دوباره دوره های نجومی و کارورزی روح زایی را فعال کرد و تعداد بیشتری از کارورزان در نقاط مختلف و توسط مربیان مختلف به این حوزه وارد شدند. این به معنای کاهش فعالیت های اجتماعی و عمومی، و افزایش رویکردهای باطنی بود. تجارب و اتفاقاتی که بدون حضور او رخ می داد بسیار بیشتر از گذشته بود. ما گزارش های زیادی را داشتیم که شاهدان و تجربه کنندگان می گفتند که ایلیا را در نقطه ای دیگر دیده اند و او برای آنها کارهایی انجام داده است. اما در همان زمانها ایلیا مثلاً در حال سخنرانی در مکانی دیگر بود. بعضی ها تجاربی را در رؤیا با او داشتند و بعد آثار غیرقابل انکار آن را در بیداری می دیدند. بسیاری پیش از آنکه او را دیده باشند یا چیزی در باره او شنیده باشند، رؤیاها و تجاربی را در باره او گزارش می کردند و همه گزارش ها به دقت ثبت و ضبط و مستند می شد.

به مرور تعداد بیشتری از شاگردان ایلیا توانستند به اعمالی دست بزنند که در فرهنگ عمومی، کارهای فوق العاده و غیرقابل باور یا حداقل کرامت محسوب می شد. اما اینها ربطی به کرامات نداشتند بلکه روش های NX و ZX بودند.

آخرین روشی که دشمنان برای بی اثر ساختن این اخبار و گزارش های مستند و مردمی، به آن متوسل شدند، تحریف و توجیهات منفی بود. آنها بعد از دسترسی غیرقانونی و غیرانسانی به تعداد کمی از گزارش های مستند مردمی سعی کردند از طریق مونتاژ و تکه برداری، به جعل و تحریف این گزارش ها و مشاهدات و تجربیات پردازند. بنابراین یکی از نهادهای ... فیلمی تحریفی و مونتاژی را از این موضوع تدوین کرد اما سعی داشت خود را در پشت موسسات خصوصی یا دیگر دستگاههای ... پنهان و کار را به نام آنها تمام کند. این حقه کهنه کارساز نبود زیرا اصل گزارش های مستند و مردمی وجود داشت، خود آن مردم و شاهدان و تجربه کنندگان هم زنده بودند و از طرفی بخش اعظم گزارشات مستند و اخبار مکتوم از دسترس تحریف کنندگان خارج بود. در اقدامی دیگر، آنها سربالها و میزگردهایی

تلویزیونی را طراحی کردند تا با استفاده از آنها بتوانند به مردم بگویند درست است که این اتفاقات، رؤیایها و وقایع واقعیت دارند اما همه اینها شیطانی است. ساخت فیلم و سریال تلویزیونی و برنامه های رادیویی و رسانه ای به نحوی که بتواند خود ایلیا را تخریب نماید و تصویری منفی و سیاه در افکار عمومی از او انعکاس دهد، شدت گرفت. این حقه جدید مبتنی بر این دیدگاه بود که برای نابود کردن یک تعلیم یا واقعه، کافی است معلم و فرد اصلی را تخریب کنی. آنها نمی توانستند خود تعلیمات و کارهای ایلیا را تخریب کنند چون تعلیمات او با قرآن و کتب مقدس همخوانی داشت بنابراین به تخریب معلم روی آوردند با این اعتقاد که به جای آنکه شاخ و برگ و میوه های درخت را نابود کنیم، به جای تبر زدن بر تنه درخت، ریشه آن را نابود می کنیم.

«منافقان و منکران حق همه چیز را بدبینانه نگاه می کنند و محکوم می کنند. آنها بر ضد هر حقی موضع می گیرند و به هر حریمی تجاوز می کنند زیرا خود آنان پیش از این محکوم شده اند و حریم خود را از دست داده اند...»
ایلیا «میم»

عیسای ناصری کیست؟

در فصل آخر از کتاب مقدس و در آخرین جملات کتاب عهد عتیق خداوند قادر متعال می‌فرماید: «روز داوری مثل تنوری شعله ور فرا می‌رسد و همه اشخاص مغرور و بدکار را مانند کاه می‌سوزاند. آنها مانند درخت تا ریشه خواهند سوخت و خاکستر خواهند شد. اما برای شما که ترس مرا در دل دارید، آفتاب عدالت با پرتو شفافبخش خود طلوع خواهد کرد ...»

پیش از فرا رسیدن روز بزرگ و هولناک داوری خداوند، من رسولی شبیه الیاس نبی برای شما می‌فرستم. او دل‌های پدران و فرزندان را دوباره بهم نزدیک خواهد کرد و این باعث خواهد شد که من سرزمین شما را ویران نکنم.»

عیسای ناصری کیست؟ این سوالی است که در پاسخ به آن صدها کتاب نوشته شده است. تفکر در پاسخ به این سوال به قدری گستردگی و تنوع داشته است که گروهی از منتقدان معتقدند که فردی به نام عیسی مسیح هرگز وجود نداشته است و این تنها یک اسطوره و افسانه است. آنها عیسی را معادل یک رویای ایده آل و یک افسانه مطلوب معرفی می‌کنند و برای این نظریه دلایل مختلفی ارائه می‌دهند.

دیدگاه برخی از صحیونیست‌های افراطی، عیسای ناصری را طور دیگری معرفی می‌کند. این دیدگاه بدبینانه، عیسای ناصری را بزرگترین شاید تاریخ بشری، فرزند شیطان، خود شیطان، شعبده بازی ماهر که می‌توانسته چشم‌بندی‌های خود را بجای معجزات به مردم غالب کند، بدعت گذار، غده سرطانی دین یهود، فردی بسیار خودبین و متکبر، مکار و عوام فریب، کلاهبردار و فرصت طلب، حرام زاده و حاصل یک ازدواج نامشروع، تحریف کننده کتاب مقدس، فردی فاسد الاخلاق، مدعی، کفرگو و پر از انحرافات بزرگ معرفی می‌کند.

آنها شواهد و استنادات مختلفی را برای موضوع ذکر می‌کنند که ظاهراً از اعتبار خاصی برخوردار است اما در واقع هیچ اعتباری ندارد. طبق این دیدگاه افراطی، معجزات عیسی، فریب بوده است و آنها برای تک تک این معجزات مکانیزی می‌ارائه می‌دهند. آنها می‌گویند عیسی هرگز مرده‌ای را زنده نکرده است بلکه آن فرد را از دو روز قبل از راه دور به خواب

فرو برده است (مانیتیزم از راه دور) و بعد وقتی او را دیده است، وی را از خواب بلند کرده است و طوری تظاهر شده که او مرده بوده و زنده شده است.

یا اینکه عیسی هرگز روی آب راه نرفته است بلکه همان کاری را کرده است که بسیاری از مربیان دلفین در زمان کنونی انجام می دهند. به عبارتی دلفینی را تربیت کرده است تا بتواند او را بر پشت خود حمل کند و در آب پیش ببرد.

معجزه شفای کور مادرزاد اینطور توجیه می شود که آن شخص کور نبوده است بلکه یکی از مزدبگیران عیسی بوده است و طی چند روز خود را به کوری زده و در بین مردم به گدایی پرداخته تا همه بدانند او کور است. سپس عیسی او را برای شفای چشمانش انتخاب کرده و کوری او را شفا داده است.

آرام کردن دریای موج و طوفانی اینطور تفسیر شده است که عیسی با وجود دانش بسیار زیادی که درباره طبیعت داشته است دقیقاً می دانسته که کی امواج فروکش خواهد کرد و آرام خواهد شد و در همان آستانه به دریا فرمان داده است که آرام شود. مابقی معجزات عیسی هم به همین ترتیب توضیح داده شده است.

علی رغم سطحی و ساده لوحانه بودن این تعابیر، وجود آنها، نشان دهنده دیدگاههای متضاد در باره عیسی مسیح است. این دلایل در ردّ عیسی آنقدر جاهلانه است که نیازی به اقامه دلیل متقابل، در ردّ آنها دیده نشده است.

دیدگاه دیگری که در پاسخ به «عیسای ناصری کیست؟» وجود دارد، از او بعنوان فردی انقلابی، تحول خواه و حتی شورشگری سیاسی نام می برد و سایر تعلیمات مذهبی و معنوی او را وسیله ای برای تضعیف و نابودی قدرت یهود و امپراطوری رم تعبیر می کند. اینها عیسی را فردی رفرمیست می دانند که برای ایجاد تغییرات، ترسی از خشونت گرایی هم نداشته است و این مسئله در ورود او به خانه خدا و برچیدن بساط فروشندگان به خوبی هویداست.

از نظر اکثر علما و بزرگان یهود همزمان با عیسی، او فردی شیطانی و بلکه خود شیطان یا رأس الشیاطین شمرده می شود. آنها دلایل زیادی را برای این موضوع که آن را واقعیت و هویت اصلی عیسی می دانند ارائه می دهند. دلایلی که گاه حتی ذهن های منطق گرا را دچار ابهام و تردید می کند. از نظر آنها معجزات عیسی با تکیه بر قدرت شیطان و از طریق شیاطین انجام شده است و عیسی یک پیامبر شیطانی و به عبارتی پیامبر دروغین است. از

دو هزار سال پیش تاکنون این دیدگاه کماکان در برخی از فرقه‌های یهودی تداوم دارد. جالب اینکه اکثر اعضاء خانواده عیسی به غیر از مادر او، با این دیدگاه موافق بودند. به عبارتی پیش از علماء و بزرگان یهود، این برادران عیسی بودند که وی را شیطان یا شیطان بزرگ، ساحر و جادوگر خطاب می‌کردند. شیوع این دیدگاه در میان خانواده و همشهریان عیسی، به برتری آن در زمان حیات وی منجر شد و بیش از هر نظر دیگری این نظر که عیسی شیطان است در بین مردم رواج پیدا کرد.

دیدگاه دیگر به یهودیان میانه رو تعلق دارد. آنها عیسای ناصری را نه مسیح و روح خدا بلکه اعجوبه‌ای در زمینه معنوی و باطنی می‌دانستند و او را دارای شخصیتی استثنایی و فوق‌العاده می‌پنداشتند اما جنبه الوهیت او را منکر بودند. یکی از مهمترین دلایلی که آنها ارائه می‌دهند این است که عیسی هرگز نگفت که مسیح است یا دارای جنبه الوهی است و حتی در پاسخ به سؤالاتی که مستقیماً در این باره بود آن را تأیید نکرد. در حالیکه پیامبران بزرگ به صراحت مأموریت خود را اعلام می‌کردند. حرفها و کارهای عیسی مملو از ابهام، رازورزی، استعاره و چند پهلویی بوده است اما موسی بعنوان پیامبر بزرگ خدا و الگویی برای شناسایی پیامبران بزرگ، با صراحت و شفافیت عمل کرده است. طبق این نظریه، عیسی، مسیح نبوده است بلکه این حواریون و در رأس آنها پطرس و پولس بوده اند که او را بعنوان مسیح به مردم جهان معرفی کرده اند. حتی تا سالها بعد از مرگ او، از او با عنوان عیسای ناصری یاد شده است و نه مسیح؛ بنابراین مسیح بودن عیسی و معجزات او داستانی است که توسط حواریون ساخته شده است.

یکی از فرقه های یهودی این نظر را درباره عیسای ناصری مطرح کرده است که عیسی توطئه‌ای بر علیه دین یهود بوده است. توطئه‌ای که توسط خردمندان امپراطوری رم طراحی و توسط شخص عیسی به اجرا درآمده است.

دیدگاههای دیگری که در کتب مختلف درباره عیسای ناصری مطرح شده است

عیسی فردی قدرت‌طلب و به دنبال سلطنت و پادشاهی بود. به همین دلیل در همه سخنان او از پادشاهی خداوند که از طریق او حاصل می‌شود، حرفی وجود دارد.

عیسی بنیانگذار یک فرقه یهودی اصلاح طلب بود که گرایش زیادی به تساهل و تسامح داشته است اما بعدها حواریون و در رأس آنها پولس این فرقه جدید را به دین مسیحیت تبدیل می کند.

عیسی همان ایلیای نبی است که در حضور خدا بالا رفته بود و سپس پایین آمد و دوباره بالا رفت و در آخر زمان پایین می آید.

عیسی فردی بسیار زمینی تر از بقیه، فردی که چهار زن دارد و با چهار زن حواری خود ازدواج کرده است، تعداد زیادی خدمتگزار دارد، آنطور که خود در انجیل می گوید بیش از حد معمول و مورد انتظار می خورد و می آشامد. به دنبال رسیدن به مقام و قدرت بوده است و به همین دلیل برای انحصار طلبان یهود غیرقابل تحمل دیده می شود.

عیسی یک ساحر و جادوگر بود که از طریق سحر و جادو توانسته است مردم را افسون کند و دست به معجزات بزند.

حتی تهیه فهرست و نظریات پراکنده، متنوع و مختلفی که در باره عیسای ناصری وجود دارد، زمان زیادی را می خواهد که از عهده این گفتار مختصر خارج است. فهرست کتب و مقالاتی که در این زمینه وجود دارد خودش بعنوان یک کتاب کامل قابل ارائه است که اینکار در چند مرکز پژوهشی در زمینه ادیان انجام شده است.

عیسای ناصری در انجیل

انتظار می رود که دیدگاههایی که در انجیل درباره عیسای ناصری ارائه می شود یکدست و یکسان باشد اما در واقع چنین نیست و دین شناسان مسیحی همین نکته را یکی از اعتبارات و یکی از نشانه های درستی انجیل می دانند زیرا آن را علامتی مبنی بر عدم مطلق گرایی و جزم اندیشی تلقی می کنند.

شاید به همان اندازه ای که در فرقه های یهودی، اسلامی و ادیان دیگر، دیدگاههای مختلفی در باره عیسای ناصری وجود دارد، در انجیل نیز همین مقدار نظریه درباره کسیتی و چیستی عیسی، وجود دارد:

عیسی مسیح (مسح شده خداوند) و نجات دهنده. حامل و القاء کننده روح خدا. یگانه با خدا و روح خدا. همان ماشیح که در کتاب مقدس وعده ظهور او داده شده است. عیسی کلمه الله (کلمه خدا) که پیش از آفرینش جهان هم بوده است و جهان از طریق او بوجود آمد.

عیسی پسر خدا و حاصل ازدواج میان مریم با روح خداوند. عیسی پسر یوسف نجار؛ نطفه ای که قبل از ازدواج با یوسف نجار شکل گرفته است یا بعد از آن. با شجره نامه ای که به حضرت داود و ابراهیم و آدم ختم می شود. عیسی، پسر انسان، هویت عجیبی که فرد را نهایتاً در جایگاه انسان کامل قرار می دهد. عیسی، خودِ خداوند که بصورت انسان درآمده و در معرض تجربه بشر قرار گرفته است. عیسی موجودی کاملاً آسمانی و ماورایی. عیسی موجودی کاملاً زمینی و خاکی. عیسی فردی که ساختارهای خشک دین یهود را درهم می شکند و بزرگترین ضربه خود را با اصرار بر اصل روح خدا بر دین یهود وارد می سازد. عیسی عصاره انبیاء پیشین و مرحله جهش یافته آنان. عیسی یک انسان - خدا یا خدا - انسان، انسانی که به خدا مبدل شده یا خدایی که تا مرحله انسان بودن پایین آمده است. در انجیل به تعداد حواریونی که مکتوبات آنها در انجیل وجود دارد ما با چهره های مختلفی از عیسای ناصری روبرو هستیم اما وجوه مشترک دیدگاههای حواریون، مسیح بودن عیسای ناصری می باشد. همه حواریون و کل انجیل در این واقعیت مشترکند که عیسی همان مسیحاست؛ حامل روح خدا و قادر به انتقال آن. همه انجیل مؤید این واقعیت است که عیسی همان نجات دهنده است. کسی که کتب مقدس انبیاء پیشین به کرات درباره او سخن گفته است.

عیسای ناصری از دیدگاه شیعه

از دیدگاه شیعیان، عیسی همان مسیح است. پیامبر بزرگ خداوند که اکنون نیز زنده است. با اینحال عیسی مسیح یکی از یاران امام زمان(عج) محسوب شده است و در آخر زمان پشت سر او نماز می خواند. یکی از مهمترین تفاوتهای دیدگاه شیعه با سایر فرقه های اسلامی در همین موضوع مهدویت و نیز رابطه امام زمان (عج) با عیسی مسیح می باشد.

عیسای ناصری از دیدگاه قرآن

«وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَبَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا * فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (مریم: ۱۶ و ۱۷)

و در این کتاب از مریم یاد کن، آن گاه که از کسان خود، در مکانی شرقی به کناری شتافت. و در برابر آنان پرده‌ای بر خود گرفت. پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به [شکل] بشری خوش اندام بر او نمایان شد.

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (آل عمران: ۴۵)

[یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند: ای مریم، خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است مژده می‌دهد، در حالی که [او] در دنیا و آخرت ابرومند و از مقربان [درگاه خدا] است.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ * وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (حجر: ۱۰ و ۱۱)

و به یقین، پیش از تو [نیز] در گروه‌های پیشینیان [پیامبرانی] فرستادیم. * و هیچ پیامبری برایشان نیامد جز آنکه او را به مسخره می‌گرفتند.

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أُيدُتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تَكَلَّمَ النَّاسُ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرئ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرَجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جُنَّتْهُمْ بِالْبَيْتَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (مائده: ۱۱۰)

[یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم، نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور، آن گاه که تو را به روح القدس تأیید کردم که در گهواره [به اعجاز] و در میانسالی [به وحی] با مردم سخن گفتی و آن گاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و آن گاه که به اذن من، از گل، [جیزی] به شکل پرنده می‌ساختی، پس در آن می‌دمیدی، و به اذن من پرنده‌ای می‌شد، و کور

مادرازاد و پیس را به اذن من شفا می‌دادی و آن گاه که مردگان را به اذن من [زنده از قبر] بیرون می‌آوردی و آن گاه که [آسیب] بنی اسرائیل را- هنگامی که برای آنان حجت‌های آشکار آورده بودی- از تو باز داشتیم. پس کسانی از آنان که کافر شده بودند گفتند: این [ها چیزی] جز افسونی آشکار نیست.

« وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونُ * وَقَالُوا ءَالِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلاَّ جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنَّ هُوَ إِلاَّ عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ » (زخرف: ۵۷ و ۵۹)

و هنگامی که [در مورد] پسر مریم مثالی آورده شد، بناگاه قوم تو از آن [سخن] هلهله در انداختند [و اعراض کردند]، * و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او؟ آن [مثال] را جز از راه جدل برای تو نزدند، بلکه آنان مردمی جدل پیشه‌اند. * [عیسی] جز بنده‌ای که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق [و آیتی] گردانیده‌ایم نیست.

«وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ » (صف: ۶)

و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم. تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد است بشارت‌گرم. پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد، گفتند: این سحری آشکار است.

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ » (مومن: ۵)

پیش از اینان قوم نوح، و بعد از آنان دسته‌های مخالف [دیگر] به تکذیب پرداختند، و هر امتی آهنگ فرستاده خود را کردند تا او را بگیرند، و به [وسیله] باطل جدال نمودند تا حقیقت را با آن پایمال کنند. پس آنان را فرو گرفتیم، آیا چگونه بود کیفر من؟

« وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ » (ص: ۴)
و از اینکه هشداردهنده ای از خودشان برایشان آمده درشگفتند، و کافران می گویند: این، ساحری شیاد است.

« وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ » (حجر: ۶)
و گفتند: ای کسی که قرآن بر او نازل شده است، به یقین تو دیوانه‌ای.

«إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ * وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرِيكَوَا إِلَهَيْنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ» (صافات: ۳۵ و ۳۶)
چرا که آنان بودند که وقتی به ایشان گفته می‌شد: خدایی جز خدای یگانه نیست، تکبر می‌ورزیدند! * و می‌گفتند: آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم؟!

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا لِنَادِي الرَّاْيِ وَمَا نَرِي لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَذَّابِينَ» (هود: ۲۷)
پس، سران قومش که کافر بودند، گفتند: ما تو را جز بشری مثل خود نمی‌بینیم، و جز [جماعتی از] فرومایگان ما، آن هم نسنجیده، نمی‌بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد، و شما را بر ما امتیازی نیست، بلکه شما را دروغگو می‌دانیم

«... وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» (مریم: ۸۷)
... و عیسی پسر مریم را معجزه های آشکار بخشیدیم، و او را با روح القدس تایید کردیم، پس چرا هر گاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد، کبر ورزیدید؟ گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید.

از دیدگاه قرآن عیسی بنده و خدمتگزار خداوند است . بنده ای که دارنده روح القدس و برخوردار از آن است . قرآن عیسی را همان مسیح معرفی می کند اما هر گونه نظریه افراطی مانند پسر خدا بودن یا تثلیث را باطل می شمارد . معجزاتی که در قرآن در باره عیسی مسیح ذکر می شود گاهی بزرگتر از معجزاتی است که در انجیل ذکر شده است . مانند درست

کردن پرنده ای با گل و دمیدن در آن و به پرواز درآمدن پرنده . از دیدگاه قرآن، عیسی مسیح حاصل ازدواج مریم با روح خداست که در قالبی انسانی بر مریم ظاهر شده است . قرآن، عیسی مسیح را برکت جهانیان معرفی می کند و تصریح می کند که او زنده است و در حضور خداوند قرار دارد . از نظر قرآن، عیسی ، روح الله (روح خدا) و کلمه الله است؛ و این یکی از عجیب ترین و اسرارآمیزترین مفاهیمی است که در قرآن وجود دارد . فردی که روح خدا و کلمت الله است.

حافظان مسیح

مؤمن آن است که ایستاده است با نفس خویش، و خداشناس آن است که ایستاده است با خدای خویش. امام جعفر صادق (ع)

کار خداست نه من

به روایت یکی از شاگردان قدیمی

هر که بکوشد خود
را بزرگ جلوه دهد
خوار خواهد شد اما
کسی که خود را
فروتن سازد
سربلند خواهد
گردید.
حضرت عیسی (ع)

در مدت ده پانزده سال گذشته من هرگز از ایلیا نشنیدم که اخبار مکتوم^{۱۰۱} را به خود منتسب کند. او اتفاقات خارق العاده‌ای را که مردم در ارتباط با او تجربه می‌کردند به خود نسبت نمی‌داد و گاهی حتی ارتباط شخصی خود را با آنها زیر سوال می‌برد. از نگاه او همه این اتفاقات خارق العاده و نشانه‌های بزرگ، کار خداست، نه کار خدمتگزار خدا و او خود را همیشه تسلیم و خدمتگزار خدا می‌دانست. گزارش‌های مردم و شاهدان عینی در باره حوادث

خارق العاده‌ای که از طریق ایلیا اتفاق می‌افتاد به حدی زیاد و متنوع بود که ما گروهی را مأمور ثبت، مستند سازی و بررسی این گزارش‌ها کردیم. بسیاری از اتفاقات بدون حضور فیزیکی او و صرفاً از طریق ارتباط درونی و روحی فرد مربوطه رخ داده بود. حجم وقایع خارق العاده و نشانه‌های عجیبی که بدون حضور ایلیا، اما در ارتباط با او رخ داده بود و رخ می‌داد، بسیار بیشتر از تعداد اتفاقاتی بود که حضوراً و توسط مردم و شاهدان تجربه شده بود. بسیاری گزارش دادند که در خواب رویای ایلیا را دیده‌اند که آنها را شفا داده است و وقتی که از خواب بیدار شده‌اند شفا یافته‌اند. بعضی‌ها گزارش می‌کردند که او را دیده‌اند و با او حرف زده‌اند و شاهد اتفاقی عجیب بوده‌اند اما بعداً متوجه شده‌اند که در همان زمان، ایلیا در مکانی دیگر و با عده‌ای از افراد دیگر بوده است. رویاهایی که مردم از نقاط مختلف دنیا در

^{۱۰۱} اخبار مکتوم به گزارش‌های مستند و مردمی اطلاق می‌شود که بیانگر تجربیات و مشاهدات مردم درباره نشانه‌های عجیب و توانایی‌های خارق العاده و نموده‌های قدرت الهی است. شاید اخبار مکتوم را بتوان معادل گزارشات مردمی از کرامات و اعمال خارق العاده دانست.

بارهٔ ایلیا می‌دیدند و به گروه مستندسازی ظهی^{۱۰۲} اطلاع می‌دادند، براستی حیرت‌انگیز بود. بسیاری از این رویاها را افرادی دیده بودند که پیش از آن چیزی در بارهٔ ایلیا نمی‌دانستند و او را نمی‌شناختند یا حتی نام او را هم نشنیده بودند. در چنین مواقعی وقتی آنها ایلیا را برای اولین بار می‌دیدند شوکه می‌شدند... ما همهٔ این گزارش‌ها را به طرق مختلف ثبت و ضبط کردیم. طی ده پانزده سال گذشته صدها ساعت فیلم مستند تهیه شد که محتوای آن گزارش‌های شاهدان عینی و مردمی بود که چنین نشانه‌های بزرگ و وقایع خارق‌العاده‌ای را تجربه کرده بودند.

با این حال ایلیا هرگز شخص خود را علت این وقایع نمی‌دانست و همهٔ آنها را کار خدا می‌دانست. گاهی به صراحت می‌گفت که من هیچ کاره‌ام. یا می‌گفت من چنین کاری نکرده‌ام^{۱۰۳} اما هزاران شاهد گواهی می‌دهند که آنچه تجربه کرده‌اند از طریق او بوده است. ایلیا این اتفاقات بزرگ و حیرت‌انگیز را کار خداوند می‌داند که از طریق روح خدا به انجام رسیده است. شاید این تنها دلیل آن نباشد که ایلیا این نشانه‌های بزرگ را انکار می‌کند، شاید وحشت از تبدیل شدن به بت، یکی دیگر از علل این موضوع باشد چون از یک طرف آنچه ایلیا در ارتباط با این اتفاقات خارق‌العاده که هزاران شاهد و تجربه‌کننده داشته است می‌گوید، واقعیتی بدیهی است که او شدتی بسیار کمتر به آنها می‌دهد.

«استجاب دعا فقط برای کسی است که روح خدا به دعایش آمین بگوید و تنها کلام

کسی تحقق می‌یابد که موافق کلام خدا باشد.» ایلیا (میم)

معلوم است که همه چیز کار خداست و انسان در همهٔ امور هیچ کاره است. پس چرا سعی دارد خود را از پذیرش مسئولیت این اعمال و نشانه‌های بزرگ کنار بکشد. دیدگاه ما این است که لاقلاً یکی از مهم‌ترین و شاید مهم‌ترین دلیل، جلوگیری از بت‌سازی و حرکت در مسیر لاله‌الا الله باشد. حجم مستندات، تعداد شاهدان، تنوع اتفاقات، ویژگی‌های آنچه

^{۱۰۲} مجموعه رویاها و گزارش‌های اعمال خارق‌العاده (اخبار مکتوم) توسط گروهی به نام ظهی مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفته، به ثبت رسیده و مستند می‌شد.

^{۱۰۳} «من» هیچ قدرتی از خود ندارم و احدی جز «روح خدا» قادر به معجزه نیست. ایلیا «میم»

رخ داده به حدی است که حتی اگر ایلیا مانند پانزده سال گذشته، شخص خود را از این اتفاقات بزرگ تفکیک و نقش خود را انکار کند، چیزی جز افزایش ایمان و ارتباط اهل ایمان نتیجه آن نیست. مسئله دیگر این است که نتیجه انکارهای ایلیا در پانزده سال گذشته همیشه افزایش ایمان و تعمیق رابطه اهل ایمان و معرفت بوده است. شاید این برکت خدا باشد. برکتی که خداوند به بنده تسلیم و خدمتگزار خود می‌دهد که حتی نه گفتن‌های او به بله گفتن‌های روحی و قلبی و عقلی پیروان او منجر شده است چون براستی ایلیا تسلیم و خدمتگزار تمام عیار خداست...

گاهی ایلیا بجای انکار نقش شخصی خود در رخداد این وقایع بزرگ، سعی داشت تا به سوال کنندگان این پیام را منتقل کند که انسان دارای توان نامحدود است. آنچه بخواهد می‌تواند، اگر ببیند که می‌تواند پس می‌تواند...

«تو نامحدودی پس نامحدود ببین و نامحدود ببندیش. توان تو محدود به حدودیست که خود ساخته‌ای. حدود تو در نگاه تو است. ریگ‌وار یا اقیانوس‌وار هر دو به نگاه توست. اگر آسمان چشم تو را پر کرده باشد، تو آسمانی و اگر نگاه تو پر از غبار باشد تو غباری و آنگاه که غباری، نه آسمان می‌بینی نه آسمان پرستی نه آسمان هستی».

«انسان همان چیزی را نمی‌داند که نخواسته بداند و همان چیزی را نمی‌تواند که ندانسته می‌تواند. آنکه می‌گوید و نمی‌داند، می‌خواهد و نمی‌تواند و آنکه می‌داند و می‌گوید، می‌تواند آنچه می‌خواهد و برای او می‌شود پیش از آنکه بخواهد».

«قدرت نامحدود خداوند در اختیار تو است اگر تو در اختیار اراده خداوند باشی. اقتدار روح از آن انسان روح‌یافته است. با روح خداییت بگو و تحقق را بنگر».

«نگو نمی‌توانم بگو نمی‌دانم. آیا کاری هست که انسان نتواند؟ اگر ببینی، می‌شود. آنچه ببینی می‌توانی و آنچه نمی‌توانی همان است که نمی‌بینی. اگر تو باشی آنچه هستی، می‌توانی آنچه نمی‌توانی زیرا تا خودت نباشی هیچ چیز صدای تو را نمی‌شنود چون خودت چیزی نگفته است».

سعی می‌کرد آنها را به تجربه قدرت خداوند، از طریق خود آنها، دعوت کند. در چنین مواردی هم او چیزی را به صورت شخصی تأیید نمی‌کرد اما محتوای حرفه‌هایش این بود که انسانی که تسلیم و خدمتگزار خداست قادر به هر کاری است.

«ای فرزند آدم در آنچه به تو می‌گویم تسلیم من باش تا تو را مانند خود گردانم. من خداوند زنده‌ای هستم که به هر چه بگویم باش می‌شود... و تو را زنده می‌کنم و مانند خود می‌سازم که به هر چه بگویی باش می‌شود.»

و ما در طول این سالها اتفاقاتی را دیدیم و تجربه کردیم که توسط بعضی از مردم معمولی رخ داده بود. بعضی از مردم گزارش‌هایی در باره روایهای خود می‌دادند که وقتی به دلیل نشانه‌ها و تغییرات بعدی مشخص می‌شد که چه عظمتی در روای آنها (که گاهی بی ارتباط با استاد هم بود) رخ داده است، دچار حیرت می‌شدیم. بعضی‌ها مدعی بودند که دعاهای بزرگ آنها مستجاب شده است. بعضی‌ها به کارهای خارق العاده‌ای، فقط و فقط بر اثر ایمان جدیدی که کسب کرده بودند، دست زدند و ما گزارش‌های مستند این افراد را ثبت و ضبط می‌کردیم. ایلیا می‌گفت اگر نگاه انسان تغییر کند همه زندگی او تغییر می‌کند اگر اندیشه‌هایش عوض شود همه چیزهای زندگی‌اش عوض می‌شود. اگر بینش او متحول شود تمام زندگی‌اش متحول می‌شود...

«اگر من به تو بگویم هست به تو چه می‌رسد. تو ببین، که اگر هست به تو می‌رسد و از آن برای تو می‌شود و اگر نیست چیزی از تو کم نمی‌شود جز تردید تو. تو اگر بتوانی از چشم من ببینی دیگر چه نیازی داری که از دهان بشنوی. اگر اسرار را یافتی برای تو هست و اگر نیافتی همچنان هست لکن برای تو نیست. اگر تو بگویی که اسراری در کار نیست می‌شنوم که اسرار را با تو کاری نیست. اگر تو ندیدی، تو ندیدی نه آنکه چیزی برای دیدن نیست.»

او تأکید زیادی داشت به کشف شخصی، و باور یا عدم باور را اگر با کشف همراه نباشد، غیرموثر و غیر تعیین کننده می‌دانست. به همین دلیل در بیشتر سوالاتی که در باره مسائل غیرواضح بود، سوال کننده را به کشف کردن دعوت می‌کرد و از قضاوت عجولانه باز می‌داشت.

«چیزی را بپذیرید که به روح خود دریافته باشید یا به قلب بشنوید و یا به عقل ببینید. تا در درون بر شما آشکار نشده، که آن به فهم است یا به قوت ایمان یا به احاطه‌ای از بالا، چیزی را نپذیرید اما آنچه را که نمی‌دانید، انکار نکرده و درباره‌اش قضاوت نکنید».

«آنکه گوش نسیپارد نمی‌شنود حتی اگر گوش کند و آنکه خیره نگاه نمی‌کند، نمی‌بیند حتی اگر توصیف کند... اگر در درون می‌بینی هست در بیرون خواهی دید که هست و اگر ببینی که نیست دیگر نیست که آنرا ببینی. اگر بگویی چیست دیگر پیدا نیست و گر دیدی که اینست، همین است آنچه برای تو هست... چیزی را که نمی‌توانی بپذیری قبول نکن و لکن انکارش نکن و آنچه پذیرفتی، خود را برای آمدنش آماده کن».

«اسرار را به قضاوت نگیر که تو را به بازی می‌گیرد و آشفته‌ات می‌کند. اسرار را به قلبت بگیر. چشم‌ات را در سینه‌ات بگشا و از پشت پلکهایت نگاه نکن که از این نگاه جز پلکهایت را نمی‌بینی و اگر می‌بینی اوهامیست بر پرده پلکهایت. اگر با قلبات ببینی، می‌شود آنچه می‌بینی».

«باورها بارور نمی‌شوند مگر آنکه به کشف آمیخته شوند. و تو خود را باور نکن، خود را بارور کن تا باور کردنی شوی».

«ما چیزی را می‌پذیریم که از قبل پذیرفته‌ایم و چیزی را می‌بایم که قبل از این یافته بودیم و به چیزی می‌رسیم که پیش از این در جای دیگر رسیده بودیم».

تله‌هایی برای نور!؟

گفت و گوی انتقادی (قسمت سوم - ۲)

گفتگوی زیر در فروردین ماه سال ۱۳۸۶ طی دو جلسه با ایلیا «میم» توسط دو تن از اعضاء منتسب به گروه حزب ا... صورت گرفته است. لازم به توضیح است که مطالب پیاده شده از روی فیلم، مورد بازخوانی ویرایشی قرار گرفته است. قسمت دوم این گفتگو در سال ۱۳۸۴ قبل از انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفت که با عنوان «برترین رئیس جمهور» در نشریه حرکت دهندگان شماره سه به چاپ رسید و موجب تعطیلی آن نشریه که اولین نشریه تخصصی در زمینه دانش تفکر محسوب می‌شد، گردید. قسمت اول مصاحبه در تاریخ ۱۳۸۲/۵/۹ صورت گرفت که هر دو مصاحبه مذکور نیز براساس فیلم جلسه، پیاده سازی و بازنویسی شدند.

لازم به ذکر است که سوالات گویندگان، انعکاس دهنده نظرات طیف مورد اشاره نیست و پاسخ‌های استاد ایلیا «میم»، در مواردی که به فرد مقابل مربوط می‌شود، قابل تعمیم به طیف مذکور نمی‌باشد. در چنین مواردی پاسخ‌ها، متوجه گفتگوکنندگان است.

۱. آیا شما درمانگری هم می‌کنید؟

گاهی به صورت استثنایی و در موارد بسیار خاص بعضی را درمان کرده‌ام. غالباً هم حضوری نبوده...

شفادهنده حقیقی
فقط و فقط خداوند
است که فقط از
طریق روح خود
شفا می‌بخشد.
ایلیا (میم)

۲. آیا در برابر درمان پول می‌گیرید؟

در برابر هر کاری که به نام خدا بوده، کاری که برای مردم کرده‌ام و در برابر تعلیمی که داده‌ام یا مواردی مانند این پولی از کسی نگرفته‌ام و نیازی هم به آن نداشته‌ام. در این سالها هم فقط در موارد نادر و استثنایی دست به درمان زده‌ام. البته در زمان نوجوانی هم چند بار (کمتر از پنج بار) درمان گری کردم و پول هم گرفتیم اما آن کار به نام خدا نبود و البته ربطی هم به شفاگری نداشت و مربوط به درمان بود. این چند بار به همان حدود هفده تا بیست سال پیش بر می‌گردد.

۳. سوال کننده دوم: با استفاده از چه روشی آن مریضی‌های لاعلاج را درمان کردید؟ آیا این کار دخالت در کار پزشکی نبود؟

این کار دخالت در حوزه درمان نبوده و نیست. طرق زیادی برای درمانگری هست که انرژی درمانی یکی از آنهاست که تابحال از آن استفاده نکرده ام. بیش از دویست روش در طب هماهنگ و مکمل وجود دارد که اغلب آنها را آموزش داده ام اما کمتر اجرا کرده ام... درمانگری را هم بعنوان یک رویه نداشته ام و ندارم. درمان بیماری صعب العلاج آنها هم موضوعی است که مستند شده و مثل اکثر موارد مستند، نیازی به رد یا قبول من ندارد. اگر هم می‌خواستیم از این راه به پولی برسیم با درمان یکی از ثروتمندان یا رهبران دنیا می‌توانستیم و می‌توانیم زندگی مادی خود و همه دوستانم را تا پایان عمرشان تأمین کنیم. امروز هم کماکان این امکان را دارم و چیزی عوض نشده است. انجام این کارها هم براساس همان نشانه‌ها و رویاها بوده نه به میل من یا به درخواست دیگری.

۴. پس صحت دارد که شما هر نوع بیماری وخیم و لاعلاج را درمان می‌کنید؟

سرطانی ها، ایدزی ها، سکنه‌ای‌ها و مریض‌هایی که جواب شده اند؟

نه. این درست نیست. اما استاد روح‌الله این توانایی را دارند و بیمارانی که ایشان را ملاقات کرده اند، تا جایی که خود شهادت داده اند، شفا یافته اند... من هم گاهی بعضی از بیماران را معالجه کرده ام و آنها می‌گویند درمان شده‌اند اما عده بسیار بیشتری بوده‌اند که نشده کاری برایشان انجام دهم.

۵. سوال کننده دوم: ولی به هر حال شما مجوز درمان ندارید و در کار پزشک‌ها دخالت کرده اید.

شما هم که نماینده جامعه پزشکی نیستید ولی از طرف آنها حرف می‌زنید.

۶. سوال کننده دوم: من به عنوان یک شهروند حرف می‌زنم.

شما غالباً مثل یک بازجو، بازپرس و قاضی حرف می‌زنید. البته مسئله‌ای نیست چون از اول خودم توافق کردم.

۷. مردم می‌گویند شما مستجاب الدعوه هستید. فکر نمی‌کنید

این ادعای بزرگی باشد که شما را در وضعیت خاصی قرار

وقتی که
متهم قاضی
شود فاتحه
قانون خوانده
می‌شود.

می دهد. شما چه موضعی در برابر این حرف داشته اید؟

طبق کلام خدا همه انسانها دعایشان به اجابت می رسد و این حق هر انسانی است که دعا کند و دعایش مستجاب شود. به زبانهای مختلف می فرماید بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را. و این برای همه و حق همه است. هر کس واقعاً دعا کند دعایش مستجاب می شود. هر کس از خداوند زنده بخواهد، دعایش مستجاب می شود. افراد زیادی را در این سالها دیده ام که گفته اند دعاهایشان مستجاب است. بسیاری از آنها دختران و پسرانی بودند که شما به آنها سوسول می گوید و مطمئناً اکثر آنها راست می گفتند. همه انسانها مستجاب الدعوه هستند اگر به واقع دعا کنند... اساساً خداوند وقتی می خواهد چیزی را به انسان ببخشد به او اذن دعا می دهد یعنی شاید حتی دعا بعد از وقوع است.^{۱۰۴}

و هرگاه بندگان من، از تو در باره من پرسند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می کنم، پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.
(بقره: آیه ۸۶)

۸. سوال کننده دوم: بالاخره باز هم من به یک جمع بندی نرسیدم. نظر خود شما درباره حرفهای مردم چیست؟ آیا چیزهایی که مردم درباره قدرتهای شما می گویند واقعیت دارد یا ندارد؟

سوالاتی که شما مطرح می کنید از سالها پیش در بیانیه های متعدد، در سخنرانی های عمومی و در ملاقاتهای خصوصی بارها پاسخ داده شده. و این حرفها به گوش اکثر کسانی که مرا می شناسند بارها به صورت شفاهی و مکتوب رسیده است.

۹. سوال کننده دوم: گزارش هایی از شما چاپ شده است که از چند روز قبل برای مردم، زلزله بم و سونامی اندونزی را پیش بینی کرده اید و از چند ماه

از سوالات یک مرد نه جوابهایش، درباره اش قضاوت کن. مثل فرانسوی

^{۱۰۴} آنقدر دعا کنید تا جواب دایتان داده شود. آنقدر بجویید تا بیابید. آنقدر در بزند تا باز شود زیرا هر که در خواست کند بدست خواهد آورد، هر که جستجو کند خواهد یافت و هر که در بزند در برویش باز خواهد شد

قبل هم حملات یازده سپتامبر و حمله اسرائیل به لبنان... از چه طریقی از این وقایع مطلع شدید؟ به نظر ما سازمان اطلاعات آمریکا و اسرائیل از مدت‌ها قبل می‌دانستند که قرار است این اتفاق‌ها بیفتند. شما از چه طریقی از این اتفاقات مطلع شدید و منتشر کردید؟ ارتباط با سرویس اطلاعاتی آمریکا یا الیهامات غیبی و وحی؟

در این سالها دهها فرمول تفکری طراحی شد. چند فرمول آن در باره شاخه آینده پژوهی است که شاخه‌ای علمی و دانشگاهی است. از طریق تحلیل نشانه‌ها و الگوها به ویژه الگوشناسی وقایع و یا با استفاده از فرمول‌های تفکری مشابه... پیش بینی این اتفاقات و بطور کلی طیفی از وقایع آینده، امکانپذیر است و در این موضوع نه پای وحی در میان است، نه سرویسهای اطلاعاتی آمریکا و غرب.

۱۰. سوال کننده دوم: آیا شما می‌توانید زلزله به وجود بیاورید [همراه با خنده سوال کننده]؟

چند لحظه پیش که جواب این را گفتم. فقط خدا می‌تواند... اما اگر انسانی قادر بود زلزله ایجاد کند، من هم باید بتوانم چون انسانها شبیه به همدیگرند. ولی نشانه‌هایی طبیعی وجود دارد که با دقت در آنها ممکن است بتوان حدود زمانی، مکانی و شدت (ضعیف یا قوی بودن) زلزله و دیگر بحران‌ها را معلوم کرد. هر کسی که نشانه شناسی را بداند یا الگوهای وقایع را بشناسد می‌تواند بسیاری از چیزها را پیش بینی کند... در غرب، سالهاست که آینده پژوهی یک رشته دانشگاهی است. ولی رویاهای بشر حاوی چیزهای بسیاری از عالم بالا است که یکی از آنها اخبار آینده و شعور نورانی است... اگر بدانی که چطور آنها را بکار ببری و چطور از نشانه‌ها و رویاها و نورها استفاده کنی، بسیاری از مسائل بظاهر پیچیده، به سادگی حل می‌شوند.

خدا رحمت کند بنده‌ای که محبت مردم را به سوی خود جلب می‌کند، و آنچه‌ان که می‌فهمند با آنان سخن می‌گوید و از افشای حقیقت به گونه ای که انکار می‌کنند صرف‌نظر می‌نماید.
(امام صادق (ع))

۱۱. آیا شما اعتقاد دارید که روح خدا در شما حلول کرده است؟

منظور از حلول چیست؟ و منظور از روح خدا کیست؟... من یادم نمی‌آید که چیزی در من حلول کرده باشد. من فقط یک انسانم. غذا می‌خورم، می‌خواهم، بیمار می‌شوم، راهپیمایی می‌کنم، گریه می‌کنم و می‌خندم... قدیس هم، همانطور که قبلاً گفته‌ام نیستیم. گناه هم که برای بشر اتفاقی طبیعی و بدیهی است. آن را هم که گفتیم.

شما اشخاص گناهکار می‌دانید که باید چیزهای خوب را به فرزندانتان یاد بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی شما می‌داند که باید روح القدس را به انسانی که از او درخواست می‌کنند ارزانی دارد.
حضرت عیسی (ع)

در نوجوانی اتفاق بسیار بزرگی برایم افتاد که به آن فکر نکردم که چه بود و چگونه اتفاق افتاد. کسانی که در جریان آن بودند گفتند این حلول است اما من نمی‌دانستم که این چیست... بعد از آن همه چیز، طور دیگری در زندگی‌ام تغییر کرد. تابحال هم این موضوع را جز به اضطراب باز نکرده‌ام، نه برای خودم نه دیگران.

۱۲. سوال کننده دوم: با مجموعه چیزهایی که درباره شما هست شما باید ادعای خدایی داشته باشید یا پیامبری و امامت یا اعتراف کنید دست نشانده آمریکا و دوره دیده آنها هستید.

چرا باران می‌بارد؟ در یک افسانه قدیمی می‌گفتند در بین ابرها، اژدهایی بزرگ هست که هر وقت گریه می‌کند، باران می‌آید و در قدیم از این نوع افسانه‌ها برای توجیه باران آمدن فراوان بود. اما واقعیت این است که هرگاه ابرها می‌آیند و شرایط مساعد باریدن است، باران می‌بارد. همین. بقیه حرفها افسانه و توهم است. من فقط یک انسان معمولی‌ام، چنین ادعایی هم همانطور که در گذشته گفته‌ام، موهوم است. اگر هم به قول شما و دوستانتان لیدر نامرئی آمریکا و غرب در منطقه می‌بودم باید طی این سالها مردم را غربی و آمریکایی می‌کردم اما مردمی که با آنها در ارتباط بوده‌ام و زنده هستند و شهادت می‌دهند، خدایی

یکی از خوی‌های نادان این است که قبل از شنیدن (مطلب) پاسخ می‌دهد و پیش از آن که (مقصود گوینده را) بفهمد به مخالفت بر می‌خیزد و ندانسته داوری می‌کند.
امام صادق (ع)

شده‌اند. اگر میوه درختی سبب بود این سوال درستی نیست که بگویند آیا آن درخت پرتقال است...

... ۱۳

۱۴. سوال کننده دوم: روابط خانوادگی شما چطور بوده است؟

اگر منظور اولین خانواده رسمی است که در آن زندگی کردم، با آنها ارتباط چندانی نداشته‌ام و طی مدتی که با هم بودیم شناخت واضحی درباره خودم را به ایشان بروز نمی‌دادم. آنها هم عموماً تصورات متناقضی درباره‌ام داشتند یا اصطلاحاً قبولم نداشتند، که مقصر نبودند بلکه خودم مقصر بودم و خودم امکان شناخته شدن یا شناخت صحیح را برایشان فراهم نمی‌کردم... اما طی سالهایی که مادرم بیمار و فلج بود عموماً از او پرستاری و مراقبت می‌کردم. او روز و شب با من بود و این یکی از دلایلی بود که کمتر می‌توانستم به بیرون از خانه بروم... همیشه هم در سلامتی و بیماری، که اغلبش بیمار بود برایم دعا می‌کرد... بعد هم روی دستهایم فوت کرد.

۱۵. کتاب جریان هدایت الهی را خودتان نوشتید؟ آیا شما خودتان همه محتوای آن را تأیید می‌کنید؟ قبول دارید که این کتاب یکی از خطرناک ترین کتابهایی است که تا به امروز به زبان فارسی نوشته شده است؟

برای چشمان
دردناک، نور، ظلمت
است. مثل فرانسوی

حدود دوازده سال پیش در ۲۳ سالگی یک دوره از سخنرانی‌های عمومی را دوستان روی کاغذ آوردند و آقای پیمان الهی (فرشاد مرادی) کار تنظیم و تدوین آن را انجام داد و با کمک دوستان دیگری از آل یاسین، مقدمه‌ها و توضیحاتی هم به آن اضافه کرد. اساس آن کتاب همان اولین سخنرانی‌های عمومی است که بعداً ویرایش شده اما بعضی از قسمتهای آن همانطور که از سال ۱۳۷۷ در بیانیه‌ها منعکس شده، مورد تأیید نبود. قسمتهایی از مقدمه و توضیحات و جزئیاتی از کتاب، البته برای قضاوت درست‌تر درباره آن کتاب باید سخنرانی‌های [کتاب] سالهای بعد را هم در نظر گرفت چون این در واقع قسمتی از کل مطلب است آن هم در سن ۲۳ سالگی... این کتاب، بسیاری را آنطور که خود گفته‌اند و مستند شده، از مرگ نجات داده است، هدایت کرده است، روشن‌تر و نورانی‌تر

کرده است و به سمت خدا متوجه و به خدا پیوند داده است. گزارش‌هایی که مردم طی سالها درباره آن کتاب داده‌اند ثبت و مستند شده است. اینها را براساس آن می‌گوییم. بعضی‌ها می‌گفتند آن کتاب را دهها مرتبه خوانده‌اند. بعضی‌ها با آن می‌خوابیدند، بیدار می‌شدند و به سفر می‌رفتند. اما حقیقت سنجی این کتاب هم با میزان قرآن است یعنی اگر کلمه‌ای از آن با قرآن یا کلام خدا هماهنگی نداشته باشد مردود و باطل است ولی در این سالها نه من چنین چیزی را دیدم، نه دوستان شما و نه مراکز فرهنگی و نه مراکز مذهبی بررسی کننده. این سخنرانی‌ها را و اکثر سخنرانی‌های این سالها را با قلبم می‌گفتم. فکر نمی‌کردم. هر چه به قلبم می‌آمد می‌گفتم. حالا می‌بینم که خیلی‌ها با قلبشان آن را شنیده‌اند... فکر نمی‌کنم آن کتاب خطرناک باشد.

۱۶. سوال کننده دوم: چرا در سالهای گذشته کتاب (جریان هدایت الهی) را خودتان نقد نکردید با وجودی که می‌گویید بعد از انتشار کتاب، عدم موافقت خود را با قسمتهایی از آن اعلام کردید؟ در همه این کتاب بدعت گذاری وجود دارد.

باید ببینم که بتوانم. هر نظری که لازم بوده در بیانیه‌ها و سخنرانی‌ها و جلسات مطرح شده است... اگر بدعتی نبینم، اگر کفر و الحادی آنطور که شما می‌گویید هست، نبینم چگونه اصلاح کنم. ولی سؤال این است که چرا در این دوازده سال این همه نهادهای فرهنگی و مذهبی، این همه شخصیت‌های فرهنگی این کار را نکردند یا طی این سالها کسی نیامد نکته‌ای بگوید، امر به معروف و نهی از منکری کند. و البته آن کتاب هم با مجوز مراکز رسمی و فرهنگی منتشر شده و هر کاری که قانوناً لازم بوده، درباره آن انجام شده است. چرا شما که این ادعا را می‌کنید همین الان چند نمونه از این بدعت‌ها و کفرها را نشان نمی‌دهید تا مرا و همه خوانندگان آن کتاب را قانع کنید. شما هم مثل من نمی‌توانید. من هم جز توحید و خداپرستی محض در آن ندیدم.

۱۷. سوال کننده دوم: آیا شما خودتان حاضر هستید کتابتان را نقد کنید و انحرافات آن را اصلاح کنید؟

در هر جایی که اشتباه یا انحرافی باشد چه در این کتاب یا هر جای دیگری، همیشه سعی در اصلاح آن داشته‌ام. همچنان هم دارم. اگر هم کسی بیاید و اشتباهات آن را نشان دهد که

فکر نمی‌کنم چنین چیزی باشد، از او سپاسگزار شده و حتماً نظرش را عملی می‌گیرم. اما اگر اشتباهات احتمالی نشان داده شود، ولی در این سالها چنین اتفاقی نیفتاده است. اگر اشتباهات آن را ببینم قطعاً آن را نقد می‌کنم... در علوم باطنی، خودم حکومتی اگر به حق باشد، جهش روح محسوب می‌شود. چه کسی به جهش‌های روح مشتاق نیست.

۱۸. سوال کننده دوم: اما واقعاً این کتاب پر از بدعت و کفر گویی است. خود شما هم به این موضوع اعتراف دارید.

اگر باد نمی‌بود
عنکبوتان آسمان را
با تار خود مستور
می‌کردند.
مثلی از طبرستان

چرا جلوی چشمم حرف در دهانم دروغ می‌گذارید؟ گفتم اگر در آن بدعتی ببینم، اما ندیده‌ام... سالها است که دهها هزار نفر آن را خوانده‌اند اما تا کنون کسی موردی از کفر و بدعت نشان نداده یا یادآوری نکرده یا اگر اشتباه است امر به معروف و نهی از منکر از جانب هیچ فردی یا نهادی صورت نگرفته است. براساس همین کتاب برای گرفتن حکم قتل ام تلاش کردند. رفتند و با

گزینش‌های مغرضانه سعی کردند بعضی از آقایان را فریب دهند اما خداوند نخواست که آنها فریب اینها را بخورند. نظردهندگان هم چنین چیزهایی را در آن ندیدند... ولی درباره بعضی از جزئیات مقدمه و بعضی از تنظیمات آن، از چند سال قبل به اکثر الاهیون اعلام شد که بنده موافق نیستم...

اما اگر آن کتاب پر از کفرگویی است چطور غالب خوانندگان خود را متوجه خدا کرده و به سمت او بازگردانده است. چطور رابطه اکثر خوانندگان خود را با خداوند، تغییر داده است. چطور چنین موج بزرگی از خداگرایی را آن هم در میان اقشار غیرمذهبی ایجاد کرده و مادامی که هست، ایجاد می‌کند. اگر این کتاب پر از کفر و بدعت است چرا با وجود آنکه همه دیده بانان اجتماعی غالباً آن را در این سالها در دست داشتند، از جانب آنها حرفی زده نشده و نقدی یا سوالی مطرح نشده. چه چیز دیگری پیش آمده که بعد از این همه سال در چنین زمانی باز به این فکر افتادید که در این کتاب کفرگویی شده و مهمتر اینکه چرا این کفرها و بدعتها را نشان نمی‌دهید و مصادیق آن را هیچ وقت ذکر نکردید و الان هم قادر به ذکر آن نیستید.

۱۹. سوال کننده دوم: این کتاب (جریان هدایت الهی) پر از بدعتهاهای مختلف است. یک مورد بارز آن در صفحه ۱۵۷ است که وقتی از شما سؤال شده که آیا مسیح در آینده پشت سر امام زمان (عج) نماز می‌خواند یا خیر، شما با نیت مشکوک از پاسخ به این مسئله امتناع کرده اید یا از پاسخ به سؤال به صلیب کشیده شدن مسیح.

اینکه در جواب نماز خواندن عیسی مسیح (ع) پشت سر ولی عصر (عج) گفتیم که «وای بر این ذهن تفرقه‌اندیش»، ادامه جواب در کتاب نیامده و علامت نقطه چین دارد که باید دید

ادامه آن چیست. و بعد اینکه این سؤال‌ها توسط چند نفر پرسیده شد که یکی‌شان شیعه و مسلمان و یکی از آنها مسیحی بود. هر دو نفر اینها از شاگردانم بودند و جواب می‌بایست میانه و پیوند دهنده می‌بود نه در جهت دامن زدن به تفرقه و اختلاف بیشتر. هدف آنها هم از طرح این سؤالات، هیجان طلبی و رقابت هیجانی و برتری طلبی بود نه جستجوی حقیقت. واکنش‌های افراطی و متعصبانه و نابینا همه جا را پر کرده. چه لزومی به تکرار و تشدید بیش از حد آن است. در جواب آن هم که پرسید پیامبر اسلام (ص) بهتر است یا عیسی مسیح، نیت ام نزدیکی، پیوند و صلح بود وقتی که گفتیم خدا از هر دو بهتر است. در ارزیابی یک حرف یا جواب باید توجه کرد در چه زمانی، چه مکانی، تحت چه شرایطی و با چه مخاطبی بیان شده است.

من چهار سخن گفتم و خداوند با فرو فرستادن آیه‌ای سخنان مرا تصدیق کرد... گفتم: هر که نسبت به چیزی نادان باشد آن را دشمن دارد؛ پس خداوند متعال این آیه را فرو فرستاد: «چیزی را دروغ شمردند که به دانش آن دست نیافته بودند.»
امام علی (ع)

۲۰. آیا قبول دارید که در سخنرانی‌ها و نوشته‌های شما گرایش به مسیحیت وجود

دارد؟

خوشا به حال شما، وقتی که مردم به خاطر من، از شما متنفر شوند و شما را در جمع خود راه ندهند و به شما ناسزا گویند و تهمت زنند! در اینگونه مواقع شادی کنید! بلی، شاد و مسرور باشید، زیرا در آسمان پاداش بزرگی در انتظارتان خواهد بود؛ بدانید که با انبیای قدیم نیز مردم همینگونه رفتار کرده‌اند. حضرت عیسی (ع)

اگر اینطور است برنامه و عمدی در کار نبوده و شاید این به دلیل محبت فوق العاده‌ای باشد که نسبت به مسیحا (ع) داشته‌ام... اگر هم صحبت خاصی بوده اشاره به فرد مسیحا (ع) بوده است نه دین خاصی. البته علاوه بر قرآن، کتاب مقدس را هم می‌خوانم.

۲۱. نظرتان درباره تثلیث چیست؟

همه این سالها درباره لا اله الا الله تعلیم داده ام، گفته ام و نوشته ام. اگر ماهی اهل اعتقاد بود آیا می‌شد معتقد نباشد که اقیانوس از آب به وجود آمده و گمان کند مثلاً از چوب بوجود آمده است. هیچ کس نیست که با خدا کمی آشنا باشد و ذره‌ای به تثلیث یا مشابه آن اعتقاد داشته باشد. اینکه خدا یکیست، لا اله الا هو، اصلی است که همه بشر چه آن را بگوید یا نگوید، غیر از آن نیست. وجود سه خداوند نه تنها باطل و مردود است بلکه متناقض و غیرعلمی و غیر فطری است. اما ابعاد سه گانه وجودی انسان مانند روح، روان، جسم و فریفته‌های آن که در علوم مختلف گفته می‌شود مانند شخصیت‌های سه گانه انسان واقعیاتی است که ارتباطی با تثلیث که مفهومی باطل است ندارد.^{۱۰۵}

۲۲. آیا تعداد دقیق شاگردان و تیراژ کتاب جریان هدایت الهی را می‌دانید؟

ظاهراً تعداد آنها زیاد است اما عدد معلومی ندارم. از تعداد دقیق یا تیراژ کتاب هم اطلاع ندارم اما خبر دارم که آن کتاب را بعضی‌ها خودسرانه و غیرقانونی منتشر کرده اند. بعضی از دوستان می‌گویند مخاطبان ما صدها هزار نفر بوده‌اند و بعضی می‌گویند دهها هزار نفر. دشمنان هم با عصبانیت می‌گویند چند صد نفر. ولی فکر نمی‌کنم تعداد اهمیتی داشته باشد. اگر ما یک نفر را نجات داده باشیم که مسلماً داده ایم اگر این کتاب یا جلد‌های بعدی آن یک نفر را به خداوند بازگردانده باشد که قطعاً همینطور بوده است، این مطابق کلام خداوند چه معنایی دارد؟

۲۳. سوال کننده دوم: چرا شما خودتان را از مردم مخفی می‌کنید؟ چرا در

متن‌هایی که مربوط به شماست اسمتان نمی‌آید و از اسم مستعار استفاده می‌شود؟

این چطور مخفی کردنی است که با دهها هزار نفر حضوراً حرف زده ام و جلسات ما گاه به گاه با عموم مردم برگزار شده. آدرس مرا دهها نفر می‌دانند و با هم ارتباط روزانه و هفتگی

^{۱۰۵} بحث وجوه سه گانه انسان یکی از مباحث روانشناسی قدیم و جدید است. نفس اماره، لواحه و مطمئه از جمله دیدگاه‌های قدیمی و ایگو، اید و سوپرایگو، یا وجه شخصیتی کودک، بالغ و والد از جمله بحث‌های جدید درباره وجوه سه گانه انسان می‌باشد که کتب مختلفی درباره آن به رشته نگارش درآمده است. (و)

داریم و من جایی بعنوان محل خصوصی زندگی ام ندارم چون عده زیادی به خانه ما رفت و آمد دارند با این حال در این سالها ما روند مشهور شدن را طی نکرده ایم و جلوی آن را گرفته ایم... اگر اسمم بیاید می گویند قصد شهرت طلبی، کلاهبرداری، سوء استفاده و معروف شدن داری. نمی دانم باید چکار کرد. آیا اگر بگویم شهرت طلب و قدرت طلب و سوء نیت دار و کلاهبردار و شیاد و دروغگو و کافر هستم مسئله حل است. اگر کار شما اینطور تمام می شود، مشکلی در گفتن این حرفها نیست... اگر خودت را مطرح نکنی و معرکه نگیری می گویند حتماً قصدهای سوئی داشته ای... اگر قصد شهرت و معروفیت داشتیم کنار همه کارهای اسمم می آمد در حالی که کارهای بسیاری کرده ام که اسمم آنجا نیست. با چند قدم ساده و سریع و حتی یک قدم بزرگ می توانستم و می توانم به سرعت در همه جهان معروف شوم در کمتر از یک روز. اگر نظریات و تئوری هایی را که طرح کرده بودم، خودم مطرح می کردم نه دیگران، اگر مردم از طریق تلویزیونهای ماهواره ای در جریان سخنرانی ها و جلسات قرار می گرفتند، اگر شاهدان برای همه مردم جهان شهادت می دادند و اگر برخی دیگر از کارها انجام می شد، معروفیت و مشهور شدن آنی بود. با این حال خودم را هم مخفی نکرده ام. هر روز ساعتها در طبیعت اطراف یا اگر در شهر باشم در کوچه ها و خیابان ها راه می روم، فقط دوست ندارم جز در موارد لازم در جمع دیگران حاضر شوم.

(قسمتی از) تمثیل ابر نورانی

روح خلاق را در انسان مانند توده متراکمی از ابر غلیظ تصور کن. این ابر، سرچشمه قدرت آفرینندگی است. عصاره همه قدرتهایی که در آسمانها و زمین است در این ابر، نهفته و این ابر خود نهفته در انسان است. روح آسمان در این ابر نورانی حمل می‌شود و خورشید و ماه و ستارگان وجود انسان در آن مستترند. هر چیزی که به هر نحو در ارتباط با این ابر خلاق قرار گیرد و با قدرت آفریننده آن در تماس باشد، بارور و فعال و دگرگون می‌شود. و هرگاه دعاها و قصدها و کلام انسان، و رؤیاها و آرزوهای او بتوانند از این ابر خلاقه تغذیه کنند، به تحقق می‌رسند...

بارش‌های ابر خلاقه، شفادهنده و حلال است پس بر هر مسئله یا خواسته‌ای بریزد آنرا شفا می‌بخشد و حل می‌کند. یگانه قدرت خلاقه‌ای که در عالم هست مربوط به همین ابر نورانی و خلاقه است که در درون تک‌تک انسانها نیز دمیده شده و می‌تواند جریان داشته باشد. هر قسمتی از وجود انسان و هر موجودی که تحت بارش یا تجربه این ابر احیاگر قرار گیرد زنده می‌شود. ابر نورانی زاینده است و هر چه بیشتر بیارد، بارش آن بیشتر می‌شود و جریان آن گسترش می‌یابد. بدون تماس با این ابر خلاقه، هیچ خواسته‌ای به تحقق نمی‌رسد و هیچ قصدی سرانجام نمی‌یابد...

اگر نگاهت را بزرگتر کنی می‌بینی که در کل عالم فقط یک ابر نورانی و خلاق هست که همه موجودات هستی غرق در آنند. همه هست‌ها در این هستی نامتناهی غوطه‌ورند لکن ارتباط آنها و نحوه برخورداری شان از آن، متفاوت با همدیگر است. شکل ابرها هم در موجودات مختلف مثل هم نیست اما اصل ابر در تمام آنها یکیست...

آبی که از ابر پایین می‌آید، دارای همان توان بوجود آوردندگی ابر است. آن آب، شفادهنده و دگرگون‌کننده است و می‌تواند احیاء کند...

برای عده کمی از انسانها، بارش‌های خوب و به هنگامی رخ می‌دهد و برکات و توفیقات و فیوضات الهی در زندگی‌شان وفور دارد.

اما در اکثر انسانها، ابر خلاقه از بارش بازایستاده و نمی‌بارد. در آنها، گاهی ابر نورانی آنقدر دور رفته یا آنکه آن انسانها آنقدر از او دور شده‌اند، که ظاهراً در آسمانشان ابری دیده نمی‌شود... در بیشتر مناطق خشکسالی شده و رویش زندگی دیده نمی‌شود و فقر و بی‌آبی مسلط گشته. گاهی هم که در آنها می‌بارد یا رگبار می‌زند یا شبی از آن بر زمین می‌نشیند، آن باران تحقیق‌بخش، صرف قصدهای بازی‌گونه و کارهای غیرضروری و آشفته‌سازی‌ها می‌گردد...

باید به آنها گفت که از این بارش‌های موقت و گذرا، از این توجهات و فیوضات ابر نورانی، تنها در جهت آماده‌سازی شرایط، برای بارش دائمی و سرسبزی زمین زندگی و به جریان انداختن رودهای خشکیده استفاده کنید. همین بارانهای گاه و بی‌گاه را هدر ندهید. نگذارید بیهوده تبخیر شود یا در بازیها به مصرف برسد. آن را ذخیره کنید و در رگهای روحتان به جریان بیندازید. جاییکه رودخانه به زمین آب دهد، زمین زنده می‌شود و گیاهان می‌رویند. آنگاه آسمان به نیاز و درخواست آن زمین زنده پاسخ خواهد داد و ابر دوباره و دگر باره می‌بارد. زمین، همسر آسمان است. وقتی آسمان فکر می‌کند که همسرش مرده است دیگر برای او چه کاری بکند اما وقتی که دید همسرش زنده است به نیازهایش پاسخ می‌دهد و تنهایش نمی‌گذارد...

باد باید بوزد و ابر را به حرکت در بیاورد. این وزیدن از دمیدن دوباره روح الهی در انسان حاصل می‌شود. خدایا دوباره در انسان بدم. باید نفس الهی را از نفس الهی دریافت نمود و روح الهی را دوباره یافت. اگر باد بوزد ابر به جریان می‌افتد. آنرا به صورت مه پایین می‌آورد و همه چیز را در معرض آن قرار می‌دهد. [توجه به حضور خدا و بازگشت به او.] باد می‌وزد و ابر می‌بارد اگر زمین متوجه آسمان شود، اگر زمین رابطه خود را دوباره با آسمان

باز باید. زمین فراموش کرده که همسر آسمان است. آن خاک مرده، مثل هرزه‌ها شده. شوهران زیادی دارد اما در حقیقت تنها و بی‌کس است. زیرا همه چیز او و همه کس برای او آسمان است و در آسمان است. او باید پیوند خود را با همسر حقیقی‌اش، با آسمان، برقرار کند و به همه همسران موهوم و یاران دروغین‌اش نه بگوید و دیگر چیزی نگوید. انسان خاکی باید همه رفیقان زالوصفت و خونخوار را از زندگی خود بیرون براند و همه درها و روزنه‌های زندگی خود را بر ابر نورانی بگشاید و به روی آسمان باز کند. این زمین باید تسلیم آسمان شود. به آنچه در آسمان و در ابر نورانی مستتر است ایمان آورد و تمامیت خود را در اختیار آسمان بگذارد...

حتی اگر ابر روز و شب هم بارید کافی نیست. زندگی حقیقی تو در ابر تو است و اسرار تو در آنست. به ابر خود بازگرد. او باید به درون ابر بازگردد و در اعماق آسمان ساکن شود. باید در حضور آسمان و از حرارت آن، داغ شود، بخار شود و بالا رود بلکه در ابرها حل شود و به ابرها پیوندد و خود، ابر شود.

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم) - اثر ایلیا «میم»
انتشار اول در نشریه علوم باطنی، شماره ۶

«روشن‌شدگان همه نور یافته‌اند اما کیفیت نور یافتگی آنان گاهی مثل قطره و دریاست. همه پروازگران روح‌اند لکن پرواز مورچگان بالدار کجا و پرواز مرغان اقیانوس پیما کجا. روح یافته‌اند منتهی فرق است میان کسی که نزدیک آتش نشسته و آنکه خود به ابر بارنده آتشین بدل گشته است. اما اکثر مدعیان معنوی حتی آن قطره و مورچه بالدار و کنار آتش نشسته هم نیستند بلکه این‌ها نیز در بین مردم کمیاب‌اند.»

«روح خدا مانند ابر نورانیست که باران و تابش‌ها و زایش‌های آن احیاکننده و زندگی آورند. برخورداری تو از روح خدا به رابطه روحی تو است و شفای تو در ایمان تو است. به اندازه‌ای از روح حق برخوردار می‌شوی که با او در ارتباطی. رابطه باطنی‌ات را احیاء کن. از رابطه نورانی تو است که نور بر تو می‌بارد.»

«روح خدا همچو ابر است شاید از بالای سرت بگذرد. بگذار بر تو ببارد. آن مثل نور است بسوی‌ش نظر کن و از روشنایی‌اش برخوردار شو.»

میزان حقانیت

۱. از کجا می‌توانیم بدانیم که یک نفر الهی است یا شیطانی؟

اگر وجود او تو را به دروغ و ظلم و نفرت دعوت می‌کند، اگر رابطه با او درون تو را تاریک می‌کند، نور را می‌برد، بدخواهی و پلیدی را دامن می‌زند، اگر وجودش تو را از زندگی و از خداوند ناامید می‌کند، اگر او مولد بدبینی‌ها و جهالت هاست پس شیطانی است. از نور، روشنایی زاییده می‌شود و از ظلمت، تاریکی. اگر فردی الهی بود، ارتباط با او تو را خدایی‌تر می‌کند. وجود او، حضور خدا را آشکارتر و محسوس‌تر و ملموس‌تر می‌کند. بودن اش، نور خدا را آشکارتر می‌کند. پس اگر کسی حس حضور الهی را در تو آشکار کرد لاف‌باز برای تو، فردی الهی محسوب می‌شود. اگر وجودش به تو نور بخشید و درون تو را روشن کرد، او نور زندگی ات محسوب می‌شود. اگر ارتباط تو با کسی، تو را به خدا نزدیک‌تر کند یا حداقل حس نزدیکی به خدا را ایجاد کند، پس او برای تو راهی و امکانی و چه بسا راهبريست به سوی خدا. اگر کسی کلام خدا را در زندگی تو به تحقق درآورد، یاد خدا را در تو زنده کرد، توجه به خدا را در زندگی ات احیاء کرد، تو را به خدا بازگرداند و زندگی ات را به خدا پیوند داد، این را مسلم بدان که او معلم الهی تو است. رابط و واصل تو است. حلقه اتصال تو است. اگر کسی تو را به خدمتگزار خدا بدل کرد بدان او خودش هم خدمتگزار خداست. کسی که به رنگ خداست دیگران را هم به رنگ خدا در می‌آورد. بنابراین برای تشخیص خدایی یا شیطانی بودن او بین او چه چیزی را در قلب تو، در زندگی ات و در روح خدا، راه، پس خدائیت و خدا با اوست. عشق و بخشش راه، پس خدائیت و خدا با اوست. روح الهی و نور خدا، راه، پس خدائیت و خدا با اوست. تسلیم به خدا و ایمان الهی راه، پس بدان که الاهیست و خداوند جهانها با اوست.

۲. شاید شیطان باشد که می‌خواهد ما را به خدا نزدیک کند و از این طریق کنترل ما را در دست بگیرد.

این حرف مخالف کلام خداست.^{۱۶} نامعقول و متناقض است. مثل اینکه بگویی و بروس‌ها ما را سالم و درمان می‌کنند تا بعد ما را بکشند. شیطان دورکننده از خداست نه نزدیک کننده. وقتی تیر را شلیک می‌کنند، از لوله به سمت بیرون پرتاب می‌شود نه به سمت داخل. اگر شیطان را ظلمت بدانیم چطور می‌شود استدلال کرد که آن تاریکی راه را برای ما روشن می‌کند. آنچه در کلام خداوند هم هست، عکس این است.

۳. آیا غیر از احساسات و دریافتهایی که گواه نزدیک شدن به خدا هستند چیزهای دیگری هم ممکن است باشد؟

گفتم اگر چنین فردی ارتباط انسان را با خدا برقرار کرد پس او خدائیت و خدا با اوست اما این ارتباط، این حضور الهی، این نور فقط متجلی در احساس نیست. بلکه درارتباط با معلم الهی، در ارتباط با مردان خدا ما عملاً به خدا نزدیک می‌شویم. عمل و رفتار ما هم، به تناسب این ارتباط و برخورداری خوبتر و خدایی‌تر می‌شود، شعور و آگاهی ما هم نورانی‌تر می‌شود. با شعورتر و فهمیده‌تر می‌شویم. امکان بروز رویاهای بالایی هم بیشتر می‌شود و ممکن است بیش از پیش از چنین رویاهای نورانی بهره مند شویم. کیفیت ما، کیفیت حضور و نگاه ما هم عوض می‌شود. اگر واقعاً با مردان خدا مرتبط باشیم همه این نشانه‌ها، که از سنخ‌های مختلف هم هستند کم و بیش و به تناسب کیفیت رابطه ما، پدیدار می‌شوند.

۴. آیا ممکن است یک انسان شیطانی بتواند دریافتها و احساسات و تجربیات الهی را برای ما بوجود بیاورد؟

ما همان چیزی را می‌توانیم به دیگران بدهیم که خودمان برخوردار از آن هستیم. آیا یک گدا می‌تواند یک معدن الماس به تو بدهد؟ اصلاً اگر معدن الماس داشت، دیگر چرا گدا بود و گدایی می‌کرد. آیا یک کور می‌تواند به تو مشخصات دقیق جنگل را و راه از میان آن را

^{۱۶} بر [شیطان] مقرر شده است که هر کس او را به دوستی گیرد، قطعاً او وی را گمراه می‌سازد و به عذاب آتشش می‌کشاند. (حج: ۴)

بدهد و تو را از راههای پر پیچ و خطرناک آنجا عبور دهد؟ آیا می‌شود از یک کوزهٔ لجن متعفن یک لیوان آب زلال و شفاف گرفت؟

۵. ممکن است یک نفر در بارهٔ کسی همهٔ این چیزها را تجربه کند. نور و خدا و خوبی‌ها را اما مثلاً عموی او تجربهٔ عکس این را داشته باشد؟

در این صورت او برای نفر اول، رابط الهی و مرد خدا و نور درونی محسوب می‌شود اما برای دومی اینطور نیست. در قرآن و کتب مقدس هم همین مفهوم آمده است. مثلاً در جایی که پیامبر را از اصرار به هدایت همهٔ مردم باز می‌دارد. یا اینکه در همان زمانی که عده‌ای به انبیاء ایمان آورده‌اند و از آنان پیروی کرده‌اند، بسیاری آنها را دروغگو، ساحر، شعبده باز، دیوانه و شاعر می‌خواندند. مردم، امتهای مختلف اند. خداوند از میان هر مردمی، فردی را از بین خود آنها انتخاب می‌کند. در یک روستا احتمالاً یکی از اهالی آن روستا بیش از دیگران مورد توجه و تحت فیض و رحمت و هدایت خداست. در یک خانواده هم شاید همینطور باشد و در میان امتهای هم‌میتنور.

«حقیقت همانطور بر تو آشکار می‌شود و به تجربه ات می‌رسد که آن را پذیرفته‌ای. برای اینکه تجربه ات را تغییردهی و جهانت را عوض کنی چشم هایت را تغییر بده و نگاهت را عوض کن.»

۶. از موضوع خدایی بودن و شیطانی بودن که بگذریم یا پایین تر بیاییم، مسئله حقانیت مطرح است. بدون اینکه بعد خدا یا شیطان را دخالت دهیم، چطور می‌شود پی برد که یک نفر حقانیت دارد یا باطل است؟ حق با اوست یا باطل است؟ ممکن است این دو تا سوال یک سوال هم باشند. از کجا می‌شود یک نفر را بشناسیم؟ چه چیزهایی حجت حقانیت است؟

در بسیاری از امور برای شناختن و چپستی یک چیز باید از نه چپستی آن شروع کرد. اینجا هم همینطور است. اول باید دید انسان را چطور نمی‌توان شناخت. حقانیت یک نفر و اینکه او کیست به حرف و قیل و قال و ادعا نیست. به عناوین و القاب و شعارها نیست. به تبلیغات یا ضد تبلیغات نیست. به صورت‌تکه‌هایی که اکثر انسانها به صورت دارند نیست. انسان به شعور

اوست. به فهم و دانایی اوست. به اندیشه‌های اوست. اندیشه‌هایی که در عمل و کلام او متجلی می‌شود. فهم و اندیشه‌هایی که در محصولات و نتایج کار او متبلور می‌شود. پس برای آنکه به او پی بری اینها را ببین. شعورش را ببین و محصولات شعورش را، یعنی اندیشه‌ها، کلام و اعمال و محصولات او را. اگر اینها با ادعای او متناسب بود یعنی ادعایش حقانیت دارد. اگر اینها مؤید هویت او و جایگاهی که در آن ایستاده بودند، پس او نسبت به آنچه در موضع آن قرار گرفته حقانیت دارد.

۷. در مورد معلم باطنی. چه علامتی دارد؟ تشخیص اینکه یک نفر استاد باطنی است یا نه.

یک استاد شیمی را چطور تشخیص می‌دهی؟ اگر او دانش شیمی را در حد بالایی می‌دانست، اگر می‌توانست به سوالاتی که در این زمینه هست پاسخ دهد و مسائلی را که در این ارتباط وجود دارد حل کند، می‌توانی او را در این علم استاد بدانی. در باره معلم باطنی هم همینطور است. حالا اگر او بتواند به روش‌های باطنی هم عمل کند، بتواند باطن امور را هم ببیند و با باطن امور ارتباط برقرار کند، اگر بتواند علوم باطنی را به عمل درآورد، علاوه بر آنکه معلم نظری است معلم عملی نیز هست. و البته یک معلم می‌بایست توانایی تعلیم چیزی را که می‌داند داشته باشد.

«معلم روح و استاد باطنی کسی است که علوم باطنی را می‌داند و کسی که این را می‌داند، باطن امور را می‌خواند و بطن تغییرات را می‌بیند. او درون کلمات را می‌شنود و معنای صداها را می‌یابد. چشمهایش می‌بیند و نور نگاهش پرده‌ها را کنار می‌زند...»

۸. آیا توانایی کارهای خارق العاده و داشتن معجزه و کرامات، حجت کافی نیست؟

توانایی خارق العاده، نشان دهنده خارق العاده بودن است اما نشانه دانایی که نمی‌تواند باشد. لکن عکس این موضوع درست است. یعنی اگر کسی واقعاً شعور خارق العاده‌ای داشته باشد، می‌بایست توان او هم خارق العاده باشد. اگر کسی خدا را بشناسد، از قدرتهای الهی هم

برخوردار است. اگر کسی روح را بشناسد، نیروهای روحی در اقتدار او قرار می‌گیرند، کسی که نیروی برق را بشناسد می‌تواند آن را مهار کند و بکار گیرد... نکته اینجا تفاوت این اعمال خارق العاده انسانی و معجزات الهی است. بله، اگر کسی توانست قدرت خدا را آشکار نماید و معجزه کند، حالا چه به آن بگویی معجزه یا ایکس، همین به تنهایی می‌تواند حجت باشد. ولی مثلاً اگر کسی با چشم یک صخره را تکان داد این معجزه نیست. این توان طبیعی روح بشر است. اگر کسی از زمین بلند شد و پرواز کرد این معجزه نیست، اگر کسی افکار تو را خواند این امکانی نهفته در اختیار انسان است ولی اگر کسی مرده‌ای را زنده کرد... اگر کسی آینده را با وضوحی دید که انگار دارد گذشته را می‌بیند، اسم این را معجزه بگذاری یا هر چیز دیگری، او را باید یک پیامبر بزرگ دانست. اما مگر در این دوره چنین فردی وجود دارد؟

۹. همهٔ اینها برای کسی است که خود او در متن تجربه قرار دارد. ببیند آیا به خدا نزدیک‌تر شده. آیا افکار خدایی و کارهای خدایی در زندگی اش بیشتر شده. دریافت هایش خدایی‌تر شده‌اند تا ببیند که طرف مقابلش معلم الهی است یا نیست. یا برود و میوه‌های کار او را بررسی کند. آن کسی که در بیرون میدان است از چه راهی می‌تواند حقانیت کسی یا چیزی را تشخیص بدهد. یک چیزی که برای همهٔ کسانی که در بیرون این میدان هستند قابل استناد باشد.

انسان در درون خود هفت نور و بنابراین هفت نوع شعور دارد و از طریق این هفت نور می‌تواند بنابر ضرورت و به اذن خداوند همه چیز را ببیند و همه چیز را بداند. یکی منطقی است. تفکر و استدلال است. یکی رویاها و شهودات است. رویاهای راستین و شهودات نورانی. دیگری نشانه هاست. آیات و علائمی است که در بارهٔ هر چیزی وجود دارد و هر چیزی و هر امری نشانه‌های خاص خود را دارد....

و در بیرون و بعنوان میزان و مرجع مشترکی برای همه، ما کلام الله را داریم. کلام خدا بهترین و محکم‌ترین مبنای تشخیص حقانیت است.

گفت و شنودی با ایلیا «میم»

(پیاپی شده از فیلم)

«هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ.»

او مولای شماست، چه نیکو مولایی و چه نیکو یاوری. (حج: ۷۸)

فقط خودم هستم، تسلیم و خدمتگزار خداوند^{۱۰۷}

من کی هستم؟ انسان چیست. انسان به نگاه خداست. انسان،

به شعور اوست. به روح و قلب اوست...

آنچه با کلام خدا توافق ندارد، مردود است. درباره این

خدمتگزار ناچیز خدا هم همین میناست. سالهاست که اکثر

مردم به من می گویند نعوذ بالله... هستم. کلمه ای که حتی

جرات نوشتن آن را هم ندارم. او پادشاه مطلق هستی و

هستی نامحدود ماست. اگر بگویم در برابر خداوند، ذره ای

هستم، گزاف گفته ام. الهی خودت شاهدهی که ذره هم

نیستم. هر حرف شرک آمیز و کفرآمیزی که درباره ام

گفته می شود که سالهاست می شنوم برضد خداست. این

بتها را بشکنید. اگر من هم بت شده ام مرا هم خرد کنید. نگذارید هیچ غباری بر لاله

الاله بنشیند. مولای ما خداست. هو مولاکم. اوست مولای شما.

هیچ کسی در مقابل خدا، ذره هم نیست. خدایی که نه می زاید نه زاییده شده. او یکی

است و هیچ کس مثل و مانند او نیست. بسم الله الرحمن الرحیم. قل هو الله احد. الله

الصمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد.

در این دنیا
پادشاهان و بزرگان
به زیر دستانشان
دستور می دهند و
آنها هم چاره ای جز
اطاعت ندارند اما
در میان شما کسی
از همه بزرگتر است
که بیشتر از همه به
دیگران خدمت کند.
حضرت عیسی (ع)

^{۱۰۷} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

خداوند سه تا نیست. دو تا نیست. یکیست و جز او نیست. وحده لاله الاهو. گمان می کنیم که می دانیم یکیست اما این گمان است. در زندگی ما خدایان فراوانند در حالیکه حقیقت یکیست و مابقی اوهام و تصورات اند. نگذارید کسی جز خدای حقیقی، خدای شما باشد. باران را از آسمان بگیرید و از ابرها، نه از دودها و دوده ها. بزرگترین کار ما و جهش هویت ما آنست که تسلیم و خدمتگزار خداوند باشیم.

... اگر عاشق خدا باشیم آیا خوبتر و زیباتر و خواستنی تر از این هست؟ عاشق به معشوق می پیوندد و در معشوق ذوب می شود، حل می شود. در او فنا می شود و به او بقا می یابد.

بارها و بارها از من سوال شد که کی هستم و بارها گفتم و خواهم گفت که تسلیم و خدمتگزار خداوندم. همین. همه آرزویم این است که تسلیم خدا باشم. و تسلیم خدا هستم.

من آواتار نیستم، خودم هستم. خودم هستم. این و آن نیستم، خودم هستم. قدیس نیستم بلکه بارها گناه کرده ام، توبه کرده ام، باز هم گناه کرده ام و توبه کرده ام اما مورد رحمت عظیم و بخشش بیکران پروردگارم قرار گرفته ام.

بیست سال است مردم به من می گویند آواتارم، معجزه گرم، نعوذ بالله خدا و پیامبرم، خارق العاده ام اما خودم می گویم که نیستم. من یک انسان ام، خودم هستم. دیگری می گوید شیطانم، جادوگرم، فاسد و شیادم، شیطانم اما نیستم چون خودم هستم. فقط هستم. خودم هستم. تسلیم و خدمتگزار خداوندم. قوتم از قوت اوست، اراده ام به قدرت اوست، نگاهم به نگاه اوست، به او زنده ام و از او حیات یافته ام و اما در برابر او هیچ و پوچم... خودم هستم. همین هستم که هستم، نه بیشتر و نه کمتر. نه مانند این و نه مانند آن. برچسبها کی واقعیت داشته اند که این بار داشته باشند. القاب خوب و بد کی گویای حقیقت بوده اند که امروز باشند. قضاوت دیگران چه خوب و چه بد باشد، در کدام زمان میزان حق و باطل بوده که اکنون باشد. و من فقط خودم هستم... در همه

این سالها همه زندگی‌ام خدا بوده و همه بعدها هم خداوند است. خداوند همه فکر و کار و کلامم بوده. خداوند روح زندگی بوده. قوت و ایمانم بوده. راه و روشم بوده. امید و آرزویم بوده. همه فلسفه‌ام خداست. قلب و روحم خداست و او برایم همه چیز و همه کس است. این تصویری جنون آمیز است که من ذره‌ای خدایم را به شرک آلوده کنم. من مبلغ و مدافع پرآتش خداوند حی و قیوم بوده‌ام و همیشه هستم. برخی درباره‌ام الحاد و کفر را مطرح کردند. این نه تنها دروغ محض است بلکه دروغی جنون آمیز است.

حتی تصور الحاد و کفر تابحال از ذهنم عبور نکرده... یادم نمی‌آید که تا بحال دروغی گفته باشم. تا جایی که توانسته‌ام به آنچه گفته‌ام عمل کرده‌ام و هرگز قولی نداده‌ام که به انجام نرسیده باشد. زندگی‌ام را بر مبنای خدا و کار خدا قرار داده‌ام و تمام قصد و سعی و زندگی‌ام این بوده که تسلیم و خدمتگزار خداوند باشم و تا آنجا که امکان دارد دیگران را نیز به خداوند پیوند بزنم، بازگردانم و به تسلیم الهی و خدمت به خداوند وادارم. قصدم این بوده که ارتباط مردم را با خداوند زنده و حقیقی برقرار سازم و یگانگی خدا را، لا اله الا هو را از هر طریق ممکن اعلام کنم. همه قصدم و سعی‌ام این بوده و این است که کارهای خدا را به انجام برسانم، رویاهای الهی را به تحقق برسانم و اراده و قصدهایش را تا حد امکان عملی سازم. تمام سعی و قصدم نجات انسانها بوده و این است. نجات آنها از تاریکی جهالت، از ندانستن، از خواب و از مرگ و از بی‌خدایی... تمام سعی‌ام را کرده‌ام که نام خدا را بزرگ بدارم و عظمت و جلال آن را آشکار نمایم... قصدم تحقق پادشاهی خدا بوده نه جز این. نیتم فقط و فقط تحقق کلام خدا بوده و خواهد بود.

از راه تواضع به ملک رفت مسیحا با ذره تنزل کن و خورشید مکان باش

پروین اعتصامی

فصل دوم

«السلام علی آل یاسین»

«السلام علی ال یاسین»

به روایت ال یاسین

ال یاسین از گروهها و طیف‌های مختلفی تشکیل شده است. من شروع شکل گیری جمعیت و چگونگی آن را نمی‌دانم اما از مقطعی در جریان تغییرات آن قرار داشتیم. اولین طیف‌هایی که در ال یاسین با آنها آشنا شدم گروههایی مانند حم (حامیم)، طور، سینا، منصورون، زلزال، قدر و ظهی بودند. این گروهها سالها قبل از شکل گیری دوره‌های عمومی و آغاز سخنرانی‌های استاد وجود داشتند و من هم با جزئیات آن آشنایی نداشتیم. هر کدام از آنها منشور و قوانین خاص خود را داشتند. سنخیت آنها غیرعمومی و خاص بود بنابراین بعنوان مثال یک عضو حم تحت هیچ شرایطی نباید بعنوان حم فعالیت رسمی می‌داشت و به عبارتی فعالیت آنها غیرعلنی بود. زمینه‌های فعالیتی هم، اکثراً تمرینات و فنون و اعمال روش‌های روحی و روح زایی بود.

این طیف غالباً زیر نظر ایلیا فعالیت داشتند. اما افراد دیگری بودند که در راهبرد و راهنمایی طیف‌ها نقش تعیین کننده‌ای داشتند، مثل استاد منصور و بقیه. هر کدام با وجود اشتراک، حیطه‌های اختصاصی خود را داشتند اما بطور کلی فعالیتها، باطنی و باطن گرا بود...

بعد از برگزاری دوره‌های عمومی تعلیم و شروع سخنرانی‌های استاد ایلیا «میم» از سال ۱۳۷۵ به این طرف، قرار شد این

بزرگی شما به
این بستگی دارد
که تا چه اندازه
به فکر دیگران
باشید.
حضرت عیسی (ع)

گروهها به تدریج دارای قرینه بیرونی شوند. وظیفه من در این خصوص تعریف شده بود... اولین گروههایی که در بیرون، بعنوان سطح آشکار ال یاسین بوجود آمد گروههای یاسین و قدر بودند. به تدریج قرینه‌های گروههای دیگر هم لاقلاً در سطح کمی شکل گرفت. بنابراین گروههای سینا، ظهی و بقیه هم دارای وجه آشکار و اجتماعی شدند. اصلی‌ترین و مهم‌ترین کار طیف‌ها و گروههای فعالیتی ال یاسین تحقیقات بود. تحقیقات و مطالعات نظری و تئوریک یا تحقیقات و تمرینات و مشاهدات عملی. هر کدام از طیف‌ها خودش شامل چند گروه می‌شد. بعنوان مثال طیف قدر شامل چهار گروه قدر می‌شد که به آنها قدر یک، دو، سه و چهار می‌گفتم. طیف قدر عموماً با موضوعاتی در زمینه مفاهیم

الهی، نماز، ارتباط الهی، ذکر، ایمان به خدا، تسلیم و خدمتگزاری و مقوله‌هایی از این دست فعالیت می‌کرد. گروه‌های مختلف طیف قدر، در زمینه‌های بسیاری تحقیق و مطالعه می‌کردند که البته بخش اعظم این تحقیقات و مطالعات همان مفاهیم بنیادی قرآن و اصول الهی بود.

محصول کار آنها تعداد زیادی کتاب شده بود که متأسفانه چاپ و انتشار آنها متوقف مانده بود، چون به این کارها مثل محصولات کاری گروه‌های دیگر یا مجوز نمی‌دادند یا به سختی مجوز می‌دادند و تازه اگر هم کارهایشان چاپ می‌شد فشارها و تهدیدات از جانب نیروهای خاص افزایش پیدا می‌کرد. ناشرینی هم که آثار محققان ما را چاپ می‌کردند عموماً یا با مشکل مواجه می‌شدند یا پروانه کاریشان توقیف می‌شد. حتی کتابفروشی‌هایی هم که آثار ال یاسین را می‌فروختند با مشکل مواجه می‌شدند مخصوصاً وقتی که اثری در ارتباط مستقیم با استاد منتشر می‌شد.

طیف دیگر پیام‌ها بودند. پیام‌ها کسانی بودند که آموزش تدریس و سخنرانی می‌دیدند. پیام‌ها هم چهار گروه بودند. عمده ترین فعالیت پیام‌ها، تمرینات تدریس و سخنرانی بود. البته بین گروه‌ها و طیف‌های مختلف وجود اشتراکات، طبیعی بود و این احتمال همیشه وجود داشت که عضو یک طیف یا گروه ممکن است از زاویه‌ای در یک گروه دیگر هم باشد. یکی از طیف‌های عمده و بزرگ الاهیون، یاسین بود که البته خیلی‌ها یاسین را با ال یاسین یکی می‌گرفتند که درست نبود. هر چند به دلیل طیف یاسین، گاهی خودم هم این دو عبارت را به یک معنا به کار می‌بردم. طیف بزرگ یاسین هم از تعداد قابل توجهی گروه به وجود آمده بود. بطور کلی در رأس هر گروه یک شورای مرکزی وجود داشت و در رأس هر شورای مرکزی یک مسئول، مسئول هر گروه از مرجع بالاتر و گاهی از طرف خود استاد معرفی می‌شد و اگر امکان رأی‌گیری وجود داشت، حتماً رأی‌گیری انجام می‌شد و اعضا می‌بایست تکلیف نهایی را معلوم می‌کردند. در مواردی هم پیش می‌آمد که نظر افراد منطبق با نظر مرجع بالاتر نبود، در این صورت یا نفر دیگری معرفی می‌شد و یا اینکه خود شورای مرکزی رأساً دست به انتخاب مسئول می‌زد. اگر هم اکثریت شورای مرکزی در مقطعی از زمان به این نتیجه می‌رسید که باید مسئول عوض شود، در اکثر مواقع این اتفاق از طریق یک رأی‌گیری یا مستقیماً با دخالت مرجع بالاتر رخ می‌داد.

فعالیت‌های طیف یاسین متنوع‌تر و گسترده‌تر از فعالیت‌های طیف‌های دیگر بود. عبارتی گروه‌های دیگر دارای محوریت متمرکزتری بودند اما در یاسین تنوع بالایی وجود داشت. بعضی از گروه‌های یاسین عبارت بودند از: انجمن متفکران و محققان با گروه‌های فرعی‌تر مانند مرکز مدیریت حرفه‌ای، گروه تفکری طارق، نشریه تفکر متعالی و حرکت دهندگان، محور تحقیقاتی و مطالعاتی تفکر و مدیریت؛ و بنابراین عمده فعالیت‌های این گروه در زمینه‌های آموزشی تفکر و مدیریت بود. آنها حتی برای مدیران دولتی، مدیران کارخانجات، بانکها و دیگر ادارات، جلسات آموزشی تفکر و مدیریت داشتند. پایه این آموزش‌ها هم، آموزش‌هایی بود که استاد در زمینه تفکر داده بودند و آن درباره سوال سازی، روش‌های تصمیم گیری، حل مسئله و برنامه ریزی بود. آقایان مهندس همتی، مهندس سلطانعلی، مهندس پناهپور و مهندس جمیلی از جمله اعضای مرکزی‌تر این گروه بودند. هر یک از گروه‌های یاسین دارای تشکلهای و NGOهایی در سطح جامعه بودند و فعالیت رسمی و اجتماعی معلومی را دنبال می‌کردند. هر گروه در یک یا چند پروژه مطالعاتی و تحقیقاتی فعالیت داشت. اگر امکانش وجود داشت هر گروه برای خودش یک نشریه رسمی با مجوز دولتی داشت. نشریه‌های هنرهای زیستن، علوم باطنی، هنر زندگی متعالی، علم موفقیت، اخبار کودکانه و نیز حرکت دهندگان و تفکر متعالی،^{۱۰۸} هر کدام به یک گروه، با یک محور غالب تحقیقاتی و مطالعاتی تعلق داشت.

ایلیا بیش از دویست پروژه تحقیقاتی و مطالعاتی را در طیف یاسین، قدر و گروه‌های دیگر فعال کرده بود و بنابراین هر گروه یا هر چند نفر در یک محور یا موضوع خاص مشغول تحقیق و مطالعه بودند. گاهی ظاهر فعالیت گروه‌های مختلف با هم تفاوت زیادی داشت. یک گروه در زمینه نشر کتاب عمل می‌کرد. آنها تعدادی موسسه انتشاراتی بودند. مثل نشر تعالیم حق، نشر حم، نشر والسماء و نشر یاهو. یک گروه دیگر درباره انواع جریانات معنوی و باطنی، درباره فرقه‌ها فعالیت مطالعاتی و تحقیقاتی داشت. گروه دیگری کارش این بود که هدایا، پول یا گوشتهای قربانی را بین مردم نیازمند تقسیم کند. کار گروه جبهه طبیعت، ایده

^{۱۰۸} بعضی از سردبیران این نشریات: خانم معصومه نورشاهی (یلدا)، خانم نازی حسامی (شیوا)، خانم مهندس شیرین زندی، آقای امیررضا الماسیان، خانم میترا صالح زاده، خانم رکسانا خوشبایی، خانم فاطمه زندی، خانم منیژه اروتقی، آقای مهندس حمیدرضا همتی، آقای مهندس آرین پناهپور تهرانی، آقای مهندس سلطانعلی، و خانم شیب حسامی (پریا)

پردازی، ایده یابی و ایده دهی دربارهٔ مسائل زیست محیطی و طبیعت بود. یک گروه مشغول تحقیق و مطالعه در بارهٔ جذابیت‌های قرآن، ابعاد و عظمت آن و جنبه‌های خاص آن می‌شد و گروه دیگری دربارهٔ روش‌های تفسیر قرآن و متون مقدس کار می‌کرد. در همان زمانی که عده‌ای مشغول تحقیق در بارهٔ لاله الا الله بودند و ابعاد علمی و عملی آن را دنبال می‌کردند، گروه تحقیقاتی دیگر داشت دربارهٔ جنبه‌های پلورالیزم و تکثیرگرایی تحقیق می‌کرد. جمعی تلاش می‌کردند تا بگویند قرآن یک پدیدهٔ علمی است و جمعی دیگر، بر روی جنبه‌های باطنی قرآن و ابعاد باطن گرای آن مطالعه می‌کردند. اعضای نشریه علوم باطنی که سردبیر آن خانم میترا صالح زاده بود، این نگاه را بیشتر دنبال می‌کردند. بچه‌های نشریه علم موفقیت که خانم خوشابی و زندی مسئولیت آن را به عهده داشتند، از بعد روابط اجتماعی و تمایل به روانشناسی، موضوعات را پی می‌گرفتند. نشریهٔ حرکت دهندگان، پدیده‌های سیاسی - اجتماعی را رصد می‌کرد و کار آنها بسیار مورد توجه بعضی از کارشناسان برجسته قرار گرفته بود. مخاطب نشریات تفکر متعالی و حرکت دهندگان، بیشتر، افراد خیره و آگاه بودند. در همین حال برای کودکان و خردسالان هم نشریه اخبار کودکانه را داشتیم. برای جوانان و عموم مردم هم نشریاتی داشتیم مثل علم موفقیت و هنرهای زیستن.

اما وقتی که برخوردها و فشارهای اجتماعی با نیروهای ال یاسین و در واقع با ایلیا «میم» شدت گرفت، اکثر NGOهای ما را با بهانه‌های بظاهر مختلف اما در معنا یکسان، تعطیل کردند. به هر جایی که مراجعه می‌شد جواب روشنی نمی‌دادند اما زمزمه وار این پیغام را می‌رساندند که اصل موضوع یک چیز است، شما وابسته به رام‌الله هستید. شاگردان رام‌الله هستید و او شما را خط می‌دهد و راهبرد می‌کند. و در این اواخر صریحاً می‌گفتند اگر می‌خواهید به شما اجازهٔ فعالیت بدهیم یا حتی امکانات در اختیارتان بگذاریم باید از رام‌الله جدا شوید. اما این حرف متناقضی بود.

زمانی فراخواهد رسید
که مردم شما را
خواهند کشت به خیال
اینکه خدا را خدمت
می‌کنند. به این علت
با شما چنین رفتار
می‌کنند که نه خدا را
می‌شناسند و نه مرا.
حضرت عیسی (ع)

مثل اینکه بگویند یک رودخانه باشد اما سرچشمه اش نباشد. یک بدن می‌تواند وجود داشته باشد اما سر آن را باید جدا کرد.

این خواسته عملاً غیرممکن بود. اصل بوجود آوردندهٔ همهٔ این طیف ها، ساختارها و تشکل ها ایلیا بود. او اینها را کاشته بود، به نهال تبدیل کرده بود و به ثمر رسانده بود. حتی اگر یک روز مراقبت و توجه خود را قطع می کرد همه چیز آشفته و ناهماهنگ می شد. باغبان این باغ ایلیا بود. روح این بدن و سر او، خودش بود. چطور ما می توانستیم این را نه تنها اجرا بلکه حتی تصور کنیم. تسلیم و خدمتگزاری را خود ایلیا به ما آموخته بود و اگر هویت تسلیم و خدمتگزار نبود، اگر ال یاسین کار را بعنوان خدمت الهی انجام نمی دادند، کسی حاضر نبود قدم از قدم بردارد. ما تفکر و تحقیق را از او آموخته بودیم. راهبرد و مدیریت را او تعلیم داده بود و آموخته های زنده و حقیقی ما هر چه بود از او بود. حالا شرط فعالیت اجتماعی ما را یک چیز گذاشته بودند: از معلم خود جدا شوید. کسی را که به شما زندگی دوباره داده و آن را قوت می بخشد، رها کنید؛ و این غیر ممکن بود و غیرممکن است.

«وقتی انسان عهدی را که بر اسم خداوند استوار است، نادیده می گیرد مانند آن است که کتاب خدا و کلام خدا را در آتش انداخته و در آتش می سوزاند. حتمی است که آتشی خوفناک او را احاطه کند.»

«وفاداری کار ارواح بزرگ است.»

بیانیه‌ها و روشنگری‌ها

به روایت ال یاسین

در واکنش به ابهامات، شایعات یا سوالاتی که پیش می‌آید، ما این ابهامات و شایعات یا احیاناً سوالات را جمع آوری می‌کردیم و به صورت جمع بندی شده به استاد می‌دادیم. این مسائل به شکلهای مختلفی پاسخ داده می‌شد. از جمله استاد در بعضی از سخنرانی‌های عمومی به آنها اشاره می‌کرد یا مواضع روشن خود را به بعضی از افراد مرتبط می‌گفت و آنها هم در بین سایرین مطرح می‌کردند... یک راه دیگر استفاده از بیانیه‌ها بود. این نظرات و پاسخ‌ها طی بیانیه‌های مختلفی در طول چند سال به بسیاری از افراد مرتبط با روند رسید.

بیانیه اول مدتی بعد از انتشار کتاب جریان هدایت الهی (جلد اول) منتشر شد و طیفی را که پوشش می‌داد احتمالاً بسیار بیشتر از حضاران در دوره تعلیمات عمومی استاد بود. بعد از چاپ کتاب تعالیم حق (جریان هدایت الهی) اولین موج بزرگ سوالات و ابهامات بویژه در باره اینکه استاد رام‌الله کیست، به وجود آمد.

بیشتر افرادی که با فرهنگ شرقی و هند و بودیسم آشنایی داشتند به او آواتار می‌گفتند. بعضی از آشنایان با فرهنگ غربی و مسیحی اصرار داشتند که او مسیح است. می‌گفتند او سای بابای سوم (پریماسای) است. پسر مسیح است. قطب جهانی است. مخصوصاً بعضی‌ها که پاسخ سوالات ناگفته شان یا سوالات حل نشده شان را از او شنیده بودند یا کارهایی خارق العاده از او دیده بودند در این دیدگاهها افراط می‌کردند. البته دو سه نفر هم بودند که به ایشان می‌گفتند امام... اما مدتی بعد معلوم شد که آنها وابسته به یکی از مراکزی هستند که بعداً تبلیغات منفی گسترده‌ای را بر علیه ایلیا به راه انداختند. در پاسخ به این ابهامات، استاد در جلسات مختلف سخنرانی اعلام کردند که «من فقط خودم هستم و هیچ فرد دیگری نیستم...». البته این موضوع در کتاب تعالیم حق هم آمده بود. هم در مقدمه و هم در متن کتاب و هم در گفت و شنودها. ایشان بارها و بارها قاطعانه پاسخ دادند. در کتاب جریان هدایت الهی فهرستی از این اشاره‌ها وجود دارد. تنها جایی که استاد به نظرم این ابهام را حل نکرد موضوع مسیح بود...

بعداً در بیانیه اول (مربوط به سال ۱۳۷۸) هم آمد که ایشان در هیچ نقطه‌ی خود را بعنوان آواتار یا عناوین مشابه معرفی نکرده است و از دیدگاه ایشان ادعاهای نبوی یا امامت برای بشر امروز باطل و مردود است. ایشان در آن بیانیه صریحاً بیان کردند که فردی مذهبی نیستند،

قدیس نیستند، قطب نیستند و عناوین دیگر. حتی بیان داشتند که رام‌الله هم اسم ایشان نیست و معنای آن تسلیم و خدمتگزار خداست و این یک هویت است که می‌تواند برای همگان باشد. در همین بیانیه و بیانیه‌های (عمومی) بعدی هم بر میزان بودن قرآن، خاتمیت پیامبر اسلام (ص)، کامل بودن دین اسلام، اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، الگو بودن پیامبر اسلام و ائمه اطهار، ضرورت اقتدا به پیامبر اسلام (ص)، رد فرقه گرایی یا هر گونه فرقه‌ای که بخواهد به نحوی به ایشان منتسب شود، در دسترس نبودن امام عصر و کذب بودن ادعای مرتبطين، عدم تأیید عرفانهای شرقی و غربی، رد بازیهای سیاسی و سیاست بازی و غیره تأکید شده بود.

خطوط این بیانیه‌ها که حالتی ضد ابهام و ضد شایعه داشتند به شکل‌های مختلف اطلاع رسانی می‌شد. انتشار وسیع بیانیه‌ها و پخش آن بین حاضران در دوره‌های عمومی، نقل دهان به دهان، پاسخگویی خود استاد در جلسات سخنرانی، باز شدن مباحث بینشی در زمینه‌های مرتبط از جمله این روشها بودند. شخصاً نمی‌دانستم چرا استاد تا این حد اصرار دارد که این مسائل روشن شود و این شایعه‌ها، مخصوصاً آنچه مربوط به مقدسات بود، پایان گیرد. در حالت معمولی صدور یک بیانیه یا تکذیبیه کفایت می‌کند اما ما برای زدودن این ابهامات به تلاش‌های بسیار بیشتری دست زدیم. این بیانیه‌ها علاوه بر مرتبطين با تعالیم و شاگردان و پیروان استاد برای بسیاری از مراکز هم که آنها نیز دچار ابهاماتی شده بودند ارسال شد. جالب اینکه بعضی از این مراکز به شدت از این بیانیه‌ها عصبانی بودند. انگار نقشه‌ای وجود داشت و یکی از آثار انتشار این بیانیه‌ها خنثی شدن آن نقشه‌ها بود. چیزی که شخصاً برایم هنوز هم مبهم است این است که چرا با این همه تلاش، پیشگیری، بیانیه، سخنرانی، گفت و گو و تصریحات قاطع، ایلیا خود را در این ابهامات مقصر می‌دانست و می‌گفت شاید اگر طور دیگری عمل می‌کردم این همه شایعه و ابهام در باره ام بوجود نمی‌آمد.

نکته عجیب‌تر اینکه او هر چه سعی می‌کرد خود را کوچکتر جلوه دهد و از قید و بند نسبت‌های مقدس و خارق‌العاده برهاند، مردم تأکید بیشتری بر آنها می‌کردند. باید اعتراف کنم این موضوع حتی در باره خودم هم اتفاق افتاده. هر چه او سعی می‌کرد خود را کوچکتر کند، برای من بزرگتر شده...

بیانیه یک [دفتر نمایندگی «ا. م. رام‌الله»]

تاریخ انتشار: اردیبهشت ماه ۱۳۷۸

در پی بروز برخی ابهامات، سؤالات و بعضاً شایعات، بر آن شدیم تا آنچه را که بعنوان نظرات و دیدگاه‌های استاد (رام‌الله) از آن مطلعیم، به اطلاع حق‌جویان عزیز، به‌خصوص کسانی که تاکنون در درسها و سخنرانیهای استاد حضور داشته‌اند، برسانیم. لازم به ذکر است که این مرکز، تنها مرجع اطلاع‌رسانی پیرامون نظرات استاد و تعالیم ایشان می‌باشد و به این منظور، مرکز دیگری وجود ندارد.

آنچه را که بعنوان نظرات استاد، از آن مطلعیم:

۱. هر حرکتی که خدا، حضور خدا و راه خدا را به بدی و زشتی معرفی کند، انحراف و باطل است.
۲. هر حرکتی (اندیشه، کلام و عملی) که با اصل خداگرایی (خداپرستی، خداخواهی، خدایی...) در تناقض و تعارض باشد و موجب تضعیف «رابطه الهی، عشق به خدا و حضور او» بشود، انحراف و گمراهی است.
۳. التزام به اصول اخلاقی و قانون جاری، که مورد پذیرش مردم است، در هر نقطه از جهان ضروری می‌باشد.
۴. پیش سیاسی - اجتماعی خود را گسترش دهید اما از آلوده شدن به بازیهای سیاسی بپرهیزید.
۵. بازیهای سیاسی و سیاست‌بازیها، باطل و فریکاری است.
۶. آن بخش از تعلیمات شرق و غرب که با تعالیم کتب آسمانی و به‌خصوص قرآن در تناقض‌اند، انحراف از مسیر حق و خط هدایت الهی است.
۷. ادعای هر کسی را که مدعی داشتن توانایی تعلیم و راهنمایی است و از ارتباط با «بالا» دم می‌زند، نپذیرید. معلمین و راهنمایان راستین دارای علائمی روشن و معلوم‌اند. بخصوص آنکه در حرکات آنان خبری از علائم باطل و شیطانی نیست.
۸. تا این زمان، هیچ تفسیر و مفهوم «بی‌نقص و کاملی» از قرآن ارائه نشده است.
۹. «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» خط حرکتی هدایت‌شدگان است.

۱۰. کسانی که در هر نقطه از جهان، مرتکب ادعاهای دروغ و تحریف تعالیم الهی گشته‌اند، بدون شک مورد خشم و لعن خداوند، ارواح مقدّس و اصحاب حق قرار دارند و تماس و ارتباط با ایشان گرفتارکننده و خطرآفرین است.
۱۱. در این زمان، ولی الله الاعظم (س) در دسترس کسی قرار ندارد و کسانی که مرتبط با آن حضرت‌اند، حافظ اسرارند و نه فاش‌کننده. پس بی‌ادعا و بدون تظاهر و ریاکاری‌اند. کسی ایشان را نمی‌شناسد و آنانکه می‌شناسند، لب فرو بسته‌اند و به شدت، در حجاب‌اند.
۱۲. آنکه بر ضد مردم، و دشمن خلق خداست، بر ضد خدا و دشمن خداست. آنکه به ملت خائن است به خدا خیانت کرده.

بیانیه دو [دفتر نمایندگی «ا. م. رام‌الله»]

تاریخ انتشار: اردیبهشت ماه ۱۳۷۸

هزاران نسخه از این بیانیه و بیانیه های مشابه، در اولین سالهای شروع دوره های تعلیم عمومی استاد، در سطح تهران و کشور منتشر و طی سالهای بعدی تکرار شد.

۱. استاد در شرایط مختلف و نزد افراد مختلفی که با آنان در ارتباط بوده‌اند، نامهای متعددی داشته‌اند. «ا. م. رام‌الله» نامی است که استاد آنرا بر خود پذیرفته‌اند.
۲. تا این تاریخ، در هیچ جا و در هیچ نطقی «ا. م. رام‌الله» خود را بعنوان آواتار، استاد حق و مانند آن معرفی نکرده‌اند، تاکنون ایشان حتی از معرفی خود با عنوان «استاد» هم پرهیز کرده‌اند.
۳. «ا. م. رام‌الله» صریحاً درباره خود اشاره کرده‌اند «من نه روحانی‌ام نه زاهد، نه قطبم و نه عارف، نه قدیسم... کس دیگری نیستم. خودم هستم. خود خودم. همانم که هستم. اگر مرا بسادگی بپذیری تو را بسادگی می‌پذیرم.»
۴. استاد، پیروان هدایت الهی، حق‌جویان و خداخواهان را برادر، خواهر و دوست خود می‌داند و هرگونه نسبت ظاهری دیگری با خود (اعم از برادر، خواهر، فامیل، دوست و آشنا) را مردود و غیرحقیقی اعلام کرده است.
۵. با وجود آنکه درسهای زندگی متعالی گاه به نام «ماهایوگا» یا «ماهامدی‌تیشن» خوانده می‌شود، هیچ یک از مکتبهای شرقی یا غربی کاملاً مورد تأیید نیست و تعلیم استاد نیز براساس آنها نمی‌باشد.
۶. آموزش هنر[های] ماورایی (تکنولژی باطنی) تاکنون برای عده بسیار معدودی میسر و مقدور بوده است و این روال تا زمانی معلوم ادامه خواهد داشت. هنرهای ماورایی در اصل همان «هنر خلاقیت» است. خلاقیت، مادر و سرچشمه همه این فنون است.
۷. هر نقل قولی از استاد که با کتاب اول جریان هدایت الهی در تعارض و تناقض بود، کذب و غیرواقعی می‌باشد.

۸. کتاب جریان هدایت الهی (جلد اول) و پیوسته‌های آن عین کلام استاد نیست بلکه بازنویسی تعلیمات ایشان است.
۹. «م. رام‌الله» فصل «صدای آسمان»، در کتاب جریان هدایت الهی را مربوط به «کس دیگری» می‌داند و همچنین ناراضیتی خود، در مورد درج برخی از مطالب در این کتاب را، اعلام نموده است.
۱۰. ارائه تعلیمات زندگی متعالی (ماه‌یوگا) در خارج از ایران، مستقیماً توسط استاد نبوده است و گاه از طریق بعضی از شاگردان ایشان انجام شده.
۱۱. عبارت «حرکت الهی» که گاهی در کتاب جریان هدایت الهی تکرار شده است، اشاره به هیچ دسته یا گروه خاصی نیست و دارای تشکیلات و دسته‌بندی به معنای مرسوم و مصطلح آن هم نمی‌باشد. مفهوم حرکت الهی، حرکت کردن برای خدا و براساس حضور خداست.
۱۲. به اطلاع آن دسته از دوستان که منتظر چاپ سایر کتب معلوم شده می‌باشند، می‌رسانیم که برای بسیاری از این کتابها، از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مجوز چاپ صادر نشد و بنابراین تا این زمان، امکان چاپ عمومی آن وجود نداشته است. تا خواست خدا چه باشد.
۱۳. گاهی دیده شده که برخی از افراد فرصت‌طلب و سودجو، با معرفی خود بعنوان همراه نزدیک استاد و انتساب خود به ایشان، اقدام به برگزاری دوره‌های آموزشی نموده‌اند و از این طریق در صدد تحقق امیال خود برآمده‌اند. تعجب بیشتر از کسانی است که ادعای این افراد را پذیرفته‌اند. لازم به تذکر است که تا این تاریخ، هیچ کس، بعنوان معلم و مربی از جانب استاد معرفی نشده است. در چنین مواردی، کسب تأیید خبر از دفتر نمایندگی استاد، راه حلی قطعی است. جلوگیری از انحراف و گمراهی بر همه حقیقت‌جویان واجب و ضروری است.
۱۴. عده قلیل و معلوم الحالی با مقاصدی پلید و شوم، اقدام به جعل و مونتاژ برخی از نوارهای صوتی و تصویری، و عکسهای استاد نموده‌اند و از این طریق در جهت تأیید خود در نزد شاگردان استاد استفاده کرده و مسیر کینه‌ورزی و سودجویی خویش را دنبال می‌کنند. از خداوند می‌خواهیم که همه ما را به مسیر خودش هدایت فرماید و ترس از خود را، که ایمنی‌بخش است، به ما بیاموزد.

۱۵. بطور کلی، استاد و دفتر نمایندگی ایشان تاکنون به امور و مسائل شخصی افراد نپرداخته‌اند و این روال ادامه خواهد داشت.
۱۶. هیچ کس نماینده یا رابط «ا. م. رام‌الله» نیست مگر آنکه، رسماً و آشکارا از طرف دفتر نمایندگی استاد، اعلام شود.
۱۷. مراقب افراد مشکوک و فرصت‌طلب که در صدد سوء استفاده از شرایط و در اندیشه نیل به مقاصد شخصی خویش‌اند، باشید. بطور کلی برای ردّ یا تأیید هر موضوع در ارتباط با «ا. م. رام‌الله» و تعالیم زندگی متعالی، تنها، اعلام دفتر نمایندگی رسمی و آشکار استاد، معتبر و قابل اعتماد است.
- در برخورد با وقایع مشکوک و ابهام برانگیز پیرامون استاد و تعلیمات ایشان، موضوع را با دفتر نمایندگی یا سایر افراد اعلام شده (از طریق دفتر) در میان بگذارید.
۱۸. هر حرکت یا نقل قولی که به نوعی براساس بدی و باطل‌گرایی بوده و برخلاف «کلام خدا و تعالیم حق» باشد، از جانب استاد یا نمایندگی ایشان نبوده و قطعاً «مکر و فریبی» در کار است. چنین حرکتی از جانب هر کس که باشد، باطل و انحراف است.
۱۹. اولین علائم استحقاق و شایستگی افراد، «عشق، ایمان و عمل» آنها به حضور الهی می‌باشد. تنها، کسانی مورد تأیید و قابل اعتمادند که دارای این علائم‌اند. از نظر استاد، بهترین همراهان و نزدیکترین دوستان کسانی هستند که هرچه بیشتر از این علائم برخوردارند.
۲۰. جز این دفتر نمایندگی، هیچ مؤسسه یا مرکزی مسئولیت انعکاس نظرات «ا. م. رام‌الله» را به عهده ندارد.

فعالیت‌های یاسین

(قسمت اول)

به روایت ال یاسین

مخاطبان تعلیم استاد از همهٔ اقشار مردم بودند... اما مهمترین مخاطبان، جوانان و دانشجویان و اهالی فکر و فرهنگ و دانشگاهیان بودند. خود اینها هم سه طیف هستند. یک طیف عمومی که صرفاً به سخنرانی‌های عمومی می‌آیند. هر جا که فراخوان می‌شدند، می‌آمدند و غالباً برای ادامهٔ تعلیم از کوششی دریغ نمی‌کردند. طیف کوچکتر، فعالان بودند. اینها به دلیل ابراز اشتیاق بیشتر و اعلام و پیگیری‌های خود در فعالیتهای ثانویه هم حضور داشتند و بنابراین اغلب در جلسات غیر عمومی هم حاضر بودند. به مجموعهٔ این جمعیت فعال‌تر یاسین گفته می‌شود... اسم اصلی ال یاسین بود و این از آیهٔ قرآن: السلام علی ال یاسین، گرفته شده بود اما اصطلاحی که تکرار می‌شد همان یاسین بود که این با گروه یاسین متفاوت بود. به توصیه استاد، ال یاسین وارد فعالیتهای مختلفی شده بودند. در یازده سال گذشته ما بیش از ده نشریه داشتیم که اکثر آنها توقیف و تعطیل شد. نشریه‌های ما، از دیدگاه تخصصی و در زاویه‌ای که کار می‌کردند تقریباً مشابه نداشتند و بیش از اکثر نشریات محوری، حائز مؤلفه‌های تخصصی بودند و از نظر معنایی بسیار غنی‌تر از نشریات مشابه دیگر. کسانی که این نشریه‌ها را اداره می‌کردند قبلاً هیچ تجربه‌ای از این کار نداشتند. برنامه ریزی در قدم‌های اول زیر نظر خانم پریا یا افراد دیگر انجام می‌شد که آنها هم این کار را تحت آموزش و زیر نظر استاد انجام می‌دادند. این نشریه‌ها همانطور که از نامشان پیداست در زمینه‌های مختلفی بودند: هنر زندگی متعالی، علم موفقیت، هنرهای زیستن، علوم باطنی، اخبار کودکانه، تفکر متعالی و...

به موازات این تشکل‌ها، NGOهای دیگری نیز قبل و بعد از این نشریات به وجود آمد. مانند موسسات انتشاراتی، موسسات فرهنگی و هنری، تشکل پیام (گروه پیام) که کار آنها آموزش سخنرانی و تربیت مدرس بود و خود استاد گاهی آموزش می‌دادند یا کسانی که قبلاً ایشان آموزش داده بودند. تشکل‌های (گروه‌های) قلم و نویسندگی... فعالیتهای مختلف خیریه، زیست محیطی (مثل NGO جبهه طبیعت) و ... بزرگتر و پرحجم‌تر از هر فعالیت دیگر، گروه‌ها و پروژه‌های تحقیقاتی بود که مستقیم زیر نظر استاد و با راهبرد ایشان یا به صورت غیر مستقیم توسط خانم پریا انجام می‌شد...

طی یازده سال گذشته چند صد پروژه مطالعاتی و تحقیقاتی، برنامه ریزی و راهبرد شد. بعضی از آنها به مراحل نهایی رسیدند و بسیاری تا مراحل نیمه نهایی پیش رفتند و هنوز هم در جریان اند. جنبه‌های فوق العاده‌ای در این فعالیتها وجود داشت که شاید برای کسانی که از بیرون می‌دیدند باورکردنی نبود...

این فعالیتها بدون پول انجام می‌شد اگر هم هزینه اندکی وجود داشت توسط دوستان تأمین می‌شد. این موضوع برای کسانی که فعالیتها مشابه را انجام می‌دادند باورکردنی نبود. مثلاً هزینه ما برای بستن نشریات شاید یک دهم یا یک سی ام نشریات دیگر بود. اکثر کارها را بچه‌ها انجام می‌دادند. نکته دیگر توانایی بسیار پایین بعضی از این بچه‌ها بود. واقعاً بعضی از آنها در بعضی از کارهایی که قرار می‌گرفتند (مثلاً برای سخنرانی) توانایی شان نزدیک به صفر بود اما بعد از مدتی بر زمینه‌ای که به آن توصیه شده بودند مسلط می‌شدند...

چیز پراهمیت دیگری که فوق العاده بود، چرخش‌ها و تغییرات بود. مثلاً بعد از آموزش روش‌های حل مسئله و تصمیم‌گیری (روشهای سه دهم، هفت دهم یا برنامه ریزی) در برخورد با بعضی مسائل از این روش‌ها استفاده می‌کردند و واقعاً فکر می‌کردند. بعضی‌ها هم این مایه‌ها را از قبل داشتند.

فعالیتها بظاهر مختلفی که در طول سالها به ما واگذار می‌شد اهداف مختلفی نداشت زیرا هدف یکسان بود. تلاش برای احیاء معنویت الهی و خداگرایی. برای تحقق تسلیم الهی و خدمت به خدا. برای بازگشت دوباره به خداوند و برقراری ارتباط الهی. برای احیاء فرهنگ تفکر و سوال‌سازی. جهت‌گیری همه آنها هم یکسان بود. توانمندسازی افرادی که واقعاً مشتاق و پیگیر بودند، یکی از شاخص‌ترین این نتایج بود. روال کار مثل ارتقاء کارکرد کامپیوتر بود...

طی فعالیتها به ظاهر مختلف، ما تفکر و سوال کردن و سوال ساختن را یاد می‌گرفتیم. تحقیق کردن و محقق بودن را بیشتر تجربه می‌کردیم و بعضی از ما برای آموزش دادن و سخنرانی کردن آماده می‌شدیم. در طول فعالیتها ما بیشتر و بیشتر با جنبه‌های پنهانی از خودمان آشنا می‌شدیم. خود خواهی‌ها، ضعفها، خودباختگی‌ها و بی‌عدالتی‌ها به ویژه از طریق آینه دیگران، نمایان‌تر می‌شد و بنابراین با وضوح بیشتری آنها را می‌دیدیم...

یکی از نتایج مهم این مسئله بود که ما با فعالیتها رایگان آشنا می‌شدیم چیزی که در این دوره زمانه مثل خیال است. الاهیون پولی نمی‌گرفتند اما تحقیق می‌کردند، دوره‌های

آموزشی تفکر و تحقیق را می‌گذرانند، آموزش تفکر می‌دادند. سخنرانی یاد می‌گرفتند و سخنرانی می‌کردند... خیلی‌ها برای انجام این کارها حاضر بودند هزینه‌های سنگینی را پرداخت کنند مثلاً چندین سال پیگیری می‌کردند تا یک کار تحقیقاتی به آنها داده شود. نتیجه این پروژه‌های تحقیقاتی غالباً تغییر توان تفکری و ایجاد هویت محقق و رویکرد محققانه در فرد بود و اندازه این اثر گذاری متناسب با موضوع و نوع تحقیق و میزان تلاش افراد بود...

بعضی از کارها به کسانی واگذار می‌شد که واقعاً هیچ توانی در موضوع واگذار شده نداشتند. نتیجه بعضی از این واگذاری‌ها فوق العاده بود و گاهی با نمونه‌های مشابه، که توسط افراد توانمند انجام شده بود، امکان مقایسه نداشتند. مثلاً بعضی از محققان یا سخنرانان یا هنرمندان ما، با وجودی که از صفر شروع کرده بودند اما در مدت کوتاهی با افراد توانمند در آن موضوع خاص، برابری می‌کردند یا حتی گاهی برتری داشتند.

جمعیت ال یاسین هرگز فرقه نبود

ما هرگز فرقه نبودیم و نیستیم. بلکه جمعیت ال یاسین، رویکرد و برنامه های ضد فرقه گرایی داشته است. برای این واقعیت، حداقل بیست و هفت دلیل محکم وجود دارد. تشکل های مردمی ما هرگز فرقه نبودند. این تشکل ها همانند تشکل های مردمی [تشکل های غیردولتی؛ NGO] در دیگر نقاط دنیا بودند. در اینجا چون می خواستند ما را، مرا و همه ال یاسین و الاهیون را متهم کنند و به دنبال یک بهانه مشترک و همه گیر بودند، بجای استفاده از عبارت تشکل های مردمی و غیردولتی [NGO] از کلمه فرقه استفاده کردند. شاخه درخت را، شاخ نامیدند. راه را چاه گفتند. دوا را درد خواندند و پرندگان را خزندگان نامیدند تا توجیهی بظاهر موجه برای برخوردهای قبلی و برنامه های بعدی، به افکار عمومی ارائه شود.

اتهام فرقه به همین سادگی بوجود آمد. همانطور که یک کوه، چاه نیست و یک چاه نمی تواند کوه باشد، جمعیت ال یاسین نیز فرقه نبود و یک فرقه هرگز نمی تواند چنین جمعیتی باشد و اینجاست که آن بیست و هفت دلیل اقامه می شود. یک جنگل درختان میوه، خارزار نیست اما اگر کسی بخواهد همه جنگل میوه را به آتش بکشد، برای آنکه زمینه سازی کند، افکار عمومی را با خود همراه کند، قانون را هم نظر کند، هر اعتراض یا سوالی را از قبل خفه کند و بر وجدان و قلب خود سرپوش بگذارد، کافی است از اینجا شروع کند که بگوید آن جنگل یک خارزار است و همه میوه های آن سمی هستند یا توهم اند و وجود ندارند.

کوه بزرگ و پر از معدن جواهرات و آبهای شفابخش را می شود نابود کرد و اما اینکار را به اسم پرکردن یک چاه خطرناک که ممکن است جان هر رهگذری را بگیرد، انجام داد. برخی از فرقه های مسلمان، خون شیعیان را مباح می دانند. اما چون

با این واقعیت مواجه می شوند که اینها هم مسلمانند فقط یک کار کوچک انجام می دهند. بجای شیعه می گویند اینها کافر و بدعت گذار هستند و با این تغییر واژه، زمینه های لازم را فراهم می کنند... بعضی ها نزول خوانند اما برای حل مسئله از ابعاد مختلف می گویند این نزول نیست، بهره و سود است. این مثال در رفتار آدم های تحریف گر یا قدرتهای زورگو فراوان است...

ما فرقه نیستیم به همان دلایلی که یک کوه نمی تواند یک چاه باشد و به همان دلایل که یک جنگل بزرگ میوه نمی تواند یک خارزار باشد. ممکن است بین کوه با چاه تشابهاتی جزئی وجود داشته باشد و مثلاً در هر دو سنگ یافت شود و هر دو دارای خطراتی باشند؛ یا یک خارزار ممکن است از جنبه های جزئی شبیه به یک جنگل میوه باشد اما همه چیزها در این جهان از جهاتی می توانند شبیه هم باشند حتی چیزهایی که با هم در تضاد ظاهری هستند. ممکن است ما هم در شرایطی شبیه به فرقه شده باشیم همانطور که ممکن است یک قطعه ابر باران زا شبیه توده ای فشرده از دود باشد که در واقع دود نیست و باران متراکم است. انسانهای ظاهراً خوب و بد هم تشابهات فراوانی دارند. سازمانهای مافیایی و سالم شباهتهای متعددی با هم دارند. میان آب و آتش هم می توان شباهتهایی یافت. اگر معنای فرقه را معنای مصطلح و عمومی و جهانی آن بگیریم یعنی چیزی مانند صدها فرقه اسلامی، یهودی یا مسیحی، این تعریف بطور واضح و صریح در باره ال یاسین مردود است. چون اعضاء ال یاسین همه دین و مذهب خودشان را داشتند و این دین و مذهب نه تغییری کرده بود و نه قرار بود در آینده های دور هم تغییر کند. همین یک سند در کنار اسناد بسیار و ناگفته، برای نگاه به واقعیت کافی است. مثل اینکه می گویم آنجا جنگل است و خارزار نیست و برای اثبات آن کافی است نگاهی بیندازی و ببینی آنها درختان میوه اند نه علفهای هرز و خارهای خشکیده. یک فرقه به معنای عمومی و فراگیر آن، پایه ها و ارکان معلومی دارد. هویت فرقه ای می خواهد، یعنی اعضاء آن در پاسخ به سؤال من کیستم باید

بگویند مذهب ما آن است. وقتی از کسی می پرسی مذهب تو چیست می گوید شیعه دوازده امامی، سنی شافعی یا حنبلی یا زیدی یا شیعه اسماعیلی یا می گوید مسیحی کاتولیک، پروتستان و ارتدوکس اما اگر در طول بیست سال گذشته از همه ال یاسین و الاهیون سؤال می شد که مذهب شما چیست فقط یک جواب داشتند. همان جوابی که قبل از آن داشتند. اکثراً می گفتند مسلمان و شیعه و کسانی هم که قبلاً مسیحی یا یهودی یا از ادیان دیگر بودند همان دین و مذهب را می گفتند. عبارت «فرقه رام الله» بعنوان یک هویت و جوابی به این سؤال، اولین بار از مراکزی شنیده شد که از مدتها قبل قصد برخورد داشتند و مشخص بود که این آغاز یک پروژه ویژه تهاجم است. هیچ کس از این هویت فرقه ای باخبر نبود چون وجود نداشت و برای اولین بار کسانی از آن حرف زدند که می خواستند بر اساس آن، برنامه برخورد را سازماندهی کنند. وقتی جمعی هویت فرقه ای معلوم ندارد، اگر به آن بگوییم فرقه، مثل این است که بگوییم یک توربین، پروانه ندارد.

... همه فرقه ها دارای این ویژگی شاخص هستند.

یک فرقه دینی قائل است که او تنها یا حداقل مهمترین و حقیقی ترین انعکاس و بیان کننده آن دین اصلی و بلکه خود آن است و برای این ادعا تلاش می کند تا دلایلی را برای خود بیابد. مهمترین این دلایل، رابطه ویژه آن فرقه و بنیانگذار آن با بنیانگذار دین اصلی است. اما در روند تعلیماتی که ما داشتیم هرگز چنین چیزی گفته نشد. نه آشکارا و نه در خفا؛ حتی دشمنان هم که پیوسته در باره ما شایعه می ساختند و اخبار و واقعات را تحریف می کردند آنها هم چنین چیزی در باره ما نگفتند و خودم هم به یاد ندارم که هرگز میان جمعیت ال یاسین و فرد رسول الله (ص) نسبتی قائل شده باشم. اکثر جمعیت ال یاسین شیعه هستند و از نظر مذهبی همان مذهب شیعه را داشتند و جز به آن قائل نبودند. هیچ وقت ادعای ارتباط با پیامبر اسلام (ص) یا ائمه هدی (س) را نکردم. نه در میان مردم، نه با خودم و نه در زندگی خصوصی. فرقه ها عموماً اولین

بنیانگذار خود را دومین یا سومین حلقه از مقام مذهبی دین اصلی می دانند اما این موضوع با روش و تفکرات ما و آنچه تا امروز گذشته است بیگانه بود.

نمی توانم بگویم که مرا به اسم های مقدس صدا نمی زدند چون می زدند اما این اسم ها اکثراً نسبت مستقیمی با دین اسلام یا هر دین دیگری نداشتند. چند نفر بودند که نامه های متعددی می نوشتند و در نامه هایشان مرا به الفاظ مقدسی که با دین و مخصوصاً دین اسلام ارتباط داشت صدا می زدند مثلاً می نوشتند بقیه الله. به دوستان مربوطه گفتم به آنها تذکر دهند که موضوع را تکرار نکنند. اگر لازم شد تذکری مستقیم بدهند یا غیر مستقیم. در صحبت های حضوری هم عموماً کسی از این اسامی استفاده نمی کرد. بعد از چند سال دیدیم که آن افراد، مرتبط با یکی از دستگاه های امنیتی بودند و در ارتباط با آنها عمل می کردند به همین دلیل احتمال دادیم که مجموعه رفتارهای آنها و من جمله همین بکار بردن عبارت بقیه الله و مانند آن که توسط همین چند نفر [کمتر از بیست نفر] انجام می شد، جزئی از برنامه هایی باشد که بعداً ابعاد آن آشکارتر شد.

اکثر فرقه های مذهبی در جهان [همه فرقه های مذهبی از دیدگاه برخی از کارشناسان ادیان] می گویند ما برحقیق و ما عین همان دین اصلی هستیم. ما اصل و حقیقی هستیم [بقیه در انحرافند] و دلیل حقیقی بودنمان هم این است که بنیانگذار ما دارای نزدیکترین ارتباط با بنیانگذار دین اولیه است. فرقه های یهودی و مسیحی و اسلامی کم و بیش دارای همین ادعا هستند. ما نه فقط دیگران را رد نمی کردیم بلکه به عکس این اتهام، متهم بودیم. متهم به کثرت گرایی و تنوع خواهی اندیشه ای. ما را طرفدار پلورالیزم و لیبرالیزم و اشاعه دهنده فرهنگ تساهل و تسامح معرفی کرده بودند. ما می گفتیم که همه مکاتبها و تفکرات مختلف دارای حق حیات بوده و برخوردار از حقانیت نسبی هستند، و آنها به این می گفتند تکثرگرایی و تبلیغ پلورالیزم. اعضاء ال یاسین دارای انواع تفکرات مختلف و متنوع بودند و کسی آنها را از این کار باز نمی داشت.

اکثراً شیعه بودند اما از ادیان و مذاهب دیگر هم در ال یاسین کم نبودند. اعضاء ال یاسین در دهها زمینه مختلف تحقیق و تفکر می کردند و بعضی از آنها به موضوعات و رشته های تحقیقی شان تعلق خاطر داشتند. در میان جمعیت، افراد مرتبط با جریانات فکری دیگری هم بودند و ما هرگز از آنها نخواستیم که از آن خارج و به دیگری وارد شوند. هرگز آنها را محکوم نکردیم بلکه همه را به تحقیق و یافتن و دیدن دعوت کردیم. یک فرقه اگر صادقانه بگوید که بقیه هم احتمالاً دارای حقانیت هستند، به حرکتی خطرناک دست زده است و حیات خود را در تهدید قرار داده است اما این چیزی بود که ما می گفتیم و می نوشتیم و در باره آن گفتگو می شد...

یکی از عناصر اصلی فرقه ها که رکنی اساسی محسوب می شود عنصر نفی است. اکثر فرقه ها [از نظر بعضی از کارشناسان ادیان، همه فرقه ها در جهان] نیاز حیاتی به نفی دارند و رد کردن دیگران یکی از تدابیر اصلی حفظ و تداوم حیات آنهاست. فرقه ها می گویند دیگران باطل اند و ما برحق ایم و اگر هم در مواردی دیگر فرقه ها و جریانات را باطل نمی دانند، آنها را با وجود اندکی حقانیت، در مجموع منحرف و باطل می دانند. این ویژگی شاخص اکثر فرقه هاست. می گویند راه رستگاری و نجات ما هستیم و بقیه در گمراهی و هلاکت اند. اکثر فرقه های مسیحی، مسلمان، یهودی، هندویی، بودایی، چینی و آفریقایی همین را می گویند. بعضی از آنها تندروی بیشتری دارند و دیگران را چون مانند آنها نیستند، حتی مستحق مرگ می دانند. مانند برخی از فرقه های مسلمان که خون شیعیان را مباح و یا بعضی از فرقه های یهودی که مرگ فرق و ادیان دیگر را واجب می شمارند. فرقه ها عموماً باید دیگران را نفی کنند و صرفاً بر حقانیت خود دست بگذارند. و این مردود شمردن، فقط محدود به اندیشه ها و یافته های دیگری نیست بلکه بزرگان آن اندیشه ها را تخریب و رد می کنند. می گویند او نانها را برکت نداد و از آسمان ماهی نیورده بلکه او در همدستی با پترس و جان این صحنه سازی را ترتیب داد زیرا قرار بود بعد از او پترس جانشینش شود و جان به فرزندخواندگی مریم (ع) درآید. می گفتند او خود شیطان است چون می تواند ارواح شیطانی را از بدن انسانها خارج کند. یک فرقه ضدیهود

همه اتفاقات و مستندات و وقایع این دین را ساختگی، جعلی و تحریف شده می داند و جزء به جزء آن را توضیح می دهد و بنابراین در اینجا تکلیف افراد مرکزی یعنی حضرت موسی (ع) و مسیحا (ع) روشن است. آنها به دروغگویی، سوء استفاده، چشم بندی، حقه بازی و شیادی متهم اند. مشابه همین اتفاق از جانب عاقلان دوره جاهلان دوره عقلانیت هستند برای رسول الله، خاتم الانبیاء محمد مصطفی (ص) رخ می دهد و خداوند در قرآن می فرماید چنین وقایعی برای همه انبیاء و فرستادگان و منتخبین او اتفاق افتاده است.^{۱۰۹} همین اتفاق درباره خود اسلام و مخصوصاً در باره مذهب شیعه رخ داده است. بدترین اتهامات، تحریف ها، دروغ ها، فحاشی ها و توهین ها طی سالهای بسیار درباره امیرالمومنین علی (ع) رخ داد. آموزه های شیعه تحریف می شد و بر علیه پیشوایان بزرگ شیعه و بویژه امام علی (ع) دروغ ها و داستانهای ساختگی بسیار ساخته می شد. علی (ع) لعن می شد و این عبادت شمرده می شد...^{۱۱۰}

اگر فرقه ها دیگران را رد نکنند و باطل نشمرند، این خطر قویاً وجود دارد که پیروان آنها دچار چندگانگی فکری شده و دیر یا زود، دچار چندگانگی عملی شوند و برای ادامه زندگی با راههای مختلف و اندیشه های گوناگون مواجه شوند. همانطور که نفت آتش

^{۱۰۹} بعضی از افراطیون یهود می گویند همه معجزات عیسی ناصری دروغ و چشم بندی بوده است و برای تک تک آنها توجیهاتی ارائه می دهند که به نظر هم درست می آید. عین همین اتهام را دشمنان دیگر انبیاء در زمان خود آنها بر آنها وارد می کردند. بلاوه اتهامات مشترکی که همیشه درباره منتخبان خداوند مطرح شده است و قرآن و کتاب مقدس پر است از اشاره به این موضوع. اتهام دروغگویی، دیوانگی، سحر و جادو، قدرت طلبی و غیره. درباره عیسی هم می گفتند او همان تعلیمات کتاب مقدس را تحریف کرده و دارد با زبان دیگری می گوید. معجزات او دروغهایی ساختگی شمرده می شد که با مهارت ارائه می شوند. همین اتهامات درباره عرفای بزرگ و اساتید هم مطرح شده است. مثلاً می گفتند منصور حلاج دروغگو است و دیوانه شده. در دادگاه او شهادت دادند که او شیعه بازی و چشم بندی کرده. می گفتند شمس تبریزی همجنس باز است به همین دلیل مولوی... یا او را جادوگری قهار می دانستند که مولوی را با سحر خود به تسخیر درآورده است. اتهاماتی از این دست زندگی اکثر بزرگان تاریخ را از خود پر کرده است. عیسی هم یکی از این بزرگان استثنایی بود. منبع: عیسی و سایه ها.

^{۱۱۰} یکی از بارزترین و مشهورترین این تبلیغات سوء در زمان صدر اسلام و در زمان حکومت امامان شیعه صورت گرفته است. در زمان حکومت حضرت علی (ع) آنچنان تبلیغات سوء علیه مولای موحلان صورت گرفت که زمانیکه آن حضرت در محراب عبادت به شهادت رسید بسیاری از مردم می پرسیدند مگر علی نماز می خواند؟!

می گیرد و آتش گرفتن از مشخصات اصلی آن است، فرقه هم دیگران را نفی می کند. اما در جمعیت ال یاسین خود نفی، نفی شده بود. رد کردن و محکوم کردن دیگر اندیشه ها و جریانات مردود بود. تنوع اندیشه ها و گوناگونی افکار بالا بود. مرا یک مدتی متهم کردند که مسیح را تبلیغ می کنم. مدتی گفتند که اسلام را تبلیغ کرده ام. بعضی ها گفتند مبلغ اندیشه ها و مکتبهای شرقی، هندی و چینی ام. مدت کوتاهی مرا مبلغ کتاب مقدس و دین یهود و اندکی بعد مرا مدافع و مبلغ وهابیت قلمداد کردند و همه این حرفها در اخبار و سایتها و گزارشهای مختلف منعکس می شد. غیر از آنکه این اتهامات در تضاد و تناقض با هم بودند، خود بیانگر آن بودند که ما دیگران را نفی نمی کنیم بلکه قائل هستیم که آنها نیز بطور نسبی از حقانیت برخوردارند و این نسبت گاهی کم است و گاهی بیش. این اتفاق در اکثر الاهیون و ال یاسین هم رخ داده بود. آنها هم تک فکری و تک اعتقادی نبودند و ما با احیاء فرهنگ تفکر و آموزش روش های تفکر و سؤال سازی و برگزاری کارگاههای تفکری و مناظره و توصیه به آن، به این فضای تحقیق و تفکر و اندیشه ورزی، میدان بیشتری می دادیم.

ما فاقد صفت نفی بودیم بنابراین آن چیز نفت نیست چون نمی سوزد. و ما فرقه نبودیم چون جدایی طلب نبودیم. هرگز نگفتیم مرگ بر همه و درود بر ما. نه مستقیم و نه غیرمستقیم. بلکه گفتیم درود بر همه خداپرستان. درود بر همه حقیقت جویان. درود بر همه کسانی که در جستجوی نور و نجات اند. درود بر همه زندگان که به زندگی وفادارند. اما درود و سلام بیشتر بر آنانکه از نور و شعور بیشتری برخوردارند. درود و سلام بر آنانکه از حقانیت بیشتری بهره مند هستند. درود بر خدایافتگان که خداوند را خوب تر و زیباتر و دوست داشتنی تر از بقیه نشان می دهند. درود بر صالحان و همه کسانی که در فکر صلح و دوستی و پیوندند...

اگر مایعی نسوزد نمی تواند نفت باشد و اگر فرقه ای بر مرام جدایی و تفریق عمل نکند فرقه نیست. و ال یاسین فرقه نبود زیرا نه فقط دیگران را نفی نمی کرد و شعار او مرگ نبود بلکه یک ضدفرقه بود چون عملکرد آن ضدفرقه ای بود. دیگران را می پذیرفت و بر

همه هدایت شدگان و معرفت داران یا هدایت جویان و معرفت خواهان درود و سلام می فرستاد. برخی از کسانی که در ال یاسین بودند خود به مکتبها و فرقه های دیگری تعلق داشتند اما کسی آنها را مجبور نکرد که اعتقادات خود را تغییر دهند یا به اعتقادات آنها توهین نکرد و مرگ بر آنها نگفت. ال یاسین فرقه نبود چون شعار او درود و سلام بود نه مرگ، پیوند بود نه جدایی.

فرقه ها عموماً دارای بنیانگذار و رهبری هستند که این رهبر نه فقط مدعی و قائل به رهبری مذهبی آن است بلکه خود را داناترین در دین [مربوطه] می داند و بر رهبری مذهبی خود تأکید دارد. این مثل سپاهی است که ضرورت دارد فردی که در رأس آن است قائل به فرماندهی نظامی خود باشد و در عین حال خود را داناترین شخصیت نظامی (به نسبت اعضاء سپاه) بداند و بر فرماندهی خود تأکید داشته باشد. بنده در طول دوازده سال فعالیت رسمی و اجتماعی و در همه سالهای قبل از آن قائل به این نبودم و نیستم که دارای سواد مذهبی ام یا کارشناس دینی هستم. بارها گفتم که رهبر هیچ فرقه ای نیستم و اساساً رهبر مذهبی نیستم. بارها گفتم که فرقه و فرقه گرایی را انحراف و مردود می دانم حتی اگر این موضوع بخواهد در ارتباط با خودم بوجود بیاید و این گفتن ها از طریق بیانیه های مختلف در نطق های عمومی، در جلسات نیمه عمومی و در مکتوبات بیان شده بود. آیا یک سپاه نظامی می تواند بدون فرمانده باشد؟ آیا فرمانده یک سپاه می تواند بگوید که من دارای سواد نظامی نیستم؟ آیا فرمانده می تواند بگوید که من فرمانده یک سپاه نظامی نیستم و نمی خواهم باشم؟ آیا اصلاً چنین سپاهی امکان وجود یا تداوم حیات دارد، یا بلافاصله منحل و از هم پراکنده خواهد شد؟ اگر یک پیشوای مذهبی، بوضوح اعلام کند که من پیشوای مذهبی نیستم، در امور مذهبی دخالت نمی کنم و با مسائل مذهبی افراد کاری ندارم، او دست به نابودی خود زده است.^{۱۱۱}

^{۱۱۱} « بارها گفته‌ام که من نه روحانی‌ام و نه زاهد. نه قطبم و نه قدیس. و آنطور که گفته می‌شود نه مذهبی‌ام، نه عارفم، نه معلم‌اعظم‌ام، نه آواتار و نه چیزهای مشابه دیگر. من خودم هستم. خود خودم نه کسی دیگر. به هیچ وجه این و آن نیستم. بنده و مخلوق خداوندم، دوستان من کسانی هستند که مرا همانطور که هستم می‌پذیرند و از سایر

ما اینها را به همراه بسیاری از تصریحات دیگر، بارها و بارها گفتیم. هفته به هفته و سال به سال. حتی از این هم بدتر و شدیدتر گفتیم. و گفتیم که نه تنها چنین و چنان نیستم بلکه اساساً مذهبی هم نیستم. یعنی آن فرمانده مجازی بگوید من حتی در حد یک سرباز هم نیستم. این به معنای خودکشی فرقه ای است ولی از آنجا که ما از همان ابتدا فرقه نبودیم پس این اعلام ها و تصریحات هم موجب خودکشی ما نشد بلکه به ازدیاد حیات جمعیت انجامید.^{۱۱۲}

آشنایان می‌خواهم که مرا در ذهن خود با کفر و شرک و پلیدی آلوده نکنید زیرا من همان هستم که می‌گوییم، نه بیشتر و اگر غیر از این باشد، ارتباط ما قطع خواهد شد و ما از همدیگر محروم می‌شویم.» - ایلیا «میم»^{۱۱۲}

فیلم مربوط به موضوع تحلیل اتهام فرقه علیه جمعیت ال یاسین، مبحثی طولانی است که لازم است در کتاب جداگانه ای مورد بحث قرار گیرد. در ادامه بحث فوق سایر دلایل فرقه نبودن ال یاسین و ضدفرقه بودن این جمعیت تشریح شده است که بازنویسی این فیلم در کتاب دیگری منتشر خواهد شد. (به نقل از یکی از شاگردان ایلیا «میم»)

«وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ
يَسْمَعُونَ»

و از نشانه های او خواب شما در شب و [نیم] روز و جستجوی شما از فزون
بخشی اوست. در این برای مردمی که می‌شنوند، قطعاً نشانه‌هایی است.
(سوره روم، آیه ۲۳)

محور بررسی رویاها؛ بسوی هنر رویابینی خلاق

به روایت ال یاسین

در مرکز راهبرد و برنامه ریزی یاسین، یکی از واحدهای اصلی، واحد بررسی خواب‌ها و رویاها بود که مسئولیت آن به عهده خانم پریا (همسر استاد) قرار داشت. هر روز تعداد زیادی خواب و رویا از طرف شاگردان و پیروان استاد و حتی مردم خارج از روند، به این واحد می‌رسید. رویاها در هر زمینه و موضوعی ممکن بود باشند از رویا درباره مسائل شخصی تا خانوادگی و اجتماعی. شرح وظیفه این واحد که در اصل، یکی از محورهای اصلی مرکز تحقیقات و مطالعات علوم باطنی - روح زایی محسوب می‌شد عبارت بود از:

یک - ثبت و تفکیک رویاها؛ در این مرحله رویاها ثبت و خلاصه سازی شده و بنابر چند مؤلفه کلی از هم تفکیک می‌شدند. تفاوت بین خوابهای آشفته، کابوسها و خوابهایی که ناشی از فشارها و بیماری‌های جسمی بود، با رویاها کاملاً بارز است بنابراین به سادگی هم از یکدیگر تفکیک می‌شوند.^{۱۱۳}

خدا به شکل‌های گوناگون با انسان سخن می‌گوید، هنگامی که خواب عمیق انسان را در بسترش فرو می‌گیرد خدا بوسیله رویاها و خوابهای شب با او حرف می‌زند، گوشه‌های او را باز می‌کند و به او هشجاری می‌دهد تا او را از گناه و تکبر باز دارد او انسان را از هلاکت و مرگ می‌رهاند.
کتاب مقدس

^{۱۱۳} در همین ارتباط دو کتاب با موضوعات «هنر رویابینی در الاهیسم» حاوی تعالیم استاد ایلیا «میم» در زمینه و «مکاتب رویابینی» تألیف یکی از شاگردان استاد در آستانه انتشار عمومی است.

دو - تحلیل و تفسیر رویاها با اهداف معلوم و نتایج مشخص. البته همه رویاها تفسیر و تحلیل نمی‌شوند بلکه از بین تعداد زیادی رویا، اغلب فقط چند مورد محدود از این نظر مورد توجه خاص قرار می‌گرفت. اکثراً زمانی پروسه تحلیل و تفسیر اتفاق می‌افتاد که رویای مربوطه حالت ضروری و اضطراری می‌داشت و حاوی پیام بسیار مهمی برای خود شخص یا دیگران می‌بود. گاهی این نتایج به صورت مستقیم یا غیر مستقیم به فردی که آن رویا را دیده بود منتقل می‌شد و اگر هم پیام و معنایی که در درون رویا بود امری غیرفردی بود، پیام مربوطه فوراً وارد چرخه‌های دیگر می‌شد و به نحوی لازم بود به گوش آنها که باید برسد، برسد یا بر اساس آن کاری انجام شود...

چه بسیار خواب‌های شبانه که تصمیمات روز را برهم زده است.
حضرت علی (ع)

«جهان‌های بیشماری بشر را احاطه کرده است. حتی روشن‌بینان کهن هم نتوانستند تعداد این جهان‌های گوناگون و متفاوت را حدس بزنند. در رویابینی و پرواز روح امکان تجربه این جهانها و دریافت شعور و قدرت و حضوری که در آنها وجود دارد، میسر می‌گردد. ابتدا باید پذیرفت که چنین است. نه کورکورانه بلکه براساس علائم و دلایل محکم.»

گاشماری از زندگی ایلیا «میم»

«این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد، و خدا گشایشگر داناست.»
(مانده: ۵۴)

(قسمت سوم)

به روایت یکی از شاگردان قدیمی

بعنوان کسی که در جای جای زندگی ایلیا حضور داشته است می‌خواهم مروری سریع داشته باشم از زندگی او؛ البته نه از همه زندگی او بلکه از موضوعاتی کاملاً ظاهری که اتفاقاً تا امروز مورد بررسی قرار نگرفته است. این مرور سریع گاشماری است هر چند بسیار ناقص.

آشنایی با قرآن

ایلیا قبل از ورود به مدرسه با قرآن آشنا بود و قرآن می‌خواند و سپس در بیشتر دوران مدرسه و تحصیل نفر برتر مسابقات قرائت قرآن و تفسیر قرآن بود. بیشتر مراسم مدرسه و نیز مراسم صبحگاهی یا ظهر با قرائت قرآن او آغاز می‌شد. در بعضی مواقع او با چنان لحن و آهنگ زیبایی قرائت می‌کرد که حاضران را به شور و وجد می‌آورد و در چند مراسم رسمی حاضران از شدت شور و شوقی که دچار آن شده بودند، ناخودآگاه برای او دست می‌زدند که این دست زدن برخلاف رسم معمول بود. او همچنین کلاسهایی در باره قرائت و تفسیر قرآن داشت و از کودکی تا پایان تحصیل گاهی در این باره درس می‌داد. البته در سالهای پایان تحصیل (چند سال آخر) مطلب او صرفاً در باره تفسیر قرآن بود اما اسم این کلاس‌ها تفسیر قرآن نبود و او رسماً درباره تفسیر قرآن حرف نمی‌زد.

نفر برتر مسابقات ورزشی

در دوره تحصیل او در چندین رشته ورزشی مقام‌های قهرمانی کسب کرد و حکم‌هایی از طرف مراکز و هیئت‌های مربوطه به او اهدا شد. در بیشتر این مسابقات او نفر ممتاز بود. از

جمله او در مسابقات فوتبال، دو صد متر، کشتی، بوکس، رزمی (شائولین)، قدرت بدنی و شطرنج رتبه‌های برتر را کسب کرد. عموماً نفر برتر مسابقاتی بود که در آن شرکت می‌کرد اما یکبار در کشتی به دلیل بیماری مقام دوم را کسب کرد. در سالهای نوجوانی و پس از آن او چند تیم ورزشی را راه اندازی کرد که زیر نظر او فعالیت می‌کردند. ایلیا بقول خودش بعنوان «امتحان» در مسابقات مختلف شرکت می‌کرد. در بیشتر مسابقات ورزشی او بدون سابقه و تمرین و آمادگی قبلی وارد می‌شد. مثلاً در همان مسابقه کشتی، به خاطر دارم که او برای آنکه ما در کلاس درس‌مان قرار بود امتحان حرفه و فن بدھیم و در همان زمان برای کشتی ثبت نام می‌کردند و ثبت نام شدگان را برای تست پزشکی به محلی دیگر می‌فرستادند، ایلیا هم به همین دلیل در مسابقات کشتی شرکت کرد که تقریباً همه حریفهای خود را ضربه فنی می‌کرد. بعد از پایان اولین دور مسابقات کشتی که او شرکت کرد، چند تن از مربیان از او درخواست کردند که در سالن آنها کشتی بگیرد اما او گفت که می‌خواهد تیم فوتبالش را همراهی کند. بنابراین همان زمانی که در مسابقات کشتی اول شد یکی از شاخص ترین فوتبالیست‌هایی بود که ما می‌شناختیم و در بین ما بهترین فوتبالیست و مربی فوتبال بود.

هنرمند ممتاز

یکی از عجیب ترین شاخص‌هایی که در رابطه با خاطرات خودم در باره ایلیا دارم این است که او به هر کاری وارد می‌شد به سرعت و با کمترین کار در آن زمینه به بالاترین نقطه ممکن می‌رسید. هر چه که از این دست کارها به یاد دارم این است که او به هر کاری که دست می‌زد شاهکار می‌کرد. تعصبی در این نظر نیست. من هم تنها شاهد این فرآیند نبوده‌ام. برداشت و قضاوت شخصی هم نیست چون همه کارها یا نتایج آن کارها یا شواهدی که مؤید این کیفیت باشد وجود دارد. ایلیا دهها حکم مسابقات مختلف قرائت قرآن، تفسیر قرآن، کشتی، فوتبال و رشته‌های دیگر داشت که فکر می‌کنم امروز هم همه آنها باشند. بر همین منوال او چند بار هم وارد رشته‌های هنری شد و در آن رشته‌ها مقام ممتاز را کسب کرد. جوایزی هم به همراه حکم‌هایی که معمول چنین مسابقاتی بود به او اهداء شد. یکی از رشته‌های دیگری هم که شاید بشود آن را هنری دانست مسابقات آواز بود. فکر می‌کنم

کلاس چهارم یا پنجم دبستان بود که در این مسابقات شرکت کرد و نفر اول مسابقات آواز و سرود شد. مطمئن نیستم که آن مسابقات با موضوع آوازهای اصیل و سنتی یا سرود بود. یک بار هم فکر می‌کنم کلاس دوم یا شاید هم سوم راهنمایی بود که در مسابقات انشاء و نگارش شرکت کرد و نفر اول استان شد.

شاگرد متوسط و رتبه اول

در دوران مدرسه او عموماً شاگردی متوسط بود و در موارد درسی رتبه اول یا دوم نداشت اما سال سوم راهنمایی که بودیم گفت امسال می‌خواهم شاگرد اول باشم و به راحتی شاگرد اول شد. فکر می‌کنم این اولین و آخرین باری بود که او در درس مدرسه شاگرد اول شد. یادم است وقتی با هم رفتیم تا برای مدرک تحصیلی سوم راهنمایی عکس بگیریم او جلوی دوربین خنده اش بند نمی‌آمد و هر چه عکاس می‌گفت که نخند، بیشتر می‌خندید. به همین دلیل به او گفتم برای اینکه نخندی یاد یک چیز غم‌انگیز بیفت و گریه کن و او در حالی که این قیافه را به خود گرفته بود، عکاس از او عکس گرفت که عکسی فانتزی و یادگاری شد. برای دبیرستان، او در مسابقه تیزهوشان شرکت کرد و بنابراین وارد دبیرستان نمونه مردمی که اختصاص به تیزهوشان داشت شد. اما از همان اوایل دبیرستان انگیزه خود را برای درس خواندن روزه روز بیشتر از دست می‌داد و دو سه سال بعد درس و مدرسه را بطور کامل رها کرد. البته در همان دو سه سال هم چندان درس نمی‌خواند و غیبت‌های طولانی می‌کرد...

رفرمیست و تئوریسینی توانا

او چند بار از کلاس و مدرسه اخراج شد. دلیل این اخراج‌ها عموماً ویژگی‌های ساختارشکن و رفرمیستی او بود. یکی از معلم‌هایمان در آن سالها به او لقب نیوتون داده بود و یک سال بعد از آن یکی دیگر از معلم‌هایمان او را انیشتین صدا می‌زد. نظریه‌هایی که گاهی او ابراز می‌کرد، تعجب افراد تحصیلکرده را برمی‌انگیخت و آنها نمی‌توانستند قبول کنند که او این نظریات را در کتابی نخوانده باشد. در حالی که اقلاً من شاهد موضوع بودم که ایلیا خودش آنها را طرح می‌کرد و از کسی یا جایی کمک نمی‌گرفت. سال اول دبیرستان بود که با معلم دینی‌شان درگیر شد. من در مدرسه تیزهوشان نبودم اما در جریان موضوع قرار داشتم. او نظریه‌ای را درباره روح خدا مطرح کرد که معلم دینی‌شان او را متهم کرد که این نظریه را

از کتاب تفسیر المیزان علامه طباطبایی آورده است و قصد داشته معلم را تحقیر کند البته این نظریه نه آن زمان در کتاب تفسیر المیزان بود نه امروز که از آن زمان حدود بیست سال می‌گذرد. به دلیل همین برخورد او مورد توهین و تحقیر معلم پیش دینی و برخی از معلمان دیگر قرار گرفت و شاید همین باعث دلسردی او از مدرسه تیزهوشان شد. او نظریه‌های مختلفی را مطرح می‌کرد که این نظریه‌ها ساختارشکن و به نوعی نارضایتی از نظریه‌های موجود بود. مثلاً یادم است که در دوره راهنمایی در سن دوازده سیزده سالگی او مدت کوتاهی را روی طرح یک ماشین مغناطیسی کار می‌کرد که بدون نیاز به انرژی خارجی بتواند صرفاً و با اتکاء به انرژی آهنرباهای دائمی کار کند. به این طرح در یکی از نشریات معروف هم در همان زمان اشاره شد. این ایده برخلاف تفکر معمول بود که وارد شدن انرژی از خارج سیستم را لازم می‌دانست.

در زمینه‌هایی که او استعداد خاصی نداشت همین نظریات بدیع و خلاق مسئله را یک طوری جبران می‌کردند. مثلاً یادم است که ایلیا از نظر نقاشی و خطاطی ضعیف بود. اصلاً نقاشی کردن بلد نبود تا حدی که از این نظر یکی از ضعیف‌ترین شاگردان کلاس بود. اما چند بار از ایده‌های فوق العاده‌ای استفاده کرد... یکبار بجای نقاشی، کاغذ سفید را ارائه داد و این کاغذ سفید را نقاشی سکوت می‌دانست. چون در سکوت واژه‌ای نیست پس نقش سکوت بدون تصویر است.

آشنایی با علوم باطنی

از حدود سن یازده دوازده سالگی او مدتی به حوالی یزد و اردکان و طبرس رفت و مدتی را در آنجا بود و در همان زمان باب آشنایی او با برخی از اساتید علوم باطنی ایرانی باز شد و رابطه او با بعضی از آنها عمیق و صمیمی شد. استاد منصور و استاد نصر الله از جمله این افراد بودند. او در مدت کوتاهی بر دانش و روش‌های علوم باطنی کهن ایرانی مسلط شد و گاهی برای ما کارهای عجیبی انجام می‌داد. همین دانش و روش‌ها را در همان زمان او به بعضی از دوستان خودش هم از جمله خود من آموزش می‌داد اما ما خارج از شرایطی که در آن دانش و روش مقرر شده بود مجاز به استفاده از آنها نبودیم. پیش از آشنایی با این روش‌ها ایلیا درباره تفسیر باطنی آیات قرآن و بویژه در باره مفاهیمی مانند دعا و توکل و توفیق

تحقیق می‌کرد و پس از آشنایی با این دانش و روش‌ها او تحولی کلی را در باره آنچه پیش از این یافته بود به انجام رساند.

استاد معظم علوم باطنی روح‌الله

از همان زمان نوجوانی ایلیا گاه و بیگاه از یک فرد بزرگ باطنی سخن می‌گفت. گاهی می‌گفت او را در خواب دیده یا در خیابان دیده اما نتوانسته با او حرف بزند و چنین حکایاتی. او مشخصاتی از این فرد می‌داد که ما فکر می‌کردیم این فرد همان ماه‌آواتار معروف و در عین حال ناشناخته است. این ذهنیت هم به دلیل مطالبی بود که در کتابها در باره ماه‌آواتار ذکر شده بود. از نظر بسیاری از بزرگان باطنی ماه‌آواتار کسی جز مسیح نیست اما ایلیا هرگز از ارتباط خاصی بین خودش با چنین شخصیت‌هایی حرف نمی‌زد، تا امروز هم چنین چیزی را از او نشنیده‌ام.

پانزده یا شاید شانزده سالگی بود که ایلیا یکبار به صراحت از ارتباط و آشنایی خود با فردی به نام روح‌الله سخن گفت. شب بود. او به در خانه ما آمد. قیافه اش کاملاً تغییر کرده بود. مثل اینکه رعشه داشت و بدنش می‌لرزید. گفت او را دیدم... توضیح زیادی نداد. بعد از آن شب ایلیا به شدت تغییر کرد و دوره جدید و منصفانه است بگویم دوره بسیار حیرت‌انگیزی در زندگی اش آغاز شد.

آشنایی ایلیا با خانم پریا

روزی که ایلیا با خانم پریا (شباب حسامی) آشنا شد را خوب به یاد دارم. فکر می‌کنم او حدوداً یازده دوازده سالش بود. آنها مدتی را با هم دوست بودند. به همدیگر نامه نگاری می‌کردند. تلفن می‌زدند و قرار می‌گذاشتند. اما بعد از مدتی خانواده خانم پریا از آنجا رفتند و ایلیا هیچ آدرسی از آنها نداشت.

بعد از مدتی او متوجه شد که آنها در تهران هستند. مرا و یکی دیگر از دوستان را به تهران فرستاد تا خانم پریا را پیدا کنیم. ما فقط یک نشانی از خانم پریا داشتیم، اینکه او در تهران است. اما قرار گذاشتیم با هر تدبیری که شده ایشان را پیدا کنیم و ایلیا قبول کرد که در عوض آن، کاری را برای ما انجام بدهد... در نهایت و بعد از روزها جستجو موفق نشدیم.

ولی مدت کوتاهی بعد رابطه ایلیا با ایشان دوباره برقرار شد و چند سال بعد ایلیا با خانم پریا ازدواج کرد.

تشکل‌های وابسته

از همان زمان نوجوانی همیشه در اطراف ایلیا تعدادی تشکل وجود داشت که مسئولیتی معلوم برعهده آنها بود که یا موفق می‌شدند یا ناموفق بودند. در زمان نوجوانی، او چند تیم ورزشی و از جمله دو تیم فوتبال داشت. در همان زمان او یک گروه هنری داشت. حدوداً اول دبیرستان بود که یک انجمن کوچک از بچه‌هایی که دارای نظریات متفاوت و بدیع بودند راه اندازی کرد. در سالهای پانزده و شانزده سالگی و پس از آن تا حدوداً بیست و دو سالگی او گروه‌های مختلف تمرینی و تحقیقی منظم و منسجمی را راه اندازی کرد که توسط مربیان مختلف آموزش داده و راهبردی می‌شدند. بعد از مدت کوتاهی او همه تمرینات ما را تغییر داد. تمرینات ما مستقیماً درباره روح زایی و احیاء و انرژی زایی بود. بعداً او از الیهسم گفت و روش‌هایی بسیار کهن را آموزش می‌داد که سابقه‌ای در دانش متعارف و روز نداشتند...

ما درباره انرژی زایی، مشاهده از دور، ارتباط روحی، انتقال روحی و شفاگری تمرین می‌کردیم. ایلیا گروه‌های مختلف انرژی زایی و روح زایی را راه اندازی کرده بود و در رأس هر گروه یک مربی قرار داشت. بیشتر اعضاء گروهها شخص ایلیا را نمی‌شناختند اما مربی خود را بعنوان نماینده‌ای از یک استاد بزرگ می‌شناختند. در همین زمان ایلیا دوباره به سراغ مدعیان معنوی رفت. از چند سال قبل او به سراغ هر کسی که گمان می‌کرد چیزی از علوم باطنی و دانش اسرار می‌داند، می‌رفت. در بعضی از این ملاقاتها من هم همراه او می‌رفتم. بیشتر این افراد از او پرهیز می‌کردند. بعضی از اقطاب به محض شروع مناظره با این نوجوان کم سن و سال خلع سلاح می‌شدند. دوبار هم به همراه او به سراغ دو پیشگوی بزرگ رفتیم. قصد ایلیا عموماً این بود که اگر چیزی می‌دانی به من تعلیم بده و مرا راه ببر و اگر من بیش از تو می‌دانم پس تو می‌توانی به دنبالم بیایی. اما آن دو نفر که به فاصله سه چهار سال هم به سراغشان رفتیم چیزهای دیگری به ایلیا گفتند که برای هر دو نفر ما باورنکردنی و حتی مضحک بود...

مقاطع دیگر

برخی از مقاطعی که در زندگی ایلیا بوده است توسط بعضی از دوستان در چند نوبت بیان شده است بنابراین من آنها را تکرار نمی‌کنم.

تشکل‌های مردمی؛ جمعیت ال یاسین

بعد از شروع آموزش‌ها و سخنرانی‌ها و دوره‌های عمومی، تشکلهای خودجوش متعددی در ارتباط با او تشکیل شد و این تشکل‌ها به تدریج به بزرگترین مجموعه NGOهای کشور تبدیل شدند که به مجموعه آنها ال یاسین گفته می‌شود. به برخی از آنها اشاره می‌کنم. موسسه علم زندگی. موسسه هنر زندگی متعالی. نشریه هنر زندگی متعالی. نشریه علم موفقیت. مرکز فرهنگی - هنری اوامر یاسین. موسسه هنرهای زیستن. انتشارات تعالیم حق. مجله علوم باطنی. انتشارات حم (حامیم). انتشارات یاهو. انجمن مترجمین. جمعیت حرکت الهی. انجمن جبهه طبیعت. مرکز تحقیقات علوم باطنی. مرکز راهبردی بررسی فرقه‌ها و جریانهای معنوی. مرکز بررسی و تحلیل برنامه‌های ماهواره. مرکز مدیریت حرفه ای. مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی. انجمن متفکران و محققان. مجله حرکت دهندگان. مجله تفکر متعالی.

و NGOهای دیگری که یا از آنها بی اطلاع هستم یا در خاطر ندارم.

آثار قلمی و کلامی

فرستاده تو، ترجمان
خرد توست و نوشته‌ات،
رساله‌ترین سخنگوی
تو.
امام علی (ع)

بیشتر محتوای سخنرانی‌ها یا جلسات آموزش غیرعمومی ایلیا در به طور متوسط پانزده سال گذشته به صورت فیلم و نوار صوتی ضبط شد که اینها در حکم آثار کلامی استاد می‌باشد. این فیلم‌ها پس از پیاده سازی و ویرایش تبدیل به آثار مختلفی شد که تا امروز تعداد این آثار به بیش از چهل اثر رسیده است که برخی از این آثار را ذکر می‌کنم:

۱. مجموعه کتب تعلیم حق حاوی بخشی از سخنرانی‌های عمومی ایلیا «میم»
۲. شرح «بسم الله الرحمن الرحيم»
۳. مکتبهای باطنی و باطن مکتوبات
۴. تفکر متعالی و روش‌های تفکر خلاق (شامل آموزش روش‌های سی و شش گانه تفکر)
۵. فرمول‌های تفکری و نرم افزارهای ذهنی (شامل بیش از هفتصد فرمول ذهنی برای اجرای امور مختلف)
۶. هنر مبارزه متعالی
۷. نظریه‌های جهانی و معنویت مدرن
۸. الگوهای بنیادی زندگی
۹. شهودهای راستین و برداشتهای ناراستین
۱۰. تفسیر باطنی آیات ظاهری
۱۱. تفسیر آیات کلیدی کتاب مقدس
۱۲. احیاء روح و القاء روح
۱۳. هنر رویابینی در الاهیسیم
۱۴. قضاوت باطنی و عدالت حقیقی
۱۵. فراهنر روح زایی
۱۶. عملیات انرژی زایی و تئوری‌های عملیات
۱۷. شیوه کهن ارتباط با ارواح
۱۸. ازدواج همهانگ و ناهمانگ
۱۹. نورخواری و تغذیه نورانی
۲۰. نگاه خلاق، اندیشه سازنده و کلام آفریننده
۲۱. محمد (ص)، دم حامیم
۲۲. ناجیان جهان و حرکت دهندگان
۲۳. تعلیمات و پیام‌های معلم جهانی...
۲۴. دانش کهن نشانه شناسی (خواندن نشانه‌های جهان پیرامون)
۲۵. معنای صداهای طبیعت و آوازهای پرندگان
۲۶. آموزش مشاوره تحول زا

عمارت بزرگ را از
سایه‌اش و مردان بزرگ
را از تعداد سخنانشان
توان شناخت. مثل چینی

۲۷. آینده جهان، تمدن‌ها و ادیان
۲۸. طریقه صاد میم (روش‌های صید نورها و انرژی‌ها و مهار روحی)
۲۹. مکاتبات (نامه‌ها، سوالات، پیام‌ها و توصیه‌هایی به رهبران جهان و دانشمندان و علماء)
۳۰. علم اسماء و کلیدهای نورانی
۳۱. فرقه و ضد فرقه (با موضوع فرقه شناسی و تحلیل و مهار فرقه‌ها)
۳۲. روش‌های آینده پژوهی
۳۳. بینش‌های بنیادی و اندیشه‌های زندگی ساز

...

ترور روانی و تخریب اجتماعی

تخریب اجتماعی ایلیا از حدود دوازده سال پیش و بلافاصله پس از انتشار اولین کتاب از سخنرانی‌های او صورت گرفت و تا امروز ادامه داشته است. اگر سال آن را درست بگویم شاید حدود سال ۷۷ بود که دشمنانی که مدت‌ها در کمین بودند به منزل او دستبرد زدند و همه فیلم‌ها و نوارهای صوتی و سایر دستنوشته‌های در منزل را ربودند و با خود بردند. این صحنه سازی که به صورت یک دزدی عادی طراحی شده بود توسط افراد معلومی انجام شد که پیش از این، حضور همراه با ارباب و تهدید خود را در جلسات سخنرانی ایلیا نشان داده بودند.

مدتی بعد تهدیدها شروع شد. روش کار تهدیدکنندگان مونتاز و تحریف فیلم‌های سخنرانی و دستنوشته‌های ایشان بود و مهمترین قسمت مونتاز مربوط می‌شد به حذف ابتدا یا انتهای فیلم‌ها یا جملات یا برش‌های تنظیم شده که می‌توانست معنای جملات یا محتوای سخنرانی را بطور کامل تغییر دهد. آنها تهدید به انتشار کردند اما در همان سالها در چند مرحله در بیانیه‌های دفتر روابط عمومی مسئله مونتاز و تحریف فیلم‌های خانوادگی و سخنرانی ایلیا مورد تأکید قرار گرفت و به اطلاع عموم رسید. موج تخریب‌ها و هجوم‌های تبلیغاتی بر علیه ایلیا در سالهای بعد با سرعتی رو به افزایش ادامه یافت تا در حدود سال ۱۳۸۴ مجدداً موج جدید تخریب و ترور شخصیتی او در رسانه‌های مختلف آغاز شد. رسانه‌های بزرگ کشور از عبارتی جدید بنام فرقه رام‌الله استفاده می‌کردند و در همین رسانه‌ها اعلام شد که چهار نهاد عمده فرهنگی و امنیتی مأمور برخورد با فرقه رام‌الله شده

اند. عبارتی جدید، مشکوک و معنادار که جزئی از زمینه سازی برای برخورد رو در رو و مستقیم با ایلیا و جمعیت بزرگ ال یاسین بود.

آخرین جلسه عمومی و رسمی ایلیا در سالن افراسیابی استادیوم شهید شیرودی برگزار شد که در پایان همین جلسه و جلسه قبل از آن، برخورد مستقیم و فیزیکی با ایلیا صورت گرفت که با حضور و دخالت مردم خنثی شد. بعد از این جلسه قرار شد جلسه‌ای در استادیوم بزرگ آزادی برگزار شود. این مسئله جهت هماهنگی مراحل اداری با همه نهادهای ذیربط فرهنگی و امنیتی مطرح و با مخالفت فوری این نهادها ختم شد.

هر خبری را که درباره من شنیدی باور نکن مگر آنکه با نشانه‌ها و روش‌ها و اندیشه‌هایم هماهنگ باشد. اگر خبر با تعلیمات و اصول الهی هماهنگی نداشت مطمئن باش که از من و درباره من نیست. اگر همه گفتند که چنین خبر دروغ و ناعادلانه و ناهماهنگی در ارتباط با من است تو قبول نکن و منتظر باش تا روح من واقعیت را آشکار کند و بزودی دروغ‌ها را فاش سازد. این به غیر ممکن می‌ماند که از من دروغی سر بزند یا بی‌عدالتی و هر حرکت جهل‌آلود دیگر. ممکن نیست که تعلیمی بدهم یا کاری کنم که در تناقض با قرآن و کلام الهی باشد این را مطمئن باش و مبنای تشخیص اخبار پیرامونم قرار بده. من بر خلاف تعلیمات عمل نخواهم کرد پس اگر خبری بر خلاف تعلیمات شنیدی بدان آن خلاف واقعیت است و صبر کن تا واقعیت عیان شود و دروغگو رسوا گردد. ایلیا «میم»

مدتی بعد از این مخالفت، یکی از روزنامه‌های مشهور و تندرو کشور در اقدامی بی سابقه اعلام کرد که شعبه‌ای در دادگاه برای رسیدگی به شکایتهای مردمی بر علیه ایلیا تشکیل شده است و از مردم خواست به آن شعبه مراجعه کنند اما بعد از گذشت ماهها و به دلیل عدم دریافت شکایت خصوصی، شعبه مربوطه اعلام کرد که پرونده مختومه است. البته این حرکت رسانه ای بسیار عجیب بود چون هیچ دلیلی برای شکایت مردم وجود نداشت بلکه حمایت اقشار مختلف مردم و مخصوصاً دانشجویان و اصحاب قلم و هنر و فرهنگ و نیز جوانان به حدی فوق العاده بود که مراکز معلوم به این جمعیت بزرگ لقب ابرفرقه داده بودند. خبرهای زیادی منتشر شد که مأمورانی از یک مرکز معلوم به مردم مراجعه کرده و از آنها درخواست شکایت از ایلیا را داشته اند.

اینها بعداً شهادت خود را در فیلم‌های مستند ضبط کردند تا در زمان لازم بکار بیاید. عده‌ای خبر از تحت فشار بودن برای شهادت دروغ و جعل سند در باره ایلیا دادند و بلافاصله مطالب

خود را ثبت و ضبط نمودند. بالاخره مدت کوتاهی بعد از مختومه اعلام شدن پرونده‌ای که بی دلیل گشوده شده بود، مأموران طی یک هجوم گسترده به منزل ایلیا وارد شدند و به این ترتیب ایلیا به زندان انفرادی در ۲۰۹ منتقل شد. طی چند ماه اخیر که ایلیا در زندان است اخبار زیادی از شکنجه‌ها و خونریزی‌های او به بیرون از زندان آمده است. تخریب او در سایتها و رسانه‌های تندرو و حتی رادیو و تلویزیون شتابی صعودی به خود گرفته است. در مراکز مختلف بر علیه او سخنرانی می‌شود، در تلویزیون میزگردهای مختلف و متعدد در تقبیح و تخریب او راه اندازی می‌شود، بر علیه او و با تمرکز بر اسم ایلیا [الیاس] سریال تلویزیونی ساخته می‌شود، بر علیه او کتاب نوشته می‌شود و به صورت رایگان در مراکز مختلف پخش می‌شود. به جرأت می‌توان گفت که در تاریخ رسانه‌ای ایران هیچکس تا به این حد مورد تخریب اجتماعی و زیر هجوم تهمت‌های دروغ و نسبت‌های جعل شده نبوده و هیچ کس تا این اندازه مورد نفرت و نفرین افراطیون مذهبی قرار نگرفته است...

و منتظریم تا بدانیم نقشه‌های خداوند چیست و در این داستان که شاهکاری بزرگ از خداوند است چه نقشی به ما محول شده است.

«اگر در برابر منافق و نفاق و تفرقه کاری نکنی، کار تو نفاق است و تو منافقی. خاموشی در برابر نفاق حمایت از جریان نفاق و آلوده شدن به آن است. تو یا حامی حقی یا بر ضد حقی. حد وسطی بین حق و باطل نیست. به این دلیل است که محافظه‌کاری انسان غالباً او را به نفاق آلوده می‌کند.» ایلیا «میم»

فصل سوم

«اتهامات و اعترافات»

مراقب مکر خدا باش

به روایت یکی از شاگردان

منصور حلاج در آخرین مطلبی که قبل از مثله شدن، با پسر خود بیان می‌کند برای او می‌نویسد پسرم مراقب مکر خدا باش. مواظب باش که خداوند فریبت ندهد. جز این نیست که مکر الهی جز نور و رحمت خدا نیست اما این سخن مرد بزرگ خدا، منصور حلاج، در اینجا بسیار جای تأمل دارد...
به نظرم اعترافات ایلیا، معلم بزرگ تفکر و علوم باطنی، چیزی جز تلاش برای خودتخریبی و خودمحکومی نیست. من به درستی نمی‌دانم که منظور استاد از این کار چیست. آیا او می‌خواهد به عمد آنچه را که از سالها قبل به همه ما وعده داده است و یکی از آنها وعده خودمحکومی و خودتخریبی بوده است، به تحقق برساند؟^{۱۱۴} آیا او مجبور به این کار است و

^{۱۱۴} «ممکن است زمانی بر علیه خود شهادت دهم یا بعضی از اطرافیان نفاق‌آلود را به آن وادار کنم. شهادت من عین واقعیت است اما آن را طوری بیان خواهم کرد که بر ضد من عمل کند اما شهادت آن اطرافیان منافق، دروغ است ولی راست می‌نماید».

«... و من نیز ایمان و وفاداریتان را محک زده‌ام و بعد از این هم می‌آزمایم. برای محک عهدها و پیوندها و برای امتحان وفاداری‌ها و ایمان‌ها، اگر ضرورت یابد، بی‌آنکه به دروغ متوسل شوم و از راستی و درستی خارج گردم، همه چیز را انکار خواهم کرد و اگر لازم شود به تردیدتان می‌افکنم و به محکوم ساختم تحریکتان می‌کنم. اگر ضرورت یابد به حرکات نامتعارف دست می‌زنم و حدود اندیشه‌هایتان را می‌شکنم و چنان می‌شوم که مرا نپسندید. بنابر لزوم ممکن است به هر کاری دست بزنم و هر قالبی به خود بگیرم. به هر طریق که باید یاران خود را برمی‌گزینم.»
کتابچه نجوا (تاریخ انتشار ۱۳۷۸)

«... اگر هم زمانی لازم شود چه بسا خود را در محکومیتی ظاهری قرار دهم، خود را محکوم کنم و بر علیه افکار افراطی خوب و بد بی‌امون خود، به جانب خودم دست به شمشیر شوم.»
«هن از بت شکنی لذت می‌برم و به این کار شدیداً علاقمندم. اگر قرار است خودم بت شوم دوست دارم خودم زودتر از همه آن را خرد کنم. در یک سخنرانی بزرگ می‌خواستم لباسم را در بیارم، گفتند اگر اینکار را بکنی نتیجه عکس می‌دهد، دیدم درست می‌گویند...»

«برای زنده ماندن و تلاوم حیات اندیشه‌های الهی اگر لازم باشد خودم و هر چیز دیگری را قربانی می‌کنم. اگر لازم شود خود را هم محکوم کنم، خود را به بهترین شکل محکوم خواهم کرد. اگر لازم شود که برای کار خدا، خود را هم انکار کنم که این سخت‌ترین قربانی هاست، آن را با اوج اشتیاقم انجام خواهد داد. [به تاریخ مصاحبه توجه شود: ۱۳۸۲/۵/۹] چیزهایی مثل فدا کردن اعتبار و حیثیت و آبرو هم که چاشنی این مانده الهی است.» منبع: آفتاب آمد دلیل آفتاب (گفت و گوی انتقادی مورخ ۱۳۸۲/۵/۹)

راه دیگری ندارد یا این رفتار بازمی‌گردد به تهدیداتی مرگبار که امروز بسیاری از ما را تهدید می‌کند؟ آیا این کار او امتدادی است از بعضی از رفتارهای او که به طریقه ضاد یا ملامت‌یون باز می‌گردد؟ مطالبی که ایلیا به عنوان اعتراف در این فیلم بیان می‌کند مثل آنست که بگوییم آسمان خوب نیست چون دود ماشین‌ها و گرد و غبار، آن را فرا گرفته است یا بگوییم آن مروارید نایاب و بی نظیر هفت دریا مشکل دار است چون لکه‌ای جوهر بر کیسه‌ای است که مروارید را در آن قرار داده اند. ایلیا می‌گوید ببخشید که به جزئیات شرع عمل نکرده‌ام! سوال این است که چه کسی در این دنیا می‌تواند ادعا کند که به همه جزئیات شرع عمل کرده است. وانگهی کی و کجا ایلیا ادعا کرده که متشرع و مذهبی است و به همه احکام و جزئیات شرعی عمل کرده است که حالا بخواهد به عکس آن اعتراف کند. ایلیا همیشه و آنطور که حافظه ما یاری می‌کند و مکتوبات تصریح کرده است گفته که فردی متشرع و مذهبی نیست، قدیس نیست، قطب و پیشوای مذهبی و کلمات مشابه دیگر نیست. ایلیا می‌گوید من گناه کرده‌ام. سوال این است که چه کسی در این جهان می‌تواند ادعا کند که گناه نکرده یا کم گناه کرده است. حتی پیامبران خدا هم در دعا‌های خود از خداوند می‌خواستند که آنها را از شرّ نفس و شیطان مصون بدارد و آنها را ببخشد و عفو کند.

ایلیا می‌گوید من اشتباه بزرگی کرده‌ام. اشتباه بزرگ چه بوده؟ این بوده که دیگران برایم مقام الوهی قائل بودند، مرا با الفاظی که خاص مقدسین است صدا می‌زدند. اما همه ما شاهدیم که او از ابتدا تا امروز چگونه و از چه راه‌هایی با هرگونه اندیشه خاص درباره خودش مقابله می‌کرد. همه شاهدیم که ایلیا در طول سخنرانی‌ها، در جلسات مختلف را از ایلیا، از شعور و دانایی او و از حضور پربرکت او داشتند. کسی که کنار آتش نشسته و حرارت آتش را لمس و تجربه می‌کند، اگر به او بگوییم که این آتش نیست، چه فایده‌ای دارد؟ حرص او بیشتر می‌شود برای آنکه بگوید این آتش است. به گواهی‌های متعدد، او بارها تلاش کرده تا قضاوت مردم درباره اش مثبت نباشد. با آنکه به نظر کسانی که او را می‌شناسند او از معدود زندگان این جهان است که شایستگی تجلیل‌ها و سلام‌ها را دارد. می‌گویند موسی (ع) از خداوند تقاضا کرد که خوبترین و بزرگترین فرد امتش را به او نشان دهد. [به روایت دیگری تقاضا می‌کند بدترین فرد را به او نشان دهد] خداوند فرمود به فلانی مهلت بده تا بین مردم جستجو کند و بدترین امت تو را بیابد. در پایان موعده، آن مرد بزرگ،

نزد موسی می رود. دست خود را به گردنش زنجیر کرده و می گوید موسی بدترین فرد امت تو من هستم. او به هر کس که نگاه می کند خود را بدتر از آنها می بیند. به موسی (ع) وحی می رسد که ای موسی این فرد بزرگترین و خوبترین فرد امت تو است. یک بار ایلیا گفت ما بدترین انسانها هستیم و یکی از شاگردان گفت استاد آیا این دروغ نیست چون ما دروغ نمی گوییم، کارمان خدمتگزاری است، برای قصدهای الهی تلاش می کنیم، خدا را دوست داریم، به او ایمان داریم و به او وفاداریم. استاد گفت اگر ما بد نبودیم دیگری هم بد نبود. اگر همسایه ما بد باشد ما نمی توانیم ادعا کنیم که خوب هستیم و انسانها از هم جدا نیستند و همه از یک تن اند. اگر چشم کسی سالم باشد اما بدن او فلج شده باشد، او نمی تواند بگوید که من آدم سالمی هستم.

ایلیا می گوید ببخشید که من اندیشه‌های بسیار و اندیشه‌های گوناگون و متکثری دارم. این چه اشتباهی است که اعتراف بخواهد؟ مثل اینکه یک نفر بگوید ببخشید که من به جای یک درخت خرما انواع درختهای سیب و موز و انگور و همه میوه‌های دیگر هم دارم. اینها همان چیزهایی است که مرا به یاد وصیت منصور حلاج، آن انا الحق گو، به فرزندش انداخت که گفت مراقب مکر خدا باش.

و به یاد کلماتی از خود استاد که از سالها پیش اکثر ما از او شنیدیم.

«آیا اگر خورشید به من بگوید که نیستم، این پذیرفتنی است؟ من آن را تجربه کرده‌ام، دیده‌ام، لمس کرده‌ام، بسیار گرمایش را حس کرده‌ام و نورش را دریافته‌ام. چگونه بپذیرم که خورشید نیست؟ اگر هزار دلیل بیاورند که خورشید نیست آیا این پذیرفتنی است؟ حتی اگر شب باشد و خورشید از نگاه من پنهان بماند، باز هم می‌دانم که خورشید اکنون نیز در آسمان است و بزودی بر من آشکار می‌شود.»

«اگر عده‌ای بگویند خورشید هست و عده‌ای بگویند نیست این در وضع خورشید چه اثری دارد؟ پیش از آنکه اینها باشند خورشید بوده و پس از آن نیز خواهد بود اما عده‌ای که خورشید را پذیرفتند از نور زندگی بخش آن بهره‌مند می‌شوند و عده دیگر یا در تاریکی محکوم به مرگ‌اند و یا در نادانی و دروغ خود مردار می‌شوند. و حالا فرض کن که خورشید با آن همه نشانه‌اش بگوید نیستم. این را چه کسی جز

..... آمین
ایلیا؛ خدا با من است

ابلهان ساده لوح باور می کنند. خورشید هر چه بگوید راست گفته است مگر آنکه
بگوید نیستم که باید اینطور شنید، هستم.»

انسان به چیست؟

انسان به حرف نیست. به اسم و عنوان و ادعا نیست. آیا اگر فردی لباس پادشاه یا گدا یا لباس نظامی یا روحانیون را برتن کند به صرف این لباس می‌توان او را پادشاه، گدا، نظامی یا روحانی دانست؟ اسم‌ها و عناوین و ادعاها هم مانند همین لباس‌ها هستند. اما واقعیت تلخ آن است که عموماً ادعاها و عناوین، معادل واقعیت شمرده می‌شود. یعنی کسی که عنوان گدا را به خود داده، گمان می‌کند که گداست و دیگران هم غالباً همین گمان را درباره او دارند. کسی که مدعی عرفان و روحانیت است و در آن جایگاه ایستاده یا اسمی به این مضمون به او داده‌اند یا خودش به خودش داده، گمان می‌کند که این حرف شوخی، واقعیت دارد. اگر در شناسنامه کسی نوشته شده مسیحی یا اگر کسی مدعی است که مسیحی است، فکر می‌کند واقعاً مسیحی است درحالی که واقعاً اینطور نیست. آیا اگر کسی ماسک دلقک یا ماسک جلاد روی صورتش گذاشت به این معنی است که او دلقک یا جلاد است؟

ادعاها و گمانهای انسان همین حالت را دارند، مثل صورتک‌هایی هستند که واقعیت در پشت آنها نهفته است. حرف و ادعا مثل این لباس است. مثل صورتک است؛ مهم آن است که چه کسی دارد آن را می‌گوید. اکثر مردم فعلی و قبلی جهان معتقد بوده‌اند که خداپرستند یا ایمان دارند اما این عنوان خداپرستی و ادعای موحد بودن تا چه حد واقعیت دارد؟ اگر به معنای موضوع و به نشانه‌ها توجه کنیم شاید متوجه شویم که بسیاری از ما اساساً خداپرست نیستیم. پول پرستیم، شیطان پرستیم، شهوت پرستیم، همسر پرستیم، فرزند پرستیم و چیزپرستی‌های دیگر. همانطور که دین انسان به شناسنامه او نیست، هویت انسان هم به ادعا و حرفهای او نیست.

این دیوار خیالی را در خود بشکنید و این گمان موهوم را حفظ نکنید. من دزد هستم. من قاتل هستم. من قدیس هستم. من راستگوترین انسانم. من پادشاهم. من پیامبر هستم. من منتخب خدا هستم. من مسیح هستم. من رهبر جهان هستم. من دیوانه هستم. دروغگو هستم. شاید و

کلاهبردار هستم. من دزد هستم. من پلیس هستم. من خیلی کارها را نمی‌توانم. من هر کاری را می‌توانم. من آدم خوبی هستم.

همه اینها حرف است. همه اش ادعاست. صورتک است. لباس است. برچسب است. ما آن چیزی نیستیم که گمان می‌کنیم هستیم. ما همان چیزی هستیم که دانایی اش را داریم.^{۱۱۵} نشانه‌هایش را داریم. توانش را داریم. اعمال و محصولات ما مؤید آن است.^{۱۱۶} اگر روی دستگاهی نوشته بودند ضبط صوت یا اگر کسی گفت که فلان دستگاه ضبط صوت است این الزاماً به آن معنا نیست که آن ضبط صوت باشد. شاید ماشین رختشویی باشد. شاید ضبط باشد اما از کار افتاده باشد و شاید هر چیز دیگری باشد غیر از ضبط صوت. اما اگر آن وسیله صدا ضبط کرده، اگر امکانی را که از ضبط صوت انتظار می‌رود، داشت، آن وقت می‌توان به آن گفت ضبط صوت. ما دارای هزاران هویت دروغین و ساختگی و اندکی هویت راستین هستیم. این هویت راستین غالباً در زیر هویت‌های دروغین گم شده است. هرکسی در اصل خودش است اما چون زندگی اکثر ما از نوع اصلی اش نیست پس خودمان نیستیم بلکه غوطه ور در نقش‌ها و نقاشی‌ها هستیم. انسان همیشه تمایل به راحتی دارد و پیوسته سعی می‌کند که خیال خود را راحت کند. پس دوست دارد با هر توجیه استدلالی یا احساسی که شده، خود را در قالبی مورد قبول بپذیرد. اگر تقدس گراست دوست دارد خود را فردی با ایمان، مقدس، بی گناه یا کم گناه و مانند اینها بداند. اگر ملی گراست می‌خواهد خود را سرباز وطن، فدایی وطن و تاحدی یک قهرمان بداند. بقیه هم به همین شکل. اما اینها همه ساخته‌های ذهنی است. آتش تا آتش نزند، آتش نیست. نشانه آتش آنست که بسوزاند، حرارت دهد و گرم کند. فریب اسم‌ها و ادعاها و

^{۱۱۵} ای برادر تو همین اندیشه ای

گر بود اندیشه ات گل گلشنی

^{۱۱۶} «لیس للانسان الا ما سعی»

مابقی تو استخوان و ریشه ای

ور بود خاری تو هیمة گلخنی (مولوی)

عناوین را نخورید. این را از خودتان شروع کنید و بعد به دیگران توصیه کنید. ما توهمی نیستیم که درباره خود بافته ایم یا برایمان بافته اند.

سنگ محک انسان، دانایی و نوع شعور اوست. توانایی و نوع نیروی اوست. عمل و رفتار اوست. زمان حال اوست. حالا او کیست و دارد چکار می کند؟ از کبکی که سر خود را زیر برف می کند و طعمه شکارچی می شود نیاموزیم. عمری سر خود را زیر برف می کنیم، و اگر از این سر به زیر برف، زمان زیادی بگذرد، برف یخ می زند و منجمد می شود و دیگر سر از زیر آن بیرون نمی آید بلکه انسان در همان حالت قبر می شود.

یک عمر به خود گفته ام من آدم خوبی هستم، من آدم با خدایی هستم، من آدم چنین یا چنانی هستم. تا دیر نشده، تا برف یخ نزده سرت را بیرون بیاور. اطرافت را نگاه کن. نشانه ها را ببین و خودت را محک بزن. ببین کیستی. اگر دیدی چیز بدی هستی، شجاع باش. از قبول واقعیت نترس. اگر دیدی که انسان نیستی، اعتراف کن که نیستی. این اولین قدم انسان بودن است. اقتدار حرفها و عناوین دروغ را بشکن.

اکثر پادشاهان تاریخ خود را بهترین انسانها می دانستند. بسیاری از مردمان زمانه هم آنان را به این نام و عنوان قبول داشتند. اما آیا این واقعیت داشت؟ در زمان هیتلر و چنگیز اکثر اطرافیان آنها و مردم تحت سیطره، آنها را می ستودند و ستایش می کردند و به آنها القاب و عناوین پرزرق و برق می دادند. اما آیا این ربطی به واقعیت داشت؟ آیا اگر گرگی را بیاورند و روی پیشانی اش بزنند گوسفند یا لباس میش را بر تن او کنند یا عده ای توافق کنند که به او بگویند گوسفند، گرگ گوسفند می شود؟ یک طبیب باید علم طبابت را داشته باشد و بتواند بیماران را درمان کند. این علم و عمل و توانایی باید باشد تا بتوان به کسی گفت که چنان است. آیا با کارت شناسایی یا لقب طبیب، کسی طبیب می شود؟

اما زندگی اکثر انسانها عکس این قاعده است و شجاع ترینها کسانی اند که این رسم دروغ را تعطیل می کنند. فریب حقه های سیستم عصبی هورمونی را نخورید. مغز تمایل به راحتی دارد

و به هویتی که خود را در آن راحت بیابد... هر کسی گفت که من سالم هستم به این معنا نیست که بیمار نیست. کسی سالم است که نشانه‌های بیماری را نداشته باشد و بلکه دارای نشانه‌های سلامت باشد. اکثر انسانها بیمارند و خوشا به حال کسانی که بیماری خود را می‌شناسند زیرا درمان می‌شوند. باورهای بافته شده را از هم بگسلید. عناوین دروغین را که به خود بسته‌اید یا به شما بسته‌اند بشکنید. نترسید. اگر واقعیت داشته باشند از جنس نشکن هستند و اگر می‌شکنند خوشحال باشید زیرا جای این دروغ را واقعیت خواهد گرفت. داشتن دو پا و دو دست و دو از چیزهای دیگر به معنی انسان نیست. این به معنای جسم انسان است. جستجو را ادامه دهید. کسی که مسئله را متوجه می‌شود، نیمی از جواب را پیدا کرده و کسی که هنوز متوجه مسئله نیست، دو بار باید جواب را پیدا کند. اسم حقیقی خود را پیدا کن. راه آن این است که دل به آسمان بزن و خودت باش. حقوق دیگران را رعایت کن اما خودت باش. کسی را قربانی خودت نکن اما قربانی دیگران هم نشو و این یک دکتترین حیات بخش است. دکتترینی است که بزرگان آن را در قوانین زندگی خود داشتند و مدام به آن عمل می‌کردند. پیله کاذب پیرامون خود را پاره می‌کردند. بعد چه می‌شد؟ آیا آنها به آزادی می‌رسیدند؟ نه. ولی قدمی بلند به سوی آزادی و نجات زندگی خود بر می‌داشتند. بعد از این پیله موهوم آنها با پیله واقعی خود، با قابلیتها و ضعفهای واقعی خود و با خود مواجه می‌شدند.

با دلخوش کنک‌ها دل را خوش نکن. بگذار حقیقتاً و برای همیشه خوشحال شوی حتی اگر باید ابتدا رنجی را متحمل شوی. انسان به حرف نیست. به اسم و ادعا و عنوان نیست. به دانایی اوست و به توانایی اوست. به عمل و نتایج اوست همانطور که درخت به میوه آنست.

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «میم»

«اگر حقیقتی را پذیرفته‌ای که در ظرفیت پذیرش دیگران نیست یا هست اما بر ضد دیگران است منتظر باش تا هزینه این ایمان را بپردازی. منتظر تهمت‌ها و تمسخرها و اذیتها. منتظر طرد شدن‌ها و توطئه‌ها. وقتی تو بزرگتر از ظرفیت نگاه دیگران باشی یا ظرفیت آنان از ظرف نگاه تو کمتر باشد این طبیعی است که آنها بدبینانه در تو تردید کرده و سعی نمایند تو را انکار کنند و زیر سؤال ببرند.» ایلیا «میم»

دروغ‌های شاخ دار و شاخه‌های بی بار^{۱۱۷}

آیا شما را خبر دهم
که شیاطین بر چه
کسی فرود می‌آیند؟
بر هر دروغ‌زن
گناهکاری فرود
می‌آیند.
(شعراء: ۲۲۱ و ۲۲۲)

در این سالها گاهی دشمنان و بدبینان دروغ‌ها و جعلیاتی را به ما نسبت می‌دادند که آنقدر در آن تناقض و ضد و نقیض بود که همان کافی بود تا جوابی به آنها داده نشود. بعضی از این تهمت‌های دروغ به قدری مسخره و نامعقول بودند که گاهی دوستانی از آل یاسین آنها را جمع می‌کردند و بعد از یک کار بسیار فشرده و متراکم، برای تغییر روحیه آنها را می‌خواندند. مثلاً اینها خطاهایی بود

که ما مرتکب شده بودیم. این دروغ‌های واضح و سندهای جعلی به قدری متزلزل بودند که گمان عاقلانه‌تر این بود که آن را از جانب افرادی تصور کنی که یا هرگز تفکر نکرده‌اند و با این حیطة آشنایی ندارند یا آشنایی دارند و به عمد و به انگیزه‌های دیگر دارند اینطور ناهنجار و نامعقول و مضحک عمل می‌کنند. مثلاً می‌گفتند من چند هزار زن دارم، هزاران جن و روح را به درون مردم می‌فرستم و آنها را تسخیر می‌کنم، آزمایشگاه‌های پیشرفته ژنتیکی برای شبیه سازی انسانی دارم، تعداد زیادی چاه نفت در کشورهای عربی و چند معدن الماس در آفریقای جنوبی و معدن طلا در آمریکا دارم... اینها را در سایتها و حتی بعضی از روزنامه‌ها می‌نوشتند و حتی بعداً بعضی از

^{۱۱۷} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

اینها را در مصاحبه‌های رسمی و حتی در مراکز قانونی مطرح کردند. یک مدتی به ما می‌گفتند که اینها اسلام آمریکایی را انتشار می‌دهند؛ بعد در همان جا یا چند روز بعد می‌گفتند اسلام وهابی‌ها را نشر می‌دهند بعد می‌گفتند شیعه‌های افراطی و چند روز که می‌گذشت می‌گفتند نه شیعه هستند و نه مسلمان. اینها همه در تضاد کامل بودند. مهم نیست که کدام نظر درست است. مسئله این است؛ این‌ها را یک نفر یا یک عده، به فاصله چند روز بیان می‌کردند و از این دست تناقض‌ها و ضد و نقیض‌ها فراوان بود.

«به تحقیق پذیر نه به تبلیغ.»

بعضی از این نسبت‌های دروغین و اتهامات خیالی آنقدر نامعقول و مجعول بود مثل اینکه بگویند فلان پادشاه شبها می‌رود و شیشه مغازه‌ها را می‌شکند و از داخل مغازه‌ها نان و شکلات می‌دزدد. شبها می‌رود و سر گردنه‌ها را می‌گیرد و بعد از توقف ماشین‌ها سرنشینان آنها را غارت می‌کند. آنجا من پادشاه نبودم اما از هر نظر توانگر بودم. یک بار از یک نفر که تا حدی عقب مانده ذهنی بود پرسیدم اگر پادشاه بشوی اولین کاری که می‌کنی چیست؟ گفت فوراً یک باند درست می‌کنم و بانکها را خالی می‌کنم. گفتم دومین کار. گفت یک ماشین بزرگ می‌خرم و با آن از مرز مواد مخدر می‌آورم و در شهر پخش می‌کنم.

در حوزه بعضی از فعالیتها، اختیار و اقتدار به حدی بود که هر کاری که می‌خواستم می‌توانستم انجام دهم. نیازی به دستور و فرمان نبود، حتی یک اشاره هم کافی بود. نیازی نبوده و نیست که از کسی پولی بگیرم اما اگر در پانزده سال گذشته اشاره‌ای می‌شد یا همین امروز اشاره‌ای شود، پول‌ها مثل سیل سرازیر می‌شود. هرگز احتیاجی نبوده که بنده دختری را فریب بدهم. هر روز، نامه‌های زیادی می‌رسید که بخشی از آنها در موضوع ازدواج بود... دهها هزار نفر می‌توانستند شهادت دهند که این اتهامات

تا چه حد نامعقول و جنون آمیز است و این یکی از دلایلی بود که ما سکوت می کردیم.

ما دهها میلیارد تومان هدیه نقدی و غیرنقدی را به صاحبانشان پس می دادیم و از آنها نمی پذیرفتیم. هزاران قطعه طلای هدیه شده را به صاحبانش

**و او بهترین
داوران است.**
(انعام: ۵۷)

بازمی گرداندیم و دشمنان جاهلانه می نوشتند که فلانی به زور گردنبد یک نفر را از گردنش پاره کرده. یک روز ما را حامی سه آتشه نظام اسلامی می دانستند و فردا به عنوان

توطئه ای بر علیه نظام و اسلام، و عامل و امید غربی ها معرفی می کردند. همین تناقض ها برای نقش بر آب شدن نقشه ها کافی بود. البته احتمال داشت که بعضی ها با این حرفها تحت تاثیر قرار بگیرند که این هم گذرا بود؛ آنها بعد از مدتی برمی گشتند. خانم مسنی بود که از نظر سنی جای مادر بزرگ مرا داشت و ارتباط دوستانه ای با هم داشتیم و گاهی همدیگر را می دیدیم. او یک رویابین قوی بود. همین می توانست مصالح یک داستان جدید را به وجود آورد...

دشمنان از سر کینه و نفرت و بدخواهی می خواستند ما را تقبیح و تخریب کنند. اما همان نیت آلوده و غیرخدایی، آنها را به سمت اشتباهی بزرگتر هدایت می کرد و آنها در همه این سالها در دام خود گرفتار می شدند. شاید مدتی به نظر می رسید در کار خود موفق شده اند ولی در پایان هر بازی و هر داستان، نفاق منافقان باطل می شد و خداوند مکر آنان را به خودشان باز می گرداند.

اما اشتباهات آنها و تهمت های دروغ و نسبت های ناهنجاری که می دادند به این معنا نبود که ما اشتباهی نداریم. آنها در تاریکی و با عصبانیت و نفرت زدگی سنگ اندازی می کردند، آب دهان می ریختند و فحاشی می کردند اما اینها به سمت سایه ها و اشباحی پرت می شد که آنها در غلظت ظلمت آن را تماشا می کردند. وقتی که نور نباشد، در تاریکی غلیظ، اگر فرد در جستجو و منتظر اشباح و سایه های وهم انگیز باشد، حتماً

آنها را خواهد دید. این چهره‌های توهمی و اشباح خیالی تنها انعکاس اندیشه‌ها و تصورات آن بینندگان است. ممکن است درون آن تاریکی پر از واقعیت باشد ولی آنچه آنها می‌بینند هیچ یک از آن واقعیات نیست بلکه تصورات موهومی است که از واقعیت دارند. در تاریکی نفرت و بدبینی، ممکن است درخت پرمیوه و پرمحصول، دیوی با صد شاخ به نظر آید. در تاریکی نفرت و بدبینی، ریسمان بیرون رفتن از چاه ممکن است با ماری زهر آلود اشتباه گرفته شود. دریا را صحرای برهوت ببینند که اژدهایی بزرگ در آن خفته و صدای نفس هایش به گوش می‌رسد. و گاهی آنها رودخانه را مانند ماری بزرگ می‌دیدند که به سوی همان چیزی که آنها به آن صحرای برهوت می‌گفتند و ما آن را دریا می‌نامیم در حرکت است... افراد کینه جو و مغرض و نفرت زده به دنبال کشف حقیقت نیستند بنابراین از نور حقیقت محرومند پس در تاریکی می‌بینند و زندگی می‌کنند.

. تصورات، نظرات و واقعیات آنها هم غالباً تنها توهم است و بس. آنها کاملاً با روشنایی، با به نور دیدن و به نور شنیدن بیگانه‌اند و با هر چه بیگانه‌اند آن را با حرص و ولع انکار می‌کنند و بر آن می‌تازند. یافته‌های آنها یافته‌های آنهاست. یافته‌هایی که در تاریکی به وجود آمده و این یافته‌ها همیشه زشت و ناهنجارند...

شیوه معرفتی ضاد و روش ملامتیون^{۱۱۸}

سه چیز است که
در هر که باشد
ایمان او کامل
است. مردی که
در کار خدا از
ملامتگران بیم
ندارد و در کار
خویش ریا
نمی‌کند.
حضرت علی (ع)

همانطور که گفتم در مقاطعی از گذشته زیادی مذهبی شدم. از تعادل خارج و دچار نوعی مذهب‌گرایی افراطی شده بودم. موسیقی‌ام نوار قرآن بود. پیوسته ذکر می‌گفتم. این ذکر را چند صد بار و آن را چند هزار بار. این را در فلان ساعت و آن را در ساعت دیگر. گاهی سجده‌هایم آنقدر طولانی می‌شد که خوابم می‌برد. اما به دلیل اتفاقاتی که پیش آمد و تغییری که در خود آگاهی‌ام رخ می‌داد باز از این حیطه خارج شدم. بعد از مدتی در فضای غیرمذهبی که سرشار بود از فرهنگ مدرنیسم و غرب و آمریکا فرو رفتم. بجای نوار قرآن، موسیقی‌های کلاسیک غربی یا موسیقی‌های الکترونیکی یا موزیک ملل دیگر را گوش می‌کردم. مصطفی اسماعیل و منشاوی [از قاریان معروف قرآن] جای خود را به کیتارو و ونجلیس دادند. در آن مقاطع وقتی دختر نامحرم می‌دیدم، یا رویم را بر می‌گرداندم یا سرم را پایین می‌انداختم که گناه نکرده باشم اما وقتی در ضد آن فرو رفتم تعداد زیادی دوست دختر داشتم که با هم راحت بودیم [مربوط به حدود ۱۴-۱۳ سالگی تا ۱۶ سالگی]. رابطه خاصی نداشتیم اما با هم جنگل و کوه می‌رفتیم و مبنای حرفهایمان فقط آموزش‌های متافیزیکی بود. آنها را تشویق به ازدواج هم می‌کردم. البته سن همه ما فاصله محسوسی با ازدواج داشت ولی می‌خواستیم که دچار تصور غیرواقعی نشوند. تعداد زیادی هم پسر بود و مردان و زنانی که سن بعضی از آنها مثل پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها بود. این مسائل مربوط به سالها قبل از تعلیمات انسجام

^{۱۱۸} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

یافته بود. این جابجایی که بارها و در فضاهای مختلف اتفاق افتاد دلایلی داشت و یکی از مهمترین علل آن شیوه معرفتی ضاد بود که به آن اضداد هم گفته می‌شود. این یکی از روش‌هایی بود که به طور جدی به آن گرایش داشتم و در الاهیسیم باطنی و آنچه از علوم باطنی آموخته بودم وجود داشت. این را از آن معلم بزرگ گرفته بودم ولی دیدم که بسیاری از اساتید بزرگ جهان به آن عمل می‌کنند. حتی خود روش ضاد هم همچنان در ناشناختگی مانده است و کمتر کسی از مطلعان باطنی را می‌یافتم که از چگونگی و ظرایف این طریقه اطلاعی داشته باشد. در فرهنگ متعارف باطنی این طریق کهن تا حدی شبیه به روش ملامتیون^{۱۱۹} است اما قدمت آن به قرن‌ها قبل از

^{۱۱۹} ملامتیون شامل طیفی از بزرگان معرفت و عارفان و اساتید می‌شود که اعتقاد داشتند باید خوبی‌ها و فضایل خود را از خلق پنهان کرد و بلکه بعد از این پنهان سازی خوبی‌های باطنی، ظاهر را چنان به دیگران نمایند که قابل ملامت و انتقاد باشد. به همین دلیل آنها طوری رفتار می‌کردند تا مورد انتقاد و تردید و بدبینی مردم قرار گیرند. آنها از این طریق چند انگیزه را تامین می‌کردند. با خودبینی که بالای عمومی و همه گیر انسانهاست مقابله می‌کردند، جلوی غرور خود را می‌گرفتند، ریاکاری و تظاهر و دروغ را در نطفه خفه می‌کردند و از ظاهرگرایی و عمل برای جلب نظر غیرخدا پرهیز می‌کردند. از نظر ملامتیون تلاش برای جلب تعریف و تمجید خلق بسان زهری کشنده است که می‌تواند توحید و خداپرستی آنان را مسموم و نابود کند. مولوی درباره فرعون همین را می‌گوید که فرعون از شکم مادرش فرعون نبود بلکه «او ز مدح خلق‌ها فرعون شد کن ظلیلا النفس و نا لا تسد». امام محمد غزالی می‌گفت: «جائز است آدمی در لیوان شراب آب بخورد تا مردم بپندارند که او شراب می‌خورد و اعتقادشان از او سلب بشود و در حق او مدح نگویند و او را مذمت کنند و دور او را خالی کنند و به او ارادت نرورزند». یک اعتقاد بر آن است که ملامتیون همان کسانی هستند که درباره شان گفته شده «ولیبایی تحت قیایی لا یعرفهم غیری» و برخی از ملامتیون به تاکید بر این آیه «و لا یخافون لومه لائم» (مانده ۵۴) استناد می‌کنند که می‌فرماید «ایشان از ملامت هیچ ملامت گری [در راه عشق و ایمان خود] باکی ندارند». روش‌های مشابه با ملامت گری در فرهنگ‌های باطنی مختلف دیده می‌شود. روش‌هایی مانند ناشناخته زیستن در شمنیزم یا زیستن به نور درونی یا طریقه ضاد در الاهیسیم، همگی مشابه روش ملامتیون هستند. در هند و چین و ژاپن و در میان ریشی‌ها، بوداها، سامورایی‌های اصیل و اساتید بزرگ ذن نیز گاهی این روش بعنوان یک شیوه اصولی مورد استفاده قرار گرفته است. بعنوان مثال یکی از اساتید بزرگ به نام تاج الدین بابا برای پناه بردن به قالب ناشناختگی و اجرای رسالت روحی خویش، خود را به دیوانگی می‌زند. در خیابان لباسپاشی را در می‌آورد و به افراد حمله می‌کند. پلیس او را دستگیر می‌کند و به بیمارستان روانی تحویل می‌دهد و او به مدت هجده سال از این طریق به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد و صرفاً با معدودی از شاگردان خود که بعدها ایشان از بزرگترین اساتید شرق می‌شوند، ارتباط دارد. یا اوپاستی و شیردی بابا که از استادان معروف باطنی بوده اند که بعدها شهرتی جهانی یافتند. ایشان از طریق کتک زدن افرادی که به آنها نزدیک می‌شدند سعی می‌کردند قالب ناشناختنی را برای خود حفظ کنند. برخی از محققان اعتقاد دارند که اتخاذ شیوه ناشناختگی که مشابه روش

ملامتیون باز می‌گردد و در مواردی هم کاملاً متفاوت و بسیار هوشمندانه‌تر، خردمندانه‌تر و هدفمندتر از شیوه ملامتیون است. علاقه‌ام به روش ملامتیون به دلیل همین شباهت نسبی بود. طریقه ضاد می‌گفت از بدیها فرار نکن بلکه بدیها را مهار کن. وقتی تو چیزی را در خود پرورش می‌دهی و فعال می‌کنی، ضد آن هم در تو پرورش می‌یابد. هر چقدر قدرت تو بیشتر شود امکان ظلم تو هم بیشتر می‌شود، هر چقدر بزرگتر شوی امکان خودبزرگ‌بینی و خودپرستی تو هم بیشتر می‌شود. به هر اندازه فکر و خرد تو توانا تر شود امکان تحریف و توجیه‌گری هم رشد می‌کند (...). پس فقط خوب بودن و داشتن صفات عالی کافی نیست بلکه باید از این هم گذشت و خوبی‌ها و بدی‌ها را مهار کرد و آنها را به احاطه درآورد. باید از صفات خوب و بد گذر کرد تا نور ذات الهی که در اصل عاری از هر رنگ و صفت است، شاید به ادراک در آید. این یکی از اندیشه‌های طریقه ضاد است اما اصول دیگری هم دارد مثلاً می‌گوید گاهی ضروری است که ظاهر تو در تضاد با باطن تو و ظاهر تو بدتر از باطن تو باشد اما عکس این را نمی‌پذیرد. می‌گوید اگر خیلی دانایی گاهی هم لازم است خود را به نادانی و جهالت بزنی.^{۱۲۰} اگر توانایی گهگاه ضروریست که ناتوان و ضعیف نشان دهی. اگر آن سرّ را داری نباید جز برای اهل آن آشکارش کنی بلکه باید طوری رفتار

ملامتی است یکی از ارکان اصلی زندگی اکثر انبیاء بزرگ و از جمله حضرت موسی (ع)، عیسی، الیاس و بقیه بوده است و معتقدند که این افراد سالهای زیادی را به این شیوه زیسته‌اند. البته نباید فراموش کرد که شیوه‌هایی مانند ملامتیون یا ضاد یا ناشناخته زیستن همیشه مورد انزجار و تقیح مبلغان ادیان بوده است و کتب متعددی در تقیح و انحرافی بودن این شیوه نگاشته‌اند. (تلخیص)

مشایخ این قوم گویند آدم ابوالبشر و همه انبیای عظام ملامتی بوده‌اند و پیوسته مورد اعراض خلق و اعتراض آنان واقع می‌شدند، چنان‌که رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله وسلم پس از بعثت گرفتار طعن و ودق منکران و مشرکین شد، و اغلب آنان او را کاذب و کاهن و شاعر و مجنونش خواندند، و هزاران نسبت ناروای دیگر نیز بدو دادند، اما او از حال خود نگردید و آنی و لحظه‌ای هم از امر خدای تعالی غافل نشد. بنابراین ملامت غذای دوستان خداست و مشرب اولیای اوست. (شرح اصطلاحات تصوف)

^{۱۲۰} هیچکس بخوبی یک مرد عاقل نقش نادان را بازی نمی‌کند. - مثل اسکاتلندی

کنی که آن را نداری. اگر برخورداری از آن، لازم است گاهی تهی از آن بنمایی. این
طریقه کهن که به نظر اساتید باطنی شیوه‌ای اصولی در زندگی اکثر انبیاء بزرگ و
ارواح بزرگ تاریخ بوده می‌گوید گاهی انکار کردن بسیار مهمتر از تأیید کردن
است...

فهم این روش برخورد به رفتارهای خاصی منجر می‌شود که دسته‌ای از این رفتارها به
رفتار و نظر ملامتیون شباهت دارد. بنابراین به جای حرف زدن از طریقه اضداد از
روش ملامتیون که کمی به آن شبیه است می‌گویم. چون اگر به اندازه کافی درباره آن
توضیح ندهم خود این می‌تواند اندیشه‌ای افراطی و عجولانه را باعث شود.

«کسی که خود را پذیرفته، دیگر برایش مهم نیست که دیگران او را قبول کنند یا نکنند.»

شیوه ملامتیون یا روش‌های مشابه آن در میان بزرگان گذشته و بزرگانی که در عصر
حاضر می‌شناختم دارای محبوبیت خاصی بود.^{۱۲۱} بیشتر بزرگانی که در گذشته ملاقات
کرده بودم باطنشان بسیار بزرگتر و زیباتر از ظاهرشان بود. آنها خود را به نحوی از
چشم عموم پنهان می‌کردند و سعی داشتند که برکات حضورشان غیرمستقیم و مانند
خورشید در پشت ابرها به مردم برسد... بعضی از آنها را کسی بعنوان معلم و استاد
نمی‌شناخت. یکی از این بزرگان را که در تهران زندگی می‌کرد به عنوان دیوانه
می‌شناختند و از او دوری می‌کردند و می‌ترسیدند. این فضایی بود که خود او به وجود
آورده بود و همه چیز در کنترل خودش بود. با استفاده از این قالب، ماموریت باطنی

^{۱۲۱} اول ملامتی که در جهان بود آدم بود، و اگر حقیقت می‌خواهی اول ملامتی‌ای حضرت جلت بود، زیرا که
اعتراض اول بر حضرت جلت کردند؛ «اتجعل فیها» آنگه گفتند «من یفسد فیها». عجب اشارتی است اینکه بنای
عشقبازی بر ملامت نهادند.

عشق آن خوش‌تر که با ملامت باشد آن زهد بود که با سلامت باشد
(مرصاد العباد)

خود را با آسانی بیشتری انجام می‌داد. گاهی به خانه اش می‌رفتم. خانه اش در یک ساختمان نیمه کاره و خرابه بود. اما در این خرابه موجودی بزرگ زندگی می‌کرد که عموماً از آن غافل بودند... معلمان بزرگی هم که در نقاط دیگر دیده بودم در ناشناختگی زندگی می‌کردند و آنهایی که در دسترس بودند یا کارشان به پایان رسیده بود یا قائل بودند که ماموریت روحی شان همین است. در قرون گذشته هم گرایش به ناشناختگی و شیوه‌هایی مانند ملامتیون در فرهنگ‌ها و ملل مختلف، با ساختارهای کمی متفاوت، در زندگی اکثر ارواح بزرگ و بزرگان باطنی دیده می‌شد...

واقعاً افکار و قضاوت مردم در باره ما چقدر مهم است؟ انسان تا چه حد برای مساعد کردن قضاوت مردم (دباره خودش) تلاش می‌کند؟... و این روال هر چه بیشتر به اندیشه‌های ملامتیون شبیه‌تر می‌شد. ما از سرزنش دیگران نمی‌ترسیدیم بلکه حتی آنان را وادار می‌کردیم ما را سرزنش کنند. چند نفر از بچه‌ها را هم همراه کرده بودم. در آن زمان [دوازده سیزده سالگی به بعد] از اینکه ساختارهای بسته فکری و انجمادهای اندیشه‌ای خود را می‌شکستیم، احساس موفقیت می‌کردیم. از اینکه قضاوت دیگران در باره ما دیگر آنقدر تأثیرگذار نبود، دچار شعف می‌شدیم. سعی می‌کردیم باطن مان بسیار خوبتر از ظاهرمان باشد. ظاهر خود را برحسب طیفی که در آن قرار داشتیم زشت‌تر جلوه می‌دادیم. چند سال بعد نماز خواندن علنی را هم ترک کردیم. آشکارا نماز نمی‌خواندیم و بلکه ترجیح بر این بود که تا آنجایی که مقدور است در خفا نماز بخوانیم. بعضی از آشنایان به من توصیه می‌کردند که نماز بخوانم، روزه بگیرم و کارهای دیگر. در حالی که در همان جا و در جای دیگری حدیث و کلام خدا را تفسیر می‌کردم و اندیشه‌های مذهبی را عمق می‌دادم...

این جریان فکری و عملی [ضاد] که به ملامتیون شبیه بود، علل متعددی داشت و از آن جمله این که یکی از اصول اساسی تعالی و احیاء روح در علوم باطنی و یکی از روش‌های کلیدی آن محسوب می‌شد. در عین حال که تو از اسارت افکار و

قضایای دیگران رها می‌شود و این اتفاق در تارهای انرژی و کالبد روحی هم رخ می‌داد، تمرینی پیشرفته محسوب می‌شد برای تجربه بیشتر اسرار و ارتباط با حیطه‌های ناشناخته و باطنی. و این ناشناختگی یکی از شرایط اصلی بسیاری از آیین‌های باطنی است...

از نظر اجتماعی ارتباط ما با طیفهای مختلف مردم راحت تر و عمیق تر برقرار می‌شد. در دیدگاه درونی، این، عاملی برای محک ایمان به خدا محسوب می‌شود. اگر کسی به لاله الا الله معتقد باشد، اگر موحد باشد، او نمی‌تواند خدایان دیگری از جمله خدای به نام قضاوت دیگران و تحسین و تقبیح خلق برایش مهم باشد. او نباید از خدای دیگری به نام «مردم از تو راضی هستند» بترسد. نباید به دیگران امیدی داشته باشد بلکه امید او باید تماماً بر خداوند بخشنده و مهربان باشد. نمی‌شود انسان در عین حال به چند تکیه گاه که در مقابل هم قرار دارند تکیه کند. اگر تکیه اش به آسمان باشد، ممکن نیست که بتواند به زمین هم اتکاء کند. این دو ناقض همدیگرند. ما نمی‌توانیم هم برای رضایت و خشنودی پادشاه عمل کنیم و در عین حال برای رضایت لشکریان او هم عمل کنیم بلکه اگر ما خدا را شاد کردیم مردم را هم شاد کرده ایم. مگر خداوند از عدالت، خوبی کردن و خدمت به مردم شاد نمی‌شود؟ اما کسی که به پادشاه وفادار است باید این کارها را برای آن پادشاه یگانه و ابدی، برای مولایش خداوند انجام دهد...

در طول همین اندیشه‌ها و بر اساس آنها ما کارهای زیادی می‌کردیم... مثلاً یک بار در خیابان انقلاب چند تا از بچه‌ها چهار دست و پا راه می‌رفتند. در خیابان ولیعصر و بعضی جاهای دیگر بعضی از کارورزان قدرتمند باطنی را وادار کردم که درباره مسائلی ظاهراً مضحک برای رهگذران سخنرانی کنند.^{۱۳۲} البته قبل از شروع،

^{۱۳۲} رفتارهای ساختار شکن اصیل و تعلیم دهنده علاوه بر ویژگی ساختار شکنی، واجد ویژگی‌های خاصی هستند که آنها را از ساختار شکنی‌های پوچ ممتاز می‌کند. این رفتارها همگی از وجود یک هوشمندی و درایت عمیق و برتر از

خودم یک بار این کار را کردم. آنها با این کار دچار فشار زیادی شدند. بعضی از آنها به شدت قدرتمند بودند و شاید مشابه آنها در قابلیت‌هایی مثل انرژی زایی و رویابینی و ارتباط روحی در ایران و چه بسا در دنیا وجود نداشت. برخی از آنها سالها بود که شبانه روز تمرین [روح زایی و انرژی زایی] می‌کردند و خودشان هم مستعد بودند. آنها خود را مثل کوههایی از قدرت می‌دیدند اما به هر حال لازم بود که این کوهها دچار زلزله شوند و این زلزله‌ها راحت اتفاق می‌افتاد. مثلاً به آنها می‌گفتم که بروند در خانه‌ای و غذا بگیرند. البته به کسی می‌گفتم که وضعیت مالی و خانوادگی اش از بقیه بهتر بود یا این کار به هر دلیل برایش سخت‌تر بود. یا می‌رفتند در یک مراسم خصوصی و غذا می‌خواستند. اگر آنها را از آنجا بیرون می‌کردند یا جواب رد می‌دادند، این، اتفاق بهتری محسوب می‌شد. بعضی از آنها را که بچه‌های مغروری بودند و اداری می‌کردم که ادای گدا را در بیاورند و این برایشان شکننده بود. یک بار بلندگوی وانت دوره گرد را گرفتم و در بلندگو آواز خواندم و این زمانی بود که مرا پیش از آن بعنوان یک مذهبی تمام عیار که حتی نمی‌شود جلوی او موسیقی هم زمزمه یا به نامحرم نگاه کرد، می‌شناختند. یک وقتی کفش‌های تا به تا می‌پوشیدم و بعد بقیه مسخره می‌کردند.^{۱۳۳} به خاطر قدرت بدنی و بچه‌هایی که نیرویم محسوب می‌شدند در

سطح معمول حکایت می‌کنند. گویی حقیقت در این گفتارها و رفتارها از زاویه‌ای دیده شده که با وجود در دسترس بودن و قابل فهم بودن، برای دیگران قابل تشخیص نیست. وجود خلاقیت از دیگر عناصر اصلی رفتارهای بزرگان باطنی است که تکراری و تقلیدی نبودن یک وجه بارز آن است. ویژگی دیگر، راهبردی و تعلیم دهنده بودن آنهاست. اگر صرفاً رفتارها و گفتارهایی خلاقانه و زیبا یا عجیب بود و با اصول و قوانین بنیادی باطن انسان هماهنگی نداشت صرفاً بعنوان یک نوآوری غیرمفید یا در نهایت بی ضرر ممکن بود مورد استناد قرار بگیرد. اما در درون همه این رفتارهای عجیب، منطقی راهبرنده و تعلیم دهنده وجود دارد. سمت و سویی که این رفتارها نشان می‌دهند علاوه بر اعجاب شان حاوی هدایت و تعلیم برای روح انسانند.

^{۱۳۳} گاهی اساتید باطنی خودشان زمینه ملامت شدن را برای خود فراهم می‌کنند. گویی ملامت خلق مانند ردایی است که آنها خود را با آن می‌پوشانند و از چشم خلق پنهان نگه می‌دارند. آنها گاهی برای انجام آن دست به اعمالی غیرقابل پیش بینی و حتی عجیب و ساختار شکن می‌زنند. «هارون الرشید میخواست کسی را برای قضاوت بغداد تعیین کند. همه اطرافیناش گفتند: برای این کار کسی جز بهلول صلاحیت ندارد. بهلول را خواست و قضاوت را به وی

آنجا از ما حساب می بردند اما کسانی که ما را مسخره می کردند همان کسانی بودند که قبلاً از ما حساب می بردند. گاهی با صدای بلند آواز می خواندم، در وسط خیابان و در بین مردم و از اینکه احساس می کردم قضاوت دیگران تأثیر خود را از دست داده است حس می کردم خودم هستم و رها شده ام.

قبل از این به دلیل آن حس مذهبی، شاید به خاطر ترس از خدا که شدیداً با ترس از قضاوت و نظر مردم آمیخته بود از دخترها گریزان بودم. اما در این مقطع آزادی خواهی درونی و رها شدن از افکار دیگران، بعضی از حرکاتم حتی برای دوستانی که در این جریان همراهم بودند و خودشان هم از اینکارها می کردند، شوک آور بود.

آن زمانها [احتمالاً مربوط به زمان چهارده یا پانزده سالگی است] به دلیل بعضی از جلساتی که در طبیعت و در بیرون شهر داشتیم حساسیتهایی بوجود آمده بود. ما را تهدید کرده بودند و تهدیدها هم جدی بود. بنابراین مکان آموزشها را به بیرون شهر به کنار رودخانه و نزدیک کوه منتقل کرده بودیم. می گفتند دنبال شماها هستند و می خواهند از شما مدرک پیدا کنند و بعد دستگیرتان کنند. می گفتند ماموران امنیتی دارند از شما از فاصله دور فیلم بر داری می کنند. شاید هم این فقط تصور آنها بود. اما این را یک فرصت می دانستم.

پیشنهاد کرد. اما او نپذیرفت. از هارون الرشید اصرار بود و از او انکار. ولی در نهایت بهلول یک شب مهلت خواست تا فکر کند. فردا صبح خود را به دیوانگی زد و سوار بر چوبی شده و در میان بازارهای بغداد می دوید و صدا می زد دور شوید، راه بدهید اسبم شما را لگدزند. مردم گفتند: بهلول دیوانه شده است! به هارون الرشید خبر رساندند و گفتند: بهلول دیوانه شده است. گفت: او دیوانه نشده ولی دینش را به این وسیله حفظ کرد تا در حقوق مردم دخالت نکند».

در آموزشهای شمنهای مکزیک هم رفتارهای ملامتی گون دیده می شود. رفتارهایی توأم با سختی ها و ناملامت ها که به نظر می رسد وجه کنترل و تربیت نفس و از سوی دیگر ناشناختگی در آنها بشدت موج می زند. بطور مثال کاستاندا در طول یک سال در قالب یک کارگر بنام حوته کوردوبا در یک همبرگر فروشی کار می کرد. در طول این مدت هرگز کسی او را نشناخت و مدتها بعد او در مصاحبه هایش به وجود این قالب که برای هدفی سالکانه انتخاب شده بود اشاره کرد.

یادم است که در وسط خیابان، که نسبتاً هم شلوغ و پر رفت و آمد بود، یکی از بچه‌ها را که آن زمان [حدود چهارده پانزده سالگی] دوست دخترم بود بوسیدم. ماشین‌ها بوق می‌زدند... این با توجه به اوضاع اجتماعی و شرایط حاکم بر آن زمان، شبیه به انتحار و خودکشی به نظر می‌رسید. بعضی‌ها که از نظر ما اهل موضوع هم نبودند دنبال این بودند که علوم باطنی را یاد بگیرند و به زعم خودشان از آن استفاده کنند. این کارها باعث می‌شد که آنها هم از ما ناامید شوند و از ما دست بکشند و دنبال کار خودشان بروند. این هم یکی از حسن‌های کار بود.^{۱۲۴}

چقدر خوب به تصور می‌آید. همین حالا که دارم اینها را می‌گویم دارم تصویر بدگویی‌ها و تحریف‌های بعدی کسانی که خود را دشمن ما می‌دانند می‌بینم. و می‌بینم

^{۱۲۴} اتخاذ رفتارهای نامتعارف از سوی اساتید باطنی یکی از شیوه‌های اساسی برای به میدان کشیدن و محک زدن شاگردان است. وجهی از این پدیده، اتخاذ و بروز رفتاریست که در قالب آن رفتار، یک شخصیت بزرگ باطنی نه تنها اجازه نمی‌دهد که مقام و بزرگی اش برای دیگران آشکار شود، بلکه رفتاری پیشه می‌کند که عکس آن برای کسانی که با او در ارتباطند مسجل شود. ردپاهایی گوناگون و در حوزه‌های جغرافیایی و فرهنگی متفاوت درباره موضوع خودانکاری وجود دارد. در فرازهای گوناگونی از تاریخ زندگی اساتید با رفتارهایی مواجه می‌شویم که با معیارهای ظاهری، ناخوشایند و دفع کننده شاگردان بوده است.

این رفتارها عموماً دارای سه وجه اصلی‌اند. اول آزمون شاگردان و غربال کردن شاگردانی که استعداد و شایستگی کافی را ندارند؛ دوم جلوگیری از جمع شدن شاگردان دروغین (مگسان گرد شیرینی) و سوم تمرینی برای تادیب و کنترل نفس سالک است.

یک روش در این خودانکاری، استفاده از توریه است. توریه «صحبت‌ها و رفتارهایی» است که امکان برداشت دوگانه‌ای از آنها وجود دارد، ظاهر آنها یک پیام دارد در حالیکه عمق معنای آنها چیز دیگری است. از جمله موارد دیگر که مورد استفاده ملامتیون قرار داشته استفاده از افعالی است که در نظر مردم قبیح بوده اما قبح شرعی و دینی ندارد. بطور مثال پوشیدن لباس کثیف و بدبو یک فعل حرام نیست اما چیزی است که در نظر مردم نه تنها منکر محسوب میشود بلکه عموماً معیار نظردهی درباره افراد هم قرار می‌گیرد. دسته دیگر از این تدابیر شامل اعمالی بودند که به نفس فرد لذت نمی‌دادند بلکه آن را دچار شکست کرده و افراد بیرونی را از فرد فاعل آن عمل دلزده می‌کرد، اما قبح شرعی یا کراهت داشت یا از این نظر مشکوک بود.

اصطلاحات می، میکده، پیر مغان، مغ بچه و یا ذکر کلیسا در برابر مسجد، و راهب در مقابل واعظ و انتقاد ریاکاری و زهد فروشی و ترجیح باده گساری بر طاعت ریایی آثاری است که از روش ملامتی و قلندری در شعر فارسی رسوخ یافته است. در شوق هم این روش بطور گسترده‌ای توسط اساتید باطنی بکار گرفته می‌شد.

که آنها از شنیدن این حرفها خیلی خوشحال می‌شوند اما باید دید که نگاههای خداوند چیست و خداوند داستان را چگونه نوشته است، چگونه پیش می‌برد و چگونه به پایان می‌رساند.

بزرگترین اشتباه ما این بود که در ذهن بعضی از دوستان از همان دوازده سیزده سالگی، فضایی وهم‌انگیز و بسیار قدسی از من به وجود آمد. فضایی که در آن بعضی‌ها مرا در نامه‌ها و نوشته‌های خود با الفاظ و کلماتی آنچنانی خطاب می‌کردند. تا جایی که به یاد دارم بعید است که حضوراً و رو در رو کسی مرا به آن کلمات خطاب کرده باشد و تأییدی گرفته باشد اما این نمی‌تواند توجیه‌کننده این اشتباه بزرگ باشد. ما در طول سالهای گذشته به اقدامات مختلفی برای شکسته شدن این فضا دست زدیم. از بیانی‌ها گرفته تا تصریحات و تکذیب‌ها در سخنرانی‌ها، تا کاهش و قطع جلسات عمومی و تشویق عملی افراد به رجوع به قرآن. اما این فضا لااقل برای عده‌ای شکسته نشد. علل و عوامل زیادی در این اشتباه بزرگ نقش داشتند ولی نمی‌توانم در نهایت دیگران را مقصر بدانم. من هرگز نه تمایلی به این فضا داشتم نه به آن فکر کرده بودم و نه حاضر بودم آن را بپذیرم. هیچ وقت هم نپذیرفتم و همیشه رد کردم. به همه کسانی هم که با هم ارتباط مستقیم داشتیم، این توصیه را داشتم که همین کار را بکنند.^{۱۲۵}

^{۱۲۵} «... من قدیس نبودم، معصوم نبودم، گناه کرده‌ام، چه بسا اگر به خطا نمی‌رفتم، اکنون قادر به تعلیم گناهکاران نبودم... با شیطان و بدی هم‌نشین شده‌ام و مدت‌ها در کنار آن زیسته‌ام. به همین دلیل روش‌های هلاک کردن و به انحراف کشاندن، حقه‌ها، مکرها و دام‌های جریان شیطانی را می‌دانم و همچنین راه رها شدن و ایمنی از آن را». این مطلب نمونه‌ای از بیانات ایلیا «میم» در رده‌نسیتهای افراطی پیرامون ایشان می‌باشد (سال ۱۳۷۷). مطالب مشابه در طول سالهای گذشته و به خصوص پس از سال ۱۳۷۷ و چاپ کتاب تعالیم حق (جریان هدایت الهی)، بارها در متون مختلف (مانند بیانی‌ها) منتشر شده و در دسترس عموم قرار گرفته و مکرراً تکرار شده است.

در خودم، در مناجات‌ها و نوشته‌های شخصی ام و در تفکراتم، دریافته‌ها و دیدگاههای خاصی داشتم و دارم اما به خاطر ندارم که آنها را در جایی بیان کرده باشم. آنچه بیش از همه در من ماندگار است و بیان شده و از آن دفاع شده این است که من تسلیم و خدمتگزار خداوند هستم.^{۱۲۶} این هم ادعایی بزرگ است اما چون به آن ایمان دارم و آن را در همه زندگی ام دیده ام و قصد تعلیم آن را داشته ام و تعلیم اش داده ام پس بارها و بارها بیانش کرده ام. اشتباه بزرگ ما اگر چه دانسته و عمدی نبود، اگر چه هر کاری که می‌توانستیم برای جلوگیری از آن بکنیم انجام دادیم و انجام می‌دهیم،^{۱۲۷} اما واقعیتی غیر قابل انکار بود. حتی اگر یک نفر هم بخواهد تو را در کنار خدا یا شبیه به او قرار دهد، این انحرافی بزرگ است. حالا اینکه علل آن چیست، چگونه به وجود آمده و نیت تو چه بوده، مسائل بعدی است. ما در زمینه‌های مالی، روابط انسانی، فرهنگی و اجتماعی تا جایی که به آن واقف هستیم خطایی نداشتیم. شاید چیزهایی باشد که نتوانسته باشیم ببینیم یا به چشم نیامده‌اند اما تا جایی که دیده ایم و خبر داشته

^{۱۲۶} «بدان که آغاز دین، تسلیم (در برابر خدا) است و فرجامش اخلاص.» حضرت علی (ع)
^{۱۲۷} مطالب زیر، نمونه ای از گفته های مستقیم و مکرر استاد در ردّ توهمات پیرامون ایشان است که در کتابچه نجوا (در سال ۱۳۷۸) منتشر شده است:

«من معجزه‌گر نیستم، ساحر و جادوگر نیستم و نه هیمی‌اگر و نه سیمی‌اگر، و نه مانند آن... گذشته از این، مهم نیست که من کیستم یا دیگری کیست؟ هیچ کس جز خداوند مهم نیست و مهمترین کار، شناخت اوست پس در همین تلاش کنید، مهمترین کار، جلال خداوند و آشکاری حضور اوست. پس به مهمترین کار مشغول شوید که غیر از این هر کاری بی‌ارزش و ناپودکننده است...
درباره من حرفهای کفرآمیز نزنید. جز خدا را ستایش نکنید و ثنا و سپاس نگوئید چون ثنا و ستایش و سپاس تنها از آن خداوند متعال است و بس. خوب و کامل تنها خداوند است و بس و کسی جز او پاک و بی‌نقص نیست. هیچ کس جز خداوند، بزرگ نیست. پس کسی جز او را بزرگ نشمارید و به بزرگی نپذیرید...
من در برابر خداوند متعال هیچ‌ام، همه ما و هر کس دیگری در برابر حق تعالی هیچ و پوچ‌ایم. پس نسبتهای ... به من یا دیگری ندهید. بدون حضور خداوند، من کارهای نیستم و دیگری کارهای نیست. بی‌اذن او قدرت پلک بر هم زدن هم ندارم چه رسد به امور سنگین‌تر...
از کفر و شرک در هر قالبی که باشد بپرهیزید.»

ایم چنین خطاهایی وجود نداشته است ولی همین یک اشتباه، اینکه کسی را چنان قدسی و بزرگ بیندارند که... آنقدر می تواند سنگین و وزین باشد که به نظرم از هر گناه و خطایی بزرگ تر است. ما باید توبه هایمان را بیشتر و بیشتر کنیم و من باز هم باید از این گناه بزرگ، از اینکه بعضی مرا چون... بدانند یا من باعث شده باشم یا یکی از دلایلی باشم که آنها اینطور تصور کرده باشند، توبه کنم. اهدنا الصراط المستقیم. صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین.

« تعلیم حق درختی است که ریشه آن عشق به خداوند، ساقه آن تسلیم به خداوند و شاخه های اصلی آن ایمان و توکل، مسافر حق بودن، خدمتگزاری و مبارز بودن است. »

« اصل نهایی تسلیم است و اولین تجسم تسلیم خدمتگزاری و در اختیار بودن است. این می تواند در هر وضع و حالی رخ دهد. تو می توانی هر چه هستی بگذاری باشد اما تسلیم و خدمتگزار باشی. در توانستن و نتوانستن. فزازه و فرودها. بنابراین باید در این هسته متمرکز بود. »

« تسلیم خدا بودن مانند تسلیم اجر است به باد. تسلیم آب به ظرف آن، و مانند حرکت برآده های آهن است بسوی آهن ربا. »

و مانند ماهیانی است که از جریان رودخانه تبعیت می کنند و هم رودخانه که بسوی دریا می رود و کشیده می شود.

و مانند تسلیم و از خودگذشتگی عاشق است به معشوق.

و مانند تسلیم شمع است به سوختن لکن در پایان، آن شمع نابود نمی شود بلکه نور ذره ای آن به نور لایزال هستی می پیوندد.

و مانند تسلیم یخ است به نور خورشید که اگر یخ در اختیار نور خورشید قرار گیرد از گرمای آن ذوب می شود.

و مانند مترسکی بی جان و مرده که یکی زنده به درون آن رفت و در آن سکنی گزید و مترسک را از مرگ به زندگی آورد.

..... آمین
ایلیا؛ خدا با من است

و مانند آن نی تو خالی است که باد از میان آن میگذرد و به آن آهنگ خود را می نوازد.

و مانند تبعیت تصویر در آینه است از صاحب تصویر.

و مانند پیروی چشم و دست است از اراده، که هر چه اراده بگوید آنها از همان راه میروند و همان کار را میکنند. آنها در تصرف اراده اند.

«...»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١﴾ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٢﴾ مَالِكِ يَوْمِ
الدِّينِ ﴿٤﴾ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾ اهْدِنَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ خَيْرَ الْمَغْضُوبِ
عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٧﴾

به نام خداوند رحمتگر مهربان

ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان، [خداوند]
رحمتگر مهربان * مالک [و پادشاه] روز جزا [است]. * تو
را می پرستیم تنها و بس، بجز تو نجویم یاری از کس. * به
راه راست ما را راهبر باش، * راه آنهایی که
برخوردارشان کردهای، همانان که نه درخور خشانند و
نه کمگشتگان.

اعترافات از دیدگاه مذهبی^{۱۲۸}

حالا می‌خواهم به عنوان یک مسلمان شیعه و از دیدگاه فرهنگ اسلامی ایران خودم را نقد و ارزیابی کنم.

سالها قبل برای مدتی فردی بسیار مذهبی به همان معنایی که اکثراً می‌دانند بودم؛ نمازها و روزه‌های واجب و مستحب، رعایت احکام کلی و جزئی، مداحی و شرکت در مراسم محرم و کارهای معمول دیگر. حتی گاهی دستورات احتمالاً مستحب را هم رعایت می‌کردم. در زمان کودکی و نوجوانی سالها امام جماعت و قاری قرآن بودم... اما بعد از آشنایی با مکتبهای باطنی و مخصوصاً روشهای روح گرایانه^{۱۲۹} و تکنولوژی باطنی، دیدم که راههای فوق العاده و روش‌های بسیار کارا و خلاق را برای تحقق قصدها و خواسته‌ها یافته‌ام البته در همان زمان، کتابهای مختلفی در دست مردم بود که از روش‌هایی ویژه برای تحقق اهداف سخن می‌گفت و معروف شده بود به تکنیکهای موفقیت. روش‌هایی مانند ان ال پی. اما آنچه از علوم باطنی و الاهیسم باطنی استخراج کرده بودم بسیار متفاوت و قدرتمندتر و کاملتر از روش‌های متعارف موجود بود. اینها شامل فنون و شیوه‌هایی فوق العاده می‌شد که بسیاری از آنها ریشه در کهن‌ترین مکتب‌های باطنی داشتند و به قدیمی‌ترین زمانها در ایران و هند باستان و نیز چین و مصر باستان برمی‌گشتند. مشابه اینها را از هیچ کس نشنیده و در جایی ندیده بودم. هنوز هم ندیده‌ام. کارایی اینها را با کمک تعدادی از دوستانم امتحان کردیم و نتایج آن گاهی حیرت‌انگیز بود. همین حیرت‌زایی و توانمندی بالایی که از این شیوه‌ها حاصل می‌شد اهمیت بعضی از جزئیات شرعی را در ذهنم تغییر داد.

^{۱۲۸} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

^{۱۲۹} به این روشها، فرمولهای انرژیایی (روخی)، فنون متافیزیکی و NX گفته می‌شود.

نشان ایمان این است که راست را برگزینی، هر چند به زبان تو بود، بردروغی که سود تو در آن است.
حضرت علی (ع)

بلندای دین ایمان به خداست.
حضرت علی (ع)

مهم نیست که ما خدا را کجا می پرستیم بلکه مهم این است که چگونه او را پرستش می کنیم .
ایا خدا را آنگونه که هست می پرستیم ؟
خدا روح زندگی بخش است و اگر بخـواهییم او را عبادت کنیم باید عبادت ما به یاری روح خدا باشد که زندگی جدیدی به انسان می بخشد.
خدا این گونه عبادت را از ما می خواهد.
حضرت عیسی (ع)

مثلاً در گذشته عادت کرده بودم که اگر خواسته‌ای دارم به نماز و روزه و صدقه، روی آورم. گاهی روزه‌های پیوسته و چند روزه می‌گرفتم و بعد از سه چهار روز افطار می‌کردم یا بعضی وقتها علاوه بر نمازهای واجب، مثلاً صد رکعت نماز می‌خواندم اما همیشه هم به نتیجه نمی‌رسیدم. ولی حالا می‌دیدم که راههای بسیار قدرتمند و میانبری برای تحقق رویاها و خواسته‌ها پیدا کرده ام. البته جو فرهنگی غالب بر جهان چه در آن زمان و چه در این زمان، می‌گفت که علوم موفقیت همین کار را انجام می‌دهد. اما من اعتقاد زیادی به تکنیک‌های موفقیت نداشتم و آنها را غیرریشه‌ای و حاشیه‌ای و جزئی می‌دانستم. این یافته‌ها که بارها آزمون شدند و نتایج حیرت انگیزی داشتند این گمان را به وجود آوردند که نکند دین و شریعت لزومی ندارد. ولی این گمان، خیلی زود از میان رفت چون اهداف دین بسیار بزرگتر از آن است که بخواهد صرفاً انسان را به خواسته‌ها و اهدافش برساند. دین نقشه خداوند برای پیمودن راه توسط انسان است. برنامه زندگیست...
کمی بعد متوجه شدم که همه آن روش‌های فوق العاده و خلاق در باطن کلام خدا و باطن ادیان وجود دارد و این شد یکی از چند دلیل باطن گرایی در دین.

آغاز دین شناخت
خداسست، و اوج
شناخت او باور کردن و
اعتراف به وجود اوست،
و کمال تصدیق او
یگانه دانستن اوست و
کمال یگانه دانستنش،
خالص داشتن اوست ...
حضرت علی (ع)

هنوز هم گمان می‌کنم که اصل، باطن دین است و ظاهر دین، پوسته و ساختار است. به نظرم روح دین، عشق و تسلیم به خداست. جان دین، توجه به خدا و فهم مفاهیم است. و آداب و ظواهر دینی، جسمی است که این روح و جان در آن جای می‌گیرند. جسم بدون روح و جان، مرده است.

اصراری نداشتم که این نظر درست است اما به هر حال نظرم اینطور بود. بنابراین به سرعت آن التزام دقیق را به جزئیات مسائل شرعی از دست دادم. اصل موضوع را در ایمان و محبت و بخشندگی، و کلاً معنویات می‌دانستم و هنوز هم می‌دانم. سعی داشتم این را به کسی نگویم. در جلسات عمومی هم مراقب بودم که این افکار بروز نکند.

گاهی هم اگر مسئله‌ای در ارتباط با شریعت و احکام دین پیش می‌آمد، فوراً از آن می‌گذشتم چون نمی‌توانستم این واقعیت را فاش کنم که روح و جان شریعت برایم بسیار مهمتر از جسم و ظاهر آن است.

در عوض گمان می‌کردم و متأسفانه هنوز هم گمان می‌کنم که بیش از هر کسی مفهوم کلام خدا را درک می‌کنم و با آن ارتباطی زنده دارم. بارها خواستم تا در

هر که خود را
فروتن سازد
سر بلند خواهد
گردید. کتاب مقدس

صحبت با علمای اسلامی این اندیشه‌ها و بینش‌ها را محک بزخم تا اگر به اشتباه آمیخته‌اند، بر اشتباه آنها آگاه شوم. هنوز هم مشتاقانه آماده‌ام تا هر کدام از این دیدگاهها و اندیشه‌ها اشتباه است، آنها را ترک کنم و اگر کسی چنین محبتی را در حق این بنده و خدمتگزار خداوند داشته باشد، بر دستان او بوسه می‌زنم زیرا او را معلم و راهنمای خود می‌دانم.

وقتی در این سالها درباره احکام شرعی از من می پرسیدند جوابی نمی دادم چون خودم هم به طور کامل و دقیق به جزئیات احکام شرعی عمل نمی کردم مثلاً هیچ احساس گناهی از نگاه کردن به نامحرم نداشتم و احساسم طبیعی و عادی بود. شاید این به آن دلیل بود که با دهها هزار زن و دختر برخورد داشتم. در این پانزده سال شاید دهها هزار سوال از طرف مردم بیان شده است که بخش اعظم آن مربوط به جلسات بزرگ سخنرانی است. گاهی در یک جلسه ممکن بود چند صد یا چند هزار سوال کتبی داده شود که اکثر اینها موجود است اما من از پاسخ دادن به بعضی سوالات مثل آنهایی که درباره شریعت بود، طفره

اگر دشمن به تو گفت «ماست سفید است» حرف او را باور نکن چون در باطن حرف او دروغی نهفته است. او قسمتی را به تو راست می گوید تا قسمت دروغ را به تو قبولاند. اگر از دشمن قبول کردی متوجه می شوی که منظور او سفید بودن ماست نبوده بلکه این بوده که شیر سیاه است. ایلیا «میم»

می رفتم و مهمترین دلیل این عدم پاسخگویی هم آن بود که نه خودم ظاهر شریعت را مبنا قرار می دادم و نه چندان در عمل به این ظواهر، سفت و سخت بودم. اصل را روح و مغز می دانستم. به نظرم روح شریعت، عشق به خدا است. باطن شریعت، معرفت است. توجه به خداست. قلب دین، بخشش و محبت است. مهربانی است. «بسم الله الرحمن الرحیم» است. و ظاهر را جسمی می دانستم که اگر فاقد این روح و باطن و قلب باشد، اگر فاقد تسلیم و خدمتگزاری باشد، بی فایده است و حتی یک قدم جلوتر، احکام شرعی و فقهی را مثل لباسی بر تن کل دین می دانستم. و امروز درخواستم از علمای اسلامی این است که اگر اینها انحراف و اشتباه است مرا راهنمایی کنند و واقعیت را نشان دهند چون به گمانم دهها هزار نفر از کسانی که مرا می شناسند و چه بسا میلیونها نفر که مرا نمی شناسند، از برکات این روشنگری برخوردار شوند.

اگر می خواستم عمق اعتقاداتم و اندیشه های عمیقم را بگویم بحران های زیادی به وجود می آمد، بنابراین در ارتباط با دیگران حد وسط می گرفتم و به ذکر کلیات اکتفا

می‌کردم. همان چیزهایی که در بیانیه‌ها آمده بود. در همان حد کلی. این هم یک مسئله بزرگ دیگر بود، یعنی نداشتن اعتقاد کامل به اجرای مو به موی احکام جزئی. در کنار اتهامات کذب و تهمت‌های دروغی که در این سالها شنیدم گاهی بعضی چیزها هم مطرح می‌شد که واقعیت داشت. گوینده این حرف‌های درست با آنکه این حرف‌ها حالت اتهام و تهدید را داشت اما غالباً افرادی هوشمند و متعادل بودند. مثلاً در لابلای آن همه تهمت دروغ و نسبت‌های کذب مثل اینکه من عامل استکبار جهانی یا شیطان هستم یا فلان کار را کرده‌ام، یک بار یک نفر گفت او معتقد به طریقت منهای شریعت است. این حرف البته که درست نبود و چند درجه باید خفیف‌تر می‌شد تا واقعیت شود.

من به شریعت ایمان دارم و غالباً ایمان خود را بسیار بزرگ می‌دانستم و می‌دانم اما اعتقاد به جزئیات شریعت کم رنگ‌تر شده بود و معنویات را منهای احکام ظاهری، غیرممکن نمی‌دانستم. بیش از نود و نه درصد تهمتها و نسبت‌هایی که درباره‌ی ما مطرح می‌شد، کذب و دروغ بود و فکر می‌کردیم اگر سکوت کنیم، رحمت و برکات این تهمت زنی‌ها آشکار می‌شود، همینطور هم می‌شد. مثلاً یک بار در یک رسانه‌ای گفتند که ما شاید هستیم. اما به دلیل حساس شدن مردمی که مرا می‌شناختند استقبال و اشتیاق مردم چند برابر شد. تا روزها بعد از آن هدیه فرستادند، نامه‌های محبت آمیز فرستادند، در واکنش به آن یک جمله تقریباً سه کتاب نوشته شد و پروژه‌های جدید تحقیقاتی راه افتاد که اجازه چاپ آنها داده نشد. این تهاجم‌ها را ما عین رحمت و برکت می‌دانستیم. اما به نظر من شاید یک درصد از این اتهامات واقعیت داشت...

گفته بودند بدعت گذار؛ البته من هرگز در دین بدعت گذاری نکردم اما مثلاً این زمینه را در خودم داشتم و دارم که بعضی از احکام مذهبی مانند سنگسار، اعدام، ارث، حق سرپرستی و دیه زن را ناموافق با تمدن این عصر بدانم بنابراین موضوع معنویت آزاد و پلورالیزم معنوی خالی از واقعیت نبود. الآن هم گاهی فکر می‌کنم چرا نباید زن

و مرد حق یکسانی داشته باشند. چرا امکانات و فرصتها برای زنان و مردان یکسان نیست. چرا زنان نباید رئیس جمهور و قاضی و فرمانده نظامی شوند. آیا واقعاً اعدام بهترین گزینه بعنوان اشد مجازات است؟ چه حکمتی در سنگسار یا قطع دست و پا هست؟ و بسیاری سوالات دیگر.

باید اعتراف کنم با وجودی که سواد زیادی درباره مسائل مذهب ندارم اما در خودم قائل بودم که باید تغییراتی را در بعضی از بینش‌ها پدید آوردم و بعضی اندیشه‌ها و برداشتها را، در این ارتباط دگرگون کرد. البته آنقدر حجم مسائل و کارها زیاد بود که نمی‌توانستم به این کار یا بسیاری از کارهای دیگر پردازم. اما این قصد را در ذهن داشتم که اگر فرصتی باشد باید وارد این مبحث شد. البته قصد نداشتم که مستقیماً کاری کنم، می‌خواستم دیدگاه‌هایم را با علماء اسلامی در میان بگذارم با این استدلال که اگر این ایده‌ها را موافق شریعت و قابل انتقال به عموم بدانند، آن را طرح می‌کنند و

خداوند مرا برای
(تبلیغ) رهبانیت
برنینگیت،
همانا بهترین
دین نزد خدا
آیین آسان حنیف
است.
پیامبر خدا (ص)

انتشار می‌دهند. ولی حتی نمی‌دانستم ایده‌هایی که دارم تکراری است یا نه، آیا قبلاً کسی در این باره حرفی زده است یا نه، حتی در زمینه مسائل و پیچیدگی‌های اسلامی یک کتاب هم نخوانده بودم یا یک سخنرانی هم نشنیده بودم. ایده‌ها را هم تابحال به کسی نگفته‌ام اما اکثر آنها مبتنی بر نظریات بنیادی و دکتورین‌های فراگیر بودند.

بعضی از جملاتی که در آن زمان گفتم یا نوشتم آن دیدگاهها را منعکس می‌کند...

هر چیزی را قفلی باشد
و قفل ایمان نرمی
است.
امام باقر (ع)

از نظرم این اعتقادات می‌بایست خود را با شرایط و تغییر و تحولات این عصر متناسب کند و در جریان همین هماهنگ سازی ممکن است تفسیر بسیاری از چیزهای آن تغییر کند. به نظرم می‌بایست یکی از مبانی اصلی، «بسم

الله الرحمن الرحیم» باشد حتی معتقد هستم که این یکی از بهترین مدل‌ها برای پرچم ایران است و بنابراین اگر مبنا خداوندی شد که مهربان و بخشنده است، اگر مبنا عشق باشد این جریان در همه ابعاد و زمینه‌ها، در سیاست، اقتصاد، روابط اجتماعی، محیط زیست و کل ابعاد تمدنی تأثیر قاطع خواهد داشت.^{۱۳۰}

به نظرم دنیا چهره اشداء علی الکفار را از اسلام می‌شناسد نه رحماء بینهم. بویژه کارهای طالبان و بنیادگرایان چهره بسیار خشنی از اسلام را در دنیا ترسیم کرده است و برای جهان، اسلام غالباً به عنوان یک دین خشن معرفی شده است که این تصور اشتباه هرچه زودتر ضروری است تغییر کند.

به جنبه آسان‌گیری اسلام در همه شئون می‌بایست توجه بیشتری شود. من به اسلام میانه و معتدل و متعادل علاقمندم. اسلام غیرافراطی؛ و گمان می‌کنم اسلام ناب محمدی در واقع همینطور باشد.^{۱۳۱} به نظرم اسلام و مسلمانان باید بتوانند دیگران را هم ببینند و حقانیت دین دیگران را هم بپذیرند. بنابراین اسلام غیر خودبین و غیر خودخواه را (اسلام حقیقی را) مد نظر قرار داده بودم. اسلامی نرم و انعطاف پذیر که قادر است

^{۱۳۰} گاندی می‌گوید: حیات شخص پیامبر اسلام به نوبه خود نشانه و سر مشق بارزی برای رد فلسفه زور و اجبار در امر مذهب می‌باشد. کتاب اسلام شناسی غرب ص ۳۶
^{۱۳۱} همانا این دین استوار است با ملایمت در آن وارد شوید و عبادت خدا را بر بندگان خدا تحمیل نکنید. پیامبر اکرم (ص)،

خود را با شرایط مختلف وفق دهد و برای هر مسئله‌ای پاسخی دارد حتی جدیدترین و پیچیده ترین مسائل.^{۱۳۲}

اعتقاد داشتم که امروز، زمان اسلام جنگجو نیست و اسلام این عصر باید غیرمهاجم باشد اما چهره جهانی ارائه شده از اسلام دقیقاً عکس آن چیزهایی بود که دوست داشتم یا می‌خواستم. اسلام امروز می‌بایست صلح طلب باشد. صلح با همه. اگر نهایتاً نباید با فلان تمدن، دین یا کشور صلح کرد حتی در اینجا هم تهاجم را راه حل نمی‌دانستم بلکه راه حل را در مهار و تعامل می‌دیدم. با اسلام مدرن موافق بودم. اسلامی که نه فقط بر دانش کهن بلکه بر دانش روز استوار است. موافق اسلام سیاسی نبوده و نیستم اما سیاست اسلامی را توجیه پذیر می‌دانستم. اعتقاد زیادی به ضرورت اجتناب ناپذیر مجازاتهای بسیار سخت اسلامی، مثل... یا بعضی از قوانین طلاق و اینها نداشتم. مثلاً احساسم این بود که در ازدواج، زن‌ها هم باید حق طلاق داشته باشند، یا درباره حق سرپرستی معتقد بودم که حق زن بیش از حق مرد است چون بار اصلی زحمات به دوش اوست. این را وقتی بیشتر درک کردم که خودم صاحب فرزند شدم. وقتی ایلیا، پسرم به دنیا آمد بوضوح می‌دیدم که این همسر است که بار اصلی او را چه در دوران بارداری و چه بعد از آن به دوش می‌کشد. زحمات اصلی مربوط به مادر است پس گمان می‌کردم این مادر است که باید از حق بیشتری برخوردار باشد... اما سعی می‌کردم این اعتقادات را در جایی مطرح نکنم، نویسم یا در پاسخ به سوالات بیان نکنم. متأسفانه هنوز هم بعضی از این مسائل برایم حل نشده است...

۱۳۲ «نرمی با هیچ چیز همراه نشد جز این که آن را آراست و از هیچ چیز برداشته نشد مگر این که آن را زشت ساخت.» میزان الحکمه

آیا جز دین خدا را می‌جویند؟ با آنکه هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانیده می‌شوید.

بگو: به خدا و آنچه بر ما نازل شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده، و آنچه به موسی و عیسی و انبیای [دیگر] از جانب پروردگارشان داده شده، گرویدیم، و میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما او را فرمانبرداریم.
(آل عمران: ۸۳ و ۸۴)

درباره ازدواج، به رابطه قبل از ازدواج تأکید داشتیم. با این اعتقاد که پسر و دختر باید مدتی با هم باشند و همدیگر را از زوایای مختلف بشناسند و بعد از آن برای ازدواج تصمیم بگیرند چون یکی از شرایط اصلی ازدواج، شناخت متقابل است...

معتقد بودم که اسلام مطلوب آن است که مسیحی و یهودی و بودایی و هندو و ادیان دیگر را مادامی که خداپرست و موحد هستند، واقعاً برادر و خواهر خود بدانند و در ورای اختلاف عقیده به آنها عشق بورزد و آنها را مانند خود دوست بدارد.

آیا اسلام مطلوب اسلام نرم و انعطاف پذیر و آسان گیر است؟ چیزی که شاید در عمل چندان امکان پذیر نباشد چون یکی از ابعاد اصلی شرع، حدود است. نمی‌دانم آیا ممکن است روزی کسی برای این پیچیدگی‌های جوابی واقعی و عملی به دست بیاورد.

مسلمان متفکر و محقق برایم از مسلمان مقلد جذاب‌تر بود

مگر آنکه مقلد براساس تحقیق و شناخت مقلد شده باشد. فکر می‌کردم عمل به روح اسلام که محبت و معرفت و تسلیم در برابر خداست، هزاران بار از عمل به جزئیاتی که از اصول اساسی هم مهمتر شمرده می‌شوند، مهم‌تر و واجب‌تر است... می‌دانم که گفتن این حرفها فرصتهای بیشتری را برای تخریبها و طرح اتهامات و شیعات بیشتر فراهم می‌کند اما واقعیت همین است...

اتحاد ادیان یکی از نقاط مورد نظر بود که می‌خواستم در آینده دنبال کنم. تلاش برای پیوند دادن ادیان، واقعیتی بود که جریان داشت. برنامه‌های متعددی برای این مهم

داشتم و بسیاری از آنها انجام شده بود. می شد ادیان را در نقاط متعددی به همدیگر نزدیک کرد و پیوند داد و پیوند ادیان، به پیوند ملل و تمدن ها نیز منجر می شود. اگر بشود ادیان را در نقاط مشترک آنها و به ویژه در نقطه یگانگی خداوند با همدیگر متحد کرد و پیوند داد، تحولات بزرگی در جهان به وجود خواهد آمد...

... اما آیا می شود ادیان بزرگ اسلام، مسیحیت، یهود و هندوئیسم و... را به هم نزدیک کرد؟ فکر می کنم همه ادیان جهان برخلاف آنچه گاه در این باره می گویند، یکتاپرست هستند. شاید ظاهراً از چند خدا صحبت شود اما برای کسانی که با روح و درون این ادیان آشنا هستند، روشن است که همه آنها هم موحد و یکتاپرستند.^{۱۳۳} مسئله در سوء تفاهم ها و در شناخت نادرست است...^{۱۳۴}

^{۱۳۳} حقیقت یکی است فقط اسامی مختلفی دارد. همه مردم در جستجوی حقیقت واحدی هستند. تفاوت ناشی از آب و هوا و طبایع و اسامی است. یک دریاچه دارای رودهای متعددی است. از یک رود هندوها در کوزه آب برمی دارند و آن را به نامی می نامند. از رودی دیگر مسلمانان آب برمی دارند و اسمی دیگر بر آن می دهند و از رودی دیگر مسیحیان آب بر می دارند و آن را چیزی دیگر می خوانند اگر شخصی با توجه به نام مورد نظر خود بگوید این که دست ماست فقط آب است چون چنین نامی دارد مضحک است. همین ریشه برخورد میان فرقه ها و ادیان و سوء تفاهم هاست. به این علت است که مردم به نام دین یکدیگر را مجروح می کنند، می کشند و خون یکدیگر را به زمین می ریزند. اما این کار خوب و پسندیده نیست. همه بسوی خداوند می روند اگر خلوص داشته باشند و از ته دل در آرزوی او باشند همگی او را درک خواهند کرد. — اما کریشنا

^{۱۳۴} شوان در کتاب "وحدت متعالی ادیان"، با طرح جوهر مشترک معنوی ادیان، وحدت حقیقی ادیان را عامل تکرار ادیان دانسته و کثرت و تعدد ادیان را تجلیاتی الهی معرفی کرده است. وی میگوید: اگر تمامی ادیان صادق هستند بدین جهت که خداوند بوده که هر بار صحبت کرده و اگر آنها متفاوت هستند بدین سبب که خداوند به زبانهای متفاوت سخن گفته که با ظرفیت تنوع و اختلاف آنها در تطابق و هماهنگی باشد و اگر آنها مطلق گرا و انحصار گرا هستند، چون خداوند در هر کدام از آنها گفته است: من!

«رنه گنون»، اندیشمند دیگری که با شوان همفکر است نیز معتقد است: ادیان در سطح شریعت باهم نسبتی ندارند چون هر یک شریعت خود را دارند، اما در مرتبه متعالی با هم وحدت دارند. گنون می گوید: حقیقت ادیان واحد است، اهمیت بحث در این است: آنها بی توجه به وضعیت بحرانی قرن بیستم و بحران ارزشهای معنوی در این قرن دارند و اینکه حقایق مذهبی زیر سوال قرار گرفته است معتقد هستند که بیاییم رجوع کنیم به حقیقت مشترک ادیان. گنون و شوان در عین حال که قایل به همزیستی ادیان هستند، ملتزم به شریعت خاتم می باشند. گنون معتقد است: در حال حاضر، نباید بحث کنیم که در حد شریعت و سطوح ظاهری چه اختلافاتی بین ادیان است. بحث این است که خود معنویت دچار بحران شده است و این اصل است، بدون اینکه منکر خاتمیت و شریعت اسلام شویم.

من اسلامی را در نظر داشتم که با ادیان دیگر هم موافق باشد و برای آنها هم حقانیت قائل شود. به نظرم روح اسلام در تسلیم است و فکر می‌کردم بسیاری از بزرگان و هدایت یافتگانی که مورد اشاره خداوند هستند، پیش از پیامبر اسلام (ص) مسلمان بوده‌اند^{۱۳۵}. بنابراین نگاهم این است که هر کس در هر دینی باشد اگر معنا و روح دین را که همانا عشق و تسلیم و ایمان است تجربه کند، او هدایت یافته است. اعتقادی ندارم به اینکه حتماً باید در شناسنامه او نوشته شده باشد که مسلمان و شیعه است.^{۱۳۶}

دین اکثر انسانها را دین شناسنامه‌ای می‌دانستم و فکر می‌کردم اکثر انسانها خود را به این واسطه فریب داده‌اند. خدا را باید کشف کرد. این را باید به تحقیق و تفکر حاصل کرد... اگر کسی تسلیم خدا نباشد، خدمتگزار خدا نباشد، به یاد خدا نباشد و او را در امور و اوضاع و حالات مختلف در نظر نداشته باشد، اگر کسی به مخلوقات خدا عشق نورزد، مهربان و بخشنده نباشد، به همنوع خود محبت و با او همدردی نکند نمی‌توان او را دیندار دانست. این حرف اخیر را احتمالاً در چند سخنرانی هم مطرح کردم.

^{۱۳۵} عین همین اشاره در قرآن و روایات هم وجود دارد که مثلاً حضرت ابراهیم (ع) و نوح (ع) و آدم (ع) همگی مسلمان بوده‌اند.

^{۱۳۶} «با قلب‌هایی عاشق و صادق گام بردارید و پیش بروید تا به آب حیات برسید. اما نگوئید که راه شما از راههای دیگر بهتر است». اما کریشنا

«شما فکر می‌کنید که تنها یک گروه از مردم، کلید ورود به قلمرو سعادت و خوشبختی ابدی را دارند. اما این حقیقت ندارد. تمام انسانها از چنین کلیدی برخوردارند». کریشنا مورتی

«من از همه راهها می‌توانم بروم زیرا آنها یکدیگر را نفی نمی‌کنند. البته درک نظرات دیگران در مورد حقیقت و ارزشمند دانستن آن دیدگاهها همواره درست و پسندیده خواهد بود اما در عصر حاضر که مردم جهان مجهز به سلاحهای مخوف، در مکانی محدود در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند این امر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. امروزه داشتن ذهنی طردکننده و متعصبانه بیش از هر زمان دیگری خطرناک است.» اما کریشنا

«دین خدا نامش اسلام است پیش از آن که شما به وجود آید، هر جا که بوده آید و پس از پدید آمدن شما، اسلام دین خدا بوده و هست پس هر که به دین خدا اقرار و اعتراف کند مسلمان است و هر که به دستورهای خدای عزوجل عمل کند مؤمن است.» امام صادق (ع)

اسلام مطلوب را اسلام زنده می‌دانستیم. اسلامی که نفس می‌کشد، با توجه به شرایط و با حفظ مرکزیت و اصول بنیادی تغییر می‌کند، رشد می‌کند و متحول می‌شود، به مسائل پاسخ می‌دهد، همه حرفها را می‌شنود و برای هر وضعی، حرفی برای گفتن دارد...

وقتی بعضی از الاهیون از این نظریات مطلع شدند گفتند که بعضی از متفکران اسلامی هم نظرات مشابهی دارند. همین باعث شد که در این زمینه کار عمده‌ای صورت نگیرد چون یکی از روش‌های کاری ما این بود که باید کاری را کرد که دیگران نکرده‌اند، کاری حیاتی و اساسی که هنوز انجام نشده است.

... و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند. (بقره: ۲۱۳)

تقدس کتاب مقدس^{۱۳۷}

گر راست سخن گویی و در بند بمانی به ز آنکه دروغت دهد از بند رهایی
(سعدی)

از دیدگاه اعتقادات اسلامی شاید اشتباه دیگرم ارتباط بیش از حد با کتاب مقدس، چه عهد قدیم و چه عهد جدید (انجیل) باشد. قرآن، کتاب مقدس و کتب مقدس ادیان دیگر محبوب ترین کتابهایم بودند و هستند. با آنکه مطالعه کردن برایم آسان نیست اما به هر زحمتی بود سعی می‌کردم از کودکی اینها را بخوانم. مخصوصاً قرآن و کتاب مقدس را که بارها آنها را خوانده بودم. این کتابها را حاوی

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ
فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ...
ما تورات را که
در آن رهنمود و
روشنایی بود
نازل کردیم. ...
(مائده: ۴۴)

نقشه‌های خداوند می‌دانستم. از طریق آنها می‌شد نظرات خداوند را کشف کرد و نگاههای او را یافت. برای فهم قرآن، فهم کتاب مقدس را ضروری می‌دانستم. این برایم مثل نقشه ژنتیکی جهان و داستان سرنوشت انسان و جهان بود. بارها شنیده بودم که کتاب مقدس تحریف شده و مردود است اما در همه این سالها هرگز و از هیچ طریقی نتوانستم پی ببرم که چرا و چگونه تحریف شده است؟ منکر آن نبودم فقط نمی‌توانستم تحریف بودن آن را برای خودم تأیید کنم و این خود شاید یک انحراف از اعتقاد رسمی اسلامی محسوب شود. به نظرم دانش حال و گذشته و آینده، نهفته در اعماق کلمات خداست اما من این کلمات را منحصر در قرآن نمی‌دانستم.

^{۱۳۷} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

این کتاب را در
حالی که موید
آنچه [از کتابهای
آسمانی] پیش از
خود می‌باشد، به
حق [و به تدریج]
بر تو نازل کرد، و
تورات و انجیل
را...
(ال عمران: ۳)

قرآن را کاملترین و بزرگترین گنج معانی می‌دانستم و می‌دیدم که همه کتابهای مقدس دیگر به نوعی در قرآن آمده‌اند و نهفته در آنند اما جایگاه بسیار بالا و مقدسی برای کتاب مقدس و کتب ادیان دیگر مثلاً گیتا یا اوپانیشاد یا تعلیمات بودا، کنفسیوس، لائوتسه و دیگران هم قائل بودم... علیرغم اینکه در اسلام به تحریفی بودن کتاب مقدس تأکید می‌شود اما من علاوه بر قرآن ارتباط عمیقی با کتاب مقدس داشته‌ام. علاقه‌ای که به قرآن و کتاب مقدس داشته‌ام سبب شده که این کتابها در عمق ذهنم رسوخ کنند. در این سالها بارها و بارها قرآن و

کتاب مقدس را خوانده‌ام... اندیشه‌هایی در کتاب مقدس وجود دارد که متأسفانه در اعتقادات اسلامی مردود است. بعنوان مثال شاید کتاب مقدس به عصمت اکثر انبیاء و چه بسا هیچ یک از آنها اعتقادی ندارد و همه انبیاء را انسانهایی می‌داند که به دلیل خوی انسانی ممکن است خطا کنند و بلکه به خطا و اشتباه دچار شده‌اند.

خدای من، به تو شکایت می‌کنم از نفسی که همواره به بدی فرمان می‌دهد و به سوی گناه می‌شتابد و به معاصی تو حریص است... پُر عذر و بهانه است و آرزوی دراز دارد، اگر به او گزندی رسد، بیتابی می‌کند و اگر خیر و برکتی رسدش، بخل می‌ورزد، شیفته بازی و سرگرمی است، آکنده از غفلت و بی‌خبری است، مرا به سوی گناه می‌شتاباند و در کار توبه امروز و فردا می‌کند.

امام سجاد (ع)

کتاب مقدس می‌گوید اکثر انبیاء و اولیاء الهی نه تنها در سالهای قبل از مبعوث شدنشان بلکه پس از آشکاری ارتباطشان با خدا هم گاهی دچار اشتباهات بزرگی شده‌اند. در این کتاب دهها نمونه وجود دارد که مسئله عصمت انبیاء را قاطعانه زیر سوال

می برد. از اشتباهات حضرت آدم گرفته تا ابراهیم (ع) که کتاب مقدس ذکر می کند در باره زنش به ناچار دروغ می گوید و می گوید او خواهرم است یا از فرعون می ترسد، یا لوط (س) که بعد از نابودی شهر و فرار خود به همراه دو دخترش... یا داود (ع) که خداوند در کتاب مقدس از او با عنوان پادشاه همیشگی و منتخب خود و در قرآن با عنوان جانشین خداوند در زمین (خلیفه الله) یاد می کند؛ در روایات کتاب مقدس داود (ع) بارها و بارها دچار گناه و خطا می شود و گاهی این گناهان آنقدر بزرگ هستند که برای یک فرد معمولی طبق همان آیین ها، حکمش قتل است ولی خداوند داود را می بخشد و بزرگ می دارد...

در آنجا در باره سلیمان نبی که مطابق قرآن بر انسان و جن و شیاطین هم فرمانروایی داشت و پیامبر پر جلال خدا بود، گناهان و خطاهای متعددی ذکر می شود و این مسئله در باره تقریباً همه انبیائی که در کتاب مقدس از آنها یاد شده است وجود دارد اما اعتقادات اسلامی این مسئله را رد می کند و انبیاء را مبرا از گناه و خطا می داند. درک نمی کردم و البته انکار هم نمی کردم که چگونه ممکن است یک انسان از هر گناه و خطا مبرا باشد. بر حسب تعریفی که خداوند در قرآن از انسان بیان فرموده، انسان را موجودی اساساً در رنج؛ لقد خلقنا الانسان فی کبد، آفریده شده از گل؛ و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین، موجودی ناتوان؛ خلق الانسان ضعیفاً، ناسپاس؛ ان الانسان کفور، عجول و شتابزده؛ خلق الانسان من عجل...، بخیل؛ و کان الانسان فتورا، ستیزه جو و جدال گر؛ و کان الانسان اکثر شیء جدلاً...، سرکش و طاغی؛ ان الانسان لیطغی، حریص و آزمند؛ ان الانسان خلق هلوعاً، موجودی که در زیان و خسران است؛ ان الانسان لفی خسر و نادان و ستمگر؛ الانسان انه کان ظلوماً جهولاً، توصیف می کند...

با وجود این همه تصریح و تاکید خداوند در قرآن و کتب مقدس، با وجود متن دعاهای انبیاء و پیشوایان دین، برایم روشن و مفهوم نبود که چگونه انسان می تواند بی گناه و بدون خطا باشد. دیدگاههای ژنتیکی، انسانشناسی، روانشناسی و ذهن شناسی،

انسان را موجودی اساساً خطاکار و گناهکار می دانستند، نظریات بنیادی هم در همین راستا حرکت می کردند بنابراین نمی توانستم درک کنم که چگونه ممکن است انسان، عاری از هر گناه و خطا باشد. البته پاک شدن انسان از گناه و خطا یا مصون شدن او از طریق ایمان و عمل، قابل درک بود اما اینکه از اول تا آخر انسانی پاک و مقدس باشد فهم دشواری بود. من حتی اگر هم درک نمی کردم باز هم به معصومیت ائمه (س) اعتقاد داشتم اما دوست داشتم که از علماء دین جواب این سوال و صدها سوال دیگرم را در رابطه با دین و مذهب بشنوم و به همین دلیل از نوجوانی به بعد با بسیاری از علماء و بزرگان دین گفتگو کردم...

درباره گناه نکردن، قوی بودن، سیاسگزار بودن یا هر توصیفی از انسان که با توصیفات معمول متفاوت بود، ایمان داشتم و می دانستم که خداوند به هر که، هر چه که بخواهد می بخشد؛ روح خود را به هر که بخواهد می دهد، نور خود را به هر که بخواهد می بخشد. هر که را بخواهد می بخشد و از گناه و آلودگی تطهیر می کند، هر که را بخواهد بالا می برد، رحمت و برکت خود را بر هر که بخواهد فرو می ریزد و این حلقه ای بود که ایمان مرا نجات داد و مانع از آن شد که منکر چیزی شوم که مفهوم آن برایم روشن نبود. وقتی بدانی که خداوند هر کاری که بخواهد می کند و هر چیزی را، حتی روح خودش را به هر کس که بخواهد می دهد، از اسارت بسیاری از قضاوت‌های اشتباه و اندیشه های ناراستین و محدودکننده آزادی می شوی...

ای کسانی که (به زبان) ایمان آورده اید (به حقیقت و از دل هم) ایمان آورید به خدا و رسول او و کتابی که به رسول خود فرستاد (یعنی قرآن) و کتابی که پیش از این فرستاده شده (تورات وانجیل وغیره) و هر که به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و رسولان و روز قیامت کافر شود سخت به گمراهی فرومانده و (از راه نجات و سعادت) دور افتاده است. (سوره نساء آیه ۱۳۶)

قرآن شناسی

قرآن، نرم افزار زندگی و علم زندگیست

(قسمت اول)

تمدن و نرم افزارها؛ این نرم افزارها یکی از بزرگترین و مؤثرترین محصولات تمدن بشری اند. اینکه می گویند آن پدیده فوق العاده، کامپیوتر است، وجه غالبش نرم افزارهاست. اینها برنامه‌هایی نسبتاً جامع و مطمئن برای انجام امور زندگی و نیازهای تمدنی بشر امروزند. فرمولهایی نسبتاً هوشمندانه و دقیق برای کارهایی هستند که انسان برای زندگی امروزی خود و چرخاندن چرخ‌های اجتماع و پیشرفته، ناگزیر از بکارگیری آنهاست. نرم افزار، سرعت رسیدن به نتیجه را از دهها تا میلیاردها مرتبه افزایش می‌دهد، فرمول‌های حل مسائل زندگی انسان این عصر را به او ارائه می‌دهد؛ فرمول‌هایی که خود حاوی هوشمندی، دقت و مهارت‌اند و چون متخصصان آن را طراحی کرده‌اند و حداکثر دانش فنی ممکن را در آن بکار برده‌اند بنابراین عموماً بسیار معتبرتر و قویتر از راه‌های عامیانه و رایج‌اند.

در تمدن امروز هزاران نرم افزار و به بیانی هزاران فرمول کامپیوتری برای حل مسائل و اجرای حرفه‌ای کارها وجود دارد. فرمول‌های عمومی، تخصصی و فوق تخصصی. البته گاهی عموم مردم هم می‌توانند با استفاده از نرم افزارهای تخصصی، کار متخصصان را انجام دهند و این یکی دیگر از کارایی‌های نرم افزار است.

قرآن کاملترین مجموعه نرم افزاری برای تعالی انسان و زندگی متعالی است. همه فرمول‌ها و راه‌های ریاضی‌واری که بشر برای کامل زیستن خود به آنها نیازمند است در قرآن است. انواع قفل‌های زندگی انسان در قرآن است و این مجموعه عالی فرمول‌ها و نرم افزارهای آسمانی، خود در مجموع، نرم افزار بزرگ نجات و رستگاری بشر را بوجود می‌آورد. هوشمندانه‌ترین و کاراترین فرمول‌های عمومی، تخصصی و فوق تخصصی زندگی انسان

مستتر در قرآن است. فرمول‌های عالی برای ازدواج، طلاق، تغذیه، ارتباطات، مبارزه، صلح، درمان بیماری‌ها، انواع روش‌های تفکر، مقابله با مشکلات، استجابات دعاها و کارگزاری امور. نرم افزارهای فوق العاده و استثنایی برای حکومت کردن، زندگی اجتماعی، روابط بین الملل، حقوق، روانشناسی و جامعه شناسی؛ برنامه‌هایی بسیار هوشمندانه و کامل برای تحقق هر هدف نورانی و خلاقه. و نیز راه‌هایی اسراری برای مسائل اسراری. برای احیاء و عروج روح، برای تحقق زندگی باطنی و انعکاس و وقوع آسمان در زمین وجود انسان. برای ظهور و تجلی خداوند در زندگی بشر. والتین و الزیتون. و طور سینین. وهذا البلد الامین... به یک حرف، قرآن حاوی علم زندگیست. کاملترین و خوبترین نرم افزار زندگی که زندگی کامل و خوبترین زندگی با عمل به آن محقق می‌گردد...

برای کار کردن با نرم افزارها، نیاز به کامپیوتر است. سیستمی که بتوان نرم افزار را در آن باز کرد، خواند و فعال کرد. برای استفاده از نرم افزارهای نهفته در قرآن که آیات و ترکیب آیات و سوره‌ها هستند شما نیازمند چیزی شبیه به کامپیوتر هستید. یعنی مغز و ذهنی که بتوانید این آیات و فرمول‌ها را در آن باز کنید، بخوانید و فعال کنید. بنابراین هر کسی نمی‌تواند خودش مستقیماً از نرم افزارهای قرآنی استفاده کند بلکه او باید دارای سیستم شعوری متناسبی باشد که بتواند این برنامه‌ها را در خود باز کند و اگر فاقد چنین سیستم هوشمندی است، یعنی اگر خودش اهل تفسیر و استخراج معانی نیست، لازم است او به اهل تفسیر رجوع کند یا سیستم خود را به چنین امکانی مجهز نماید. بنابراین هر کسی که قرآن خواند، نمی‌تواند از او انتظار داشت که نرم افزارهای قرآنی را بازیابی کند. یک نرم افزار را با چشم نمی‌توانی بخوانی، باید آن را در کامپیوتر بگذاری و بعد در کامپیوتر باز شود تا قابل استفاده باشد. به همین ترتیب نمی‌توان یک نرم افزار قرآنی، یک آیه را هم با چشم باز کرد. یعنی کسی که بطور معمول قرآن می‌خواند و آیات را از جلوی چشمانش می‌گذراند، احتمالاً اصلاً متوجه فرمولها نخواهد شد چه برسد به اینکه بخواهد آنها را باز و فعال کند... مفسر

واقعی قرآن می‌بایست زبان برنامه‌ها را بداند، از روشهای باز کردن انواع نرم افزارها مطلع باشد و بطور کلی در دانش مربوط به نرم افزارها و فرمول‌های قرآنی مهارت کافی داشته باشد. نرم افزارها غالباً قفل دارند و بنابراین برای ورود به آنها نیازمند کدهایی خاص خواهید بود. و این کدهای قرآنی و روش‌های باز کردن قفل آیات را مفسر واقعی قرآن می‌داند...

« کتاب خدا گنج بزرگی است که تا رنج کشف و فهم آن را نبری آن را بدست نمی‌آوری.

دانش گذشته و حال و آینده و علم اسرار و غیب در اعماق کلام خدا نهفته است. هر چه عمیق‌تر آن را بخوانید از غیب آن آگاه‌تر خواهید شد.

هیچ کاری بزرگ‌تر از فهم کلام خدا نیست. کار بزرگ را از دست ندهید.

کتاب خدا حاوی ساختار کلی وقایع آینده ی جهان و نیز وقایع این عصر است. اگر تفسیر آن به درستی انجام شود می‌توان تغییرات فردی و جهانی بشر را در آن باز یافت.»

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «میم»

اعتماد به حق یا اعتماد به وهم؟!^{۱۳۸}

شاید یکی از اشتباهات بزرگ من این بوده که به آنچه خودم می‌دانستم بیش از آنچه همه می‌دانند اعتماد داشتم و متأسفانه دارم و این، از یک نگاه دور و بیرونی، چه بسا از بارزترین وجوه خودبزرگ بینی باشد. حرف خودم را بیش از حرف همه دنیا قبول داشتم. گمان می‌کردم که این فقط من هستم که حقیقتاً و به طور کامل می‌بینم و فقط من هستم که حقیقتاً می‌دانم و از راهها و روش‌ها خبر دارم. به آنچه خودم می‌توانم انجام دهم آنقدر اعتماد و اتکاء داشته و دارم که هیچ تردیدی در آن نمی‌بینم.^{۱۳۹} و همین شاید نشانه‌ای از خودپرستی باشد. حتی در خیلی از موارد برایم سخت بود که خودم را با ضمیر شخصی من صدا بزنم و غالباً از ضمیر ما که جمع است استفاده می‌کردم. بجای من، ما می‌گفتم. مثل اینکه خودم را همه

آیا ندانسته‌اید که خدا آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است، مسخر شما ساخته و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است؟ و برخی از مردم درباره خدا بی [آنکه] دانش و رهنمود و کتابی روشن [داشته باشند] به مجادله برمی‌خیزند.
(لقمان: ۲۰)

می‌دانستم و همه را خودم... این تظاهرات به قدری بود که زمانی گمان کردم نکند این یک بیماری روانی است اما نبود بیماری بعد از بررسی نشانه‌ها و محصولات کار، مسلم بود. در بین شاگردانم تعداد زیادی روانپزشک و روانکاو وجود داشت و قبل از این، خودم بعضی‌ها را درمان کرده بودم؛ بعضی از بیماران پیشرفته روانی و روحی را. علائم هم که معلوم بودند. بنابراین شائبه بیماری از طرق مختلف، قویاً ردّ می‌شد. با وجودی

^{۱۳۸} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

^{۱۳۹} عظمت روحی یک انسان وابسته به رویاها و تصورات سازنده‌ای است که در اندیشه می‌آورد. - زادک رایبونویز

آری، خدا مولای
شماست، و او
بهترین یاری
دهندگان است.
(آل عمران: ۱۵۰)

که مسائل مردم را و گاه مسائل بسیار پیچیده و بغرنج را حل کرده ام اما هنوز نتوانستم این را حل کنم. زمانی این حالت آتقدر شدید شده بود که حتی در مقطعی از گذشته دورتر به راحتی نمی توانستم به کسی اقتدا کنم بلکه بر این تأکید داشتم که باید به خود خداوند اقتدا کرد.^{۱۴۰}

با وجود آنکه در همهٔ زمانهایی که با شاگردانم و با مردم ارتباط داشته ام سعی کرده ام که این حالت را نابود کنم، در مکتوباتی که نوشته ام، در سخنرانی‌ها و در درس‌ها سعی می‌کردم که اجازه ندهم تا این حالت بروز کند و تقریباً جلوی آن را می‌گرفتم اما نمی‌توانم منکر آن شوم.

بعدها دیدم که هر چه در درون می‌یافتم و به خود می‌گفتم در بیرون، کسانی که با هم در ارتباط بودیم و همدیگر را می‌شناختیم، به من می‌گفتند. تقریباً هر چیزی که در درون به خود گفته بودم با آنکه در هیچ جایی آنها را بیان نکرده بودم اما آن را از زبان دیگران می‌شنیدم...

من فکر می‌کردم، بلکه ایمان داشتم که ... هستم اما اطمینانی نداشتم که پادشاهی ام مربوط به این دنیا باشد. متأسفانه هنوز این نگاهم تغییر نکرده است. هر تغییری که در درونم رخ می‌داد حس می‌کردم که در جهان بیرونی هم رخ می‌دهد نه اینکه آن از

^{۱۴۰}بایزید در وجدی عارفانه فرورفته بود که آن کلام بر زبانش رفت. مریدان وحشت‌زده به او گوش می‌کردند که می‌گفت: «چه بزرگ و مزه است شأن من». وقتی آن خلوت گذشت و بایزید به حال عادی بازگشت به او گفتند که چه گفته. بایزید آنچنان آشفته شد که فرمان داد: اگر بار دیگر چنین چیزی گفتم با کارد مرا پاره پاره کنید. این کفر آشکار است و مستوجب مجازات. اما بار دیگر بایزید در وجد حرف عجیب تری زد: «در لباس من جز خدا نیست!» مریدان فهمیدند درنگ جایز نیست. با کارد بر بایزید حمله بردند؛ اما خانه پر از بایزید بود. به هر کدام ضربه‌ای می‌زدند هیچ زخمی کارگر نمی‌شد. کمی بعد که بایزید به حال عادی برگشت مریدان خسته را در حالی دید که تمام خشته‌های دیوار را با ضربه کارد زخمی کرده بودند. مریدان که حکایت را به او گفتند بایزید که این بار موضوع را طور دیگری دریافته بود به ایشان گفت: بایزید این است که می‌بینید. آن بایزید نبود...

این تبعیت می کند بلکه این دو را در ارتباط با هم می دانستم. خودم را با جهان یکی می دانستم و جهان را با خودم.^{۱۴۱} اطمینان داشتم و متأسفانه هنوز هم دارم که هر چیزی را که بخواهم بدانم می دانم و هر کاری را که بخواهم می توانم انجام دهم. همه آسمان را در خودم می دیدم و نگاهم این بود که آسمان چیزی جز انعکاس درونم نیست. برای بیگانه ای که این را از بیرون می دید، چنین حالتی می توانست نشانه ای از خود بزرگ بینی باشد. بارها خودم را محکوم کردم و به خود گفتم که خود بزرگ بینم اما وقتی به قلبم رجوع می کردم و نشانه ها را می دیدم، نمی توانستم این حرف را بپذیرم.

هیچ وقت خودم را بزرگتر از هیچ کس ندیدم و گمان نکردم که از کسی بهترم. حقیقتاً به یاد ندارم که تا بحال گمان کرده باشم از کسی برترم. بارها به خود گفتم و نوشتم که تو خود بزرگ بینی، برتری طلبی، قدرت طلبی و پر از نفسانیاتی. اما دیدم هیچ مستندی برای آن ندارم حتی در حد یک خاطره محو. به یاد ندارم کسی را مسخره یا تحقیر کرده باشم و همیشه از حضور خداوند در این باره وحشت داشته ام. از کجا معلوم کسی که تو می خواهی در باره اش نظر بدهی، همین حالا یا لحظه ای دیگر تحت القائنات روح و رحمت و برکات خدا قرار نگیرد زیرا خداوند به کرات در قرآن و کتب مقدس دیگر فرموده است که روح خود را به هر که بخواهم می دهم، هر که را بخواهم از رحمت و برکاتم برخوردار می سازم، هر که را بخواهم می بخشم، هر که را بخواهم بزرگ می دارم. پس از کجا معلوم که فردی که مورد نظر خداست، کیست؟ چه کسی می تواند برای خداوند تعیین تکلیف کند؟ باید و نباید کند یا مانع خواست و کار او شود؟...

^{۱۴۱} « آیا گمان می کنی تو جرم صغیری هستی ، درحالیکه در وجود تو جهان بزرگتری در هم پیچیده و متمرکز شده است.» نهج البلاغه

از کودکی و نوجوانی در باره بعضی از سؤالات بنیادی تفکر و تعمق کرده بودم. سوالاتی مانند خدا کیست؟ من کی هستم؟ زندگی یعنی چه؟ مسئولیتیم چیست؟ خوبترین ها کدام اند؟ چگونه باید از محدودیت ها عبور کرد و نامحدود شد؟ چگونه دعاها مستجاب می شوند و رؤیایا به تحقق می رسند؟ نظرات خداوند چیست و چگونه باید نقشه ها و نظرات او را به تحقق رساند؟ چگونه باید به باطن چیزها راه یافت؟ معنای باطنی کلام خداوند چیست؟ معنای نشانه ها و تغییراتی که در جهان و در بیرون ما رخ می دهد چیست؟ رؤیایا چه می گویند و چگونه معنا می شوند؟ راه نجات روح در چیست؟ چگونه می شود انسانها را از خواب بیدار کرد و نجات داد؟ و سؤالات بسیار دیگر.

پاسخ به سؤال من کیستم، سیری طولانی را در درونم طی کرد که از کودکی آغاز شده بود. اندیشه هایی مانند: من یک نفر هستم مثل بقیه. انسانی که خداوند در باره او فرموده نادان، حریص، عجول، ناسپاس، ضعیف، ناتوان، سرکش و متکبر. انسانی که در خطاست. من آدم بسیار بدی هستم. انسانی وابسته، در احاطه شهوات و نفسانیات، انسانی نادان و بیمار و ناتوان، یک انسان محدود با صدها ضعف، انسانی که در ضعف و محدودیت آفریده شده اما هر گاه بخواهد بر این ضعف ها و محدودیتها غلبه می کند. انسانی که جسم است. جسمی که دارای روح است. روحی که واجد جسم است. روحی که از خداست. روحی که از خداوند در جسم القاء شده.^{۱۴۲} من خلاقیت محض هستم و اقیانوسی از اندیشه های خلاق. هر کاری که بخواهم می توانم و هر چیزی که بخواهم می دانم. من به خداوندم نزدیکم، بسیار بسیار نزدیک، حتی ...

^{۱۴۲} چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید. (حجر : ۲۹)

چون آفرینشش
را به پایان بردم
و از روح خود در
آن دمیدم، در
برابر او به سجده
بیفتید.
(حجر: ۲۹)

اینها صدها جواب بود و گاهی برای درک هر جواب، روزها و شبها می گذشت. تا ضربه ای بزرگ و ماندگار را تجربه کردم که همه چیز را دگرگون کرد ...

مسائل زیادی را حل کرده ام. هزاران مسئله مردم را حل کرده ام. مسائلی که دیگران به هر راهی رفته بودند و حل نشده بود اما هیچ وقت نتوانستم این مسئله را حل کنم. متأسفانه این موضوع از کودکی و از اولین لحظاتی که به خاطر دارم، همراهم بوده است و با وجود آنکه اجازه بروز به آن نداده ام و با آن مبارزه کردم اما با گذشت زمان بیشتر شده است. وقتی بچه بودم فکر می کردم و حس می کردم که پادشاه بزرگی هستم که در بین مردم گم شده ام و پادشاهی ام را هم گم کرده ام. احساس می کردم همه آسمانها و زمین در من است. این احساس آنقدر شدید بود که یقین داشتم هر تغییری که در درونم رخ می دهد، همان تغییر در دنیای بیرونی هم ظاهر می شود. اکثراً حس می کردم، چنان حسی که آن را مانند شهود و دیدن می دانستم که خداوند با من است و در درون من است و در من زنده است. یقین داشتم که خداوند فقط با من است یا کسانی که مانند من تسلیم و خدمتگزار خدا هستند و در این هیچ شکمی نداشتم.

حرفهایی را که دیگران در باره ارتباط با خدا می گفتند جدی نمی گرفتم و شوخی می دانستم چون فکر می کردم اگر کسی واقعاً با خداوند ارتباط داشته باشد باید نشانه های این ارتباط آشکار شود، نشانه هایی مانند ایمان، قدرت روح، شعور نورانی، آرامش عمیق، سرور درونی، شور و شادی باطنی و نشانه های دیگر. این حرف را از بسیاری از مردم و حتی کسانی که ظاهراً هم گناهکار بودند قبول داشتم اما بیان آن را از طرف اکثر مدعیان، شعارهایی می دانستم که آنها هیچ درک و تجربه ای از آن ندارند. فقط کسانی را از این نظر قبول داشتم که تجربه و درکی شبیه به خودم داشتند. تجربه ای زنده، زاینده، خلاق و پربرکت... متأسفانه بعضی از اوقات یقین داشتم همه

چیز را درباره زندگی و علوم باطنی می‌دانم و هر کاری را می‌توانم انجام دهم و به همین دلیل بارها و بارها در مقابل دهها هزار نفر از مردمی که با آنها ارتباط داشتم، گفتم که به هر سوالی که درباره علوم باطنی، علم زندگی و روح شناسی و ذهن شناسی از من بشود جواب می‌دهم. یا یادم است در چند جلسه عمومی که هزاران نفر در آن حاضر بودند چندین مرتبه محکم و با صدای بلند گفتم هر کس در خداوند تردید دارد بیاید بالا، من ضمانت می‌کنم که دعای او همین حالا مستجاب می‌شود. یا صدها بار به کسانی که همراهم بودند یا به مردم می‌گفتم هر چه می‌خواهید بگویید تا همین حالا انجام شود. البته خیلی‌ها سوال مطرح کردند و چیزهای زیادی خواسته شد اما حمایت الهی و پشتیبانی خداوند چنان بود که آنها را بی پاسخ نگذاشت ولی نمی‌توانم این را تأیید بر این حالت بدانم.

همه جوره سعی می‌کردم این درک و تجربه درونی را محو کنم و به هیچ وجه و از هیچ طریقی به بیرون از خودم بروز ندهم اما واقعیت چنان بود که هر چه در درون به خودم می‌گفتم بعد از مدتی آن را از دهان دیگران می‌شنیدم. وقتی هم که تلاش می‌کردم آن تصورات و اندیشه‌ها را تضعیف کنم، نمی‌دانم چطور می‌شد که قوی‌تر و محکم‌تر می‌شدند. روحم را از زمین و آسمان هم بزرگ‌تر می‌دانستم و اینطور می‌دیدم. وقتی می‌شنیدم که حلاج گفته اناالحق، این را گفته‌ای طبیعی و معمولی می‌دانستم و فکر می‌کردم هر انسانی می‌تواند و اگر به روشنی، خود را نگاه کند، همین را خواهد گفت.

هرگز در هیچ جا، در هیچ حرفی با هیچ کس ادعای الوهیت یا تقدس نداشتم و بلکه با روش‌های مختلف با این اندیشه‌های تقدس آمیز درباره خودم مبارزه کردم. کمتر جلسه سخنرانی بود که در آن حرفی در مقابله با ادعاها و تصورات تقدس آمیزی که درباره خودم وجود داشت نرده باشم. در هر بیانیه‌ای این حرفها تکرار می‌شد. حتی به دوستان نزدیکتر گفتم که جلوی این تصوراتی که درباره ام بوجود آمده و محوریت

آن جنبه‌های تقدس آمیز و الوهی است را بگیرند. تحقیقاتی را طراحی کردم که با این نوع افکار سازگاری نداشت اما بر خلاف همه این تلاش‌های آشکار، در اعماق قلب و روحم این حس شدید و این دریافت وجود داشت که خداوند با من و در من است. خداوند ساکن روح من است و مرا در احاطه و تسخیر خود دارد و معنای کلمه رام‌الله برایم همین بود. کسی که تسلیم و مسخر خداست و در روح خود با خداوند است...^{۱۴۳}

این حس بزرگ مرا گاهی چنان در خود می‌پیچید که در آن سالها مثلاً برای دعا کردن به روح خودم متوسل می‌شدم نه اهل بیت (س) و حتی انبیاء و چنان با خداوندم حرف می‌زدم که انگار با روح خودم دارم حرف می‌زنم... برای محو این حالات تلاش زیادی می‌کردم اما نتیجه این تلاش‌ها عکس بود. هر چه بیشتر به دیگران توضیح می‌دادم که همه چیز درباره ام طبیعی و معمولی است احساس آنها شدیدتر می‌شد. بارها سعی کردم خودشکنی کنم. در بسیاری از چیزهایی که می‌دانستم به شکلی که دروغ هم نباشد اظهار ناتوانی و نادانی می‌کردم اما آنها باورشان نمی‌شد که نمی‌دانم و بر خواسته خود تاکید می‌کردند. بر ضد خودم فیلم ضبط کردم و حتی فیلمی را که دشمنان تحریف و مونتاژ کرده بودند و از طریق آن باج خواهی و تهدید می‌کردند را هم در دسترس بعضی از دوستان قرار دادم، ولی نتیجه بر خلاف انتظار بود. مردم تقصیری در نسبت دادن آن ادعاها نداشتند، هر چه در درونم می‌گفتم آنها شنیده بودند. همه انسانها این حالت را دارند و گفتگوهای درونی همدیگر را ناخودآگاه می‌شنوند...

چیزی که در این موضوع شکاف‌هایی عمیق بوجود می‌آورد سیره و کلمات پیامبر اسلام (ص) و امیرالمومنین علی (ع) و ائمه اطهار (ع) بود و آخرین چیزی که باعث

^{۱۴۳} من از طرف کسی آمده‌ام که شما او را نمی‌شناسید. او حقیقت محض است. من او را می‌شناسم برای اینکه با او بودم و اوست که مرا نزد شما فرستاد. حضرت عیسی (ع)

شد که بتوانم این مسئله را بیشتر مشاهده کنم متن دعاهای امام سجاد [صحیفه سجادیه] بود. هر بار که به این کلمات و دعاها برمی گشتم یا به زندگی پیامبر اسلام (ص) رجوع می کردم فاصله بیشتری با این مسئله می گرفتم و وقتی آنها را کنار می گذاشتم دوباره آن حالت قدرتمند اما مخفی می آمد تا خود را آشکار سازد. فکر می کنم تا آخر عمرم باید به دلیل این افکار و احساسات توبه کنم و امیدوارم خداوند مرا بخاطر این اندیشه‌ها و نگاهها مورد بخشش و رحمت ابدی خود قرار دهد.

نور جهان

«من نور جهان هستم، هر که مرا پیروی کند، در تاریکی نخواهد ماند، زیرا نور زنده راهش را روشن می‌کند.

من هر چه می‌گویم عین حقیقت است، حتی اگر درباره‌ی خودم باشد. چون می‌دانم از کجا آمده‌ام و به کجا باز می‌گردم. ولی شما این را نمی‌دانید. شما بی‌آنکه چیزی درباره‌ی من بدانید قضاوت می‌کنید، ولی من اکنون درباره شما قضاوت نمی‌کنم. اگر نیز چنین کنم، قضاوت من کاملاً درست است، چون من تنها نیستم، بلکه پدری که مرا فرستاد، با من است. مطابق شریعت شما، اگر دو نفر درباره موضوعی شهادت دهند، شهادت ایشان به طور مسلم قابل قبول است. درباره من هم دو نفر شهادت می‌دهند، یکی خودم و دیگری پدرم که مرا فرستاد. من می‌روم و شما به دنبال من خواهید گشت و در گناهانتان خواهید مرد، و جایی هم که می‌روم، شما نمی‌توانید بیایید.

شما از پایین هستید و من از بالا. شما متعلق به این جهان هستید ولی من نیستم. برای همین گفتم که شما در گناهانتان خواهید مرد. چون اگر ایمان نیاورید که من مسیح فرزند خدا هستم، در گناهانتان خواهید مرد.

من همانم که از اول به شما گفتم. برای خیلی چیزها می‌توانم شما را محکوم کنم و خیلی چیزها دارم که به شما تعلیم دهم، اما فعلاً این کار را نمی‌کنم. فقط چیزهایی را می‌گویم که فرستنده من از من خواسته است، و او حقیقت محض است.

وقتی مرا کشتید، آنگاه خواهید فهمید که من مسیح هستم و عقاید خود را به شما نگفتم بلکه هر چه پدر به من آموخت، همان را به شما گفتم. کسی که مرا فرستاده است با من است و مرا تنها نگذاشته، زیرا همواره کارهای پسندیده‌ی او را به جا می‌آورم.

اگر همان گونه که به شما گفتم زندگی کنید، شاگردان واقعی من خواهید بود و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد ساخت.

هر یک از شما اسیر و برده گناهیید. برده‌ها در خانه حقی ندارند، ولی تمام حق به پسر خانواده می‌رسد. پس اگر پسر شما را آزاد کند، در واقع آزادید. بلی، می‌دانم که شما فرزندان ابراهیم هستید. با وجود این، بعضی از شما می‌خواهید مرا بکشید، چون در دل شما جایی برای پیغام من پیدا نمی‌شود. من هر چه از پدرم دیده‌ام، می‌گویم. شما نیز هر چه از پدر خود آموخته‌اید، انجام می‌دهید.

گفتند: پدر ما ابراهیم است.

عیسی جواب داد: نه، اگر چنین بود، شما نیز از رفتار خوب ابراهیم سرمشق می‌گرفتید. من حقایقی را که از خدا شنیده‌ام به شما گفته‌ام، با این حال شما می‌خواهید مرا بکشید. ابراهیم هرگز چنین کاری نمی‌کرد! وقتی چنین می‌کنید، از پدر واقعی‌تان پیروی می‌نمایید.

مردم جواب دادند: ما که حرام زاده نیستیم. پدر واقعی ما خداست.

عیسی فرمود: اگر این طور بود مرا دوست می‌داشتید. چون من از جانب خدا نزد شما آمده‌ام. من خودسرانه نیامده‌ام بلکه خدا مرا پیش شما فرستاده است. چرا نمی‌توانید سخنان مرا بفهمید؟ دلیلش این است که نمی‌خواهید به من گوش دهید.

شما فرزند پدر واقعی‌تان شیطان می‌باشید و دوست دارید اعمال بد او را انجام دهید. شیطان از همان اول قاتل بود و از حقیقت نفرت داشت. در وجود او ذره‌ای حقیقت پیدا نمی‌شود، چون ذاتاً دروغگو و پدر تمام دروغ‌گوهاست. به همین دلیل است که وقتی من حقیقت را به شما می‌گویم، نمی‌توانید باور کنید. کدام یک از شما می‌توانید حتی یک گناه به من نسبت دهید؟ هیچکدام! پس حال که حقیقت را از من می‌شنوید، چرا به من ایمان نمی‌آورید؟ هر کس که پدرش خدا باشد، با خوشحالی به سخنان خدا گوش می‌دهد، و چون شما گوش نمی‌دهید، ثابت می‌کنید که فرزندان خدا نیستید.

من دیوانه نیستم. من به پدرم خدا احترام می‌گذارم، ولی شما به من بی‌احترامی می‌کنید. با اینکه من نمی‌خواهم خود را بزرگ جلوه دهم، خدا مرا بزرگ می‌کند و هر که مرا قبول نکند، خدا او را محاکمه و مجازات خواهد نمود.

این که می‌گویم عین حقیقت است، هر که احکام مرا اطاعت کند، هرگز نخواهد مرد.

اگر من از خود تعریف کنم این هیچ ارزشی ندارد، اما این پدر من است که به من عزت و جلال می‌بخشد، یعنی همان کسی که ادعا می‌کنید خدای شماست. شما مطلقاً او را نمی‌شناسید، اما من کاملاً او را می‌شناسم، و اگر بگویم او را نمی‌شناسم، آنگاه مانند شما دروغگو خواهم بود! ولی حقیقت این است که من خدا را می‌شناسم و کاملاً مطیع او هستم. جد شما ابراهیم شادی می‌کرد از اینکه یک روز مرا ببیند. او می‌دانست که من به این جهان خواهم آمد، از این جهت شاد بود.

این حقیقت محض است که قبل از اینکه حتی ابراهیم به این جهان بیاید، من وجود داشتم ام.»

حضرت عیسی (ع)

حاکم و داور خداوند است. حضرت علی (ع)

عدم قضاوت

ما دوستان و شنوندگان خود را به قضاوت نکردن مگر به ضرورت دعوت می کردیم و منتقدان مذهبی ما می گفتند این کار برخلاف اعتقادات اسلامی بوده و به نوعی گرایش به اندیشه های کتاب مقدس است. حتی بعضی از منتقدان آن را مانند توطئه می دانستند اما این بدبینی ها همیشه مطرح بود. در پشت این اندیشه، هیچ توطئه خاصی نبود بلکه این بینش وجود داشت که عدالت امری بسیار پیچیده و دشوار است و کار همگان نیست بلکه عدالت محض و حکم عادلانه فقط از خداوند انتظار می رود. قاضی حقیقی و تنها کسی که قادر به قضاوت کامل است خداوند است و هر کسی که خداوند بخواهد.

آنچه تعیین کننده است نظر الهی و قضاوت خداست نه قضاوتهای بشر. و این بینش دیگری بود که این اندیشه را پشتیبانی می کرد ...^{۱۴۴}

هنوز هم با همین دیدگاه می بینم اما اعتراف به آن را، از این جنبه که واقعیتهای بوده که با دهها اتهام دروغ و موهوم آمیخته شده، لازم می دانم. البته ما هرگز نگفتیم که قضاوت نکنید. آنچه گفته شد، آن بود که تا حد امکان از قضاوت کردن و حکم دادن پرهیز شود.

^{۱۴۴} داود (ع) دعا می کرد که خداوند حقیقت را که نزد خویش متعال است به او الهام فرماید، تا براساس آن میان مردم داوری کند. پس خداوند به او وحی فرمود که: ای داود! مردم تحمل این کار را ندارند. امام صادق (ع)

بگویند: ما به خدا، و به آنچه بر ما نازل شده، و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده، و به آنچه به موسی و عیسی داده شده، و به آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده‌ایم، میان هیچ یک از ایشان فرق نمی‌گذاریم، و در برابر او تسلیم هستیم. (قره: ۱۳۶)

پیوند تمدنها و نزدیکی ادیان^{۱۴۵}

((اساس دین الهی، لا اله الا الله است.))

ایلیا «میم»

خوشبایه حال
پیونددهندگان زیرا
فرزندان خدا نامیده
خواهند شد.
حضرت عیسی (ع)

یکی از اتهاماتی که دربارهٔ ما مطرح می‌شد این بود که ما می‌خواهیم اسلام را با ادیان دیگر و بویژه دین مسیحیت و یهود تلفیق کنیم. طرح این اتهام عللی داشت و مثل بخش اعظم شایعات که بی پایه و کذب بودند، چندان بی اساس نبود.^{۱۴۶} یکی از علل به وجود آمدن چنین اتهامی محتوای دو

^{۱۴۵} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

^{۱۴۶}

«مذهب نیروی بزرگی است. تنها نیروی محرکه جهان. اما شما بایستی دیگران را از طریق مذهب خودشان به حرکت وادارید نه از طریق مذهب خودتان.» برناردشاو

«تمامی مذاهب به یک نقطه اشاره می‌کنند که آن خداوند است. بنابراین از هر مذهبی که متابعت و پیروی کنید سرانجام به خدا می‌رسید، سانانادارما (مذهب جاویدان) است. این مذهب از زمان خلقت وجود داشته و زمان آغازین آن مشخص نیست. سانانادارما همانند یک اقیانوس بزرگ است که هر کشوری آمده و کانال آبی را بنابر احتیاج خود و اهدافش حفر کرده است... تا این زمان مردم تنها دانش شناخت کانال‌های خود را داشته‌اند؛ اما حالا خداوند به ما نشان می‌دهد که ما فقط جابه‌های روی کانال آب نیستیم بلکه جابه‌های اقیانوس عظیم هستیم. تا زمانیکه فردیت خود را نگه داریم به شکل جابه‌دیده‌می‌شویم و هنگامیکه محو و نابود شویم، با اقیانوس یکی هستیم.» باباجی

«روح مذهب متعلق به هیچ زمان و مکان خاصی نیست. به اندازهٔ خدایی که از او صحبت می‌کند نامحدود است و خورشید آن بر فراز همهٔ گل‌های کریشنا و مسیح و همهٔ قدیسان و حتی گناهکاران می‌درخشد و امکان نامحدودی برای توسعه دارد. به واسطهٔ آزادی خود، همهٔ انسانها را در آغوش لایتناهی خویش می‌پذیرد. روح مذهب الوهیت نهفته در همهٔ زنان و مردان را به رسمیت می‌شناسد و هدف اصلی و قصد نهایی آن یاری رساندن به انسانها در درک طبیعت راستین و الهی خویش است.» ویوکاناندا

سخنرانی عمومی از بنده بود.

«عه‌ای به سوی قله روان شدند، همه از یک جهت بالا نرفتند. بعضی از غرب کوه و بعضی از شرق کوه و بعضی از نقاط دیگر. اندکی از آنان به قله رسیدند و بسیاری در بالا رفتن تا دامنه‌ها و صخره‌ها موفق شدند. در آخر هر کس شرحی از صعود خود را بیان کرد. عجیب نیست که این شرح‌ها به هم شبیه‌اند. همه آنها به زیانهای مختلف درباره یک حقیقت گفتند. گرچه روش‌هایشان گاهی با یکدیگر متفاوت بود اما منظور همه صعود بود و به قله رسیدن. و این چنین، روایت‌های گوناگونی از حقیقت و اسرار حق پدیدار شد که همه به هم شبیه‌اند.»

مخاطبان ما از اقشار و ادیان مختلف بودند بنابراین در حرف‌هایم علاوه بر آیات قرآن به آیات کتاب مقدس، انجیل، گیتا و کتب مقدس ادیان دیگر هم اشاره می‌کردم و این رفتار مولد این تصور بود که نکند ما می‌خواهیم ادیان را با هم تلفیق کنیم. دلیل دیگر آن مأموریت رسمی و آشکاری بود که ما در شرح وظیفه بسیاری از مراکز و موسسات و تشکل‌های وابسته تعریف کرده بودیم. طوری که یکی از خطوط شرح وظیفه اکثر این مراکز و افراد، نزدیکی ادیان مختلف بویژه ادیان بزرگ و مذاهب درونی آنها به همدیگر بود. در تعدادی از جلسات عمومی هم به تدریج به همین موضوع پرداختیم. واحد متمرکزی هم برای آن فعال شد. یک مرکز راهبردی برای نزدیکی ادیان و مذاهب به یکدیگر. این مرکز در کنار مراکز راهبردی دیگر فعال شد. واحدهایی مانند مرکز راهبردی بررسی فرقه‌ها و جریانات معنوی...

بر اساس این رویکرد ما عموماً از اشتراکات ادیان حرف می‌زدیم تا از اختلافات؛ و واقعاً اشتراکات ادیان برای کسانی که می‌خواهند ببینند، آنقدر زیاد است که با اختلافات اندک میان آنها قابل مقایسه نیست. کتابهایی هم که موسسات ما چاپ می‌کردند مربوط به معلمان همه ادیان بود. اسلام، مسیحیت، یهود، هندوئیسم و بودیسم.

تلاش هم کردیم با دیگر واحدهایی که در ایران و کشورهای دیگر در این باره فعالیت می‌کنند، همکاری داشته باشیم اما متأسفانه چون مبنای عمل اکثر آنها پول و کار اداری بود، تلاش‌هایی مرده و عقیم و کم اثر به نظر می‌رسیدند. ضمن اینکه آنها به ما به چشم بدبینی نگاه می‌کردند. باورشان نمی‌شد که جمعی بیایند و بدون اینکه از جایی پول یا دستور گرفته باشند و به دولتی وابسته باشند، در زمینه نزدیکی ادیان کار کنند.

«تعامل (...) میان اسلام و یهود و مسیحیت می‌تواند بسیاری از مسائل جهان امروز را

حل کند زیرا ریشه اکثر مسائل جهانی در اختلافات ایدئولوژیک است.»

در همان سالهای اول^{۱۴۷} وقتی نظریه برخورد تمدنهای هانتینگتون را شنیدم، نظریه ازدواج تمدنها را مطرح کردم. اما این نظریه به محض مطرح شدن خود با آنکه در محدوده کوچکی در حد یکی دو سخنرانی طرح شده بود واکنش‌های شتابزده‌ای را با خود به همراه آورد. این فقط یک نظریه در باره آینده تمدن‌ها و در باره راه حل مسائل تمدنی، فرهنگی و دینی امروز بود در کنار نظریه‌های دیگری که بنده مطرح کرده بودم اما ما سازوکارهای منظمی را برای تحقق نظریه ازدواج تمدن‌ها [پیوند تمدن‌ها] راه اندازی نکردیم بلکه این را روندی می‌دانستیم و هنوز هم می‌دانم که به تدریج و خودبخود محقق خواهد شد. این چیزها تدریجاً زمینه این اتهام و شایعه را به وجود آورد که ما قصد داریم ادیان مختلف را یکی کنیم. می‌گفتند ما اسلام مسیحی [مسلمانان مسیحی]، اسلام یهودی، اسلام آمریکایی و غربی و اسلام هندویی و بودایی و شرقی را می‌خواهیم راه اندازی کنیم اما این اتهامات دروغ بود.

^{۱۴۷} - اشاره به ۲۵ سالگی تا ۳۰ سالگی

پیوند تمدنها

(روایت سوم)

برگرفته از تعالیم؛ به روایت ال یاسین

« از طریق بسم الله الرحمن الرحيم می تواند همه ادیان و فرهنگ ها و تمدن ها را به یکدیگر پیوند زد. بسم الله الرحمن الرحيم قادر است پیوندگاه همه تمدن ها باشد. این رویای بزرگ و کامل است برای آینده تمدن های بشری.»

انسان متولد می شود، رشد می کند، به بلوغ می رسد، ازدواج می کند. پس از ازدواج، سرنوشت های مختلفی در انتظار اوست. اما غالباً بعد از ازدواج، او شاهد تولد فرزندان خود خواهد بود. با بزرگ شدن فرزندان، او فرسوده تر شده و دوران میانسالی و سالخوردگی را و سپس مرگ را تجربه خواهد کرد. اتفاقی که برای عموم انسانها رخ داده است همان است که برای اکثر تمدنها رخ داده و واقع خواهد شد. و این عصر زمان پیوند تمدن هاست. ازدواج فرهنگها و ادیان. زوجیت تمدنها. ازدواج ممکن است پس از گفتگو یا حتی برخورد رخ دهد اما بسیاری از ازدواجها نیز بوده اند که بدون مقدمه گفتگو یا برخورد رخ داده اند. بعضی تمدنها در این ازدواج، مذکر خواهند بود و برخی مؤنث. همانطور که در وضعیت موجود هم تمدنها ممکن است مذکر، مؤنث یا شبیه به خنثی باشند. مذکرها نقشی فعال، تصمیم گیرنده و پیشرونده (...) را خواهند داشت و مؤنثها نیز نقشی انفعالی تر، تصمیم ساز و پذیرا را به عهده دارند. حتی ممکن است بعضی از تمدنهای مؤنث پس از ارتباط جدید، تغییر حالت دهند و نقشی معکوس به عهده گیرند. پیوند تمدنها می گوید بشر موجودی تنهاست و از کودکی تا پایان عمر خود به دنبال پیوند است. این تمایل بر جوامع بشری نیز حاکم است. داستانها، افسانهها و غالب تلاش بشر به سوی ازدواج جهت گیری دارد و این همان جهت گیری جوامع بشری است. تعریف انسان در این دیدگاه این نیست که انسان موجودی شرور یا خیرخواه است. آنست که انسان موجودی است ارتباطی و خواستار ارتباط و پیوند. انسان بدون پیوند قادر به ادامه حیات نیست. پیوند با چیز دیگر؛ خدا، اندیشه ها، رؤیاهای و عمومی ترین آن پیوند با همسر. تمدنها نیز همین مسیر را رفته اند و خواهند رفت و حال که به بلوغ خود رسیده اند (آنها که پیش از این نرسیده اند) زمان پیوند آنهاست. بسیاری از ادیان از امروز

به هم آمیخته‌اند و روند این آمیختگی از دیروز آغاز شده است. مسیحیان یهودی، مسیحیان هندو... و همین اتفاق در مورد تمدن‌ها واقع شده و وقوع آن رو به فزونی است. ازدواج تمدن غرب و شرق و شکل‌گیری تمدنی جدید و زاینده از آن که نه این است و نه آن، نمونه‌ای است از این واقعیت. این به معنای اضمحلال و انحلال تمدن‌های پیشین و ظهور و بروز تمدن‌های نوین است. تمدن نوین ویژگی‌هایی را از تمدن پدر و مادر به ارث می‌برد اما غالباً با آن دو متفاوت است. یک فرزند می‌تواند خلف یا ناخلف باشد، سالم یا ناقص الخلقه باشد، تولد آن بهنگام یا نابهنگام باشد و حالات مشابه دیگر، و همین واقعیت در پیوند تمدن‌ها نیز صادق است. حتی بعضی از تمدن‌های جدید از سنخ «ضد تمدن» اند و در تضاد با تمدن‌های سازنده خود موجودیت می‌یابند. بعضی از تمدن‌هایی که پیش از این پیوند خورده‌اند از همدیگر جدا خواهند شد زیرا بعضی از پیوندها با یکدیگر همخوانی یا ناهمخوانی دارند... یک مرد یا زن ممکن است بیش از یک ازدواج را تجربه کنند و همین تعدد ازدواج چه بسا درباره تمدنی رخ دهد همانطور که پیش از این رخ داده است...

«دین برای انسان است نه انسان برای دین... نباید زندگی انسانها قربانی اختلاف ادیان

شود.»

پایان کار گفتگوها برخورد یا گفتگو نیست، ازدواج است، پیوند تمدن‌ها. و این پیوند در ابعاد مختلف رخ داده و رخ می‌دهد. چگونگی این پیوند سرنوشت جهان را رقم خواهد زد. رفتار تمدن‌ها بسان رفتار انسان‌ها و خانواده هاست. یکی دومی را در خود می‌بلعد اما آنکه بلعیده شده نابود نمی‌شود بلکه اولی را از درون تغییر می‌دهد. وقتی دو تا از همدیگر تغذیه می‌کنند هر دو تغییر می‌کنند. پیوند تمدن‌ها، شراکت تمدن هاست. شراکتی از نزدیک و آمیزش آسا. در این آمیزش، آمیزندگان از یکدیگر قابل تفکیک و تشخیص نیستند. این پیوند به گونه ایست که به هم پیوستگان دچار جهش خواهند شد ولی معلوم نیست که این جهش برای هر دو یکسان باشد و چه بسا جهش در جهتی متضاد رخ دهد...

در پیوند تمدن‌ها مفهوم و روال دموکراسی و آنچه به آن و به تمدن جدید وابسته است دگرگون خواهد شد... وقتی یکی یکی جذب یکی دیگر می‌شود این می‌تواند به آن معنا باشد که این یکی سومی را یا ترکیب سومی و چهارمی، ترکیب اولی و دومی را دفع می‌کند. پس بعضی تمدن‌ها یا ترکیب‌های جدید، تمدن‌های دیگر را دفع خواهند کرد. این رفتار (دفعی و جذبی) متفاوت با رفتارهای پیشین است و جهت‌گیری آن جنگ نیست بلکه صلح است.

..... آمین

ایلیا؛ خدا با من است

جهت گیری جهان به سمت صلح بزرگ است، ولی پس از یک اتفاق بزرگ این حرکت بسیار قدرتمند خواهد شد.

«ازدواج تمدن‌ها و پیوند ادیان امری حتمی است و واقع می‌شود. اکنون نیز واقع شده.»

عدالت قانونی و قانون عدالت

بیان اولیه: ۱۳۸۰

حق شمشیر بر آن
است.
رسول اکرم (ص)

یادم نمی آید که هرگز قانون را شکسته باشم اما غالباً و از طرف بعضی از کسانی که این کلمه را مثل شمشیر در دست دارند، بارها به آن متهم شده ام. چیزهایی هست مربوط به سالها قبل، که شاید ظاهراً غیرقانونی بوده باشند اما مطابق آنچه برایم معلوم و روشن بود، عین قانون و عدالت بودند یا آنکه تضاد و تناقضی با کلام خدا نداشتند با این حال تا جاییکه به حقوق دیگران تجاوز نشود، در باره آنها هم می گویم.

سالها قبل وقتی که دچار آن حالت مذهبی افراطی شده بودم و گروههایی از سنخ مذهبی را راه اندازی کرده بودیم، برای خودم جایگاه دادستان و قاضی به معنای واقعی آن را قائل بودم. بر این اساس اگر با جرائم حساسی برخورد می کردیم من خودم رأساً مسئله را حل می کردم. البته فقط در بعضی از مسائل وارد می شدیم و آن عموماً زمانی بود که توهینی به خدا شده بود یا ظالم و زورگویی را می دیدیم که با دور زدن قانون، به حقوق مردم تجاوز می کند. در این قضایا غالباً دوستان دیگر هم حضور داشتند اما آنها کار خاصی نمی کردند و تقصیری نداشتند و مسئولیت همه آن کارها با خودم بود. شاید آنها فقط ناظر بودند یا حضوری نمادین داشتند ...

مثلاً چند بار پیش آمد که با جرم هایی برخورد کردم که برای آنها حد معلوم کردم و اجرا کننده حد هم خودم بودم. یک بار یک روحانی را دیدیم که ... معلوم شد که او اصلاً روحانی نیست بلکه لباس روحانیت را برای سوء استفاده شخصی اش استفاده می کرده. دو نفری که همراهم بودند کاری نمی کردند و چون فکر می کردیم پیامدهای قانونی این مسئله شدید باشد، آنها در آن ماجرا دخالتی نکردند. یک بار هم یک مأمور رسمی قانون

و یک دوره گرد را مجازات کردم. برای آنها حکم صادر کردم. حکم آن مأمور در واقع مرگ بود اما به دلیل رضایت نوجوانی که شدیداً مورد تعرض او قرار گرفته بود این حکم را به شلاق تخفیف دادیم. به دوره گرد هم همین حکم را دادم. مردم جمع شده بودند و تقاضا می کردند که حکم او را کاهش دهم^{۱۴۸}. البته کسی هم نبود که بپرسد تو چه کاره

^{۱۴۸} - شرح وقایع ذکر شده مدت کوتاهی بعد از وقوع مستند و ثبت شده است. مثالی که در اینجا می توان زد این است که یک کسی می گوید « من کشتم پس مجرم هستم » می پرسی چه چیزی را؟ می گوید مهم نیست « من کشتم ». هر چه می پرسی چه چیزی را، همان جواب را می دهد که « من کشتم پس مجرم هستم » بعداً شاهدانی از راه می رسند و می گویند بله او راست و درست می گوید. کشت اما افعی سمی که قربانی خود را نیش زده بود، کشت. او کشت اما خطر مرگ را کشت. او خراب کرد اما تله هایی که برای زندگی گذاشته شده بود را خراب کرد. اینجاست که هر ذهن هوشیاری مشکوک می شود که چرا گوینده سعی و اصرار دارد چهره بدی از خود بروز دهد. آنسوی پرده چه می گذرد. ماجرابی که استاد به این صورت تعریف می کند شرح کاملی دارد که توسط افرادی که در آن تجربه ها حضور داشته اند ثبت شده است. این گزارش ها قبلاً در کتابهایی که مربوط به خاطرات افراد بوده به ثبت رسیده و اکثر آنها نیز بصورت فیلم های مستند ضبط شده است. در اینجا خلاصه ای از بعضی از این وقایع را از زبان شاهدان و حاضران نقل می کنیم.

بزرگترین ثواب، ثواب انصاف و دادگری است. حضرت علی (ع)

ماجرای فروشنده دوره گرد (از زبان یکی از حاضران) : ... وقتی فروشنده دوره گرد بالا آمد با زن همسایه ما مشغول صحبت شد. ایشان تازه عروس بود. ساعت حدوداً ۱۰:۲۰ صبح بود. شوهرش در خانه حضور نداشت. دوره گرد شروع کرد با این خانم حرف زدن و چانه زدن سر قیمت جنسی که می خواست بفرودش. از وسط صحبتها یکدفعه دوره گرد درخواستی را با این خانم مطرح کرد... کاملاً مشخص بود که این خانم دچار شوک شده. بعد هم از صداها مشخص بود که پایش را کنار در گذاشته و می خواست به زور وارد خانه شود. همین وقت بود که ایلیا دوره گرد را گرفت و به پارکینگ خانه برد. به او گفت که می خواهی خودم مجازاتت کنم یا تحویل پلیس ات بدهم. آخرش قبول کرد که خود ایلیا مجازاتش کند. فکر می کنم همین را هم نوشت و امضا کرد. سوادش کم بود. چند نفر از همسایه ها متوجه شده بودند و در پارکینگ جمع شدند. حکمی که ایلیا داده بود، کامل اجرا نشد چون آن زن رضایت داد. خیلی ترسیده بود و قیافه اش مثل مرده ها شده بود. می ترسید که شوهرش از این اتفاق چیزی بداند و می خواست مسئله زودتر فیصله پیدا کند. ایلیا آدرس دادسرا و پلیس را هم به آن دوره گرد داد و گفت که اگر خواست می تواند از او شکایت کند.

ماجرای شلاق مأمور قانون (از زبان یکی از شاهدان): ما چهار نفر بودیم. با ایلیا چهار نفر می شدیم. از اتوبان رد می شدیم که ایلیا به یکی از بچه ها که رانندگی می کرد گفت کنار بزنند. وقتی پایین رفتیم دیدیم که یک مأمور با اونفورم ویژه است و دارد یک نوجوان افغانی را کتک می زند. ایلیا او را صدا زد اما او فرار کرد. ما ایست دادیم ولی باز هم فرار کرد. یکی از ما اسلحه داشت، می خواست تیراندازی کند که ایلیا اجازه نداد و گفت بگیردش. وقتی او را گرفتیم کلی داستان بافت. یک بار گفت مادرم مریض بوده و می خواستم پول دارویش را تأمین کنم. یک بار گفت زخم الان مریض است و در بیمارستان است. آخر سر هم اعتراف کرد که اصل ماجرا چه بوده... نوجوان افغانی که همه سر و صورتش از کتک باد کرده بود گریه می کرد و می گفت همه پولهایم را گرفته و به من ... ایلیا گفت تحویل ات

ای. اگر هم می پرسید احتمالاً جواب محکمی می گرفت. یک بار همین اتفاق افتاد. به بازار میوه و سبزی رفته بودیم. متوجه شدم مردم دربارهٔ نبود پیاز و اینکه غرفه داران پیاز دارند اما با قیمت بالا و بصورت غیر آشکار می فروشند، حرف می زنند. به واحدی که در آنجا ناظر بود تذکر دادیم. یکی از دوستانی که همراهم بود تذکر داد اما اتفاقی نیفتاد. آنجا هم رأساً وارد عمل شدیم که شاید غیرقانونی بود. ما خودمان گونی های پیاز را بیرون کشیدیم و جلوی مغازه ها ریختیم و مردم هم هجوم می آوردند. اتفاقاً اینجا یک نفر بعنوان مأمور تعزیرات، کارتش را به ما نشان داد و از ما خواست که کارت به او نشان بدهیم که همانجا خود این شخص را بعنوان متهم گرفتیم. به اینکه اگر مأمور است چرا رسیدگی نمی کند؟ اما او هم با ما همراه شد. کنار آن بازار یک فروشگاه رفاه بود. مردم که این را دیده بودند فکر می کردند که من پسر ... هستم. یک نفر آمد و گفت که این فروشگاه هم جنس هایی دارد که نمی فروشد. همراه مردم وارد آنجا شدیم. گفتند باید وقت بگیرد که با رئیس فروشگاه حرف بزنید، متأسفانه ما هم گفتیم که رئیس فروشگاه را بیاورند و انبارهایش را هم به روی مردم باز کنند که وقتی او این را شنید خودش به سراغ ما آمد و گفت قصد داشته که همان روز این کار را بکند اما مقصر مدیر داخلی او بوده که کوتاهی کرده. همهٔ این کارها ظاهراً غیرقانونی بود اما من مطمئن بودم که در حال اجرای عدالت هستم. دو سه مرتبه خیابان را بستیم و تعدادی از کسانی را که گمان می کردیم متخلف اند [فروشندهگان مواد مخدر] را مجازات کردیم. چند بار هم، در پارک های بزرگ این کار را کردیم و افرادی از آن دست [فروشندهگان مواد مخدر] را دستگیر کردیم. یک راه برای

بدهم یا خودم مجازات کنم ... دست آخر او را به یکی از میدان های شرق تهران بردیم و ضربه های او اجرا شد. نوجوان افغانی که آه و ناله او را شنید رضایت داد و نگذاشت حکم تا به آخر اجرا شود. هر چه کردیم از جایش بلند نشد. می گفت فلج شده ام. یکی از دوستان اسلحه اش را درآورد و مسلح کرد و گفت اگر بلند نشود شلیک می کند. قبل از اینکه به عدد سه برسد او بلند شد و فرار کرد. شرح این اتفاق، مدت کوتاهی بعد از وقوع آن توسط یکی دیگر از دوستانی که در آن ماجرا حضور داشت نوشته شد. فکر می کنم نوشته او کاملتر از این گزارش باشد چون از آن اتفاق تا امروز سالهای زیادی می گذرد.

..... آمین

ایلیا؛ خدا با من است

آنها باقی می‌گذاشتیم، می‌بایست فروشنده اصلی و اولیه را معرفی کنند و در دسترس ما قرار دهند...

بیدادی که بر تو وارد می‌شود در عفو آن مختار هستی، اما بیدادی که به دیگران وارد می‌شود ابدأ نمی‌توان آن را ببخشی و تا شرف آدمیت در وجود تو باقی است باید در رفع ظلم و تلافی مظلوم با تمام توانایی خود بکوشی.

حضرت علی (ع)

کوه را چاه دیدن

گفت و گوی انتقادی

(قسمت سوم - ۶)

گفتگوی زیر در فروردین ماه سال ۱۳۸۶ طی دو جلسه با ایلیا «میم» توسط دو تن از اعضاء منتسب به گروه حزب ا... صورت گرفته است. لازم به توضیح است که مطالب پیاده شده از روی فیلم، مورد بازخوانی ویرایشی قرار گرفته است. قسمت دوم این گفتگو در سال ۱۳۸۴ قبل از انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفت که با عنوان «برترین رئیس جمهور» در نشریه حرکت دهندگان شماره سه به چاپ رسید و موجب تعطیلی آن نشریه که اولین نشریه تخصصی در زمینه دانش تفکر محسوب می‌شد، گردید. قسمت اول مصاحبه در تاریخ ۱۳۸۲/۵/۹ صورت گرفت که هر دو مصاحبه مذکور نیز براساس فیلم جلسه، پیاده سازی و بازنویسی شدند.

لازم به ذکر است که سوالات گویندگان، انعکاس دهنده نظرات طیف مورد اشاره نیست و پاسخ‌های استاد ایلیا «میم»، در مواردی که به فرد مقابل مربوط می‌شود، قابل تعمیم به طیف مذکور نمی‌باشد. در چنین مواردی پاسخ‌ها، متوجه گفتگوکنندگان است.

۱. سوال کننده دوم: چرا در سخنرانی‌ها و گفت و گوهای مختلف، خود را مسلمان معرفی نکرده‌اید و از این موضوع طفره می‌روید؟^{۱۵۰} در کتاب جریان هدایت الهی هم گفته اید دین من لا اله الا الله است.^{۱۵۱}

خردمندترین مردم
با مداراترین آنها
با مردم است.
میزان الحکمه

... مخاطبان من از ادیان و مذاهب مختلف هستند. از طرفی بعضی از این صحبتها بعد از مدت کوتاهی در خارج از کشور و برای افرادی که به ادیان دیگر وابسته هستند از طریق افراد دیگر و با اسم دیگر هم منتشر می‌شود. بنابراین لازم است که همه را رعایت کرد تا همه حرف قابل شنیدن باشد. تحریک تعصبات مذهبی فقط مقاومت‌ها را فعال می‌کند... وقتی با

۱۴۹

^{۱۵۰} دین چه کسی بهتر از دین کسی است که به اخلاص روی به جانب خدا کرد و نیکوکار بود واز دین حنیف ابراهیم پیروی کرد؟ و خدا ابراهیم را به دوستی خود برگزید. (نساء: ۱۲۵)

^{۱۵۱} افرادی را مشاهده می‌کنم که وقتی در مورد دین صحبت می‌کنند پیوسته در حال نزاع با یکدیگر هستند. آنها توانایی درک این را ندارند که فقط یک خدا با هزار اسم وجود دارد. راما کریشنا

عده‌ای حرف می‌زنم باید حال و وضع آنها را رعایت کنم. اما در مواردی هم بوده است که به مسلمان بودن خود، صریحاً اشاره کرده ام.

۲. سوال کننده دوم: سال گذشته (۱۳۸۵) کتاب کوچکی تحت عنوان «شیعه علی مانند علی است» و یک بار هم با اسم ال یاسین توسط انجمن متفکران و محققان که مجموعاً از شاگردان شما هستند، پخش شد. پیام کتاب درباره ویژگی‌های یک حزب الهی واقعی یا یک شیعه واقعی است. آیا شما خودتان را یک حزب الهی می‌دانید و تصورتان این است که شما و شاید فقط شما، شیعه علی و مانند علی هستید؟

در جایی نگفته ام که حزب الهی یا شیعه کامل علی (ع) هستم و حالا در اینجا هم می‌گویم که این درست نیست. آنطور که شما حزب الهی و شیعه علی (ع) هستید، من نیستم...

۳. همه آن کتاب درباره این موضوع است.

به زمان و شرایط کلام توجه کنید. در مقطعی از زندگی ام، من ظاهراً یک حزب الهی تقریباً تمام عیار بودم. چند گروه امر به معروف و حزب الله داشتم. دکتربین‌های حزب الله را بازبینی می‌کردم و دکتربین جدیدی را در این باره مطرح کردم^{۱۵۲}. در آن مقطع خودم را یکی از حزب الهی ترین‌های این دنیا می‌دانستم. نه فقط حزب الهی بودم بلکه غیر حزب الهی را هم حزب الهی می‌کردم و گروه‌هایی را که داشتم راهبرد و برنامه ریزی می‌کردم. در یک مقطعی، خود را شیعه ترین‌ها و همانندترین‌ها می‌دانستم. به نامحرم نگاه نمی‌کردم، علاوه بر واجبات، مستحبات را رعایت می‌کردم و احتیاط‌های ظریف را هم به کار می‌بردم... اما نتوانستم آن را ادامه دهم و به دلیل اتفاقاتی که افتاد و چرخش‌هایی که در نگاه و بینش و اندیشه‌هایم به وجود آمد، از آن فضا دورتر و دورتر شدم... آن حرف‌ها هم در شرایط خودش گفته شده است.

۴. سوال کننده دوم: یعنی آن مطالب را دیگر قبول ندارید؟

^{۱۵۲} بعضی از نظریات و دکتربین‌های مطرح شده توسط ایلیا «میم» عبارتند از: دکتربین‌های هماهنگی، شاهد فعال، الگوهای بنیادی، نگاه خلاق، مهار، هم سوئی و پیوند (ازدواج) تمدن‌ها.

یقیناً دارم اما ادعایی در پس و پیش آن ندارم به اینکه حزب الهی یا شیعه علی (ع) هستم. شیعه علی و مانند علی بودن ادعای بزرگی است و شاید یکی از بزرگترین ادعاها در این دنیاست ولی اگر منظور عشق به علی (ع) باشد، شاید بتوانم ادعا کنم که با تمام وجودم به او عشق می‌ورزم.

۵. بعضی‌ها شما را مروج اسلام آمریکایی و لیبرال می‌دانند. فکر می‌کنید چرا؟

باید دید چه کسانی این را می‌گویند و چه قصدی از بیان آن دارند. همان قصد برجسب زدن و بهانه داشتن؟ با این همه آدم با سابقه و سرشناس و موافق، آمریکا با افرادی مثل من چکار دارد. حرفهای چند ساله‌ای که زده ام معلوم است و نمی‌دانم اینها چه ارتباطی با این برجسب یا سایر برجسبها دارد. البته شاید به دلیل آنکه حرف از تسامح و تساهل و نرمش و آسان گیری خداوند، حرف از بخشش و محبت الهی و رحمت و مغفرت او فراوان بوده، بخش زیادی از صحبتها، میانه روی معنوی یا به قول شما لیبرالی به نظر بیاید. ولی به ما نسبت‌های افراطی هم داده‌اند که در نقطه مقابل این است پس معلوم می‌شود موضوع بیشتر سلیقه‌ای است... وقتی به ما گفتند مروج اسلام لیبرال، در همان زمان هم بعضی می‌گفتند مروج وهابیت^{۱۵۲} و حتی ترویج دهنده مسیحیت که اینها متناقض هم‌اند.

۶. درباره شما این ادعا هم مطرح شده است که شما قدیس هستید.

نه تنها این طور ادعاها و مشابه آن هرگز در جایی از جانب ما مطرح نشده بلکه عموماً عکس این حرفها بیان شده است و خیلی‌ها حاضرند این را و هر چه را که گفته ام شهادت دهند. درباره معصومیت، مقدس بودن و مذهبی بودن و بسیاری از مطالب مشابه هم گفته ام و نوشته ام من یک انسانم و مثل بقیه انسانها در زندگی ام گناه کرده ام اما همیشه تلاش و نیتم این بوده که تسلیم و خدمتگزار خدا باشم و به خواست خداوند بوده ام و به عمد و دانسته مرتکب گناه و خطایی نشده ام. اما ناخواسته و ندانسته، قطعاً این اتفاق بارها افتاده است. انسان با گناه و اشتباه قرین است. اما خداوند هر که را بخواهد از رحمت و نور و محبت خود برخوردار می‌سازد، هر کسی را بخواهد می‌بخشد، به هر کس که بخواهد روح

^{۱۵۲} لیبرالیسم معنوی دارای مولفه بارز تساهل و تسامح است و از جمله مشخصه های وهابیت، تعصب افراطی و بنیادگرایی در دین است.

خود را می‌دهد و هر کس را که بخواید پیروز می‌کند. همه اینها کلمه به کلمه و مکرراً در قرآن و کتب مقدس وجود دارد.

«گفته‌اند من هرگز گناه نکرده‌ام و من پاک و معصوم هستم. اما اینطور نیست. چون پیش از این من گناه کرده‌ام و پاک و معصوم هم نبوده‌ام. مرا از خودم بشناس نه از حرف دیگری.»

«می‌گویند من قدیسم و حال آنکه قدوسیت تنها از آن خداوند است و احدی جز خداوند متعال، قدوس نیست.»^{۱۵۴}

۷. برای جذب مردم و جوانان از چه روش‌هایی استفاده می‌کنید؟

از هیچ روش خاص و برنامه ریزی شده‌ای استفاده نکرده‌ام. فقط با آنها حرف زده‌ام و آنها هم عمدتاً کتاب را خوانده‌اند. خود مردم هم برای این سوال جواب دارند... حتی، گاهی هر چند سال یکبار همدیگر را دیده‌ایم یا آنها فقط به یک سخنرانی آمده‌اند... آنها کلام خدا را، همان مفاهیم و کلماتی که در قرآن هست را با زبان خودشان و به شیوه هماهنگ شنیده‌اند. خدایی ناکرده من چیزی از خودم به کلام خدا اضافه یا از آن کم نکرده‌ام، همان مفاهیم قرآنی را طوری بیان کرده‌ام که برای مردم قابل لمس، قابل فهم و محسوس باشد. آنها را جذب نکردم، خداوند آنها را به خود جذب کرده. آنها جذب کلام خدا شده‌اند. کلامی که هماهنگ با شرایط بیان شده است. من هم مثل آنها جذب شده‌ام و فرق زیادی با هم نداریم. خداوند مرا و آنها را دعوت کرده و خدا با ما این کارها را کرده. من یا بقیه کارهای نبوده‌ایم. این عین واقعیت است.

۸. سوال کننده دوم: چه وعده‌هایی به مردم داده اید؟

از طرف خودم به هیچ کس هیچ وعده‌ای نداده‌ام. وعده‌هایی را که خدا به انسان داده به نقل از کلام خدا برای آنها دوباره گفته‌ام و هرگز وعده خاصی به مردم نداده‌ام. این را با زبانهای مختلف به مردم گفته‌ام و نشان داده‌ام که خداوند زنده است. نمرده و زنده است،

^{۱۵۴} برگرفته از بیانیه‌های رسمی (۷۶ تا ۷۹)

مانند زندگان عمل می‌کند. می‌بیند، می‌شنود... گفته ام که خداوند برای همگان در دسترس است، گناهکار و کم‌گناه. گفته ام که خداوند دعای همه را، هر که او را به واقع بخواند، مستجاب می‌کند...

«به حضور الهی بازگردید و بازگردانید. تسلیم باشید و تسلیم گردانید آنگاه جانشین خدایید.»

«تسلیم و خدمتگزار خداوند باشید. خود را تماماً در اختیار او بگذارید و زندگی خود را به تمامی صرف خدای خود کنید.»^{۱۵۵}

۹. سوال کننده دوم: شما به دنبال شهرت و معروفیت بوده اید. رک بگویم؛ بعضی از دوستان ما معتقدند شما کلاهبردار و شیاد هستید که دین مردم را از آنها گرفته اید و در عوض چیزی به آنها نداده اید. مردم را استثمار کرده‌اید و به نفسانیات خودتان پرداخته اید.

اولی به تهمت، کسی است که با اهل تهمت نشست و برخاست نماید... و خوارترین، کسی که به مردم توهین کند و با درایت‌تر، کسی که خشم خود را بیشتر نگاهدارد و خوب‌ترین مردمان، نیکو اندیش‌ترین آنهاست به مردمان.
رسول خدا (ص)

اگر نجات دادن انسانها کلاهبرداری است پس من کلاهبردار هستم. اگر وارد کردن خدا و کلام خدا به زندگی مردم نفس پرستی است پس انگیزه من نفس پرستی بوده. اگر گفتن از خدا و تسلیم به خدا دروغگویی است پس من دروغگو هستم و دروغ گفته ام. وقتی که معنای منیت و خودبینی را، تعلیم دادن و روشن کردن مردم بگیریم پس از ابتدا من با نیت خودبینی و منیت با مردم جلسه داشته ام. شما تسلیم کردن مردم به خدا را، قدرت طلبی و مرکزیت گرفتن ترجمه می‌کنید بنابراین بله، من به دنبال قدرت طلبی و هیجان و مرکزیت گرفتن بودم. آنطور که شما اصرار دارید قصدم از سخنرانی‌ها و تعلیماتی که داده ام همه چیزهای بدی بوده است که شما می‌گویید. این نظر و اصرار شماست اما در حقیقتی که هست و در نتایج حاصله، اثری

^{۱۵۵} برگرفته از بیانیه‌ها (۷۶ تا ۷۹)

ندارد. اگر می‌خواستیم معروف و مشهور شوم چرا فیلم آن جلسات محدود در شبکه‌های ماهواره‌ای پخش نشد؟ چرا در شبکه‌های جهانی با مردم دنیا حرف نزدیم؟ چرا به قول شما آدرسم را کسی نداشت و اسمم را هم به درستی نمی‌دانستند؟ چرا تصاویرم در رسانه‌ها و در دست مردم نبود؟ چرا بر ضد مشهور شدن عمل کرده‌ام؟ این چطور مشهور شدنی است که فردی که باید مشهور شود ناشناخته بماند؟ مثل اینکه بگویید یک نفر می‌خواست یک استخر آب را با چنگال بخورد و جالب‌تر اینکه، برای نشان دادن صحت این موضوع، هر چه بیشتر بر وجود چنگال تاکید می‌کنید، در حالی که این استدلال و تاکید، متناقض است... شما با حرفهایی که می‌زنید خودتان را محکوم می‌کنید نه مرا.^{۱۵۶} اما درباره منافع دیگر. چه کسی در این سالها برای شخص من کار کرده است؟ از چه کسی یا کدام فرصت استفاده‌ای شخصی یا سوء استفاده شده است؟ برای معروف شدن کمتر از یک روز و حتی شاید کمتر از نیم روز زمان لازم است... اما این شما هستید که دانسته یا ناخواسته قصد دارید مرا معروف کنید و در این مدت هم نتیجه کار شما همین بوده است... با وجود شما اسلام و نظام اسلامی نیازی به دشمن ندارد. شما دشمنان دوست نما هستید. این نوع از دشمن خطرناک‌ترین و مخوف‌ترین دشمنان است. هر کسی که با شما موافق نیست و دیدگاههای کور و بینش‌های جاهلانه و روش‌های جنون آمیز شما را قبول ندارد او را دروغگو، شیاد و کلاهبردار می‌خوانید. قبل از من این تهمتها را به دیگران هم زده‌اید، بعد از من هم همین کار را می‌کنید... شما با نیت مغرضانه و بدبینانه عزم دارید که مرا هر طور که شده و از هر راهی محکوم و مجرم قلمداد کنید اما مطمئن باشید که دارید با خدا می‌جنگید چون خدا از بنده خدمتگزار خودش حمایت و دفاع می‌کند و خداوند به جای کسی که به او توکل دارد، عمل می‌کند و می‌جنگد...

«ای مرد! تو مرد را
به حق می‌شناسی یا
حق را به مرد؟ حق را
خود ملاکی است که
باید آن را شناخت و
رجال را باید به آن
سنجید!» علی (ع)

۱۰ ...

۱۱. خودتان خوب می‌دانید که حرف زدن درباره مفهوم آیات قرآن و تفسیر کردن، شرایط خاصی می‌طلبد. تحصیلات حوزوی، آشنایی با معانی فقهی و اسلامی، تلمذ در محضر علمایی که به کار تفسیر اشتغال

^{۱۵۶} در مرداب دروغ غیر از ماهی های مرده چیز دیگری شناور نیست. مثل روسی

داشته‌اند. شما با چه مجوزی به خودتان اجازه می‌دهید که درباره قرآن حرف بزنید؟ هر کسی می‌تواند درباره مفاهیم حرف بزند اما اگر منظور تفسیر است که بنده رسماً قرآن را تفسیر نکرده‌ام. فقط درباره لا اله الا الله و بسم الله الرحمن الرحیم، چند جلسه ای داشتیم که متن چند جلسه آن هم منتشر شده است.^{۱۵۷} الان هم در جلسه سی و هشتم تفسیر بسم الله هستیم. اگر متون دیگری به عنوان تفسیر، از بنده وجود دارد توضیحاتی بوده که با الهام از آن آیه بیان کرده‌ام که بعداً تفسیر آن آیه تلقی شده است. اگر کسی اشتباهات این متون را بگوید یا بهتر از آن بگوید ما اصلاح می‌کنیم و اگر بهتر گفت سکوت می‌کنیم و به ایشان گوش می‌دهیم. واقعاً همینطور است. بله، من دانش متعارف تفسیر را مطالعه نکرده‌ام. ادبیات عرب نخوانده‌ام، روحانی هم نیستیم، حوزه هم نرفته‌ام... اگر هم آن تفسیرهای مختصر درست نیست این را بزرگان دین باید بگویند اما تا جایی که شنیده‌ام اکثر آنهاهی که از آن باخبرند به آن مشتاق بوده‌اند و آن را تصدیق می‌کنند.

۱۲. سوال کننده دوم: اما شما به خودتان اجازه می‌دهید قرآن را تفسیر به رأی کنید.

اندیشه خردمند،
هدایت است.
امام علی(ع)

اگر منظورتان از تفسیر به رأی این است که بنا بر آنچه می‌دانستیم تفسیر می‌کردم، بله اینطور تفسیر می‌کردم. من قرآن را آنطور که می‌دانستیم تفسیر می‌کردم نه آنطور که نمی‌دانستیم. و در باره بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم هم بر اساس تفکرات و نظرات خودم آن را تفسیر کردم و فکر می‌کنم اعظم کارها هم هنوز انجام نشده اما اگر منظور از تفسیر به رأی، تعریف حقوقی آن، با غرض و سوء نیت باشد، خیر. آن متن‌ها هست و این همه آدم هم در این دنیا هست. ببینید چه کسی می‌تواند با خواندن آنها به خدا نزدیک نشود و از خدا دور شود. خلاصه آن جلسات این است که خدا بسیار بسیار خوبتر از تصورات ماست. این حرف به نفع چه کسی جز خداست؟ در باره مجوز هم نمی‌دانم باید از چه کسی بگیریم و چگونه. اما قاعدتاً آل یاسین با مجوز قانونی آنرا چاپ کرده‌اند.

^{۱۵۷} تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم، اولین بار، در نشریه تفکر متعالی، شماره ۴، تابستان ۸۵ منتشر شده است. بخش هایی از مجموعه این تفاسیر، در کتاب «تفاسیر بسم الله الرحمن الرحیم و معانی آن از دیدگاههای مختلف»، به چاپ رسیده است.

۱۳. ...

۱۴. ما خیلی وقت است که شما را می‌شناسیم و از نزدیک هم با آنچه در اطراف شما می‌گذرد آشنایی داریم. ما هم می‌دانیم که نیت شما خدایی و برای خدمت به مردم بوده اما محصولات کار شما تخریب کننده جامعه است.

نیات را خدا می‌داند اما درباره نتایج کارها که همگی موجود و قابل بررسی اند. اصلی ترین محصول کار ما تا اینجا، نجات دهها هزار تن از مردم و جوانان بوده. اینها زنده و شاهدند و خداوند بین ماست و خوبترین شاهد. محصول، بازگشت اکثر آنها به خدا و کلام خدا بوده. آموزش و ساختن صدها محقق، نویسنده، متفکر و سخنران بوده. به فیض و رحمت خدا بسیاری از تاریکی قبرمانند بیرون آمدند و نسبتاً بیدار و روشن شدند یا لاقفل تاریکی آنها کمتر و کمتر شد. نسبتاً فهمیدند، بعضی کم و بعضی زیاد. بسیاری به خدمت خدا گرویدند. هزاران نفر به تحقیقات و محقق شدن و محقق بودن روی آوردند. کتابهای بسیاری نوشته شد که البته اغلب آنها را منتشر نکردند... خداوند با عشق و بخشش معرفی شد نه خشونت و بدی بنابراین بسیاری مجذوب حقیقت شدند...^{۱۵۸}

۱۵. سوال کننده دوم: درباره تخلفات فرهنگی، اخلاقی و اقتصادی تان صحبت کنید.

هیچ چیزی نیست که توضیح اش را بدهم. مطمئناً شما هم موردی ندارید که بگویید چون نیست... من هرگز در زندگی اجتماعی، برخلاف قانون زنده و جاری کاری نکرده ام. البته می‌توانید بسازید و دیگران را هم موقتاً قانع کنید اما حقیقت برای کسانی که اهل دیدن و تفکر و تحقیق اند، همیشه آشکار است. از چند ماه پیش در رسانه‌ها اعلام کردید و مردم را دعوت کردید که بیایند و از من شکایت کنند. اسم شعبه را هم ذکر کردید. با افراد مختلف هم تماس‌هایی گرفته شد اما دیدید که اتفاقی نیفتاد... گفتم که دروغ است. حتی ظالم ترین و بی انصاف ترین افراد هم نمی‌توانند خودشان را راضی کنند تا بر علیه ما شکایت کنند چون ما جز دعوت به خدا، کار خدا، عشق به خدا، تفکر و تحقیق، کار دیگری با آنها نداشته‌ایم.

^{۱۵۸} کسی که کور به دنیا آمده هرگز بوجود نور اعتقاد پیدا نتواند کرد. - مثل آلمانی

۱۶. قصد شما از سخنرانی‌هایتان چیست؟

واقعیتها همانهایی هستند که شنیدید اما اگر خیلی اصرار دارید که طبق حرفهای چند دقیقه پیش، بگویم قصدم از این سخنرانی‌ها قدرت طلبی و نفس پرستی بوده یا دروغ و کلاهبرداری بوده است، اگر هم اینها را بگویم دردی از شما درمان نمی‌کند چون این حرفها آنقدر متناقض و توخالی هستند که کسی نمی‌تواند آنها را باور کند. مگر من چه چیزی از دیگران گرفته‌ام یا خواسته‌ام، همه چیزم را داده‌ام و چیزی نگرفته‌ام. از طرفی این همه انسان شهادت خواهند داد که چنین نیاتی مضحک و متناقض است. دعوت انسانها به زندگی و حقیقت و خدا چگونه می‌تواند با نیاتی که شما طالب شنیدن آن هستید همخوانی داشته باشد. قصد من خدا بوده است و بس. اندازه خلوص آن هم با خداست. جلساتمان رایگان بوده، چه در همان روز اول چه فردا چه یازده سال بعد...

انسان به ادعا نیست، باید از اعمال و محصولات و نشانه‌های او را شناخت. اگر به ادعا باشد که همه با یک کلمه رستگار و خوشبختند. همه آسمانی‌اند و انسانهایی کامل. فرض کن من بگویم که نیتیم سوء استفاده است یا نیتیم انسانیت است. نیتیم فریب دادن است یا هدایت کردن. این حرفها همه اش حرف است و هیچ کدام واقعیت را تعیین نمی‌کند. شواهد، شاهدان، نتایج، نشانه‌ها، و آنچه جاری است اینها می‌توانند واقعیتها را تعیین کنند نه ادعاها. شما مدعی هستید که انسانهایی نزدیک به خدايید اما این ادعا کافی نیست چون نشانه‌ها و رفتارها و روش‌های شما نشان می‌دهد دورترین مردمان از خدا شما هستید بلکه بر ضد خدايید... این را درباره شخص شما می‌گویم. نزدیکی به خدا، محصولات و میوه‌های خاص خود را دارد که تو آن را نداری. اندیشه‌ها و حالات و اعمال خود را می‌طلبید که آن را نداری...

متهم کردن افرادی مثل من به چیزهای ساختگی و جعلی، برای اثبات ادعای شما کافی نیست... دانایی‌های جوشیده، توانایی‌ها، اخلاق، مهربانی، بخشش و عدالت... نشانه آن است که خدا با کیست. اگر کسی را به خدا نزدیک کردید آنگاه یک قدم به خدا نزدیک هستید. پس حرف من همان حرف اول است.

نور برای دیگران
می‌درخشد نه
برای خودش.
ضرب المثل سوئدی

۱۷. سوال کننده دوم: افکار و آموزشهای شما التقاطی است. مباحث زیادی از معنویت غربی و شرقی در آن دیده می‌شود. نمی‌توانید منکر این موضوع شوید.

داناترین مردمان،
آن کس که علم
همگان را، با
دانسته‌های خود
جمع کند ...
رسول خدا (ص)

نمی‌خواهم منکر این موضوع بشوم که بعضی از اندیشه‌هایم در مکتبهای باطنی و از فرهنگ‌های معنوی دیگر است و بنابراین یک قسمت از افکارم تلفیق و ترکیب اندیشه‌های گوناگون باطن گراست. اگر منظور شما این است که بعضی از این اندیشه‌ها در شرق و غرب هم هست یا در علوم جدید و قدیم، خوب این موضوع درباره همه اندیشه‌ها و تعلیمات پیشینیان و امروزیان صادق است. اگر عده‌ای با یک بالن پرواز کنند و بالا بروند و بعد هر کدام از اینها جداگانه حاصل مشاهدات خود را بنویسند و قرار

هم باشد حتماً یکی از اینها را متهم کنید، می‌توانید به آن یکی بگویید که حرفهای شما تا حدی به دیگر مشاهده کنندگان و شاهدان هم شبیه است. یک زمانی همه مکتبهای باطنی، همه روش‌های تفکری و شیوه‌های مشاهده را، همه سبکهای مصری، یونانی، سبیری و آمریکای شمالی، هندی و چینی و ژاپنی، آمریکای جنوبی، و انواع سبکهای آفریقایی و آسیایی را مرور کردم بنابراین کاملاً طبیعی است که از آنها تاثیر گرفته باشم همانطور که به شدت از قرآن و سپس از کتاب مقدس تاثیر گرفته ام. اما آنچه در این سالها آشکارا مطرح کرده ام، مربوط به هیچ یک از اینها نیست. واقعیت سخنرانی‌ها و کتابهایی که براساس آنها درست شده خیلی ساده است. من در جلسه‌ای می‌رفتم، آنها سوالی می‌کردند و بعد همین سوال، سرنخ سخنرانی می‌شد یا اینکه از آنها می‌پرسیدم که درباره چه چیزی حرف بزنم و آنها موضوع را معلوم می‌کردند یا مطالب خودبخود و بدون شروع معلومی بیان می‌شد. فیلم‌ها و نوارهای همه جلسات چند ساله هم موجود است.

کور آن نیست
که چشمش
نابینا باشد، بلکه
کور (واقعی) آن
کسی است که
دیده بصیرتش
کور باشد.
پیامبر خدا (ص)

۱۸. سوال کننده دوم: شما متهم به ایجاد انحرافات اجتماعی با استفاده از عرفانهای غربی و غیر اسلامی هستید... در این شکی نباید کرد.

نمی دانم دعوت به خدا، به قرآن، به تسلیم الهی، به خدمت به خدا، به عشق الهی و ذکر الهی، دعوت به تفکر، تحقیق و مطالعات چه ارتباطی به انحراف با استفاده از عرفان غربی و غیراسلامی دارد. چه چیزی خیال شما را راحت می کند؟ این چه چیزی را از شما حل می کند که بگویم شاید و کلاهبردار هستیم. برده نفسانیات و شهوات هستیم. ریاکار و دروغگو هستیم. قدرت طلب و قدرت پرست هستیم. اگر این کار واقعاً برایتان خوب است هر چند بار که بخواهید اینها را می گویم ولی مطمئناً با هر بار گفتنم شما گرفتارتر خواهید شد زیرا خداوند بر ضد اینست، همه واقعیت ها بر ضد این اند، گذشته و حالا و آینده بر ضد این است... شما بر ضد ما هستید، دیدگاههایتان بر ضد دیدگاه ماست، روستان در ضدیت با روش ماست، بنابراین طبیعی است که از نظر شما من شاید باشم و قصدم سوء استفاده بوده باشد اما من کلاهی را که دیگران بر سر مردم گذاشته بودند از سر آنها برداشتم. کلاه بی خدایی و بی توجهی به خدا را از سر آنها برداشتم و کلاه خداگرایی و خداخواهی را برسر آنها گذاشتم. روی سر بعضی از آنان کلاه مواد مخدر و افکار تخدیرکننده گذاشته بودند و من این کلاهها را برداشتم. آنها را به خدا و کلام خدا، به خواندن و به تفکر معتاد کردم. من کلاه بازیهای سیاسی و هوسهای سیاسی، کلاه بی غیرتی نسبت به زندگی را از سر جوانان برداشتم و کلاه دوباره زندگی کردن را بر سر آنها گذاشتم. کدام انحراف و سوء استفاده. این روش برخورد شما مربوط به قرنهای پیش است که بدترین نتایج را هم برای برخورد کنندگان در بر داشته؛ در قرآن و کتب مقدس هم دهها مثال و آیه دارد... این اتهام یا هر اتهام دیگری را که شما در این سالها گفته اید اگر بگویم که قبول دارم، نه فقط دروغ است بلکه این خود شما هستید که بیش از بقیه ضرر می کنید. اگر هم من بگویم اینطور بوده پس با شواهد و نتایج و مستندات چکار می کنید. از طرفی من هنوز زنده ام. هر کاری که قبلاً کرده ام حالا هم همچنان می توانم. بر فرض که هیچ مستند و نتیجه و شاهدهی هم نباشد که البته حجم شواهد و مستندات موجود دریاوار است، با این موضوع که الآن هم می توانم همه چیزهای گذشته را دوباره و بلکه بسیار قوی تر از گذشته تکرار کنم، چکار می کنید؟... خودتان می دانید که در این سالها می توانستم هر کاری بکنم. کیسه ای درست کنم و آنرا در ایران و کشورهای دیگر از میلیاردها دلار پر کنم اما من حتی ماشینی برای رفت و آمد ندارم. در همه این سالها زیباترین دختران حاضر بوده اند و بلکه مشتاق که با یک اشاره شبانان شوند. هزاران نفر. می توانید از همه آنها بپرسید و همه آنها مشتاقانه و شجاعانه به شما می گویند. از

صدها فرصت نه تنها سوء استفاده بلکه استفاده هم نکرده ام. فرصتهایی که اگر یکی اش برای شما بود از شدت هیجان و خودباختگی دچار خفگی آنی، و از ذوق زدگی دچار مرگ زودرس می‌شدید. شما را حرص و حسد و بدبینی پر کرده است. شما که برای گرفتن یک نتیجه جزئی و کاذب، صد مرتبه خدا، پیغمبر خدا، امام زمان، حکومت اسلامی و حاکمیت اسلامی را خرج می‌کنید و بعد هم منکر آن می‌شوید. این کلاهبرداری است یا تبلیغ خدا و کلام خدا؟ و کار من همین تبلیغ بوده است.

... ۱۹.

۲۰. سوال کننده دوم: چرا موضوع نزدیکی بین ادیان و مذاهب بعنوان یک هدف در اکثر اساسنامه‌های مختلف مربوط به تشکل‌های شما آمده است؟ مگر این کار مرجع و قانونی ندارد؟ شما تلاش زیادی برای نزدیکی ادیان مسیحی و یهودی و مسلمان و ادیان دیگر داشتید و می‌خواستید یک دین التقاطی به وجود بیاورید. نزدیک سازی به نفع همه است. به ضرر کسی نیست. نمی‌دانستم که باید برای اجرای کارهای خدا، اجازه گرفت. بعید است که آنها هم مخالف این کار بوده باشند چون آنها اساساً کارشان در همین راستاست... ما هم در این زمینه غالباً کار تحقیقاتی و تفکری داشتیم و البته در صحبتها هم سعی می‌کردیم که اختلافات را کاهش و اشتراکات و نزدیکی‌ها را افزایش دهیم.

تووع گرای اندیشه‌ای و کثرت گرای ذهنی^{۱۵۹}

اساس اعتقادات اسلامی از تعلیمات پیامبر اسلام (ص) و آن هم از تعلیمات جبرئیل (ع) به او حاصل شده است. اگر این را یک مجموعه اعتقادی غیرمرکب بدانیم آن وقت معنای اعتقادات متکثر ملموس تر می‌شود.

مکتبها و اندیشه‌ها و جریانات مختلف باطنی را گذرانده بودم. هر کدام از این مکتبهای باطنی مانند قاره‌ای از اندیشه‌های بی شمار است. سالها هم به موازات آنها و با نگاهی به آنها تفکر کرده بودم بنابراین در بینش و نگاه خود، اندیشه‌های دیگر و دیدگاههای مختلف را در نظر داشتم.^{۱۶۰} بخشی از ذهنم تبدیل به برآیند اندیشه‌ها و آموزه‌های مکتبهای باطنی دیگر شده بود و الان هم هست. اندیشه‌های یونان و مصر باستان، اسلام، مسیحیت، یهودیت و ادیان دیگر، اندیشه‌های هندوئیسم، بودیسم، شمنیزم، اسپریتیزم، تائوئیزم و دهها ایسم و آنتی ایسم و متا ایسم دیگر.

بیش از همه آنها، در قرآن و کتاب مقدس تفکر کرده بودم و بسیار بیشتر از بقیه تحت تأثیر آنها بودم. اگر کل افکارم را به یک قاره بزرگ تشبیه کنم لااقل یکی از کشورها برآیندی از کلیه اندیشه‌ها و مکتبهای باطنی بود. نزدیک به چهار هزار صفحه درباره انواع روش‌ها و دیدگاههای علوم باطنی نوشتم که همه، حاصل تفکرات و مشاهداتم بود. تحقیق و تفکر در مکتبها و جریانات باطنی برمی گشت به دوران قبل از شانزده سالگی و حالا برآیند و نتایج آن اندیشه‌ها در من باقی مانده بود. در این قاره بزرگ اندیشه‌ها، در کنار آن کشوری که برآیند و عصاره اندیشه‌های مکتبهای گوناگون باطنی بود یک کشور بسیار بزرگ وجود داشت، کشوری که مانند یک شبه قاره بود. اینها اندیشه‌ها و یافته‌ها و

^{۱۵۹} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

^{۱۶۰} پیامبر خدا (ص): دانش را فرا گیرید، گرچه در چین باشد؛ زیرا طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است.

مشاهدات خودم بود. نظریات بنیادی و تئوری‌های مبنایی که آنها را یافته و درک کرده بودم... اما بزرگترین کشور اندیشه‌هایم را از قرآن و کتاب مقدس و معلمان بزرگی چون علی (ع) و ائمه هدی داشتم. کلمات و اندیشه‌های امام علی (ع) و امام صادق (ع) واقعاً حیرت‌انگیز و به شدت حکیمانه بودند. اینکه می‌گویم بودند به خاطر این است که دارم موضوع را از دیدگاه گذشته و از نگاه کسی که با اکثر یا شاید همه جریانهای باطنی آشنایی داشت می‌گویم. نمی‌دانم، آیا موضوع تکثرگرایی که در لابلای تهمتهای کذب و نسبتهای دروغ مطرح شده بود، همین است. اگر این است، که واقعیت دارد و اگر نیست، این کماکان واقعیت است و واقعیت‌های دیگری هم هست. همین موضوع تبدیل به زمینه عملی تنوع‌گرایی و پلورالیزم شد. یعنی مثلاً مذهب شیعه را تنها راه اصلی نیل به حقیقت نمی‌دانستم بلکه آن را یکی از راهها می‌دانستم به موازات راههای دیگر. گمان نمی‌کنم که دیگر مسلمانان ایماندار یا مسیحیان یا یهودیان یا امتهای دیگر، که به هر نحو به خداوند ایمان دارند و موحد محسوب می‌شوند، گمراه و در مسیر نابودی باشند. فکر می‌کنم و می‌کردم که حتی یک انسان ظاهراً غیرمتشرع، اگر ایمان به خدا داشته باشد و موحد باشد، اگر مهربان و بخشنده باشد، اگر انسان باشد، همین می‌تواند او را به خداوند بازگرداند و نجات دهد. اگر یک مسیحی، یهودی، زرتشتی، هندو، بودایی یا هر دین و فرقه و غیرفرقه دیگری، اگر واقعاً تسلیم و خدمتگزار خدا باشد، او هم نجات یافته است. هر کسی که به خدا عشق بورزد و خدا را و خلق خدا را دوست داشته او امکان رستگاری معنوی خواهد داشت. خود من مسلمان هستم و اسلام را کاملترین دین خدا می‌دانم اما معتقدم که امکان نجات و رستگاری برای همه مردم جهان و همه بشر وجود دارد. خداوند برای هر کسی راهی را قرار داده است حتی برای کسانی که ظاهراً غرق در فساد و گمراهی اند.

الاهیسم و ایسم‌های دیگر

به روایت یکی از شاگردان

ایسم‌های معنوی با قدرت و به سرعت همه جا را می‌گرفت. چند دهه قبل، فضای معنوی آمریکا توسط بعضی از معلمین شرقی که اکثراً هم از هندوستان بودند فتح شده بود. این معلمان مانند سرنشینان کشتی کریستف کلمب بودند که در رأس آنها

**بنیاد دین توحید
و عدل است.**
امام صادق (ع)

راماگریشنا و شاگرد او ویوکاناندا قرار داشتند. بعد از سخنرانی ویوکاناندا موج‌های شرقی گرای پی در پی حیطه‌های معنوی آمریکا را فتح می‌کرد و به تصاحب مستتر فرهنگ معنوی شرق و عمدتاً هند دامن می‌زد. معلمان و مبلغان دیگر فرهنگ کهن هند هم یک به یک از راه رسیدند و هر کدام منطقه بزرگی از ذهن و زمان آمریکا و سپس اروپا را فتح کردند. یوگاناندا، کریشنامورتی، ماهاریشی، اشو راجنیش، پرابهوپادا، سای بابا، و دیگران. آمریکا و دنباله آن که اروپا بود شدیداً تحت تأثیر معنویت هندی قرار گرفته بود. برخی از این افراد [مانند یوگاناندا] به کاخ سفید هم رفت و آمد داشتند. جریانهای مسیحی در برابر این امواج فراگیر و قدرتمند، هر روز ضعیف‌تر می‌شدند و میدانهای جدیدی را واگذار می‌کردند. مردمی که از افرادی مانند ساتیاسای بابا، کریشنا مورتی، راجنیش و ماهاریشی الهام می‌گرفتند صدها بار بیشتر از کسانی بودند که مثلاً از رئیس جمهور آمریکا الهام پذیری داشتند. آمریکا و اروپا داشت پر می‌شد از جریانهای معنوی هندی و در مرحله بعد چینی.

نفوذ معنوی چین عمدتاً از طریق جریان ذن و ورزش‌های رزمی از نوع چینی بود... در اوج این استحاله و غلبه معنوی، مسئولین آمریکایی تصمیم گرفتند راجنیش را از ایالات متحده اخراج کنند و این تصمیم خود به جهش جدیدی در تولد و تکثیر اندیشه‌های هندگرا و بوئیه اندیشه‌های راجنیش، در آمریکا و اروپا و دیگر کشورها منجر شد.

مسئولان آمریکایی برای برخورد با این پدیده فراگیر تدابیر دیگری را اتخاذ کردند و روش‌های نرم و چندوجهی را به کار بردند... بنیادگرایان یهودی و مسیحی فعال شدند. چند انجمن و سازمان بزرگ تبلیغ مسیحیت به شیوه جدید وارد عرصه شد. به جریانهای داخلی میدان داده شد. بنابراین دهها جریان جدید وارد میدان شدند. معماران امنیتی آمریکا راه را نه

در سرکوب و مقابله خشن با جریانهای وارداتی بلکه در بالا بردن توان تولید و قدرت پاسخگویی یافتند و البته از راههای دیگر، راههایی مانند کنترل و جهت دهی به جریانات وارد شده و تصرف نامحسوس مرکز ثقل آنها...

بنابراین دهها جریان جدید بوجود آمد یا اینکه از حالت ناآشکار خارج و در سطح اجتماع ظاهر شد. سازمان علم مسیحی، کلیساهای خانگی، جریاناتی مانند هیپنوتیزم، اکنکار، ساینتولوژی، شمنیزم (و تنسکریتی)، ان ال پی و داستان پردامنه‌ای به نام تکنیکهای موفقیت.

بعد از فروپاشی بلوک شرق و با قدرت گرفتن فرآیند جهانی شدن، کشورهای اروپای شرقی و خود روسیه هم هر چه بیشتر در معرض این موج پیش رونده قرار گرفتند. تعداد مراکز مرتبط با یوگا و مدی تیشن در جهان دهها مرتبه از تعداد کلیساهای، مساجد و کنیسه‌ها بیشتر شد و امروز هم بیشتر است...

این امواج با وجود همه کنترل‌ها و مقاومت‌ها به ایران هم رسید. جریانهای یوگایی، کربشایی، سای بابایی، تی ام، تانتر، فالون کنگ و مانند اینها در همه جای ایران و مخصوصاً در تهران ظاهر شده بود. ایسم‌های معنوی به دور از چشم متصدیان فرهنگی در حال تحکیم ریشه‌های خود بودند. اکیست‌ها، ساینتولوژیست‌ها، تانتریست‌ها، یوگیست‌ها و بسیاری ایسم‌های دیگر. جوانان و مردمی که به این جریانات گرایش یا تعلق خاطر داشتند، عموماً نیتی جز خداگرایی و تجربه معنویت نداشتند و حتی می توان گفت از نظر هوشمندی معنوی، در سطوح بالای جامعه قرار داشتند.

اما متأسفانه اثر آشکار و مستقیمی از خداوند زنده و حاضر، اثری از لاله الا الله، بسم الله الرحمن الرحیم، قل هو الله احد و اثری از توحید و یگانگی در بعضی از این داستانها دیده نمی‌شد. بیشتر آنها به نحوی درباره خدا حرف می زدند اما پیام لاله الا الله آنقدر در آنها مبهم و مستتر بود که شاید تنها متخصصان این زمینه می‌توانستند آن را بیابند و البته در بعضی از آنها چنین پیامی وجود نداشت یا حتی پیامی متضاد دریافت می‌شد. در میدان شلوغ این ایسم‌ها ایلیا از «الله ایسم» حرف زد که برای مردم به صورت الاهیسم به معنای خداگرایی، خدامحوری، خداباوری، خدادوستی و تسلیم الهی بیان شده بود. الله ایسم واکنش و دکتربینی بود که ایلیا در مقابل ایسم‌های مختلف مطرح کرد و تفاوت‌های زیادی با الاهیسم (که از ریشه و سابقه‌ای کهن برخوردار بود) داشت اما در بین مردم این دو مفهوم یکی تلقی می‌شدند.

الاهیسمی که ایلیا بعداً مطرح کرد یک روایت متفاوت، کامل و جامع و هماهنگ از الاهیسم کهن بود و با اطمینان کامل می‌توان گفت آموزه‌های الاهیسم که توسط ایلیا تفسیر و تبیین شده جذابترین، قویترین و کاملترین تفسیر الاهیسم محسوب می‌شد اما روایات دیگری نیز از الاهیسم وجود داشت که توسط اساتید مختلف در نقاط مختلف دنیا و در زمانهای مختلف بیان شده بود. کتابهای متعددی وجود دارند که بیانگر این روایات مختلف می‌باشند.

ما الاهیسم را ترجمه‌ای از عبارت لاله الا الله می‌دانستیم و الاهیون را کسانی که واقعاً و عملاً به لاله الا الله معتقد هستند و با آن زندگی می‌کنند. الاهیسم مکتبی کهن و

بسیار عمیق بود و در میان مکتبهای باطنی، بوضوح کاملترین، عالی ترین و قدیمی ترین مکتب باطنی محسوب می‌شود. تاریخ الاهیسم به هزاران سال قبل بازمی‌گردد و ایلیا آن را از معلمی بزرگ که به او معلم جهانی می‌گفت، آموخته بود.

خداوند تعالی فرماید:
«ای موسی! چنانچه هفت طبقه آسمان با ساکنینش و مجموع زمین‌های هفتگانه را در نزد من در کفه‌ای بگذارند و کلمه لاله‌الاله را در کفه دیگر، کلمه لاله‌الاله بر کفه دیگر برتری خواهد داشت.

حدیث قدسی
(مجموعه صدای او)

«اولین و عملی‌ترین نتیجه لاله الا الله این است که همه چیز تسلیم و در تصرف خداست و همگان می‌بایست خود را آگاهانه تسلیم خداوند نمایند.»

... در این زمان ایلیا سعی کرد الاهیسم را با شرایط زمان و مکان بیشتر هماهنگ کند و آنرا به تناسب مسائل این عصر و شرایط موجود تفسیر و تبیین نماید. او سعی کرد کهن ترین و جدیدترین علوم باطنی را، همه روشهای تفکر خلاق را و کاملترین و عمیق ترین اندیشه‌های معنوی این عصر را در زیر سایه الله ایسم گردآورد و همه را با خداگرایی و توحید هم جهت و موافق کند.

خداوند چنان با او بود و اسم خداوند آنچنان قدرتمند و شدید از او حمایت می‌کرد که اجازه نمی‌داد هیچ اندیشه‌ای از جریانات غیرالهی بتواند حتی برای لحظه‌ای در برابر این حرکت که مبنای خود را لاله‌الاهو می‌دید بایستد...

بسیاری از کسانی که به جریانهای انحرافی (مانند فرقه های روان گردان...) مبتلا شده بودند، دوباره به سمت خداگرایی و بازگشت به خداوند جهت گرفتند.^{۱۶۱} در سوال و جوابهایی که با ایلیا در جلسات عمومی مطرح می‌شد یا برخی مناظره‌های کوتاه، همه آن اندیشه‌ها در برابر اندیشه کائناتی لاله الا الله بلافاصله محو می‌شد. لاله الا الله تبدیل به اولین شعار ما شده بود که آن را به صورت لاله الا هو بیان می‌کردیم از این جهت که ظاهراً و البته ظاهراً، انعطاف پذیری و گستره شنیداری بیشتری برای عبارت لاله الا هو وجود داشت.

«یکی از کلیدی ترین اصول الاهیسیم این است که حقیقت یکیست اما راه‌های وصول به حقیقت بیشمار است. خورشید یکی است اما از تقاطع بیشماری می‌توان به آن نگاه کرد و به سوی آن رفت.»

طرح لا اله الا الله به سرعت در همه نمادهایی که به نحوی مرتبط با حرکت بود، اعم از موسسات، انجمن‌ها و تشکل‌های دیگر قرار گرفت. آرم اصلی ال یاسین یک «لا» بود که در آن «اله الا الله» هم آمده بود. آرم نشرتعالیم حق، کتاب تعالیم حق و بیشتر مراکز وابسته، الهام گرفته از لاله الا الله بود اما بعداً از دشمنان خود می‌شنیدیم که این آرم‌ها صهیونیستی است یا مربوط به فراماسونرهاست یا چیزهایی از این قبیل که البته اینها حرفهایی بی اساس بودند.^{۱۶۲}

... مسئله الاهیسیم و الاهیون هنوز آشکارا مطرح نشده بود و صرفاً چند تن از نزدیکان از آن خبر داشتند. البته در این سالها هیچ وقت دیگر هم آشکارا مطرح نشد چون خطر بزرگی در بیان آن وجود داشت. این احتمال به قوت وجود داشت که خود ما هم تبدیل به یک فرقه شویم. ایلیا کاملاً مراقب بود که این جریان فکری به یک فرقه تبدیل نشود. او حتی برای این منظور مرکز تحقیقات فرقه‌ها و جریانهای معنوی را راه اندازی کرد که از طریق آن همه جریانهای معنوی، چه مثبت و چه منفی، همه فرقه‌ها، ضدفرقه‌ها و پدیده‌های نوین ذهن

^{۱۶۱} وقتی که ناقوسهای بزرگ به صدا در می‌آید صدای زنگهای کوچک شنیده نمی‌شود. ضرب المثلی از یوگسلاوی

^{۱۶۲} به قضاوت عمل بسنده نکن. ببین انگیزه عمل چه بود تا هر کس چنانکه هست خود را به تو بنمایاند.

گرا یا معنویت گرا را عمیقاً و به طور مستمر رصد می‌کردیم و تحت بررسی داشتیم. ایلیا نمی‌خواست که به سرنوشت دیگرانی که آنها را اتفاقاً خوب می‌شناخت مبتلا شود و نمی‌خواست در جای پای مدعیان، پا بگذارد. نمی‌خواست پیرامون او جریان جدیدی درست شود. او همه این سالها را در باره خدا و خداگرایی، در باره اسم خدا و روح خدا، در باره تسلیم الهی، ایمان الهی و عشق الهی، در باره توجه به خدا و حضور الهی حرف زده بود و تا جایی که ما می‌دیدیم و تجربه می‌کردیم و مردم اعتراف کردند اکثر کسانی که با آنان برخورد کرده بود به خداوند، به کلام خدا، به نور تفکر و به روشنایی تحقیق پیوند خورده بودند، اما هیچ وقت شرایط آن مهیا نشد که او آشکارا و بی پرده درباره‌ی الاهیسسم (الاهیسسم باطنی و کهن) حرف بزند. کتابهای مرتبط با الاهیسسم، انواع شاخه‌های باطنی که همگی از تنه لاله الا هو استخراج شده بودند، سالها آماده انتشار بود اما هیچ یک از آنها منتشر نشد. فقط سی چهل جلد از یکی از این کتب و آن هم برای دوستان نزدیکی که در ایران یا خارج از ایران بودند، تهیه شد.

الاهیسم و یوگائیل

به روایت یکی از شاگردان

امام علی علیه السلام
در پاسخ به این
پرسش که خردمند
کیست؟ فرمود:
خردمند کسی است
که هر چیزی را در
جای خود به کار برد.
عرض شد: نادان را
برای ما توصیف
فرما. فرمود: توصیف
کردم.

یکی از مطالبی که توسط دشمنان در باره ایلیا مطرح می‌شد این بود که ایلیا مثل معلمان معنوی شرق، همان اندیشه‌های هندوئیسم، بودیسم، تانترا و یوگا را تعلیم می‌دهد. این اتهام در حالی مطرح می‌شد که ایلیا در طول صدها جلسه سخنرانی و آموزشی، هرگز جز در حد چند اشاره بسیار گذرا، در باره هندوئیسم و یوگا حرفی نزنده بود.

در این شایعه ایلیا فردی مشابه سای بابا و بلکه سای بابای سوم یا کریشنامورتی یا راجنیش یا دالایی لاما شمرده می‌شد و همین فکر در قالبهای مختلفی از جانب دشمنان عرضه می‌شد. نیت آنها از بیان چنین مسائلی بوجود آوردن فضایی برای برخورد قضایی و قانونی با ایلیا بود. در ایران و بخصوص

در سیستم قضایی ایران تصور بسیار بدی از سای بابا، دالایی لاما، راجنیش، لوتر، کریشنامورتی و متفکران مشابه وجود دارد. همه این افراد بدعت گذار و کافر محسوب می‌شوند. حتی بعضی از آنها چون به بیت المقدس سفر کرده‌اند و در برابر دیوار ندبه به دعا پرداخته‌اند، صهیونیست محسوب می‌شوند، بنابراین اگر بتوان کسی را در این قالبها برای سیستم قضایی معرفی و اثبات کرد، همین موضوع برای محکومیت او یا ایجاد صدها خطر از جانب افراد خودسر کفایت می‌کند. درباره کافر و ملحد نبودن این معلمان بزرگ که رهبران معنوی این عصر محسوب می‌شوند حرفی ندارم زیرا این موضوع در جهان امروز یک واقعیت بدیهی و مسلم است اما می‌خواهم به واقعیتی که در پشت این مطلب، تحریف شده که «ایلیا فرهنگ شرقی را تبلیغ می‌کند»، بپردازم.

ما می‌دانیم که میلیونها نفر در سراسر جهان هستند که یوگا انجام می‌دهند و مشغولیت بسیاری از این افراد به یوگا و فرهنگ یوگایی به حدی است که عملاً یوگا جایگزین دین و مذهب آنها شده است. این افراد ممکن است مسیحی، بودایی، مسلمان یا یهودی باشند اما

وابستگی عینی و ذهنی آنها به یوگا و فرهنگ یوگایی و هندویی تا اندازه‌ای است که جایی را برای دین و مذهبشان باقی نمی‌گذارد. این قشر عظیم که در همه دنیا وجود دارند با زبان یوگا آشنایی دارند و اعتقادات معنوی خود را به همین طریق دنبال می‌کنند. ایلیا در ارتباط با این قشر از یکی از روایت‌های خاص الاهیسیم استفاده می‌کرد. این روایت یوگائیل نام دارد. یوگائیل چیزی نبود که ایلیا آن را ابداع کند بلکه یکی از شاخه‌های الاهیسیم محسوب می‌شد که ایلیا آن را روایت می‌کرد. مانند دیگر شاخه‌های الاهیسیم معلوم نیست که یوگائیل ابتدا توسط چه کسی بیان شده است اما این تعلیم ابتدا توسط استاد معظم روح‌الله در هندوستان بیان گردید و سپس توسط ایلیا «میم» تفسیر و تبیین شد.

یوگائیل تلاش دارد که به آموزه‌ها و تمرینات یوگا جهتی الهی ببخشد و سعی می‌کند یگانه پرستی و توحید را در مرکز فرهنگ یوگایی بازبایی کند. یوگا در حالت امروز خود عبارت است از معنویت منهای توحید و معنویت منهای لاله الا هو (به معنایی که در ادیان ابراهیمی وجود دارد) اما یوگائیل به معنای یوگای بعلاوه خداپرستی است، یوگا بعلاوه لاله الا هو، یوگا بعلاوه خداگرایی. همچنین در یوگائیل (که روایتی شرقی از الاهیسیم است) برخلاف آموزه‌های یوگا که بر تمرینات ظاهری یوگا تأکید می‌شود، بر ریشه‌ها و بنیادهای یوگا، بر روح یوگا و جوهر آن توجه و تأکید می‌شود. بنابراین از همان سالها الاهیسیم (خداگرایی) برای اهل یوگا و کسانی که اشتغال ذهنی و معنوی زیادی به آموزه‌های یوگایی و هندویی داشتند از طریق روایت یوگائیل بیان شد.

به گمانم ایلیا علاقه زیادی به معلمین معنوی عصر جدید داشت و آنها را افراد بزرگی می‌دانست اما این علاقه خاص به معنای تأیید کامل روش‌های آنها نبود. از معلمین عصر حاضر او به راما کریشنا، سای بابا، دالایی لاما، راجنیش، پرابهوپادا، پال توتیچل و بقیه علاقه داشت اما یکی از مسائلی که درباره آنها مطرح می‌کرد فقدان وضوح خداگرایی و نامعلوم بودن پیام توحید (لاله الا هو) و بعضی از ابعاد کلام خدا در آموزه های بعضی از آنها بود. او دالایی لاما را به دلیل تأکید او بر پیام صلح، راما کریشنا را به دلیل پیامی که از عشق الهی و گذر از قالبها در جهان اشاعه داده بود، راجنیش را به دلیل پویایی تفکر، پرابهوپادا را به دلیل تبلیغ وسیعی که در باره خدمت عابدانه داشت (... می‌ستود...^{۱۶۳}

۱۶۳ وحدت و یگانگی انسان‌ها صرف‌نظر از اینکه مذهبشان چیست و آشنایی انسان‌ها با یک خدای واحد به عنوان منشاء اصلی همه مذاهب و ادیان است. ساتیا سای بابا

ایلیا برای جهت دهی به تعلیمات معنوی عصر حاضر، برای جهت دهی به انواع جریانات معنوی، علاوه بر تعمق و تفهیم الاهیسیم و تمرکز بر اصل خداگرایی و تسلیم الهی، از شیوه پیوند تمدنی استفاده کرد. الاهیسیم برای مشتاقان تعلیمات یوگا به صورت یوگائیل معرفی و تبیین می‌شد. این به معنی پیوند طریقه یوگا با پیام لاله الا الله بود. ایل که ریشه لغت الله و الهی است در فرهنگ معنوی به معنای خداست و یوگائیل معنای یوگای الهی را می‌دهد...

((بدون تغییر چیزها و صرفاً با تغییر جهت آن‌ها، نتایج آن‌ها عوض می‌شود.))

در یوگائیل عمیق‌ترین و ناب‌ترین تعلیمات یوگا و هندوئیسم مورد توجه قرار می‌گیرد با این تفاوت که همه این تعلیمات قطبی شده‌اند. همه آنها بر اساس نام خداوند و در نام خداوند است و یگانه پرستی و پرستش خداوند زنده در تک تک آن آموزه‌ها وجود دارد. ایلیا معتقد بود که یوگائیل را می‌بایست صرفاً در ارتباط با کسانی که ما به آنها می‌گفتیم یوگازده مطرح کرد. دوره‌های یوگائیل تا جایی که می‌دانیم هرگز بطور رسمی در ایران برگزار نشد. مناسب‌ترین محیط بیانی تعلیمات یوگائیل کشورهایی بود که یوگا و آموزه‌های هندوئیسم در آنها غوغا می‌کرد. کشورهای اروپایی یا کشورهایی مانند آمریکا، کانادا و خود هندوستان. یوگا به شکل معمول آن، ظاهراً و برای اکثر تمرین‌کنندگان و افراد غیرمتبحر، امری غیرمذهبی و لایتیک محسوب می‌شد اما یوگائیل بر این اندیشه تأکید داشت که روح آموزه‌های یوگا همان یگانگی خداوند و اتصال به خداست. چند بار که در این باره صحبت شد، بعضی‌ها به این باور رسیدند که عنوان تعلیمات ایلیا یوگائیل است اما یوگائیل در واقع تبیینی از الاهیسیم در بُعد یوگا (که تقریباً همه دنیا را فرا گرفته بود) محسوب می‌شد.

«خدا واحد است، خدا عشق است، خدا در معبد، مسجد، بیرون و همه جا حاضر است. افراد بشر در چشم پروردگار یکسانند. آنان به یک طریق به دنیا می‌آیند و از دنیا می‌روند. بندگی، مرید پروردگار بودن و خدمت به نوع بشر بدون توجه به نژاد، عقیده و رنگ، وظیفه هر انسانی می‌باشد». گورو نانک

«من عقیده دارم که تورات و انجیل و قرآن به میزان وادها الهامات الهی دارند و مقدس هستند. من همان خدا را که در کتاب مقدس هندوان می‌شناسم، در قرآن هم می‌بینم». گاندی

«برادران و خواهران عزیز من! شما همه اولاد یک مادرید؛ روح خداوند یکسان در درون همه وجود دارد؛ سعی کنید به او ببینید و تنها تسلیم اراده توانا و قدرتمند او باشید؛ ذهن خود را با مسائل جزئی و بی اساس مشغول نکنید، در عوض آن را از اسماء مقدس پروردگار اشباع کنید. کسی که تنها نسبت به عقاید و افکار خودش تعصب نشان دهد هرگز قادر به درک خداوند سبحان که حقیقت مطلق است نخواهد بود؛ خداوند را از درون یکدیگر جستجو کنید.»

ساتیا سالی بابا

من یادم نمی‌آید که در سخنرانی‌ها و جلسات رسمی که ایلیا در اینجا داشت صحبت قابل توجهی را در باره یوگا و هندوئیسم داشته باشد اما تعلیمات یوگائیل در مواجهه با قشری که گفتم بارها بیان شد.

مرسوم ترین و شناخته شده ترین وجه فرهنگ هندویی و یوگایی که در همه دنیا وجود دارد قائل به چندخدایی است. گاهی تعداد این خدایان به قدری زیاد می‌شود که از برکردن نام و مشخصات همه آنها جزئی از مهارت‌های معلمین هندو محسوب می‌شود. خداوند باران، خداوند آتش، خداوند ویرانی، خداوند سازندگی، خداوند عشق، خداوند دانش و دهها خدای دیگر از جمله این خدایان محسوب می‌شوند. در بهترین حالت، ما با سه خدا مواجه هستیم که عبارتند از ویشنو، شیوا و برهما. تمرینات مختلف یوگا مسیرهای مختلفی را طی می‌کنند و مسیر هر کدام از این تمرینات به یکی از این خدایان ختم می‌شود مثلاً تمریناتی هست که به خداوند دانش (ساراسواتی) ختم می‌شود یا تمریناتی که در ارتباط با الهه مادر (کالی) است. تفاوت عمده یوگائیل با یوگا در همین است. یوگائیل همه یوگیست‌ها و هندوها را به کنار گذاشتن این تعدد خدایان و خدایان متعدد دعوت می‌کند و با حفظ همان آموزه‌های مبنایی یوگا و هندوئیسم آنها را به پرستش خداوند یگانه و زنده رهنمون می‌شود.

«حقیقت یگانه اصل ثابت است و این اصل در هر زمان و مکان به تناسب شرایط آشکار می‌شود.»

«یوگا راهبست برای یگانگی. و یگانگی خورشید و ماه^{۱۶۴} تعبیری است از یگانگی روح و تن و اتصال روح به خداوند. یوگیست‌های اصیل، انسان‌هایی یکتا پرست بوده‌اند و فقط خداوند زنده و واحد را می‌پرستیدند. از این رو به آنان یوگی گفته می‌شد. آن‌ها تسلیم خداوند بودند و در زیر یوغ خدمتگزاری قرار داشتند. به واقع، همه کسانی که بر اساس اصل «یکی» زیسته‌اند، زندگی یوگایی داشته‌اند و یوگی بوده‌اند. و البته بسیاری از این یوگیست‌ها، مربوط به خارج از هند و هیمالیا بوده‌اند. به این معنا، اکثر بزرگان باطنی که در زمین زیسته‌اند یوگیست بوده‌اند. بیشتر انبیاء و کسانی که با جدیت تمام در جستجوی خداوند بوده‌اند. همه کسانی که با وفاداری و عاشقانه از خداوند پیروی کرده‌اند، به یوگای واقعی اشتغال داشته‌اند و یوگیست بوده‌اند. یوگائیل یک اسم است. این اسم که ریشه اش در زبان مادر است، بیش از

^{۱۶۴} در یک معنا، یوگا به معنای یگانگی خورشید و ماه و به عبارتی یگانگی قدرت شاکتی و شیوا در درون انسان است.

هر جای دیگر در هند استعمال شده اما این به آن معنا نیست که همه یوگیست‌ها هندی بوده اند. بعد ها، راه یگانگی با همین نام مشهور می‌شود زیرا اکثر مبلغان آن در عصر جدید، زاده شرق بوده اند. اما این به معنای یک انحصار نیست. اگر در یک کشوری برای احوال بررسی سلام رسم است، این دلیل نمی‌شود که سلام کردن یا حتی کلمه سلام خاص مردم آن کشور باشد. غالباً این طور بود که پیروان یوگیست‌های کهن سعی می‌کردند با تقلید از حرکات مرشد خود و دقت در روش زندگی آنان، روشی را ابداع کنند که اساتیدشان از طریق آن به نتیجه رسیده بودند؛ از این رو روش‌های مختلف یوگا پدید آمد. اما تعجب است که با وجود این همه روش‌های مختلف ظاهری یوگا، قرن هاست که به ندرت یک یوگیست حقیقی در زمین ظاهر شده و اکثر کسانی که چنین تابلویی دارند فقط تابلوی آن را دارند و دکان یوگا باز کرده‌اند و البته چیزی از یوگای حقیقی، یوگایی که به یگانگی منجر می‌شود و نشانه‌های یگانگی با روح جهان را آشکار می‌سازد، در خود ندارند. واقعیت روش‌های مختلف و قارچی یوگا این است که اینها اساساً یوگا نیستند، اینها یوگا‌های مجازی و بدلی اند. فیلم یوگا هستند نه یوگای مستند و زنده. لکن این به معنای فریب کار بودن معلمان و پیروان یوگا نیست. بیشتر آن‌ها دروغ گو و فریب کار نیستند بلکه انسان‌هایی ساده‌اند که واقعاً خدا را دوست دارند اما خود را گرفتار او‌هایی کرده‌اند که اگر جنسش ظاهراً مادی و این دنیایی نیست، ولی چه بسا پیامدهای مشابهی را داشته باشد. یوگا‌های غیر اصیل، ممکن است بتوانند تأثیرات مثبتی را در سطح جسم و روان انسان پدید بیاورند ولی من در این جهان هنوز یکی از مدعیان یوگا را ندیده‌ام که از طریق روش‌های مجازی به نور و روح الهی رسیده باشد یا نشانه‌های چنین دریافتی را داشته باشد. و آن‌ها را که دیده‌ام، با آنکه به معنای واقعی یوگیست بوده‌اند اما بدون آن که به عنوان یوگیست شناخته شوند، در راه یگانگی قدم می‌زدند. بعضی از آن‌ها چیزی از یوگای هندی و از آن همه جزئیات عجیب و غریب نمی‌دانستند. وقتی کسی با تمام وجودش در حال انجام کاریست، وقتی کسی با تمام توجه اش در چیزی غوطه وراست، وقتی انسان واقعاً عاشق کسی یا چیزی می‌شود، در همه این حالات او یک یکتا پرست واقعی است. یک یوگی اصیل است. او ممکن است هر کسی باشد یا هر شغلی داشته باشد. می‌تواند یک باغبان یا نقاش باشد یا کارگر ساده. هر کاری با عشق و توجه انجام شود، یک حرکت یوگایی واقعی است.

هر انسانی که خود خودش باشد یک یوگیست واقعی است. و هر کسی که زندگی اش را بر اصل یکی، بر حقیقت یکتا استوار سازد او یوگیست حقیقی است...^{۱۶۵}

یوگائیل به معنای یوگای الهیست. یوگایی که مستقیماً متوجه خداوند و بر اساس حضور زنده خدا و تسلیم الهیست. ایل نام خداست. نام خدایی که ابراهیم و یعقوب و موسی و عیسی و محمد آن را می‌پرستیدند. الهه نیز از ایل (الاه) گرفته شده...
و یوگائیل نمادی است از دو جریان اصلی خدا گرا در شرق و غرب.
کلمه یوگا بعنوان نماینده آن تفکر شرقی که عمدتاً بر اساس یافته‌ها و شهودات حکمای هند استوار بود و ایل جریان خداگرائیست که غرب زمین^{۱۶۶} را و حتی غرب امروز را فرا گرفته است؛ ادیان ابراهیمی. و البته این دو جریان بعدها در هم فرو رفتند. تفکر شرق تا اعماق غرب نفوذ کرد و تفکر غربی نیز به اعماق شرق راه یافت. یوگائیل نماد پیوند تمدن باطنی غرب و شرق است.

یوگایی که در بین مردم مشهور است می‌تواند موضوعات مختلفی داشته باشد. جسم انسان، تنفس، حرکات بدن، حیوانات و اشیاء، سنگ‌ها، نقش‌ها و صداها و چیزهای دیگر اما در یوگائیل مبنای واحد، خداوند متعال است. توجه مستقیماً بسوی اوست. یوگائیل تمرین و تجربه و تحقق تسلیم الهیست. اساس آن، تسلیم به خداوند حی و حاضر است. یوگایی را زیستن است لکن در یوگائیل آن یکی فقط خداوند یکتاست و نه دیگری. وقتی یوگا شکلی ورزشی، هنری یا عبادی به خود می‌گیرد ممکن است همچنان یوگا باقی بماند یا نماند اما اگر یوگائیل شکلی هنری یا غیر هنری به خود بگیرد همچنان تسلیم و خدمتگزاری به خداوند است زیرا وقتی که از معنای تسلیم و خدمت تهی می‌شود، هر شکلی هم که باشد دیگر یوگائیل نیست. یوگائیل، یگانگی با خداوند است و یگانه زیستن؛ یگانه بودن و یک راه را رفتن. وقتی که همه را در یکی تجربه کردی و آنگاه که توانستی که یکی را در همه تجربه کنی، تجربه تواز یوگائیل کامل خواهد بود. یوگائیل، تسلیم به خدایی است که یکتاست و کسی که تسلیم خداوند یکتا می‌شود خود به یکتایی می‌رسد و یگانگی را در می‌یابد و یکی را می‌یابد.»

^{۱۶۵} «وقتی تو خودت هستی، آنگاه است که می‌توانی حقیقتاً همان بشوی که هستی. وقتی خودتی، این آغازیست برای خدا را دیدن و خدا را بودن. خود بودن تو شروع راستگویی و بودن و طبیعی بودن تو است...» ایلیا «میم»
^{۱۶۶} غرب بودن سرزمین عبرانیان (که محل تولد و شروع رسالت ادیان ابراهیمی بوده است) نسبی است و به تناسب شرق بودن هندوچین می‌باشد. از طرفی ادیان ابراهیمی (بویژه مسیحیت) جهان غرب را به تسخیر درآورده است.

کار ما احیاء قرآن است

پیاده سازی و بازنویسی قسمتی از نوار جلسه سخنرانی

این متن و موارد مشابهی از این دست، مربوط به مقطعی است که ایلیا می گویند: تلاش کردم تا تغییراتی را در دیدگاههای حزب الله که برای اکثر مردم معرف اسلام و پرچمدار آن بود بوجود آورم. گروههای راهبردی و نرم افزاری حزب الله را راه اندازی کردم اگرچه احیاء حزب الله، حرکت حزب الله، نیروی روح الله و امت واحد. سعی داشتیم محبت و بخشش، آسان گیری و دانش گرایی را در این وادی منتشر و به مبنا تبدیل کنم... اما بعد از مدتی این گروهها را منحل و فعالیت مرکز راهبردی مربوطه را متوقف کردم.

ما به عنوان خدمتگزاران خدا مسئولیم اراده خداوند را به تحقق برسانیم و جز این کار دیگری نداریم. ما باید اسلام را زنده کنیم نه از راه خشونت و جنگیدن و لجاجت بلکه از طریق تفکر و تحقیق و تأمل. ما باید قرآن را به تناسب عصر حاضر معنا کنیم و آن را به همه ملل بشناسانیم. و به تحقیق و تفکر و تعقل نشان دهیم که قرآن کامل ترین کتاب زندگی است. اگر در این امر توفیق یابیم قرآن را جهانی کرده ایم. قرآن پیوندگاه مسیحیت و یهود و همه ادیان الهیست و این وظیفه ماست که بعنوان خدمتگزاران الهی و کارگزاران قرآن، ادیان و فرهنگهای الهی را به یکدیگر پیوند زنیم، و آشکار کنیم که تورات و انجیل حقیقی و دیگر کتب کلام خدا مستتر در قرآن است. ما باید نماز را جهانی کنیم...

سوگند که به
آن که جان
محمد در دست
اوست، هر آینه
وجود یک عالم
برای ابلیس
سخت تر از هزار
عابد است؛ زیرا
عابد در فکر خود
است و عالم در
اندیشه دیگران.
پیامبر خدا (ص)

آنچه باید جهانی شود ذکر نام خداست، یاد خداست، توجه به حضور خداست و این همان چیز است که پروردگار متعال فرموده است و آن را از خادمان خود انتظار دارد... و بر ماست که بر روح و جان ادیان، که محبت الهی و حضور خدا و تسلیم الاهیست؛ عمیقاً و وسیعاً توجه کنیم و از اختلافات و تفرقه‌ها دوری گزینیم...

اگر رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و فرزندان برگزیده او زنده بودند، چکار می‌کردند؟ عاشورای امروز از سنخ خون و شمشیر نیست. تقابلی دانایی‌ها و تفکرات است. امروز ذوالفقار علی (ع) از جنس آهن نیست، از جنس آگاهی است... اگر امروز علی (ع) زنده بود، خود را صرف آشکارسازی مفاهیم قرآن، به تناسب شرایط این عصر می‌نمود... او کاری می‌کرد که دیگران نکرده بودند. از جایی شروع می‌کرد که دیگران تمام کرده بودند. او فقط به عدالت رفتار نمی‌کرد بلکه عدالت را به الگویی جهانی مبدل می‌نمود. فقط مؤمن نبود بلکه ایمان و اسلام را به گوهری بسیار خواستنی بدل می‌کرد... اما باکی نیست، اگر نیست، شیعیان علی زنده‌اند. روح علی زنده است. خط علی در دسترس است. شیعه علی مانند علی است اگر نه، شیعه نیست. ما باید همان کاری را کنیم که اگر علی زنده بود، امروز می‌کرد... ما اثبات می‌کنیم که قرآن حاوی آخرین یافته‌های علمی و لاجرم حامل همه نایافته‌های علم است. نشان می‌دهیم که همه علوم جدید، مؤید و مدافع آیات قرآنند. علوم باطنی در حد اعلای آن نهفته در قرآن است. سی و شش روش تفکر در قرآن تعلیم داده شده اما چه کسی تاکنون از این سخن گفته. و امروز ما درباره آن عمل می‌کنیم و سپس سخن می‌گوییم. ما باید نشان دهیم که عالی‌ترین و عملی‌ترین اصول زندگی در قرآن تعلیم داده شده؛ مؤثرترین آموزه‌های روابط انسانی در قرآن آموزش داده شده و معقول‌ترین تئوری‌های بنیادی در همین کتاب است. و اگر چنین کردیم، قرآن را به مردم جهان شناسانده‌ایم، خدای خود را به آنان نمایانده‌ایم و طریق نورانی را به آنان نشان داده‌ایم. و اثبات می‌کنیم که ائمه هدی سلام‌الله، با توجه به نشانه‌های انسان کامل، حتی در این زمان، کامل‌ترین مردمان زمان بوده و هستند. ما باید الگوهای عالی زندگی و روش‌های متعالی اندیشیدن را دوباره و به تناسب شرایط، از قرآن استخراج کنیم و عملاً به دیگران تعلیم دهیم. با مردم و ملت‌ها به زبان و روش خودشان ارتباط برقرار کنیم. لازم است شیوه ما هماهنگ با آنان و شرایط آنان باشد... پس قرآن را طوری بیان خواهیم کرد که آن‌ها بشنوند. آن را به گونه‌ای تعلیم خواهیم داد که آنان بپذیرند و ناشنیده با آن نجنگند...

منبع: کتاب «شیعه علی، مانند علی است»

بینش‌های بنیادی و بنیادهای بینشی^{۱۶۷}

اعمال و رفتار و گفتار انسان، انعکاس اندیشه‌های اوست و اندیشه، محصول بینش‌ها و بینش‌ها تابع نوع نگرش‌ها یا بنیادهای بینشی ماست. پس برای آنکه کسی را بشناسیم اگر بتوانیم به بنیادهای بینشی او که عمیق‌تر از بینش‌ها و اندیشه‌های اوست نگاه کنیم، راه کوتاه‌تری را انتخاب کرده‌ایم.

هر مسئله‌ای و هر واقعیتی در نوع خود استثنایی و منحصر به فرد است و وابسته به نگاه بیننده است.
ایلیا «میم»

در این سالها، بعضی از بنیادی‌ترین بینش‌هایی که داشته‌ام و برخی از اصولی که بر اساس آنها نگاهها و اندیشه‌هایم به وجود آمده، اینها بوده‌اند: اصل نگاه خلاقه. نسبی‌گرایی و عدم مطلق‌گرایی. اصل هماهنگی. عدم قطعیت. امکان‌پذیری نامحدود. کوانتوم. اثر مشاهده شونده. ارتباط میدان‌ها، ضد میدان‌ها و فرامیدان. کثرت‌گرایی و تنوع‌گرایی (پلورالیزم). تعیین‌کنندگی کلام. میزان بودن شعور و قوانین آگاهی. سطوح هفتگانه و سه گانه. فرمول‌ها و ضد فرمول‌ها. زندگی فراگیر و جهان زنده. نظریه ابررسمانها. اصل هولوگرام. واقعیت جهانهای موازی و اصول دیگر.

از اولین آن شروع می‌کنم، از نگاه خلاقه. اما حتی اگر بخواهم یکی از اینها و نتایج آن را شرح دهم برای هر یک اقلأ یک کتاب پر حجم باید نوشت. پس فقط به آن اشاره می‌کنم.

^{۱۶۷} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

در سالهایی که گذشته، شناختم از خدا بر این مبنا بوده که حقیقت همانطور تجربه می‌شود که به آن نگاه می‌کنیم، همانطور بر ما آشکار می‌شود که آمادگی اش را داریم و همانطور آن را می‌یابیم که امکان یافتنش را داریم. این نظریه که یکی از بنیانهای بینشی ام بوده است منشأ اندیشه‌های بسیاری شده است. منظورم از نگاه، چیزی فراتر از باور است. گاهی ما چیزی را باور داریم اما واجد نگاه آن نیستیم. نگاه از جنس باور نیست، از جنس تلقین نیست بلکه از جنس بینش است... ادراک و آگاهی است. در درون خود دیدن است...

حالا که یکی از الفبای زندگی ام، اصل نگاه خلاق شد، بخشی از جهان بینی ام هم بر اساس همین اصل تغییر کرد. با این مبنا وصفی که از خدا داشته ام اینطور بوده که تجربه انسان از خدا متناسب است با نگاه و اندیشه‌هایی که او درباره خدا دارد. نمی‌دانم که آیا از دیدگاه شریعت این نظر درست است یا خیر؟ البته ما در متن دین هم آیات و احادیثی داریم که مشابه این را می‌گوید مثلاً آنجا که می‌فرماید: ای فرزند آدم من برای تو همان هستم که درباره ام می‌اندیشی یا در مواردی که در دین، انسان، پرهیز داده شده از گمان بد درباره خداوند و تشویق شده به حسن ظن درباره او. طبق اصل نگاه خلاقه، نگاه انسان به خدا هر چه باشد، خداوند همانطور بر او آشکار می‌شود. نه فقط خدا بلکه نگاه انسان به خودش، به جهان، به اشیاء، به سرنوشت و احتمالات، هر طور که باشد، این نگاه، تعیین کننده بوده و محصول تجربی مشابه خود را پدید می‌آورد.^{۱۶۸}

داستان زندگی تو
با کلمات تو نوشته
می‌شود و کلمات تو
را نگاه تو
می‌نویسد.
ایلیا «میم»

^{۱۶۸} انجام امری را امکان ناپذیر انگاشتن، امکان ناپذیر گردانیدن آن است. مثل فرانسوی

چشم سکان روح
است و نگاه،
چرخش این سکان.
تغییر نگاه تغییر
آگاهی و تغییر
آگاهی تغییر وقایع
رادرپی دارد.
ایلیا «میم»

پس اگر کسی نگاهش به خدا این باشد که خدا دعای او را مستجاب می کند اگر چه در یک لحظه هزار چیز را بخواهد، خداوند همانطور رفتار خواهد کرد و اگر انتظار کسی از خدا این باشد که مثلاً خداوند رابطه عمیق تری نسبت به فلان قدیس، با او داشته باشد، پس همینطور خواهد شد و خداوند به انتظار او جواب می دهد و این فارغ از آنست که فرد کیست، چه مذهبی باشد چه نباشد. حالا این احتمال پیش می آید که ممکن است نسلی از انسانها پدید بیاید که تجربه آنها از خدا و از هستی بسیار کاملتر و عمیق تر و گسترده تر از حتی بعضی از بزرگان و بعضی از انبیاء باشد. یا آیا ممکن است هر کسی که بخواهد معجزه گر شود چون به فرض، نگاهش به خدا همین است و او خدای خود را خدایی معجزه گر و پاسخ دهنده به دعاها می بیند، این اتفاق واقع شود؟ پاسخ من به این سوالات و مشابه آنها بله بود.^{۱۶۹}

^{۱۶۹} هیچ خواسته ای را زیاد مشمارید؛ زیرا آنچه نزد خداست بیش از آن است که می پندارید. امام باقر (ع)

قانون نگاه خلاقه همه حدود را قراردادی فرض می کند بنابراین همه حدود و مرزها را قابل عبور می داند. نگاه خلاقه می گوید انسان می تواند هر طور که بخواهد خدا را تجربه کند. می گوید هر کس خدای خود را دارد و با این حال خدا یکی است. این اصل بیان می کند که ما می توانیم تعیین کننده تجربه خود از خدا باشیم و تعیین کنیم خداوند چگونه در زندگی ما ظاهر شود. اما آیا شرع، چنین چیزهایی را مردود می داند یا تأیید می کند؟

اگر تو تغییر کنی، تصویر تو در آینه تغییر می کند. هر حرکت تو، در تصویری که در آینه داری منعکس می شود. و این جهان آینه ایست که تصورات درونی تو را تجسم می بخشد.
ایلیا «میم»

شریعت دارای حدود و بلکه یک وجه اصلی آن همان حدود است و برای اکثر چیزها حد کاملاً معلومی را تعیین می کند اما نگاه خلاقه می گوید همه چیز می تواند نامحدود باشد، هر تجربه ای، هر دریافتی، هر ارتباطی، هر دانش و هر قدرتی و بلکه همه زندگی. شریعت می گوید ارتباط مستقیم با خدا به انبیاء اختصاص دارد اما نگاه خلاقه می گوید اگر کسی بتواند همان نگاه انبیاء را به خدا داشته باشد، همان ارتباط را با خدا تجربه خواهد کرد و حتی اگر عمق و وسعت این نگاه از بینش انبیاء بیشتر باشد، پس

حقیقت را آنطور می بینی که به آن نگاه می کنی. نگاه، موضوع نگاه را تغییر می دهد و مانند خود می کند.
ایلیا «میم»

ارتباط او با خدا از آنها هم عمیق تر و خوبتر است. معنای این اندیشه آن است که ممکن است هنوز هم همچنان خداوند مانند گذشته با انسانها ارتباط بسیار مستقیم و نزدیکی داشته باشد. و همانطور که با همه پیامبران خود در ارتباط بوده، با انسانهای دیگر هم در ارتباط مستقیم باشد. این به معنای امتداد پیامبری نیست، نظر شخصی هم

خداوند به داود علیه السلام وحی فرمود که: ای داود! هیچ بنده‌ای نیست که فرمان مرا اطاعت کند، مگر آن که خواسته او را پیش از آن که بگوید برآورم و پیش از آن که مرا بخواند پاسخش گویم.
حدیث قدسی

نیست. به این معناست که هر انسانی می‌تواند با خداوند، رابطه زنده و حقیقی و پاسخ یاب داشته باشد. حتی ممکن است رابطه او از رابطه بسیاری از انبیاء گذشته نیز با خداوند عمیق تر و زنده تر باشد.^{۱۷۰}

نگاه خلاقه می‌گوید خداوند می‌تواند و بلکه کاملاً ممکن است همان کارهایی را که ظاهراً برای انبیاء و بزرگان دین انجام داده است برای هر انسان دیگری که

آزطور خدا را نگاه کند و مانند آنان درباره خدا بیندیشد تکرار کند اما شرع، آن عجزات را مختص آن بزرگان می‌داند...

آن می‌گوید دیگر کسی قادر نیست مانند آن بزرگان باشد اما نگاه خلاقه می‌گوید هر چقدر بتوانی بینی، همان قدر هستی، هر چه بینی، همان هست...

این نظریه‌های بنیادی در همه ابعاد زندگی و در لحظه به لحظه آن حرفی برای گفتن و روشی برای زیستن دارند بنابراین ممکن است در نقاط متعددی این نوع سوالات پیش بیاید، مثلاً درباره انسان.

دین تعریف مشخصی از انسان دارد اما تنوع توصیفی که نگاه خلاقه از ماهیت انسان و جهان ارائه می‌دهد آنقدر زیاد است که می‌توان گفت به تعداد نگاههای انسانها در طول تاریخ، می‌توان تعریفی از ماهیت انسان ارائه داد. شریعت می‌گوید فقط خداوند نامحدود است اما نگاه خلاقه می‌گوید اگر نگاه انسان متوجه بی نهایت شود، اگر تعریف انسان از من کیستم خودش نامحدود باشد، انسان هم می‌تواند نامحدود باشد، به خداوند پیوندد و بر همه حدود غلبه کند...

^{۱۷۰} مشابه این مضمون در احادیث مختلفی به چشم می‌خورد از جمله در آنجا که رسول خدا (ص) اشاره می‌فرماید برخی از دانایان امت من از انبیاء بنی اسرائیل نیز برترند. یا این اعتقاد اهل تشیع که مقام امامان را از بسیاری از انبیاء پیشین بالاتر می‌دانند. (و)

یک دیدگاه دینی این است که سرنوشت انسان مقدر است و از قبل معلوم شده است ولی اصل نگاه خلاقه می‌گوید سرنوشت انسان زائیدهٔ بینش‌ها و نگاههای اوست. محصول اندیشه‌ها و کلام اوست. متأثر از اعمال و رفتار اوست. پس با تغییرات این نگاه، خواست خدا هم تغییر می‌کند. طبق این اصل، تجربیات زندگی ما شبیه آب هستند که در ظرفهای مختلف ریخته می‌شوند و به شکلهای مختلف در می‌آیند. این ظرف، نگاه و بینش انسان است. واقعیت‌های زندگی ما را بینش‌ها و اندیشه‌های ما شکل می‌دهند. آنچه در بیرون تجربه می‌کنیم انعکاسی است از آنچه در درون خود داریم.

زندگی انسان زائیده شعور اوست و آنچه در درون اوست، در بیرون او نیز هست. سرنوشت تصویر آگاهی و نگاههای انسان است و سکان تغییرات زندگی انسان، تغییر آگاهی اوست. این اصل می‌گوید علت اصلی مسائل و رنج‌های انسان، ناآگاهی و نگاه اشتباه است. بنابراین می‌گوید اگر می‌خواهی وضعیت خودت یا کسی را تغییر بدهی، نگاهت را دگرگون کن. اندیشه‌هایت را تغییر بده و بنابراین اعمال و رفتارت را

«تغییر زندگی به
تغییر شعور است.
درون خود را
دگرگون کن تا در
بیرون، دگرگونی
واقع شود. پایین را
تغییر بده پس حکم
بالا تغییر خواهد
کرد.» ایلیا (میم)

عوض کن. اگر می‌خواهی مسائلت را حل کنی، آگاهی‌ات را اصلاح کن. هر چه می‌خواهی بشوی، در نگاهت آن را دریاب، آن‌گاه واقع می‌شود. واقعیت همان است و همان می‌شود که تو می‌بینی پس تو می‌توانی با تغییر شعور و آگاهی‌ات همه چیز را تغییر دهی و می‌توانی با نگاه و بینش درونی‌ات، واقعیت را و تجربه‌ات را از زندگی، دگرگون کنی...

در بعد اجتماعی تغییرات فرهنگی عمیق و گسترده را ضروری می دانستم. تا خود آگاهی یک ملت تغییر نکند، اوضاع آنها هم تغییری نمی کند پس هیچ تغییری پایدار و واقعی نیست مگر بر مبنای تغییر آگاهی و بینش های انسان باشد... این فقط یکی از بنیانهای فکریست و اینها فقط چند محصول آنند. حالا اگر همه آن نظریه های بنیادی مورد اشاره قرار گیرند و

اگر شکل آگاهی ات
را تغییر دهی، شکل
زندگی ات و اگر
نوع آنرا تغییر
دهی نوع زندگی ات
دگرگون می شود.
ایلیا «میم»

نتایج آنها بیان شوند باید همچنان تا روزها و بعدها گفت.

اصل انعکاس شعور با اینکه ظاهراً مشابه نگاه خلاقه است اما با آن متفاوت است و گاهی می تواند ظاهراً ناهماهنگی هایی ذهنی را با اعتقادات سنتی پدید آورد. و این اصل یکی از نظریه های الفبایی دیدگاه های ما است. ما می گوئیم میزان قرآن است و در همه این سالها هم بر این قانون تاکید کردم و در سخنرانی ها هم یک مبنای اصلی کلام همین بود. دیروز و امروز، میزان بودن قرآن و مبنا بودن آن، یکی از عمیق ترین اصول زندگی ام بوده است. در دل نظریه بنیادی شعور گفته می شود که میزان همه چیز شعور است. نمی گوید قدر انسان به اندازه تقوی و خداترسی اوست بلکه قدر و اندازه هر انسانی را متناسب با اندازه فهم و شعور او می داند.^{۱۷۱} اما

پیامبر خدا صلی الله علیه و
الله - خطاب به عده ای
که از مردی تعریف
می کردند: خود این مرد
چگونه است؟ گفتند: ای
رسول خدا، ما از کوشش
او در عبادت و کارهای
خوب به عرض شما می
رسانیم و شما درباره خود
او از ما می پرسید؟
حضرت فرمود: همانا آدم
نابخرد، با بی خودی خود
کارهایی بدتر از زشتکاری
فرد نایکار مرتکب می
شود. فردای قیامت بندگان
به اندازه عقل خود به
درجات دست می یابند و
به مقام قرب
پروردگارشان می رسند.

واقعیت این است که خود قرآن منبع شعور و آگاهی است و با تکیه بر همین اندیشه

^{۱۷۱} «بسیاری از جن و انس را برای جهنم بیافریدیم. ایشان را دلهایی است که بدان نمی فهمند و چشمهایی است که بدان نمی بینند و گوشهایی است که بدان نمی شنوند. اینان همان چارپایانند حتی گمراهتر از آنهایند. اینان همان غافلانند». قرآن کریم.

می‌توان پیوندی بین این دو دیدگاه پدید آورد. زهد و تقوایی که مورد نظر قرآن است، ریاضت و انزوا و ارتجاع نیست بلکه اگر به مفهوم اصلی آن توجه شود، خود این زهد و تقوا مرحله‌ای متعالی از شعور است. عبادت فقط ظواهر نیست بلکه مغز عبادت، علم و آگاهی است. دین واقعی هم براساس خرد و شعور است همانطور که رسول خدا (ص) اسلام را بر این اساس بیان می‌فرماید.^{۱۷۲}

بنابراین این دو دیدگاه، اگرچه ممکن است در ظاهر ناقض همدیگر باشند اما در واقع یک حقیقت را بیان می‌کنند. اصل انعکاس شعور می‌گوید هر چه در درون انسان است در بیرون او هم هست پس اتفاقات زندگی ما، صرفاً ریشه در غیب ندارند بلکه قسمتها و تقدیرات، از بُعدی انعکاس یافته نوع و اندازه فهم و شعور ماست. می‌گوید انسانی بزرگتر است که شعور بزرگتری دارد نه عبادات (ظاهری) بیشتر. در حالیکه دین می‌گوید خداوند جن و انس را نیافرید مگر برای پرستش خود اما مطمئناً و در نهایت و برای اهل خرد، این دو مفهوم یکی است.^{۱۷۳}

پیامبر خدا (ص) فرمود:
خداوند می‌فرماید: کدامین
شما خردمندترین
می‌باشید. سپس فرمود:
یعنی کامل‌ترین شما از
نظر عقل و ترسان‌ترین
شما از خداوند و بهترین
شما در نگرستن به
آنچه خداوند به آن‌ها
فرمان داده و از آن‌ها
بازداشته است، هر
چند اعمال (ظاهری‌اش)
کم‌تر باشد.
بحار الانوار

شریعت، رعایت حدود الهی و اجرای احکام و دستورات دینی را ارزش می‌شمارد و خوب یا بد بودن انسان را، جهنمی یا بهشتی بودن او را بر این اساس تعیین می‌کند اما نظریه شعور، همه چیز را وابسته به فهم می‌داند. وابسته به نوع و اندازه درک انسان. می‌گوید بهشت صرفاً نتیجه اجرای دقیق احکام

^{۱۷۲} با این مضمون که اسلام بر پایه دانش است.

^{۱۷۳} محققى که در جست و جوی خداست ایمانش صد برابر محکم تر از آن‌هایی است که به خدایی ندیده و نشناخته و تحقیق نکرده ایمان دارند. خدای آن‌ها خدا نیست اسباب سرگرمی است. موریس متزلینگ

ظاهری نیست بلکه در نتیجه ادراک بهشت است که بهشت حاصل می‌شود و کسی به جهنم می‌رود که شعوری جهنمی دارد.^{۱۷۴} می‌گوید سرنوشت خوب یا بد انسان متأثر از شعور اوست. روزی انسان، روزی‌های مختلف انسان در همه زمین‌ها، ناشی از شعور اوست...

البته بعضی از این تضادهای ظاهری، تضاد میان بعضی از نظریه‌های بنیادی و دکترین‌های جهان شمول با مذهب، هنوز برایم حل نشده و فکر نمی‌کنم که برای جهان هم حل شده باشد. ای کاش روزی بیاید که علماء دین به این تضادهایی که احتمالاً ظاهری هم هستند، پایان دهند.

^{۱۷۴} کسی که از روی فهم و شناخت عبادت نکند، مانند خر آسیاست. پیامبر خدا (ص)

واقعیت بهشت و جهنم

* بهشت شرایطیست که هر چه می‌خواهی برایت محقق می‌شود و هر چه قصد می‌کنی به تحقق می‌رسد. بهشت در حضور خدا و در نزدیکی او ساکن شدن است. بارور شدن دانه‌های نور در روح و بوجود آمدن باغ نورانی اسماء در روح تو است. معنای اصلی بهشت همان خوشبختی و رستگاریست. تقرب و اتصال و اتحاد با خداست. منظور از بهشت همان زندگی مطلوب است که محقق می‌شود و الا خوردنی و همسر و این چیزها در این جهان هم فراوان است. در بهشت به همه نیازهای تو پاسخ داده می‌شود و همه آرزوهای واقعی تو واقع می‌شوند. (۱)

* بهشت و جهنم در همین دنیا واقع شده و حتی پیش از این دنیا آغاز شده و تا بعد از این دنیا نیز ادامه خواهد داشت. بهشت و جهنم اصلی در درون انسان است و کیفیتی در روح بشر است که در جهان بیرونی نیز تجسم دارد. هم اکنون تو در بهشتی یا جهنمی. پس از این نیز هم. (۲)

* یک وجه جهنم آتش حسرت و پشیمانی و محرومیت است. آتش مخربی و ویران‌کننده‌ای که انسان با اندیشه‌ها و کلام و اعمال خود بوجود می‌آورد. حالتی از فشار شدید و تخریب‌کننده و رنج ویرانگر است که در روح و روان انسان آشکار می‌شود و در بیرون نیز انعکاس می‌یابد. این «عذاب آتش» همان خشم و نارضایتی خداوند است از بنده خود که به صورت‌های مختلفی بر او می‌ریزد و او را می‌سوزاند و دوباره می‌سوزاند و دوباره می‌سوزاند. (۳)

* اگر عمیقاً ببینید از هم اکنون می‌توانید مشاهده‌گر برخواستن مردگان از قبرها و برپایی قیامت و روز داوری خداوند باشید. (۴)

* وقتی که عاشق دور شدن معشوق را از خود می‌بیند، وقتی که ارتباط و پیوند معشوق را با دیگری می‌بیند و خود را محروم از آن می‌یابد حال او چگونه است؟ او حاضر است هر دم بمیرد و زنده شود اما از این آتش حسرت و محرومیت بیرون بیاید. جهنم اینگونه است. (۵)

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «میم»

دکترین‌ها و نظریه پردازی خلاق

به روایت ال یاسین

یکی از وظایف من در طول سالهایی که با استاد ایلیا «میم» بوده‌ام جمع‌بندی بعضی از نظریه‌ها و دکترین‌های ایشان در زمینه‌های مختلف است.^{۱۷۵} من سالها در زمینه نظریه‌پردازی و بررسی نظریه‌های مختلف در انواع موضوعات گوناگون تحقیق کرده‌ام و تا حد قابل توجهی با این حیطه آشنایی دارم. به همین دلیل تطبیق و تفکیک نظریات استاد و جمع‌بندی و بررسی آنها را

نیکوترین عادت
تفکر است و
حکمت زادهٔ
تفکر.

حضرت امیر (ع)

تا جایی که امکانش باشد، انجام می‌دهم. نظریه‌هایی را که در طول سالهای گذشته مورد بررسی قرار داده‌ام در زمینه‌های مختلفی بوده است. این دکترین‌ها را استاد در زمانهای مختلف مطرح می‌کرد. مثلاً در جلسات عمومی و طی یک سخنرانی، در جلسات خصوصی یا حتی در گفتگوهای معمول روزانه. بعد از جلساتی از این دست، اگر مطلب خاصی در زمینه نظریه‌ها در شناسنامه جلسه یا گفتگو ثبت شده بود من روی این موضوع کار می‌کردم و ابعاد آن را از سایر دستنوشته‌ها، نوارها یا مکتوبات استخراج می‌کردم. تا امروز بیش از پنجاه و هشت نظریه و دکترین مختلف از استاد دریافت کرده‌ام و مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده‌ام. بیشتر این نظریات باطنی و باطن‌گرا هستند اما به همه ابعاد زندگی و حتی گاهی به جزئیات زندگی روزمره هم مرتبط هستند. بعضی از این دکترین‌ها مثل کلید هستند که می‌توانند قفل‌های مختلف را بگشایند و طیف معلومی از مسائل را حل کنند.^{۱۷۶} بعضی از آنها در زمینه‌های مشخص هستند مثلاً درباره هنر مبارزه؛ مبارزه در زندگی؛ مبارزه با شرارت و هر نوع نیروی مهاجم. که این نظریه‌های مبارزه‌مانند برخی دیگر از دکترین‌ها، در کتب مستقلی توسط برخی از شاگردان استاد تفسیر و تبیین شده است. از جمله تئوری‌های

^{۱۷۵} افکار بلند الهاماتی است که از مغزهای زنده تراوش می‌کند. - وده تارک

^{۱۷۶} افکار نیرومندتر از ارشدها هستند. (ضرب المثل)

راهبردی هنر مبارزه که توسط ایلیا «میم» بیان و تعلیم داده شده می‌توان به طراحی بعضی از سبک‌های مبارزه‌ای مانند سبک تسلیم معکوس، سبک آینه‌ای، سبک کشش همسو، سبک دفاع موازی، دفاع تاخیری، و سبک بسیار جذاب مبارزه تبدیلی اشاره کرد. دکترین‌هایی که استاد درباره ازدواج، تغذیه، خواب، روابط جنسی، رویابینی، تعالی ذهنی و دگرگونی آگاهی مطرح کرده است هر محقق را بزودی با این نتیجه مواجه می‌کند که با ایده‌هایی نایاب و در عین حال بسیار جذاب و کارا مواجه شده است. بویژه وقتی در علوم باطنی و با نگاهی به سبکها و مکتبهای مختلف، با تئوریهای استاد روبرو می‌شویم، از میزان تفاوت در کارایی و جذابیت این نظریات دچار تعجب می‌شویم.

تمام شأن و
عظمت انسان در
فکر است.
پاسکال

من بعنوان یک محقق در زمینه نظریه‌ها و کسی که گمان می‌کنم در زمینه نظریه پردازی و بررسی دکترین‌ها بخش اعظم عمر خود را صرف کرده است و با انواع نظریه‌های مختلف (در زمینه‌های مرتبط با زندگی انسان) آشنایی دارد، می‌توانم اثبات کنم که دیدگاهها و نظریه‌های مطرح شده توسط ایلیا «میم» هم از نظر حجم این دکترین‌ها و هم از جنبه شعور و نگاه بسیار عمیقی که در دل آنها نهفته است، شاید صرفاً با کار بزرگترین نظریه پردازان و تئوریسین‌های تاریخ قابل مقایسه باشد.^{۱۷۷}

^{۱۷۷} حقایق را جز در اعماق فکر نمی‌توان یافت. ویکتور هوگو

تفسیر باطنی قرآن^{۱۷۸}

«نَه لِقْرَانُ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»

که این [پیام] قطعاً قرآنی است ارجمند، * در کتابی نهفته، * که جز پاک‌شدگان بر آن دست نزنند، *

(واقعه: ۷۷ تا ۷۹)

کلام خدا را آنطور که می‌دانستم و می‌توانستم برای خودم معنا و تفسیر می‌کردم نه طوری که مرسوم و متعارف بود. در این باره به آراء صاحب نظران هم رجوع نمی‌کردم... یک بار یک نفر گفت این تفسیر به رأی است و گفتم اگر این تفسیر به رأی است پس این کار را کرده ام اما معنای تفسیر به رأی، نه در شریعت و نه در قانون، این نیست. ولی لازم ندیدم که بیش از این برای او توضیح دهم.

تابحال کتابی در باره تفسیر قرآن نخوانده ام اما درباره معانی باطنی آیات و تفسیر باطن گرای آنها عمیقاً تفکر و تحقیق کرده ام. می‌دانستم که تفاسیر بسیاری درباره قرآن و متون مقدس وجود دارد. قصد داشتم تفسیر المیزان را بخوانم اما وقتی شنیدم که چند ده

اصل درخت در هسته آنست که ریشه‌ها و شاخه‌ها و میوه‌ها هم از آن می‌رویند و در آن مستترند. هسته اصلی قرآن هم در کتابی مخفی است و آن کتاب در کلماتی از قرآن پنهان است. آن کلمات جز بر اهل سر گشوده نمی‌شود و هر گاه گشوده شود نور تجربه می‌شود. قرآن روح و قلب دارد اما اکثر قرآن‌خوانان تنها با لباسی که بر جسم قرآن است و نه حتی جسم قرآن، سر و کار دارند. ایلیا «میم»

^{۱۷۸} منبع: فیلم گزارش مستند از زندگی ایلیا «میم»

جلد است، جرأت نکردم نزدیکش بروم. همیشه مطالعه برایم کاری سخت بود. چشمهایم زود خسته می‌شدند و سرم سنگین می‌شد بنابراین نمی‌توانستم زیاد مطالعه کنم...

نمی‌توانستم به معنی ظاهری آیات و احادیث و حکمت‌های کهن اکتفا کنم بنابراین با استفاده از روش‌های مختلف تفسیر که بعضی از آنها را براساس نظریه‌های بنیادی و نیز روش‌های علوم باطنی یافته بودم، به سراغ معانی باطنی آنها می‌رفتم.^{۱۷۹} مثلاً نمی‌توانستم به راحتی قبول کنم که جهنم فقط به معنای جایی است که آتش است و انسان در آن می‌سوزد یا بهشت صرفاً جایی است که باغ‌هایی باصفا دارد. حتی قبول نداشتم که بهشت و جهنم صرفاً مربوط به آینده باشند. تفسیر باطنی اشاره می‌کرد که بهشت و جهنم حتی از گذشته شروع شده، و پیش از آنکه انسان به این دنیا بیاید با اوست. در این دنیا با اوست، در عالم میانی با اوست و در آخرت هم با اوست. در این دنیا ما یا در بهشت هستیم یا در جهنم. و شاید بتوان اینطور تعبیر کرد که ما یا از واقعیتی بهشتی به این دنیا آمده ایم یا از واقعیتی جهنمی. تعبیرم از آتش جهنم فقط آن تصویر ظاهری نبود. یکی از معانی آتش را متابولیسم می‌دانستم که دارای معنای آتش درونی است. از دیدگاه علم پزشکی، متابولیسم یکی از کلیدهای خوشبختی انسان است. اگر تعادل در این آتش درونی به هم بخورد، اگر آتش آنابولیک یا کاتابولیک افزایش پیدا کند این به معنای بروز انواع بیماری‌ها، نابسامانی‌ها، عصبیتها و ضعفهای جسمی و ذهنی است...

و این یکی از معانی جهنم بود. طبق این تفسیر کسی که دارای متابولیسم غیرطبیعی و آتش درونی نامتوازن بود، می‌شد بگویی که او در جهنم است. لافل در این دنیا و در جسمش، چون او به انواع بیماری‌ها و گرفتاری‌های جسمی، ذهنی، رفتاری، اندیشه‌ای

^{۱۷۹} برای اینکه مغز را بخوری اول پوست را بشکن. مثل طبرستانی

و ارتباطی مبتلاست. در آن تفسیر، معنای دیگر آتش، آتش حسرت و پشیمانی است. وقتی عاشق کسی باشی و بعد بینی که معشوق تو با دیگری است و تو مجبوری تا آخر عمر مشاهده گر این واقع باشی، آیا آتشی سوزنده تر از این وجود دارد؟ همین آتش جهنم، طبق تفسیر باطنی، معانی متعدد دیگری دارد که بعضی از آنها بسیار از ذهن دورند.

یا بهشت که آن را طبق تفسیر باطن گرا، صرفاً جایی که باغهاست نمی دانستم بلکه بهشت معانی بسیاری و لایه‌های مختلفی را در معنا از خود بروز می‌داد. در آنجا بهشت را میدانی معنا کردم که در آن هر آرزویی به تحقق می‌رسد. بگو باش و می‌شود. جایی که دعاهاى انسان فى الحال مستجاب است و آنچه می‌خواهد، آن‌ا مهیاست. یا آن آیه تکرار شونده درباره بهشت «درختهایی که در زیر آن نهرها جاری است» را طور دیگری هم معنا می‌کردم. این درختها، دانه‌های اسماء الهی در روح انسان است و آن آب، حیات الهی و نیروی حی است که اسماء را در روح انسان شکوفا می‌کند. این درختها انواع نورهاست. نورهایی که در روح پنهان است و از روح می‌روید. پس آن بهشت و جهنم ابتدا در درون انسان است و در روح انسان است. روح انسان یا در نورها زندگی می‌یابد و یا در نارها از زندگی محروم می‌شود... و صدها مورد از چنین تفسیرهایی درباره آیات مختلف وجود دارد.

تعبیر و تفاسیری که درباره ابعاد کلام خدا و محتوای آن داشتم تفاوت زیادی با چیزهایی که پراکنده می‌شنیدم داشت و از این نوع معنی‌ها و تعبیرها فراوان است که گفتن همه آنها شاید سالها طول بکشد... کلام خدا را از دیدگاه بنیادی معنا می‌کردم. با توجه به نظریه کوانتوم یا نسبییت یا ریسمانها معنای آن چیست؟ از دیدگاه ریاضیات باطنی و مفاهیم باطنی اعداد و نمادها این کلام چه معنایی دارد؟ قرینه‌های این در الگوی آفرینش و پدیده‌های طبیعت چیست؟ آیا می‌شود این را از طریق قوانین باطنی توضیح داد؟ قفل‌های این آیه کجاست و از چه کلیدهایی برای آنها باید استفاده کرد؟

و دهها سوال مشابه که در مقابل هر آیه مطرح می‌شد. یکی از مسائلی که در این سالها می‌خواستم با علمای اسلامی در میان بگذارم همین بود. می‌خواستم از عده‌ای از دوستان ال یاسین بخواهم که این اندیشه‌ها و دیدگاهها را با تفاسیر متعارف قرآن تطبیق کنند اما بیم از آن بود که خود آنها هم دچار این اندیشه‌ها شوند و این بشود زمینه انتشار و اشاعه بعدی این افکار بنابراین مقایسه و محک را به کسی واگذار نکردم. خود این اندیشه‌ها را هم جز در نوشته‌های شخصی مطرح نکردم. وقتی هم شرح «بسم الله الرحمن الرحيم» را شروع کردم، با احتیاط جلو رفتم تا مبدا از میانه روی خارج شوم و حالت غالب تفسیر، باطنی شود.

باید اعتراف کنم که این روش‌های تفسیر در عین جذابیت، بسیار خطرناک‌اند چون ساختارشکن و کثرت گرا هستند...

ظرفیت این شیوه تفسیری به گونه‌ای است که برای یک آیه می‌شود سالها وقت گذاشت و طی این سالها معانی را از آن استخراج کرد...

مثلاً سوره حمد را که گفته شده کل قرآن در آن است، اینطور شروع کردم که این سوره با حمد خداوند شروع می‌شود و با توبه پایان می‌یابد... و این منطبق می‌شد با دو وجه اساسی سیستم عصبی - هورمونی انسانی یعنی سمپاتیک و پاراسمپاتیک... پس یک معنای آن را همان [روایتی] گرفتم که [اشاره دارد] خداوند انسان را به وجود آورد تا او را سپاس گوید و از او استغفار بطلبد. البته این یکی از معناها بود و اگر این دو وجه در کارکردهای مغزی و ذهنی انسان تبیین شود، تعادل درونی که نتیجه آن آرامش و سرور و توانایی انسان است، حاصل می‌شود... وقتی در قرآن می‌فرماید ما بر فراز سرتان هفت آسمان قرار دادیم من این را برای خودم به شکل‌های مختلفی معنا می‌کردم. اولینش، هفت آسمان بیرونی نبود بلکه هفت مرحله ذهن کیهانی بود. این هفت نوع شعور با هفت مرکز قدرت و آگاهی [چاکرا] درونی انطباق دارد...

معناگرایی و باطن بینی فقط مربوط به آیات نمی شد بلکه احادیث و هر کلام حکمت آمیز دیگری، حتی ضرب المثلهای و اصطلاحات رایج در میان مردم را هم شامل می شد... معنایی را درست می دانستم که با مکانیزمهای جسم و ذهن انسان همخوانی داشته باشد، با الگوهای بنیادی جهان در توافق باشد، با قوانین و اصول جهان شمول بخواند و نظریه های بنیادی مؤید آن باشند... آیا این اندیشه ها و دیدگاهها اشتباه است؟ آیا نظریه های بنیادی و اصول حکمت جهانی خطاست؟ اگر کسی نشان دهد و روشن کند که این نظریات درست نیستند، مرا به پیروی از خود واداشته است.

این درباره همه اندیشه های صادق است؛ اگر واقعاً کسی نشان دهد که در فلان موضوع در اشتباهم، اگر کسی خطایی نشانم دهد، اگر اندیشه ای جدید از اندیشه های زندگی را بیاموزد، با تمام وجودم از او سپاسگزاری می کنم. تعلیم مانند زندگیست و معلم کسی است که ما را از تاریکی نجات می دهد و نور را برایمان می آورد. معلم ما را از مرگ جهل و توهم نجات می دهد و به زندگی و اندیشه های نورانی باز می گرداند. من معلم را مانند پدر و مادر حقیقی قدر می شناسم زیرا معلم حقیقی، پدر حقیقی و مادر حقیقی ماست. اوست که انسان را به تولد می رساند، برای ناآگاهی او و پروراندن او رنج می کشد، به او نور می دهد و زندگی او را معنا می بخشد...

«شناخت مانند دانه ایست که پوست آن صورت است و مغز آن معنی. او پوسته را می شکند و مغز را می خورد. به باطن امور توجه می کند و آنرا می فهمد در این حال رابطه باطن او با باطن هستی برقرار می شود و جریان زنده میان این دو برقرار می گردد.»

الگوهای طبیعت، الگوهایی برای حل مسائل بشر و زندگی هماهنگ اند. ایلیا «میم»

با الهام از آیه «و جعلنا من الماء كل شيء حي»

(قسمت اول)

آب یکی از عجیب ترین و با عظمت ترین چیزهای عالم است. و یکی از عجیب ترین آیات قرآن همین است: و من الماء كل شيء حي. چطور می شود تصور کرد که همه چیزهای زنده، همه موجودات عالم، میلیاردها میلیاردها موجود زنده، وجودشان براساس آب باشد. چه اسراری در آب است که می تواند با چنین وسعت جهان آسایی کارساز و زنده کننده و شیه ساز باشد؟ حیات به آن است و با آن عملی می گردد از اینرو آب را راز حیات می گویند. در قرآن، عنصر تعیین کننده بهشت، همین آب است... جایی که نهرها در آن روان است. پر از درخت و میوه است. و درخت و میوه هم وابسته به آب است. البته آن آب و درخت و میوه و جویبارها مفهوم خاص خودشان را دارند و اینجا محل کلام نیستند...

برای فهم این آیه عجیب ابتدا وجه کارسازی آب را به مشاهده در آوریم. اگر آب کارساز نبود خداوند متعال برای ایجاد این عالم بیگران و پدید آوردن بشمار موجودات زنده آن، اینقدر اساسی، آن را به کار نمی برد. پس آب الگویی بسیار کارساز است. و این کارسازی مفهوم خود را دارد... اگر انسان در فهم آب، این چیز عجیب و عظیم توفیق یابد قطعاً او به شیوه ای جامع و روشی کامل برای حل مسائل زندگی دست یافته است.^{۱۸۰}

^{۱۸۰} «لاتوترو و پیش از آن فرزندان دیگری فهمیده بودند که آب الگویی کارساز است. او می گفت که برترین خوبی، مانند آب است. بدون آنکه تلاشی کند یا به زحمت بیفتند، خوبی هایش به همه می رسد. متواضع است و پست ترین جا را برای خود برمیگزیند و از این نظر بسیار شبیه به روح آسمان است.» از تعالیم ایلیا «میم»

... آب، خود را با زمان و آتش هماهنگ می‌سازد. گاهی که آتش کم است و زمان فشرده‌گی است، منقبض می‌شود، یخ می‌زند و مانند سنگ، سفت می‌شود. و آنگاه که آتش زیاد است و هنگام سیالیت بیشتر است، بخار می‌شود و بالا می‌رود. اوست که در عین آنکه منجمد است، روان است. هم از آسمان پایین می‌ریزد و هم از پایین به بالا می‌رود.

تنها، کسی به آسمان می‌رود که قادر است آسمان را در خود آشکار نماید. و آن، آب است که حتی قطره‌های از آن قادر است همه آسمان را در خود متجلی سازد. قطره‌های آب می‌تواند خورشید و ماه و ستارگان را در خود دیدنی نماید. و این قدرت از شفافیت آب است. شفافیتی که او را آینه حقیقت می‌سازد و هر کسی می‌تواند خود را در آن ببیند و بیابد...

او در قالبی که در آن قرار می‌گیرد گرفتار نمی‌شود بلکه قالب‌هایش گذرا و افتادنی‌اند. اگر امروز یخ می‌زند و به ظاهر سخت می‌شود، در اوج یخ زدن آماده است تا ذوب شود و حتی بخار گردد. و هنگامیکه بخار است آماده چون سنگ شدن و به ظاهر، سخت شدن است. این از نرمی و انعطاف‌پذیری آب است...

آب خاموش و بی‌صداست اما به هنگامش می‌خروشد و فریاد می‌زند. به کسی آزار نمی‌رساند اما اگر مجری خشم آسمان شود قادر است هر چیزی را ویران کند.

آب می‌شوید و از آلودگی‌ها پاکیزه می‌سازد. وقتی به گِل، آلوده می‌شود، با آرامش و سکون خود، گِل را از خود جدا می‌سازد و دوباره زلال می‌گردد. و برای آنکه دوباره پاکیزگی خود را بیابد، گاهی به آتش و نور متصل می‌شود و غسل در نور، ظاهر می‌گردد. او پلیدی‌ها و بیماری‌ها و بدی‌ها را می‌شوید و خود در آتش و آرامش شسته می‌شود. بدی‌ها و رنج‌های تو را تحمل می‌کند و با خود حمل می‌کند و می‌برد اما چیزی از تو نمی‌خواهد. به تو زندگی می‌دهد و تو را تطهیر می‌سازد اما چیزی از تو نمی‌خواهد. او در معنا از خود گذشته است. هزار کار می‌کند اما ساده و بی‌ادعاست. چنان ساده است که حتی رنگ و بو و شکلی هم ندارد. خودش بی‌رنگ است اما به هر رنگی در می‌آید و با وجود بی‌شکلی‌اش، شکل‌های بسیاری بر

خود می‌پذیرد و خود هیچ یک نیست. آب به هر شکل که درمی‌آید همان آب است چون نرم است و جریان دارد. حتی از میان کوهها عبور می‌کند. در سطح زمین جاری می‌شود. زمین را می‌شکافد، بخار می‌شود و بالا می‌رود اما هنوز آب است. به هزار شکل درمی‌آید اما یکیست. تغییر می‌کند اما یکیست و اصل آن دگرگون نمی‌شود. با وجود اثرات بسیار خود، آفتدر بی‌ادعاست که ارزان‌ترین و فراوان‌ترین چیزهاست. بیشترین بخش بدن انسان را در بر گرفته لکن ناپیدترین است. بخش اعظم زمین، آب است اما نام آب بر زمین نیست و به زمین دریای بزرگ نمی‌گویند و زمین می‌گویند. و این از بی‌ادعایی و تواضع آب است. همه چیز از آب است، بر مبنای آب است و آب مایه حیات است^{۱۸۱} اما بدترین و تحقیرآمیزترین استفاده‌ها را از او می‌کنند و این هم از نرمی و تواضع و از خودگذشتگی آب است. آنچه ظاهراً جدا و قوی‌تر است آن نیز در آن است. هوا و آتش در آب است، هم می‌سوزد و هم می‌سوزاند^{۱۸۲}، هم آتش می‌گیرد و هم آتش را خاموش می‌کند. ظاهراً ضعیف است و قدرت زیادی ندارد اما شدیدترین قدرتها^{۱۸۳} در آن است. این قدرتها حتی در یک قطره آب هم هست زیرا قطره آن دریا را با خود دارد و آسمان را در خود دارد.^{۱۸۴} مگر نمی‌بینی که هر گاه آب بر زمین می‌ریزد، به سمت دریا متمایل می‌شود و بسوی دریا و در نهایت به آسمان می‌رود. حتی وقتی که ظاهراً سر جای خود می‌ماند و در خود گم می‌شود و در زمین فرو می‌رود...

۳. حتی جنین انسان و دیگر جانداران در محیطی از آب پرورش می‌یابد و از آنجا متولد می‌شود. طبق نظر کارشناسان، دریاها منشأ حیات در زمین می‌باشند.

۴. احتمالاً اشاره به این مطلب که آب دارای اکسیژن (که می‌سوزاند و از طرفی عنصر اصلی هواست) و نیتروژن (که می‌سوزد) است.

۵. احتمالاً اشاره به نیروی الکتریسته، نیروی بخار و نیروی هسته‌ای
ع. قطره می‌تواند آسمان را در خود منعکس کند.

... اگر کسی آب را ترک کند زندگی را ترک کرده و اگر کسی با آن بجنگد با حیات خود
جنگیده. همه حاضرند برای آن بجنگند اما هیچ کس حاضر نیست با آن بجنگد و او خود با هیچ
چیز نمی‌جنگد...

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «میم»

سنگ اندازی در تاریکی

گفت و گوی انتقادی (قسمت سوم-۸)

گفتگوی زیر در فروردین ماه سال ۱۳۸۶ طی دو جلسه با ایلیا «میم» توسط دو تن از اعضاء منتسب به گروه حزب ا... صورت گرفته است. لازم به توضیح است که مطالب پیاده شده از روی فیلم، مورد بازخوانی و ویرایشی قرار گرفته است. قسمت دوم این گفتگو در سال ۱۳۸۴ قبل از انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفت که با عنوان «برترین رئیس جمهور» در نشریه حرکت دهندگان شماره سه به چاپ رسید و موجب تعطیلی آن نشریه که اولین نشریه تخصصی در زمینه دانش تفکر محسوب می‌شد، گردید. قسمت اول مصاحبه در تاریخ ۱۳۸۲/۵/۹ صورت گرفت که هر دو مصاحبه مذکور نیز براساس فیلم جلسه، پیاده سازی و بازنویسی شدند.

لازم به ذکر است که سوالات گویندگان، انعکاس دهنده نظرات طیف مورد اشاره نیست و پاسخ‌های استاد ایلیا «میم»، در مواردی که به فرد مقابل مربوط می‌شود، قابل تعمیم به طیف مذکور نمی‌باشد. در چنین مواردی پاسخ‌ها، متوجه گفتگوکنندگان است.

۱. بعضی از جلسات مسئولین یاسین^{۱۸۵} یا شوراهای مشابه در شبها برگزار می‌شود. چرا مثل بقیه در روز، این جلسات برگزار نمی‌شود؟^{۱۸۶}

چون اینها در روز کار دارند، اداره می‌روند، دانشگاه می‌روند، تدریس می‌کنند و مسائل دیگر. غالباً زمان آزادشان عصر به بعد است. اما دوستان شما همین مسئله را در سالهای گذشته طور دیگری انعکاس داده بودند. شایعه کرده بودند که اینها شبها زن‌ها و مردها را به داخل

^{۱۸۵}. بعضی از اعضاء شورای مرکزی ال یاسین عبارتند از: آقایان مهندس محمد اصغری نیا (مدیر مسئول نشریه حرکت دهندگان)، مهندس آرین پناهپور (سردبیر نشریه تفکر متعالی)، مهندس حمید رضا همتی (مدیر گروه پژوهشی مدیریت حرفه ای)، مهندس حسن سلطانی (عضو گروه پژوهشی مدیریت حرفه ای)، مهندس عباس فلاحی (مدیر مسئول نشریه علوم باطنی)، رضا الماسیان (مؤلف و عضو شورای سردبیری نشریه علوم باطنی)، سعید صورتی (عضو تحریریه نشریه حرکت دهندگان و مدرس در انجمن حرفه‌ای متفکران و محققان)، و احمد بردبار (مدیر اجرایی گروه سخنرانی) و خانمها شیرین زندی (مدیر مسئول نشریه هنرهای زیستن)، رکسانا خوشالی (مدیر مسئول نشریه علم موفقیت)، فریبا جلیلیان (مدیر اجرایی مطالعات و تحقیقات)، میترا نجفی (مدیر مسئول نشر تعالیم حق)، نازی حسامی (مدیر نشر یاهو)، ساناز پوربابک (مدیر جبهه طبیعت)، فاطمه زندی (سردبیر نشریه علم موفقیت)، میترا صالح زاده (سردبیر نشریه علوم باطنی)، دکتر پریس کی نژاد (مدیر تحقیقاتی طب مکمل)، منیژه ارونقی (سردبیر نشریه اخبار کودکانه)، سارا یوسف پور (دبیر انجمن حرفه ای متفکران و محققان)

^{۱۸۶} وجدان بد در آن واحد، تهمت زنده قاضی، شاهد و بدار زنده است. مثل هلندی

خانه‌های بزرگ می‌بزند. بعداً سکوت کرده بودند تا شنونده خودش بقیه را طبق جهتی که به او داده بودند، حدس بزند و با چنین روشهایی با آبروی هزاران مسلمان بازی کردند. به قول خودتان یکی از روش‌های مهم شما جهت دادن و القا کردن است. جهت دادن با یک خبر کوچک یا استفاده از کلمات خاص و این کار را دوستان شما در ارتباط با ما مکرراً انجام داده‌اند...

چرا چهار گواه بر
[صحت] آن [بهتان]
نیاورده‌اند؟ پس چون
گواهان [لازم] را
نیاورده‌اند، اینانند که
نزد خدا دروغ‌گویند.
(سوره نور، آیه ۱۳)

«با بدبین‌ها و بدبینی‌ها، بدبینانه برخورد کن. وقتی دروغگو حرف می‌زند اگر با بدبینی به او گوش نکنی، به خودت دروغ گفته‌ای. اگر در برخورد با کسی که منکر واقعیات و نشانه‌های واقعی است خوش‌بین و پذیرنده باشی، تو نیز واقعیات و نشانه‌های واقعی را انکار کرده‌ای. تو می‌توانی بدبینی را با بدبینی و دروغ را با انکار آن پاسخ دهی و به دروغگو راستش را نگویی چون آن راست را هم به دروغ تبدیل می‌کند. دروغ دروغگو را به خودش برگردان و مکرش را متوجه خودش کن. بدبین را با بدبینی‌اش مواجه ساز و کافر و کفر و افکار او را نپذیر.»

ایلیا «میم»

۲. سوال کننده دوم: آیا شما خودتان انحرافی در مجموعه کارهایی که در اطراف شما انجام می‌شود نمی‌بینید؟ آیا کارهایی که در ارتباط با شما انجام می‌شود عاری از اشتباه است؟

قطعاً در مجموعه فعالیتها انحرافات و اشتباهاتی وجود دارد. مگر شما جایی را در همه این دنیا و همه تاریخ بشر سراغ دارید که فعالیت‌های آن خالی از انحراف و خطا و اشتباه بوده باشد؟ بهترین

کسیکه دارای
محصول خوب
است باید تحمل
چند خار را هم
بناشد.
ضرب‌المثل اسکاتلندی

درخت‌های میوه هم آفت دارند حتی وقتی که سم پاشی شده باشند. در انبار گندم و برنج و حتی زعفران هم به احتمال زیاد با موش‌ها و حشرات موذی برخورد خواهید کرد. حتی در صدر اسلام، در صدر مسیحیت، در صدر یهود و در صدر ادیان دیگر، در همان زمانی که انبیاء بزرگ زنده بودند، در اطراف آنها و در امور پیرامونی شان مسائلی وجود داشت، گاهی

نفاق و فساد و انحراف دیده می‌شد؛ حالا که ما بشری معمولی هستیم و پیشوای مذهبی نیستیم... در این فعالیتها هم اشتباهات و خطاها احتمالاً فراوان است. هر چیزی آفتی دارد. هر کاری ناکارهایی دارد و هر حرکتی حتی اگر رشد و صعود باشد، مسائل و مصائب خود را دارد. در کنار صدها فعالیت خوب، قطعاً انحرافات و اشتباهات هم بوجود می‌آید. وقتی اندیشه‌های نورانی و بالایی شکل گرفته، قطعاً توهمات هم بروز کرده است. یک درخت ممکن است آفتها داشته باشد. و این درخت پرمحصول که شاید محصولات آن بیش از یک جنگل بزرگ بوده، آفتهای خودش را دارد و عده‌ای پیوسته، در حال مبارزه با این آفتها بودند. اما نباید صدها میوه این درخت را نادیده گرفت و فقط به چند میوه کرم خورده یا سرمازده مشغول شد. این درخت را با بقیه درختهای جنگل مقایسه کنید. این فعالیتها را با مجموع محصول دهها مرکز تحقیقاتی و مطالعاتی مقایسه کنید. در این صورت، قضاوت در فضای روشن تری رخ می‌دهد.

۳. سوال کننده دوم: آیا شما برنامه‌های ماهوارهای را نگاه می‌کنید؟

من از بین همین مردم هستیم. هر طوری که آنها زندگی می‌کنند و هر تجربه‌ای که دارند من هم آنها را داشته‌ام. فرق دو تجربه می‌تواند زیاد باشد. مثلاً یکی با مشاهده و مشاهده کننده همراه باشد و یکی دیگر نباشد... تقریباً از همه اخبار زمان خود اطلاع و بر آنها اشراف دارم. از همه آنچه در شبکه‌های ماهواره‌ای، در شبکه اینترنت، در عالم سیاست، فرهنگ، کتاب، اقتصاد و غیره می‌گذرد. دائماً مورد سوال هستم درباره همه چیزهایی که مربوط به زندگیست، پس باید از همه چیزهایی که مربوط به زندگیست تا حد امکان باخبر باشم.

۴. سوال کننده دوم: بعضی از افراد به شما هدیه‌های مالی می‌دهند. با چه

توجیهی این هدیه‌ها را قبول می‌کنید؟

قبول کردن هدیه از کسی که او را دوست داری و تو را دوست دارد توجیه نمی‌خواهد. اما من هم شخصاً تا بحال به ندرت از کسی هدیه مالی قبول کرده‌ام و البته از کسی هم چیزی نخواست‌ام... ولی بعضی دوستان به نام من هدیه‌هایی را داده‌اند که دیگران آن را تحویل گرفته‌اند. اما هدایای بسیاری هم بوده است که پذیرفته نشده یا به دلایل دیگر به

هدیه دهندگان بازگردانده شده. آنچه پذیرفته نشده بارها و بارها بیشتر از چیزی بوده که قبول کرده ام. شاید از هر صدها مورد یک مورد قبول شده باشد.

۵. آیا شما وجوهات شرعی می گیرید؟

خیر. من بارها گفته ام نه مذهبی ام نه روحانی و نه هر عنوان مشابهی. پس چطور ممکن است به چنین شخصی مردم وجوهات شرعی بدهند. من هم تا بحال از کسی چنین چیزی نگرفته ام. تا به امروز هم دهها میلیارد هدیه شده که قبول نکرده ام؛ هدیه دهندگان خودشان می گویند. اما گاهی به مردم راهنمایی هایی کرده ام برای حل مسائلشان یا برای آنها کارهایی کرده ام که آنها هم چیزهایی فرستاده اند که البته آن هم غالباً به دست من نرسیده. بعضی ها هم برای حمایت از فعالیتهای فرهنگی و برگزاری جلسات و... امکاناتی را در اختیار گذاشته اند...

۶. سوال کننده دوم: اما شما صدها میلیارد تومان پول دارید. اینها را از کجا آورده اید؟ شما که ارثیه ای نداشته اید و کار اقتصادی فوق العاده ای نکرده اید. این وضع همان شائبه ثروت طلبی و قدرت طلبی را دامن می زند.

واقعیت این است که قدرت طلبی یا ثروت طلبی در کار نبوده است و نشانه های متعدد و دلایل محکم هم مؤید آن است. ولی

روباه تصوّر
می کند که همه
مانند خودش
مرغ می خورند.
ضرب المثل فرانسوی

اگر مسائل شما اینطور حل می شود ابایی ندارم که بگویم قدرت طلبی کرده ام. اما این چطور قدرت طلبی و شهرت طلبی است که طرفهای مقابل تو را شناسند، ناشناس باشی، حتی اسمت را هم نمی دانند، با آنها برخوردی نداری و هیچ مزد مادی و معنوی از جانب آنان به تو نمی رسد. یک نفر طنابی دارد، از نوع طنابهایی که با آن اسب می گیرند، بعد او را متهم می کنند به اینکه تو می خواهی با این طنابت ماهی ها را بگیری. او می گوید این دو تا با هم جمع نمی شوند و مثل این است که به کسی بگویی تو می خواهی با یک کوزه آب، خانه ای را به آتش بکشی. این نوع فرضیات شما به قدری متناقض است که حتی اگر به هیچ کدام هم جواب داده نشود، خودشان خودشان را رد و نقض می کنند. کدام صدها میلیارد تومان. شما نشان بدهید، همه را به شما می بخشم. من حتی یک اتاق هم برای خانواده ام ندارم.

اگر هست، مالِ شما، ماشین و دوچرخه هم ندارم. با این حال شاید یک در هزار هدیه‌هایی که داده شده است، پذیرفته شده اما همان هم به بنده نرسیده است. میلیاردر شدن در شرایطی که ما هستیم در یک روز هم امکان پذیر است و اگر ضرورت ایجاب کند آن هم انجام می‌شود.

۷. سوال کننده دوم: شما عده زیادی محافظ دارید. یک گارد چند صد نفره. داشتن یک محافظ هم مجوز می‌خواهد. علت داشتن این همه محافظ و مراقب چیست؟ با چه مجوزی این کار انجام می‌شود؟

من حتی یک نفر هم بعنوان محافظ خودم نمی‌شناسم و ندارم. اگر شما یکی اش را نشان دادی، چند صد تایی آن هم قبول است. گاهی پیاده روی می‌روم و یکی دو نفر از دوستان همراه می‌شوند. من می‌گویم و آنها می‌نویسند یا ضبط می‌کنند. مطالب زیادی اینطور نوشته و ثبت شده. وقتی هم تعداد دوستان بیشتر می‌شود با تعداد بیشتری قدم می‌زنیم و حرف می‌زنیم. تا امروز نه محافظ داشته‌ام نه کسی از جانب من خود را به عنوان محافظ من می‌شناسد.

۸. سوال کننده دوم: با رعایت کدام مؤلفه‌های امنیتی و حفاظتی افراد را ملاقات می‌کنید؟

در ملاقات با افراد ملاحظات امنیتی خاصی لحاظ نمی‌شود... بسیاری از کارهایم را براساس نشانه‌ها و مشاهدات و دریافته‌ها انجام می‌دهم. در برخی از موارد، مبنا را رؤیاهایم می‌گیرم اگر معتبر باشد و هر کسی را که احساس می‌کنم ضروری است ببینم، می‌بینم. در بدترین شرایط امنیتی هم خیلی‌ها را دیده‌ام.

۹. سوال کننده دوم: در سخنرانی شما در استادیوم شهید شیرودی چرا نیروی انتظامی و امنیتی شما را دستگیر نکردند با وجود آنکه نیروها به اندازه کافی زیاد بودند.

این را باید از آنها بپرسید که چرا نگرفتند. ما برای خدا کار می‌کردیم. آن سخنرانی‌ها هم برای خدا و درباره کلام خدا بود...

۱۰. ...

۱۱. شما با بعضی از بزرگان ارتباط دارید که تا جایی که ما می‌دانیم بیشتر آنها از طریق پیک و واسطه است. دلیل این ارتباط شما چیست؟
جوانان و مخصوصاً مردمی که با آنها در ارتباطم، با مسائل و فشارهای بسیاری روبرو هستند که بعضی از آنها می‌تواند به دست ایشان باز شود. با توجه به عصر جدید معنویت، مسائل متعددی در جهت تطبیق اعتقادات مذهبی با معنویت مدرن وجود دارد که این هم نیاز به پاسخ دارد... از یک طرف هم از کودکی و نوجوانی سؤالاتی در بارهٔ دین و معنویات داشتم. جواب آنها را از هر کس که حدسش را می‌زدم که شاید بلدانم، می‌پرسیدم. برای بعضی از آنها جوابهایی هم داشتم و هنوز هم می‌خواهم بدانم کاملترین جواب کدام است.

۱۲. سوال کننده دوم: ولی یک حدس قوی‌تر هم در مسئله هست که شما می‌خواهید آنها را هم مرید خود بکنید. شما با هر کس برخورد می‌کنید تجربه نشان داده که محصول آن مرید شدن و جذب کردن است. آیا در ارتباط با آنها هم واقعاً همین قصد را ندارید؟

اگر واقعاً اینطور باشد که من هر کسی را ببینم فوراً مریدم می‌شود چرا خود شما نیستید؟ چرا این همه دشمن و بدگو وجود دارد؟ جدای از اینکه من خواستار مریدسازی نبوده و نیستم اما اگر کسی بتواند یک عالم را منحرف کند یا با خودش همراه نماید، او باید دانتر و تواناتر از طرف مقابل باشد. بعد، مگر محتوای صحبت‌های ما چه چیزی جز سوالات علمی و اعتقادی بوده است. اگر من می‌توانم اعتقادات آنها را از آنها بگیرم باید بتوانم اندیشه‌های قویتر، نورانی‌تر و ریشه‌ای‌تر به آنها بدهم. البته بعضی از آقایان را دیدم و آن آقایان هم با من همراه نشدند و این حرف شما خالی از توهین به آن اعتقادات هم نیست.^{۱۸۷}

^{۱۸۷} «من مراد نیستم پس مریدی هم ندارم. من مجتهد نیستم پس مرجع تقلید هم نیستم. من فقیه نیستم پس پاسخگوی مسائل شرعی شما هم نیستم. آنطور که فکر می‌کنید، مشرع نیستم پس نمی‌توانید مرا با شرع محک بزنید...» «من قصد ندارم کسی را به خود وابسته کنم و هرگز نیز به بی‌عدالتی دست نخواهم زد.» ایلیا «میم»

۱۳. در انتخابات ریاست جمهوری چرا آقای... و دو سه نفر دیگر از شاگردان شما با کاندیداهای ریاست جمهوری مذاکرات داشتند؟
آنها در فشارها و تهدیدهای شدید بودند و می‌خواستند بدانند که چه کسی به آنها احتمالاً کمک خواهد کرد، چه در همان زمان و چه در آینده که ممکن است فرد رئیس جمهور شود. .. ضمن اینکه می‌خواستند آنها را بیشتر بشناسند و زمینه‌های تعامل احتمالی با آنان را مشخص کنند.

۱۴. احتمالاً سفرهای خارجی شما زیاد باشد. بیشتر به کدام کشورها رفت و آمد می‌کنید؟
تا به حال سوار هواپیما نشده‌ام. با ماشین یا کشتی هم به مسافرت خارجی نرفته‌ام...

۱۵. انگیزه شما از نامه نگاری و پیغام رسانی‌ها به رهبران و شخصیت‌های داخلی و خارجی چیست؟
روشن است. می‌خواهم نظراتم را و آنچه را که به عنوان راه حل و تدبیر می‌دانم و فکر می‌کنم بهترین‌هاست به آنها بگویم. از این طریق نظراتم را در مواردی که ضروری می‌دانم به آنها اعلام کرده‌ام.

۱۶. سوال کننده دوم: خیلی از شاگردان شما در حالی که قرآن می‌خوانند، حجاب اسلامی ندارند. روسری‌های کوتاه و شلوار ساق کوتاه می‌پوشند. خیلی از پسرها به نحو دیگری مسائل شرعی را رعایت نمی‌کنند. شما بجای توصیه به خواندن قرآن و نماز بهتر نیست اول این مسائل را حل کنید؟^{۱۸۸}
این روش ماست. شما هم می‌توانی در ارتباط با جوانان با روش خودت عمل کنی. من خودم خیلی چیزها را رعایت نمی‌کنم، چطور می‌توانم به آنها توصیه کنم که رعایت کنند. من آدم

^{۱۸۸} حضرت عیسی می‌فرماید: مطمئن باشید گناهکاران و فاحشه‌ها زودتر از شما وارد ملکوت خدا خواهند شد زیرا یحیی شما را به توبه و بازگشت به سوی خدا دعوت کرد اما شما به دعوتش توجه نکردید در حالیکه بسیاری از گناهکاران و فاحشه‌ها به سخنان او ایمان آوردند. حتی با دیدن این موضوع باز هم شما توبه نکردید و ایمان نیاوردید.

مشرعی نیستیم و اگر در محک احکام و جزئیات آن بروم، پر مسئله هستم. یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لاتفعلون.^{۱۸۹} ای اهل ایمان چرا چیزی را می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟ ما انسانها امروز دهها بیماری داریم، از سرماخوردگی تا سرطان و جنام روح. مهم این است که ابتدا از مرگ نجات پیدا کنیم. کسی که قرار است تا قبل از صبح فردا بمیرد، چه فایده اگر سرماخوردگی او را هم درمان کنی؟ بزرگترین کاری که در حق او می‌شود کرد این است که ابتدا او را از مرگ نجات دهید.

۱۷. سوال کننده دوم: اینکه مردم بیایند به حرف شما قرآن و نماز بخوانند اشتباه است. آیا قبول دارید؟

کسیکه سوءظن شدید دارد از لذت حیات محروم و بی‌بهره است. ضرب المثل

بالاخره مردم به حرف کسی نماز و قرآن می‌خوانند. کسانی هم که امروز دارند می‌خوانند یا خود شما، به حرف کسی خوانده اید. یک دعوت کننده‌ای بوده است. اما شاید این کار از دیدگاهی بسیار بدبینانه، اشتباه باشد یعنی اینطور استدلال شود که اگر عده‌ای به حرف کسی قرآن و نماز بخوانند پس به حرف او هر کار دیگری هم ممکن است بکنند. همان موضوعی که چند سال پیش هم گفتید که شاید من می‌خواهم در سالهای آینده بر خلاف سالهای گذشته، در آینده‌ای نامعلوم، دست مردم اسلحه بدهم. البته واقعاً این حرفها را فقط تا بحال از شما شنیده‌ام و این و حرفهای مشابه حتی به صورت فکر هم به ذهنم خطور نکرده است. چند سالی هم از آن می‌گذرد اما دیدید که اتفاقی نیفتاد بلکه هماهنگی‌ها بیشتر شد. و احتمالاً به ذهن اکثر دوستان هم خطور نکرده است. از دیدگاه بعضی از سیاسیون، این جمعیت می‌توانست حجم متراکمی از فرصتها و امکانات و رویاهای تحقق یافته سیاسی تلقی شود که با آن می‌شد، هر کاری انجام داد اما ما با سیاست بازی ارتباطی نداشته ایم و کارمان فقط در زمینه‌های معرفتی و معنوی بود. ظاهراً مولد این فکرها و ایده‌ها تا امروز، فقط شما و دوستان شما هستند. فکر جنگیدن و استفاده از اسلحه را این جوانان حتی به خواب هم نمی‌بینند. آخر اسلحه برای چه. در برابر چه کسی؟ اینها دشمن بی‌خدایی اند. دشمن جهل و ناآگاهی اند. اما حتی برای جنگیدن با اینها هم اسلحه شان تفکر و تحلیل و برنامه ریزی است. اسلحه

^{۱۸۹}سوره صف، آیه دو

اینها اسم خداست. کلمه خداست. قلم و کلام و اندیشه است. آن هم در جهت خدا و مردم و زندگی خوینتر. کسی را که سر سفره و در خانه خودش نشسته است چطور می‌توان متهم کرد که تو قصد داری ظرفهای غذا را بشکنی، سفره را پاره کنی و نگذاری بقیه هم غذایشان را بخورند. او می‌پرسد مگر من چه کاری کرده‌ام. تو می‌گویی، کاری نکرده‌ای اما من حدس می‌زنم تو این کار را بکنی. شما در برابر این همه خرابی و ویرانگری مسئولید و باید به اسلام و قرآن و نگاهبانان قرآن و حافظان اسلام پاسخ دهید. و تحمیل این افکار و اتهامات به کسانی که حتی در خواب هم آن را ندیده‌اند، ضربه بزرگی است. خاطراتی از جریانهای مختلف در ذهن شما هست که شما را وادار به شبیه‌سازی می‌کند. این یکی از ویژگی‌های ذهنی انسان است که سعی می‌کند هر پدیده تعریف نشده‌ای را با یکی از پدیده‌های تعریف شده قبلی تطبیق دهد.

اگر نمی‌توانی هل بدهی، بگش، اگر نمی‌توانی بگشی راه را
سد مکن.

ضرب المثل اتازونی

۱۸. ...

۱۹. با وجود خود شما، چرا آنها برای حل مسائل خود به مراجع و بزرگان مراجعه کردند؟

قبلاً هم چند بار عرض کردم، من مثل شما مذهبی و متشرع نیستم و سواد مذهبی ندارم. از بزرگان که هیچ، بدون تعارف و تواضع، از کوچکان حیطة دین هم نیستم...

۲۰. سوال کننده دوم: چند سال پیش در جلسه‌ای که می‌گویند با... داشته‌اید چه مطالبی مطرح شد. چرا همان زمان تکلیف این مسائل یکسره نشد؟

با نادان تواضع
کردن همچنان است
که حنظل آب دادن،
چندان که آب بیشتر
یابد بار تلخ تر دهد.
(حضرت علی (ع))

ایشان خواستند که... و من هم این را مطرح کردم که اگر امکان پذیر شود می‌توانیم دانشگاه علوم باطنی و متافیزیکی را در ایران راه اندازی کنیم. در آن جا هم متاسفانه و شاید واقع بینانه، خودم را اصلی ترین مرجع علوم باطنی در دنیا می‌دانستم و یکی از چیزهایی که این اعتقاد را تقویت می‌کرد ملاقاتهایی بود که با اکثر شخصیت‌های مدعی در موضوع داشتیم... متاسفانه تا امروز، با کتابی، کسی، اندیشه‌ای یا منبعی برخورد نکردم که بزرگی آن بتواند مرا در این باره دچار تردید یا ابهام کند که کسی علوم باطنی، دانش تفکر و مشاهده و روش‌های اینچنینی را به اندازه بنده یا حتی شبیه یا نزدیک به آن بدانند. البته دوستان هم در همه دنیا چنین افرادی را جستجو کرده‌اند و لاقلاً تا امروز پیدا نکرده‌اند... از گفتن این حرف‌ها متاسفم و در این سالها هم نگفته‌ام اما فکر می‌کنم بیان این حرف‌ها برای رفع ابهامات ضروری است.

۲۱. تعدادی از بجه‌های شما با مسئولین ارتباط مستمر دارند. دلیل این ارتباط چیست؟

آنها به نمایندگی از تعداد دیگری که سالهاست تحت فشارها و تهدیدهای رو به گسترش هستند با این افراد مکاتبه دارند تا برای کاهش فشارها و خطرات راهی بیابند... به دلیل ارتباط با من، نشریه هایشان تعطیل می‌شود، از کار اخراج می‌شوند و کلاً برخوردهای ناعادلانه‌ای با آنها صورت می‌گیرد. احضار می‌شوند، از حقوق قانونی خود محروم می‌شوند، برایشان خط و نشان می‌کشند، آنها هم به دنبال راه حلی قانونی برای این مشکل هستند. فکر می‌کنم اکثر این تهدیدها از جانب شما و دوستان شما باشد. احتمالاً شما هم این را قبول دارید.

۲۲. به گفته یکی از شاگردان خود شما، چند سال قبل شما در یکی از افراطی ترین گروهها بودید. آیا واقعاً شما عضو... بودید؟

آنها اول بعنوان یک متهم با من برخورد کردند. موهام روغن زده بود. بعد که با آنها حرف زدم و مسائل و راه حل هایشان را گفتم آنها در کارهایشان مشورت می‌کردند. بعدها

متهم‌هایی را که می‌گرفتند من آنها را آزاد می‌کردم. و از این طریق ارتباط ما با هم برقرار می‌شد و آنها بینش دیگری پیدا می‌کردند. البته جرایم آنها چیز خاصی نبود. مشکل غالباً موها و لباسشان بود. همین شد یکی از راههای ارتباط با جوانان. بعضی از آن جوانان امروز هم با ما هستند. آنها تبدیل به محقق و متفکر و سخنران شدند.

۲۳. درباره استراتژی انقباضی که در برنامه یاسین چندین بار تکرار شده است، بیشتر بگویید.

روش انقباضی یعنی عدم انبساط و گسترش. عدم تبلیغ و جذب مردم. بجای زیاد شدن کمیت‌ها، کیفیت کار را زیاد کنیم. جلسات و سخنرانی کمتر و کمتر شود، ارتباط‌ها کمتر شود، فعالیت‌ها کاهش یابد... از همان اوایل این رویکرد انقباضی و عدم گسترش را به عده‌ای از دوستان ال یاسین که مسئول تشکل‌ها بودند، توصیه کردم...

مه‌ار به جای نابودی

گفت و گوی انتقادی

(قسمت سوم-۹)

گفتگوی زیر در فروردین ماه سال ۱۳۸۶ طی دو جلسه با ایلیا «میم» توسط دو تن از اعضاء منتسب به گروه حزب ا... صورت گرفته است. لازم به توضیح است که مطالب پیاده شده از روی فیلم، مورد بازخوانی و ویرایشی قرار گرفته است. قسمت دوم این گفتگو در سال ۱۳۸۴ قبل از انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفت که با عنوان «برترین رئیس جمهور» در نشریه حرکت دهندگان شماره سه به چاپ رسید و موجب تعطیلی آن نشریه که اولین نشریه تخصصی در زمینه دانش تفکر محسوب می‌شد، گردید. قسمت اول مصاحبه در تاریخ ۱۳۸۲/۵/۹ صورت گرفت که هر دو مصاحبه مذکور نیز براساس فیلم جلسه، پیاده سازی و بازنویسی شدند.

لازم به ذکر است که سوالات گویندگان، انعکاس دهنده نظرات طیف مورد اشاره نیست و پاسخ‌های استاد ایلیا «میم»، در مواردی که به فرد مقابل مربوط می‌شود، قابل تعمیم به طیف مذکور نمی‌باشد. در چنین مواردی پاسخ‌ها، متوجه گفتگوکنندگان است.

۱. سوال کننده دوم: در نشریه شماره ۴ و ۵ حرکت دهندگان که سردبیری آن را به طور مقطعی خانم پریا همسر شما به عهده داشت، محور نشریه شده بود تبلیغ مذاکره و ارتباط با آمریکا و ترغیب سیاست گذاران به ارتباط. آیا شما همچنان ایده مذاکره مستقیم و ارتباط داشتن با آمریکا را که از هیچ ظلم و توطئه‌ای بر علیه ملت ما فروگذار نمی‌کند، درست می‌دانید؟

بله، از ملتها قبل از آن نشریه تا امروز و شاید بعداً هم این ایده را درست می‌دانم. اما این ایده کسی است که سیاستمدار نیست...

۲. سوال کننده دوم: شما می‌گویید اگر مطمئن شوید که در بین مردم به یک بت تبدیل شده اید خودتان خودتان را می‌شکنید و محکوم می‌کنید. من به شما اطمینان می‌دهم که این اتفاق افتاده است و درباره شما بت سازی شده است. الان حاضرید چکار کنید؟

برای هر کس هم که بت شده باشیم برای شما و دوستان که نیستیم پس الان نیاز نیست کار خاصی بکنم. اما اگر حرف شما درست باشد، قطعاً این بت را خرد خواهیم کرد. چگونه‌اش بستگی به شرایط و مخاطبان دارد. این را از سالها پیش هم مکرراً گفته‌ام که اگر لازم باشد به شکل‌های مختلف خود را محکوم می‌کنم و بر علیه خودم وارد میدان می‌شوم. اما ظاهراً که شما مدت‌هاست شروع به شایعه سازی و تحریف و جعل درباره بنده کرده اید، اگر همین

کار شما کفایت نکرد من هم در محکوم کردن خودم با شما همکاری می‌کنم. مطمئن باشید.

... ۳

۴. سوال کننده دوم: چرا با رسانه‌ها مصاحبه نمی‌کنید؟ فکر می‌کنم برای شما ضروری باشد که حداقل یک سایت اینترنتی یا دست کم یک وبلاگ داشته باشید. چرا در اینترنت و در هر جایی که بشود به شما دسترسی پیدا کرد نیستید؟ آیا این هم قسمتی از زندگی مخفیانه شماست؟

زندگی من مخفیانه نیست، فقط به تعداد کسانی که مرا می‌شناسند، آشکار نیست. من در دسترس خیلی‌ها هستم و خیلی‌ها از جزئیات زندگی ام خبر دارند و اینها با مخفیانه زندگی کردن جمع نمی‌شود. برای اینترنت و وبلاگ هم واقعاً فرصتی وجود ندارد. گاهی حتی یک ساعت وقت زنده مانند یک سال زمان ارزش دارد. ضمن اینکه اینترنت و کامپیوتر هم بلد نیستم و تابحال در اینترنت نرفته ام یا چیزی تایپ نکرده ام. بعد، اینها همه یعنی مشهور شدن و معروفیت که این با هیچ چیز زندگی ام همخوانی ندارد.

«شهرت زندانیست که در آن هر که تو را می‌شناسد زندانبان توست و معروفیت
معرکه ایست که اکثر معرکه‌گیران را به درک برده است.»

... ۵

۶. فکر می‌کنید درباره کسی این حجم از شایعات ضد و نقیض وجود داشته باشد که درباره شما هست؟ دلیل این همه شایعات ضد و نقیض را در چه چیزی می‌دانید؟

یک دلیل مهمش علاقه و عادت انسان به شایعه سازی و قضاوت شتابزده است. وقتی مغز از تفکر، تحلیل، نشانه شناسی و کشف حقیقت باز می‌ایستد و دچار سستی و راحت طلبی می‌شود به شایعه، تحریف و قضاوت شتابزده متمایل می‌شود. هر نتیجه آماده‌ای چه درست باشد چه اشتباه، ظاهراً انسان را از کشف نتایج معاف می‌کند.

تحریف، جعل، شایعه و قضاوت‌های هیجان زده هم از جمله فک‌های آماده‌اند که اگر شخص به آن بچسبد، ذهن خود را از زحمت تفکر و تحقیق و کشف بازمی‌دارد.

۷. شایعاتی که درباره شما گفته می‌شود شایعات ذرهم است. از کارها و خاطره‌های فوق بشری مردم در باره شما تا منفی‌ترین شایعه‌ها. فکر می‌کنم درباره شایعه‌های به نفع خودتان زیاد به شما خبر رسیده باشد. آیا درباره شایعه‌های ناخوشایند هم به همان اندازه در جریان هستید؟

شایعه به نفع و شایعه به ضرر نداریم. دروغ به هیچ کس نمی‌تواند سودی برساند. بنابراین همه این شایعه‌ها ضرر رسان بوده‌اند اما در باره شایعات به قول شما منفی هم خبرهای زیادی هر روز می‌رسد. مثل سال ۸۲ که شما فهرست گفتید، حالا من هم فهرست این شایعه‌ها را بگویم؛ ما آزمایشگاه‌های مخصوص ژنتیکی داریم و بطور سری دست به تکثیر انسانی می‌زنیم. گفتند این مطلب در چند سایت معتبر هم آمده است. البته در آنجا اضافه شده که ما اینکار را علاوه بر ایران در کشورهای مختلفی انجام می‌دهیم و این هم یک طرح صهیونیستی است! گفتند ما با همکاری بیگانگان شبها روی آسمان شهرها اشیاء نورانی می‌فرستیم. ما دختران و پسران را جمع می‌کنیم و آنها را اجبار می‌کنیم که کارگاه‌های تفکری و جلسات سخنرانی و مانند آنها را شبها برگزار کنند. ما در جلساتمان به حاضرین می‌گوییم که نباید حجاب را رعایت کنند و باید حجاب خود را بردارند. ما از مردم برای شرکت در جلسات پول می‌گیریم. ما کلیساها، مسجدها، کنیسه‌ها و بقیه معابد را خراب کرده ایم یا داریم خراب می‌کنیم. هر کس مخالف ما باشد به نحو مرموزی او را از زندگی می‌اندازیم. من چند صد زن دارم و لابد چند ده هزار هم بچه دارم.

خوب. آیا این حرفها اصلاً نیازی به موضع‌گیری دارند؟ این حرفها آنقدر نامتعادل و ناهنجار و نامعقول‌اند که برای رد خودشان، خودشان کفایت می‌کنند. اگر هم تدبیری بشود تا خودشان رد کننده خودشان نباشند، اکثریت مردمی که از نزدیک در این سالها در دوره‌ها حضور داشته‌اند و تجربه کرده‌اند و شاهد بوده‌اند، آنها را رد می‌کنند. دهها هزار شاهد، و دهها نشانه و سند بر دروغ بودن این حرفها دلالت دارند.

یک بار بحثی بود در باره معجزات بزرگان. شخص دروغگویی آنجا بود که تعریف می‌کرد به یک امام زاده رفته و مردی را در آنجا دیده که داشته‌گریه می‌کرده و از خدا طلب فرزند داشته. طی همان ساعات این شخص به قول خودش دیده که این مرد باردار شده، شکمش

بزرگ شده و همانجا زایمان کرده. بعد از این تعریف کسی به او نگفت که دروغ می‌گوید بلکه سوالات بعدی این بود که اسمش را چه گذاشت؟ دختر بود یا پسر؟ شایعاتی که در این سالها در باره خودمان شنیده ایم واقعاً تا این حد از هجویات و اباطیل بوده اند. من هرگز نگفته ام که خوب هستم اما در مورد شایعاتی که در باره خودم شنیده ام آنها را جعل‌ها و دروغ‌های بزرگی می‌دانم که روی سر آنها بجای مو، شاخ روییده است. این دروغها آنقدر ناهنجار است که کسی بگوید بره‌ای را دیده که هر روز چهل گرگ و چهل ببر و چهل فیل را بریان می‌کند و یکجا می‌بلعد.

۸. سوال کننده دوم: همه کسانی که برای شما کار می‌کنند رایگان کار می‌کنند. چطور این همه آدم را قانع کرده اید که رایگان کار کنند؟ فکر کنم افراد فعالی که پیرامون شما هستند بیشتر از سه چهار هزار نفر باشند.

در این دنیا، پادشاهان و بزرگان به زیر دستانشان دستور می‌دهند و آنها هم چاره‌ای جز اطاعت ندارند! اما در میان شما کسی از همه بزرگتر است که بیشتر از همه به دیگران خدمت کند. در این دنیا، ارباب بر سر سفره می‌نشینند و نوکرانش به او خدمت می‌کنند. اما اینجا بین ما اینطور نیست، چون من خدمتگزار شما هستم.

حضرت عیسی (ع)

تعداد اطرافیان و نزدیکان را نمی‌دانم و اینها هم برای شخص من کار نمی‌کنند. اگر بکنند این اشتباه محض است. هم من و هم اینها همه برای خدا کار کرده و می‌کنیم. ما همه خدمتگزار خدا هستیم. من هم کسی را قانع نکرده ام بلکه آنهایی که فعالند تلاش زیادی کرده‌اند که به این نقطه از فعالیت برسند. بعضی‌ها سالهاست که دارند پیگیری می‌کنند تا بلکه یکی از این کارهای ظاهراً رایگان و بدون حقوق را انجام دهند و وقتی انجام می‌دهند گاهی همه شبانه روز خود را صرف آن می‌کنند. این چه سود شخصی برای من دارد که به یک نفر یک طرح تحقیقاتی واگذار شود و او آموزش ببیند که محقق و نویسنده و مدرس شود و بعد هم برود کتابش را به اسم خودش چاپ کند.

۹. سوال کننده دوم: اما در دنیای امروز و حتی در گذشته هم مبحثی به عنوان کار رایگان که تازه شما می‌گویید برای آن باید هزینه هم بدهند، نیست. اگر سرمایه

دارها و کارخانه دارها این حرف شما را بشنوند از خوشحالی پر درمی آورند. تنها جوابی که می ماند افسون شدگی و سحر شدن این آدم هاست. چطور بعضی از کسانی که عملاً خدمتگزار شما هستند و کارهای شخصی شما را انجام می دهند دکتر و مهندس و استاد دانشگاه و نویسنده و دارای مشاغل اجتماعی خاص هستند. مثلاً همین آقای مهندس نمکیان و خانم دکتر کی نژاد که به پرنده های شما می رسند استاد دانشگاه است یا آن خانم دکتر یکی از شخصیت های علمی کشور در زمینه ژنتیک است یا آقای...

این چند نفری که به این خانه رفت و آمد می کنند یا بقیه دوستان، خدمتکار من نیستند چون عملاً من خدمتکار آنها هستم. آنها دائماً سوال می پرسند و جواب می گیرند، طرح های تحقیقاتی شان را جلو می برند، روی نظریات جدید و متفاوت کار می کنند و در همه این مدت این منم که در خدمتم. ای کاش کسی می بود که جواب سوالات مرا می داد؛ من برای او هر کاری می کردم. البته اینها هم که در اینجا مستقیماً با هم در ارتباطیم چند نفری بیشتر نیستند نه چند هزار نفر. اگر من بدانم که به بهانه آتشیز شما شدن به جواب سوالاتم می رسم امکان ندارد شما را رها کنم.

اگر کسی از شما می خواهد از همه بزرگتر باشد، باید خدمتگزار همه باشد، و اگر می خواهد مقامش از همه بالاتر باشد، باید غلام همه باشد. چون من که مسیحم نیامده ام تا به من خدمت کنند، بلکه آمده ام تا به مردم خدمت کنم و جانم را در راه نجات بسیاری فدا سازم.
حضرت عیسی (ع)

... ۱۰ ...

زندگی انسان به نگاه خداست

با الهام از «لا اله الا الله»

(جلسه چهارم)

زندگی انسان به چیست؟ به تلاش او؟ اگر اینطور است چرا امروز و در تاریخ بشر بسیاری از تلاشگران پرکار به جایی نرسیدند اما بعضی با تلاشی اندک به نتایج بزرگ رسیدند؟ اگر به تلاش است چرا فقرا که بسیار بیشتر از اغنیا تلاش می کنند بسیار کمتر برخوردارند؟ می فرماید لیس للانسان الا ما سعی. اما این سعی آن تلاشی نیست که در مفهوم مصطلح مرسوم است...^{۱۹۰}

وقتی با لا اله الا الله نگاه کنی می بینی که زندگی انسان فقط به خواست خداست. سرنوشت انسان بنابر نظر خداست. تقدیر به نگاه خداست و نگاه اوست که رقم زنده تقدیر است. تلاش بی اثر است چه کم باشد چه بسیار، مگر اینکه نظر خدا با آن باشد تا توفیق حاصل شود. تلاش خوب است اما در مقابل خواست خداوند، هیچ است. پس حتی کار و تلاش را که بسیار بر آن تأکید شده حقیقی نشمارید که یگانه حقیقت خداست. لا اله. یعنی تلاش هم خدا نیست. تلاش هم کارساز نیست. سعی هم به تنهایی نمی تواند زندگی انسان را بسازد. لا اله، می گوید تلاش را بکار گیر اما به خدایی نگیر. لا اله می گوید زندگی انسان را پول نمی سازد و انسان هم با پول ساخته نمی شود بلکه سازنده زندگی انسان خداست.

^{۱۹۰} «اگر دعای مردم عموماً اجابت نمی شود از اینست که اساساً دعا نیست یعنی خواسته ای نیست که متوجه خداوند حی و حاضر باشد. خدای اکثر مردم مرده است. مخلوق ذهن آنان است. خودشان مثل یک بت آنرا ساخته و تعریف کرده اند و می پرستند. از یک بت سنگی یا تصویر بت چه انتظاری می توان داشت.» ایلیا «میم»

لا اله، ما را به انکار ارزش فوق العاده‌ای که برای نظرات دیگران قائل هستیم دعوت می‌کند. دیگران هم مانند خود تو هستند و به همین راحتی ممکن است اشتباه کنند. چرا از قضاوت دیگران می‌ترسی؟

از قضاوت دیگران نترس. از اینکه از قضاوت دیگران بترسی، بترس. اگر هستی چه نیازی به رد و قبول دیگران داری و اگر نیستی این چه حماقتی است که دروغ‌های خودت را باور کنی. اگر محکوم‌شدنی هستی بدان که فی الحال محکومی و اگر حقیقت با تو است چه باکی از قضاوت بدبینانه دیگران داری. چه کسی می‌تواند حقیقت را به خیال خود محکوم کند و خود به واقع محکوم نشود. اگر همه تو را قبول کنند تو مثل همه می‌شوی. بیشتر انسانها در تصرف تاریکی اند پس آنگاه وای بر تو. اگر کسی که خداوند محکومش کرده تو را به واقع تأیید کند تو خود از محکوم‌شدگان خداوند هستی.

زندگی تو را افکار مردم نمی‌سازد. لا اله. این خدای دروغین را، ترس از قضاوت مردم را انکار کن. تو چیزی نیستی که دیگران می‌گویند. تو همان هستی که خداوند می‌گوید. تو محصول نظر مردم نیستی، محصول نظر پروردگارت هستی. پس آن دروغ را رد کن و این حقیقت را بپذیر. لا اله. پدران و پیشینیان تو زندگی تو را نمی‌سازند. آنها را مبنا قرار نده که اگر مبنا قرار گرفتند مردگان را در مرکز زندگی ات قرار داده‌ای و خانه ات را در قبرستان بنا کرده‌ای. خانه ات را بر گور استوار نکن. در نور بنا کن و بگذار با نور لا اله الا الله روشن شود. مردگان را کنار بگذار و خدای زندگان را درباب. این است که همه چیز تو را تعیین می‌کند و همه زندگی تو را می‌سازد. حتی گذشته تو حرف آخر را نمی‌زند زیرا اول و آخر خداست و حرف اول و آخر را خدا می‌زند. انسان برآیند گذشته اش نیست. مگر ندیده‌اید که بسیاری، عمری را در بدی زندگی کرده‌اند و ناگهان دچار تغییراتی بزرگ شده و به خوبی‌های تابناک روی آورده‌اند و از بزرگان شده‌اند یا کسانی که سالها و ظاهراً به کارهای خوب مشغول بوده‌اند اما ناگهان در بدی غرق شده‌اند. گذشته تعیین کننده است اما پیش از آن و

بالاخر از آن نظر خداست. اگر خداوند بخواهد بدی انسان را پاک گرداند، اگر بخواهد توبه گناهکاری را بپذیرد و او را از پاکان قرار دهد، اگر خداوند بخواهد کسی را که در گذشته در تاریکی می‌زیسته به نور بیاورد، چه کسی می‌تواند مانع او شود؟ پس اینها راه تلاش راه گذشته راه خانواده ات راه گذشتگان و پدران و مادران و اجداد را مبنا نگیر. مبنای حقیقی خداست. بقیه در جای خود موثرند اما در مقابل نظر خدا هیچ و پوچ اند.

برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسم - جلد دوم) - اثر ایلیا «میم»

دهان درستکار چشمه حیات است. (کتاب مقدس عهد عتیق)

آموزه‌های ایلیا «میم»

(قسمت اول)^{۱۹۱}

- * یکی بودن و یگانه زیستن راه یگانگی است. (۱)
- * انکار شدنی‌ها را انکار کن و از گذرکردنی‌ها گذر کن و در انکار ناشدنی بمان.
- (۲)
- * داستان زندگی ات را بنویس و نگذار به تو تحمیل شود. (۳)
- * خوبترین، هماهنگ‌ترین است. (۴)
- * خلاقانه بیدار شو. خلاقانه بخواب. (۵)
- * رویاهایت را جدی بگیر و در سکوت به قلبت گوش کن. (۶)
- * همانکه هستی باش آنگاه آنچه می‌خواهی بشو. (۷)
- * یگانگی با یکی، یگانه زیستن و یگانه پرستی، سه راز زندگی است. (۸)
- * خوبترین شیوه هماهنگی است. این شیوه جهان است. (۹)
- * هماهنگ با جهان باش تا جهان با تو هماهنگ باشد. (۱۰)
- * با تفکر انتخاب کن و بدون تحقیق نپذیر. (۱۱)
- * هر کاری که با دیگران می‌کنی با خودت کرده‌ای پس بخوبی رفتار کن. (۱۲)
- * حقیقت یکيست، راهها بسيار است و هر کس راه خود را دارد. (۱۳)

^{۱۹۱} گزیده ای از خطوط الاهیزم ۱، ۲، ۳، ۲۲

- * خداوند زنده را با زنده پرستی می‌توان تجربه کرد نه با مرده پرستی (خدای زنده را پرست نه خدای مرده را). (۱۴)
- * دریافت کردن بدون بخشیدن ممکن نیست پس ببخش تا به تو بخشیده شود. (۱۵)
- * به نام خداوند بخشندهٔ مهربان، ببخش و محبت کن و مهربان باش. (۱۶)
- * اصلی‌ترین عامل تعیین‌کنندهٔ زندگی انسان، شعور اوست. زندگی انعکاس شعور است و با تغییر شعور، زندگی انسان تغییر می‌کند. (۱۷)
- * اندیشه‌ها و کلمات و تصاویر سازنده زندگی سازند. (۱۸)
- * رابطه جنسی هماهنگ تعالی بخش است و ارتباط ناهماهنگ تخریب می‌کند. (۱۹)
- * هر مسئله‌ای را با روش متناسبی باید حل کرد. (۲۰)
- * بیماری‌ها علل مختلفی دارند و برای درمان بیماری باید از روش‌های هماهنگ بهره گرفت. (۲۱)
- * ادیان مرده پیروان خود را می‌میرانند و تعلیم زنده انسان را زنده می‌کند. (۲۲)
- * دانستن کافی نیست، هوشیاری لازم است. (۲۳)
- * ازدواج پرخطر است اما ازدواج هماهنگ ضروریست. (۲۴)
- * با فهم معنای چیزها می‌توان از چیزها عبور کرد. (۲۵)
- * شناخت کامل به تجربهٔ کامل منجر می‌شود. شناختن، مهار کردن و ارتباط داشتن است. (۲۶)
- * این دنیا محل عبور است. هر لحظه از آن عبور کن. (۲۷)
- * تغذیهٔ زنده از شرایط زندگی و زنده زیستن است. (۲۸)
- * مرگ پایان این جسم است اما آغاز زندگی دوباره است. (۲۹)
- * زندگی حقیقی در عاشقانه زیستن است. (۳۰)
- * انسان به شعور است نه به ادعا و اسم و چیزهای دیگر. (۳۱)

- * زندگی برای تو همان است که آنرا می بینی. اگر نگاه تو دگرگون شود زندگی تو دگرگون می شود. (۳۲)
- * انسانها عموماً خواب‌اند و مشغول خواب و کابوس و رویا، بیدار شو و بیدار کن. (۳۳)
- * نیروی راستی می تواند انسان را از همه بدی‌ها و تاریکی‌ها و خطرات نجات دهد. (۳۴)
- * راستی و درستی جوهر توصیه‌های خداوند به بشر است. (۳۵)
- * الگوهای طبیعت، الگوهایی برای حل مسائل بشر و زندگی هماهنگ اند. (۳۶)
- * تقدیر واقع شدنی است در عین حال تدبیر شدنی است. (۳۷)
- * رنج زائیده تنهایی است و راحتی در برقراری ارتباط است. (۳۸)
- * به خوبترین‌ها پرداز نه خوب‌ها و نسبتاً خوب‌ها. (۳۹)
- * ارتباط با زندگان زنده می کند و رابطه با مردگان می میراند. (۴۰)
- * سیاست زدگی، دروغ زدگی است. گرفتار آن نشوید. (۴۱)
- * توان خلاق ذهن‌ات را تماماً به کار گیر. (۴۲)
- * داشته هایت را با فهمیدن بارور کن تا به عمل درآیند و به محصول برسند. (۴۳)
- * قوی باش تا قدرت یابی. شاد باش تا شاد شوی. هر چه می خواهی باش تا هر چه می خواهی بشوی. (۴۴)
- * خلاقانه سوال کن، خلاقانه بیندیش، خلاقانه بگو، خلاقانه عمل کن و خلاق باش زیرا تو تصویر خالق جهان هستی. (۴۵)
- * شایستگی به شعور است و اتفاقات به آمادگی است. برای وقوع هر چیزی آماده باش. (۴۶)

تعلیم یکی

با الهام از «لا اله الا هو»

(قسمت اول)

قیمت هر چیزی را با دوست داشتن آن می‌توان نشان داد. هر چیزی را با تمام وجودت دوست داشته باشی برای تو خواهد بود و به زندگی تو خواهد آمد.

وقتی «یکی»^{۱۹۲} را می‌خواهی، بیچاره می‌شوی و چاره‌ای جز آن یکی نداری. این بیچارگی نشانه‌ای از خواستن یکی است. اگر غیر از یکی چاره دیگری داشتی، خودت را بازی داده‌ای. تنها کسی عبور می‌کند و می‌یابد که یک راه و فقط یک راه در پیش دارد. کسی که چند راه دارد هرگز عبور نمی‌کند و هرگز نمی‌یابد. او برای همیشه سرگردان می‌ماند. وقتی بدون یکی تصور زندگی محال شد، آنگاه نشانه‌ای از ملحق شدن تو به یکی پدیدار شده است و پیوند جاودانه با یکی رخ‌دادنیست. و اگر زندگی بدون یکی قابل تصور باشد، همان زمان، ختم رابطه تو با یکی رقم می‌خورد و دیر یا زود نمایان می‌شود. یکی با چیزی هم عرض نمی‌شود و در کنار چیزی قرار نمی‌گیرد پس کسی که می‌گوید یا یکی یا چیز دیگر، تنها ممکن است به خیال یکی برسد نه خود آن. در برخورد با یکی بگذار همه پله‌های پشت سرت بشکنند زیرا بیشترین ضربه‌پذیری تو که نشانی از اعتمادپذیری تو است از عشق تو خبر می‌دهد. خودت را با یکی بیچاره کن که همه چاره‌های زندگی در یکیست و بیرون از آن خبری نیست. خودت را در یکی نابود کن که هیچ نابودی و ویرانی در یکی راه ندارد. خود را در یکی تحقیر کن که چون یکی بسیار بزرگ است هر حقارتی در او به بزرگی بدل می‌شود و هر بزرگی در او خوار می‌شود. یکی را از دست نده چون همه چیز را از دست داده‌ای. حتی همه جهان در برابر یکی هیچ است و پوچ.

^{۱۹۲} منظور از یکی، اشاره به خداوند زنده و حاضر (واحد؛ احد؛ فرد) است.

... و تو برای برخورداری از زندگی حقیقی او راه آن یکی را دریاب و تسلیم یکی باش. از یک راه برو و از یک راهبر تبعیت کن و به یکی وفادار باش. به یکسو نگاه کن و یک صدا را بشنو. یکی را ببین و یکسان ببین. یک تعلیم را به یاد داشته باش و همه را از یاد ببر... معشوق تو یکیست. گمشده تو یکیست، جز او را نجو و نخواه. به یک قانون عمل کن و به یکی اتکاء داشته باش. یک تعلیم بزرگ از همه تعالیم کوچک خوبتر است. همه خدایان مرده در برابر یک خدای زنده، پوچ و ناچیزند. یک انسان یگانه بزرگتر از همه انسان‌های عالم است. اگر یکی را بدانی، همه را دانسته‌ای. اگر یکی را یافتی همه را یافته‌ای و اگر یکی را داشتی همه را داشته‌ای. او را بدان و او را بیاب و او را داشته باش. او یگانه معلم زندگیست و یگانه مولای تو. او... روح خداست. هر که از او آموخت و به او آمیخت، زنده شد و از زندگی سرشار گشت. قلب خود را بگشا و بگذار او به روحت بیاید و تاریکی‌های مرگبار درونت را بزاید. درونت را تنها با او پر کن تا او تو را از خود پر کند. او یکیست اما روح آسمان‌ها و زمین در اوست. پس آنکه با او یکیست با آسمان‌ها و زمین در یگانگیست.

**برگرفته از کتاب تعالیم حق (الاهیسیم) - اثر ایلیا «میم»
انتشار اول در نشریه علوم باطنی شماره ۴ و ۵**

ضمائم

ضمیمه - ۱

انتخابی از کتاب ایلیا؛ تخریبها و تحلیلها نمونه هایی از تهاجمات رسانه‌ای

تعالیم کدام حق؟^{۱۹۳}

۱۳۸۳/۳/۲۸

سه سال پیش از دستگیری استاد

اخیراً گروهی تحت عنوان «رام‌الله» یا «تعالیم حق» با نوعی اندیشه انحرافی در موضوع عرفان تلاش فراوانی دارند تا از میان جوانان و نوجوانان عضوگیری کنند. این جریان که با هدف ترویج عرفان‌های غیراسلامی نظیر عرفان بودایی، هینوتیزم و . . . تاکنون محافلی را در اماکن مختلف خصوصی ترتیب داده بود، اخیراً سعی کرده تا دامنه فعالیت خود را به حوزه‌های عمومی و رسمی بکشاند. در این زمینه گفته می‌شود مسئولان فرهنگسرای ارسباران و چند مرکز رسمی فرهنگی تهران با تقاضای گردانندگان جریان مذکور برای برگزاری نشست در این اماکن مواجه شدند که پس از آگاهی از اهداف آنان با تقاضای فوق مخالفت کرده‌اند. مدتی است که گروه‌های مختلفی تحت پوشش

^{۱۹۳} منبع: یکی از اصلی‌ترین روزنامه‌های کثیرالانتشار کشور

..... آمین

ایلیا؛ خدا با من است

عرفان و صوفی‌گری، ضمن تشکیل محافظی ویژه، به ترویج خرافات و ایجاد روابط غیراخلاقی می‌پردازند.

روزنامه رسالت

۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۸۵

یکسال قبل از دستگیری استاد

■ تیپولوژی ادیان جدید در ایران

جنبش‌های ادیان جدید در ایران، اعم از اینکه به تشکیل فرقه منجر شده باشند یا به اصطلاح الیزابت آروک در دوره Formative (تکوینی) یا Dormant (نهفتگی) باشند، به نه سنخ یا تیپ قابل تفکیک اند: ۱- سنخ روشنفکری: فروکاهش دین در مقام تئوری و نظر. ۲- سنخ نبوتی: مؤسس مدعی پیام‌آوری و حامل پیام خاص برای انسان‌ها است. ۳- گروه‌هایی که از سنن شرقی الهام گرفته‌اند (مثل اشو و فرقه راجنیش، ساتیا سایا بابا، (SRF)، مراقبه متعالی یا (TM۲) و کتب فنگ‌شویی ۴- گروه‌هایی که آنها را religion-self دین سلف- دین معطوف به خود) می‌خوانند ۵- گروه‌هایی که موفقیت‌های شخصی (اقتصادی یا غیراقتصادی، مدیریت، روابط عشقی و...) را غایت گرفته، کل زندگی را معطوف بدان می‌نمایند. عادت‌های میلیون دلاری برایان تریسی، عشق مورد نظر شما از هارویل هندریکس (هر دو از نشر آسیم) و برخی کتاب‌های فوق‌العاده پر فروش آنتونی رابینز از این دسته‌اند. ۶- گروه‌هایی که از تعالیم باطنی و علوم غریبه مشتق شده‌اند (گروه‌هایی نظیر اکانکار و در غرب نظیر بشاره، گوردجیف، اوسپنسکی ۷- گروه‌هایی که بر موجودات فرازمینی، فرشتگان و (ufology بشقاب پرنده‌شناسی) متمرکز شده‌اند (در غرب، گروه‌هایی مانند جنبش رائل، دروازه آسمان) ۸- علم‌گرایی: عرضه دین جدید یا معنویت در قالب یک علم تجربی. دکتر بهرام

الهی و کتب او در این دسته جای می‌گیرند. ۹- گروه‌هایی مبتنی بر تفسیر ویژه از متون یا مناسک دین سنتی. روشنفکران عمده و مطرح ایران نظیر عبدالکریم سروش، مصطفی ملکیان، محسن کدیور، اکبر گنجی و ...، در حال حاضر، بر فرو کاهش دین به معنویت مجتمع شده‌اند و با چرخشی آشکار از دین وحیانی دور شده‌اند (به درجات مختلف). باز تعریف reductionist این روشنفکران از دین، در سطح‌بندی کارل دابلر، "سکولاریسم در سطح دین" تلقی می‌شود. عمده خصوصیات این "دین معنوی" (spirituality)، تقلیل یا محو فقه، بخش مابعدالطبیعی دین و الهیات، تاکید بر پلورالیسم دینی، قرار دادن تجربه دینی به عنوان هسته و لب شریعت، نفی اتوریته از اولیای دین و نفی تعبد است. میزان تاثیر این حوزه روشنفکری بر پیدایش فرقه‌های جدید دینی، مسئله‌ای جامعه‌شناسی و مستلزم بررسی داده‌های آماری است. لیکن، نادیده گرفتن بالکلیه تاثیر آن، چیزی جز ساده‌سازی مطلب نخواهد بود. درسرخ نبوتی، می‌توان به فرقه "ایلیا" اشاره نمود. این نام مستعاری برای "م.رام‌الله" است که آن هم قاعدتا استعاری است. درابتدای کتاب جریان هدایت الهی یا تعالیم حق، آمده است که "برخی از پیروان استاد، او را آواتار به معنی تجسم جریان حقیقت، روح مجسم حق و تجسم الهی نامیده‌اند. بنی‌سما، لقبی است که از جانب ایشان به او داده شده. درباره تولدش حکایت شگفت‌انگیزی نقل می‌شود...."

شخصیتش بسیار اسرارآمیز و چند پهلو است... نقش‌های ظاهری گوناگونی را در میان دوستان و بستگان خود و حتی گاهی در میان مریدان خود ایفا کرده که آن را عامل پنهان ماندن از نگاه غیر و راهی اساسی برای تعلیم و القای حضور خداوند می‌داند. آواتار از حلقه‌های متصل "ماها..." معلم اعظم حق و قطب الهی در زمین می‌باشد.

از ماها در نقاط مختلف جهان، به نام‌های گوناگونی یاد می‌شود. او تنها معلم جهانی است و در راس نظام اساتید حق و معلمین راستین الهی در زمین قرار دارد... استاد رام‌الله یکی از اساتید پنجگانه حق در عصر کنونی است... مریدان نزدیک‌تر می‌گویند که روح خدا در او حلول کرده و جاری است...". پیروان او بنا به گزارش این کتاب، به هزاران تن می‌رسد."

انتشارات "تعالیم حق" یا "نشر تعالیم مقدس" یا "حم" (ظاهرا هر سه، نام یک انتشاراتی است) عمدتا به نشر نوشته‌های او یا شاگردان او می‌پردازد و محفل و پاتوقی برای اجتماع و فعالیت این دین جدید است. "موسسه فرهنگی اوامر یس" نیز ظاهرا متعلق به همین حوزه دینی است. وین دایررا که کتاب‌هایش فوق‌العاده پرفروش شده است، می‌توان در تیپ دوم از تیپ‌های نه گانه جای داد. او یک جا از "ماموریتی" سخن می‌گوید که در ژوئن سال ۲۰۰۰ بر عهده او گذاشته شده است تا اصول پیدا کردن راه حلی معنوی برای هر مشکل را ابتدا در زندگی خود آزمایش نماید (برای هر مشکلی راه حلی معنوی وجود دارد، نسل نواندیش، ص ۱۳). او بنابر دعوی خویش، در تجربه‌ای معنوی، حضور نیروی شفابخش متعالی و سریعی را یافته است. نکته اصلی و مهمی که در سراسر این کتاب مشاهده می‌شود، جنبه کارکردی و استفاده ابزاری از معنویت است. در این متن، معنویت، اصالت نداشته و خود، هدف نیست، بلکه تنها یک ابزار جهت حل مشکلات است. از این گذشته، بنابر آموزه دیگر کتاب مزبور، معنویت، وضعیتی فیزیکی - روانشناختی یافته، گویی از مابعدالطبیعه، منفک می‌گردد. این خصوصیت با اخراج کانتی مابعدالطبیعه از حیز عقل سازگار بوده، موجب می‌شود "معنویت" وین دایری، در فضای روشنفکری شده پسا کانتی، بهتر جای گیرد. "ادیان معطوف به خود" که گاهی "کیش‌های روان‌درمانی" و گاهی "جنبش نهفته بشری" خوانده می‌شوند، هدف خود را "تحول فردی" اعلام می‌کنند.

self religions از جمله، وارنر ارهارد، موسس جنبش دینی "تربیت میز گردی"، صریحا هدف خود را تحول فردی و رشد قابلیت فرد اعلام نمود. کتاب‌های خوزه سیلوا همچون *دستان شفابخش*، کنترل ذهن و انسان شفابخش (شما یک شفادهنده هستید)، فروش زیادی در ایران داشته و دارد. کتب برایان تریسی که بسیار پرفروش‌اند همچون *هدف، قورباغه را بخور!* و ... را نیز در همین راستا می‌توان ارزیابی نمود. کتاب‌های جادوی تجسم خلاق از شاکتی گواین (انتشارات پیام موفقیت) و رویابینی کنترل‌شده و ارتباط با رویاها (انتشارات حم) نیز در این دسته قابل گنجاندن هستند. گروه‌هایی مبتدی بر تعالیم باطنی و علوم غریبه، فراوان و متنوعند، از آموزش هاله‌بینی و والتر ارنست باتلر (نشر فراوان) گرفته تا انرژی درمانی چوآ- کوک سویی (انتشارات تجسم خلاق) و مرکز شفای آرام (جمشید هاشمی) که دوره‌های کارگاهی هیپنوتیزم، خود هیپنوتیزم، یوگا، مدی‌تیشن، تله‌پاتی، چشم سوم، انرژی درمانی، انرژی چی، کارما، هاله‌بینی، عکس‌برداری از هاله، زن و سطوح آلفای مغز برگزار می‌کند. همچنین پرانا اسرار شفای یوگایی (انتشارات تجسم خلاق)، پزشکی مکمل و درمان‌های موازی (بررسی مکتب‌های درمانی باطن‌گرا-انتشارات حم) که در آن به روش ریکی، روش پولاریتی، روش هاله‌نورانی، شفا از راه دور، مغناطیس درمانی و شفا از طریق ارواح راهنما و ... اشاره شده است و روح ریکی (نشر آسیم) نیز در همین گروه جای دارند. کتاب‌هایی نظیر *نوردرومانی (شفا گرفتن از فرشتگان)* اثر لایونا هافینز (نشر نسل نواندیش)، *جزو تیپ هفتم از تیپ‌های نه گانه فوق است.* تیپ نهم، کتبی نظیر *تفسیرهای پل برانتون از کتب مقدس*، ترجمه هما شهرام بخت (نشر حم)، *گزینه کتاب مقدس اوپانیشاد (از آ.ب. شارما به ترجمه لیل فولادوند- نشر تعالیم حق)* و *درمان با عرفان وین دایر (نشر شرکت سهامی انتشار)* را شامل می‌شود.

..... آمین

ایلیا؛ خدا با من است

در فهرست فوق‌الذکر، اسامی و مراکز مهم دیگری نیز وجود دارند که مجال
ذکر آن نیست.

۱۴ آذرماه ۱۳۸۵

۶ ماه قبل از دستگیری استاد

متن زیر، قسمت کوتاه و پایانی یکی از مطالب منتشر شده در تخریب ایلیا «مییم» می باشد که توسط یکی از روزنامه های اصلی و شاخص کشور به چاپ رسیده است. متن کامل این نوشته و متون مشابه، در جلدهای بعدی همین مجموعه آمده است.

... از رئیس محترم قوه قضاییه آقای شاهرودی برای رسیدگی به این پرونده ها استمداد می طلبم چون آن ها در اعمال نفوذ و دادن رشوه و هر کاری که به نفع خودشان تمام شود تلاش می کنند. از مسئولین وزارت اطلاعات خواهش میکنم هرچه زودتر کارهای این راسپوتین و مبلغ فرقه مخوف کابالا را افشا نمایند. او مریدانش را چنان مجذوب می کند که به خاطر او هر کاری می کنند و من تأمین جانی ندارم. مردمی که از این شخص (رام الله) با لقب های بسیار، به هر عنوان صدمه خورده اند و یا نشانی از او دارند درخواست می کنم به دادسرای کارکنان شعبه ۶ مراجعه نمایند. به خانواده ها نیز توصیه می نمایم برای شرکت در جلسات و یا مؤسسات تحت عناوین معنوی، خلاقیت، موفقیت، انواع... درمانی و شفابخشی و یا کارهای بدون قرارداد و وعده دار بیشتر مراقب خود و جوانان خود باشند زیرا صهیونیسم جهانخوار با فریب افراد تحصیلکرده و جوان و یا کودکان و زنان برای تهاجم فرهنگی و صدمات روحی و ذهنی و مالی ملل مسلمان طبق پروتکل ها و عهدها و اهدافشان بسیار مصرانه شبانه روزی تلاش می کنند و با روش های گوناگون پیشرفته از جمله تأثیرگذاری از راه دور روی ذهن و روح مردم حتی ارسال انواع ویروس های مخرب سعی بر رسیدن به اهداف شیطانی صهیونیسم بین الملل دارند. اگرچه نمی دانند که مکر خداوند از مکر آنها بالاتر است.

به امید پیروزی قدس شریف الف-ن

قطعاً بدترین جنندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که
نمی‌اندیشند. (انفال: آیه ۲۲)

انتشار گسترده در اینترنت و در سطح تهران

۲۸ دیماه ۱۳۸۵

۴ ماه قبل از دستگیری استاد

■ حقیقت پشت پرده ایلیا

سلام بر همه مردم باشرافت ایران امروز تصمیم گرفته ام درباره یک شیطان
بزرگ حقیقتها را بگویم هیچ ماهی در پشت ابر نمی‌ماند... اسم اصلی این شخص
الیاس مسیحا است که در قدیم ایلیا می‌گفته اند قهرا چون

اسم ایلیا با کلاستر و متمدانتر از اسم دهاتی و مسیحی
الیاس است... اطلاعاتی را که اینجانب خدمت مردم
باشرافت ایران اسلامی عرض میکنم خیلی دقیق و
بالاعتبار است بخاطر اینکه خود من پنجسال است که
بطور یکسره دنبال الیاس مسیحا هستم و از همه کس
همکاری خواسته ام و انسانهای راستگویی کم‌کم کرده

نصف دنیا از
افترا زدن لذت
می‌برد و نصف
دیگرش از باور
کردن آن.

مثل فرانسوی

... الیاس تا سن دهسالگی چوپان گاو و گوسفندها بود و آنها را به چراگا
میرده است چوپانی باعث این شده تا بعد او مردم را گاو و گوسفند ببیند
قهرا خودش را چوپان آنها ببیند و هرچه حرف چرت از دهانش بیرون میزند
تحویل به مردم باشرافت بدهد الیاس مسیحا در سن دهسالگی وقتیکه در
علفهای دور و اطراف شهر رام‌الله چوپانی میکرد برای یک مدتی گم میشود و
در کوههای همالایا در کشمیر و هند پیدایش میشود مردم دهات میگفتند او را

اجنه باخودشان برده اند. حقیقت در پرده گروههای یهودیان و مسیحیان افراطی بوده اند با همکاری و حابیهها باهمکاری پدر و مادر و عموی الیاس تصمیم میگیرند اورا برای گذراندن دوره های مخصوصی به کشمیر که جای جمع شدن خطرناکترین گروههای منحرف است ببرند حقیقت در پرده اینطوری بود که الیاس توسط اجنه به عالم جن و پریها نمیروند چون بتوسط تشکیلات مخفی و حابیهها و یهودیهها و مسیحیهها به کشمیر منتقل شده است وقتی سیزده سال گذشت بعد الیاس همراه با رسالت کفر و شیطنانی به ایران برمیگردد قصد او از بین بردن شرافت و دین از دل مردم باشرافت است... در هر کشوری که او بدستش میرسد یک مرکز و نمایندگی را براه میندازد و آنها هم شب و روز مشغول جذب کردن مردم فریبخورده میشوند در چندین و چندسالی که تا امروز میگذرد الیاس به اروپا و روسیه و آمریکا هم رفته است... او شبکه ای را با اسم ZX براه انداخت حتی اسم ZX در کتابهای این منحرفها وجود دارد این شبکه منحرف موردهای خود را از طریق کنترل کردن روان مردم از فاصله دور و از روش الغا کردن فکرهای خطرناک و مریضیهای بد ترور میکند در آخر کتابی که به اسم پدیده های انرژی است اطلاعاتی درباره شبکه مخفیانه ZX هست حرفهایی که در آخر آن کتاب و کتابهای پدیده های انرژی و یا کتابهای از نوع دایره المعارف شفا و مجلهای علوم باطنی نشان داده شده است مطالب دیوانگی و انحراف است که عیادی الیاس مسیحا آنرا به چاپ میرسانند و هدفی بجز گمراه کردن مردم باشرافت ایران اسلامی ندارند. میخواهم مطلب مهمتری را درباره الیاس مسیحا بگویم و حقیقت پشت پرده معجزه های الهی این شیطان ملعون را افشاکنم آنطوری که تمامی ملت باشرافت ما میدانند الیاس مسیحا معجزه دارد بطوریکه شاگردان الیاس جار میکشند که چندین و چندتا معجزه با چشم خودشان دیده اند در مقدمه کتاب تعلیمات حق که آنرا با سواستفاده با عنوان جریان هدایت الهی معرفی کرده اند میگویند که او همه

چیز میدانند و هرکاری که بخواهد قدرت دارد چه خوب شد که اینرا شنیدیم فکر میکردیم میت است. پشت پرده چرتها و جادوگریهای که باعنوان معجزات است نشان میدهد که تمامی گزارشهای که درباره او به اطلاع مردم باسرافت ایران میرسیده تمامی آنها بادخال ارواح و اجنه و با کمک سحر و جادو انجام شده بود حقیقت پشت پرده این چرتها اینطوری است که بهیچ صورتی قدرت خدایی الیاس اینطوری که در خبرهای مردم بیخبر شنیدیم وجود خارجی ندارد تمامی معجزها و کرامتهای الیاس مشتی کارهای شیطانی و جادو است که با کمک ارواح و شیطان انجام میشود حقیقت پشت پرده اینطوری است که او هیچ قدرتی ندارد و هرکاری که مربوط الیاس است با قدرت شیطانی انجام میگرفته است. زلزله بم که در مجلهای علوم باطنی نوشته میشود و شنیده ایم که او چندروز قبل مردم را خبر کرده است و یکروز قبل آن عده ای از مردم را شاهد گرفته است تمامی دروغ است آنمورد مربوط به آن حقیقت پشت پرده اینطوری است که آمریکایها قصد داشته اند در مرز عراق با ایران یک آزمایش بمب اتمی را در زیرزمین انجام بدهند و الیاس از چندروز قبل از این موضوع باخبر بوده است و میدانسته است که بخاطر آزمایش بمب اتمی در زیرزمین زلزله میشود. ماجرای شفای مریضها که در جاهای مختلف آنرا جازده اند و آنرا در مجلهها نوشته اند و در کتابهای از نوع دایره المعارف شفا وجود دارد حقیقت پشت پرده آن اینطوری است که الیاس مسیحا با کمک وحابیه عده ای از مردم را بازور مجبور میکند تا برای آنها شهادت بدهند که قبلاً بیماری کشنده داشته اند و بعد از الیاس شفا پیدا کرده اند مردم بدبخت هم از ترس جان و مالشان مجبور میشده اند حرفهای چرت را جاربزنند این بیماران از قبل مریض نبوده اند که کسی آنها را شفا بدهد فقط با زور آنها را مجبور کرده اند تا شهادت بدهند که شفا پیدا کرده اند. آن ماجراهای هم که در کتابش باعنوان کلام خلاق و دعاها مستجاب شده میگویند که در تمامی نوشتجات وجود

دارد و همه اطرافیان او آنرا جازده اند حقیقتش اینطوری است که به دخالت ارواح و جنهایی که در کارهای الیاس داخل میشوند مربوط میشود. وعده های که او به مردم میدهد روحها و شیطان برآوردش میکنند و تمامی این حرفها دروغ و بیفایده است روحها و جنها به او کمک میکنند تا حرفهایش را برآورده کند حقیقت پشت پرده پیشبینیهای الیاس مسیحا در احضارکردن ارواح است و تمامی این حرفهای چرت دروغ است هرکسی با احضار ارواح از امکانات غیب گفتن استفاده میبرد در مجلهای این فرقه منحرف میگویند که اگر یکسری روحهای جدید به بدن یک مریض دخول کند روحهای جدید بیمار را شفا میدهد این منحرفها با استفاده از اینطور چرتهایی است که بیمارها را با خیال خام خودشان شفا میدهند الیاس با کمک جادو جمبل مردم با شرافت را افسون میکند و جان و مال مردم را به بادفنا میدهد تا مردم با شرافت ایران به خاک سیاه بنشینند به اینگونه کارهای است که مردم بیخبر معجز میگویند نباید مردم با شرافت ایران اینطوری فکر کنند که اگر آدم با تظاهر دعابند قهرا برای خدا دعامیکند چون امکانش هست برای شیطان باشد بطوریکه این حقیقت پشت پرده درباره الیاس مسیحا هست آنها مخالفان خود را با کمک ارواح و شیطانها از دور اذیت و آزار میکنند و با دخول ارواح به مردم کاری میکنند که مخالفانشان روانی بشوند و به تیمارستان مراجعه کنند اما اینطوری تبلیغات میکنند که اینکارها اینطوری اتفاق میفتد که چون الیاس مسیحا توسط خداوند پشتیبانی میشود تمامی جارهای که آنها میکشند دروغ است... قهرا این شیطان لعنتی در داخل مملکت ایران عیادیهایی هم برای اینکارها دارد و قتیکه یک آدم صدهزار نفر فدایی دارد با کمک این خر و گاوها میتواند غلطهایی بکند کورخوانده اند چون مملکت با شرافت ایران نمیگذارد که هر کسی از این غلطها بکند مردم با شرافت ما ترسی از این تبلیغات آمریکایی ندارد که جار بکشند فلانی حمایت خدا را دارد و دعاهایش رد نمیشود. اگر اینطوری است چرا الیاس

مسیحا با خانمهای بدحجاب از روبرو و یک وجبی حرف میزند چهارسال پیش در سالن ورزشی امجدی الیاس جلوی سی هزار نفر یک خانمی را بغل گرفت جلوی همه ماچش کرد یکبار هم در یک دانشگاهی که در میدان محسنی بود جلوی چندین هزارنفر آن خانم را ماچ کرد اگر الیاس آدم دینی است پس برای چه ریشش را میتراشد و به موهای سرش روغن میمالد. از روغن بیاد این افتادم که در مجلهای علوم باطنی یکبار یک داستانی را مربوط به الیاس مسیحا خوانده بودم نوشته بود که از انگشتهای او بقدری روغن زیتون بیرون ریخته شده بود بطوریکه مردم نتوانستند آنرا جمع کنند. حقیقت پشت پرده داستان روغن هم افشامیکنم حقیقت پشت پرده داستان اینطوری است که در داخل انگشتهای دست این شیطان لولهای نامریی گذاشته اند که با کمک عمل جراحی هیچکس آنها را نمیبیند وقتیکه مردم بدست او نگاه بکنند هیچ لوله ای دیده نمیشود با کمک اینگونه لولهایی است که مردم میگویند از دست او شرشر روغن زیتون یا آب بیرون میزند مردم با شرافت ما باید مراقب رفتارهای شیطانی ملعون صفتهای مثل الیاس مسیحا باشند و هیچوقت گول آنها را نخورند مردم با شرافت ما باید با هم متحد باشند و باید به این شیطانها برای عبرت درسهایی بدهند که همه دریادشان بماند تا یک نفر دیگری هم دوباره نیاید و از این غلطها بکند این ملعون چندین و چند مرتبه بزندان رفته است چندین و چند مرتبه امکانش بوده است که اعدام بشود هر مرتبه ای که او به زندان میرفته با کمک عیادیش آزاد شده است اما این مرتبه باید بطوری او را به زندان ببریم که هیچوقت از زندان آزاد نشود و در زندان مثل سگ پوسیده شود... انسانهای مثل الیاس مسیحی و وحابی که برضد اسلام است با دین و پیغمبر دشمنی دارند و نیتی بجز کشتن انسانهای بدبخت هیچ چیزی در سرشان نیست لعنت بر الیاس کافر و شیطان و تمامی طرفداران کافر و شیطانش لعنت بر تمامی شیطانها و مرکز تمامی شیطانها که فقط یکنفر است و

الیاس مسیحا است هرکسیکه به این آدمهای منحرف که وحابی و مسیحی هستند لعنت بفرستد ثواب میکند هرکسی بر علیه فرقه ظالین منحرفها یک چیزی بنویسد ثواب میکند به امید آنروزی که هلاک شدن این دشمنهای خونخوار مردم با شرافت ایران را با چشم خود ببینیم

افشاکننده رازها

انتشار گسترده در اینترنت و در سطح تهران

۴ بهمن ماه ۱۳۸۵

۴ ماه قبل از دستگیری استاد

■ دومین بخش حقیقت پشت پرده ایلیا

من به وجدان خودم و به مردم باشرافت ایران قول دادم که هرچیزیکه درباره الیاس مسیحا بدستم برسد یا اگر از حقیقتهای جدیدتر باخبر بشوم مردم باشرافت را هم از بیخبری دربیآورم... رام‌الله بتوسط آمریکاییها و اسرائیلیها و عربستان چاههای نفت هم دارد و پول نفت مردم مسلمان را به جیب خودش و عیادیش میزند با این پولهای نفت دزدی است که رام‌الله به تروریستهای دنیا پول میدهد پول عملیات یازدهم سپتامبر با این پولها تهیه شده بود. الیاس با این پولهای آمریکا و اسرائیل بزرگترین فرقه ظالین دنیا را درست کرده است... چون الیاس با روحها و اجنه رابطه دارد اینها هم به حرفهای چرتش گوش میدهند. حقیقت پشت پرده اینطوری است که تمامی ترورها و جنایتکاریها را برملا میکند به امضا الیاس است... الیاس صد هزار نفر قربانی برای خودش درست کرده است و هرکسی بخوهد حرف حقی را بزند او را میکشند. چندین و چند سال الیاس مخالفان خود را از بین برده... من خودم دیدم که در

دروغ مثل برف
است که هر چه
آن را بغلطانید
بزرگتر می‌شود.
(لوتر)

استادیوم شیروودی وقتیکه الیاس کافر یکنفر به او فحش داد محافظان الیاس که تعدادشان خیلی زیاد بود بیشتر از ۵۰۰ نفر بودند آن مرد مظلوم را در جلوی جمعیت کشتند اما هیچکس پایش را جلوتر نگذاشت تا جلوی این قتل را بگیرد... الیاس هر روز مردم مظلوم را نابود میکند

و هیچکس جلویش را نمیگیرد. الیاس مسیحا و طرفدارهایش اینقدر فاسد و

منحرف هستند که بجای ازدواج کردن با آدم با روحها و جنها ازدواج میکنند
الیاس به طرفدارهایش میگوید ازدواج نکنید تا من بگویم روحها و جنها بیایند
درخانه و باشما نزدیکی بکنند طرفداران الیاس هم در خانهایشان از جنها و
روحها نگهداری میکنند آنها در داخل حیوانات مخفی شده اند اینطوری است
که کارهای چرت الیاس مغز مردم باغیرت ایران را فاسد میکند آنها با کمک
آمریکا و اسرائیل و بتوسط سازمان موسی و سیا شبها بر روی شهرهای
کشور اسلامی ایران اشعه میفرستند تا مردم آنها
را ببینند و فکر بکنند بشقاب پرنده است و از ترس
چیزی نگویند مسولین شریف ایران باید الیاس
کافر مسیحی را بزودی زود نابودکنند تا مردم باشرافت ایران بتوانند نفس
راحت بکشند و از شر شیطان بزرگ... راحت بشوند مرگ بر الیاس مسیحا و
عیادی کافرش که تمامی آنها آمریکایی و غربی هستند.

ناتوانان نمی توانند
راستگو باشند. (لارشفوگو)

افشاکننده رازها

انتشار گسترده در اینترنت و در سطح تهران

۲۲ فروردین ماه ۱۳۸۶

یکماه و نیم پیش از دستگیری استاد

ای بندگان خدا به نادانیهای خود تکیه نکنید و تسلیم هوسهای خویش نباشید، چه اینکه آن کس که به جهالت خود تکیه ورزد و اسیر هواهایش گردد همچون کسی است که بر لب پرتگاه قرار گرفته [بزودی زمین زیر پایش فرو میریزد و در دره هلاکت سقوط میکند] بار هلاکت و فساد و گناه را بدوش می‌کشد و از جایی بجای دیگر می‌برد و برای توجیه نظرات متناقضش مطالب بی ربط و نامتناسب را به هم پیوند می‌دهد. زنه‌ار زنه‌ار شکایت خویش را نزد کسی که نمی‌تواند آن را حل کند و قدرت ندارد با فکر خود گره از کارتان بگشاید مبرید. حضرت علی (ع)

■ سومین بخش حقیقت پشت پرده ایلیا سلام بر همه مردم باشرافت ایران. تا به امروز فرقه ظالین الیاس نتوانستند به هیچ صورتی جلوی افشاگریها مقاومت بکنند و میخواستند با نفوذ در اینترنت همه افشاگریهای مراخاموش بکنند اما من تا آخرین قطره خونم مقاومت میکنم و نمیگذارم افشاگریهای من خاموش بشود.

ملت باشرافت ایران باید دست هم را بگیرند و الیاس مسیحا را که با مسلمانان همه دنیا ضدیت زیاد دارد از کشور شهیدپرور ایران اخراج بکنند مردم باشرافت نباید بگذارند پولهای نفت آنها بتوسط رام‌الله و عیادیش خرج بشود کسی که پسر ناتنی ملک عبدالله

شاه عربستان باشد دلش بحال مردم ایران نمیسوزد و در دلش با خودش میگوید لعنت بر همه مردم ایران و تف بروی همه بیندازد و مردم را

شبانروزی لعنت میکند و آرزو دارد که همه مردم از مریضیهای بد بمیرند و هیچکس نباشد که به مردم کمکی کرده باشد الیاس مسیحا دوست اجنبیها است و دلش میخواهد آمریکا و اروپا و روسیه و غربیها مردم باشرافت ایران را نابود بکنند میگوید من پسر آسمان هستم و پدر من روح خدا است فکر میکنند از همه مردم بهتر است و قدرت و انرژی بیشتری دارد و هر جایی که میرود میگوید من روح خدا هستم و میخواهد ثابت بکند که امام و گاندی است فکر میکرد ما خر هستیم الیاس می گوید شما همه چیز را کنار بگذارید و فقط به من گوش بدهید چونکه من روح خدا هستم مردم باغیرت باید جلوی کارهای کفر الیاس را بگیرند هر معجزه ای که متعلق به الیاس مسیحا است بتوسط شیطان و ارواح است و روحهایی که رامالله به بدن مردم دخول میکند با قدرت اجنه و ارواح است اینها روح خدا نیستند از اول انقلاب شکوهمند مردم باشرافت ایران تا به امروز که چندین و چند سال گذشته است الیاس همه کارهایش برای رابطه داشتن ایران با آمریکا و غربیها و روسیه و اجنبیها است و کارهایش برای اینطور منظوری است که ایران مثل عربستان و مصر باشد که اجنبیها هر غلطی بکنند... رامالله با دخول روحها و جنها به داخل جسد مردگان میخواهد ادعا بکند که قدرت و انرژی من از همه مردم دنیا بیشتر است و ادعا بکند مردگان را زنده میکند تا مردم به او بگویند که حضرت مسیح است و قهراً ادعا بکند با نفس خود میتواند همه مریضیها را شفا بدهد و مردگان را زنده بکند حقیقت پشت پرده اینطوری است که رامالله مردم را شفا نمیدهد چون ارواح را به بدن آنها دخول میکند و مردم فکر میکنند که خوب شده اند...

من از اخبار موثق میدانم که الیاس میخواهد ۱۰ بمب اتمی را که آمریکا و روسیه به او هدیه داده اند در زیر تهران منفجر بکند و به مردم بیخبر بگوید من پیشبینی میکنم زلزله می آید و وقتی همه جا زلزله آمد بگوید همه دیدید به

دستور من زلزله آمد اگر به من گوش نکنید دوباره زلزله می آید و همه شما میمیرید ولی اگر شما به حرفهای من گوش بکنید نمی میرید زلزله ای که در شهر بم آمد اینطوری بود ولی بمبهایی که آمریکا در زیر زمین منفجر کرد بجای اینکه در تهران زلزله ای بیاید در شهر بم زلزله آمد. رام الله ۱۶۰۰ زن دارد و حرمسرای شاه عربستان در اختیارش است با جادوگری و دخول ارواح زندهای بدبخت را جادو میکند و آنها را به حرمسرای ملک عبد الله و جزیره هاوایی و جزیره قناری و به آمریکا و اروپا میفرستد و برای آنها چندین و چند هتل و کاخ با پول مردم بدبخت ما درست

آنکه تهمت
می زند هزار بار
می کشد و قاتل
فقط یک بار.

کرده است و آنها را همیشه به مسافرت بدور دنیا میفرستد من خودم تا به امروز ۱۶۰ دختر خوشگل را دیدم که رام الله آنها را جادو کرده بود و گفته که باید بروند به جزیره هاوایی و جزیره قناری و فرانسه و

آمریکا تا هر وقتی آنجا رفت تنها نباشد. عیادی الیاس چون میدانند که من از تمامی اسرار او خبر موثق دارم تا به امروز چندین و چند مرتبه میخواستند اند مرا نابود بکنند ولی از آنجایی که من بر حقم آرزویش را بگور میبرد...حقیقت در پرده پیشگویی های الیاس غیبگو اینطوری است که الیاس به ارواحی که خبرهای آینده را در اختیارش میگذارند وابستگی دارد جادوگرهایی که در اختیار او هستند مردم را جادو میکنند تا همه به حرفهای باطل الیاس جذب بشوند... رام الله ۲۹ میلیارد دلار پول در بانکهای سوئیس دارد ۱۵ عدد چاه نفت دارد. اینها پول مردم باشرافت ایران است که در جیبهای الیاس کافر و عیادیش هست الیاس کافر به فیلمسازها و هنرپیشه های هالیوود پول میدهد تا بر علیه مردم باشرافت ایران فیلم بسازند برای این است که رام الله تروریست اقتصادی است و باید اعدام بشود...

مردم باشرافت ما نباید گول بخورند الیاس ملعون میخواید وقتیکه اسرائیل را گرفت با موشکهای اتمی اسرائیل همه مردم باشرافت دنیا را یکجا از بین ببرد اینگونه حرفهایی از دروغهای همیشگی رام‌الله است تا مسلمانها گول بخورند و به او کمک بکنند و وقتیکه به موشکهای اتمی اسرائیل رسید همه مردم باشرافت را نابود کند. باید مردم از خودشان بپرسند که چرا مسولان محترم و عزیز اجازه ندادند که الیاس مسیحا در استادیوم آزادی برای عیادیهایش سخنرانی بکند چون رام‌الله میخواست استادیوم آزادی را خراب بکند و همه مردم را نابود کند هیچکس هم نمیتوانست دستگیرش بکند چون با هواپیمای شخصی که با پول مردم بدبخت خریده فرار میکرد...الیاس ملعون میخواید... با روحها و جنها مردم را بدبخت بکند و همه مردم را نابود کند میخواید با دخول ارواح به بدن مردگان اینطوری بگوید که من بودم که مرده ها را زنده کردم و شما باید من را بعنوان امام و پیغمبر قبول بکنید. وقتیکه الیاس کافر در استادیوم شیروزی سخنرانی میکرد و ماموران عزیز ما میخواستند دستگیرش بکنند با کمک جادوگرها و مرتاضهای هندی که در بین مردم مخفی بودند جلوی مامورها را گرفت و با روحهایی که به بدن مامورها دخول کرد گذاشت آنها دستگیرش بکنند مردم باشرافت ایران باید هوشیار باشند و تا آخرین نفس جلوی الیاس مسیحا را بگیرند و متحد بشوند تا الیاس کافر و عیادیش را به دادگاه ببرند و اعدام بکنند... هر کسی که الیاس مسیحا را گیر بیاورد باید او را بکشد... تمامی عیادی الیاس را هر کسی که گیر بیاورد باید به دادگاه ببرد و از آنها شکایت بکند تا پای تمامی آنها به دادگاه باز بشود و مردم و رسانه ها آنها را بشناسند مرگ بر الیاس مسیحا مرگ بر عیادی الیاس کافر مرگ بر انجمن ظالین متفکران که همگی عیادی آمریکا و غربیها هستند.

افشاکننده رازها ۲۲/۱/۸۶

ضمیمه - ۲

قرآن زنده است و حرف می زند^{۱۹۴}

پس از آزادی استاد ایلیا «میم» از زندان ۲۰۰۹، دو نفر از زندانیانی که مدتی با استاد در زندان بودند، اقدام به ضبط فیلمی از خاطرات زندان کردند و در آن جزئیاتی از تجربه ها و مشاهدات خود را نقل کردند. این گزارش در کتاب مستقلی با نام «ایلیا در زندان» و شامل محتوای بازجویی های استاد (به استناد صداهای ضبط شده و بعضی از دستخط ها) و وقایع درون زندان است. در قسمتی از این کتاب، گویندگان به آیاتی از قرآن اشاره می کنند که طی ماههای زندان، بارها و با نیت قلبی و بصورت تصادفی، در پاسخ به سؤالاتی که از طرق دیگر حل نمی شد، بدست می آمد.

... تا جایی که یادم هست ایلیا در یک بمباران خبری بود هر روز خبرهایی به او می دادند از راههای مختلف از بازجوها گرفته تا نگهبان تا تماس های تلفنی با

من آمده ام تا بر
روی روی زمین
آتشی داروی
بیفروزم، و کاش هر
چه زتر این کار
انجام شود. اما پیش
از آن باید از
تجربیهایی سخت
بگذرم و چقدر در
اندوه هستم تا آنها
به پایان برسند.
حضرت عیسی (ع)

همسرش و حتی مسئولان که گاهی به زندان آمده و او را می دیدند یا افراد ناشناسی که برای ملاقاتش می آمدند و ما احتمال می دادیم از متولیان حکومتی باشند. همچنین خانواده بعضی از زندانی ها خبرهایی مربوط به او را در سایتها خوانده و از این طریق هم او از شرایط بیرون باخبر می شد البته خیلی خبرها ابزار جنگ روانی و شکنجه روانی بود اما مهمترین منبع خبری او به قول خودش خوابهایی بود که می دید. او همانطور نشسته خوابش می برد و خواب می دید و بعد بلند می شد و

^{۱۹۴} این متن، انتخابی از کتاب «ایلیا در زندان - جلد اول» می باشد.

آن را می نوشت اعتماد و اعتقاد خیلی زیادی به خوابهایش داشت انگار که آن خوابها اتفاق افتاده هر چیزی هم که به نقل از خوابهایش به ما می گفت که البته کم پیش می آمد بگویند راست از آب در می آمد و رخ می داد از بعضی از زندانی های دیگر هم اگر فرصت می شد در مقوله خوابهایشان سوال می کرد جالب این بود که آن دو سه نفری که از آنها می پرسید خوابهایی مربوط با ایلیا داشتند.

وقتی راهی نداشت صحت خبری را که به گوشش می رسید بدانند به کلام الله متوسل می شد بالاخص در مورد برخی خوابهایی که می دید اینطور عمل می کرد و آنها را با مراجعه به قرآن تفسیر و تعبیر می کرد. او می گفت «اینها جوابهای خداست» روش منحصر به فردی برای برخورد با این آیه ها داشت این روش به طور کامل تصادفی و شانسی بود فی الواقع او در برابر بعضی از خبرها یا بعضی از خوابهایی که می دید استخاره می کرد استخاره هایی که می کرد جوابهای خیلی دقیق و بجا و با تناسب و با ربط بود به قلب هدف می زد و خطا نمی رفت دوسه بار هم این کار را برای یکی دو زندانی کرد که جوابها آنقدر گویا و با ربط و با دقت بودند که حیرت و احساس اعجاز را در انسان سبب می شدند. آیه هایی که در پاسخ به این خوابها و خبرهای شاخص می آمد را او می نوشت و در زمانهای تماس تلفنی به همسرش هم می گفت نمی دانستم آنها می خواستند با این آیه ها و خوابها چکار کنند من تعداد زیادی از این خوابها و آیه ها را نوشتم چون هر از چند گاهی نگاهی نگهبان ها به سلول می آمدند و هر چه که ایلیا نوشته بود را می بردند و حتی روی دیوارها را هم می خواندند و نوشته های او را که بیشتر متشکل از آیه های قرآن بود پاک می کردند...

از کارهایی که ما گاهی انجام می دادیم محاسبه احتمال ریاضی و آماری آمدن این آیه های مستقیم و حیلی دقیق بود یعنی از نظر آماری چقدر احتمال داشت که چنین پاسخی بیاید بیشتر محاسبه ها نشان می داد که احتمال آن با این روش کار

آنقدر بعید و دور بود که چاره ای نمی گذاشت جز اینکه فکر کنی قرآن یک کتاب به طور کامل زنده شنوا و بینا و پاسخ دهنده است و مثل یک کامپیوتر آسمانی با دقت محض به سوال ها جواب می دهد.

یک اتفاق بسیار جالب این بود که در هر مقطعی از زمان فقط یک نوع آیه و با یک مضمون کلی می آمد به طور مثال در یک مقطع چند روز و پشت سر هم بیشتر آیه هایی که می آمدند از موضوع مستجاب شدن دعا بود چند روز دیگر پشت سر هم و به همان سیاق آیه ها می گفت که مولای شما خداست و یک سری پشت سر هم از آیه ها و جوابها در باره مکر دشمنان و منافقان بود. یک سری با حجم و تنوع از آیه های پشت سر هم در چند روز از مقوله نجات بود سری های دیگر تا آنجایی که می دانم درباره فیض و رحمت و برکت خدا بود در باره این که خداوند به هر کس بخواهد و هر چیزی را که بخواهد می بخشد یک گروه دیگر آیه هایی بود که به طور حتم کلمه نصر یعنی حمایت و توفیق الهی در آنها بود اینها هم خیلی زیاد و متنوع و خیلی حیرت آور بودند حیرت و شگفتی وقتی بیشتر می شد که او با روش کلمه ای این کار را می کرد یعنی بصورت تصادفی و در پاسخ به یک خواب یک کلمه از بین صدها هزار کلمه می آمد و این کلمه به طور دقیق همان چیزی بود که باید می آمد. گاهی او برای آنکه یک خواب مهم را معنا کند و جوابی از قرآن بگیرد مدت زیادی در حالت سجده بود و قرآن می خواند و گریه می کرد و آنگاه وارد قرآن می شد...

کلمه هایی هم که در هر برهه زمان می آمد مثل همان آیه های هم خانواده و مثل هم بود به طور مثال در یک سلسله از این کار و پشت سر هم کلمه نجات می آمد یا کلمه نصر یعنی حمایت و توفیق الهی یا کلمه استجاب.

این آیه هایی که می خوانم آیه هایی است که در استخاره های ایلیا بود وقتی که او از همه راهها دستش کوتاه می شد و هیچ راه دیگری نداشت در برابر خبرهای

بسیار بدی که به او می دادند یا وقتی که خوابی می دید و راه دیگری برای تفسیر نبود از قرآن سوال می کرد من همه آن استخاره ها را نوشتم و زندانی های دیگری هم بودند که می نوشتند همه آنها هم یک بار روی دستگاه امپی تری ضبط شده بود ولی چیزهایی که من نوشتم اینها بود فکر کنم این آیه ها را خود بازوها هم خبر داشتند چون او اینها را در هر تماس کوتاه تلفنی که می شد به همسرش می گفت. من نمی دانستم که این آیه ها چه استفاده ای دارند و آیا او فقط بر این پایه که همسرش باردار و تحت فشار و شکنجه های روانی شدید بود اینها را به او می گفت تا مثلاً به او دلداری و قوت قلب بدهد اما بعداً که بیرون آمدم متوجه شدم که دلایل دیگری داشته است. من آیه ها را به فارسی می گویم ولی اسم سوره و آیه را هم می گویم. اگر خواستید عربی آن را هم از قرآن بیورید.

■ گفت: مرسید. من با شما هستم. می شنوم و می بینم. (قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى طه- ۴۶)

■ [به یاد آورید] زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می طلبیدید، پس دعای شما را اجابت کرد که: من شما را با هزار فرشته پیاپی، یاری خواهم کرد. •
إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجِبَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْأَفِّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ . انفال- (۹)

■ پس، پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود که]: من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن، که همه از یکدیگرید، تباه نمی کنم. (فَأَسْتَجِبَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ. آل عمران- ۱۹۵)

▪ پس، پروردگارش [دعای] او را اجابت کرد و نیرنگ آنان را از او بگردانید.
آری، او شنوای داناست. (فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ. یوسف-۳۴)

▪ و هنگامی که با جالوت و سپاهیان‌ش روبرو شدند، گفتند: پروردگارا، بر [دلهای]
ما شکیبایی فرو ریز، و گامهای ما را استوار دار، و ما را بر گروه کافران پیروز
فرمای. (وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أَعْدَامُنَا
وَأَنْصَرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. بقره-۲۵۰)

▪ جز آزاری [اندک] هرگز به شما زیانی نخواهند رسانید، و اگر با شما بجنگند، به
شما پشت نمایند، سپس یاری نیابند. (لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤْلُوكُمْ
الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ. آل عمران-۱۱۱)

▪ و خدا آن [وعده پیروزی] را، جز مزده‌ای برای شما قرار نداد تا [بدین وسیله
شادمان شوید و] دلهای شما بدان آرامش یابد، و پیروزی جز از جانب خداوند
توانای حکیم نیست. (وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ
إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. آل عمران-۱۲۶)

▪ اگر خدا شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد، و اگر دست
از یاری شما بردارد، چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد؟ و مومنان
باید تنها بر خدا توکل کنند. (إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ
فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. آل عمران-۱۶۰)

▪ و این [وعده] را خداوند جز نویدی [برای شما] قرار نداد، و تا آنکه دلهای شما
بدان اطمینان یابد، و پیروزی جز از نزد خدا نیست، که خدا شکست ناپذیر [و]
حکیم است. (وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ
اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. انفال-۱۰)

و به یاد آورید هنگامی را که شما در زمین، گروهی اندک و مستضعف بودید. می‌ترسیدید مردم شما را برابند، پس [خدا] به شما پناه داد و شما را به یاری خود نیرومند گردانید و از چیزهای پاک به شما روزی داد، باشد که سپاسگزاری کنید. (وَأذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَصَرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. انفال - ۶۲)

اگر او را یاری نکنید، قطعاً خدا او را یاری کرد: هنگامی که کسانی که کفر ورزیدند، او را بیرون کردند، و او نفر دوم از دو تن بود، آنگاه که در غار بودند، وقتی به همراه خود می‌گفت: اندوه مدار که خدا با ماست. پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد، و او را با سپاهسانی که آنها را نمی‌دیدید تایید کرد، و کلمه کسانی را که کفر ورزیدند پست تر گردانید، و کلمه خداست که برتر است، و خدا شکست ناپذیر حکیم است. (إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. توبه - ۴۰)

گفت: ای قوم من، چه بینید، اگر [در این دعا] بر حجتی روشن از پروردگار خود باشم و از جانب خود رحمتی به من داده باشد، پس اگر او را نافرمانی کنم چه کسی در برابر خدا مرا یاری می‌کند؟ در نتیجه، شما جز بر زیان من نمی‌افزایید. (قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَأَتَانِي مِنْهُ رَحْمَةٌ فَمَنْ يُضَرُّنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ. هود - ۶۳)

و به کسانی که ستم کرده اند متمایل شوید که آتش [دوزخ] به شما می‌رسد، و در برابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود، و سرانجام یاری نخواهید شد.

(وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ. هود - ۱۱۳)

■ همان کسانی که بناحق از خانه هایشان بیرون رانده شدند [آنها گناهی نداشتند] جز اینکه می گفتند: پروردگار ما خداست. و اگر خدا بعضی از مردم را با بعض دیگر دفع نمی کرد، صومعه ها و کلیساها و کنیسه ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می شود، سخت ویران می شد، و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می کند، یاری می دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست ناپذیر است. (الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنَ دْيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ. حج - ۴۰)

■ [نوح] گفت: پروردگارا، از آن روی که دروغزنم خواندند مرا یاری کن. (قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَدَّبُونِ. مؤمنون - ۲۶)

■ هر که را بخواهد یاری می کند، و اوست شکست ناپذیر مهربان. (يَنْصُرِ اللَّهُ يَنْصُرُ مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ. روم - ۵)

■ به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند، و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است، پدید آوردیم، تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می کند. آری، خدا نیرومند شکست ناپذیر است. (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ. حدید - ۲۵)

- بگو: چه کسی شما را از تاریکیهای خشکی و دریا می‌رهاند؟ در حالی که او را به زاری و در نهان می‌خوانید: که اگر ما را از این [مهلکه] برهاند، البته از سپاسگزاران خواهیم بود. (قُلْ مَنْ يُنَجِّيْكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. انعام - ۶۳)
- بگو: خداست که شما را از آن [تاریکیها] و از هر اندوهی می‌رهاند، باز شما شرک می‌ورزید. (قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيْكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ. انعام - ۶۴)
- پس او را تکذیب کردند، و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم، و کسانی را که آیات ما را دروغ پنداشتند غرق کردیم، زیرا آنان گروهی کور [دل] بودند. (فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ. اعراف - ۶۴)
- پس او و خانواده اش را نجات دادیم. (فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ. اعراف - ۸۳)
- پس هنگامی که آنچه را بدان تذکر داده شده بودند، از یاد بردند، کسانی را که از [کار] بد باز می‌داشتند نجات دادیم، و کسانی را که ستم کردند، به سزای آنکه نافرمانی می‌کردند، به عذابی شدید گرفتار کردیم. (فَلَمَّا نَسُوا مَاذُكُرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ. اعراف - ۱۶۵)
- او کسی است که شما را در خشکی و دریا می‌گرداند، تا وقتی که در کشتیها باشید و آنها با بادی خوش، آنان را ببرند و ایشان بدان شاد شوند [بناگاه] بادی سخت بر آنها وزد و موج از هر طرف بر ایشان تازد و یقین کنند که در محاصره افتاده اند، در آن حال خدا را پاکدلانه می‌خوانند که: اگر ما را از این [ورطه] برهانی، قطعا از سپاسگزاران خواهیم شد. (هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ

وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
لَئِن أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. یونس - ۲۲

■ پس او را تکذیب کردند. آنگاه وی را با کسانی که در کشتی همراه او بودند نجات دادیم، و آنان را جانشین [تبهکاران] ساختیم، و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق کردیم. پس بنگر که فرجام بیم داده شدگان چگونه بود. (فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَدَبِّرِينَ. یونس - ۷۳)

■ و چون فرمان ما در رسید، هود و کسانی را که با او گرویده بودند، به رحمتی از جانب خود نجات بخشیدیم و آنان را از عذابی سخت رهانیدیم. (وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ. هود - ۵۸)

■ و از جانب راست طور، او را ندا دادیم، و در حالی که با وی راز گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم. (وَتَذَاتِنَا مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا. مریم - ۵۲)

■ و نوح را [یاد کن] آنگاه که پیش از [سایر پیامبران] ندا کرد، پس ما او را اجابت کردیم، و وی را با خانواده اش از بلای بزرگ رهانیدیم. (وَتُوحَاً إِذْ نَادَى رَبَّهُ فَأَسْتَجَبْنَا لَهُ فَجَعَلْنَاهُ وَاهْلَهُ مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ. انبیاء - ۷۶)

■ پس او و هر که را در آن کشتی آکنده با او بود، رهانیدیم. (فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ. شعرا - ۱۱۹)

■ و او را با کشتی نشینان برهانیدیم و آن [سفینه] را برای جهانیان عبرتی گردانیدیم. (فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ. عنكبوت - ۱۵)

■ و او و کسانی را از اندوه بزرگ رهانیدیم. (وَتَجْنِيَاهُ وَاهْلَهُ مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ. صفات - ۷۶)

■ آنگاه که او و همه کسانی را رهانیدیم. (إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَاهْلَهُ أَجْمَعِينَ. صفات -

▪ و نوح را [یاد کن] آنگاه که پیش از [سایر پیامبران] ندا کرد، پس ما او را اجابت کردیم، و وی را با خانواده اش از بلای بزرگ رهانیدیم. (وَنُوحًا إِذْ نَادَى رَبَّهُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَتَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ. انبیاء - ۷۶)

▪ و نوح، ما را ندا داد، و چه نیک اجابت کننده بودیم! (وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ. صافات - ۸۵)

▪ و خبر نوح را بر آنان بخوان، آنگاه که به قوم خود گفت: ای قوم من، اگر مانند من [در میان شما] و اندرز دادن من به آیات خدا، بر شما گران آمده است، [بدانید که من] بر خدا توکل کرده ام. پس [در] کارتان با شریکان خود همداستان شوید، تا کارتان بر شما ملتبس ننماید سپس در باره من تصمیم بگیرید و مهلتم ندهید. (وَإِنلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ. یونس - ۲۱)

▪ پس آنان را به اذن خدا شکست دادند، و داوود، جالوت را کشت، و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت، و از آنچه می خواست به او آموخت. و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد، قطعاً زمین تباه می گردید. ولی خداوند نسبت به جهانیان تفضل دارد. (فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ. بقره - ۲۵۱)

▪ و [گفتند]: جز به کسی که دین شما را پیروی کند، ایمان نیاورید بگو: هدایت، هدایت خداست مبادا به کسی نظیر آنچه به شما داده شده، داده شود، یا در پیشگاه پروردگارتان با شما محاجه کنند بگو: [این] تفضل به دست خداست،

آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد، و خداوند، گشایشگر داناست. (ولا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ . آل عمران - ۷۳)

■ رحمت خود را به هر کس که بخواهد مخصوص می‌گرداند، و خداوند دارای بخشش بزرگ است. (يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ . آل عمران - ۷۴)

■ مگر رحمتی از جانب پروردگارت [به تو برسد]، زیرا فضل او بر تو همواره بسیار است. (إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا . اسراء - ۸۷)

■ تا خدا بهتر از آنچه انجام می‌دادند، به ایشان جزا دهد و از فضل خود بر آنان بیفزاید، و خدا [ست که] هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد. (لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ . نور - ۳۸)

■ و از نشانه‌های او این است که بادهای بشارت آور را می‌فرستد، تا بخشی از رحمتش را به شما بچشانند و تا کشتی به فرمانش روان گردد، و تا از فضل او [روزی] بجوید، و امید که سپاسگزاری کنید. (وَمِن آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ حَابِئَاتٍ مُّبَشِّرَاتٍ وَلِيَذِيقَكُمْ مِّن رَّحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ . روم - ۴۶)

■ بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان [باد] و راه یافتگان [هم] خود ایشانند. (أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَهْتَدُونَ . بقره - ۱۵۷)

- رحمت خود را به هر کس که بخواهد مخصوص می‌گرداند، و خداوند دارای بخشش بزرگ است. (يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. آل عمران - ۷۴)
- پس او و کسانی را که با او بودند به رحمتی از خود رها نیدیم، و کسانی را که آیات ما را دروغ شمردند و مومن نبودند ریشه کن کردیم. (فَأَنجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ. اعراف - ۷۲)
- مگر رحمتی از جانب پروردگارت [به تو برسد]، زیرا فضل او بر تو همواره بسیار است. (إِلَّا رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا. اسراء - ۸۷)
- و اوست آن کس که بادهای را نویدی پیشاپیش رحمت خویش [باران] فرستاد و از آسمان، آبی پاک فرود آوردیم. (وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا. فرقان - ۴۸)
- و از نشانه‌های او این است که بادهای بشارت آور را می‌فرستد، تا بخشی از رحمتش را به شما بچشانند و تا کشتی به فرمانش روان گردد، و تا از فضل او [روزی] بجوید، و امید که سپاسگزاری کنید. (وَمِنَ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكَ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. روم - ۴۶)
- و [مجددا] کسانش را و نظایر آنها را همراه آنها به او بخشیدیم، تا رحمتی از جانب ما و عبرتی برای خردمندان باشد. (وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لَأُولِي الْأَلْبَابِ. ص - ۴۳)

نامه سرگشاده جمعیت ال یاسین

در سال ۱۳۸۷

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد فتاح معروف به ایلیا «میم» بعد از سالها تهدید و فشار توسط یکی از نهادهای مرموز امنیتی با عنوان اداره ضد ادیان و فرّق، معروف به اداره ضد ادیان در تاریخ ۱۳۸۶/۳/۷ دستگیر و به یکی از سلولهای ویژه زندان ۲۰۹ اوین منتقل شد. بعد از شروع تهاجم رسانه‌ای که رأس پیکان آن از طریق اداره ضد ادیان و با واسطه‌هایی، در یک روزنامه افراطی ظاهر شد و بعد از اوج گرفتن این تهاجم روانی در زمستان سال ۱۳۸۵، بالاخره چند ماه بعد و به گفته اداره ضد ادیان، قرار بر این شد که استاد ایلیا «میم» در زمان مناسب و بدون اطلاع شاگردان و پیروان دستگیر شود. برخی از اتهامات گفته و ناگفته ایلیا، عبارت بودند از بدعت گذاری در دین، مسیحیت گرایی و تبلیغ مسیح، اشاعه پلورالیزم و تکثرگرایی معنوی، توطئه بر علیه نظام اسلامی، استحاله دینی از طریق تلاش برای پیوند دین اسلام، مسیحیت و یهود، گسترش لیبرالیزم معنوی و اسلام آمریکایی و برخی اتهامات متعارف که در این گونه موارد مطرح می‌شود، مانند: توهین به مقدسات، تبلیغ بر علیه نظام و اقدام بر علیه امنیت ملی از طریق راه اندازی تشکیلات سرّی و مخفیانه و فرقه سازی (ایلیائیسیم).

اما در واقع جرم او یک چیز است: مخالفت با اسلام خشونت طلب، مخالفت با دینداری خشن و القاعده فرهنگی؛ اشاعه آزادی معنوی و معنویت آزاد (اما در

چارچوب قرآن؛ مخالفت با قرائت دینی منجمد و جمود آور؛ و تفسیر قرآن با دیدگاهی متفاوت. طی پنج ماه گذشته اخبار موثق زیادی از زندان دژخیمان فرهنگی که مسئولیت آن بعهدۀ اداره ضد ادیان است به گوشمان رسیده است. ایلیا در همهٔ این ماهها تحت شدیدترین فشارها و شکنجه‌های روحی و روانی برای انکار گذشته، انکار حقایق و انکار کارهای بزرگی که طی پانزده سال گذشته توسط او و حرکت او به وجود آمده، قرار دارد. به توصیهٔ استاد پیروان او ماهها سکوت کردند و در خاموشی به تفکر و تأمل پرداختند تا بلکه مسئولین مربوطه، خود به القاعدۀ فرهنگی و طالبان مذهبی ایران پاسخ دهند. اما ماهها گذشت و از واکنش مسئولین خبری نشد. این بی واکنشی به دلیل توجیحات جعلی و تحریفات و سندسازی‌ها و مونتاژهایی بود که اداره ضد ادیان بر علیه استاد و پیروان او تهیه کرده بودند و به صورت خبرنامه‌ها و بولتن‌های ویژه به مسئولین ارائه می‌دادند. بنابراین از امروز ما خود تصمیم گرفتیم تا متناسب با شرایط روز، به میدان بیاییم. بیش از چند ماه است که بزرگترین اندیشه‌های زندگی بخش و عصارۀ افکار و کلام بزرگان در مسلخ تفتیش گران عقیده و قصابان اندیشه و آزادی و معنویت است. و ما در پاسخ به همهٔ این ظلم‌ها از امروز تلاش می‌کنیم تا حقایق را فریادوار برای همهٔ جهانیان آشکار کنیم.

ایلیا «میم» از سن شانزده سالگی برآیند تحقیقات، تفکرات و مشاهدات خود را در ارتباط با جنبه‌های باطن‌گرایی و علوم باطنی در قرآن و کلام خداوند و بنابراین تفسیر معناگرا و باطن‌محور از کلام خدا، در سطح محدودی از شاگردان عملاً آشکار نمود. این تعالیم عملی و نظری تا سالها بعد در همین سطح محدود جریان داشت تا اینکه در سن ۲۳ سالگی اولین دورهٔ عمومی سخنرانی‌های استاد ایلیا «میم» در تهران آغاز شد و با استقبال فوق‌العاده و گسترده مردم و بویژه جوانان،

دانشجویان و اصحاب قلم و فرهنگ و فکر، مواجه گردید. استقبال از سخنرانی‌های استاد به حدی بود که بعد از مدت کوتاهی هیچ یک از سالنهای سخنرانی موجود در تهران گنجایش پذیرش همه حاضران را نداشت. به همین دلیل جلسات سخنرانی در زمانهای مختلف از طریق فیلم یا نوار صوتی تکرار می‌شد. طی سالهای بعد و به دلیل اعمال محدودیتهای همه جانبه و فشارهای مختلف اداره ضد ادیان، جلسات سخنرانی کمتر برگزار می‌شد. هر چند روز حمله جدیدی از طرف القاعده فرهنگی و طالبان مذهبی که پیوسته خواستار کنترل کامل حوزه‌های دین و فرهنگ برای انواع استفاده‌های ابزاری می‌باشند، صورت می‌گرفت. تا اینکه در یکی از جلسات سخنرانی در استادיום شهید شیرودی تهران، برای اولین بار تهاجم فیزیکی و آشکاری بر علیه استاد انجام شد که به دلیل موضع‌گیری و دفاع قدرتمند مردم، نقشه دستگیری استاد در این روز با شکست مواجه گردید. بعد از این اتفاق، حجم تهاجم و موج ترور شخصیتی و اجتماعی استاد ایلیا «میم» شکل جدیدی به خود گرفت و با شدت بیشتری در خبرنامه‌های خشونت طلب و طالبانی ظاهر شد. طبق خبر رسمی خبرگزاری فارس، چهار نهاد بزرگ امنیتی و فرهنگی مأمور برخورد با استاد ایلیا «میم»، طرفداران او و کلیه جریانهای معنوی شدند. ساخت برنامه‌های تلویزیونی و القاء پیام‌های انحرافی به مردم، ساخت برنامه‌هایی نظیر میزگردهای فرهنگی و بررسی معنویت جدید، انتشار اخبار دروغ در باره استاد در رسانه‌ها، نسبت‌هایی مانند مسیحای جدید، دالایی لامای ایران، حلقه بعدی اشو راجنیش و کریشنا مورتی، پیامبر غیرمذهبیان و بی‌دینان، مبلغ معنویت منهای شریعت، عامل امریکا و استکبار جهانی و مبلغ مبارزه منفی، جادوگر قرن بیست و یکم، ماهاتما ایلیا، گاندی ثانی، مارتین لوتر، دست‌نشانده غرب، ملحد، مرتد،

بدعت گذار، فاسد، لیدر فرهنگی آمریکا، شیاد و کلاهبردار، مبلغ تنوع گرایی و کثرت گرایی معنوی، دین جدیدی به نام ایلیا ئیزم، مردی که زنها و مردها و کودکان و پیران را افسون می‌کند و دینشان را از آنها می‌گیرد، فاسد کننده اسلام و الفاظ تحریک کننده دیگر، واژه‌هایی بودند که ظاهراً از طرف منابع مستقل اما در واقع از یک نهاد برآیندی که نماینده چهار نهاد بزرگ فرهنگی و امنیتی به نام اختصاری اداره ادیان بود سرچشمه می‌گرفت. در همین زمان یکی از روزنامه‌های بسیار افراطی (احتمالاً بدون اطلاع مدیر مسئول) طی چند نوشته در حملات بسیار تندی (از طرف عوامل اداره ضد ادیان) به استاد ایلیا، سایر مسئولان قضایی و امنیتی را برای برخورد با استاد فراخوان کرد. در آخرین نوشته‌های این نشریه از تشکیل شعبه‌ای ویژه برای رسیدگی به این موضوع خبر داده شد و از مردم دعوت شد که برای هرگونه شکایت از استاد ایلیا «میم» به شعبه مربوطه مراجعه کنند اما بعد از گذشت ماهها، از مراجعه شاکیان واقعی به دادگاه خبری نبود بنابراین پرونده بدون شاکی و طرح شکایت بسته شد. در همین زمان قرار شد جلسه سخنرانی استاد در استادیوم صدهزار نفری آزادی برگزار شود که با مخالفت قاطع نهادهای امنیتی مواجه گردید. برخورد با تعدادی از پیروان استاد و اخراج شاگردان استاد از ادارات دولتی و نیمه دولتی به تدریج آغاز شد. اکثر نشریاتی که توسط شاگردان نزدیک استاد و زیر نظر ایشان اداره می‌شدند یا توقیف شدند یا با مشکلات و محدودیتهای جدید روبرو شدند.

نشریه هنر زندگی متعالی، نشریه حرکت دهندگان، نشریه هنرهای زیستن، و نشریه علوم باطنی دریک چشم به هم زدن تعطیل شدند. جرم نشریات این بود: تحریریه‌ها و نویسندگان این نشریات از شاگردان ایلیا هستند و نشریات زیر نظر او

فعالیت می‌کنند. دیگر نشریاتی هم که در ارتباط با استاد فعالیت داشتند با محدودیت‌های جدید و فوق‌العاده‌ای مواجه شدند. نشریاتی مانند تفکر متعالی، اخبار کودکانه و علم موفقیت و سایر موسسات انتشاراتی، فرهنگی و هنری نیز با محدودیت‌های غیرمعمول روبرو شدند که عدم فعالیت آنها عملاً اجتناب ناپذیر می‌شد.

کتاب تعالیم حق که جمع آوری قسمتهایی از سخنرانی‌های استاد در سن ۲۳ سالگی (یازده سال پیش) بود به همراه کتابهای همسرشان (رویای راستین، رویای راهستین، باغبان الهی و...) از اکثر کتابفروشی‌ها جمع آوری و توقیف شد. بعضی از فروشندگان از تهدیدات مأمورانی ناشناس برای فروش این کتابها سخن می‌گفتند و دیگر حاضر به فروش آن نبودند.

اکثر NGOهایی که توسط شاگردان استاد اداره می‌شدند، NGOهایی در زمینه امور فرهنگی، تفکری، هنری، تحقیقات، خیریه، محیط زیست و غیره نیز با موانع لاینحل یا توقیف روبرو شدند. این روش نیز کارگر نشد و مدتی بعد، احضار علنی برخی از نزدیکان استاد به اداره ادیان و تلاش برای اعتراف گرفتن بر علیه استاد شکل شتابنده‌ای به خود گرفت. برخی از منازل بدون ارائه هیچ مدرک و حکم قضایی، تفتیش شد تا شاید مدرکی بر علیه استاد فراهم شود. همه آثاری که به نحوی با تعالیم استاد ارتباط داشتند یا توسط شاگردان ایشان تألیف شده بودند، با جواب منفی اداره ضد ادیان که اینک در جایگاه وزارت ارشاد عمل می‌کرد، روبرو شدند.

ظاهراً اداره ضد ادیان بهترین راه حل برخورد با این حقیقت را در بکارگیری ناجوانمردانه ترین و غیرانسانی ترین روش‌های ترور شخصیتی و تخریب همه جانبه چهره فردی و اجتماعی ایلیا کشف می‌کند. دروغ‌ترین، ناجوانمردانه‌ترین و

سیاه‌ترین حقه‌ها در جهت تخریب شخصیت استاد و ترور روانی او در سطح پیروان، در اینترنت و دیگر رسانه‌ها، قوی‌تر و پرحجم‌تر می‌شود. این روش، قدیمی‌ترین حقه منافقان بر علیه بزرگان، در طول تاریخ بوده است. در قرآن، تاریخ و کتب مقدس چنین نمونه‌هایی به وفور یافت می‌شود. و آنها بزرگترین مکر خویش را به کار بردند و مکر آنها نزد خدا (هیچ) است.^{۱۹۵}

مجموعه جوسازی‌ها، سم‌پاشی‌ها و تبلیغات سراسر دروغ اداره ضد ادیان و جعل‌ها و اغفالگری‌های آنان باعث شد که جلادان فرهنگی و کماندوهای القاعده‌ای در تاریخ ۱۳۸۶/۳/۷ با یورش مغول وار به منزل استاد و به یغما بردن آثار ایشان، او را در حالی که کودک دوساله‌اش را در آغوش داشت دستگیر کردند و مورد ضرب و شتم قرار دادند. بر او زنجیر زدند و او را به قصابخانه اندیشه‌ها و قتلگاه آزادی بردند.

از همان روز اول از جانب استاد این پیام از ۲۰۹ به گوش ما رسید: «برخوردی نکنید. در سکوت به تحلیل و تفکر پردازید». مدتی بعد، چند تن دیگر از شاگردان استاد به بهانه‌های مختلف دستگیر شدند. عنوان اولیه همه این اتهامات «توهین به مقدسات، تبلیغ علیه نظام اسلامی و اقدام بر ضد امنیت ملی» بود و تنها قسمت دوم عناوین کمی با هم فرق می‌کرد. اخبار مربوط به شکنجه‌ها و فشارهای جسمی و روحی استاد روز به روز و از طرق مختلف بیشتر و بیشتر به گوش می‌رسید. فشارهای فوق‌العاده و دور از باور برای ضبط فیلم اعترافات ساختگی و انکار حقایق، تا به این وسیله حبس و اعدام شاگردان منتفی شود. خونریزی‌ها از ناحیه گوش و بینی، ادرار خونی، تزیقات مشکوک، تهوع‌های رو به ازدیاد و استفراغ خونی، جزئی از گزارش‌های هر روزه‌ای بود که از طریق برخی از زندانیان امنیتی

^{۱۹۵} آیه ۴۶ سوره ابراهیم

به بیرون از زندان راه می‌یافت. مقارن با این اخبار در بیرون از زندان اوین بدترین و بی سابقه ترین تبلیغات منفی و ناجوانمردانه ترین روشهای تخریب شخصیت و ترور روانی از طرف ادارهٔ ادیان شدت گرفته بود. اقدام همزمان از طریق سایتهای اینترنتی، وبلاگها و مطبوعات. محدودهٔ تخریب دیگر فقط شامل استاد نبود. انواع دروغها و تهمتها در قالب مسائل شخصی، خصوصی و خانوادگی به استاد و بعضی از شاگردان و همسر وی روز به روز بیشتر می‌شد. انواع مسائل بسیار خصوصی، شخصی و خانوادگی افراد، طی احضار آنان به اداره ضد ادیان، طرح می‌شد. به احضارشدگان اطلاعات متناقض و شتابزده‌ای داده می‌شد. مأموران احضارکننده خبر از حکم اعدام به دلیل داشتن اعتقادات غیراسلامی دادند. در جلسات احضار انواع نسبتهای دروغ به استاد داده می‌شد و از احضارشدگان درخواست می‌شد تا این مطالب را در سطح پیروان و در سطح جامعه مطرح کنند. آنها می‌گفتند که حتی در صورت آزادی موقت، حکومت به استاد اجازهٔ سخنرانی نمی‌دهد. او نباید بنویسد و یا با مردم حرف بزند، حق ارتباط داشتن با شاگردانش را ندارد و حق خروج از کشور را هم نخواهد داشت. به تدریج تهدید بر افشای مسائل خانوادگی افراد، و یا تهدید به دستگیری و زندان، بعنوان اهرمی برای فشار آوردن به شاگردان استاد جهت اعتراف سازی و سندسازی در راستای محکوم کردن ایلیا به امری عادی تبدیل شد. انگار قرار بود تهاجم از حیظه افراد به ترور شخصیتی خانواده‌ها هم سرایت کند غافل از آنکه پاسخ هر سلام، علیک است. ترور شخصیت استاد از طریق جاعلانه ترین و حقه بازانه ترین بولتن‌های ویژه برای برخی از مقامات که مخالف این برخورد بودند، آخرین درها (نمایندگان مجلس، مقامات عالی قوه قضائیه و...) را نیز بروی شاگردان و پیروان استاد بست. اداره ضد ادیان طی یک اطلاع رسانی شتابزده و ناشی از وحشت آشکار شدن حقایق و بر ملا شدن خطاها و جرایم ماموران خود، از بعضی از مسئولین خواست

با شاگردان استاد ملاقات نکنند. البته پیش از زندان و در زمان آزادی هم، ملاقات با استاد گناهی بسیار بزرگتر شمرده می‌شد چون ممکن بود حتی افراد شاخص در سحر کلام و قدرت فهم و شعور او قرار گیرند. در محافل مختلف امنیتی و فرهنگی، استاد ایلیا «میم» بر اثر تبلیغات و تزویقات اداره ضد ادیان بعنوان خطرناک ترین و جنجالی ترین پدیده اجتماعی معرفی می‌شد؛ کسی که به هر قیمتی باید بی اعتبار و بی آبرو شود تا نفوذ و جذابیت خود را برای مردم و جوانان از دست دهد. آنطور که بعضی از مسئولین گفتند، استاد فردی بسیار خطرناک برای اسلام و نظام اسلامی معرفی شده بود با تهمتهای عجیب و متعدد.

احضار شاگردان به اداره ضد ادیان شدت گرفت. در این احضارها (که در موقع لزوم گزارشات مکتوب آن منتشر خواهد شد) تلاش می‌شد که با استفاده از انواع روش‌های شستشوی مغزی، جنگ روانی و ترور شخصیتی، ارتباط و علاقه افراد نسبت به استاد قطع شود و چهره‌ای دروغین و جعلی از ایشان ارائه گردد. در همین زمان، حرکت دیگری در میان برخی از پیروان استاد شروع شد. حرکتی با محور واکنش آینه‌ای به اداره ضد ادیان، به این ترتیب که هر کاری که با ما بکنید همان کار را با شما انجام می‌دهیم؛ مقابله به مثل با منافقان و ظالمان. بنابراین حرکتی در دفاع و حمایت همه جانبه از استاد ایلیا «میم» آغاز شد که روز به روز در حال افزایش است. و نوشتن این متن کوتاه، خود یکی از قدم‌های روشنگرانه و افشاگرانه بر علیه منافقان مسلمان نما و القاعده فرهنگی است که بر عرصه‌های بسیاری از اندیشه و معنویت و فرهنگ سرزمین ما چنگ انداخته است.

از چند ماه پیش اخباری از بخش ویژه ۲۰۹ به گوش می‌رسد که استاد تحت انواعی از فشارها و شکنجه‌های جدید قرار دارد تا آنطور که گفته شده، فیلمی از استاد تهیه شود که ایشان در آن به محکوم کردن خود بپردازد. ظاهراً این خود محکوم سازی بعنوان یکی از شرایط عدم برخورد شدید اداره ضد ادیان با پیروان و

شاگردان استاد و جلوگیری از حبس سنگین و اعدام بعضی از نزدیکان ایشان ذکر شده است. تاکنون گزارش تائید شده‌ای از اجرای قطعی چنین طرح جنایتکارانه و ضد بشری به دست ما نرسیده است اما به دلیل انطباق آن با عملکرد بی رحم ترین و ضد انسانی ترین پلیس مخفی‌های تاریخ یعنی گشتاپو و در زمان امروز، شباهت آن به عملکرد تروریست‌های القاعده در عراق که هنر آنها در سر بریدن و شکنجه در جلوی دوربین است و مهم‌تر از همه اینکه چنین طرح‌هایی به نام اسلام و قرآن و حکومت اسلامی انجام می‌شود، در صورت تائید این گزارش که می‌تواند برای همه جهان تکان دهنده باشد، پیروان استاد انصراف خود را از هم دینی با القاعده فرهنگی و تفتیش گران اداره ضد ادیان رسماً و آشکارا اعلام خواهند کرد. در صورت ظلم و ستم و خفقان بیشتر و بسته شدن همه راهها، ما مرگ را بر زندگی ذلت بار ترجیح داده و در اعتراض به این ظلم و ستم جنون آمیز...

در حال حاضر نزدیک به چهل اثر از استاد رام‌الله که برگردان سخنرانی‌های اوست توقیف شده است. تنها اثر منتشر شده مربوط به سخنرانی‌های ۲۳ سالگی (مربوط به یازده سال پیش) استاد می‌باشد (به زودی دیگر آثار استاد نیز منتشر خواهد شد). در کنار این آثار، بیش از دویست پروژه تحقیقاتی که مستقیماً یا با واسطه توسط ایلیا «میم» برنامه ریزی و راهبرد شده است نیز در توقیف قصابان اندیشه و فرهنگ و معنویت قرار دارد.

نویسندگان، سخنرانان، محققان و مدرسانی که همگی مستقیم یا غیرمستقیم توسط استاد آموزش دیده اند، عملاً قادر به بروز توانمندی‌ها و قابلیت‌های خویش نیستند زیرا اجازه برگزاری هیچ گونه جلسه‌ای به آنها داده نمی‌شود. صرفاً به جرم آنکه این سخنرانان و مدرسان توسط استاد یا زیر نظر ایشان آموزش دیده‌اند و به هر شکل متسبب به او می‌باشند.

امروز ما، جمعیت ال یاسین، بزرگترین جمعیت فرهنگی و معنوی ایران، از همه رهبران و مراجع مسئول و دلسوز می‌خواهیم به ظلم‌ها، بی‌عدالتی‌ها، دروغ‌ها، جعل‌ها، به تفتیش عقاید و به اسارت معلم محبوب ما پایان دهند و اجازه ندهند که اینگونه، بدترین و بی‌سابقه‌ترین ظلم‌ها و سوء استفاده‌ها، انجام شود.

جمعی از شاگردان و دستداران استاد ایلیا «میم»

«توضیح»

چند سال قبل، استاد در پاسخ به سؤالات عده‌ای که مدعی تبعیت از قرآن بودند و ادعا داشتند که آن را می‌دانند و به آن عمل می‌کنند، از آیات قرآنی بهره گرفتند.

پاسخهای استاد، شاید عمداً، به زبان فارسی و ترجمه‌ای محتوایی از آیات قرآنی بود و نه به شکل عربی آن...
تلاش کردیم در بازنویسی این پاسخها از ترجمه دقیق آیات قرآن استفاده کنیم و اینکار را بر اساس یکی از نسخه‌های قرآنی معتبر انجام دادیم.
این فصل، شامل اولین قسمت از این گفتگوهاست.

«روح الله»

۱ - آیا خداوند در قرآن به وجود «اساتید حق» (- ی که شما از آن صحبت می‌کنید) اشاره‌ای دارد؟

فرشتگان را همراه روح - که فرمان اوست - بر هر یک از بندگانش که بخواهد فرو می‌فرستد تا بیم دهند که: جز من خدایی نیست، پس از من بترسید.
يُنزِلُ الْمَلٰٓئِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَإِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ. (سوره التَّحَلُّل - آیه ۲)

...

۲ - منظورتان از «این روح» که به آن اشاره می‌کنید، چیست؟

تو را از روح می پرسند. بگو: روح جزئی از فرمان پروردگار من است و شما را جز اندک دانشی نداده‌اند.

وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا.
(سوره الاسراء - آیه ۸۵)

۳ - آیا «این روح» یکی از فرشتگان پروردگار است یا «موجودی دیگر» است؟

روزیکه روح و فرشتگان به صف می ایستند و کسی سخن نمی گوید به جز آنکه خدای رحمان به او اجازه دهد و او سخن به صواب گوید.
يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا.
(سوره النبا - آیه ۳۸)

۴ - آیا جز پیامبران کسی می تواند، با خداوند ارتباط داشته باشد؟

و بس است به پروردگار تو راهنماینده و یاری کننده.
وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا. (سوره فرقان - آیه ۳۱)

۵ - اینطور که شما می گوئید، پس علاوه بر انبیاء و امامان (س)، سایر انسانها هم باید بتوانند، پیامهای خداوند را دریافت کنند. آیا همینطور است؟ اوست آن خدایی که بر بنده خود آیات روشن را نازل می کند تا شما را از تاریکی به روشنایی آورد. زیرا خدا به شما مشفق و مهربان است.
هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لِرَؤُفٍ رَّحِيمٍ. (سوره الحديد - آیه ۹)

... -

۶ - آیا شما (مدعی هستید که) از غیب مطلعید؟

خدا به هر کس که بخواهد حکمت می‌بخشد.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ. (سوره البقره - آیه ۲۶۹)

۷ - آیا برای «تعالیم اسرار» و هنرهای ماورائی، مرجع و منبع مدونی وجود

دارد؟

و کلیدهای غیب نزد اوست.

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ. (سوره انعام - آیه ۵۹)

۸ - بارها شنیده‌ام که شما به «کلمت الله» بعنوان استاد و راهنمای خود و

البته بسیار به روح خدا اشاره کرده‌اید. می‌خواهم بدانم منظور شما از

«کلمت الله» چیست؟ آیا «کلمت الله» ای که شما می‌گویید منظور تان فردی

است که در جایی می‌باشد؟ اگر هست، کجاست؟

و کلام خداوند، بالاست.

... وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْغُلْيَا. (سوره التوبه - آیه ۴۰)

۹ - من خودم عمری را در سیر و سلوک بوده‌ام. از «دیگرانی» هم مطلعم که

سیر و سلوک من در برابر مجاهدت آنان، بسیار ناچیز است. چطور شما با

این سن کم، مدعی تجربه و دانستن چیزهایی هستید که حتی بویش هم به

مشام ما نخورده؟

براستی حاصل تلاش شما متفاوت است.

إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى. (سوره اللیل - آیه ۴)

۱۰ - شما قبل از این هم اعتراف کرده‌اید که «معصوم و بی‌گناه نیستید»
بعبارتی مرتکب گناه شده‌اید، اما من درباره بزرگانی مطمئنم و درباره خودم
مطلمم که گناهی مرتکب نشده‌ام، چطور من یا آن بزرگان انتخاب نشده‌ایم؟
... خویشتن را بی‌گناه بدانید. اوست که پرهیزگار را بهتر می‌شناسد.
... فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى. (سوره النجم - آیه ۳۲)

۱۱ - با اینحال، اگر یکی از علماء بزرگ، شما را تأیید کنند، ما هم شما را
می‌پذیریم!!!

که هیچکس بار گناه دیگری را بر ندارد.
أَلَا تَرَوْا وَازِرَةً وَزَرَ أُخْرَى. (سوره النجم - آیه ۳۸)

... -

۱۲ - آیا شما از عذاب خدا نمی‌ترسید، که چنین ادعاهایی می‌کنید؟
عذاب برای آن کسی است که راست را دروغ شمارد و از آن رخ برتابد.
... أَنْ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى. (سوره طه - آیه ۴۸)

۱۳ - پس ممکن است بر ما منت گذاشته (با تمسخر) و بفرماید که ما
چطور به راه حق وارد شویم؟

از حق منصرف گردد آن که منصرفش خواسته‌اند.
يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ. (سوره الذاریات - آیه ۹)

... -

۱۴ - مراقب حرف زدنتان باشید. این حرفها ممکن است عواقب بدی برای شما بیار آورد.

بگو: «جز آنچه خدا برای ما مقرر داشته هرگز به ما نمی‌رسد. او مولای ماست، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.»

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. (سوره التوبه - آیه ۵۱)

۱۵ - اگر ما بخواهیم می‌توانیم...

و تا خدا، پروردگار جهانها، نخواهد، شما نیز نخواهید خواست.

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. (سوره التکویر - آیه ۲۹)

...

۱۶- پس ما را پند بدهید تا به صراط مستقیم وارد شویم.

... و جز خردمندان پند نپذیرند.

... وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. (سوره البقره - آیه ۲۶۹)

ق و الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ

(قاف. قسم به این قرآن ارجمند)

۱ - نظرتان درباره قرآن چیست؟

این همان کتابی است که در آن هیچ شکی نیست. پرهیزکاران را راهنماست.

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ. (سوره البقره - آیه ۲)

۲- از شما نقل شده که فرموده‌اید قرآن و سایر کتب مقدس (و تعالیم الهی) از طریق «روح خدا» به انسان است... آیا اینطور است؟
بگو: آنرا - قرآن - روح القدس به حق از جانب پروردگارت نازل کرده است تا مؤمنان را استواری ارزانی دارد و مسلمانان را هدایت و بشارت باشد.
قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُبَيِّنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ. (سوره النحل - آیه ۱۰۲)

۳- شما در تعالیم خود از هفت نوع آگاهی (هفت سطح شعور) صحبت کرده‌اید. آیا در «کلام خدا» چنین مطلبی وجود دارد؟
و بر فراز سرتان هفت آسمان استوار بنا کردیم.
وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا. (سوره النبأ - آیه ۱۲)

۴- «قانون کارما» یکی از ارکان تعلیمات هندوئیسم و عرفان شرق است... یکبار شما گفته بودید که «قانون کارما» بوضوح و به تشریح در قرآن بیان شده. آیا ممکن است، در اینباره اشاره‌ای بفرمایید؟
اگر نیکی کنید، به خود نیکی می‌کنید و اگر بدی کنید، به خود بدی می‌کنید.
إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا. (سوره الاسراء - آیه ۷)
... -

۵- چگونه حق را از باطل معلوم کنیم؟
از آسمان آب فرستاد و هر رودخانه به اندازه خویش جاری شد، و آب روان کف بر سر آورد. و از آنچه بر آتش می‌گدازند تا زیور و متاعی سازند نیز کفی

بر سر آید. خدا برای حق و باطل چنین مثل زند. اما کف به کناری افتد و نابود شود و آنچه برای مردم سودمند است در زمین پایدار بماند. خدا اینچنین مثل می زند.

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيِّهِ أَوْ مَتَعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الرِّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأُمْتَالَ. (سوره الرعد - آیه ۱۷)

۶ - چرا بیان قرآن (حداقل در ظاهر) اینقدر ساده بنظر می رسد؟

و این قرآن را آسان ادا کردیم تا از آن پند گیرند آیا پندگیرنده ای هست؟
وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ. (سوره القمر - آیه ۱۷)

...

(ادامه دارد)

أِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ

(هر آینه مؤمنان برادرانند)

۱ - آیا شما می توانید مرا به جانب خداوند هدایت کنید؟ آیا اصلاً خود

شما «هدایت شده اید»؟

تو هر کس را که بخواهی هدایت نمی کنی و خداست که هر که را که بخواهد هدایت می کند و او هدایت شدگان را بهتر می شناسد.

إِنِّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ. (سوره القصص - آیه ۵۶)

۲ - تکلیف کسی که خداوند او را به خود وا گذاشته و زندگی اش آشفته

است، چیست؟

... و اگر باز گردید، باز می گردیم...

... وَ إِنِّ عُدَّتُمْ عِدَّتَنَا... (سوره الاسراء - آیه ۸)

۳ - ... در کجا می توانم این «حضور الهی» را پیدا کنم؟

هر کجا که باشید او همراه شماست.

هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ. (سوره الحديد - آیه ۴)

... -

(ادامه دارد)

ضمیمه - ۳

ایلیا وفادارم

معدن جواهرات یا سنگ

به تبعیت از خود استاد که برای مفاهیم و درس های مختلف از تمثیل ها و داستانها استفاده می کند باز هم برای شرح وضعیت امروز مثالهایی می زنم.

داستانی که این روزها در بارهٔ استاد مطرح است این است که بعضی می گویند استاد معدن جواهرات است و برای اثبات نظر خود تجربه ها، دیده ها، دریافته ها، شنیده ها و مستندات و شواهد فراوان دارند. بعضی از آنها جواهراتی در کیف ها و جیب ها و خانه هایشان دارند و می گویند آن را از آن معدن برداشت کرده اند. عده ای می گویند معدن جواهراتی در کار نیست بلکه آن فقط یک معدن سنگ معمولی است و هیچ چیز خاصی هم ندارد. چند نفر هم که در همهٔ این دنیا به بدبینی های جنون آمیز و چشم گل آلود و معیوب معروف اند می گویند او حتی معدن سنگ هم نیست بلکه یک معدن سنگ های اورانیوم است، به آن نزدیک نشوید چون تشعشعات رادیواکتیو آن ممکن است همهٔ شما را بکشد. آنجا یک جای بسیار خطرناک است. از آنجا دوری کنید. آنجا همهٔ شما می میرید. بعد که به آنها جواهرات مختلف، الماس ها و مرواریدها، زمردها و یاقوت های بسیار گرانبها و کم یاب را نشان می دهی می گویند اینها همه دروغ است. شما توهم زده شده اید، شما فریب خورده اید. بعد جواهرات را در دست می گیریم آن را با دقیق ترین و قویترین سنگ محک ها محک می زنیم و می بینیم بله این ها همه جواهرات ناب و تمام عیار است، اما آنها در گوش خود را می گیرند و فقط داد می زنند اینها همه دروغ است. بعد از مدتی وقتی اینها می بینند که انکار این همه جواهرات و این درختی که میوه های آن، قیمتی ترین و بزرگترین جواهرات این دنیا است، کاری بسیار مسخره و متناقض است، می گویند قبول داریم که آنجا معدن جواهرات است و آن درخت هم استثنایی است و میوه هایش جواهرات است اما باور کنید که در درون این جواهرات، تشعشعات مخرب وجود دارد. این درخت

جواهرات می خواهد شما را به خود جذب کند و از شما سوء استفاده کند ، می گوئیم او که خودش بزرگترین و با عظمت ترین سرمایه ها را در اختیار دارد یکی از میوه های آن از هزار سال زحمت شخصی مثل من بسیار پربها تر است . و وقتی می گوید و پاسخ های روشن و محکم را می شنود دست آخر داد و فریاد راه می اندازد ، فحاشی می کند ، توهین می کند ، هرچه به دهنش می آید می گوید ، سرخود را به این طرف و آن طرف می زند ، هر اتهامی را که بلد است طرح می کند ، تناقض گوئی و آشفته گوئی می کند ، بدون آنکه بداند به اراجیف و پرت و پلاگوئی مبتلا می شود ، دست آخر وقتی روی سینه او را می خوانیم و کارت شناسایی اش را می بینیم متوجه می شویم که مأموریت او ، ضمانت زندگی و حیات اجتماعی او ، مزدی که می گیرد و کلاً همه زندگی خفت بار و ننگین او در یک مأموریت خلاصه می شود : هر جا جواهری یافتی آن را زیر خاک کن یا در باتلاق بینداز تا کسی آن را نبیند و جذب آن نشود تا بلکه همه جذب خود ما بشوند و جواهرات را از خود ما بخواهند چون ما باید تنها مغازه ای باشیم که می تواند جواهر عرضه کند ، آنهم جواهرات ساخت خودمان نه هیچ کس دیگر . بدلی بودنش مهم نیست . بی ارزش بودن اش هم مهم نیست . این مهم نیست که با اولین سنگ محک ها ، شیشه بودن آن معلوم شود . چیزی که مهم است این است که همه باید فقط از ما بخرند پس نباید بگذارید هیچ جواهر دیگری وجود داشته باشد . هر چه بود همه جا شایع کنید که این جواهر نیست ، سنگ معمولی یا سنگ خطرناک است و دروغی است . اگر هم خدای ناکرده خدای ناکرده روزی با درخت جواهر برخورد کردید ، هر طور و از هر راهی جوانمردانه یا ناجوانمردانه ، راه باشرفانه یا بی شرفانه ، از هر راهی و با هر دروغی توانستید آن را از بین ببرید. اگر نتوانستید از بین اش ببرید لاقلاً کاری کنید که کسی سراغ آن نرود و دیگر کسی آن را نخواند.

وقتی به جملات این کارت شناسایی دقیق تر می شوید این عبارات را می بینید: اداره ادیان (برآیند چهار نهاد بزرگ امنیتی، فرهنگی و مذهبی). میدان سعید اسلامی (امامی). القاعده فرهنگی.

منصورون – فرزندان ایلیا

حقیقت یگانه و فرض های هفتگانه

بعد از شایعات و دروغ سازی ها و جعلیاتی که ادارهٔ ادیان بطور مستقیم و از طریق واسطه ها و نفوذی های خود در بارهٔ استاد منتشر کرد تصمیم گرفتیم این شایعات را در کنار واقعیات و تجربیات چند ساله ام تجزیه و تحلیل کنم تا بدانم استاد کیست و ارتباط من با او چیست ؟ از فرض اول شروع می کنم که با همهٔ زندگی ام می توانم از آن دفاع کنم . یعنی از چیزی که حقیقتش می دانم تا آنچه با هزار دلیل می دانم دروغ و جعل واقعیت است.

فرض اول: او یک روح بزرگ است. یک پادشاه است. البته منظور من از پادشاه یک شاه به معنای مرسوم آن نیست. یعنی فردی که در این دنیا کاخ دارد، تاج دارد و غیره. بلکه منظورم از **پادشاه آسمانی، یک روح بزرگ است. روحی از خداوند همانطور که خداوند وعده داده است هر کس را که بخواهد از روح خود برخوردار می کند** و این وعده در همهٔ کتب مقدس وجود دارد. من استاد را فردی بسیار خارق العاده و استثنایی می دانم که با وجود آنکه خودش در این باره ادعایی ندارد و مدام می گوید «من بنده و خدمتگزار خدا هستم و انسانی مثل بقیه هستم» اما هزاران تجربه، نشانه، اتفاق، رویا و دریافت که در این سالها توسط این همه انسان گزارش شده است با قدرت تمام و با استحکام کامل ثابت می کند که او یک روح بزرگ است. آیا اگر همهٔ جن و انس جمع شوند می توانند این همه نشانه ها، رویاها و اتفاقات را تا این حد دقیق و به هم وابسته بوجود بیاورند.

من دهها گزارش منتشر نشده در باره استاد خوانده ام و از شاهدان شنیده ام، چون کار من همین است. بارها گزارشات مستند را ارزیابی کرده ام و هر گونه شک و تردیدی را ردیابی کرده ام و بعنوان یک وظیفهٔ کاری، به دنبال حقیقت موضوع بوده ام. اگر همهٔ چیزهایی که من دیده ام و شنیده ام، شاید اگر خیلی ها می دانستند می گفتند که استاد خداست اما خود ایشان بارها و بارها این گونه تصورات را در من و دوستان دیگر خرد کرده اند. من او را یک پادشاه آسمانی می دانم. فردی که از قدرت و شعور خدایی و از نیروهای آسمانی برخوردار است. کسی که امروز هم واجد همین توانایی هاست و البته تا امروز خودش چنین موضوعی

را اعلام نکرده است بلکه بارها گفته است اگر قرار باشد من بت شوم خودم را هر طور که شده می شکم و محکوم می کنم.

همهٔ ما، کسانی که استاد را می شناسیم می توانیم دهها دلیل و نشانه را ذکر کنیم که اثبات می کند او مانند معدنی از جواهرات است و آخرین نشانهٔ ما این است که او کماکان زنده است و واجد همهٔ آن شعورها و توانایی ها. و این گوی و این میدان ، اگر کسی شبیه به اوست یا شبیه او می تواند یا می داند، به میدان بیاید تا ما او را روح بزرگ بنامیم. اما مطمئناً اگر در همهٔ این سالها چنین کسی بود باید نشانی از او پدیدار می شد، که نشد. آنچه برای من و بسیاری از شاگردان استاد مسلم است این است که او بزرگترین معلم عصر ما در علوم باطنی است و ما برای جزء به جزء این حرفها خوراها دلیل و نشانه و سند و تجربه داریم . بر خلاف بعضی از دوستان افراطی که استاد را خداوند مجسم می دانند من چنین اعتقادی ندارم بلکه او را انسانی بزرگ و یکی از استثنائات می دانم. انسانی که مثل همهٔ ما محدودیت ها و ویژگی های انسانی را دارد اما در موارد بسیاری نشان داده است که می تواند فراتر از این محدودیت ها حرکت کند و آنها را در هم بشکند . من بر خلاف این دوستان استاد را خدا نمی دانم چون بارها و بارها جنبه های انسانی او را دیده و تجربه کرده ام . از طرفی خود استاد صریحاً و مؤکداً چنین چیزهایی را در بارهٔ خود رد کرده اند و تأکید ایشان در همهٔ این سالها این بوده که من تسلیم و خدمتگزار خداوند هستم. من استاد را حلول خداوند در جسم انسانی نمی دانم . این را خود ایشان هم رد کرده اند اما با صدها نشانه و تجربه مطلقاً مطمئنم و بلکه آنرا زندگی و تجربه کرده ام که او حامل روح خدا و برخوردار از روح خداست .

فرض دوم: این است که استاد حلول خداوند در جسم انسانی و تجسم کامل خداست . بعضی از دوستداران استاد چنین عقیده ای در بارهٔ او دارند اما همانطور که در بیان فرض اول گفتم، این موضوع بارها و بارها از جانب خود استاد رد شده است. از طرفی برای ما مسلم است که استاد هم یک انسان است با همان محدودیت ها، ویژگی ها و مسائل زندگی انسانی می خورد، می خوابد، می خندد، گریه می کند، دعا می کند، گناه کرده است. تجربه های قبلی معمولی و عادی داشته است. با احترامی که برای این دوستان قائل هستم اما یافتهٔ آنها را درست نمی دانم زیرا برحسب نشانه ها و تجربه ها نیست. ما کارهای بزرگی از

استاد دیده ایم که مطمئن هستیم جهان امروز ظرفیت شنیدن بسیاری از آنها را ندارد. طوری که اگر تحت فشار قرار بگیریم می دانیم باید تقیه کنیم و حتی بنا بر نظر استاد انکار کنیم اما همان شعور خارق العاده و قدرت عظیمی که در دعا و کلام ایشان است نمی تواند دلیلی باشد بر قدوسیت و الوهیت ایشان. ضمن اینکه خود استاد بارها گفته اند که من قدیس نیستم و آواتار نیستم. ایشان خودش گفته است که بارها گناه کرده است. مذهب را چندان رعایت نکرده و هکذا. چطور چنین فردی می تواند قدوس باشد. در زمانی که اصلاً بحثی از انکار در میان نبوده و این موضوع برای آینده مطرح شده است، خود استاد چنین فرضیاتی را صریحاً رد کرده اند. آیا همین دلیل کفایت نمی کند که این فرض درست نیست. اگر عاقلانه و منطقی به موضوع نگاه کنیم با وجود همه بزرگی استاد، می توانیم دهها دلیل در رد این فرض مطرح کنیم که استاد حلول خدا در جسم انسان است. اگر اینطور است چرا سن استاد تغییر می کند، چرا غذا می خورد، چرا وزن او پایین و بالا می رود، چرا همسر و فرزند دارد، چرا گریه می کند و می خندد، چرا بارها توبه و استغفار کرده، چرا دعا می کند، چرا سجده و تعظیم می کند، و دهها چرای دیگر. اساساً بنیاد تعلیمات استاد لاله لاله الله است و آن تسلیم به خداست. بنابراین خود این فرض در برابر همه تعلیمات استاد قرار دارد و متناقض با همه تعلیمات اوست. این همان اعتقاد خطرناکی است که استاد بارها گفت که اگر این اندیشه شکل بگیرد به هر روشی دست خواهد زد تا خود را محکوم کند. من نمی توانم بپذیرم که استاد واجد کن فیکون است و هر چه بگوید فوراً اتفاق می افتد. بلکه معتقدم که دعاها را استاد مستجاب می شود و صدها بار چنین چیزی را دیده ام. معتقدم پیش بینی او از آینده بسیار بسیار دقیق است و همین باعث آن گمان می شود که کلام او کن فیکون است یعنی چیزی که مخصوص خداست. این حرف برخلاف قرآن است. یعنی چیزی که استاد در همه این سالها تأکید کردند هر چه با آن موافق نبود بدانید انحراف است. در قرآن و کتابهای دیگر ما به تکرار با این آیات برخورد می کنیم که خداوند روح خود را به «هر کس» که بخواهد می دهد (دقت کنید به هر کس که بخواهد نه هر کس که ما فکر می کنیم می دهد). خداوند نور خود را به هر کس که بخواهد می دهد. خداوند هر کس (هر کس) را که بخواهد از رحمت خود برخوردار می کند. خداوند به هر کس که بخواهد فیض خود را می بخشد. نمونه های متعددی را می توان در سطوح مختلف در همین زمان یا در طول تاریخ برشمرد که دارای چنین امکانی بوده اند اما در قرآن یا کتب مقدس دیگر ما کسی را نداریم

که تجسم کامل خدا یا آواتار باشد. از طرفی ما در قرآن مقولهٔ پیامبر یا امام هم داریم اما همین مفهوم را هم استاد در بارهٔ خود بارها به صراحت رد کرده است.

فرض سوم: این است که استاد یک متفکر بزرگ و یک معلم بزرگ تفکر است. ما بارها توان خارق العاده و حیرت آور تفکر استاد را دیده ایم و می دانیم او روش های بدیعی را درحوزهٔ دانش تفکر ابداع کرده است. انواع روش های تفکر توسط خود استاد طراحی و عرضه شده است. در پاسخگویی به سوالات جوابهای بسیار هوشمندانه و خردمندانهٔ او را شنیده ایم. گاهی ورود او را که بیشتر مانند ناخنک زدن بوده به بعضی از مناظره ها دیده ایم. اکثر ما دیده ایم که او چطور از زاویه های مختلف و بدیع به موضوعات نگاه می کند و از بالا مسائل را می بیند. تأکید چند سالهٔ او مبنی بر یادگیری تفکر و سوال سازی را در خاطر داریم اما این دلایل، به نظر من باعث نمی شود که استاد را در این وجه از شخصیت اش محدود و متوقف کنیم. اینکه استاد فقط یک متفکر بزرگ است قسمتی از واقعیت است اما هزاران نشانه و تجربه دیگر که ارتباط با یک متفکر ندارد را چطور باید توجیه کنیم. وقتی به آثار مکتوب استاد نگاه می کنیم یا وقتی او را در کنار بزرگترین متفکران جهان و تاریخ - افرادی نظیر افلاطون، ارسطو و داوینچی - قرار می دهیم و زندگی آنها و تفکرات و محصولات آن را با هم مقایسه می کنیم می بینیم که او یکی از بزرگترین متفکران محسوب می شود اما هزاران رویایی که افراد در بارهٔ استاد دیده اند، صدها گزارش که در بارهٔ توان خارق العادهٔ او هست و تجاری که اکثر ما از آن خبر داریم و بعضی از ما خود از شاهدان و تجربه کنندگان بوده ایم، را باید چکار کنیم. اگر استاد یک متفکر بزرگ است پس چگونه در حوزهٔ معنویت تا این حد اثر گذار است؟ اگر استاد صرفاً یک متفکر بزرگ است، توانایی بی نظیر و احاطهٔ فوق العاده او در علوم باطنی را چه باید نامید؟

فرض چهارم: یک انسان بسیار عادی مثل همه که هیچ فرقی هم با بقیه ندارد. این فرض خیلی جای بررسی ندارد چون در همهٔ این سالها ما چیزهایی از استاد دیده، شنیده و تجربه کرده ایم و اثراتی از او بجای مانده که تاکنون و هرگز از هیچ انسان عادی بوجود نیامده. من قبول دارم که استاد یک انسان است اما اگر دچار فراموشی کامل هم بشوم نمی توانم قبول کنم او یک انسان عادی مثل همه است چون به محض اینکه با او برخورد کنم

همان لحظات اولیه کافیسیت تا بدانم که این نمی تواند درست باشد. بنابراین اگر همه چیز را هم فراموش کنیم یا خود استاد انکار کند باز هم با اولین برخورد و تجربه این نتیجه حاصل می شود. بله، استاد یک انسان طبیعی است که طبیعت حقیقی او که همانا روح الهی است بروز کرده است.

فرض پنجم : بسیاری از دشمنان گفته اند استاد شیطان است. آنها هیچ کدام از واقعیت های زندگی استاد و هیچ کدام از هزاران محصول و تجربه و دریافت این همه انسان را انکار نمی کنند بلکه فقط جهت آن را تغییر می دهند. از نظر آنها استاد خود شیطان است که بصورت انسان درآمده است. آنها قدرت های خارق العاده استاد را دیده اند، تخلیه های روحی و خروج روح ها را دیده اند، قدرت شفاگری عظیم استاد را دیده اند، توانایی بی نظیر او را در پاسخگویی به سوالات و احاطه حیرت انگیز او را در علوم باطنی و روش های تفکر بارها و بارها دیده اند اما می گویند قدرت او قدرت شیطان است و فقط شیطان می تواند چنین کارهایی بکند. آنها قدرت استاد را در جذب مردم و جوانان مخصوصاً جذابیت فوق العاده او را در جذب و برقراری ارتباط با اقشار غیرمذهبی و خداگریز را قبول دارند و دیده اند که او چگونه و با چه قدرتی مردم را با خدا پیوند می دهد. اما همه این جذابیت ها را، جذابیت شیطان می دانند. آنها می گویند درست است که استاد مردم را به خدا برمی گرداند اما آنها را از شریعت خدا و از مذهب محروم می کند بنابراین معنویت بدون شریعت را آموزش می دهد و این خودش یکی از روش های شیطانی است. این عده می گویند شیاطین و جنیان و ارواح شیطانی بسیاری در رکاب استاد هستند که شرایط را برای او آماده می کنند و با او در کارها همکاری دارند. از نظر این هویت شیطان پندار، حتی آموزش کلام خدا توسط استاد، حتی توصیه های اخلاقی عالی او به پیروان و حتی دروغ نگفتن و تأکید بر راستی و درستی همه حقه های شیطانی هستند. اینها می گویند چون استاد خود شیطان است پس می تواند موقتاً و بعنوان یک حقه، روح های شیطانی را از مردم براند به همین دلیل افرادی که او را می بینند بعداً از تجربه های معنوی و حالت زنده معنوی حرف می زنند.

تحلیل های کوبنده و قدرتمند زیادی بر این فرض و دیگر فرض های مشابه وارد است. اگر اینطور است پس این همه انسانهای بزرگی هم که در تاریخ این کارها را کرده اند و عین محصولات و رفتارهای استاد را داشته اند را هم باید شیطان فرض کنیم. این چطور شیطانی

است که نتیجه هر برخورد با او، نتیجه این همه دیدارها و ملاقاتهایش، نتیجه تعلیماتش فقط یک چیز است: نزدیک شدن به خدا. این چطور شیطانی است که همه تعلیم او لاله الاالله است. در حالی که می دانیم همه تعلیم شیطان چیزی غیر از نقض توحید نیست. این چطور شیطانی است که پیوسته و عملاً ما را به دانایی و نور آگاهی دعوت کرده، چون شیطان فقط در حوزه جهل است که می تواند باقی بماند. این چطور شیطانی است که این همه انسان را به خدا و کلام خدا پیوند زده ... از طرفی اینگونه تهمتها همیشه و در طول تاریخ به انسانهای بزرگ وارد شده است. مسیح در بین اکثر همشهریان خود بویژه در بین علماء و بزرگان یهود به شیطان و روح شیطانی معروف بود. در کنار مسیح، بزرگان بسیاری را می توان نام برد که با همین اتهام و برچسب روبرو بوده اند.

پاسخ من به این دشمنان این است: اگر شیطان این است که من می شناسم و تجربه کرده ام، اگر شیطان این است که مرا به تجربه حضور خدا برده است، اگر شیطان این است که مرا مشتاق و جویای خداوند کرده و خدا را به زندگی ام وارد کرده است، اگر شیطان این است که من همه نور و روشنایی زندگی ام را به واسطه او تجربه کرده ام پس هزاران سلام و درود بر این فرد و همه زندگی ام فدای او.

فرض ششم: این فرض را می توان جنون آمیزترین و نامعقول ترین فرض ممکن دانست. تا دهه شصت روش مشترک دستگاههای اطلاعاتی در اکثر کشورها برای برخورد با معلمین معنوی، فقط یک چیز بود: ترور شخصیت و تخریب چهره. محور این ترور و تخریب این بود که دستگاههای اطلاعاتی با هر روش ممکن از طریق شایعه سازی، مدرک سازی، مونتاز فیلم و جعل اسناد تلاش می کردند که با معلمین بزرگ معنوی این کار را بکنند تا از دیدگاه خودشان ضریب امنیتی جامعه را بالا ببرند. اتهاماتی مانند فساد اخلاقی، کلاهبرداری، سوء استفاده، سوء نیت، جاسوسی، طراحی توطئه و غیره از عناصر اصلی این روش تخریب بود. تقریباً همه اساتید بزرگ یا هر فرد مشابه دیگری که کمی در سطح جامعه می توانست موثر باشد، تحت این پروژه اطلاعاتی (تخریب شخصیت و ترور روانی) قرار می گرفت. اشو راجنیش، کریشنا مورتی، ساتیا سای بابا، دالایی لاما، ماهاریشی و بسیاری از اساتید و بزرگان دیگر تقریباً در اکثر سالهای زندگی خود با امواج گسترده این اتهامات روبرو بوده اند. اشو به اتهام فساد اخلاقی و انواعی از اتهامات مالی و اخلاقی و

سیاسی اخراج شد . صدها شاخه در باره ساتیا سایی بابا به عنوان شعبه باز ، کلاهبردار ، شیاد و همجنس باز طراحی و در سطحی گسترده در هند ، آمریکا و دیگر کشورها پخش شد . در باره مجموعه اتهاماتی که به هر یک از این افراد وارد شده است و برای هر یک از این افراد می توان کتابی قطور نگاشت . در یکی از آمارهای اطلاعاتی ارائه شده در ایالات متحده آمده است که فقط تا سال ۱۹۸۷ شانزده فیلم تخریبی (با تکیه بر مونتاز و صحنه سازی) در باره بعضی از معلمان معروف هندی در آمریکا ، توسط موسسات وابسته به دستگاههای اطلاعاتی آمریکا ساخته و در سطح پیروان عرضه شده است . بیشترین فیلم ها به ترتیب در باره اشو راجنیش ، ساتیا سایی بابا ، ماهاریشی و کریشنا مورتی است . همچنین دولت چین طرح مشابهی را در باره دالایی لاما و بعضی از لاماهای معروف تبتی اجرا کرده است .

البته سالهاست که از این گونه پروژه های تخریبی خبر جدیدی منتشر نشده است چون در واکنش به این طرح پیروان این معلمان بزرگ نیز دست به کار شدند و مونتازهای جدیدی در باره شخصیت‌های اصلی و کلیدی جبهه مهاجم تولید شد . این مونتازهای متقابل صرفاً به فیلم محدود نمی شد بلکه تحریف سخنان و تحریف واقعیات مربوطه هم در برنامه کار قرار گرفت . با بوجود آمدن روش های پیشرفته کامپیوتری (مانند فتوشاپ و غیره) و دسترسی عامه مردم به این روش ها ، عقب نشینی تقریباً همزمان در این زمینه ، از طرف اکثر دستگاههای اطلاعاتی صورت گرفت و پروژه مونتاز و تخریب شخصیتی مستقیم متوقف شد . واکنش متقابل پیروان می توانست با همه شخصیت‌های کلیدی نیروی مقابل همان کاری را بکند که آنها با معلمان محبوب ایشان انجام داده بودند .

بعد از این آگاهی عمومی ، حمله های تخریبی و ترورهای شخصیتی شکل‌های پیچیده تر و جدیدتری بخود گرفت . روش هایی مانند تردید زایی ، ایجاد سوالات مخرب ، ابهام سازی و دیگر روش های جنگ تبلیغی و جنگ روانی .

اما در باره استاد چه گذشت . دشمنان استاد ، در زمانی که استاد در اسارت و زندان بود ، سعی کردند از طریق روش های مختلف تخریب شخصیت ، نسبت‌هایی مانند دیوانگی ، اختلال روانی ، کلاهبرداری ، دروغ گوئی و سوء استفاده را به استاد وارد کنند . و ما بلافاصله به قرآن مراجعه کردیم و دیدیم به همه بزرگان تاریخ و با همه منتخبان خداوند چنین رفتاری صورت گرفته است . قرآن پر است از این مثال ها ، از اتهاماتی که به منتخبان خداوند وارد شده

است : اتهام دیوانگی ، دروغگویی ، ساحری ، قدرت طلبی و غیره . به وقایع همین عصر را نگاه کردیم و دیدیم دستگاههای اطلاعاتی با اکثر بزرگان معنوی همین کار را کرده اند. به سالهای گذشته ایران نظر انداختیم ، دیدیم با بسیاری از شخصیت‌های اثرگذار همین طور رفتار شده است . و به بزرگان باطنی گذشته ، به منصور حلاج، به محی الدین ابن عربی (خاتم العارفین) ، به شمس تبریزی ، به مولانا ، به حافظ و بسیاری از بزرگان نگاه کردیم ، دیدیم برای آنها هم عیناً همین اتفاقات افتاده است . این برجسب و این فرض بقدری متناقض و کج و معوج است مثل اینکه بگوییم چیزی به نام دریا وجود ندارد . دریا فقط یک سراب است که در یک صحرا برای بیننده رخ می دهد . بلکه ممکن است در بیابان با پدیده سراب روبرو شویم اما اگر هزاران نفر در این دریا شنا کردند و شنا یاد گرفتند ، اگر هزاران نفر از این دریا و در این دریا صید ماهی و مروارید را آموختند ، اگر هزاران تجربه از این دریا داشتیم ، اگر هر کدام از ما در خانه هایمان منبعی بزرگ از این آب شفافخش دریا داشتیم ، آیا آنوقت هم می شود گفت که این دریا فقط یک سراب است و همه چیز دروغ است . آیا در این عصر و این زمان می توان حتی یک کودک چهارساله را هم با این فرض متناقض و بسیار معیوب قانع کرد . فرض می کنیم آن دریایی که این همه سال تجربه اش کردیم ، فقط سراب بود ، در باره این ماهی هایی که گرفته ایم ، در باره این مروارید ها ، در باره آن همه تجربه مستقیم ، در باره آنهمه تجربه شهودی ، در باره آن بارانهای رحمت که هنوز از آن خیس هستیم ، در باره اینها چه می توانیم بگوییم ؟

ما در برابر کوهی بسیار بزرگ و نورانی قرار گرفتیم و حالا چند نفری که در بین مردم ایران و جهان مشهور به دروغگویی ، حقه بازی و جعل و تزویر هستند آمده اند و می گویند این کوه بزرگی که می گوئید هیچ نوری ندارد . در قدم دوم می گویند اصلاً این کوه بزرگ نیست بلکه یک کوه معمولی است . بعد می گویند اصلاً این کوه نیست بلکه یک دره و سیاه چال است . آیا در عصر ما دروغی بزرگتر از این ممکن است مطرح شده باشد ؟

به نظر می رسد که هنوز هم ژن های عمروعاص (حقه بازترین عرب در زمان علی (ع) و مشاور معاویه) ، گوبلز (دروغگوترین شخصیت سیاسی و اجتماعی تاریخ) و سعیدالصحاف) معروف به گوبلز دوم) فعالند و نوادگان و فرزندان خلف آنها هنوز زنده اند و مانند غده های سرطانی ، خود را در پیکر اجتماع پنهان کرده اند . افشاگری در باره دروغ سازان و در باره

گوبلزی ها و عمروعاص زادگان اولین دفاعی است که می توانیم از حقیقت داشته باشیم .
این اولین قدم مبارز حق در زمان حالاست.

فرض هفتم : توهم توطئه . یک نظریهٔ دیگر در بارهٔ استاد از جانب یکی از نهادها مطرح شده است . آنها توانمندی ها و ویژگی های استثنایی استاد را قبول دارند و آنها هم او را فردی خارق العاده و کم نظیر ارزیابی کرده اند . طبق تحلیل آنها استاد یک متفکر تمام عیار است و واقعاً این تحلیل اعتراف دارد که نمی شود کارهای بزرگ را او انکار کرد . اما آنها این اتفاقات مختلف را از منظری بسیار بدبینانه و امنیتی نگاه می کنند . براساس این فرض استاد یک فرد استثنایی و بسیار توانا و فوق العاده هوشمند و متفکر است که بعنوان یک لیدر مخفی آمریکا و غرب در ایران سالهاست مشغول فعالیت است . با این فرض استاد قصد دارد مردم را در عین پیوند به معنویت از دین و شریعت اسلامی باز دارد . او می خواهد پلورالیزم (تکثر گرایی و تنوع گرایی) دینی را گسترش دهد و معنویت آزاد را ترویج دهد و اینها یعنی تیشه به ریشهٔ مذهب و شریعت . از این دیدگاه استاد یک بدعت گذار است و می خواهد با تکیه بر توانایی تفکری و تخصصی خود در علوم معنوی بدعت ها را به تدریج وارد دین کند . در این فرض او تا حد بزرگترین و مخفی ترین مبلغ مسیح گرایی (نه مسیحیت گرایی) در کشورهای اسلامی شناخته می شود . با این دیدگاه ، تأکید استاد بر غیرمذهبی بودنش و بی ابایی ایشان از اعتراف به گناه و دیگر پدیده های غیر مذهبی در بعضی از سخنرانی های عمومی ، روشی است برای جداسازی معنویت از دین . در این فرض استاد فردی بسیار استثنایی و فوق العاده شناخته می شود که مورد توجه استکبار جهانی قرار گرفته است و توسط آمریکایی ها هدایت می شود . این همان فرضی است که آمریکایی ها سالها پیش دربارهٔ اشو راجنیش معلم بزرگ تانترا مطرح کردند مبنی بر اینکه راجنیش مهرهٔ شوروی سابق در آمریکاست یا مشابه چیزی که در بارهٔ کریشنا مورتی و دلایی لاما مطرح شده است . براساس این فرضیه بدبینانه امنیتی عدم مخالفت مستقیم استاد با نظام نوعی تاکتیک تلقی می شود و عدم برخورد ایدئولوژیک ایشان با اصول مذهبی و سنتی هم یک تاکتیک به حساب می آید . طبق این نظر ، استاد قصد تصرف حکومت اسلامی و حتی تغییر در کلیهٔ کشورهای مسلمان را دارد . این فرض می گوید گسترش قدرت مردمی و راه اندازی تشکل

های مردمی (ngo) یک حرکت خودجوش نبوده است بلکه برنامه ای طراحی شده از طرف استاد بوده است که قدم به قدم اجرا شده .

اما این تحلیل و فرض امنیتی که همه چیز را از پشت یک عینک کاملاً دودی و سیاه می بیند و اولین اصل آن بدبین بودن و به همه شک داشتن است ، تا چه حد می تواند درست باشد؟ یک زمانی می گفتند آمدن موبایل به ایران یعنی سقوط انقلاب و ایران اسلامی . چون می گفتند آزاد شدن موبایل یعنی دسترسی همه مردم به وسیله ای مانند بی سیم ، با این تفاوت که این بی سیم در آن واحد می تواند با همه جا ارتباط داشته باشد و غیره . طبق این فرض ورود پدیده موبایل یک توطئه برضد اسلام و نظام محسوب می شد . چند سال قبل از آن ، این گونه نظریه پردازان در مدارقرار گرفتن بعضی ماهواره های رادیویی و تلویزیونی را نقشه ای برای براندازی کشورهای اسلامی و در رأس آنها ایران تلقی می کردند . براساس این دیدگاه مردم دو گروه هستند ، عده ای متهم هستند و عده ای مجرم . هیچ چیز خوبی در این دنیا نیست و همه خوبی ها ، پوشش هایی هستند برای توطئه های شومی که در دل آنها نهفته شده است . طبق توهم توطئه ، دکتر سروش جاسوس غربی هاست و کسی است که برای نابودی اسلام و فلسفه اسلامی تیشه ای از جنس قلم به دست گرفته است . سعید حجاربان شکل پیشرفته ای از مسعود رجوی است . آقای مهاجرانی یک مهره انگلیسی است و خود آقای خاتمی کسی است که با نظریه معروفش شانه به شانه آمریکایی ها زده است و اسلام را در خطر جدی قرار داده است . در گذشته این فرض چنین حکم می داد که دکتر شریعتی نه اسلامی است نه انقلابی بلکه فردی التقاتی است و اعتقادات محکمی ندارد .

به فرض محال که استاد چیزی نباشد که ما دیده ایم ، شنیده ایم ، تجربه کرده ایم و یافته ایم . به فرض محال این دریای بزرگی که جلوی چشم ماست و هزاران بار تجربه اش کرده ایم و آثار این تجربه را با خود داریم فقط یک سراب باشد . به فرض محال این معدن جواهر یک معدن سنگ باشد و همه تعلیمات و کارهای استاد دروغ باشد (که البته چون همه حرفها و کارهای استاد انعکاس کلام خدا و اسم خدا بوده چنین تعمیمی بسیار بسیار خطرناک خواهد بود) . به فرض محال استاد از روح خدا برخوردار نیست و خود خود شیطان است . فرضاً که استاد جذام مسری دارد و فرض های دیگری که سالهاست دشمنان استاد سعی در بافتن آن

دارند، اما من بازهم و بازهم و بازهم به او عشق می ورزم و او را با تمام وجودم دوست دارم و او را می خواهم. او هر که باشد و هر چه باشد، من مسیر حقیقی زندگی را با او یافته ام و با او طی خواهم کرد. او هر که باشد، خدا را دوباره برایم کشف کرده و خدا را به زندگی ام آورده و مرا به تسلیم و خدمتگزاری واداشته است. او هر که باشد و هر چه باشد، معلم محبوب من است، دوست من است و روح من است. او حتی اگر دشمن من هم بشود، اگر هزاران بار مرا از خود براند و اگر مرا قطعه قطعه کند باز هم به او عشق می ورزم و تا ابد به او وفادارم. آیا کسی می تواند از روح خود جدا شود. او که با همه زندگی ام و با تمام وجودم می دانم که روح بزرگ و انسانی آسمان وار است روح من است.

معاویون و منافقان سالهاست که تلاش می کنند بگویند ایلیا چنین و چنان است. آنها هر راهی را که می توانستند، ناجوانمردانه ترین و بی رحمانه ترین راهها را در چند ماهی که استاد در اسارت حکومت بود رفتند. روش هایی که حتی سازمانهایی مثل سیا، کی جی بی (اطلاعات شوروی سابق)، و سازمان اطلاعاتی اسرائیل و انگلستان هم تا بحال انجام نداده اند چون آنها با اینکه هیچ ادعایی هم ندارند و خود را پسرعمه پیامبر اسلام، فرزند علی، سرباز امام زمان و ولایت مدار نمی دانند، بلکه خود را انسانهایی عادی و حتی طبق اعترافات خودشان بسیار آلوده می دانند، با این وجود این نوع رفتارها و عملیات ظالمانه و جنایتکارانه را بیش از حد ضدبشری و ضد انسانیت تلقی می کنند. ما می توانیم شبیه رفتارهایی که مأموران کفتارصفت با ایلیا داشتند را در شکنجه گاههای مخوف معاویه و یزید، در شکنجه گاههای خلفای عباسی و نیز در اسناد تاریخی گشتاپو و اس اس که مسئول قتل مخفیانه میلیونها نفر و ترور شخصیتی بسیاری از بزرگان آن زمان بود، جستجو کنیم. در زمان امروز این رفتارها انطباق بسیار دقیقی با عملکرد شکنجه گران طالبان در افغانستان و عملکرد القاعده و بن لادنیزم دارد. می خواهم فرض را بر این بگذاریم که دروغ بافی ها، سندسازی ها و جعلیات اداره برخورد با ادیان درست باشد، فرض کنیم که استاد مسائل زیادی دارد، فرض کنیم که استاد خطاهای زیادی دارد، فرض کنیم که استاد مثل همه ما اشتباهات و انحرافات زیادی دارد، حتی با وجود این فرض هم او همچنان معلم و سرور و مقتدای ماست. مگر ما استاد را با ذهن دلالانه انتخاب کردیم که بخواهیم در باره او معامله کنیم؟ ما او را با روح و قلب خود برگزیدیم و تا ابد با او خواهیم بود. مگر ما استاد را بر اساس تبلیغات تلویزیونی یا حکومتی پذیرفتیم؟ ما او را طبق تبلیغاتی که خدا در روح و

درون ما به راه انداخت انتخاب کرده ایم و تبلیغ خدا حقیقت محض است . مگر او قیمتی از ما گرفته جز اینکه با تمام وجود خود برای خدمت به خدا به نجات ما مشغول بوده است . من فرض محال را بر این می گیرم که استاد همان چیزی باشد که حقه بازترین و دروغگوترین موجودات این زمان یعنی باند روباهها و میکروب ها می گویند ، فرض را بر این می گیرم که آن چشمه زندگانی ، آن چشمه شفابخش و روح بخشی که در این سالها بارها و بارها از او نوشیده ام و هر بار در این نوشیدن توانی جدید و نوری جدید یافته ام ، فرض محال را می گیرم که این چشمه زندگی ، این آب شفابخشی که حتی با وجودی که ماههاست او را ندیده ام ، یک کوزه پر از آن آب را دارم ، این چشمه آب نیست و به قول منافقان حقه باز چشمه اسید و آتش است . آیا گفتارها با حماقت و نادانی خود فکرمی کنند که حتی اگر من چنین فرض محال و دروغی را هم راست بگیرم ، پیوند و وفاداری ام را از دست می دهم ؟ مطمئن باشید در خواب هم این را نمی بینید چه برسد به بیداری . خداوند او را در روح ما آشکار کرده است که او کیست . شما که هیچ ، گفتارهای بزرگتر و روباههای پیرتر از شما هم اگر در تمام عمر در گوش ما بخوانند نمی توانند چیزی را که خدا در روح و قلب ما به ما نشان داده است ، از بین ببرند . خداوند با هزاران دریافت و تجربه و شهود بر ما آشکار کرده است که او نجات دهنده و مقتدای ماست . این نگاه را ما خودمان نساخته ایم که آن را بتوانیم از بین ببریم . حتی استاد هم آن را برای ما نساخته و بارها دیده ایم و شنیده ایم که چکار کرده تا این نگاه و ایمان را بیازماید و گاهی سعی کرده که آنرا بشکند . این نگاه و ایمان را ، این وفاداری را ، این پیوند و ارتباط را خداوند به ما داده پس هیچ چیز و هیچ کس ، هیچ حقه و نیرنگی و هیچ حقه باز و نیرنگ بازی نمی تواند آن را از ما بگیرد . این وفاداری یک پیوند الهی است ، یک برکت و رحمت الهی است پس هیچ کس قادر نیست آن را از بین ببرد . شاید با زور و اجبار به ضرورت مدتی آن را پنهان کنیم و به تقیه که از بنیانگذار شیعه ، صادق آل محمد (ص) آموختیم روی آوریم اما اگر هم موقتاً پنهانش کنیم قویتر و قویتر می شود . ای نادان ها حضرات گفتار و حضرات منافق . باز هم می خواهیم فرض بدتری را مطرح کنیم . بر فرض که خدا هم این رحمت و برکت را از ما دریغ کرده بود و چیزی از درون و در روح و دریافتمان بر ما آشکار نشده بود ، بر فرض محال حرفهای حقه بازانه شما درست بود و استاد انحراف و خطا داشت . خوب مگر این همه بزرگان تاریخ و این همه بزرگان ادیان مسائل نداشته اند ...

در پایان این مکتوب یک بار دیگر هم آخرین عزم و عهد و روش خود را اعلام می کنیم. فرض کنیم همه دیدگاههایی که درباره استاد هست، حتی آنها که متناقض همدیگر و بر ضد هم هستند درست باشند یا همه آنها غلط باشد. فرض کنیم استاد همان چیزیست که تجربه ها، نشانه ها، رویاها و دریافتهای ما در این سالها به ما گفته اند یا اینکه فرض کنیم همه تجربه های ما دروغ بوده، همه نشانه ها دروغ است، همه رویاها دروغ بوده اند، فرض کنیم که استاد یک انسان بزرگ است یا روحی از خداوند یا یک انسان معمولی و مثل همه ما یا یک کافر و دیوانه و بدعت گذار یا یک شیاد یا لیدر آمریکایی ها یا حتی شیطان. من او را با تمام وجودم دوست دارم و به تعلیمات او عشق می ورزم. من دلال نیستم که ببینم چه چیزی گیرم می آید تا پا به میدان بگذارم و اگر نبود فرار کنم، من معلم خود را عاشقانه دوست دارم. نه چون خدا یا روح خدا یا انسانی بزرگ یا شیطان یا آدم معمولی است. او را دوست دارم چون بهترین چیزهای زندگی ام را از او آموختم. او را دوست دارم چون نورانی ترین اندیشه ها را از او به یادگار دارم. او را دوست دارم چون او کاشف دوباره خدا برای من است و مرا متوجه خدا و جویای خدا کرده است. او را دوست دارم چون تسلیم به خدا و خدمت به خدا با او برایم معنا گرفت. او را می خواهم چون او عالی ترین و عمیق ترین بشری است که تا بحال تجربه کرده ام. او را می خواهم چون عظمت اسم خدا را او به من یاد داد. او را دوست دارم چون با او دوباره متولد شده ام و زندگی من با او و در او معنا دارد. من معلم و راهنمای خود را دوست دارم چون خدا با اوست. به او عشق می ورزم چون دوست داشتنی است. اما می خواهم بگویم اگر حتی جنون آمیزترین و نفرت انگیزترین فرض ها درباره استاد من درست می بود، اگر او حتی کافر هم می بود، اگر او بر ضد من و دشمن من می بود، باز هم او را می خواهم. باز هم او را دوست دارم. باز هم تا ابد به او وفادارم و تا ابد با او خواهم بود. چند سال پیش یکبار استاد به من گفت تو همیشه با من هستی ... من می دانم و بلکه با تمام ذرات وجودم مطمئنم که مقصد او فقط و فقط خداست. اما اگر مقصد او جهنم هم بود با همه اشتیاق و وفاداریم با او همراه می شدم چون می دانستم او در جهنم و برای جهنمیان هم طرحی الهی دارد: نجات جهنمیان از آتش پشیمانی و محرومیت از نور و حضور.

منصورون – فرزندان ایلیا

ایلیا وفادارم

ایلیا به تو وفادارم. تا ابد وفادارم. با تمام وجودم و در هر شرایط وفادارم زیرا تو روح من هستی و من تو را روح خود می دارم. ایلیا تو چشمهای منی. پس قسم به خداوندی که می بیند و همه چیز از نگاه او جان می گیرد، تو را مانند چشمهایم محافظت خواهم کرد. ایلیا تو مثل پدر و مادرم هستی، پدر و مادر باطنی، زیرا زندگی باطنی من از تو زاییده شده پس بدان که وظیفه الهی خود را نسبت به تو فراموش نخواهم کرد و با همه توانم به وظیفه باطنی خود عمل خواهم کرد.

انسان با بزرگترین آرزوی خود چکار خواهد کرد، آن را به یاد خواهد داشت، پیوسته به او توجه خواهد کرد و برای تحقق آن لحظه به لحظه تلاش خواهد کرد و تو آرزوی بزرگ من هستی پس تو را از یاد نخواهم برد و برای تحقق قصدهای تو هر کاری که باید، با تمام اشتیاقم انجام خواهم داد.

آیا درخت به باغبان که زندگی حقیقی او را نگاه می دارد، بی اعتناست؟ نه چنین نیست. و من باغبان خود را فراموش نخواهم کرد و برای او تا پایان جهان، میوه ها خواهم داد و بارها به بار خواهم نشست.

ایلیا تو معلم زندگی ما هستی، تو معلم روح ما هستی تو معلم حقیقت هستی پس زندگی را، روح زنده را و حقیقت را از تو دارم و این است عزمی که مرا از خود سرشار می کند، از اراده تو و از تعلیم تو که می دانم تعلیم خداست، پیروی خواهم کرد و با همه نیرویم غیرتم را بر تو و تعلیم تو آشکار می سازم. من خدا را از تو آموخته ام، خدایی را که گم کرده بودم با تو یافته ام، تو خدا را برای من به کشف آوردی و کاشف خدای من شدی، تو مرا دوباره به خداوند زنده پیوند زدی و به او بازگرداندی و من با همه ذرات وجودم به تو وفادارم و به تو عشق می ورزم و داشتن خدای خود را مدیون تو می دانم و قدر می شناسم. سرور من، ایلیا تو روح مرا نجات دادی، مرا به خدا آوردی، و مرا از مرگ بزرگی که اکثر انسانها را به خود مبتلا ساخته، رهانیدی و من، این خدمتگزار کوچک خدا از نام تو حفاظت خواهم کرد و با کمک خدایم، نام تو را از تحریف ها و بدخواهی نجات خواهم داد. بی تو به جایی نخواهم رفت. همچنان با تو قدم بر می دارم اگر قطعه قطعه شوم هر قطعه از وجودم تو را، بعنوان خوبترین دوستم و راهنمای حقیقی ام فریاد خواهم زد. ایلیا تو عشق من هستی پس با همه

..... آمین

ایلیا؛ خدا با من است

زندگی به تو که مرا به خدا آوردی، عشق می ورزم. چه خوب می دانم معنای نام ایلیا را: خدا با من است.

منصورون - فرزندان ایلیا

* * *

هوالحی

داوری من مثل نور ساطع می‌شود. (کتاب مقدس)

پرتاب سنگریزه‌ها و ریزش کوهها

حدوداً اسفند ماه سال ۱۳۸۵ بود که یک شب در جلسه ای در حضور استاد [ایلیا «میم»] بودیم. ایشان مطالبی را در باره برخورد حکومت با بچه‌ها فرمودند و اشاره به این کردند که همه آمادگی‌های لازم، تأمین، و تدابیر مرتبط با موضوع اتخاذ شده است. آن زمان اوج تهدیدات بود و هر لحظه گمان می‌رفت که آنها برخورد علنی را شروع کرده‌اند. روزنامه کیهان که ستاد راهبرد افراطیان محسوب می‌شود، از چند ماه قبل فعال شده بود. سایتهای مرتبط با جناح خشونت طلب و بعضی از رسانه‌های دیگر هم از ماهها قبل تهاجم مستقیم خود را در ارتباط با استاد شروع کرده بودند. خبرگزاری فارس از مدتها قبل از این خبر داده بود که چهار نهاد بزرگ امنیتی و فرهنگی مأمور برخورد با این موضوع شده‌اند. روزنامه رسالت در یک دسته بندی از ادیان جدید بعد از نام بردن از سروش و کدیور و گنجی بعنوان فرقه نفاق و طرفداران فروکاهش دین، استاد ایلیا «میم» را بعنوان یک چهره نبوی شناسایی کرده بود. این شناسایی و اتهام که ایشان مدعی پیامبری و حتی خدایی است، تصادفی نبود. آنها مخالفان خرده پا را یا می‌گفتند منافق یا مدعی ارتباط با امام زمان. این اولین بار بود که آنها ادعای نبوت و الوهیت را به استاد نسبت دادند. دلیل این اتهام از نظر آگاهان به مسائل حقوقی و امنیتی، یکی از بندهای قانون بود که مجازات این اتهام را اعدام می‌دانست. همچنین مجازات بوجود آوردن فرقه را. در همین زمانها بود که برای اولین بار عبارت «فرقه رام‌الله» به گوش رسید ... تعداد پیغام‌های شفاهی تهدید آمیز بیشتر از هر زمان شده بود. چند نفر از دوستان را احضار کرده بودند و یک نفر را هم چند روزی دستگیر کرده بودند. تذکرات استاد هم که از مدتی قبل شروع شده بود، حالت هشدار آمیزتری بخود گرفته بود.

شکل تذکر دادن استاد در آن شب طوری بود که انگار تا فردا صبح قرار است برخورد شود. از جمله نکاتی که ایشان در آن جلسه فرمودند این موضوع بود که هر کاری که حکومت با

ایشان و پیروانشان انجام دهد، همان کار را جهان با آنها می کند. با این تفاوت که آنها با دروغ و حقه برخورد می کنند اما جهان با راستی و درستی این برخورد را با آنها خواهد کرد. این موضوع گذشت و ما شنیدیم که مطالب مشابه با این، در جلسات دیگری مطرح شده است و بعضی از آن مطالب، قبل از این جلسه بیان شده بود. اواخر اولین هفته ای که ایلیا در زندان انفرادی بود این مطالب دوباره به گوش رسید. حدوداً همان زمانی که قم زلزله آمد و یکی از مجتهدان بزرگ ایران فوت کرد، ما فکر کردیم حتماً این اتفاق ربطی به موضوع دارد اما در صحبت بعدی، ایشان این مسئله را تأیید نکرده بودند و نظری در باره آن نداشتند. دو سه بار دیگر این اتفاق با فاصله های کم افتاد. باز هم یکی از مجتهدان بزرگ فوت کرد (رئیس مجلس خبرگان رهبری) که واکنش ایشان بازهم به همان شکل بود و چیزی را تأیید نکردند. این هم گذشت و اتفاقات زیادی افتاد که ما مطمئن نبودیم می توانیم اینها را به آن مطلب ربط بدهیم یا نه. واضح ترین چیزها را هم به دلیل آن دو واکنش استاد ربط نمی دادیم یا اگر ربط می دادیم از آن حرفی نمی زدیم بلکه یک مسئله ذهنی و درونی بود. حکومت اموال استاد (قسمتی از هدیه های داده شده به ایشان و اموالی که مربوط به همسر ایشان بود) را توقیف کرد و اعلام کرد که اگر ایشان احتیاج مالی داشته باشد باید از حکومت درخواست کند. در این صورت، حکومت هر مقداری که ایشان بخواهد در اختیار او می گذارد و ما می شنیدیم که اموال حکومت در آمریکا، انگلستان و اروپا و برخی کشورهای دیگر توقیف شده است. بعضی از کشورها برخورد خودسرانه و غیرقانونی را با کشتی های حامل محموله (به قصد ایران) شروع کرده بودند.

وقتی استاد از زندان آزاد شد، همین مطلب را به یکی از بازجویان پرونده SMS زد. خودشان می گفتند این اولین باری بوده که در عمرشان SMS زده اند. متن SMS یادآوری همان محتوایی بود که از ماهها قبل بیان شده بود به این مضمون که هر کاری که با ایشان کرده اند، جهان و تاریخ همان کار را با آنها خواهد کرد. قرار شد از این جریان SMS یک فیلم کوتاه تهیه شود چون بعد از ارسال این SMS ظاهراً SMS های متعدد از دایره مذاهب به ایشان زده بودند که همگی حاوی تهدید و خط و نشان یا تمسخر و تحقیر بود. بعد از آزادی ایشان از زندان یکی از کسانی که با ایشان در زندان بود، همین مطلب را در فیلم خود تعریف کرد و اشاره می کرد که استاد [ایلیا] در زندان [هم] این حرف را گفته است.

جالب است که در طول یک سال گذشته بیش از تمام حیات حکومت، اتهام جعل، دروغ و تحریف از طرف جامعه جهانی، سازمانهای بین المللی، شبکه های خبری و افکار عمومی جهان به ایران وارد شده است. آیا این هم ارتباطی با آن گفته دارد؟ ما در اعلام موضع رسمی فرض را بر این می گیریم که همه این اتفاقات تصادفی یا انعکاس دعای مردم ایران باشد.

در موضوعات باطنی می گویند هر کسی باید خودش دریافت کند و خودش کشف کند. بهتر است در این موضوع هم بگذاریم هر کسی دریافت خودش را داشته باشد. سردار زارع یکی از روسای ارشد پلیس امنیت همراه با شش زن دستگیر شد. گفته شده بود که ایشان با همه زن ها ارتباط داشته است و در زمان دستگیری، ایشان ... این اتفاق شوک سریعی را به افکار عمومی وارد کرد و همگان را با این سوال روبرو ساخت که آیا یعنی کسانی که خودشان مسئول اصلی برخورد با فساد و بی بند و باری هستند در شدیدترین حالت آن غرق هستند و در اوج آن قرار دارند؟ دستگیری یک نفر با شش زن، آنهم نه با یک زن یا دو زن بلکه با شش زن که تقریباً همه آنها شوهردار بودند، ابهام بزرگی را بوجود آورد حاکی از ...

آیا افتضاح جهانی جعلی بودن مدرک وزیر کشور که نماد کاملی از یک کشور و حکومت است ربطی به موضوع اتهامات جعلی و دروغین منتسب شده به استاد را دارد یا نه؟ وزیر کشور به نحوی مهمترین وزیر یک کشور و برآیند دولت و حکومت است. استانداران (و به عبارتی دولت های استانی) توسط وزیر کشور تعیین می شوند. وقتی مشخص شد که مدرک وزیر کشور، جعلی است و ایشان سالها با مدرک جعلی، مسئولیتهای مختلف را بعهده داشته و در دانشگاه تدریس کرده و پولهای فراوانی به واسطه این مدرک جعلی گرفته است، صورت مسئله روشن تر می شد.

وقتی که وزیر کشور متهم به جعل و دروغ و دزدی و سوءاستفاده گسترده شود مثل این است که مثلاً گفته شود که یکی از چند فصل اصلی کتاب مقدس یک فرقه، دروغ محض از آب درآمده و همه مطالبش جعلی بوده. اگر این اتفاق در یک کشور آزاد و قانون مدار می افتاد به سقوط کامل و همیشگی سیستم دولتی مربوطه منجر می شد اما انعکاس آن در خبرهای داخلی بسیار کم و در حد چند جمله بود در حالی که انعکاس آن در سطح جهان بسیار گسترده بود. بعد از مطرح شدن مدرک جعلی و خلافهای گسترده وزیر کشور و سوابق

او (مثلاً زندانی شدن در اوایل انقلاب به دلیل مسائل اخلاقی) دولت که شدیداً از رقبای خود در مجلس و نهادهای دیگر خشمگین شده بود، از طریق خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، فهرستی از مسئولین حکومتی را ارائه داد که همه آنها دارای مدارک جعلی اند. در این فهرست نام بسیاری از مسئولین ارشد قبلی و فعلی ذکر و اعلام شده بود که همه این افراد دارای مدارک تحصیلی جعلی هستند و بنابراین آنها هم در طول این سالها متهم به دروغ، دزدی و کلاهبرداری اند زیرا با استفاده از مدارک جعلی در پست و جایگاه خود تثبیت شده اند و بنابراین پولی که آنها از بیت المال دریافت کرده‌اند بواسطه کلاهبرداری و دروغ بوده است.

فهرستی که دولت خشمگین اعلام کرد تکان‌دهنده بود و تازه مسئولین دولتی گفتند افراد زیادی را سراغ دارند که می‌توانند نام آنها را به این فهرست اضافه کنند. این اقدام دولت نیز انعکاس بسیار مخرب و منفی در سطح جهان، در خبرگزاری‌ها و افکار عمومی جهان به دنبال داشت. بی‌اعتباری و بی‌اعتمادی ناشی از این اخبار در سطح جهان به حد فوق‌العاده‌ای می‌رسید تا جاییکه بعضی از مسئولین سیاسی کشورهای دیگر، مسئولین ایرانی را فاقد کمترین صلاحیت اخلاقی و سیاسی و عمومی برای گفتگو می‌دانستند و از گفتگو طفره می‌رفتند. وزیر معزول شده کشور اعلام کرد حالا که آبروی او رفته است و اتهامات زیادی به او وارد شده، رئیس مجلس شورای اسلامی، دکتر لاریجانی هم باید محاکمه و معزول شود زیرا او سالها در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، معاون ایشان بوده است ...

قبل از استیضاح و معزول شدن وزیر کشور اتفاق دیگری افتاد. نماینده دولت جمهوری اسلامی ایران در مجلس، شروع به پنخش پول کرد. او چک‌های پنج میلیونی را به نمایندگان می‌داد و می‌گفت دو برگه را بعنوان رسید امضا کنند. او به نمایندگان گفته بود که این کار به دلیل آن است که ما باید رسید پول را داشته باشیم و به نهادهای دیگر پاسخگو باشیم. یکی از نمایندگان مجلس مقاومت کرد و وقتی رسیده‌ها را به دقت بررسی کرد متوجه شد که این در واقع رسید دریافت رشوه برای انصراف از استیضاح وزیر کشور است. دوباره خبرگزاری‌های بین‌المللی پر شد از خبر جعل و تحریف و دروغ مسئولین. نماینده دولت توسط مسئول بالاتر خود از کار برکنار و اخراج شد اما همین نماینده اخراجی اشاره کرد که مسئول بالاتر او هم باید اخراج شود زیرا مسئول بالاتر او دارای مدرک جعلی است و دکترای او دروغ و ساختگی است.

اما پیش از اینها اتفاق دیگری افتاده بود. شخصی به نام پالیزدار از مسئولین کمیته تحقیق و تفحص از قوه قضائیه و از مسئولین سازمان بازرسی کل کشور، در یک اقدام متهورانه یا تاکتیکی (برای تخریب حریف) طی یک سخنرانی در دانشگاه همدان و در جمع دانشجویان اعلام کرد که بسیاری از مسئولین عالی حکومتی و بسیاری از روحانیون ارشد دارای فساد گسترده و مافیایی اخلاقی، مالی و سیاسی اند. او حتی از ریاست قبلی قوه قضائیه و بسیاری از مسئولین عالی دیگر نام برد و مشخصات پرونده فساد آنها را هم ذکر کرد. آقای پالیزدار بلافاصله به همراه عده ای دیگر دستگیر شده و در رسانه ها نخست اعلام شد که او دارای اتهامات اخلاقی است و به همین دلیل دستگیر شده اما به دلیل واکنش منفی و تمسخرآمیز رسانه های جهانی، اعلام شد که در ارتباط با گفته هایش دستگیر شده است. اعلام شد که احتمالاً ایشان با صحیونیست ها ارتباط دارد که خواسته است مسئولین و روحانیت ارشد حکومتی را بدنام کند. گفتند احتمالاً قرار است در تلویزیون ظاهر شود و بگوید اشتباه شده و آن افراد دارای هیچ جرمی نبوده اند. گفته شد اتهامات اخلاقی و مالی بسیاری برای آقای پالیزدار طرح شده اما نزدیکان او گفته اند که این اتهامات مطلقاً دروغ و ساختگی است و برای کاهش اثر اخباری می باشد که او بعنوان یک مسئول نظارت و بازرسی در جمع دانشجویان مطرح کرده است. قدرت تخریبی این خبر برای حکومت اسلامی و دولت جمهوری اسلامی در سطح جهان به قدری بود که بسیاری آن را بیش از موضوع قتل های زنجیره ای و داستان سعید امامی و سپس خودکشی مشکوک او دانستند. موج شوک کننده ای از این خبر به راه افتاد. خبرگزاری ها و مراکز اطلاع رسانی جهانی دائماً آن را تکرار و تحلیل می کردند. بعضی از شبکه های خبری برای این خبر اعلام «روز جهانی» کردند. بعد از درز این خبر مسئول سازمان بازرسی کشور، که قبلاً از مسئولین عالی پرونده قتل های زنجیره ای بود، عزل و برکنار شد. گفته شد که دلیل عزل او عدم جلوگیری وی از خروج اطلاعات محرمانه و سری از سازمان بازرسی کل کشور بوده است.

اتفاقات دیگری نیز در این مدت رخ داد که هر بار تلاش می کردیم رابطه آن را با آنچه استاد تأکید کرده بودند پیدا کنیم و البته خود بر این ارتباط هم تأکیدی نداشته باشیم. این اتفاقات را می شود با مروری در اخبار ماههای قبل متوجه شد اما ذکر دو مورد اخیر این خبرها جالب است. مدتی پیش به استاد خبر دادیم که اینها یکی دو تا از وبلاگ ها را هک کرده اند. کمی بعد اتفاق جالب تری افتاد. صدها سایت مربوط به روحانیت ارشد و سایتهایی

که مرتبط با قم بودند، توسط هکرهای خارجی که می گفتند احتمالاً عرب هستند، هک شد. خواستیم این خبر را بدهیم که این دو موضوع مرتبط با هم بوده اند و این را در ایمیل به رسانه های خارجی اعلام کنیم اما باز هم استاد موضوع را تأیید یا رد نکردند بنابراین در باره این موضوع هم حرفی زده نشد. ما مطمئن بودیم که این یک اتفاق طبیعی و واکنش متقابل است و آن را واکنش دوستان خودمان نمی دانستیم اما این دو را در ارتباط با هم می دانستیم.

خبر دیگر این بود که سه چهار روز پیش دختر آیت ... هاشمی رفسنجانی (رئیس مجلس خبرگان رهبری) طی مصاحبه ای با نشریه شهروند اعلام کرد که چند سال قبل، پدرشوهر او (که خودش مانند آقای هاشمی از نزدیکان نظام بوده) به مرگ طبیعی نمرده است بلکه آیت الله لاهوتی (پدر هر دو داماد آیت الله هاشمی) بعد از دستگیری، توسط دادستان سابق تهران، آقای لاجوردی، در زندان، مسموم شده و بر اثر مسمومیت به شهادت رسیده است. همین خبر باعث شد، اخبار مشابهی در محافل سیاسی مطرح شود از اینکه بسیاری از مرگهای به ظاهر طبیعی سالهای گذشته، در زندان یا خارج از زندان، به دلیل استفاده از روش های مخفیانه کشتن (مانند مسمومیت) بوده است. چند روز بعد خبر مشابه دیگری اعلام شد و دفتر یکی از رهبران مخالف ایران در عراق اعلام کرد که این رهبر سال گذشته در یک مراسم میهمانی توسط یکی از عوامل جمهوری اسلامی مسموم شده و ویژگی این سم اثر تدریجی و بلند مدت آن بوده است. نظریه مسموم شدن و تشخیص نوع سم مربوط به پزشکان اردنی بود که این رهبر عراقی را معاینه کرده بودند. بعد از اعلام خبر مسمومیت آقای لاهوتی توسط دختر آیت الله هاشمی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجله پرطرفدار شهروند امروز، که مجری و انتشار دهنده این

سپس (عیسی علیه السلام) رو به جماعت کرد و فرمود: وقتی می بینید ابرها از سوی مغرب می آیند می گویند که باران خواهد آمد و همانطور نیز می شود. و هنگامی که باد جنوبی می وزد می گویند که امروز هوا گرم خواهد شد و همانگونه نیز می شود. ای ریاکاران شما قادرید وضع آب و هوا را پیش بینی کنید اما نمی خواهید درک کنید که رویدادهای حاضر چه بلایی را هشدار می دهند! چرا نمی خواهید حقیقت را بپذیرید؟ (کتاب مقدس)

مصاحبه بود بلافاصله توقیف شد.

باید دید طی هفته ها و ماههای آینده چه چیزهای دیگری رخ خواهد داد و آیا آن چیزها ارتباطی با این موضوع دارد یا نه؟ و اگر این ارتباط وجود داشت، آیا تصادفی است یا با معنا؟

ظلم ماری است هر که پروردش ازدهایی شود فرو بردش^{۱۹۶}

منصورون - فرزندان ایلیا

